فراموشخانه و فراماسونری در ایران



فراموشخانه و فراماسونری در ایران

جلد اول

نوشته: اسماعیل رائین



مؤسسهٔ انتشارات امیرکبیر
تهران، ۱۳۵۷



رائین، اسماعیل
فراموشخانه وفراماسونری در ایران(جلد اول)

چاپ سوم: ۱۳۵۷
چاپ‌چهارم: ۱۳۵۷
چاپ و صحافی: چاپخانهٔ سپهر، تهران

فهرست

درباره چاپ دوم کتاب

جلداول کتابی که اینك دردست شماست، نخستین بار درژانویه سال ۱۹۶۸ـ(دیماه ۱۳۴۶) باهمکاری شرکت ایتالیائی Stampato_ DA. Cesare Batisti editori درآنکشور چاپ ومنتشر شد. جلددوم کتاب در بهار ۱۹۶۸(اردیبهشت ۱۳۴۷)وجلدسوم آن درد‌سامبر همین سال (مطابق با آذرماه) در ۲۵هزار نسخه چاپ ودرسراسر جهان پخش شده است. واینك جلداول ودوم کتاب که در تهران ـ چاپخانه داورپناه ـ از روی نسخه چاپ اول بصورت افست تجدید چاپ ودر یك‌هزار نسخه منتشر شده ، همراه باجلد سوم آن که مستقیماً از ایتالیا رسیده است ، تقدیم خوانندگان عزیز می‌شود .

استقبال بی نظیری که مستشرقین ودانش پژوهان وهمه محافل ومجامع خاورشناسی وایرانیان مقیم خارج ازکشوراز چاپ اول مجلدات اول ودوم وسوم کتاب بعمل آوردند ، سبب شدکه قبل از اقدام بچاپ وانتشارمجلدات چهارم و پنجم در صدد تجدید چاپ مجلدات نخستین برآئیم . لازم بیادآوری است که دوجلد آخرکتاب تااواخر سال مسیحی جاری (آذر ماه ۱۳۴۸) چاپ و منتشر خواهد شد ودراین مجلدات برای اولین بار درجهان، فعالیتهای محرمانه فراماسونری درایران واعمال ورفتار و سوابق فراماسونهای ایرانی تجزیه و تحلیل می‌شود . این دوجلد، حاوی مطالب تکان دهنده‌ای است که آگاهی برآنها برای هرایرانی میهن‌دوست وعلاقمند به‌تحولات سرزمین خویش لازم وضروری است . اگرچه پاره‌ای ازحقایق واسرارفاش‌شده در این دوجلدبه‌افسانه بیشتر شبیه است ، ولی ارائه مدارکی‌که باصرف یك‌عمر ومتجاوز از بیست سال‌تلاش مداوم گردآوری شده، کوچکترین جائی برای شك وتردید ، درحقیقت آنها باقی نمی‌گذارد . بعنوان‌مثال ـ درجلد چهارم سوابق سی‌وهفت نفر ازاستادان

اعظم واستادان بسیارارجمند فراماسونری ایران‌را که هریك از آنها دارای پرونده‌های سنگینی هستند ، به تفصیل شرح داده‌ایم . اینان غالبا در محاکم دادگستری ایران و یا محاکمات اداری ، سابقه و پرونده تخلف دارند که همراه با اسناد و مدارك مستندی از سوء استفاده ها و گذشته‌های تاریك آنان فاش ودرجلد چهارم ارائه خواهدشد . دراین جلد همچنین متن بیست‌و یك سخنرانی محرمانه فراماسونها که درمحافل ماسونی ایران ایرادشده و۱۸ دستوروبخشنامه سری‌که لژهای‌فراماسونری ایران‌صادرکرده‌اند ، عیناً منعکس خواهد شد . با اتکاء به همین اسناد و مدارك متأسفانه بایستی گفته شودکه مجامع فراماسونری ایران ، برخلاف آنچه که ادعا میکنند ، نه تنها پیشرو اصلاحات وآزادی واعتلای جامعه ایرانی نیستند، بلکه تا آنجاکه توانسته‌اند در برابر پیشرفت‌ها و آزادی های فردی و اجتماعی ایران بنفع خودشان و بیگانگان، سدها وموانع فراوان‌ایجادکرده‌اند. سری‌بودن‌محافل فراماسونی واصراری‌که آنان درپنهانکاری اعمال وکردارشان دارند ، سبب شده‌است‌که پرده ضخیمی برروی گفته‌ها ونظرات ومقاصد ونیات شوم آنان‌کشیده شود . تنی چند ازاین گروه که‌گاه خواسته‌اند درراه آزادگی و پیشرفت اجتماع و مردم ایران‌گام بردارند بشهادت اسناد ومدارك بدست‌آمده با مخالفت شدید کهنه پرستان و یاعوامل شوم وبیگانه پرستی‌که برلژ های فراماسونری تسلط دارند ، مواجه شده اند . ومادر جلد چهارم تا آنجاکه توانسته‌ایم ، پرده از روی اعمال وافعال آنان برداشته‌ایم. وشاید بتوانیم ادعا کنیم‌که برای‌نخستین بار درایران وجهان بدین‌کار خطیر اقدام شده است .

در جلد پنجم کتاب که بنام «فراماسونری سرطان جامعه ایرانی»است، نتایج‌اعمال و افعال و مقاصد سیاهکارانه فراماسونهای ایرانی ازسال ۱۸۱۰ تا ۱۹۶۸ بتفصیل تسریح شده است . این جلد از کتاب که بایستی بدان نام (تاریخ دو قرن سیاهکاری فراماسونهای ایرانی) داد ، پرده از روی اعمال‌رجال وسیاستمداران وزمامداران فراماسون‌که سبب‌تقسیم وتجزیه‌مناطق مختلفی از سرزمین‌های میهن‌عزیز ماشده‌اند، برمیدارد. دراین جلدهم‌چنین ارتباط ننگ‌آور ایندسته ازاجنبی پرستان بادشمنان استقلال مملکت مابخوبی تشریح شده است . در جلد پنجم کتاب سعی کرده‌ایم ارتباط فراماسونری رابا صیهونیسم ویهودیان جهان وریشه ارتباط آنان رادرگذشته وحال بخوبی شرح دهیم . دو فصل آخرکتاب را به سازمان جدید فراماسونری در شرف تکوین «گراند لژ ایران» اختصاص داده‌ایم . از خدای بزرك مسئلت داریم مارا در انجام این خدمت به میهن عزیزمان و همه میهن‌پرستانی که آرزومند پیشرفت وتعالی این آب و خاك هستند یاری کند .

اسماعیل رائین

انگیزهٔ تهیه و تدوین این کتاب

در یکی از روز های گرم سال ۱۳۳۰ که برای مطالعه بکتابخانه دانشکده حقوق رفته بودم، گفتگوی یکی از دانشجویان متصدی کتابخانه نظرم راجلب کرد. دانشجو درحالیکه میکوشید خشم خودرا ظاهر نکندبکتابدار میگفت: چطورتاامروز کتابی بزبان فارسی درباره فراماسونری در ایران وجهان نوشته نشده؟ درحالیکه این جماعت قریب یکصدسال است‌که دراین‌مملکت مقامات حساسی را دارند و درگذشته موارد متعددی پیش‌آمده است‌که حتی سیاست‌کشور مارا رهبری میکردند !؟ سئوالات پی‌در پی دانشجو وقیافه حق بجانب کتابدار، مرا باین گفتگو علاقمند ساخت.

به‌بقیه گفتگوی یکطرفه گوش دادم. کتابدار میگفت : منهم نزد خود گرفتار چنین سئوالی هستم و تاکنون نتوانسته‌ام جواب قانع کننده‌ای بآن بدهم، در حالیکه مصلحت اقتضای شغل روزانه با دانشجویان ومراجعین متعددی‌مواجه میشوم‌که‌علاقمند بمطالعه در این امر هستند و بمآخذ لازم دست نمییابند. من‌اطمینان دارم‌که‌تا بامروز نه‌تنها کتابخانه‌های ما بلکه هیچیك از کتابخانه های ایران و حتی اگر اغراق نگفته باشم، کتابخانه‌های دنیا نمیتوانند مآخذ و منابعی درباره مسئله فراماسونری درایران در دسترس علاقمندان قرار دهند وعلت این امر آنست که تاکنون حتی یك رساله‌نیز در این باره بزبان فارسی یا السنه دیگر نوشته نشده است.

امروز هفده سال از آن روز میگذرد، و هنوزهم هیچ‌کتاب یا نشریه ورساله‌ای بزبان فارسی ویا زبانهای دیگر درباره فراماسونری در ایران نوشته نشده‌است وآنچه

که اکنون من در این مجموعه انتشار میدهم در واقع مدارك و اطلاعاتی‌است‌که اولین بار اقدام بجمع آوری و انتشار آنها کرده‌ام، باشدکه مبنای کارهای مهمتر ووسیعتری در این‌باره قرار گیرد.

در این هفده سال هرکس‌که می‌شنید من‌در این باره بمطالعه مشغولم بادلسوزی و ابراز نگرانی مرا از این‌کاربرحذر میداشت وخطرات چنین مطالعهٔ تحقیقی رابمن تذکرمیداد. حتی از صاحبان قدرت‌که‌درحسن‌نیت‌آنهاشکی‌ندارم بمن‌توصیه‌کردندکه با شاه سیم برق بازی نکنم که موجب مرگ آنی است!! و بیاد دارم‌که یك روز استاد دانشمندی که خود کتابی دربارهٔ یکی ازروساء فراماسونری نوشته و از «فراموشخانه» نیز ذکری بمیان آورده بود ، در کتابخانه مجلس شورایملی مرا از ادامه این کار منع کرد و هنگام این توصیه چنان لحن حق‌بجانب بخودگرفت‌که اطمینان پیداکردم‌دلش شدیداً بحالم میسوزد. از همه جالبتر گفتگوئی‌بود که بایك شخصیت عالیمقام‌ماسونری در ایران دست داد. وی که فاضلی ارجمند وقدیمی‌است ومقام‌علمی وفرهنگی‌آشکاری دارد، علنی‌بمن‌گفت: ماسونهادر دنیا وایران‌قدرت و نفوذزیادی دارند ودشمنان‌خویش را تا دم مرگ فراموش نمیکنند ..!!

لیکن علیرغم‌این‌اعلام خطرها ازآنجائی‌که‌جز تحقیق‌علمی و تاریخی‌نظردیگری نداشتم‌با علاقه وافری‌بکار ادامه دادم و بسیار خوشوقتم‌که پس‌از هفده سال،دراینکار، بمیزان قابل‌توجهی موفق‌شده‌ام. بدون تردید یکی ازعلل این‌توفیق‌آشنائی شخصی‌من باعدهٔ‌کثیری ازایران پرستان‌که جز بخاك‌وطن‌ومردم‌سرزمینی‌که‌درآن زندگی‌میکنند ، بچیزدیگری عشق نمیورزند وباهمه سازمان‌های انترناسیونالیستی مخالفند . همچنین آشنائی با عده‌ای از فراماسونهای ایران که اغلب ساعتها با آنها به بحث و مذاکره و تحقیق در شرح حال و فعالیتهایشان گذرانده و اطمینان حاصل کرده‌ام که هیچیك از این افراد، خطرناك و تحمل ناپذیر نیستند و مردانی آگاه و آرام بشمار میروندکه‌چه بسا مصاحبت آنان از نظرکسب اطلاع و تحقیق غنیمتی است . هر دسته و جماعتی از عناصر نیك و بد ترکیب شده‌اند و من میتوانم بجرأت ادعاکنم که در بین فراماسونهای ایران عده‌ای را میشناسم که بنوبه خود ایرانیانی شریف و با تقوی و پرهیزگارند،

و واجد صفات عالی انسانی میباشند. درحالیکه دربین آنان شیطان صفتانی هستند که جزجمع کردن‌مال‌ازراههای‌ناصواب ویاخدمت به بیگانگان هدفی ندارند واینان‌را در جلد چهارم‌این‌کتاب معرفی خواهم‌کرد .

اشکال بزرگ مطالعه و تحقیق درباره فراماسونها ، تنها شناسائی آنها نیست ، بلکه‌این حقیقتی است‌که هیچیك ازآنان اقرار بفراماسون بودن‌خودنمیکنند وعلیرغم گفتگوها و اظهار آشنائیها هیچیك از آنان حاضر نیستنداطلاعاتی‌درباره وضع‌وفعالیت خود و جمعیت خویش– حتی به تحقیق‌کننده بدهند و بدین جهت است‌که در بسیاری مواردمطالعه درباره ماسونری‌اصولاً کاردشوار ومحال بنظرمیرسید، بویژه‌که‌ماسونهای ایران بر طبق رسوم و سننی که دارند افشاء اسرار و سوابق تاریخی فعالیتهای‌جمعیت خود را جرم وکیفر آنرا مرگ میدانند!! معهذا ازنظر یك محقق علاقمند و بیطرف، تمام اینها تشویق‌آمیزاست، زیراپیمودن‌راه‌هموار و بی‌خطر، لیاقت راه رفتن نمیخواهد و دربن رهگذر، من همیشه سوگندی راکه در روز اول، هنگام استراق سمع دانشجو وکتابدار دانشکده حقوق نزد خویش یادکرده بودم، بیاد میآوردم. این سوگند مبتنی برآن بودکه در راه تحقیق ماسونی اقدام کنم ومجموعه‌ای‌کامل وجامع‌وآزادوبیطرف و صادق برای آگاهی عموم بویژه نسل جوان میهن خود فراهم آورم و در تمام‌سطور آن هرگز لهوعلیه این سازمان جهانی و اعضاء ونمایندگان آن در ایران و جهان قلم نزنم وهمواره شهامت وصداقت یك محقق صادق اجتماعی را پیش چشم خود قراردهم. مع‌الوصف دراین مختصر، ناچار بتذکر مواردی هستم که‌گاه به دشمنی‌ها ودوستی‌های خاص‌این‌جماعت برخوردکرده‌ام. ازجمله‌این‌مواردخصومت، مردماجراجوئی درسازمان فراماسونری انگلیس در ایران بودکه بتصورمخالفت من با فراماسونری وسائل توقیف مرا بهاتهام جمع‌آوری اطلاعات علیه فراماسونهای صاحب مقام در ایران فراهم آورد. این اقدام مفسده انگیز ونسنجیده او موجبات، آشنائی مرا با یکی، از فراماسونهای ایرانی بنام‌محمدخلیل‌جواهری‌فراهم‌ساخت‌که‌ازبرکت‌آشنائی‌با او توانستم اطلاعات تاریخی و اسناد جامعی درباره لژ همایون گرد آورم . سالها قبل روزیکه از زندان بمنزلم بازگشتم، او با دسته گلی بدیدنم آمد و ضمن نکوهش عمل برادر فراماسونش

تعداد زیادی از اسناد و اطلاعات گرانبهای فراماسونری در ایران رادراختیارم گذاشت. آنروز دانستم که برای تحقیق و مطالعه تاریخی ، صداقت و بیطرفی بزرگترین سرمایه محقق است و بس.



اینك لازم است تذکر دهم که برای تحقیق درباره‌سازمان فراماسونری در ایران وشناختن فراماسونهائی که مؤسسین اصلی این فرقه جهانی هستند ، تحقیقات خود را برروی چه پایه‌هائی قرار داده‌ام:

۱ـ تحقیق و مطالعه کتب، مجلات و روزنامه‌ها و آرشیوهای موجود در جهان و ایران .

۲ـ استفاده از منابع خارجی که با فراماسونری ارتباطی ندارند .

۳ـ مطالعه و عکسبرداری و خریداری پرونده‌های خصوصی فراماسونهای ایرانی در گذشته و حال .

۴ـ ملاقات وگفتگو با کسانیکه عضو سازمان فراماسونری ایران بودند وهستند ویا اشخاصی که از این سازمان سرّی اطلاعات دقیق و صحیح دارند. دراین مورد نیز بعلت تعهدات اخلاقی ازذکر اسامی اشخاص معذورم.

۵ـ همکاری با ایران پرستان و ناسیونالیستهائی کـه دسترسی باسناد و مدارك لژهای کنونی ماسونری در ایران دارند .

با این مقدمات، متن کتاب از شرح اقدامات کسانیکه برای نخستین بار فکر ماسونی را در ایران رواج دادند آغاز میشود. از آغاز فعالیت ماسونی در ایران به ـ لژهائی برمیخوریم که چند سالی ، پنهانی فعالیت میکردند و سپس تعطیل شدند . از شروع جنگ بین‌الملل‌اول فعالیت رسمی ماسونری انگلستان درایران آغازشدواکنون در همه ایران بیش از بیست وپنج لژماسونی کار میکنندکه تا حدود امکان بمعرفـی آنان اقدام شده، بسیار اتفاق‌افتاده است که ضمن‌مطالعه درباره لژهای تعطیل شده باسناد و مدارك گرانبهائی برخورد کردم که بعللی نتوانستم از آنها استفاده کنم که ذکر این

علل فعلاً دراینجا صلاح نیست. علاوه براین در مدت هفده سالیکه باین مطالعه مشغول بودم اطلاعات صحیح و دقیقی از لژهای موجود ماسونی در تهران وشهرستانها واسامی کارگردانان واعضاء آنها بدست آوردم که درصورت زنده ماندن، لااقل تایك ربع قرن دیگر انتشار آنها برایم غیر ممکن است واگر توفیق ادامه حیات دست داد، امیدبانتشار بقیه تحقیقاتم رابصورت جلد آخر بخصوص بحث گرانبها وارزنده «فراماسونری سرطان جامعه ایرانی» دارم.

نتیجتاً آنچه اینك در دسترس خوانندگان ودانش پژوهان گرامی قرارمیگیرد، در حقیقت سنگ اولیه بنای عظیمی است که باید مرکز تحقیق ومطالعه قرار گیرد و افتخار من اینست که این سنگ اولیه را برروی پایه مستحکم ومطمئنی نصب نموده‌ام. شکی نیست که علیرغم تمام زحمات به بسیاری از اسرار و اقدامات ماسونها دست نیافته‌ام. چه بسا که در باره بعضی از مطالب هیچ نفهمیده‌ام ، لیکن مطمئناً بیش از این برای کسیکه ماسون نبوده و در عرف ماسونها «بیگانه» محسوب میشود، مقدور نبوده است .

برای نوشتن تاریخ مفصل فراماسونری در ایران حتماً باید ازبایگانی راکد و قدیمی لژ اسکاتلند و گراند اوریان فرانسه که در ایران سلولهای مخفی داشته‌اند استفاده کرد و بدان دسترسی داشت. اینکار از من و شاید هیچکس دیگری که عضو فراماسونری نباشد، ساخته نیست وامید است روزی امکان چنین استفاده‌ای برای محققان پیش آید. آرزو دارم که روزی نویسندگان عضو فراماسونری که بحمدالله تعدادشان درکشور ما نیززیاد است رأساً در این باره بتحقیق ومطالعه بپردازند. ازرازهاوسوابق تاریخی این سازمان عظیم و اسرارآمیز جهانی در کشور خود پرده بردارند ومردم را از برنامه‌ها وهدفهای آنهاو نقشه‌های سیاسی خانمانسوزوایران بربادده که اعضاء ماسونری درگذشته داشته‌اند آگاه سازند و بدین ترتیب بآگاهی فکر و آزادی عقیده و بیداری مردم ایران که بعضی ازفراماسونهای ایرانی بدان مؤمن ومعتقد میباشند، یاری نمایند.

اسمعیل رائین تهران اردیبهشت ماه ۱۳۴۶

فصل اول

پیشگفتار

فراماسونری که انگلیسها از ۳۵۰سال قبل آنرا باکلمات دلپذیر آزادی ، برادری، برابری و نوع دوستی رواج دادند، ازقرن هیجدهم به بعد به بزرگترین وسیلهٔ استعمار ملتها تبدیل شد . مردم بی‌خبر و خوش باور افریقا ، آسیا و خاورمیانه که درگرداب جهل و نادانی ، ظلم وشقاوت و بیدادگری گرفتار بودند ، بزودی فریب نیرنگ‌های پیشقدمان فراماسونری را خوردند و مخصوصاً با کوشش مداوم عمال سیاست استعماری که اکثراً فراماسون بودند قسمتهائی از ایران نیز از دست رفت. فراماسونهائی که در نقش عاملین استعمار ظاهر شدند ، اساس ملیت ما را برهم زدند ، افتخارات ملی‌را مسخره کردند و بکرات بیگانه پرستی را جایگزین وطن‌پرستی ساختند و بعلت اعتقادی که بزعم خود بایجاد یك حکومت برادری جهانی و انترناسیونالیستی داشتند ، هر کجا که با افکار ملی و ناسیونالیست‌ها روبروشدند درمحو آن کوشیدند .

پیش‌از آنکه بحث اصلی فعالیت‌های فراماسونری درایران بمیان آید ،کوشش میشود نقاب ازچهرهٔ «برادران‌ماسون» درمدت دوسه قرن گذشته برداشته‌شود وهموطنان عزیزازآنچه‌درپرده‌های‌محافل ولژهاودرون‌نهانگاههای ماسونی‌میگذردآگاه‌گردند و آنگاه بکشور خود میپردازیم .

دراین پیش‌گفتار چگونگی نفوذ فکراستعماری‌دولت انگلیس که ازقدیم‌درطرح

نقشهٔ اسارت ملت ایران و ایجاد دسته‌های فراماسونی از لوازم اساسی آن بوده است ، نشان داده میشود . در بارهٔ آن قسمت از سیاست انگلیس که بلافاصله یا اندکی پس از رسوخ درکشورما باآغاز « خدمات» ماسون‌ها ارتباط داشته ودارد ، نیز مطالبی هست که ملاحظه خواهید فرمود .

روزیکه‌الیزابت‌اول ملکهٔ انگلستان درسال « ۱۶۰۰ م (۱۰۲۰هـ) بمنظور هجوم انگلیسها بسرزمین هندوستان فرمان‌انحصار بازرگانی‌شرق‌را به‌نام شرکت «هندشرقی» امضاءکرد، وزارت مستعمرات‌انگلستان هم‌نقشهٔ شوم‌اسارت ملت‌ایران‌را پی‌ریزی نمودو فرمان « هجوم به هند » با « حملهٔ دسته جمعی با یران » در یك زمان صادرشد .

بموجب این فرامین :

۱ـ وزارت خارجهٔ انگلستان مأموریت یافت‌برای اعزام سفراء وتأسیس‌سفارت‌خانه ومؤسسات انگلیس درایران اقدام کند .

۲ـ به‌شرکت‌های انگلیسی دستور تأسیس شعبات تجاری ، جاده سازی ، ایجاد بانك‌ها وبالاخره گرفتن امتیازات جهت استخراج معادن داده شد .

۳ـ شرق شناسان‌انگلیسی مأمور شدند با یران عزیمت نمایند ودربارهٔ ادبیات، تاریخ وهنر ایرانی مطالعه وتحقیق کنند .

۴ـ به باستانشناسان مأموریت مطالعه در آثار تاریخی ایران داده شد و بطور طبیعی این‌مطالعات‌با بغارت رفتن بسیاری ازآثارگرانبهای ایران همراه بود .

۵ـ به یونایتدگراند لـژهای انگلستان و فرانسه وفراماسنی اکوسه دستور داده شد که در « فراماسون‌کردن » مأمورین اعزامی با یران ، تشکیل لژهای‌فراماسنی درین کشور بکوشند و در تشویق ایرانیانی کـه عازم انـگلستان هستند ، به عضویت در فراماسونری مجاهدت بعمل آورند .

۶ـ مجریان سیاست رسمی انگلستان دستور یافتندکه از فساد ، رشوه‌خواری ، دزدی، وناپاکی‌که‌موجودبود، بحداکثراستفاده‌کنند وهیچ‌اقدامی دررفع این بلایا بعمل نیاورند سهل‌است بلکه بمنظور پیش‌بردن مقـاصد خویش‌حتی درترویج‌آنها بکوشند .

۷ـ به مأمورین سیاسی و دیپلمات‌ها اختیار انعقاد معاهدات ، تجزیهٔ قسمتهای مختلف یك کشور ، تضعیف دولت مرکزی ، مبارزه با پیشرفت فرهنگ و تمدن محلی که همهٔ آنها درمسیر استقرار سیاسی انگلستان و پیشبرد سیاست آندولت بود ، اعطا گردید .

نتایج این روش استعماری طی سیصدوپنجاه سال اخیر درکشورهای ایران وهند و بسیاری ازکشورهاکه مصائب استعمار مستقیم یا غیرمستقیم‌را چشیده‌اند، معلوم است. هندوستان از سال ۱۶۰۰م ـ(۱۰۲۰ هـ) به‌بعد برای بریتانیای‌کبیر اهمیت پیداکرد ، و بـگفتهٔ لردکرزن « امپراتوری انگلستان بدون هندوستان نمیتوانست دوام بیاورد » ؛ همچنانکه امروز هم « امپراطوری » انگلستان بدون درآمد نفت خاورمیانه بهیچوجه قادر بادامه حیات خود نیست وبرای حفظ موجودیت خود از هیچگونه تلاشی در این رهگذر خودداری نمیکند[1].

ایران گذشته ازآنـکه خود بازار خوبی برای تجارت انگلستان بوده وهست ، کلید دروازهٔ هند نیز بشمار میرفت وبرای نفوذ درهند ، وسیله‌ای سریع وقاطع محسوب می‌شد .

بنابراین برای حفاظت هندوستان وتسلط برخلیج فارس ، تنگه‌خیبر ، اقیانوس

---

۱ ـ سردنیس رایت سفیرکبیر انگلیس درتهران روز چهارم تیر ۱۳۴۲ (۲۵ ژوئن ۱۹۶۳) پس از واقعه ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ نطقی در دانشکدهٔ عالی مشترك ستاد برای عده‌ای از افسران ارشد ارتش شاهنشاهی راجع بسیاست دفاعی انگلستان ایراد کرد و گفت :

« گرچه جمعیت انگلستان نسبت به جمعیت جهان فقط دو درصد است ولی ما هنوز از لحاظ‌تجارت‌مقام‌دوم‌را دردنیا حائزهستیم... نفت ـ خون وحیات‌انگلستان‌است که‌اقتصاد ما بر اساس آن میچرخد ، ادامه جریان نفت خاورمیانه برای انگلستان موضوع پراهمیتی از نظرگردانندگان‌چرخهای‌صناعت‌ودستگاه‌های‌حمل ونقل‌این‌کشورمیباشد. هما نطوری که‌مطلع هستید انگلستان درتوسعه صنعت نفت خاورمیانه پیشقدم بوده و در این جریان سرمایه عظیمی را بکار انداخته است و از این نظر ما دراین ناحیه دارای سرمایه بزرگی‌هستیم . بنابراین انگلستان منافع خاصی از لحاظ وجود ثبات و استقلال سیاسی کلیه ممالك تولید کنندهٔ نفت درخاورمیانه داردکه دراین میان ازنظرانگلستان ایران حائزبالاترین حداهمیت است ...»

هند وحتی آسیای مرکزی، دردست داشتن زمام امور ایران و« مهارکردن » زمامدارانی که براساس فرمانهای سابق الذکر پرورش یافته بودند، لازم بنظرمیرسید. امروز پس از گذشت سیصدوپنجاه سال باوجود استقلال وتجزیهٔ هندوستان به دوکشور (هندوپاکستان) هنوز ایران از نظر اولیای سیاست انگلستان منطقهٔ حیاتی وپرارزشی بشمار میرود.

« جان مارلوکلارد » رئیس سابق روابط عمومی کنسرسیوم نفت در ایران که بنام مستعار « جان مارلو » کتابهائی نوشته است در کتاب خود موسوم به « خلیج فارس درقرن بیستم » در بارهٔ اهمیت ایران برای انگلستان چنین می نویسد: [۱]

خلیج فارس درتاریخ امپراطوری انگلیس جای خاصی دارد. مدتهای مدید در نظر انگلیسها خلیج فارس منطقه‌ای ازچشم افتاده بود که هیچکس حاضر بسکونت در آن نمیشد.

در این منطقه جائی‌که جزء مستملکات انگلیس باشد وجود نداشت. وفقط از جهت قرارگرفتن در مسیر هندوستان بودکه اهمیتی داشت. اما امروزه که هندوستان ودیگر مستملکات امپراطوری‌از دست رفته‌است، این منطقه گرم و خشك بدرخشانترین جواهر تاج امپراطوری انگلستان یا اقلاً ضرابخانه و انبار ذخائر گروه استرلینگ مبدل شده است. پیداکردن علت این تغییر دشوار نیست. مهمترین علت‌البته‌نفت‌است. اگر بخاطر نفت نباشد انگلستان میتواند از تعهدات خود در این منطقه بآسانی و با

۱ـ ص۷۲ ـ جان مارلوکلارد که درسال‌های (۱۹۶۰ تا ۱۹۶۲م ـ ۱۳۳۹ ـ ۱۳۴۱ ش.) رئیس روابط عمومی کنسرسیوم نفت در ایران بود و یکی از عوامل سرشناس نفت انگلیس‌درخاورمیانه‌است‌که‌تاکنون چندین‌کتاب نوشته‌است‌وکتاب «خلیج‌فارس درقرن‌بیستم» او درسال ۱۹۶۲م (۱۳۴۱ ش) منتشرشده، درخرداد ۱۳۴۱ که سمینار نفت برای مطبوعات ایران درتهران تشکیل شده بود، مقاله‌ای در روزنامه «ابزرور» در روز ۱۷ ژوئن ۱۹۶۲ بقلم «سر ویلیام هیتر» در انتقاد از کتاب او منتشر گردید. روزیکه ابزرور بتهران رسید، عین نوشته «هیتر» را در جمله بحث وانتقاد سمینار نفت برای‌آقای‌عبدالله‌انتظام رئیس هیئت مدیرهٔ شرکت نفت خواندم. و در بارهٔ اتهامات ناروائیکه جان مارلو به دستگاه حاکمه ایران واردساخته بود سئوال‌کردم. این‌سؤال و جواب باآنچه‌که‌در کتاب مذکور نوشته شده بود سبب شد تا دولت ایران کلارد را با اخطار فوری ۴۸ ساعته از کشور اخراج کند.

مسرت شانه خالی کند. همچنان که در مناطق دیگر که‌سابقاً اهمیتی داشته‌اند این کار را کرده است.

میزان منابع شناخته شده نفت در نیمکره باختری وخاورمیانه با در نظر گرفتن افزایش مصرف در نیمکره باختری چنان است که باید گفت خاورمیانه تنها منطقه‌ایست که اروپای باختری در مقابل افزایش نیازمندیهای خود درآینده میتواند بآن تکیه داشته باشد. تا آنجاکه قضیه مربوط بانگلستان است این مطلب تمام نیست. نفت‌خاور-میانه نفت استرلینگ است و داشتن آن بداشتن دلار احتیاجی ندارد و سبب تحصیل ارزهای خارجی برای منطقه استرلینگ میشود. مثلا حاکم کویت مقدار زیادی لیره در بانك‌های لندن ذخیره کرده است که‌اگر آنهارا از بانك‌خارج کندوضع لیره‌استرلینگ بسختی در خطر می‌افتد. بنابراین چه بخواهیم چه‌نخواهیم وفور نعمت و زندگی مرفه ما بستگی بسیار نزدیکی به‌حفظ وضعیت ما دراین‌منطقه دارد اماوضع‌سیاسی این‌منطقه خوب‌نیست.استبدادکهنه‌ای‌که براین‌منطقه‌حکم‌فرماست وجود خودرامرهون‌انگلستان میداند و انگلستان با آنکه کاری باوضاع داخلی‌ندارد(!)معهذااین وضع را در برابر حملات‌خارجی حفظ می‌نماید» و بدین ترتیب ملاحظه میشودکه سیاستمداران‌انگلیسی چگونه ازسال ۱۶۰۰ میلادی به‌بعد برای تسلط برایران ومطیع ساختن ایرانی کوشش کرده بودند.

تا زمانیکه‌پادشاهان صفوی درایران حکومتی‌نیرومند داشتند، برای‌انگلیسها دست اندازی باینکشور دشوار بود و حتی میسر نبود، در دوره سلطنت‌نادرشاه هم‌آنها نتوانستند پیشرفتی حاصل نمایند. تنها در دوران حکومت زندیه بود که انگلیس‌ها موفق شدند فرمانی برای‌تجارت در ایران بدست‌آورند. ولی صدور این فرمان‌موفقیت قابل توجهی بشمار نمیرفت و منظورشان را تأمین نمیکرد. بدین جهت بودکه‌آنان بفکر افتادند، عجالتاً «جای پای» خود را محکم‌کنند و در انتظارحصول موفقیت‌های مناسبتری بنشینند. این فرصت در دوران قاجاریه برایشان پیش‌آمد. در این دوران انگلیسها موفق شدند زمام امور سیاسی و اقتصادی ما را در دست بگیرند. در زمان

سلطنت فتحعلیشاه، مخصوصاً هنگامیکه ناپلئون امپراطور فرانسه باتفاق پل اول امپراطور روسیه میخواست باکمك ارتش ایران به تسخیر هندوستان اقدام نماید ، انگلیس‌ها با تمام وسایل وارد معرکه شدند وازینکار جلوگیری کردند، ودراین تاریخ باورود سرهارد فورد جونز وسرجان ملکم که هردو از «استادان» فراماسونری بودند، روابط ایران و انگلستان وارد مرحله جدیدی گردیدکه ورق حوادث بسیاری را بنفع سیاست انگلستان برگرداند .

خود سرهاردفوردجونز مینویسد : «... ازبزرگان ایران هرکسی‌را که توانستم فراماسن‌کردم و برای آمدن سرجان ملکم زمینه راآماده ساختم...»[۱].

وسپس درباره استفاده از وجوهات موقوفه « اود » هند که در اختیار سفارتخانه انگلستان در بغداد وتهران قرارداشت میگوید «... این پول در دست من اهرمی بود که میتوانستم با نیرویش همه چیز را تکان بدهم و بحرکت دربیاورم ...»[۲]

از این موقع انگلیس ها مطابق مقتضیات روز روش های گوناگونی در پیش گرفتند تا برای حفظ منافع امپراطوری بریتانیا و رسوخ درکلیه شئون اجتماعی ایران

---

۱ ـ یادداشتهای جونز کتابخانه محمود محمود.

۲ـ خان ملك ساسانی درکتاب دست پنهان سیاست انگلیس در ایران صفحه۱۰۳ می‌نویسد «انگلیسها. . . مؤسسه‌اوقاف هندوستان را ظاهراً بـرای کمك بطلاب علوم دینی در قنسولگری بغداد تأسیس کردند. حالا به‌ببینیم‌داستان این اوقاف هند چگونه بود.

بطوریکه از طرف خود انگلیسها شهرت‌داده میشدرقاصه زیبای عشوه‌گری‌که ازهفتاد و دو ملت در طول زمان عمرش دلربائی کرده و تمول بسیار بچنگ آورده بود چون شیعه و بلاعقب درهندوستان از دنیا رفت دولت انگلیس را وصی قرارداد تا دارائی هنگفتش‌راهر ساله‌درمیان‌علما وطلاب‌شیعه‌تقسیم نماید. صحت‌واقعه بکلی‌مشکوك‌است اماهرساله‌قونسولگری انگلیس در بغداد مبالغ کثیری باین اسم دربین علما و طلاب عتبات عالیات‌تقسیم‌مینمود و همیشه عده زیادی از طلاب علوم دینی در نزدیکی قنسولگری انگلیس برای دریافت حقوق منتظر بودند. معلوم است باچنین وضعی چه نوع طبقه و پیشوای روحانی برای ایران وسایر مناطق شیعه تهیه میشد اما روحانیون حقیقی وطلاب متدین هرگزوجوه اوقاف هند راقبول نمینمودند.

اقدام نمایند.

توسل آنها به رشوه، پیشکشی، مداخل، تقدیمی وهدایا و ترویج نفاق وفساد و خیانت و تقویت خیانتکاران و بیگانه‌پرستان از وحشتناکترین روشها وطرقی بود که هنوز هم پس از گذشت سیصد و پنجاه سال آثار آنرا برأی العین می‌بینیم وبارز ترین نمونه آن زنجیر جهل و بیسوادی است که اینك بتدریج از گردهٔ ملت ایران‌برداشته میشود .

فساد دربار ودولت

در دوره سلطنت فتحعلیشاه بواسطهٔ مخارج گزاف حرمسرا و عیاشی درباریان و شاهزادگان قاجاریه مخارج دربار و دولت افزایش یافت. بودجه و درآمد مملکت‌صرف‌پرداخت به«زنان حرمسراها»، «وظیفه دعاگویان» و « مقرری چاکران درباری » میگردید. درهمین موقع بودکه سرجان ملکم، سر گور اوزلی ، سرهارد فورد جونز استادان لژهای فراماسنی انگلستان باتفاق سایر نمایندگان سیاسی‌آنکشور باکیسه‌های زر ولیره‌های چشم خیره‌کن بسوی دربار ایران هجوم آوردند .

شاه قاجارکه در زیر فشارکسر بودجه و مخارج سرسام آور حرمسرای خویش[۱] عاجز مانده بود، مجبور شد بتدریج‌کسری درآمد عمومی مملکت راباگرفتن رشوه‌که بعناوین مختلف از قبیل «تقدیمی»، «پیشکشی»، «مداخل» ، «سیورسات»، «عایدی» و غیره باو تقدیم میشد تأمین‌نماید، وروز بروز نیز دامنه این‌نوع درآمدهارا توسعه‌دهد.

پیشکشی، تقدیمی و مداخل‌که در ابتدا ظاهراً فقط برای احترام و قدر شناسی کوچکتر ازبزرگتر بود، رفته رفته حکم رشوه را پیداکرد. و چون پادشاه قاجار رأساً براساس آن عمل‌مینمود، گذشته از خرابی کشور وظلم و جور حکام نسبت به رعایا ، بمصداق «الناس علی دین ملوکهم» خود سرمشقی ، برای رشوه‌گیری وزراء و مأمورین دولت‌نیز شد وگرفتن رشوه ومقرری از انگلیسها برای اولین‌بار توسط میرزاابوالحسن شیرازی فراماسون‌راسخ‌العقیده بصورت‌مستمری درآمد وبعدهابنام «مقرری‌خانوادگی»

---

۱ ـ عصر بی‌خبری ص۲۳.

تغییر عنوان‌داد. بطوریکه‌فرزند میرزا ابوالحسن پس از مرگ پدرش ازدولت‌انگلیس تقاضاکرد[۱]، رشوه‌ای راکه به‌پدرش میدادند باوهم بدهند. ولی‌اربابان پدرش‌بطوریکه در شرح حال میرزاابوالحسن‌به تفصیل ذکر خواهد شد حاضر بپرداخت «مقرری» وی نشدند وآنرا ازپدر به‌پسر منتقل نکردند.

جان ویلیام کی نویسنده انگلیسی کتاب «تاریخ جنگهای افغانستان» در بارهٔ مأموریت‌های سرجان ملکم وسرهارد فورد جونز و پرداخت رشوه توسط آنها به شاه و درباریان قاجار چنین مینویسد:

«ملکم مأموریت داشت از دو طریق با دادن «رشوه» و « کمك » با ایران وارد مذاکره شود . اول اینکه سالی سه‌یا چهار لك روپیه [سیصد تا چهارصد هزار روپیه] برای مدت سه‌سال بدولت ایران بدهد. دوم اینکه با دادن رشوه بشاه ووزراء ، آنها را با خود همراه گرداند. ملکم راه دوم را در پیش‌گرفت‌وبمقصودخویش نائل‌آمد»[۲].

هر اشکالی که بود بوسیلهٔ لیره و طلای انگلیس بطور معجزه آسائی حل میشد «...و باید قبول‌کردکه سرهاردفوردجونس ازین‌راه موفقیتهای قابل ملاحظه‌ای بدست آورد. حتی تمام قضایای سیاسی در ایران فقط بوسیله طلا حل وفصل میشد مثلاً اگر بنا بود یکی از عمال دولت فرانسه از ایران اخراج شود ، دولت قیمت اخراج او را درست مانند یك‌اسب تعیین میکرد. ایران مملکتی است‌که درآن‌بدون‌صرف پول‌زیاد نمی‌توان یکقدم برداشت...»[۳]

بنظر«واتسن» نویسنده انگلیسی‌کتاب «تاریخ‌قاجاریه» رشوه ومداخل‌که سلف‌او برای بزنجیرکشیدن هیأت‌حاکمه فاسد ایران،آنرا رواج داد. درزبان انگلیسی‌معادل دقیقی ندارد، اما «ممکن است آنرا بتناسب جمله وقرینه؛ کمیسیون‌ـ عایدی متفرقه ـ عوض‌ـ برداشت‌ـ دزدی ومنفعت» ترجمه‌کرد.

۱ـ بایگانی عمومی انگلیس سند۱۴۲ـ.F.O.S .

۲ـ عصر بی‌خبری تألیف ابراهیم‌تیموری ص ۲۵ .

۳ـ ص ۱۹ تاریخ ایران دوره قاجاریه تألیف گرنت‌واتسن .

واتسن مینویسد: «بطورکلی مداخل عبارت از در آمدی است‌که بصورت نقدی برای کمبود مخارج بهرصورت وعنوان حتی بزور و جبر دریافت میگردد ! در ایران اگر دوطرف معامله یعنی دهنده وگیرنده- رئیس و مرئوس ویا دو نماینده برای انجام معامله‌ای حاضر باشند باز ممکن نیست معامله‌ای بدون دخالت یك واسطه که مدعی دریافت حق‌العمل برای انجام کار میباشد صورت گیرد. البته ممکن است گفته شودکه طبیعت بشر در همه جا یکسان است وروش مشابهی در همه جای دنیا ودر تمام ممالك بنام‌های مختلف رایج است و ایران نیز مثل سایر جاهاست. ولی تا آنجاکه من‌اطلاع دارم در هیچ کشوری مانند ایران این امر تا باین حد علنی و بدون خجالت عمومی نیست ... »[1]

قراردادهای ننگین

بازی ماهرانه انگلیس‌ها در دوران سلطنت ناپلئون ازشاهکار- های سیاسی آن دولت محسوب میشود. در این نیرنگ سیاسی سیاستمداران انگلیسی موفق به‌تحمل معاهدات شوم و اسارت- باری به‌ایران شدند وقسمتی از خاك میهن ما را تجزیه‌کردند.

همینکه خطر حمله ناپلئون به‌هندوستان علنی شد ، انگلیسها با دادن رشوه و خدعه و نیرنگ درسالهای ۱۲۱۵-۱۲۲۴-۱۲۲۷ق- (۱۸۰۰-۱۸۰۹- ۱۸۱۲ م) چند معاهده با دولت ایران منعقدکردند. رجال‌نادان و پول‌پرست وخیانتکار دربارقاجاریه در این معاهدات متعهد شدندکه « ... هر عهد و شرطی را که با هر یك از دولت‌های فرنگ بسته‌اند باطل و ساقط سازند و لشکر سایر طوایف‌فرنگستان را ازحدودمتعلقه بخاك ایران راه عبور بطرف هندوستان و بسمت بنادر هند ندهند»[2] و نیزازطرف‌دیگر دولت ایران قبول کرد «هرگاه پادشاه افغانستان تصمیم بگیردکه بـه هندوستان حمله نماید چون سکنه هند رعایای اعلیحضرت پادشاه انگلستان میباشند یك قشون‌کوه‌پیکر با تمام لوازم و مهمات آن از طرف کارگزاران اعلیحضرت قدرقدرت شاهنشاهی ایران

۱- تاریخ ایران دوره قاجاریه ص۱۹ .

۲- معاهده ۱۲۲۴ بین‌ایران وانگلیس .

بافغانستان مأمور خواهد شدکه آن مملکت را خراب و ویران نماید و تمام جدیت و کوشش را بکار خواهند بردکه این ملت بالکل مضمحل شده و پریشان گردد». این معاهدات یك طرفه در جنگ‌های ایران و روس سبب سازش انگلیسها و روسها و انعقاد معاهده ننگین گلستان و ترکمانچای بوسیله میرزا ابوالحسن شیرازی وزیر خارجه فراماسن ایران شد. در زمان محمد شاه انگلیس‌ها دردربار ودولت ایران نفوذزیادی نداشتند. محمد شاه برای تنبیه حاکم یاغی هرات بدان صوب لشکر فرستاد و هرات را محاصره کرد ولی انگلیسها نیروئی بجنوب ایران فرستادند و با اشغال خاك ایران و بوشهر شاه قاجار را مجبور بتخلیه هرات کردند.

بار دیگر هنگامیکه ناصرالدینشاه هنوز گرفتار صدراعظم‌های فاسد وکثیف و جیره‌خوار نشده بود، سلطان مراد میرزا حسام‌السلطنه‌را با نیروئی بهرات اعزام داشت. ولی انگلیسها بعناوین مختلفی سرانجام جلو پیشرفت کار را گرفتند. دانشمند محترم مرحوم خان ملك ساسانی مینویسد[1] «... در رجب ۱۲۷۲ــ (مارس ۱۸۵۶) که روسها تقاضای صلح کردند حسام‌السلطنه بعد از تصرف غوریان و بادغیسات وغیره بهرات رسیده بود. انگلیسها در ۲۱ ربیع‌الاول ۱۲۷۲ چندکشتی‌جنگی و بادی ببوشهر آوردند وعدهٔ ناچیزی سرباز بحری پیاده‌کردند میرزا آقاخان[2] خود را دست وپاچه ووحشت‌زده نشان داد و بی‌حساب بودن قوای انگلیس و اشغال سرتاسر خاك ایران را بعرض شاه رسانید لذا دولتیان بی‌درنگ مصمم شدند فرخ خان‌کاشی را که صندوقدار شاه بود برای عقد صلح با انگلیسها بپاریس بفرستند. حسام‌السلطنه قاصدهای باد پیما بطهران فرستاده و نوشت‌که از آمدن‌کشتی‌های انگلیس به‌بوشهر نگران نباشند انگلیسها هرگز نمیتوانند از برازجان بالاتر بیایند. با وجود مراسلات پی درپی حسام‌السلطنه، درباریان فرخ خان امین‌الملك را یازدهم ذیقعده ۱۳۷۲ از راه اسلامبول بپاریس فرستادند پیش از آنکه فرخ خان بپاریس برسد در هفتم صفر ۱۲۷۳ هرات‌فتح شد وحسام‌السلطنه ضمن

۱ــ ص ۲۹ سیاستگران دوره قاجار.

۲ــ میرزا آقاخان فراماسن بود. رجوع شود به‌فصل پنجم همین کتاب.

فتح نامه عریضه‌ای بشخص شاه نوشت که شورش سپاهیان هند شروع شده اگر اجــازه میفرمایند، باهمین قشونی که همراه دارم بهندوستان بروم. میرزاآقاخان در نزد شاه سعایت‌ها کرده ودلایل و شواهدی آوردکه اگر حسام‌السلطنه بهندوستان برودسلطنت ایران را هم برایگان بدست خواهد آورد ... حسام‌السلطنه قاصدها فرستاد و فریادها کرد که درهندوستان شورش عظیمی برپا شده وهرچه ازانگلیسها بخواهید خواهند داد بیدار باشید مفت نبازید بخرج کسی نرفت[1]. علت بروز این وضع رادرآن موقع‌میتوان چنین تشریح‌کرد: ناپلئون‌سوم امپراطورفرانسه باکمك لرد پالمرستون به امپراطوری: میرزا آقاخان صدراعظم ایران نیز تبعه دولت انگلیس و نوکر سفارت بود؛ فرخ خان را هم انگلیس‌ها «آبستن» کردند و باین ترتیب هنوز هیئت سفارت فوق‌العاده از رنج راه نیاسوده بود که معاهده ننگینی، در هفتم رجب سال ۱۲۷۳ امضاء شد وایرانیان ، افغانستان را یکسره بدولت انگلیس بخشیدند !»

صدراعظم‌های‌ایران و فراماسونری

انگلیسها برای آنکه همیشه دولت و دربار قاجار را در دست داشته باشند، بعد از قتل امیرکبیر حتی الامکان سعی داشتند ، صدراعظمهای دست نشانده خویش را روی کار بیاورند . این صدراعظمها، نخست از راه گرفتن «رشوه» وبرقراری«مقرری» تحت نفوذ قرار میگرفتند. ولی انگلیس‌ها برای آنکه‌آنانرا تا پایان‌عهد«انگلوفیل» نگاهدارند و هیچگاه بخیال‌استقلال‌فکری، وطنپرستی‌وناسیونالیستی نیافتندبه‌لطایف الحیل همگی‌را واردسازمان **جهان‌وطنی** فراماسون مینمودند. دراین فرقه، برای اجرای نظریات معماراعظم، اصولی نظیراطاعت محض، حفظ‌اسرار وغیره رعایت‌میشد که آنانرا وادار به‌اطاعت بی‌چون و چرا از اوامر صادره میکرد.

اگر نظرکوتاهی بتاریخ یکصد و پنجاه‌ساله اخیر ایران بیفکنیم ، خواهیم دید که دردوران تسلطاجانب‌درایران،چند صدراعظم‌کشور ماکه فراماسون نبودند یاکشته ومقتول شدند ، و یا پس از مدت کوتاهی خانه‌نشین و معزول گردیدند[2].

۱ـ نوشتجات محمد حسن‌خان اعتمادالسلطنه درکتابخانه سلطنتی.

۲ـ درنیم‌قرن‌اخیر نخستین رئیس‌الوزراء ایرانکه‌طوق‌برادری ماسن‌هارا بگردن—

میرزا آقا خان نوری، میرزا حسینخان سپهسالار، میرزا علی اصغر خان امین‌السلطان و میرزا حسنخان مشیرالدوله از جمله اولین کسانی بودندکه باکمك مستقیم انگلیس‌ها و حمایت علنی آنان بمنصب صدارت ایران رسیدند و قبل ازهمه به حلقهٔ «برادران ماسون» درآمدند.

اینان پس از اینکه در لژها سوگند وفاداری و اطاعت از دستور معماراعظم را یاد میکردند بمقام صدارت عظمی برگزیده میشدند و طبیعی است که در مدت تصدی خود، آنی روی از قبله ماسونی انگلستان بر نمی‌داشتند!

دخالت سفرای انگلیس در امور فراماسنی از جمله مسائل مهم و قابل توجهی است که باید درباره آن مطالعه فراوان کرد. قدرت ماسونی در انگلستان از قدرت دولتها و وزارتخانه‌های انگلستان بالاتر و برتر است بدین معنی کـه درحالیکه همه سازمانهای دولتی انگلستان از فراماسونری جدا هستند، هیچیك از آنها را نمیتوان از ماسونری بیگانه دانست. رجال برجسته انگلستان اکثراً عضوماسون هستندومجری اوامر «معمار اعظم» میباشند. در وزارتخارجه بریتانیا هم فراماسونها گل سرسبدبشمار میروند وقدرت زوال ناپذیری دارند. در ایران همیشه درکادر سیاسی واداری‌سفارت انگلستان وکنسولگریها عناصرفراماسن واجدمقامات معظمی‌بوده‌اند. اگرروزی اسناد یکصدوپنجاه‌ساله اخیرفراماسونری‌منتشرشود، مشاهده‌خواهدشدکه‌دیپلماتهای‌فراماسن

نیانداخت و باین مقام رسید، رضا خان سردار سپه اعلیحضرت (شاه فقید) بود. اعلیحضرت فقید نه تنها فراماسن نشد بلکه در دوران سلطنتش محافل ماسن‌ها را بست و اجازه فعالیت بآنها نداد.

در حوادث بعد از شهریور ۱۳۲۰-۱۹۴۱م فقط پنج رئیس‌الوزراء مشهور ایران‌که دوران صدارتشان با حوادث مهمی بپایان رسید فراماسن نبودند اینان عبارت بودنـد از مرحومین: عبدالحسین هژیر، سپهبد حاجعلی رزم‌آرا، سپهبد زاهدی و آقایان اسدالله‌علم ودکتر امینی. چند سال قبل فراماسونهای ایران از اسدالله‌علم دعوت میکنند تا در حلقه برادران فراماسن درآید. ایشان درجوابشان میگویند: من دردنیافقط دست یکنفررامیبوسم وآن شاه ایران است و بس. بنابراین نمیتوانم عبودیت و تسلیم مطلق شدن را در محافل فراماسونری بپذیرم.

انگلیس چگونه اوامر صادره گراندلژ «ادنبورگ» و «یونایتدگراندلژ» لندن را در ایران اجراء میکردند. نخستین سفیر انگلیسی که مقام مهمی در لژ فراماسنی انگلیس داشت واین حلقه برادری رابگردن رجال ایران انداخت سرگوراوزلی بارت بود. او درسال ۱۸۱۰ میلادی (۱۱۸۹ هجری) باتفاق میرزا ابوالحسن خان ایلچی که لرد مویرای انگلیسی اورا فراماسن کرده بود، وارد ایران شد.

سر گوراوزلی را بموجب نوشته‌ها و گزارش‌هائی که شخصاً نوشته است میتوان دشمن ایران و ایرانی دانست. بدین لحاظ دقت و توجه بنظریات وعقاید واعمال اودر ایران اهمیت فراوان دارد. این فراماسون بزرگ که استاد اعظم لژفراماسونی «لندن» بوده در نامه‌ایکه بتاریخ ۱۵ اکتبر سال ۱۸۲۳ میلادی ازپطرز بورگ بوزارت خارجه انگلستان نوشته است درباره ایرانیان و روش برادران ماسونش چنین مینویسد:

سرگر اوزلی اولین مؤسس لژ فراماسونری درایران

«عقیده صریح وصادقانه من اینست که چون مقصود نهائی ما» «فقط صیانت هندوستان میباشد در اینصورت بهترین سیاست» «این خواهد بود که کشور ایرانرا در همین حال ضعف و توحش» «و بربریت نگاهداریم و سیاست دیگری مخالف آن تعقیب» «نکنیم...»[1]

سرگراوزلی[2] سفیر کبیر و فرستاده مخصوص پادشاه انگلستان بدربار ایران از صاحبمنصبان نظامی انگلیس نیز بود. وی هنگامیکه بایران آمد مأموریت داشت:

۱ــ قراردادهائی باایران منعقد سازد.

۲ــ برای ضعیف نگاهداشتن ایران قسمتهائی از ایران را تجزیه نماید.

۳ــ سازمان‌های اطلاعاتی و خرابکاری بوجود آورد.

۴ــ لژ فراماسونری راتأسیس کند.

او با دستورالعملهائی ازجانب رهبران انگلستان بایران آمد که هنوز هم فرامین صادرشده باو درمورد ایران معتبراست. علاوه اوزلی بموجب مندرجات دائرةالمعارف

۱ــ مجله پادشاهی آسیائی ژانویه ۱۹۴۴

۲ــ Sir gore Ouseley

و تاریخ فراماسنی شش جلدی گاولد[۱] مأموریت داشت لژی بنام اصفهان نیز در بین ماسونهای ایران تأسیس نماید.

نویسندگان تاریخ فراماسنی جهانی که همه مأخذشان اسناد (اتحادیه گراند لژهای انگلستان) است درباره مأموریت سرگور اوزلی و تأسیس لژدرایران بیك نحو اظهار نظر وعقیده کرده‌اند و مینویسند[۲]:

در سال ۱۸۱۰ میلادی (۱۲۲۴ هجری) سرگر اوزلی بارت که بسمت میهماندار میرزا ابوالحسن خان ایلچی ایران در دربار انگلستان وشاهزادگان فراری انتخاب شده بود، از طرف پادشاه انگلستان بسمت سفیر مخصوص در دربار ایران انتخاب شد. او علاوه برمقام سفارت کبرای بریتانیا، بمقام استاد اعظم لژ موقتی نیز رسید، واین مقام را گراندلژ انگلستان بوی تفویض کرد. سرگراوزلی هنگامیکه از انگلستان حرکت کرد، دوسمت داشت: یکی سفارت کبری و دیگری مأمور عالیمقام (استاد اعظم) و (معمار بزرگ فراماسنی) بموجب مقام دوم خود او میبایست لژ جدیدی از ماسون در ایران تأسیس کند، وفرمان تأسیس این لژ هم اکنون در اسنادبایگانی گراندلژ انگلستان موجود است ولی هیچ نشانه‌ای در دست نیست که اوزلی توانسته باشد در ایران لژ فراماسنی دایر کند.

همچنین مدارك موجوده درگراند لژ انگلستان نشان میدهدکه این لژ هیچگاه بطور رسمی و با تمام تشریفات در ایران تأسیس نشد ولی عده‌ای از ایرانیان بوسیله اوزلی فراماسن گردیدند. نویسندهٔ دائرةالمعارف فراماسنی پس از اینکه عضویت میرزا عسکر خان افشار ارومی ومیرزا ابوالحسن خان سفرای ایران را در دربارهای فرانسه و انگلستان تائید میکند درباره مأموریت سرگر اوزلی چنین مینویسد «درخلال همین سنوات (۱۸۱۰) سرگر اوزلی سفیرپادشاهی انگلستان در دربارشاهنشاه ایران بعنوان گراند ماسترایالتی تعیین گردیده بود. اما دلیلی تاکنون بدست نیامده است که نشان بدهد درکشور ایران لژی بوسیله افراد خارجی تشکیل یافته باشد»[۳].

۱و۲- ص۳۹۴ تاریخ فراماسونری درجهان چاپ۱۸۸۶ لندن.

۳- دائرةالمعارف فراماسنی ص۴۵۲.

سرگر اوزلی روز ۱۸ جولای ۱۸۱۰ م باکشتی‌جنگی(شیر۶۴) ازبندرپرتسموث از طریق هندوستان عازم ایران‌گردید . وی هنگام اقامت خود در ایران ، عده‌ای از درباریان و اطرافیان شاه را فراماسن کرد. یك مجله فراماسنی از قول‌یك افسرایرانی مینویسدکه «اکثر اعضاء دربار ایران در زمان سفارت سرگور اوزلی بارت‌از« برادران» فراماسنی بودند»[1].

اوزلی باواردکردن‌درباریان در لژفراماسنی‌آنهارادر ردیف‌دوستان وطرفداران باوفای بریتانیا درآورد. شاید از روزیکه سرجان ملکم بایران آمد، فکر تصفیه‌دربار ایران ازعناصر طرفدار روسیه درمیان انگلیس‌ها پیداشد. این نقشه‌با ورود درباریان در لژ فراماسنی تکمیل و در انقلاب مشروطیت ایران با موفقیت خاتمه یافت. ازآن پس دربار قاجار از وجود طرفداران روسیه پاك شد و بجای آن برادران فراماسن‌قرار گرفتند .

سرگر اوزلی در ایران چه‌کرد ؟

این انگلیسی زیرك وفعال که سه سال سفیر ورئیس لژ فراماسنی انگلستان در پایتخت ایران بود، باهمدستی میرزا ابوالحسن خان ایلچی معاهده شوم ترکمانچای‌را با روسها منعقد ساخت و با جدا کردن ۱۷ شهر قفقاز ازپیکر شاهنشاهی‌ایران‌وضمیمه نمودن آنها به خاك روسیه نخستین قدم را برای «ضعیف ساختن» ایران برداشت . سر گر اوزلی باکمك میرزا ابوالحسن شیرازی که اونیزاز «اساتید بزرگ فراماسنی» بود، در سال (۱۸۱۲م ۱۲۲۷هـ)معاهده‌ای بین ایران‌وانگلستان‌منعقدکرد. ودربهارهمانسال به‌تبریز رفت تا شاهزاده عباس میرزا را،که مأمور جنگ با روسها بود، ملاقات کند . لیکن هنوز به‌تبریز نرسیده بودکه خبر اتحاد روس و انگلیس را شنید. درهمین‌موقع نماینده نظامی روسها از قفقاز به تبریز وارد شد که سرگر اوزلی را واسطه بین صلح ایران و روس قرار بدهد . چون اوضاع اروپا تغییر کرده بود بنابراین سیاست دولت انگلیس نیز نسبت بایران تغییر نمود. تا آن تاریخ سرگر اوزلی‌دولت ایران‌راتشویق

1- G.F. Freemason June 28,1873.

میکردکه با روسها دشمن باشد. و برادران فراماسنی را در دربار ترغیب می‌نمود تادر اجرای مقاصد محفل فراماسنی لندن بکوشند و روسها را از ایران برانند. ولی باتغییر سیاست انگلستان در اروپا، برادران ماسنی مجبور به عقب گرد شدند. عمال سیاسی انگلستان در ایران باکمك برادران ماسون، آنچه در قوه داشتند برای‌مساعدت‌بدولت روسیه اقدام‌کردند. وایران ضعیف وتجزیه‌وکوچك‌شده بهترین هدف سیاست‌استعماری انگلستان قرارگرفت. برای تحقق این نظریات وهدف‌ها جیمز موریه دشمن ایران و ایرانی که منشی سفارت انگلیس در ایران بود، مأمور شد تا با فرمانده ارتش روسیه درآنسوی ارس ملاقات کند. جیمز موریه عضو دیگر فراماسنی انگلستان درلژایران بود در این مأموریت تمام صاحبمنصبان انگلیسی را که در قشون عباس میرزا بودند همراه‌برداشته وباتفاق سرگر اوزلی بطهران‌آورد. واوزلی خبرجمع‌آوری‌صاحبمنصبان انگلیسی ارتش ایران را باطلاع فرمانده روسی رسانید. چند روز بعد روسها که از وضع قشون عباس میرزا و رفتن افسران انگلیس اطلاع حاصل کرده بودند در محلی موسوم به (اصلاندوز) به‌ایرانیان شبیخون زدند وآنها را تارومارکردند.

برای اینکه بهتر بتوانیم چهره این «استاد فراماسنی» و اولین رئیس «محفل فراماسنی انگلستان در ایران» را مشاهده کنیم لازم است قسمتی ازیادداشتهای شخص ویرا نقل نمائیم، اوزلی مینویسد: «در اول سپتامبر ۱۸۱۳ [۱۲۲۸] در تبریز باعباس میرزا نایب‌السلطنه ملاقات شد. موضوع صحبت ما صلح بین دولتین ایران وروس بود. من اظهار نمودم‌که ماژردارسی رفتن خود را بتعویق انداخته است درصورتیکه‌من‌باید بوزیر مختار دولت انگلیس مقیم پطرز بورغ در باب صلح ایران با روسیه اطلاعاتی بفرستم ولازم است او را باین مأموریت اعزام دارم؛عباس میرزا پس‌ازشنیدن این‌سخن آگاهی ازعزیمت ماژر دارسی افسرارشد مستشاری انگلیس‌در قوای‌ایران ناراحت‌شده و به اوزلی پرخاش کرده بود. چه‌بخوبی میدانست‌که اعزام ماژر دارسی بروسیه، جز بمعنی دادن‌گزارش آرایش‌های جنگی قوای ایران بدشمن در حال‌جنگ‌چیزدیگری

۱ـ آنچه به نقل از سرگر اوزلی در این صفحات نوشته شده ازکتاب: (اقدامات نمایندگی اعلیحضرت در دربار ایران چاپ ۱۸۲۳ میباشد.)

نیست . ازینرو سعی کرد مانع رفتن دارسی گردد و طی چند جلسه‌ای که برای بحث در باره همین موضوع تشکیل یافت بین اوزلی و او گفتگوهای شدیدی درگرفت[۱].
خود اوزلی در این باره مینویسد : «شاهزاده عباس میرزا با شدت غضب اظهار نمود که من امیدوارم شما فکر فرستادن او را از راه تفلیس هرگز نخواهید کرد تا اینکه صلح برقرار گردد- من در جواب گفتم- والا حضرت باید بدانندکه وجود صلح یا جنگ بین دولتین ایران و روس هیچوقت مانع نخواهد شد که از مسافرت یکنفر از اتباع دولت انگلیس از میان مملکت دولت روس جلوگیری کنند . شاهزاده جواب داد این مسافرت برای من خیلی اهمیت دارد . من هرگزاجازه نخواهم دادماژوردارسی از راه تفلیس برود مگر اینکه بین دولتین روس و ایران صلح برقرار گردد . من جواب دادم ماژر دارسی دیگر در خدمت دولت ایران نیست و اینك فقط یکی از اتباع دولت انگلیس است و از هر راهی‌که میخواهد و صلاح میداند مسافرت خواهد نمود. بعلاوه ممکن است سئوال کنم ایراد والا حضرت در این باب چه می‌باشد؟ شاهزاده درجواب گفت از آنجائیکه ماژر دارسی از استعداد جنگی‌وقوای لشکری من کاملاً مطلع است وقشون و مملکت مرا خوب می‌شناسد ـ رفتن او بروسیه متضمن خطرات بعدی برای‌من خواهد بود. من هرگز رفتن او را بتفلیس اجازه نخواهم داد. من گفتم البته‌والاحضرت از اظهار تعجب و نارضایتی من، در قبال چنین نسبتی‌که بیکی از صاحبمنصبان پادشاه انگلستان که طرف اعتماد است داده‌میشود،درشگفت نخواهند شد. هرگاه این شخص علناً متهم است و خیانت میورزد من نه تنها راه مسافرت او را تغییر خواهم داد بلکه او را بلندن خواهم فرستاد تا مجازات شود . من و سایر انگلیس‌ها از اشخاص خائن متنفریم. ولی اگر معلوم شود این نسبت تهمتی بیش نیست پس اجازه می‌خواهم والا ـ حضرت را مطلع‌کنم‌که‌بهر حال‌من راضی نمیشوم دامن‌یکی از اشخاصیکه‌تحت‌حمایت من است چنین لکه‌دار شود. ویا مسیر مسافرت او تغییرکند . ماژر دارسی باید از راه تفلیس برود. عباس‌میرزاگفت در اینصورت نتیجه‌این خواهد شدکه‌دستور بدهم‌قراولها

۱ـ ترجمه یادداشتهای سرگر اوزلی .

او را با تیر بزنند. من در جواب گفتم والاحضرت بهتر است قدری ملاحظه داشته باشند و دست تعدی بطرف یکی از اتباع انگلیسی دراز نکنند. بعلاوه والاحضرت چگونه راضی می‌شوند کسی را تهدید نمایند ...»[1] بدین ترتیب «گراند ماستر» لژ فراماسنی انگلستان در ایران بزرگترین فاجعه را برای مردم و استقلال‌مملکت ما بوجود آورد و با اعزام ماژر دارسی به‌قفقاز وراهنمائی قشون روس سبب شکست قوای عباس میرزا و از دست رفتن شهرهای قفقاز گردید.

اعمال‌اولین‌رئیس لژ فراماسنی درایران و بخصوص خیانتهائی‌که میرزاابوالحسن خان ایلچی دومین فراماسون ایران مرتکب شد، سبب‌گردید که مردم و افکار عمومی همواره اعمال و کردار اعضاء لژها و محافل ماسونی را مخرب و مضر بحال مملکت بدانند و حتی نسبت (خیانت و جاسوسی) بآنها بدهند.

در حالیکه شاید عدهٔ کثیری از فراماسنهای ایرانی با نیت و هدف پاك وارد این سازمان شده وحقیقتاً شیفته‌آزادی برادری ومساوات بوده‌اند، اما پس از ورود به محافل مزبور، غفلتاً خود را دست‌بسته‌در دام خارجیان و خیانتکاران دیده‌اند.

باانعقادمعاهده شوم وننگین ترکمانچای، رئیس لژفراماسنی هم‌تغییرمأموریت یافت و از ایران خارج‌گردید. او در ماه اوت ۱۸۱۴ میلادی (۱۲۲۹ هجری) ـ وارد پطرز بورغ شد. پادشاه روسیه ویرا پذیرفت و از او تجلیل فراوان کرد. اوزلی رویهم پنج سال در ایران ماند و نه تنها عده کثیری از درباریان و امنای دولت را فراماسون کرد ، بلکه موفق شد پایه های سیاست انگلیس را در ایران مستحکم کند و پس از عزیمت وی در سالهای ۱۸۲۶ (۱۲۴۱ هجری) دولت ایران از یکطرف مشغول ترمیم خسارت جنگهای دهساله با روسها شد، و ازسوی دیگر مشغول تصفیهٔ عناصر در باری ازلوث وجود خائنین، فراماسونها وهمچنین سرکوبی‌گردنکشان‌ایالات مختلف‌گردید.

مع‌الوصف در این مدت‌کوتاه، باوجوددسایس فراوان‌سفیرانگلیس ومخالفتهای علنی او، شاه ایران موفق شد. ارتش نیرومندی بوجود آورد.

لیاقت ارتش نوبنیاد ایران در جنگ باعثمانی بخوبی‌ظاهرگردید. ارتش‌ایران

---

۱ ـ گفتگوی عباس‌میرزا باسرگراوزلی، ترجمه‌ازکتاب سفرایران وارمنستان.

که میخواست شکست قفقاز را جبران کند ، عساکر عثمانی را در چندین جنگ تارو مارکرده و داخل خاك آندولت شد . پیروزی های آن سبب انعقاد امضاء پیمانی بین دولتین گردید . محمود محمود در باره این ارتش و انعکاس وجودی آن مینویسد :
«اما این قشون نباید درایران وجود داشته باشد. اساساً ایران نیرومند درممالك آسیای وسطی ، برای دولتی که در آسیا و ممالك زرخیز آن خیال استعمار دارد، بسیارخطرناك است. هیچیك از مللی که در این قسمت از آسیا سکنی دارند، مانند ملت ایران دارای استعداد ذاتی وسوابق تاریخی نیستند ملت ایران ملت مرموزی است. هر آن انتظار ظهور مردان نامی در میان آنان میرود . این ملت دارای استعداد ذاتی است روحش زوال ناپذیر است ممکن است حوادث دوران چندی آنرا درحال وقفه نگاهداردولی طولی نمی کشد که با نیروی تازهٔ دیگری حیات اجتماعی خود را از سر می گیرد . چنانکه در این یکصد و پنجاه سال اخیر ازطرف عمال سیاسی اجانب وخائنین داخلی که در انواع لباس‌ها ومحافل هستند ، کوشش‌های فراوان شده است که این روح مرموز ایرانی را محدود و نابودکنند، ولی تا امروز نتوانسته‌اندموفقیتی حاصل نمایند»[1].

سر ویلیام اوزلی

انگلیسی دیگری که باید او را هم در ردیف بنیان ـ گذاران فراماسونری ایران بشمار آورد ، سرویلیام اوزلی Sir William Ouseley کوچکترین فرزند سروان « رالف اوزلی » و برادرسرگور اوزلی است .

ویلیام اوزلی که درسال ۱۷۶۷ م ـ ۱۱۸۱ هـ ـ در شهر منوث انگلستان متولد شده بود[2]، درارتش انگلستان تا درجه سرگردی پیش‌رفت و در سال ۱۷۹۶ م ـ ۱۲۱۰ هـ ـ با دختر لرد ایر[3] فرمانده فوج شهر کارلایل ازدواج کرد. ولی پس از این ازدواج ناگهان خدمت نظام را ترك گفت ویکباره عاشق زبان وادبیات فارسی شدو بفکر مسافرت بایران افتاد. این نظامی کارکشته سابق که تا آنروز جز مقررات و انضباط خشك سربازخانه چیزی نمیدانست، یکباره مردی شاعرمسلك واديب ازآب درآمد!.. هیچیك ازمورخین

---

۱ ـ تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس جلد دوم.
۲ ـ موزه بریتانیا ADD.MS.33108 و Fol. 425
۳ ـ Ayr

انگلیسی و شرق شناسان در باره این تغییر حالت چیزی ننوشته‌اند . ولی اگر روزی اسناد فراماسونی و یا سازمان اینتلیجنس سرویس انگلستان منتشر شود ، معلوم خواهد شدکه سوء ظن ایرانیان نسبت باین نوع شرق‌شناسان « مصلحتی » بی جهت نبوده است و نیست. جناب سرگرد اوزلی انگلیسی، در شرایطی، « ناگهان» عاشق ادبیات فارسی شد. که دریك جیب دیپلم فراماسنی ، در جیب دیگر حکم جمع‌آوری اطلاعات برای ارتش و در جیب سوم دستور زبان فارسی خویش را پنهان کرده بود وی در سال ۱۸۰۱ میلادی (۱۲۱۵) هجری ابتدا نامه‌ای[1] به لردچی‌چستر[2] نوشت و از او برای مسافرت بایران و نوشتن کتاب درباره ایران و ایرانیان کمك خواست واز وی تقاضا کرد که ترتیباتی بدهد که دولت انگلستان کلیه مخارج سفر او را بعهده بگیرد . از غرایب روزگار تقاضای اوزلی فوراً مورد موافقت چی‌چستر ودولت بریتانیا واقع شد و ناگهان دولت انگلیس که برای هر شیلینگ مخارج خود هزاران حساب میکرد، کلیه هزینه سفرو مخارج مدت اقامت او رادر ایران برعهده گرفت!! این وقایع در روزهائی اتفاق میافتاد که برادر بزرگ او، سرگوراوزلی نیز بسمت سفیرکبیر انگلیس دردربار ایران منصوب گردید و درعین حال مأموریت یافت که شعبه فراماسونری لژانگلیس رادر ایران دایر کند .

باری، سرانجام ویلیام بعنوان منشی برادرش تعیین و مأمور شدکه بایران سفر کند. وی چند ماه پیش از این سفر در لندن میهماندار میرزا ابوالحسن خان ایلچی سفیر ایران در دربار انگلستان بود.در خانه او با میرزا و منشیان بزبان فارسی سخن میگفت و اشعار سعدی و حافظ وگفته‌های سایر سخن‌سرایان ایرانی را حفظ میکرد. بطوریکه بزودی درزبان فارسی بدرجه اجتهاد رسید و آنگاه باتفاق برادرش در ۱۸ ماه‌جولای ۱۸۱۰ م -۱۲۲۴هـ- باکشتی جنگی (شیر۶۴)ازپرتسموت عازم ایران گردید.

اوزلی در این سفر نخستین کتاب خودرا برشته تحریردرآورد وآنرابه لردمویرا که بعداً لقب «مارکویس هی‌ستینگ» گرفت تقدیم کرد . لرد مویرا ، از فراماسونهای

۱ـ روزگار نو جلد ۳ شماره ۳ .

۲ـ Chichester

زبردست بود که در هندوستان ایرانیان سرشناس را مرتباً به‌باشگاه فراماسونری دعوت مینمود و برماسنهای انگلیسی که‌از هند بایران مأموریت میافتند بسمت سروری واستادی داشت. لرد مویرا میرزا ابوالحسن شیرازی را بعضویت لژ فراماسونری مفتخرساخت و نسبت بکلیه فراماسن‌هائی که بایران میآمدند، «ابراز مرحمت» مینمود.

ویلیام اوزلی پس ازسه‌سال اقامت در ایران و «مطالعه لازم و جمع‌آوری ۷۶۹ جلدکتاب نفیس خطی فارسی وعربی بانگلستان بازگشت. او سه جلدکتاب درباره سفر خود بایران نوشت‌که آنهارا در سال‌های ۱۸۱۹م(۱۲۳۴ هـ) (۱۸۲۱ م) (۱۲۳۶هـ)و (۱۸۲۳م) (۱۲۳۸هـ)درلندن منتشر ساخت. و اوزلی شرق شناس لقب‌گرفت و با اتکاء باین شهرت به‌نشرکتب درباره ادبیات وشعرای فارسی‌زبان ومتون فارسی درانگلستان، اسکاتلند، هلند، آلمان وفرانسه پرداخت وتا پایان عمر درزمینه‌ادبیات ایران‌کارکرد.

متأسفانه ازکارهائی‌که او در ایران انجام داد سند ومدرکی دردست نیست و، فقط دریادداشتهای مورخین ماسونی ذکرشده است که او نیز مثل برادرخود «سرگر» مأموریت داشت لژ ماسونی را در اصفهان تشکیل دهد.

خاورشناسان‌انگلیسی و انجمن آسیائی

بررسی اعمال این دو مأمور سیاسی و فراماسونری انگلیسی در ایران، این نکته را روشن میکندکه «سازمان فراماسونری» و یا «فراماسن»های انگلیسی‌همواره بهترین وسیله‌پیشرفت‌مقاصد سیاسی بریتانیا در ایران محسوب میشدند ویا لااقل از عوامل مؤثر این پیشرفت‌بوده‌اندوهستند. همچنین بموجب‌این‌مدارک معلوم میشودکه از سال ۱۸۱۰م(۱۲۲۴ هـ) به بعد ماسن‌ها باشکال وصورمختلف‌بایران آمده و بعناوین گوناگون فعالیت میکردند. بدیهی است ماسن‌هائی که بظاهر مأمور کلیساها بودند و یا مستشرقینی‌که دلشان برای «ادب»، «انسانیت» ، «تاریخ» و سوابق درخشان فرهنگی و اجتماعی ملت ما کباب بود، دررأس طبقات فوق قرار داشتند. در سالنامه های «یونایتد گراند لژ» اسامی اغلب مستشرقینی که بایران آمده‌اند و یا در ادبیات و تاریخ بزبانهای فارسی، عربی، هندی ، اردو، ترکی و سایر السنه شرقی کار

کرده‌اند بوضوح‌دیده میشود[1] که همگی با استظهار به فعالیت‌های‌ماسونی ، بکار خویش ادامه میداده‌اند.

شرق شناسان برجسته‌ای که «فراماسن» بودند و درقرون نوزدهم و بیستم بیشتر فعالیت خود را صرف ایران وایرانی‌کرده‌اند عبارتند از:

۱ـ سرجان ملکم Sir john Malcom (۱۷۶۹م ـ ۱۸۳۲ م)

۲ـ سرویلیام جونز Sir William Jones (۱۷۶۴ ـ ۱۸۹۴)

۳ـ ری نولداین‌نیکلسن Reynoladlleyne Nicholson (متوفی بسال ۱۸۶۸)

۴ـ هنری راولینسون Henry Rawlinson (۱۸۱۰ـ۱۸۹۵)

۵ـ ادوارد براون (۱۸۶۲ـ۱۹۲۶)

۶ـ تاماس‌واکر آرنلد Thomas Walker Arnold (۱۸۶۴ـ۱۹۳۰)

۷ـسرادوارد دنیس‌راس Dr.A.D.Ross (۱۸۷۱ـ۱۹۴۰)

اینها هفت‌خاورشناس بزرك انگلیسی بودند[2] که‌درقرن نوزدهم بموجب‌مندرجات

۱ـ رجوع شود به سالنامه ۱۸۵۳ و۱۹۰۰ یونایتدگراند لژ اف انگلند .

۲ـ علاوه برهفت مستشرق فوق‌الذکر، اشخاص زیر نیز ازمستشرقین انگلیسی‌هستند و بعید نیست‌که درزیر ماسك«مستشرق» اسراری نیز پنهان داشته باشند :

۱ـ لارنس همارث .

۲ـ ا. ه. وین فیلید.

۳ـ الیس ایچ منیز.

۴ـ ر.ل . ترنر

۵ـ هارولدنیکسن.

۶ـ دکتر مارگرت‌سمیت .

۷ـ س هیلسون.

۸ـ سرویلیام فوستر.

۹ـ ا. استوی.

۱۰ـ ا.ج. آربری.

سالنامه‌های فراماسنی انگلستان بمقام «استادی» رسیدند و در ایران دوستان فراماسن وهواداران فراوانی داشتند.

ادوارد براون همان کسی است که «مشروطه خواهان ایران» ازاو درداخل کشور وهمچنین درانگلستان «الهام» میگرفتندو بتصدیق وتأییدمشروطه خواهانی که باانگلیسها مربوط بودند، وی همواره در جراید کشورو بوسیله دوستان خویش درپارلمان از آنها طرفداری میکرد وحتی میتوان گفت آنهارا اداره می‌نمود.

فتح‌الله مجتبائی مترجم کتاب «تاریخ ادبیات ایران ازفردوسی تاسعدی» درمقدمه کتاب خود درباره کارهای سیاسی براون مینویسد[۱]:

«ادوارد براون به‌امور سیاسی واجتماعی ایران آن زمان نیز توجه خاص داشت. وی در دوران انقلاب مشروطیت (۱۹۰۵-۱۹۱۲) ایرانیانی راکه از وطن متواری شده بودند گردهم جمع کرد، انجمنی بنام انجمن ایران[۲] تشکیل داد، و به‌پشتیبانی مشروطه‌خواهان برخاست. و از سوی دیگر، دربرابر تجاوزات کشورهای بیگانه، باسخنرانیها ومقالات مؤثر خود، مدافع استقلال وحامی حقوق ملت ایران شد.

«شرح مختصری از وقایع اخیرایران[۳]، انقلاب ایران[۴]، بحران ایران[۵] دردسامبر ۱۹۱۱، حکومت وحشت در تبریز[۶]، مطبوعات وشعر جدید در ایران[۷]، آثاری است که راین باب تألیف کرده است.»

شرق شناسان انگلیسی مرکزی بنـــام «انجمن آسیائی» دارند که آن را در(۱۷۸۴ م) ۱۱۹۸ هـ «سرویلیام جونز» دربنگالـه تشکیل داده است. این انجمن روز ۱۵ مارس (۱۸۲۳ م) ۱۲۳۸ هـ. درلندن تشکیل یافت و «هنری توماس کول-

---

۱- ص ۶۹۵.

۲- Persia Society

۳- Abrief Narrative of recent Events in Persia: Luza c and co 190g

۴- The Persian Revolution of 1905_1909

۵- The Persian Crisis of Dec 1911

۶- The Reign of Terrer At Tabriz,London,1912

۷- The Press And Poetry of Modern Persia.

بروك » را بریاست خود انتخاب کرد . کول بروك هنگام اقامت در هند کتب نفیس سانسکریت را جمع‌آوری کرد و به‌کتابخانهٔ وزارت هند انتقال داد . ریاست افتخاری این انجمن را همیشه (مقام سلطنت انگلستان) دارد واز روز تأسیس تاکنون با همین نام و عنوان فعالیت میکند .[۱] نخستین گزارش این انجمن در ۱۸۲۷ م - ۱۲۴۲ هـ - انتشاریافت وهفت سال‌بعد « مجلهٔ انجمن سلطنتی‌آسیائی» بعنوان ارگان انجمن منتشر گردید . مجلهٔ روزگار نو مینویسد: « عده‌ای از علاقمندان انگلیسی ازآنروز تاکنون سرمایهٔ مخصوصی برای طبع ونشر مجله وتحقیقات و اعزام متخصص بشرق میپردازند» روزگار نو بدون اینکه نامی از محل ارسال و جوهات و عایدی وبودجه انجمن ببرد ، شرح مفصلی دربارهٔ انجمن‌آسیائی و مجله مذکور منتشرساخته است ».[۲]

بدین ترتیب بود که هجوم همه جانبه سیاست استعماری انگلستان بخاك میهن ما آغازگردید . و تشکیلات فراماسونری بعنوان یکی از وسائل اصلی مجریان این سیاست بکار رفت .

زیانهائی‌که دیپلماتهای فراماسون انگلیسی به استقلال وتمامیت ارضی‌کشور ما واردساختند ، بقدری‌سهمگین ووحشتناك بودکه حتی‌خائن‌ترین فرد ایرانی نمیتوانست آنرا تحمل کند . باین جهت پس از تحمیل معاهدات ننگین ترکمانچای بوسیله سرگراوزلی و آشکار شدن هدف‌های اصلی او بتدریج ، پایه های لژهای فراماسونری در ایران سست شد، تاجائیکه یکصد سال پس از ورود « اوزلی » بایران انگلیسهافقط موفق شدند یك لژرسمی ازین فرقه را بطور علنی در ایران تأسیس نمایند و بسیاری ازمساعی ایشان در راه بدام کشیدن رجال ایرانی عقیم ماند .

یکی‌ازعلل عمده شکست لژهای ماسونی درایران، اختلافات حل نشدنی‌رجال

۱ـ روساء انجمن آسیائی در قرن نوزدهم ونیمهٔ اول قرن بیستم عبارت بوده‌اند از : چارلزوات‌کین ـ ویلیامزوین ـ سرجورج توماس‌تون‌سن ـ سرچارلزجیمزلایل ـ هنری‌توماس ولزلی ـ هیس‌تینگر ـ کول‌بروك ـ پرفسورسرمونی‌ویلیامز ـ پرفسور هواس هی سن‌ویلسن ـ سرتیپ سرهنری‌رولن‌سن ـ لارنس‌هی‌ورث میلز .

۲ـ روزگار نو ص ۱۰ تا ۲۸ جلد ۴ شماره ۴ .

کشورما بایکدیگر بود . رجال و درباریان قاجاریه بهیچوجه با یکدیگر سرسازش و اتحاد نداشتند و به همین‌لحاظ حضورآنها دریك لژواطاعت از دستورات « معمار اعظم انگلستان » بطور دسته جمعی و اجراء نظریات دیکته شده ، غیر ممکن بود . اما در عین‌حال همین عده درخفا و پنهانی به لژهای فراماسونی انگلستان وارد شده و آنچه را که دیپلماتهای فراماسون عضو سفارت انگلستان درتهران بآنها دیکته میکردند اجرا مینمودند .

فصل دوم

پیدایش فراماسونری درجهان

قرنهاست که تشکیلات اسرارآمیزی بنام (بنّایان آزاد) در بسیاری ازکشورهای جهان درخفا وپنهانی فعالیت می‌کند . هنوزهم باهمه آزادی ودموکراسی که در دنیا وجود دارد ، صاحبان این تشکیلات همچنان درپس پردهٔ ضخیمی ازاسرارکارهای خود را انجام میدهند .آنها اغیاروافراد غیر ماسون را بدرون لژهای خود نمیپذیرند وبکسیکه (ماسون) نباشد « بیگانه » میگویند .

ماسن‌ها بگفته‌ها، انتقادات وحتی ناسزاهای مخالفین وبیگانگان پاسخ نمیگویند و با سکوت مطلق نیات و هدف‌های خویش را پیش میبرند . نویسندگان و گویندگان مخالف را با عواملی که دارند میکشند یا از جامعه طرد میکنند و نمیگذارند صاحب شغل ومقام وعنوان شوند .

از یکصد و پنجاه سال قبل تا کنون بتدریج کلمات فراموشخانه وفراماسونری واردکتب لغت ، تواریخ ،جراید ومجلات وکتب فارسی شده است . دراین مدت طولانی هیچ کتابی در باره « سازمان فراماسونری ایران » بطور علنی نوشته و منتشر نشده و مردم ایران یا از اسرار درون لژ های ماسونی ایران ، مرام و نظام و هدف های این سازمان اسرارآمیز جهانی بی‌خبرند ویا اگر برخی ازآنها در این باره چیزی‌میدانند اطلاعات آنان‌اندك ومختصرو بی‌اهمیت است .

دربارهٔ وجه تسمیه « فراماسون » که ترجمهٔ فارسی آن « بنّای آزاد » میشود ،

تفسیرها و توجیهات فراوان کرده‌اند که نمیتوان بقطعیت، یك یا بعضی از آنهارا پذیرفت. هرچه هست این کلمه بایستی اشتاق و مأخذی بسیار قدیمی داشته باشد که بواسطهٔ مرور زمان فراموش شده وشاید روزی درزوایای اوراق تاریخ گذشته پیدا شود وحقایق تازه‌ای را برای جهانیان بگشاید .

درالسنه مختلف ، کلمه فراماسونری باشکال وحروف گوناگونی نوشته وخوانده شده است که برخی از آنها درذیل میآید :

۱ـ فارسی : فراموشخانه ـ فراماسون ـ فرای مایسان ـ فریمسان ـ فریمسن .و بنّایان آزاد .

۲ـ عربی : البنایه‌الحره ـ ماسونیه .

۳ـ فرانسه : FRANC MACONNERIE

۴ـ انگلیسی: FREEMASONRY – MASON

۵ـ سوئدی : FRIMURAR!MURARORDEN

۶ـ دانمارکی : FRIMURERI

۷ـ ترکی‌عثمانی:

FARMASONLUK
MASONLUK
FARMASONLAR

۸ـ چك‌اسلواکی :

SVOBODNI ZEDNARVI
ZEDNAR

۹ـ آلمانی :

FREIMAURER
FREIMAUREREI
FREIMAURIEH

۱۰ـ ایتالیائی : MASSONERIA

۱۱ـ رومانی FRAEMASONERIE

١٢ـ روسی   ФРАК МАСОНЫ

١٣ـ بلغاری   СВОБОДНО МАСОНСТВО

١۴ ـ ژاپنی :   フリ-メ-ソン

١۵ـ آسوری :   ܦܪܝ ܡܣܘܢ.

١۶ـ ارمنی :   Ֆրի մասոն

١٧ـ اردو :   فری میسن

١٨ـ هندی :   फ़री मेसन

١٩ـ عبری :   .פרי מסונרי.

برای اطلاع از ریشه اصلی این کلمه بدنیست آنچه را که دائرةالمعارف بریتانیا دراین باره نوشته و بنظر صحیح‌تر میآید نقل نمائیم . دائرةالمعارف بریتانیا مینویسد :

ازقرن ۱۴ میلادی به‌بعد بعضی‌از نویسندگان این لغت را برای‌آنهائی‌که سنگ تراشی میکردند بکار میبردند .

ولی دلائل فراوانی وجود داردکه ثابت میکند معنی ومنظور لغت « بنّای‌آزاد » و « سنگتراش » که‌قبلاً بکار برده میشده ، بزودی معنای وسیعتری پیدا کرده است .

نجارها درسال ۱۶۶۶ م (۱۰۷۶ هـ) کلمه « آزاد » را بدنبال شغل وحرفه‌خود بکار میبردند. همچنین خیاطـان قرن پانزدهم این لغت را بخود نسبت داده بودند ، وبدینوسیله میخواستند بمردم بفهمانندکه در دوختن لباس در نقاط مختلف و باشکال گوناگون ، آزاد ومختار هستند .

« گولد » نویسنده تاریخ فراماسونری مینویسد « آن‌گروه ازمردم که از اصول فراماسونی پیروی میکردند ، همه ازجمله‌کسانی بودندکه درقرن هفدهم درمحفل‌اکبر انگلستان گردآمده بودند . در این محفل مردان آزاد ، بنّاها ، طلاکاران وکسانیکه حرفه‌هائی نظیر آنها داشتند جمع شده بودند » .

دکتر برنتانو DR. BRENTANO مینویسد: « هرجا که در تزئین ساختمانها از هنر طلاکاری قدردانی میشد ودر هرشهرستانی که حرفه وفروش مصنوعات طلا کاری پیشرفت میکرد (آزادی) برای‌هنرمندان بیشتر بود . بهمین جهت برتری شغل بنّائی بکسی اعطا میگردید، که قبلاً از هرقید و بندی رها شده باشد ... ولی بتدریج این قانون از اهمیت افتاد و اشخاص‌غیربنّا نیز که باسنگ، کاری نداشتند ، مورد اعتماد وهمکاری بنّایان‌آزاد قرارگرفتند[1] .

دوترجمه از « OLD CHARGES » که درسال ۱۸۵۰ م (۱۲۶۶ هـ) برای موزهٔ بریتانیا خریداری شده نشان میدهد که مؤلف آنها یك بنّا بوده که باسیاری از

OTEVELOPMENT OF GILDS , ET CP. 65 - 1

رموز تعلیماتی ماسونی آشنایی کامل داشته است .

دکتر برنتانو در کتابهایش مینویسد : اسرار و اطلاعات مربوط بعلوم هفتگانه بوسیله یکنفر ناشناس در دو قطعه ازسنگ نوشته شده و از زمان طوفان نوح برای آیندگان باقیمانده‌است.

در این لوحه‌ها مطالبی مربوط بسابقهٔ تاریخی و قوانینی که براعضای «گروه بنائی حکومت میکرده شرح داده شده است ...» کاملاً میتوان فهمید این نویسنده خواسته است بمردم بقبولاند که جمعیت «بنّایان آزاد» وکلمه «بنّای آزاد» اززمان نوح پیغمبر وجود داشته است تا اهمیت فرقه‌ماسونی را زیادتر جلوه دهد . لیکن حقیقت غیرازین است .

کلمهٔ فراماسون درزبان فرانسه از دوکلمه بوجود آمده یکی «فرانك» بمعنای آزاد ودیگری «ماسون» بمعنای بنّا ، درزبان انگلیسی‌هم این دوکلمه با همین‌معانی نقل شده است . عنوان «فرانك» در قرون وسطی به بعضی از اصناف اطلاق میشد که برایگان کار نمیکردند وبیگاری نمیدادند‌وحجارها از این قبیل بودند . لیکن‌بنّاها میبایست بیگاری میدادند . ساختن کلیساهای بزرگ اروپا که امروز بعداز صدهاسال هنوز پابرجاست ، سبب آزادی بنّاها شد . زیرا مسیحیان متعصب وقتی عمل بناها را دیدند همه بآزادی آنها رأی دادند و بدین ترتیب کلمات «فرانك ماسون» در زبان فرانسه و «فری مایسن» درزبان انگلیسی متداول ومعمول‌گردید .

درزبان فارسی از روزیکه این کلمه شنیده شده[1] (فراموشخانه) و پس از آن «فریمسن»[2] و از سال ۱۹۰۶ م ـ که لژ (گراند اوریان) در ایران تشکیل گردید کلمات (ماسون) و (ماسونی) بوسیله وثوق‌الدوله ، دبیرالملك ، محمد علی فروغی وتقوی درنوشته‌های ماسونی‌وترجمهٔ‌کتاب قانون اساسی بکاررفت. درباره تاریخ‌تشکیل فراماسونری درجهان کتب ورسالات متعدد وهزاران‌مقاله نوشته شده ولی‌ازهمه‌جامعتر

۱ـ نوشته‌ها و رسالات میرزا ملکم خان .

۲ـ صفحهٔ ۱۶۸ سفرنامه میرزا صالح شیرازی مجموعه کتب خطی موزه بریتانیا .

دایرةالمعارف مخصوص فراماسونری است که در سال ۱۹۱۲م (۱۳۳۰ هـ) بانگلیسی[1] انتشار یافته است .

دراین فصل سعی‌شده است که مختصری‌از تاریخچه پیدایش فرقه « بنّایان‌آزاد » تا « سازمان بین‌المللی فراماسونری » عصر حاضر از مجموعهٔ کتب فرانسه و انگلیسی درین باره ومقالات وکتبی که بزبان فارسی ترجمه ویا نوشته شده نقل شود :

بشر اولیه

باوجودیکه تاکنون کتب مختلفی دربارهٔ تأسیس فرقه فراماسون (بنّایان آزاد) بالسنه مختلف وبوسیلهٔ نویسندگان جهان نوشته شده ، با اینحال هیچیك از نویسندگان بقطعیت دربارهٔریشه‌اصلی‌ومبدأ پیدایش این‌فرقه وفلسفه وهدف وجودی‌آن‌اظهار نظر نکرده‌اند .

نویسندگانی که عضو سازمان فراماسونری انگلیس وفرانسه هستند معتقدند که فراماسونها از روزی‌که بشردست بکار خشت وگل زده وآغاز ساختمان نموده و صنعت بنّائی بوجود آمده پیدا شده اند . بنابراین بعقیدهٔ همین دسته از نویسندگان « اولین جمعیت ماسونها درعهد حضرت‌آدم تأسیس شده است »[2] .

از این عقیده افراطی‌که بگذریم باید به بنّایان وکارگران ساختمان اهرام مصر توجه‌کنیم . بطوریکه میدانیم ، ساختمان اهرام مصر متعلق بسه چهار هزارسال قبل‌از میلاد مسیح است .

در آن ایام که فراعنه مصر بوسیلهٔ میلیونها تن از نفوس بشری دست بساختمان اهرام زدند، بنّایان، معماران وصنعتگرانی‌که بالاجبار ویا از روی میل درکارساختمان اهرام دست داشتند ، باهم متفق ومتحد شدند تا دربرابر زورگوئی واجحاف و تعدیات فراعنه دستهٔ متحدی بوجودآورندکه شرایط زندگانی‌وکاررا برخویش تسهیل نمایند .

۱- ENCYELOPAEDIY OF FREEMASONARY AND ITS KINDRED SCIENCES

۲- مقاله اسرار تشکیلات فراماسون مجله اطلاعات هفتگی سال ۱۳۲۶ بقلم حمزه سردادورطالب‌زاده .

برخی دیگر از ماسونها بخصوص بانیان تشکیلات فراماسونری درروسیه معتقدند که سنگ اول بنای « فرقهٔ ماسونی » در زمانی نهاده شد که سلیمان نبی به بنّای معبد معروف خود موسوم به « هیکل سلیمان » اقدام نمود .

میگویند درساختمان معبد هیکل سلیمان برای اولین دفعه درجهان ، یکصدو هشتاد و سه هزار و ششصد نفر از بهترین معماران و بنّایان و سنگتراشان زمان دورهم گردآمدند کـه سی هزار تن از آنـان از کنعانیان بودند . و تنها عـده سنگتراشان ونجارانی که در بنای معبد سلیمان کمر خدمت بسته بودند هشتاد هزار تن بالغ میشد واعضاء همین جمعیت بزرگ بودند که اولین تشکیلات فراماسونری عالم را بوجود آوردند[1] .

بعضی از علماء و دانشمندان سابقه این فرقه را بـه فیثاغورث نسبت میدهند . « ژرژالیدر » کـه خود یکی از افراد برجستهٔ این فرقه در قرن نوزدهم بوده معتقد است که بانی ومؤسس فراماسون حضرت موسی است .

فرقهٔ ایزیس مصر

از گفته‌ها وعقاید و نظریات غیرمستندکه صرفنظر کنیم ، متوجه فرقهٔ ایزیس در مصرقدیم میشویم . دربارهٔ این فرقه سرّی کـه در دوران عظمت و افتخار مصر بـوجود آمـده در دائرة المعارف فراماسونری بیش از همه بحث شده است . نـویسندگان دائرة المعارف معتقدند که قرنها پیش از میـلاد مسیح در مصر فرقه‌ای وجود داشته کـه بنام خدای مصریان قدیم « ایزیس » معروف بود . گروه‌کثیری از دانشمندان و هنرمندان مصری وسایر ملل و اقوام درآن گرد آمده بودند ودر کار ساختمانهای عظیمی که هم اکنون بقایای آن در « اسوان » مصر باقی است ، شرکت داشته و دارای شهرت و اهمیت فوق‌العاده بوده‌اند .

درآن روزگار هرکس که سودای تحصیل علم را درسرداشت رنج سفر را بهوای یافتن گنج برخود هموار میکرد و بمصر می‌شتافت وتقاضای ورود بفرقهٔ ایزیس میکرد

۱ــ دربارهٔ معبد سلیمان بموقع خود مفصلا توضیحاتی داده خواهد شد .

ولی این خواهش بآسانی مورد قبول واقع نمیشد ، زیرا داوطلب میبایست مورد آزمایش‌های دقیق قرار میگرفت تامراتب سرّ نگهداری و ثبات واستقامت اومعلوم شود. همچنین او می‌بایست نشان دهد که در موقع خطر از مهلکه نمیگریزد و از مصیبت وبلا نمی‌هراسد و در مقام حفظ حق و اعانت بمظلوم تهدید و شکنجه در او بی‌اثر است کشته شدن، وزنده زنده سوختن ودست‌وپا بریده ومثله شدن‌را بجان میخرد ولی‌اسرار را بروز نمیدهد .

شروع بامتحان از این قرار بود که رئیس فرقه که او را نماینده « ایزیس » میدانستند برکرسی می‌نشست و دریك دست تازیانه و دردست دیگر عصائی میگرفت وداوطلب دربرابر او میایستاد و بپرسش‌های او پاسخ میداد. اوموظف بود هرعمل‌خوب وبدی راکه طی مدت عمر چه در خفا وچه‌آشکارکرده‌است صریحاً اظهار بدارد اگراز این مرحله آزمایش خوب بیرون میآمد ورئیس او را می‌پسندید ویرا بیکی اززعمای فرقه میسپرد تا مرحله دوم امتحان وی آغاز بشود .

دراین مرحله امتحان‌کننده‌که برای امتحان دهنده ناشناس‌بود ، ماسکی‌بشکل یکی از جانوران بصورت میزد و امتحان دهنده را بمکانی هولناك و تاریك میبرد که پس از پیمودن راه درازی بچشمهٔ آبی میرسید ودرآنجا متوقف میشد ، امتحان‌کننده جامی از آب برمیگرفت و به داوطلب میداد ومیگفت :

« ای کسیکه میخواهی سالك مسلك ما باشی اینست آب فراموشی ، آنرا بنوش و در این مسلك آنچه بلا وعذاب برتو وارد شود فراموش کن و از راه صواب و حقیقت دور مشو » .

وآنگاه که داوطلب آبرا مینوشید بمکانهای خوفناکتروتاریکتری برده میشد ، همینکه روشنائی نمودارمیگردید ونسیمی‌که ببوی خوش آمیخته شده‌بود باو میوزید، و نغمات جان‌پروری می‌شنید، علامت پیروزی و قبول شدن او در امتحان بود . از این پس اهمیت آموختن علوم ومعارف وصناعت فرقه را پیدا میکرد وعضو جمعیت محسوب میشد . آندسته از نویسندگانی که چنین روایاتی را ذکر میکنند معتقدند که بدین

ترتیب اولین دستهٔ (بنّایان و ماسونهای) جهان‌را ایزیسهای مصری تشکیل داده‌اند .

نخستین فرقهٔ بنّایان

پانصد سال قبل از میلاد مسیح که علم و معرفت و هنر وصنعت دردسترس همه نبود ، هرکس هنری داشت که از آن درساختمان قصور وقلاع وساختمان یا تزئین ابنیه عالی مورد استفاده قرار میگرفت مورد توجه صاحبان قدرت و تسلط که اکثر از رؤسای ممالك و اقوام وطوایف بودند قرار میگرفت .

مثلاً کسی که از بنّائی و سنگتراشی اطلاع داشت برای ساختمان برج و بارو قلعه و پل ، خندق و بسیاری از امور لشکرکشی مورد احتیاج پادشاهان و سرداران بود ، و صنعتگرانی که قادر بساختن تزئینات معابد و مجسمه ها بودند مطلوب رؤسای روحانی و پیشوایان فکری و مذهبی اقوام قرار میگرفتند .

صاحبان‌علم‌وصنعت نیز چون‌میدانستند،مورداحتیاج‌هستنداسرارورموزعلم‌وصنعت خودرااز‌مردم‌دیگر‌مستور نگاه‌میداشتندو بطبقات‌غیر‌از‌خود بروز نمیدادندتاهمیشه‌مورد احتیاج‌ارباب قدرت وسطوت باشند ودرپناه‌آنها بسر برند واگرظلمی بآنهاشود داد خود را بوسیلهٔ کسانیکه ازعلم‌وهنر آنها استفاده‌مینمایندبگیرند ودرهمین‌دوران صنعتگران وهنرمندان برای‌آنکه بتوانند درموقع ضرورت واحتیاج از حق‌یکدیگردفاع نمایند تشکیل‌فرقه‌های سرّی میدادند واگر کسی مایل بود با رموزکارآنها آشنا شود میبایست ابتدا عضویت فرقهٔ سرّی‌را قبول نماید سپس امتحانات عدیده‌ای را که بمنظورحفظ اسرار ورموزکار بعمل میآید ، بگذراند . مراحل آزمایشی نیز بقدری مشکل بود که اغلب شاگردان بعذاب آمده و فرار میکردند و فقط کسانیکه درکلیهٔ مراحل امتحانی پیروزمیگشتند بعضویت پذیرفته میشدند . بنوبهٔ خود صلاحیت‌کسب علم وفن راتحصیل میکردند وتردید نیست که مهمترین شرط صلاحیتشان حفظ اسرار بود .

احراز این صلاحیت نیز بنوبه خود مراحل مختلفی داشت و فردی که پس از گذرانیدن امتحانات دشوار بدرجهٔ شاگردی میرسید ، پس از طی سالها وقت و تحمل رنج و مشقت بسیار میتوانست ارتقاء رتبه حاصل کند و بدرجه (رفاقت) و سرانجام

بمقام استادی نائل آید .

اولین بار در روم قدیم ، پس از اینکه وضع کشور بعلت مردن « رومولوس » بانی شهر روم رو بخرابی میرفت، شخصی زمام امور را در دست گرفت که به صنعتگران علاقهٔ زیادی داشت . وی جماعت عظیمی از این افراد را دور خود جمع کرد و مقام مهمی برای آنان قائل شده و همگی را بدستجات و فرق مختلف تقسیم نمود . او برای هر دسته معبدی ساخت . از جمله این فرقه‌ها جماعت «بنّا» ها بودند که هروقت دولت احتیاج بساختن عمارت و ابنیه‌ای پیدا میکرد بآنان رجوع مینمود .

باری در زمان جانشین رمولوس فرقهٔ بنّاها بیش از سایر فرق صنعتگران مورد توجه بود ، بنّاها مانند شرکتهای تجارتی اموال منقول و غیرمنقول داشتند و مخارج عمومی آنان ازصندوق فرقه پرداخته‌میشد وازجملهٔ این‌مخارج، هزینهٔ جشنهای بزرگی بود که در مواقع معین برپا میگردید . بنّاها از دادن مالیات معاف بودند و ساختمان معابد و قلعه‌ها و سنگرها بعهدهٔ آنان گذارده میشد . این افراد دقائق صنعت خویش را کاملاً مکتوم نگاه میداشتند و برای آنکه یکدیگر را بشناسند علائم و اشاراتی وضع کرده بودند که در محاورات و تماسهای عادی بکار میبردند .

هروقت دولت روم بساختن برج و بارو ویا خراب کردن قلاع دشمن احتیاج پیدا میکرد به‌آنان رجوع مینمود و بنّاها جماعتی راکه مناسب میدیدند مأموراجرای فرمان‌دولت میکردند‌ومنظوردولت‌را به‌نحواحسن انجام‌میدادند. وازجمله جالب‌ترین کارهایشان این بود که قبل از شروع بساختمان ابتدا یك سلسله منازل موقت برای خویش میساختند تا هنگام فراغت از کار ، درآن استراحت کنند و آنگاه به اصل ساختمان مورد سفارش خود میپرداختند، ودرتمام مدتی‌که‌کارادامه داشت منازل‌بنّایان وکارگران مرکز گفتگووتبادل نظر بود ، وهر گروه دربارهٔ‌کاروفن خود صحبت‌میکردند و ترتیب کار فردای خود را میدادند و تمام تصمیمات باکثریت آراء گرفته میشد . این منازل را « لژ » میگفتند و همین اصطلاح است که امروز بمحل تجمع فراماسون‌ها اطلاق میشود .

جمعیت بنّاهای روم سه طبقه داشتند :

شاگرد

رفیق

استاد

تمام افراد و طبقات این جماعت یکدیگر را برادر خطاب میکردند ودرهمه حال کوچکترها رعایت حال بزرگترها را مینمودند . شاگرد هنگامی بدرجهٔ رفیق میرسید که بداند چگونه «شاقول» را بکاربرد . برای نائل شدن رفیق بدرجهٔ استادی نیز امتحانات سختی از قبیل امتحاناتی‌که در فرقهٔ ایزیس معمول میشد بعمل میآمد . رئیس این گروه بموجب آراء عمومی برای مدت پنجسال انتخاب میشد و تا وقتیکه دولت روم قدرت وشوکت داشت وبساختن معبد ، کاخ ، قلعه و برج و بارو میپرداخت براهمیت و پیشرفت علمی و عملی افراد فرقهٔ بنّا افزوده میشد ولی همینکه هجوم ژرمن‌ها بروم و سقوط آندولت آغاز شد ستارهٔ اقبال فرقهٔ بنّایان نیز رو بافول نهاد تاجائیکه مضمحل ومنقرض‌شدند.

پس از ظهور دین مسیح ، بنّایان مجدداً مقام سابق خود را بدست آوردند و مسیحیان باجتماعات « ماسونری » آمیخته گردیدند و در حقیقت از این تاریخ فرقهٔ ماسونری ، یك فرقه مسیحی شد و سرنوشت آن با سرنوشت مسیحیت توأم گردید . بدین معنی‌که ، هرجا و هروقت مسیحیان برامور غلبه وسلطه داشتند ماسونری رونق وجلال مییافت و هرجا وهر زمان‌که مسیحیان‌شکست می‌خوردند، ماسونها نیز پژمرده می‌شدند و بحال تباهی و انحطاط می‌افتادند . لیکن درین گیرودار یك عامل اصلی وجود داشت‌که همواره ماسونری را از انحطاط نجات میداد ، وآن ویران شدن‌شهرها وآبادیها بود ؛ زیرا پس‌ازآنکه جنون جنگ وانهدام وحریق فرو می‌نشست، سلاطین وسرداران بزرگ و پادشاهان ، بمرمت ابنیه و تجدید ساختمان و آبادیها و احداث کلیساهااحتیاج‌پیدامی‌کردند، متوجه‌فرقهٔ بنّایان می‌شدند ودراین‌موقع بودکه بناها بعلت احتیاجی که به آنان وجود داشت ، مورد احترام واقع میگردیدند ومجامعشان رونق

میگرفت . نمودار ممتاز این وضع، دوران تسلط سزار برسرزمینی که امروز انگلستان، فرانسه و بلژیك خوانده می‌شود ، بود. در این دوران خرابی و ویرانی وافری روی داد ولی چون بزودی مرمت آنها و برپا کردن قلاع و حصارها مورد توجه قرار گرفت ، بنّایان وکارگران ساختمانی مورد توجه سزار قرار گرفتند وفرق آنها نیز رونق یافت .

محمد عبداله عنان یکی از نویسندگان عرب وجود فرقهٔ فراماسونری را به ۱۲ مبداء و سازمان زیر مرتبط دانسته و عقیده دارد که این دوازده عامل سبب پیدایش وتوسعهٔ فرقهٔ بنّایان و فراماسونری فعلی شده‌اند :[۱]

۱ـ فرقهٔ بطریق‌ها (پاتریك‌ها)

۲ـ اسرار بت‌پرستان وبتکده‌های آنان

۳ـ ساختمان وبنائی معبد سلیمان

۴ـ صلبیون

۵ـ سواران معبد

۶ـ جمعیت صنعتگران رومی

۷ـ اجتماع و تشکیلات کارگران وبنّاها درقرون‌وسطی

۸ـ اجتماع برادران صلیب گلگون

۹ـ وجود اولیورکرمول و اقدامات او

۱۰ـ اقدامات پرنس شارل استوارت

۱۱ـ ساختمان کلیسای سنت‌پل بوسیلهٔ سرکرستوفرن

۱۲ـ اقدامات دکتر دزاگولیه ودوستانش در سال ۱۷۱۷

عنان می‌نویسد : معنای این امر آن نیست که اصل ایجاد فرق (بنّایان‌آزاد) حتماً بوسیلهٔ یکی از عوامل دوازده‌گانه فوق بستگی دارد ، زیرا وجود فلسفه بنّای آزاد متکی بیکی از دو اصل زیر است :

۱ـ صنعت خاص بنّائی

۱ـ تاریخ جمعیتهای سری وجنبش‌های تخریبی ص ۱۰۴

۲ـ نظریه فلسفی دربارهٔ اسرار مرگ وزندگی

« البرت چیر شوارد » که خود بنّای آزاد است در کتاب جدیدی که بعنوان « اشارات و رموز » نوشته است دربارهٔ بنّایان آزاد مینویسد :

« تاکنون آراء ونظریات بسیار متناقض درباب اصل جمعیت برادران بنّای‌آزاد و زمان ایجاد ومکان آن نشرگردیده است و دربارهٔ علتی که جمعیت مزبور بر اساس آن بوجود آمده و همچنین اقسام رسوم و تقسیمات مختلف آن تفسیرها نوشته‌اند . لیکن‌آنچه‌تاکنون دراین‌باره‌نوشته‌شده نظریاتی بیش نیست‌وحقیقتی ندارد. «کنت‌دال ویلا » که از بنّایان آزاد ومعروف بوده است مینویسد : « فکرفلسفی بنّای آزادنتیجه اختلاط دسته‌ای از بنّایان درقرون وسطی بایك فرقه سرّی ازشاگردان فلسفه میباشد . در این اختلاط ، بنّایان شکل و صورت‌را بدسته دوم تقدیم نمودند و متفکرین فلسفی ذهن و فکر را بدسته اول ارزانی داشتند » .

اتحادیه کارگران ساختمانی در آلمان

آنچه مسلم است و از لحاظ مدارك تاریخی میتوان‌آنرا مستند بردلائل‌قطعی دانست، این‌است که‌اولین‌تشکیلات فراماسونری که می‌توان آنرا اولین اتحادیه «کارگران بنّاخانه» نامید از اواخر قرن ۱۲ و اوائل قرن ۱۳ میلادی در کشور آلمان بوجود آمده و پایه و اساس فراماسونی‌کنونی جهانی را تشکیل داد . درآن زمان مسیحیان آلمان‌که غرق تعصبات مذهبی بودند ، دست بساختن کلیساهای بزرگی زدند که مستلزم مخارج بسیار و کارگر بیشمار بود . ده‌ها هزار بنّا و شاگرد بنّا و نقاش و سنگتراش و نجار و کارگران سایر صنوف مربوط بساختمان مجبور بودند که سالیان دراز در جوار محل کار و کنار هم بسر برند و در غم و شادی یکدیگر دمساز باشند تا بتوانند کلیسا یا بنای معظمی را تمام کنند . کارگران ، استادکاران و معماران هر روز که دست از کار میکشیدند ، اسباب و ابزارخود را در انبارهای مخصوصی که «لژ» میگفتند میگذاشتند و از انظار مخفی میکردند. باقتضای حوائج و مصالح مشترکی که داشتند ، جمعیتهائی برای حفظ منافع صنفی خود تشکیل دادند و برای همکاری و تعاون صنفی و رفع اختلافات بین

اعضاء جمعیت قواعدی تنظیم نمودند . از جمله این قواعدآن بود که هیچکدام رموز هنر و صنعت خود را بروی کاغذ نیاورند و بهیچکس جز صندوقچه سینه خود اعتماد نکنند وهر گاه استادی شاگرد خود را لایق دید باید اسرارخود را شفاهاً بوی بگوید. برای اینکه کسی استراق سمع نکند و این اسرار را از دهان این و آن نربایند آنان حتی مجبور شدند اصطلاحات واشارات و رموزی بکار برند تا دیگران چیزی از آنها سر در نیاورند و چون درآن زمان کمتر کسی سواد خواندن و نوشتن داشت ، لذا این روش بسیارپسندیده افتاد و کار بجائی رسیدکه اگر استادان شاگردی را لایق میدیدند ومیخواستند اورا بدرجه استادی مفتخرسازند ویرا در«لژ» امتحان میکردند. لژ،علاوه بر اینکه انبار مخصوص بنّائی بود ، محل آموزش و امتحان نیز بشمار میرفت و ابتدا آنرا «هوتن» میگفتند . این لغت در زبان آلمانی بمعنای لژ است و در لژ هیچگاه غیر از بحث راجع به مسائل فنی ، صحبت دیگری نمیشد . وسائل تعلیم و آزمایش عبارت بود از بیان شفاهی استاد با کمك خط کش ، گونیا ، پرگار ، شاقول و سایر چیزهائی که دربنّائی مورد استفاده قرارمیگرفت . شاگرد میبایست سوگند یاد کندکه اسرار بنّائی را بدیگران بروز ندهد و نوشته‌ای ازخود باقی نگذارد تا بعد از مرگش اسراربنّائی بدست سایرین بیفتد و اگر روزی مجبورگردید که یکی از اسرار را برای مردی که در شهر دیگری است بفرستد بوسیله رمز ارسال بدارد .

اسرار و رموز بنّائی بشکل هر یك از آلات و ابزار سنگتراشی ، نجاری و معماری بود که شاگرد آنرا در مکتب استاد میآموخت . بنّایان بشاگرد دیپلم کتبی نمیدادند بلکه همین اشارات و رموز را باو میآموختند و او نیز هنگام مرگ و پیری آنها را بهمین طریق بشاگرد خویش میآموخت .

اما آنچه استادان را وادار میکرد که رموز کار خود را بشاگردان بیاموزند عقیده مذهبی‌شان بود . زیرا در قرون وسطی هر شهری بوجود میآمد ابتدا در آن کلیسائی ساخته میشد و سپس وجودکلیسا سبب تجمع مردم در محل میگردید وآبادی و شهر دایر میگشت .

هنوز هم که چند قرن از سازمان بنّایان میگذرد با وجودیکه فن چاپ و علم

هندسه هرگونه رمز و رازی را درین فن از بین برده‌است با اینحال فراماسونهای‌کنونی همچنان در افشاء اسرار خود کوشا هستند . گرچه در سازمانهای فعلی فراماسونری امروز سنکتراش و بنّا وجود ندارد ، معهذا همان اصطلاحات بنّائی و سنکتراشی و حتی لباس و لوازم مخصوص این صنعت مورد استفاده است و افراد فرقه بین خود برای هر لغتی معنای مخصوصی قائل هستند که پوشیده از دیگران است .

باری ، بنّایان و سنکتراشان آلمانی Gtemnetzeu بتدریج تشکیلات خود را بانگلستان ، فرانسه ، سویس ، ایتالیا و اسپانیا انتقال دادند .

آلمانهاپنج لژدائمی برای تعلیم نوآموزان بنّائی درشهرهای ذیل بوجود آورده بودند که آنها را «هایت هوتن» یعنی لژهای بزرگ مینامیدند .

۱ ـ لژ شهر استراسبورک

۲ ـ لژ کولونی

۳ ـ لژ وین

۴ ـ لژ زوریخ

۵ ـ لژ ماگدبورک

این پنج لژدرتوسعه فراماسونری درجهان و ایجاد لژهای مختلف درانگلستان وسپس‌فرانسه نقش مؤثری داشتند، عده‌ای ازمورخان عقیده دارندکه معماران و بنایان وسنگتراشان ایتالیائی تحت تأثیرلژهای بنّائی‌آلمانی، شاهکارهائی از معماری جهان را بوجود آوردند . بنابراین میتوان گفت که سازمانهای ماسونی انگلستان که فراماسونری کنونی برروی آن پایه‌گذاری شده، ازلژهای پنجگانه « هایت هوتن » سرچشمه گرفته است .



فصل سوم

فراماسونری درانگلستان



ANTHONY SAYER اولین گراند ماسترلژ انگلند در۱۷۱۷



ژرژ ششم آخرین پادشاه انگلستان در لباس فراماسونری اسکاتلند در دوم دسامبر ۱۹۱۹ وارد لژ شماره ۲۶۱۲ ناویسان بریتانیا شد . در دوم ژوئن ۱۹۳۶ در لژ شماره ۹۹ گلامیس وابسته به گراند لژ اسکاتلند و در سی‌ام نوامبر ۱۹۳۶ در تشریفات بزرگ فراماسونری، عالی‌ترین مقام ماسونی گرفت.



ادوارد هفتم در لباس
فراماسونری



ویندزور پادشاه مخلوع انگلستان
در لباس ماسونی

فراماسنی در انگلستان

سازمان فراماسونی در انگلستان ابتدا بوسیله مجامع بنّایان و سنگتراشان بوجود آمد . دراین کشور اولین «لژ» برای تعلیم دادن به بنّاهای تازه‌کار در نیمه اول قرن سیزدهم تأسیس گردید .

ازسابقه فعالیت سنگتراشان آلمانی اطلاعات مبسوطی دردست نیست. فقط نویسنده آلمانی فیندل[1] درکتاب تاریخ فراماسونی[2] که بزبان آلمانی نوشته با استناد بمدارکی که ارائه میدهد ثابت میکند که تشکیلات فراماسونی انگلیس از سازمان سنگتراشان آلمانی بوجود آمده . و بتدریج عده‌ای اعضاء صنفی وارد لژهای آن شده‌اند . فیندل مینویسد : اشراف انگلستان از روی تفنن میل کردند که در جلسات درس «لژ»های ماسنی حاضر شوند و از تعالیم استادان بنّا بهره‌مند گردند . اولین شرط ورود اشراف و«غیر بنّا»ها به لژهای «بنّائی» این بودکه نوآموزمعتقد بخداوند ومتدین بدیانت مسیح

---

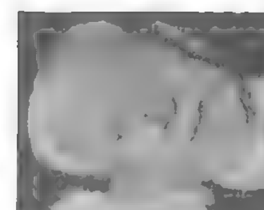
۱ - Herr Findel

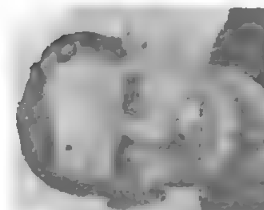
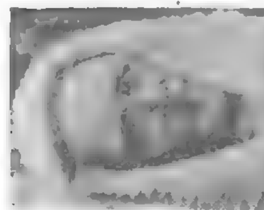
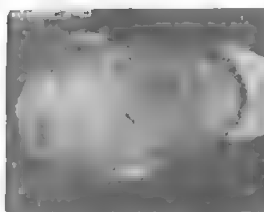
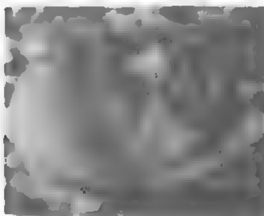
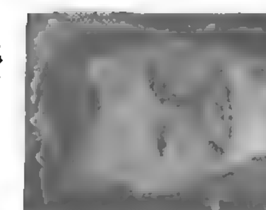
۲ - Allgemeine Geschichte der freimaurerei 1862

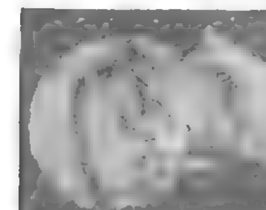
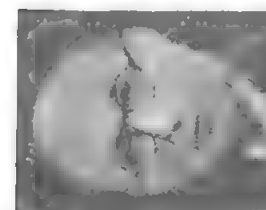
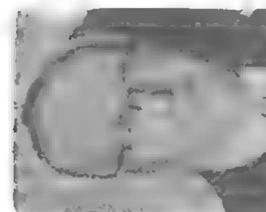
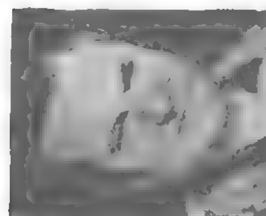


باشد بدینطریق کفار و مشرکین بلژها راه نمی یافتند و بعلاوه تمام کسانیکه‌درصنوف مختلف بنّائی کار میکردند خود را خدّام مسیح میدانستند .

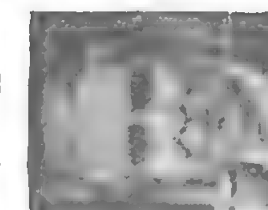
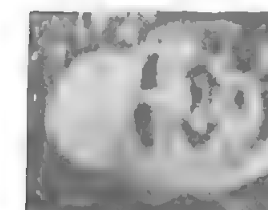
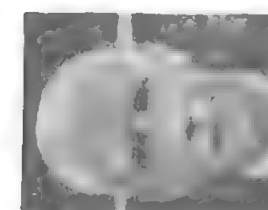
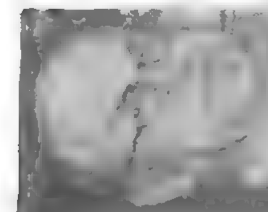
در آثار سنگتراشان آلمانی و سنگهائی که برای کلیساهای خود میتراشیدند



AND ONE MILLION OTHER FOUR-SQUARE MEN


رؤسای کنونی فراماسونری انگلستان که بر ۲۵۰۰۰ ماسون سروری و ریاست دارند.



رئیس فراماسونری هند و نایب
رئیس فراماسونری لندن

این کلمات دیده میشود: «ما خدّام حضرت مسیح بنام پدر و پسر و روح القدس و همچنین بنام حضرت مریم و چهار سنگتراش شهید گرد هم آمدیم تا بتوانیم با حفظ مقررات صنفی بهتر عهده‌دار خدمت بخداوند و حضرت مسیح گردیم» مقصود از چهار سنگتراش شهید چهار حجار رومی بودند که در دوره زمامداری «دیوکلسین» برحسب دستور وی بقتل رسیدند و علت قتل آنها این بود که حاضر نشدند برای دیکتاتور روم از سنگ مرمر بتی بتراشند .

حریق لندن

درسال ۱۶۶۶ میلادی (۱۰۴۵ ه) حریق بزرگی درشهر لندن رویداد که در آن ۴۰۰۰۰ خانه و ۸۶ کلیسا بکلی طعمه حریق شد . شدت حریق باندازه‌ای بودکه تقریباً میتوان گفت بیش از نصف شهر لندن سوخت . و پس از خاموش شدن آن برای تجدید بنای شهر فعالیت شدیدی آغاز گردید . این فعالیتها مجالی برای خودنمائی و عملیات فرقه بنّاها و سنگتراشان و لژهای «ماسنی» انگلستان بوجود آورد زیرا هرچه بنّا و عمله در انگلستان بود بشهر لندن روی آورد. حتی اشرافی که با بی علاقگی و از روی تفنن علم هندسه را فراگرفته بودند بکمك بنّاها شتافتند. دولت انگلیس حتی ناچارشد برای تجدید بنای پایتخت کشور خود از سایر ممالك نیز عمله و بنّا بخواهد . هجوم تعداد زیادی از بنّایان آلمانی ، ایتالیائی ، فرانسوی بلندن سبب تجدید حیات و فعالیت فرقه فراماسونری شد و کریستوفورن معمار معروف انگلیس ریاست فرقه ماسونری را در این



افسران و رؤسای لژ فراماسونری اسکاتلند، سروران و استادان فراماسونهای جهان و اربابان فراماسونهای لژهای انگلیسی ایران

موقع عهده‌دار گردید .

معماران و بنّایان انگلیسی و سایر ملل با تلاش فراوان و مساعدت کامل فرقه فراماسونری انگلیس دوباره شهر لندن را ساختند و لندن کنونی یادگار همان دوران تجدید ساختمان بعد از حریق است و ازجمله بناهای معروفی که تحت نظارت مستقیم کریستوفورن معروف توسط فراماسونرها و بنّایان آن عهد ساخته شد، کلیسای مجلل «سنت پل» است که شهرت و ارزش جهانی دارد.

پس‌از آنکه شهر لندن ساخته شد و خرابیها از بین رفت ، چون احتیاج بساختمان کم‌شد ، محافل و فرق ماسونری نیز رو به‌تحلیل رفت وفقط چهار محفل در لندن باقی ماند وفرمانی از محفل «سنت پول» صادر گردید ، مبنی براینکه امتیازات ماسونری منحصر بکسانی که کار آنها بنّائی و سنگتراشی است نباشد. هرکس بتواند وارد فرقه شود و بعضویت آن پذیرفته گردد و در چنین صورتی عضو جدید از همان امتیازات فرقه که برای بنّایان و سنگتراشان در نظر گرفته شده است استفاده خواهد کرد . براثر صدور این فرمان افرادی غیر از بنّا و سنگتراش از قبیل علماء و نقاشان و غیره وارد فرقه ماسونری گردیدند و امتیازات مساوی کسب کردند . قبلاً بعضی از سلاطین و رجال سیاسی وارد این جمعیت شده بودند ولی آنها بعنوان عضو افتخاری در آن پذیرفته میشدند لیکن پس از وضع مقررات جدید هرکس دارای شرائط معینی بود، چه بنّا و چه غیر بنّا میتوانست بعضویت فرقه فراماسون درآید. در سال ۱۷۱۷ م (۱۰۹۶ هـ) آتش انقلاب لندن را فرا گرفت[1] و مردم خشمگین ، دیوانه‌وار در خیابانها براه‌افتاده هرچه بدستشان میرسید میسوزاندند و خراب میکردند . دولت و مجلس و درباربجان هم افتاده بودند و هریك برای دیگری کارشکنی میکردند ، دزدان و جنایتکاران از بازار آشفته استفاده کرده و بجان مردم افتاده بودند و در نتیجه چنان آشوبی بپا شده بودکه نظیر آنرا تاریخ انگلستان بیاد ندارد . شماره محکومین باعدام هرروز زیادتر می‌گردید بااین‌وصف مردم‌دست ازانقلاب نمیکشیدند. رفته رفته اوضاع کشور بجائی

---

۱ ـ نقل از شماره ۷۰۶ مجله تهران مصور ـ اسفند ۱۳۳۵ «قدرت نامرئی» .

رسیدکه دیگر رشته کار ازهم‌گسیخت و هیچکس را یارای مقاومت درمقابل انقلابیون باقی نماند . درچنین موقعیتی سازمان فراموشخانه در انگلستان مجدداً نضج‌گرفت و علل این امر قابل بررسی است : ازجمله این علل آن بود که طبقه‌ئی که بیش از همه ازوقوع‌انقلابات ناراضی بود، طبقه «جنتلمن»ها وآقازاده‌های انگلیسی بود. جنتلمن‌ها کسانی بودند که خانه و زندگی و درآمد مناسب و مرفهی داشتند و از هرج و مرج زیان میدیدند ، ازین رو تصمیم گرفتند که باتفاق گروه‌های مذهبی وکسانیکه پای‌بند اصول دیانت و نظم و اخلاق بودند ، جمعیتی تشکیل دهند ودراعاده‌آرامش بکوشند. رهبراین‌دوگروه به‌ترتیب«دزاگولیه» و«دکترجیمزآندرسن» نام‌داشتند واندرسن‌ریاست مختلط یك شرکت انگلیسی و فرانسوی را عهده‌دار بود .

استاد محمد عبدالله عنان دربارهٔ این دونفر چنین می‌نویسد :

« ... و اما دربارهٔ تعلیمات و اسرار فلسفی‌که جمعیت‌بنّای آزاد اتکاء بدان‌دارد گفته میشود که رهبران آنان دوتن از مردان دین (روحانی) بنام دکتر « دزاگولیه » و دکتر (آندرسن) بوده‌اند که در سال ۱۷۱۷ مبادی و نظامات انگلستان را تأسیس نمودند وقبل ازاقدام‌آنها ازاسرار‌بنّای‌آزاد چیزی شنیده نشده‌بود ولی بعضی ازمحققین منکر این امر هستندو بر بطلان آن چنین‌استدلال‌می‌کنندکه نظام جدید ناگزیر باید ثمرهٔ جنبش بزرگی باشد که روزگاران درازی درحال نضج وقوام بوده‌است .

هرگاه این دو دانشمند انگلیسی را در این امر فضل و برتری باشد همانا در ابتکار نظامات جمعیت نبوده بلکه در اصلاح و تهذیب آن بوده‌است ... »[۱] شناختن این دو انگلیسی سیاستمدار وفیلسوف که اساس فراماسونری نوین را پی‌ریزی کردند ضروریست .

«ژان تئوفیل دزاگولیه » کـه ماسونهای کنونی اورا بانی فراماسونری جدیـد میدانند ، پسر « ژان دزاگولیه » کشیش « اتر »[۲] واقع در ولایت « شارانت[۳] »

۱ـ تاریخ‌جمعیتهای سری و جنبشهای تخریبی‌ص ۱۰۶

۲ـ Aitre   ۳ـ Charente

فرانسه است .

او در روز ۱۳ مارس ۱۶۸۳ م (۱۰۹۴ هـ) در لاروشل بدنیا آمد . دوران اولیه زندگی او درخانهٔ پدرش بسختی بسر آمد . درآن زمان پرتستانها گرفتار تضییقات و فشار حکومت سلطنتی فرانسه بودند . لغو اعلامیهٔ نانت در سال ۱۶۸۵ م (۱۹۰۶هـ) موجب نگرانی خانواده دزاگولیه شد بطوریکه او وفرزندانش سرانجام بانگلستان فرار کردند .

خانوادهٔ دزاگولیه ابتدا سعی کردنـد در « گرنزی »[1] سکنی گزینند . لیکن بعد تصمیم گرفتند درلندن بمانند . دربن‌شهر « ژان دزاگولیه » خادم‌کلیسای پرتستان « سولاوستریت » شد وشخصاً شروع بتعلیم فرزندش کرد . زبانهای کلاسیك و معلومات دیگری باو آموخت و پس از چند سال که کار تعلیم « تئوفیل » پایان یافت ، پدرش مدرسه‌ای در«ایلانکیتون » بازکرد وتئوفیل را برای‌کمك بخود بتدریس وادارساخت. تئوفیل پس از مرگ پدرش ، تصمیم گرفت تحصیلات‌خود را در اکسفورد بپایان‌برساند ودرآنجا ارزش و استعداد خود را نشان داد .

وی درسال ۱۷۱۰ م (۱۱۲۱ هـ) حکم نایب کشیشی و لیسانس خود را درعلوم وصنایع گرفت وسپس عضو مدرسه « کریست چورچ» شد وبعلت شهرتی‌که بدست‌آورده بود ازاوبرای جانشینی دکتر « کیل » دعوتی بعمل آمد ، دکترکیل دراکسفورد شاغل کرسی‌علوم‌تجربی بود ودزاگولیه‌بواسطه‌مرسوم‌ساختن‌طریقهٔ تجارب‌علمی‌وعلنی،دراروپا مشهورگردید.درس‌وی عبارت‌بوداز‌مقداری‌تجربه‌اندوخته‌شده‌که درحضوردانش‌آموزان انجام میشد و منحصراً بوسیلهٔ توضیحات فلسفی وریاضی بهم مربوط می‌گردید . این طریقهٔ تعلیم اومورد قبول‌عامه واقعشد وچون وی درکاردستی واجرای آزمایشهامهارت فراوان داشت بسرعت پیشرفت نمود بطوریکه در۱۷۱۲ م (۱۱۲۳ هـ) پاداش زحمات

---

۱ – Guernesey

خود را گرفت و عنوان استادی علوم را یافت ودرهمان سال با دختر مرد سرشناسی بنام ویلیام پودسه ازدواج کرد ودر سال ۱۷۱۸م (۱۱۳۰ هـ) بادریافت عنوان «دکتر در قوانین کشوری » بدرجهٔ کمال رسید . دزاگولیه در سال ۱۷۱۳ م (۱۱۲۴ هـ) درلندن در محلهٔ « چاتل رو » واقع در نزدیکی « وست مینستر » و ساحل تایمز مسکن گزید و چون منزل جدیدش وسعت کافی داشت توانست در آن مجالس کنفرانس عمومی برای مردم شهر ترتیب‌دهد وشیوهٔ‌کار او این بودکه برای حضور درکنفرانس‌های خود از اشخاص نام نویسی می‌کرد و از هرکس ۶۳ شلینك « سه‌گینی » بابت شرکت در جلسات میگرفت .

این اقدام نه تنها در لندن ، بلکه در نقاط دیگر عالم نیز ، جسورانه بود ولی با استقبال‌عمومی مواجه شد. بطوریکه حتی‌افرادطبقات عالیه لندن‌هم بسوی‌خانهٔ این فیزیك‌دان پرتستان روی آوردند وروزانه تا۴۰ نجیب‌زاده درسر کلاسهای درسش‌حاضر می‌شدند .

در ژوئیه سال ۱۷۱۴ م (۱۱۲۵ هـ) که دزاگولیه بعنوان عضو پیوسته مجمع سلطنتی‌علوم انتخاب شده وشغل نگاهداری مجموعه‌ها واجرای تجربیات علمی‌را دراین مجمع قبول کرده بود یك مقرری ۴۰ الی ۵۰ لیره‌ای برای او معین شد و دوك دو « چاندس » ویرا بسمت کشیش مخصوص خود برگزید .

دزاگولیه درابتدای قرن هیجدهم درانگلستان‌مقام ومرتبهٔ ممتازی را دارابود . و برای اینکه علیه لوئی ۱۴پادشاه فرانسه اقدام‌کند ، درهنگام محاصرهٔ دژهای فلاندر توسط قشون متحدین (انگلیس وهلند) ، کتاب «اوزانان» را راجع بجنگ ومحاصره برای تسهیل کار جنگجویان وطن خویش ترجمه کرد . وبتدریج چنان بین طبقات صنعتگر واعیان نفوذ نمودکه شهرتش به اروپا نیزراه یافت . جرج دوم پادشاه‌انگلیس هنگام جلوس خود مقرری سالانه‌ای در (اسکس) بوی بخشید و در عین حال ویرا بسمت کشیش مخصوص پرنس « دوگال » ولیعهد خود منصوب نمود .

تئوفیل دزاگولیه در۶مارس ۱۷۴۴ م (۱۱۵۶هـ) درلندن درگذشت ودرکلیسای سلطنتی (ساووا) بخاك سپرده شد .

مهمترین و اسرار آمیز ترین اثری که درقرن ۱۸ بوسیله او بوجود آمد تجدید حیات‌فراماسونری‌انگلستان‌است که‌مورخین‌ماسونی آنرا«فراماسونری نظری»ومخالفین، آنرا «فراماسونری‌سیاسی»ودشمنان‌این‌فرقه‌آنرا«سازمان جاسوسی بین‌المللی» مینامند.

تمام نویسندگان ماسونی عقیده دارند که دزاگولیه شخصی بوده که در۱۷۱۹ م (۱۰۹۸ هـ) فراماسونری جدیدالاحداث را از فنای محض وفوری نجات داده است. اما درعین حال عدهٔ زیادی از نویسندگان نسبت باین مسئله که او برای الحاق واتحاد چهار لژ قدیمی لندن فعالیت میکرد، دچار تردید هستند[1].

اگر مشاغلی را که او در سال ۱۷۱۹ م (۱۱۳۱ هـ) درگراند لژانگلستان‌داشته مورد قبول قرار دهیم ، می‌توان از این تردید نجات پیدا کرد . زیرا او در این سال بمقام استاد اعظمی GRAND MAITRE برگزیده شد .

« فای » نویسندهٔ فرانسوی می‌نویسد « ... دزاگولیه درسال ۱۷۱۹ بسمت استاد بزرگ انتخاب شد . این‌سمت برای وی افتخار بزرگی بشمارمی‌رفت . مخصوصاً اهمیت آن بیشتر ازاین جهت بودکه بقول بعضی‌هاوی درفراماسونی تازه وارد ومبتدی‌بود...[2]

قدرمسلم آنست‌که دورهٔ استادی وی‌برای فراماسونری انگلستان دورهٔ درخشانی بشمار می‌رفت . زیرا وی درین مدت‌اشخاص زیادی را که بسازمان فراماسنی بی‌اعتنا بودند، وارد لژ ساخت لیکن بعللی که هرگز ذکر نشده مدتی از استادی لژ کناره گیری‌کرد ودرسالهای ۱۷۲۲ و ۱۷۲۵ م مجدداً بتقاضای استادان اعظم‌به لژبازگشت و عنوان نمایندهٔ استاد بزرگ Depute Grand Maiter را که بزرگترین مناصب ماسونی است قبول کرد . در پست جدید او در اداره و توسعهٔ فراماسونری انگلستان بسیار کوشید نطقهای پس از غذا و مهمانیها رواج داد . همچنین رسم نوشیدن « پیاله فراماسونی » را که از بین رفته بود دوباره زنده کرد . بزرگترین و مهمترین

۱ـ صفحهٔ ۱۰۸ فراماسونری و انقلابهای قرن ۱۸

۲ - ایضاً ص ۱۲۵

عمل دزاگولیه ، ملحق ساختن خانواده سلطنتی انگلستان بفراماسونی آن کشور بود که اقدامی بسیار شجاعانه بشمار می‌رفت وسبب شد که از آنروز تاکنون « سیاست » وارد لژهای‌ماسونی‌انگلستان‌بشود ومقامات دولتی انگلیس دراین سازمان رخنه‌کنند.

نویسندهٔ کتاب فراماسونری و انقلابهای قرن هیجدهم می‌نویسد « ... دزاگولیه عامل اتصال و ارتباط بین اعیان و نجباء دولت وقت و محافل مدیره فراموشخانه بود و از اینراه خدمات مهمتری‌کرده است. وی درنتیجه صمیمیت و نزدیکی باخانواده



دزاگولیه بنیانگذار فراماسونری در انگلستان

شاهی توانست جلب مساعدت ادارات ومقامات دولتی‌را بکند ودرسال(۱۷۳۷م) افتخار یافت ، هنگامی که ریاست یك جلسهٔ محفل بزرگ فراموشخانه‌را بعهده داشت دو مقام عالی فراموشخانه را به « فردریك پرنس دوگال » ولیعهد انگلستان تفویض نماید . **فی‌الحقیقه درآن روزگار فراموشخانه با سلطنت کوس برابری میزد زیرا همانطوریکه ماسونها محتاج بودند با حکومت و قدرت وقت روابط حسنه داشته باشند ، تخت و تاج انگلستان هم باتکاء و یاوری این اجتماع مقتدر احتیاج داشت زیرا «محفل ژاکو بن»ها ازفعالیت خود درانگلستان‌دربار را سخت در هراس افکنده بود** و این عمل باعث تسهیل‌کار دزاگولیه می‌شد و ویرا در رسیدن بمنظور کمك میکرد ...[۱]

از همین تاریخ بود که بقول مرحوم محمود محمود « . . . . این دیگر آن فراماسون اولی نبود ، اگر کسانی هم از بقایای آن در انگلستان باین اسم و رسم وجود داشتند ، آنها هم باین محفل عالی داخل شدند ومرکزشان بنام لژ عالی « گراند لژ » درلندن دایر گردید خدمتی که دزاگولیه بدین طریق بخاندان سلطنتی انگلستان کرد ، آنقدر مهم بود که هنگامیکه کتاب « فلسفه تجربی » او تحت چاپ بود شاه و ملکه و پرنس دوگال ولیعهد انگلستان قبل‌از انتشار باو کمك نقدی‌کردند. بعلاوه باشارهٔ دولتیها ، شهردار لندن ، و دوکهائی مثل‌بکلای[۲] ، چاندوس[۳]،کلیولاند[۴] مونتاگو[۵] ، نورفلك[۶] ، ووارتن[۷] وکنتهائی مانند برلینگتن[۸] ، بیوت[۹] ، کراوفورد[۱۰] ، هالیفاکس[۱۱] ، ماکلسفلد[۱۲] ، پمبروك[۱۳] ، سوفولك[۱۴] ، سوسکس[۱۵] ، تامند[۱۶] ، تایرکنل[۱۷] و کنت‌هائی مانند هیلس بروك[۱۸] ، کابم[۱۹] ، لانگسدیل[۲۰] و بیش ازپنجاه نفر ازنجبای

۱ـ ص ۱۰۹

۲ ـ Buccleugh
۳ ـ Chandos
۴ ـ Cleavelandes
۵ ـ Montague
۶ ـ Norfolk
۷ ـ wharton
۸ ـ Burlington
۹ ـ Buit
۱۰ ـ Crawfurd
۱۱ ـ Halifax
۱۲ ـ Macclesfield
۱۳ ـ Pembroke
۱۴ ـ Suffolk
۱۵ ـ Sussex
۱۶ ـ Thomond
۱۷ ـ Tyrconnel
۱۸ ـ Hilssborough
۱۹ ـ Cobbam
۲۰ ـ Longsdale

طراز اول دیگر انگلستان درخرید ونشر این کتاب شرکت نمودند وآنرا جزوافتخارات خود بحساب آوردند . در حالیکه قبلاً طبقات اعیان و شاهزادگان ، درباریان ونجبا بهیچوجه اعتنائی بفرقه « فراماسونی حرفه ای » نداشتند وحتی آنرا تمسخرمیکردند .

دزاگولیه برای اینکه خدمت خودرا بدربارانگلستان کامل کند ، پس از انقضاء مدت (استادی) خویش ، موفق شد موافقت فراماسونها و چهار لژموجود درلندن را برای تفویض مقام استادی اعظم گراند لژانگلستان به « دوك دومونتگیو » جلب نماید واورا جانشین خود سازد . احرازمقام استادی بوسیله یکی از افراد خانـدان سلطنتی انگلستان، نفوذ دربارشاهی را درمجامع فراماسونی زیادکرد. بطوریکه پس ازاین دوك انگلیسی « دوك دونورفلك » بمقام استادی رسید .

یکبار، هنگامیکه دزاگولیه برای مطالعه درامر نقشه ساختمان منبع و توزیع آب شهر « ادنیبره » بدانشهر رفته بود . از محفل بزرگ اسکاتلند دیدن کرد و بعنوان شاگرد[۱] (Apprenti) واردآن لژشد . وپس ازمدت کوتاهی موفق گردید بین محافل انگلستان واسکاتلند تماس دائمی وهمکاری صمیمانه برقرارکند. این همکاری ویا باصطلاح فراماسونها « شناسائی » تا امروز هم بین دو محفل مزبور برقرار است وفقط « رقابت برادرانه » بین لژها وجود دارد .

دزاگولیه در سال ۱۷۳۱ م (۱۱۴۳ هـ) بعنوان سیاحت به هلند رفت و ریاست جلسه محفل آنجا را بعهده گرفت . اوبلروك دو «لورن فرانسوا دوهابسبورگ» که بعداً گراندوك «توسکان» وامپراتور وامپراتوری «مقدس رومن وژرمن» شد، اولین رتبه‌های ماسونی یعنی شاگرد و رفیق را اعطاء کرد و در سال ۱۷۳۵ م ـ (۱۱۴۷ هـ) بپاریس آمد و در جلسه مشهور «هتل دوبوسی»[۲] واقع درکوچه «بوسی» شرکت نمود و دراین جلسه که با حضوردوك دو «ریچموند»[۳] و کنت دو« والدگریو»[۴] سفیر بریتانیا در فرانسه

۱ـ مترجم کتاب فراموشخانه وانقلابهای قرن هجدهم کلمهٔ Apprenti را نوآموز ترجمه کرده است .

۲ـ Bussy ۳ـ Richmond ۴ـ Waldegrave

و بارون دو «منتسکیو»[1] و لرد دو «رسله»[2] و عدهٔ زیادی از ماسونهای دیگر تشکیل شده بود محفل جدیدی افتتاح شد که برای اولین بار وزرای فرانسه در آن شرکت کردند و فی‌المجلس دوك دو «کینگستون» و لرد «چیوتن» و کنت دو «سن فلورانتن» وزیر پادشاه فرانسه و چند تن دیگر از شخصیتهای معروف‌درلژ جدید پذیرفته شدند. دزاگولیه اندکی قبل از مرگش نیز در منطقه آبهای معدنی «بات» بعنوان استاد در جلسات محفل «بیراین» شرکت جست و بدینترتیب آخرین قدم را در راه احیای ماسونیسم قبل‌ازمرگش برداشت. همکار دیگردزاگولیه که درسر نوشت فراماسنی جدید مؤثر بود ، دکتر ژ . اندرسن نام دارد . وی نویسنده «قانون اساسی فراماسونی»[3] است که هنوز هم پس از گذشت ۲۲۳ سال قانون موضوعه او بدون تغییر یك کلمه سرمشق محافل فراماسنی جهان است . دزاگولیه بر کتاب مزبور مقدمه‌ای نوشته است که هم اکنون نیز باقیست . اندرسن در این کتاب مقدمه‌ای در باره تاریخ ماسونی نوشته سپس در باره تکالیف لژهای ماسون ، قواعدی وضع و تنظیم کرده که تا امروز نیز چیزی بر آن اضافه یا کم از آنها نشده است .

اتحاد و الحاق چهار لژ بنّائی حرفه‌ای

حال‌که ازسر نوشت مؤسس «فراماسنی‌نوین» اطلاعاتی بدست آوردیم ، لازم است که در باره فعالیت او و همکارش دکتر اندرسن در اتحاد و الحاق چهار لژ «ماسنی حرفه‌ای» که در کوی «گرونت گاردن» لندن تشکیل میشد مطالبی بیان کنیم .

در سال ۱۷۱۷ م (۱۱۲۹ ﻫ) که دزاگولیه و اندرسن و سایر انگلیسهای مقیم لندن چهار لژ ماسنی حرفه‌ای را با یکدیگر متحد کرده و نام «گراند لژ انگلستان» را بر آن گذاشتند ، لندن درآتش نا امنی و هرج و مرج میسوخت و بنظر دزاگولیه و اندرسن و سایرین فقط «سازمان ماسنی حرفه‌ای» بود که میتوانست عده‌ای را دور خود جمع کرده مبارزه دامنه‌داری را علیه یاغیان آغاز کند. این چهار لژ که تعداد کمی عضو داشتند ، باقیمانده سازمان «کریستوفورن» معمار معروف انگلیسی در سال

---

۱ - Montesquieu ۲ - Reseleh ۳ استعمال کلمه «قانون اساسی» بوسیله‌سازمان‌های‌فراماسونی‌جهانی‌رواج‌پیدا کرده‌است. داد مینویسد.

۱۶۲۶ م (۱۰۳۵هـ) بودندکه قبل ازاینکه‌متحد شوند، بدکه‌های شرابخواری و پرحرفی تبدیل شده بودند واحتمال میرفت بزودی‌متلاشی شوند . بنّاهائی که عضو این چهار لژ و یا سایرلژهای بنّائی بودند ، بعلت رکود کارهای ساختمانی و نساختن‌کلیسا ، اهمیت خود را از دست داده و صفوف خود را برای ورود اصناف دیگر ، آزاد و مجاز ساخته بودند و حتی بیکاران را بداخل دکه‌های خود راه میدادند .

«فای» نویسنده‌کتاب‌فراماسونری‌وانقلابهای‌قرن‌هیجدهم‌مینویسد:[۱] «..این‌مجامع معمولاً مرکب ازیکعده پرگووشرابخوار بود . بهمین نهج‌چندسال بیش‌لازم نبودکه این مجامع‌که سابقاً آنقدر ذی‌نفوذ ومورد تحسین و تمجید بود به‌پست‌ترین درجه انحطاط و فساد افتند ... »

چهار لژ مزبورقبل از اتحاد خود بیشتر در قهوه‌خانه‌ها تشکیل میشدند . یکی از آنها قهوه‌خانه «غازکباب» دیگری قهوه‌خانه «تاج» سومی قهوه‌خانه «درخت سیب» و آخری میخانه «لیوان بزرگ و خوشه انگور» را مرکز خود قرار داده بود و بعلت آنکه ماسون‌های‌حرفه‌ای‌بودند، بجلسات بی‌اثرخود ادامه میدادند تایکروزاعضاء خود را برای تشکیل جلسه عمومی فوق‌العاده‌ای دعوت کردند .

این جلسه با شرکت کلیه‌اعضاء که سر و وضع مرتبی هم نداشتند در روز عید سن‌ژان ۲۴ ژوئن ۱۷۱۷ م- (۱۱۲۹ هـ) تشکیل گردید ومحفل بزرگ انگلستان راکه تا امروزهم باقیست و بنام لژ بزرگ انگلستان «Grandeloge D' Angleterre» خوانده میشود بوجودآورد.درهمین جلسه‌اعضای‌لژها انتوان‌سیر[۲] را بعنوان‌سروربزرگ واستاد اعظم « Grand Maitre »خود برگزیدند و این روز تاریخی را بنام « Laisme » که بفارسی‌آنرا «جهاد بزرگ» و«دین رهائی»[۳] قرون معاصر ترجمه‌کرده‌اند، نامیدند . و با آنکه هیچیك از چهار محفل مزبور ، اهمیت شایانی نداشتند ، لیکن پس از اتحاد فعالیتی را آغاز کردند و از آنروز خود را بطور دربست در اختیار «غیر ماسن‌ها»

---

۱ ـ ترجمه فارسی کتاب صفحه ۹۴ و ۹۵ .

۲ ـ Antoine sayer

۳ ـ صفحه ۹۷ کتاب فراموشخانه و انقلابهای قرن هجدهم .

گذاشتند و بطیب خاطر ارتباط خود را با مجامع بنّائی قدیمی و صنفی و حرفه‌ای قطع‌کرده ویکنوع فراماسونری‌سیاسی و فلسفی ترتیب دادند . فراماسونها در باره این الحاق و تغیر روش ماسنی مینویسند[1] « ... از آنروز فراماسنی حرفه‌ای از بین رفت و «فراماسنی نظری» جای آنرا گرفت که هسته مرکزی آن بجای کارگران متخصص میبایستی از سازمانهای فیلسوفان و روشنفکران [و یا بعبارت ساده سیاستمداران انگلیسی از قرن ۱۹ به بعد] تشکیل شود ...»

تا قبل از این اتحاد کلیه اتحادیه‌های صنفی بنّاها « Macons »[2] بنام «Maconnerie »[3] نامیده میشد . در این اجتماعات فقط صحبت از حرفه بنّائی وعلم هندسه و عمل آن بود . وقتی اشخاص دیگری غیر از بنّاها عضو این اتحادیه شدند و الحاق و اتحاد چهار لژ صورت گرفت ، بجای صحبت از بنّائی و هندسه صحبت از فلسفه و سیاست پیش آمد . افراد جدید ، اعضائی بودند که بهیچوجه قید «بنّا» بودن نداشتند وخود را «بنّای‌آزاد» یا فرانك ماسون «Franc ـ nacon» مینامیدند. بتدریج بفراماسونری« Franc Maconnerie »[4]موسوم‌شدندزیرا درحقیقت هیچیك‌از آنها بنّا بمعنای خاص کلمه نبودند. بعدها که فراماسونی انگلیسی‌واردآلمان شد ولژهائی در این کشور تشکیل گردید ، چون محل انعقاد جلسات آنها سری و باصطلاح حزبی ، زیر زمینی بود آنها را خانه‌های فراموشی « Fergissen Haus » نامیدند که لفظ فارسی « فراموشخانه » ترجمه ای از این‌کلمه آلمانی است و فقط بعلت شباهت اتفاقی حروف‌اول، باکلمه فرانسه «فرانماسونری» وجه مشابهتی دارد. نویسندگان ومترجمین ایرانی برای اینکه ترجمه کلمه « فرانماسونری » را ساده کرده باشند حرف «ن» وسط این‌کلمه را حذف‌کرده وهمه جا آنرا « فراماسون » و « فراماسونری » نوشتند .

در نتیجه این وضع فراماسونری بعنوان یك مجمع فنی بنّاها و مقید به حرفه بنّائی‌بودن اعضاءآن از سال (۱۷۱۷ م) ۱۱۲۹ هـ . ازبین رفت وبجای بنّایان حرفه‌ای

---

۱ ـ صفحه ۹۷ فراموشخانه و انقلابهای قرن ۱۸

۲ و ۳ ـ درزبان انگلیسی این دوکلمه راچنین مینویسند: Masonry ـ mason

۴ـ « درزبان انگلیسی‌این‌کلمه را « Freemasonry » میگویند .

سابق ، فراماسونری جدید و « بنّایان آزاد » شده بوجود آمدند که اجتماعشان یك اجتماع فلسفی وسیاسی شد وجنبه فنی و لغوی آن تحت‌الشعاع قرار گرفت و بصورت تشریفاتی باقی ماند .

در نتیجه اقداماتی که سازمان جدید فراماسونری کرد ، دولت انگلستان بآن آزادی داد و برخلاف سابق که سازمانهای ماسونری مجبور بودند درخفا وپنهانی فعالیت کنند، علناً لژهای خودرا تشکیل داده ورجال ودانشمندان وصاحبان قدرت و نفوذ را رسماً بسوی خود خواندند وآنان نیزازآنها حمایت‌کردند . از همین تاریخ فراماسونها لباس مخصوص پوشیدند و درجشنها با لباس فراماسونی ظاهر گردیدند .

دربارهٔ تأسیس «گراند لژ انگلستان» بعدها بین نویسندگان آزاد و نویسندگانی که عضو فراماسون بودند ، گفتگوها ومشاجرات قلمی شدیدی درگرفت دسته‌ئی تشکیل «گراند لژ» را خلاف هدف اصلی وفلسفه ماسونری میدانستند و معتقد بودندکه تشکیل دهندگان این لژ چون افراد صنفی وماسون نبودند حق ائتلاف و ایجاد «گراند لژ» را آنهم با افراد غیر صنفی نداشتند در حالیکه دسته دیگر مخالف این نظریه بودند و انحصارحرفه‌ای را از تشکیلات فراماسونری برمیداشتند .

آنتونی‌کوئن نویسندهٔ فراماسن فرانسوی در این باره چنین مینویسد :

« . . . مسئله‌ای که حل آن برای ما اهمیت دارد این است که آیا اعضاء این چهارلژ فقط و فقط افراد صنفی بودند یا نه ؟ بسیاری از مورخین برای سهولت کار خود وبمنظور تعیین تاریخ قطعی تبدیل فراماسونری عملی به‌علمی باین سئوال جواب مثبت میدهند . حال‌آنکه تعیین تاریخ قطعی این تبدیل بسیار دشوار بنظر میرسد. قاعدتاً بایستی این تبدیل بتدریج در تمام لژها انجام گرفته باشد ، بعقیده ما تشکیل لژ بزرگ انگلیس ، برای سر و سامان دادن بتشکیلاتی بوده است که از خیلی قدیم وجود داشته‌است نتیجه تازه ومهمی که ازتشکیل‌اتحادیهٔ فوق‌بدست‌آمده استقرار یك‌قوه مرکزی بوده است که تمام حوزه‌های صنفی از دستورات آن پیروی میکردند .

بایددانست که این شورای مرکزی نه تنها مانند شورای « Loge Mère »

یا لژ بزرگ باختلاف صنفی رسیدگی میکرد بلکه باداره تشکیلات تابعه خود نیز میپرداخت و تعلیمات خود را درباب انتخاب طریقه واحد زندگی وهمچنین پیروی ازقواعد و مقررات فرقه و بیان مطالب از طریق بکار بردن علائم و اشارات مخصوص ، بآنها میآموخت[۱] .

بموجب نوشته‌ها و اسنادی که فراماسونها منتشر کرده‌اند و دائرةالمعارف بریطانیا نیزآنرا تأیید میکند «... بزرگترین وقدیمی‌ترین گراند لژدنیا همان «گراند لژ انگلستان» است که مرکز آن « لندن لژ » میباشد . این گراند لژ دز روز یادبود «سنت جون باتیست» . درسال ۱۷۱۷م(۱۱۲۹ هـ) درنتیجه ائتلاف چهار لژ درلندن تشکیل وگشایش یافت‌که سه لژ اولیه و قدیمی آن هنوز هم فعالیت دارند ...[۲]»

بموجب نوشته دائرةالمعارف بریتانیادرهمین‌اوقات لژهای دیگری نیزدرلندن وسایرشهرهای«کشورانگلستان وجود داشته‌اند که هنوزهم پس‌ازگذشت۲۴۴سال‌روشن نشده‌که درموقع‌اتحاد، ازاین‌لژهای « صنفی » نیز دعوت بعمل آمده است یاخیر ؟

احتمال میرود که از سایرلژها دعوتی برای ائتلاف در روز موعود بعمل نیامده باشد ، زیرا درصورت مجلس‌های « مادر لژ » که دربایگانی « لندن لژ » است دراین باره سکوت مخصوصی‌که معرف عدم دعوت از سایرین میباشد، دیده میشود .

در همین‌زمان نشانه‌های بسیاری ازوجود لژهای حرفه‌ای دراسکاتلند وایرلند دیده میشود . این لژها که بوسیله بنّاها بوجود آمده بود باوسعت کامل ازطرف میهن پرستان ایرلندی و اسکاتلندی حفظ و نگهداری میشد .

در اوائل فعالیت گراند لژ انگلستان ، جمعیت های حرفه‌ای مذکور در ایرلند بسرعت از لژهای اسکاتلند و انگلستان‌جلو افتاده وبا قبول قانون‌اساسی دکترآندرسن و تعرفه قدیمی(Old charges or ms constitution) حتی دارای «گراند لژ » نیز شدند . نویسندگان ومحققین دائرةالمعارف بریطانیا معتقدند که « ... ازلحاظ قدمت

۱ـ صفحهٔ ۱۱ فراموشخانه .

۲ـ جلد نهم دائرةالمعارف بریطانیاسال ۱۹۵۷ ص ۷۳۷ .

گراند لژ ایرلند از گراند لژ انگلستان جلوتر است و تاریخ رسمی تأسیس آن سال (۱۷۲۵ م ۱۱۳۸ ق) میباشد ... »

دراسکاتلندلژهای فراماسنی تاریخی قدیمیتر از لژهای انگلستان وایرلند دارند . لژشماره ۱ شهر ادنبورگ در سال ۱۵۹۹ م (۱۰۰۸ ه) بوجود آمده است. وبسیاری از لژهای ماسنی اسکاتلندکه تعداد آنها ازصد تجاوز میکرده است [۱] ، تا پایان قرن نوزدهم از تشکیلات هسته مرکزی سازمان فراماسونری « لندن » مجزا بودند . حتی عده زیادی ازآنها تاروزیکه منحل شدند ، وابستگی بسازمان لندن را قبول نکردند.

در سال ۱۷۱۷ م (۱۱۳۰ ه) که سازمان مرکزی درلندن بوجود آمد، فقط ۳۳ لژ اسکاتلند به گراند لژ انگلستان پیوستند و از این سال گراند لژ انگلستان بوسیله سه نفر ناشناس بین لژهای مؤتلفه (اسکاتلند ـ ایرلند ـ لندن) رابطه مستقیم برقرار کرد و آنها را شدیداً کنترل و تحت نفوذ خود درآورد . دائرةالمعارف بریتانیا مینویسد: « ... هنوز ثابت نشده است که چطور این دولژ اخیر باتشکیلات فراماسونی بعنوان جمعیت سری آشنائی و ارتباط پیدا کردند ؟ رابط اینها غالباً سه نفر ناشناس بودندکه کسی آنها را نمیتوانست بشناسد [۲]. برای اولین بارگراند لژ انگلستان توانست سیستم کنترل برسایر لژها را ابداع وبدیگران تحمیل نماید .

بنابراین سازمانهای ماسنی چه در نیم کره غربی وچه در نیم کره شرقی، راهی جز تمرکزدرانگلستان واطاعت ازروش ودستورات گراند لژانگلستان نداشته اند ونخواهند داشت، وخواه ناخواه ، نفوذهای سیاسی ناشی از فعالیتهای سیاستمداران فراماسون انگلیسی نیزدرآنها مؤثر است .

محمود محمود مینویسد [۳] « فراماسون یا فراموشخانه اصلی که ابتدا بکارگران

۱ـ صفحه ۷۳۳ دائرةالمعارف بریتانیا سال ۱۹۵۷

۲ـ تاریخ فراماسونری این سه ناشناس را معرفی نمیکند ولی نویسندگان هیتلری آنهارا نمایندگان سازمانهای سیاسی دولت انگلستان یعنی وزارتخانه های (خارجه ومستعمرات) وسازمانهای پلیسی وجاسوسی این کشور میدانند «کتاب آلمانی تاریخ فراماسونری جهان که در سال ۱۹۴۲ دربرلن چاپ شده است. »

۳ـ صفحه ۱۸۱۳ جلد ۷ تاریخ روابط سیاسی ایران وانگلیس .

وبنّایان تعلق داشت ، چندین قرن در اروپا وبدون دخالت سیاسیون شیاد و بدون‌شاخ وبرگ علناً بکار خود مشغول بود . بعدها همینقدر که فئودالها رو بزوال میرفتند ، فراماسونها هم رو به ضعف رفتند ، ولی انگلیسهای مآل اندیش این وسیله را از دست آنها گرفتند وخود بااین‌نام‌بتشکیلات وسیعی پرداختند ودرسال (۱۱۲۹ هـ) (۱۷۱۷ م) رسماً به تشکیل آن اقدام کردند .

این دیگرآن فراماسون اولی نبود ، اگرکسانی هم ازبقایای آن در انگلستان بااین اسم و رسم وجود داشتند ، آنها هم بااین محفل عالی داخل شدند ومرکزشان بنام لژ عالی « گراند لژ » درلندن دایر گردید .

عقاید و رسوم و تشریفات فراماسون جدید بکلی چیز دیگری شد که هیچ شباهت به فراماسون اول نداشت . درتحت سرپرستی وهدایت این‌محفل عالی‌تشکیلات فراماسون بسرعت درتمام انگلستان ودرمستعمرات‌آن‌کشور توسعه‌یافت ...»

گراند لژهای انگلیسی

پس‌از اتحادچهارلژ «ماسنی‌حرفه‌ای» وایجاد « فراماسنی نظری » و اتخاذ روش سیاسی و فلسفی ، گراند لژ انگلیسی دارای اهمیت فراوان شد .

درنتیجه ورود شاهزادگان، نجبا ، اشراف و دوکها به لژلندن ، درمدت پانزده سال محفل بزرگ لندن ، مرکز فراماسنی انگلیس‌گردیدوظرف مدت سی‌سال بصورت مرکز ماسنی جهان درآمد . علت هجوم مردم انگلیس بلژ « فراماسنی » ایجاد هسته مقاومت در مقابل کلیسا بود . از دوقرن قبل از « اتحاد لژها »، مقتضیات برای‌تأسیس مرکز متحدی وجود داشت . درهمه جا دانشمندان ، فضلا علیه نظم اجتماعی وفکری که کلیسا تحمیل‌کرده بود ، قیام کرده و درصدد ایجاد کانون مقاومتی برآمدند. مردم عاصی طبقات مختلف اغلب کانون هائی تشکیل میدادند ولی چون این کانونها دارای وحدت فکری‌نبودند واقداماتشان اکثراً مبهم ودرهم‌و برهم وبی‌نظم‌بود ، مجموعاً اعمال یکدیگررا خنثی میکردند وهیچگاه « اهمیت اجتماعی بزرگی » نداشتند وپیوسته در جستجوی نیروئی برای حفظ استقلال وموقعیت خود بودند .

اقداماتی که «ژان والانتین آندریس[1]» استادشهر «توبینگن» آلمان باسم فرقه مذهبی رزکروا (Rose - Croix) کرد، مردم عاصی اروپا ، بخصوص انگلستان را که ازدست کشیشها و کلیسا بجان آمده بودند، بیدار ساخت و آمادهٔ رهائی از قیود خلق الساعه کلیسا نمود. پس ازاو «ژوهن تولاند» عالم ربانی انگلیسی که قوانین انجمن بقراطیون را تدوین کرد تااندازه‌ای از عطش مردم عاصی و تشنهٔ رهائی از قیود کاست .

« تولاند » وهمفکرانش میخواستند همه چیز را تابع عقل و استدلال کنند ولی موفقیتی نصیبشان نشد . درنتیجه همهٔ چشمها متوجه تشکیلات سرّی ماسونهای حرفه‌ای گردید ولی چون آنها « غیر ماسن » را بدرون لژهای خود راه نمی‌دادند ، این در نیز بروی صاحبان افکار « عقلی و استدلالی » مسدود ماند .

همینکه تئوفیل دزاگولیه و آندرسن و سایر همفکران آندو فراماسنی عملی و فلسفی و سیاسی را بمردم عرضه کردندگروه‌های افراد ناراضی استقبال شایانی ازآنان بعمل آوردند بطوریکه در مدت سی سال این فلسفه نوین که با سیاست جهانگردی انگلستان نیز همگام بود ، نه تنها درسرتاسر انگلستان بلکه در اکثر کشورهای جهان رسوخ کرد .

دراسکاتلند نیزدرقرن هفدهم دو نوع محفل ماسنی «حرفه‌ای» و «فلسفی وسیاسی» وجود داشت وچون صاحبان این دوفکر در این سرزمین فعالتر بودند سریعتر از «محفل بزرگ لندن» توسعه یافت. گرچه محفل لندن موفق نشد در بین سالهای ۱۷۵۰-۱۷۱۷م (۱۱۶۴ـ۱۱۴۰ هـ) در تمام سازمانهای فراماسنی انگلستان واروپا تأثیر کند وآنهارا تحت یك تشکیلات درآورد ، لیکن همه مراکز ماسنی ازآنروز تاکنون «گراند لژ انگلستان» را بعنوان مرکز وکانون رهبری و فعالیت ماسونی شناخته‌اند ومیشناسند .

مثلاً درکشور ما باوجودیکه فراماسونهای اولیه « عسگرخان ـ میرزا صالح ـ میرزا ابوالحسن خان» همه عضو «گراندلژ انگلستان» بودندباا ینوصف هیچکدام آنهااجازه افتتاح لژ در ایران را بدست نیاوردند و یا بعلت مشکل بودن شرایط نتوانستند لژی

۱- Jean Valentin Andreas

تشکیل‌دهند .درخود انگلستان هم از سال ۱۷۲۹ م- (۱۱۴۱ ه) به‌بعدکه محفل‌بزرگ ایرلند تشکیل گردید . هیچگاه سروری و وابستگی بمحفل لندن را تأیید نکرد .

با اینحال‌مجامع فراماسنی ایرلند قانون اساسی فراماسونی‌انگلستان را بعنوان کتاب قانون خود قبول‌کرده وآنرا بکار بستند . باید دانست‌که فعالیت و ابتکار محفل بزرگ لندن‌درولایات دیگرانگلستان ایجاد رنجش وحسادت کرد و از آنجمله محفل بزرگ یورك York که عنوان خود را « محفل بزرگ کل انگلستان » قرار داده بود ، رهبری محفل « لندن لژ » را قبول نکرد واجرای قواعد و اصول قدیمی را برای‌حفظ « اولویت » خویش ادامه داد . لیکن با اینوصف اعضای آن ، هیچگاه نتوانسته‌اند از تأثیر جنبش « محفل بزرگ لندن » برکنار بمانند .

فراماسونهای انگلیسی رنگ آبی را برای نشانها وحمایل وعلائم خود انتخاب کردند وبهمین‌جهت تشکیلات‌آنها به « فراماسونی آبی » نامیده میشود . فراماسونهای آبی باجلب توافق و همکاری عناصر حاکمه کشور ، پیشرفت زیادی کردند بطوریکه سرعت ووسعت این‌پیشرفت برای‌خودشان هم غیرمنتظره بود . سیاستمداران امپراطوری نیز اصولاً وبقصد آن وارد فراماسونری میشدند تا شیوه سیاسی مستحکم و مداومی را درمشی عمومی‌آن بگنجانند وحتی چندقرن بعد بتوانند درسراسر جهان محافل‌سیاسی وماسونی‌خود را دایرکنند . دستهای نامرئی سیاست بریتانیا که تا امروز هم شناخته نشده‌اند ، ابتدا تمام همّ خود را مصرف تشکیلات وهسته مرکزی فراماسونری در لندن ساخته بودند . و قصد داشتند با تمرکز کلیه سازمانهای ماسنی حرفه‌ای در تشکیلات جدید ، ابتدا در انگلستان وحدت کامل ایجادکنند .

چنانکه درتواریخ‌ماسونی‌ودائرة‌المعارف‌ماسونی آمده است درماه ژوئن۱۷۲۱-م (۱۱۳۳ ه) ۱۲ محفل جدید درمجمع سه ماهه محفل بزرگ لندن شرکت‌کردند ودر ماه سپتامبر همانسال تعداد این محافل به ۱۶ و درماه دسامبر به ۲۰ رسید . در آپریل ۱۷۲۳ م (۱۱۳۵ ه) عدهٔ محافل‌لندن به۳۰ بالغ میشد وبالاخره در۱۷۲۴ م (۱۱۳۶ه)

پس از یك دوره بحرانی شدید نه محفل ولایتی انگلستان نیز بمحفل بزرگ لندن پیوستند وآنگاه راه ترقی وتوسعهٔ کامل دربرابر فراماسونری انگلستان بازشد ویکنوع حیثیت بین‌المللی برای‌آن بوجودآمد بطورطبیعی ، درین‌ماجرا مأمورین سیاسی دولت بریتانیا و حتی عمال خفیه آندولت نیز ، هوش و ابتکار زیادی بکاربردند بطوریکه بزودی آشکار شدکه فعالیتهای ماسونی از فعالیتهای این مأمورین جدا نیست وعده‌ای ازمحققین‌اصولاً عقیده دارند که رمز نیمه پیشرفت ماسونی درظرف مدت قلیل ۷ سال، جز بکمك دولت و سازمانهای وابسته بآن برای ماسونیسم امکان پذیر نبوده است .

بورژوازی و فراماسنی

نباید فراموش‌کردکه بورژواها وروشنفکران‌آن‌زمان نیزکه مظهر یك طبقه اجتماعی جدیـد بودند، در پیشرفت سازمان جدید فراماسونی سیاسی تأثیرکردند .

در قرن هیجدهم بورژواهای اروپائی توانگر شده بودند و بورژوازی بصورت یك طبقه جدید وفعال توسعه می‌یافت. قضات، اطباء ، بازرگانان ومعماران ثروت کافی وجاه وجلال خیره‌کننده یافتند . بورژواهای قدیمی رشد کرده وبزندگی اشرافی‌بسیار نزدیك شدند بطوریکه بیشتر اوقات بین‌بورژوا و نجیب‌زاده، تفاوتی‌نبود....

مع‌الوصف بورژوازی بزرگ یا محافظه‌کار باوجود توانائی‌ورابطه نزدیکی‌که‌با حکومتهای‌وقت داشت، هرگز بتغییرات‌اساسی‌درجامعه رضا نمیداد ودرنتیجه درزیرپای این‌طبقه جدید، طبقه‌دیگری‌بوجودآمدکه‌بنابنوشته«فای» نویسنده‌فرانسوی «بورژوازی کوچك وتازه بدوران رسیده‌نام داشت[1] ».

بورژوازی جدید چون فاقد سنن خانوادگی و وضع پایدار بورژوازی قبلی‌بود، حرارت وفعالیت بیشتری در فعالیتهای اجتماعی ازخود نشان میـداد . افراد این دسته را بیشتردهقانان ویا اشخاص‌کوچکی کاردان ولایق تشکیل میدادند .

از معروفترین رجال این نوع بورژوازی در امریکا و اروپا می‌توان « بنیامین

۱– ص ۱۳۱ فراموشخانه و انقلاب‌های قرن ۱۸ .

فرانکلین »کاشف ،« بومارشه »[1] ساعت‌ساز، «روسو»[2] معلم موسیقی ، «لاکورن »[3] استاد رقص را نامبرد - اینان ازافراد این نوع بورژوازی بودندکه ازمیان انبوه مردم خارج شده ، وارد طبقات عالی میشدند . و جالب اینکه بورژواهای قبلی و سابقه‌دار بهیچوجه میل نداشتندآ نانرا درصفوف خود بحساب آورند وباوجودآ نکه این‌جماعت گاهی بمراجع قدرت نیز نزدیك بودند ، بورژواهای قدیمی با آنان عداوت خاص داشتند ودوشادوش شاهزادگان ، اشراف ، دوکها ، بهیچوجه اجازه نمیدادند که دسته جدید الولاده وارد اجتماعاتآ نها شوند وباین‌جهت اغلب افراد این دسته ازاحترامات « طبقات ثابت » جامعه محروم بودند .

در چنین موقعیتی ناگهان محافل فراماسونی بصورت یگانـه ملجاء و پناهـگاه بورژوازی کوچك و تازه بدوران رسیده درآمد . فای مینویسد : « فقط فراموشخانه می‌توانست نامجوئی اجتماعی، تشویش فکری و اضطراب اخلاقی آنان را راضی کند و تسکین دهد واینان بوسیلهٔ فراموشخانه بااشخاصیکه خریدارافکار وخصالشان‌بودند تماس میگرفتند و در عین حالی که با آنان رابطه برقرار میکردند ، حالت آقائی و بزرگ منشانهٔآنان را درمحافل ازبین میبردند.»[4]

جنبه اسرارآمیز محیط محفل فراموشخانه مانع ایجاد رنجش و نارضایتی آنها میشد ، و بدین جهت فراموشخانه تنها جائی بود که عقول و افکار مختلف میتوانستند درآنجا بیکدیگر بپیوندند . فراموشخانه تمام این اشخاص را تحت تشریفات عجیبی مجتمع میساخت و آنها در محیط غیرعادی آن ، می‌توانستند بدون احساس بدنامی و

۱ــ Beaumarchais نویسندهٔ فرانسوی که نمایشنامه (دلال شهرسویل) و عروسی فیگارو را نوشته است.

۲ــ J.J.Rousseaux نویسندهٔ فرانسوی‌متولد ژنو، نویسندهٔ رساله دربارهٔ عدم‌تساوی افراد بشرــقرارداد اجتماعیــ هلوئیزجدید ــ امیل ــ اعترافات. این نویسنده‌که فراماسن بود درکاشتن تخم انقلاب در فرانسه مقام والائی دارد .

۳ــ Lacorne درزمان کنت دوکلرمون بمقام « نماینده سروربزرگ» رسید .

۴ــ ص ۱۳۲ فراموشخانه و انقلاب قرن هیجدهم .

آلودگی با یکدیگر همکاری کنند. این موضوع بزرگترین دلیل مزیت تشریفات و مقررات فراموشخانه بشمار میرود. پیشگیرهای مخصوص [منظور پیش‌بند یا اپرون (حمایل) فراماسنی است] گونیاها، چکشها، پرگارها، ماله‌های بنّائی و تمام اشیاء و نقائش مختلف الشکل ومختلف‌اللون وطرز تکلم پیچیده وسنگین فراموشخانه که از تفسیرات اسرارانگیز انجیل و توراة، و فلسفهٔ نئوپلاتونیسم غرب و مشرق زمینی یعنی چیزهائی‌مشکوك ونامفهوم و درهم سرچشمه میگرفت، با آنکه بنظر اهل‌باطن و فضیلت مشرق زمینی مطالب بی‌اصلی جلوه میکرد؛ ولی برای آنها که بجای ظرافت طبع فقط روحی کنجکاو و متجسس داشتند، و از مصاحبت بـا متفکرین و دانشمندان گوناگون لذت میبردند، بسیارجالب وخیره‌کننده بود.

بطورخلاصه برای‌حصول اتحاد ماسونی وجود همین‌مطالب نامفهوم واجب بنظر میرسید. تعقل و استدلال ممکن نبود بعنوان وسیله مجالست امراء و بزرگان با کعبه دانش پژوهان خرده پا بشمار رود، زیرا منطق خشك و جامد ارسطوئی آنانرا جلب نمیکرد ... محیط تازه‌ای لازم بود تا ازقدرت تخیل و توهم افراد نیز استمداد شود. بدین ترتیب‌بخوبی معلوم میگردد کـه چرا فراموشخانه انگلستان بـا وجود عقول و اندیشه‌های موزون و روحیه استدلالی مؤسسین خود، چندسال پس از تدوین قواعد واصول عقاید خود بایجاد یك عنوان ثالث بنام «سرور» رضا داد. در حالیکه چنین عنوانی درفراموشخانه حرفه‌ای سابق وجود نداشت. وظیفه «سرور» ابتدا اداره محافل بود، و هر محفل یك «سرور» بیش نداشت ولی از سال ۱۷۲۳ تا ۱۷۳۸ م (۱۱۳۵-۱۱۵۰ هـ) تدریجاً این عنوان مبدل بیك درجه شدکه دو درجه «نوآموز» و «همراه» را نیز بدك می‌کشید ایجاد مرتبهٔ «سرور» که فراماسنی انگلیس آنرا بجامعه‌فراماسنی جهان تحمیل‌کرد، درعین‌حال‌که نمودارحفظ موقعیت اشراف واشرافیت‌بود میتوانست بدون اینکه از تنفر بورژواها بکاهد، دستجات وطبقات مختلف داخل‌فراماسونری را آشتی دهد. (فراماسونری آبی) با این مقدمات دوران موفقیت خویش را آغاز ودنبال کرد.

فراماسونری خدمتگذار سلطنت انگلستان

چنانکه قبلاً گفتیم ، دولت انگلستان و کلیه سازمانهای سرّی وعلنی آن‌درین مدت از« فراماسونری سیاسی » حمایت میکردند . در انگلستان بهمان ترتیبی که نیروهای دریائی وهوائی وزمینی و سایرتشکیلات دولتی بنام نیروی سلطنتی خوانـده میشود ، وابستگی نیروهای اجتماعی و حکومتی نیز بمقام سلطنت است . وبدین جهت است که می‌بینیم ، سازمان فراماسونری آبی انگلیس‌وسازمانهای وابسته‌به « لژ بزرگ جهان » همواره مانند یکی از دستگاههای سلطنتی انـگلیس ، بـا ابراز علاقه و وفاداری کامل بمقام سلطنت فعالیت میکنند ، و برای اعتلای قدرت و جلال امپراتوری بریتانیا میکوشند . وبارها اتفاق افتاده است که پادشاهان انگلیس دررأس این سازمان قرار گرفته‌اند .

فـای نویسندهٔ فرانسوی مینویسد : « ... البته بایـد دانست کـه فراموشخانه انگلستان در آغاز پیدایش چیزی جز یـك هم پیمانی و اتحاد سیاسی بنفع پادشاهان انگلستان نبود ... » اما قیام « کرومول » در آغاز قرن هفدهم میلادی در انگلستان وبرقراری رژیم جمهوریت درآنکشور ازجمله حوادثی است‌که‌ماهیت اصلی ماسونری را در انگلستان آشکـار کرد . « کرومول » پس از اینکه قیام کرد « چارلز » اول پادشاه انگلستان را دستگیر و محاکمه نمود و بعد ویرا بزندان انداخت و سرانجام اعدام کرد .

و آنموقع لژهای فراماسونری در انگلستان تحت نظر اشراف قرار گرفته بود و فراماسونها از « شاه و مذهب مسیح » طرفداری میکردند . همینکه پادشاه دستگیر وکشته شد ، فراماسونهای ادنبورك بطرفداری از او وتخت وتاج وی قیام کردند . تاآنموقع‌سازمان فراماسونری‌گرچه دارای رنـگ سیاسی بود، ولی‌علناً درسیاست‌کشور مداخله نمیکرد . اما پس از قتل پادشاه همه لژها شروع بتقویت مخالفین حکومت جمهوری کردند و آنانرا بمبارزه با « کرومول » تشویق وتحریص نمودند و از جمله فعالترین لژها که در این زمینه کار میکرد ، گراند لژ ادنبورك بود که فرمـان قیام

مسلحانه داد . این لژ که هم اکنون نیز در جهان صدها لژ فرعی دارد و (در ایران هم لژهای وابسته به‌آن فعالانه‌کارمیکنند) ، باجمع‌آوری مقدار فراوانی‌اسلحه نیروئی گرد آورد و فرماندهی اعمال جنگی‌خود را به یکی ازاعضای‌برجسته خود بنام ژنرال « مونک » سپرد وسایر لژها ، بافرستادن پول وسرباز بآن کمك‌کردند .

« مونک » باین ترتیب وبا ارتش نیرومندی‌که بسیج‌کرده بود توانست‌حکومت جمهوری انگلستان را سرنگون و«چارلزدوم » پسر «چارلز» متوفی را به تخت سلطنت بنشاند . ولی روزیکه ژنرال مونك مسلحانه قیام‌کرد ، هیچکس نمیدانست‌که اوپول و اسلحه را از کجا آورده است . زیرا وی از لحاظ شخصی افسری بی‌بضاعت بود و از افراد طبقهٔ اشراف درجه اول انگلستان بشمارنمیرفت . ولی بعدهاکه اسناد فراماسنی منتشرگردید، همه فهمیدندکه اوچگونه نقشه های لژ فراماسونری ادنبورگ رارهبری میکرد ودرمحو جمهوری میکوشیده است .

ازآن زمان تا امروز فراماسونری انگلستان طبق شعائر خود سلطنت طلب باقی مانده وهرگاه که خطری رژیم سلطنتی انگلستان را تهدید کند ، سازمان فراماسونری آنکشور به کمك دستگاه سلطنت می‌شتابد . بعلاوه براثر این وابستگی و علاقه شدید اعضای برجسته خاندان سلطنتی انگلستان همواره عضو فراماسونری بوده و هستند . معمولاً ولیعهدها بعداز اینکه بـه سن ۲۱ سالگی میرسند عضو سازمان فراماسونری میشوند . جرج ششم پدر الیزابت دوم « ملکه‌کنونی انگلستان » با اینکه ولیعهد نبود «برادرش ادوارد سمت ولیعهدی داشت » عضو فراماسونری بشمارمیرفت . پرنس‌ادوارد ولیعهد انگلستان وفرزند جرج پنجم که بعد بنام ادوارد هشتم پادشاه انگلستان‌گردید وبرسر ازدواج با خانم سیمسون از سلطنت‌کناره‌گرفت عضو فراماسون بود . درفهرستی که گراند لژ انگلستان منتشر کرده است اینعده از پادشاهان ، شاهزادگان و دوکهای انگلیسی را فراماسن ذکرمیکند :

۱ــ فردریك‌لوئی ـ پرنس اف ولز قبول شده درلژ لندن ۱۷۳۷ .

۲ـ ادوارد اگوست ـ دوك دیرك وآلبانی . وی در ۱۷۶۵ درلژ « آمیتیه » برلن

وارد فراماسنی شد : این لژ پس از عضویت ادوارد اگوست بنام لژ« روایـال یرك دولا متیه » موسوم گردید .

۳ـ گیوم‌دوك دوگلوستر عضو لژجدیدا نگلستان.

۴ـ هانری رولت دوچمبرلن که در ۱۷۶۷ وارد لژ انگلستان شد .

۵ـ جرج چهارم پادشاه انگلستان .

۶ـ فردریك‌دوك دیرك وآلبانی‌که در۱۷۸۷ وارد لژ «بریتانیا» شد و براثرورود او ، این لژ بنام « پرنس اف ویلز » موسوم گردید .

۷ـ گیوم چهارم پادشاه انگلستان « پرنس جرج » در لژ پلیموت .

۸ـ ادوارد دوك دوکنت پدر ملکه ویکتوریا در لژ « اتحـاد بلتی » که یکی از شعبات لژ فرانسه بود ودر ژنو تأسیس شده بودفعالیت میکرد .

۹ـ ارنست دوك دوچمبرلن پادشاه هانور که درلژ آلمانی داخل‌گردید .

۱۰ـ اگوست فردریك دوك سوسز که در لژ برلن داخل شد .

۱۱ـ گیوم فردریك دوك دوکلوستر در « بریتانیك لژ » فعالیت میکرد .

۱۲ـ ژرژ پنجم پادشاه هانور .

۱۳ـ ادوارد هفتم پادشاه انگلستان‌که در لژ استکهلم توسط پادشاه لوئی ۱۵ در لژ « پرنس ولز » وارد گردید .

۱۴ـ آرتور دوکونك درلژ پرنس اف‌ویلز عضویت داشت .

۱۵ـ لئوپلد دوك آلبانی عضو (اپولواونیورسیتی لژ) نمره ۳۵۷ .

۱۶ـ آلبرت دوك دکلا راس عضو « روبال آلفا لژ » نمره ۱۶ .

۱۷ـ آرتور دوکونك عضو لژ نمره ۱۶ .

۱۸ ـ ادوارد هشتم پادشاه انگلستان درلژ (هوزهولد بریگاد) شماره ۲۶۱۷

۱۹ـ ژرژ ششم پادشاه انگلستان درلژ (نیروی دریائی) نمره ۲۶۱۲ ـ موقع قبول شدن بعضویت لژ مزبور ریاست لژ با (مید لسـکس بود).

۲۰ـ پرنس فیلیپ همسر ملکه انگلستان که در سال ۱۹۶۲ بسمت استاد اعظم

در لژ هرتفورد شایر انگلستان برگزیده شد .

روزنامه کیهان درشماره ۵۷۶۶ مورخ ۸ مهر ۱۳۴۱ خود ، خبری را ازروزنامه انگلیسی دیلی اکسپرس در باره مقام پرنس « فیلیپ » شوهر ملکه کنونی انگلستان در لژ فراماسنی (هرتفورد شایر) نقل کرده وچنین مینویسد :

« لندن ــ روزنامه دیلی اکسپرس در شماره اخیر خود اطلاع داد که از طرف فراماسونری‌های ناحیهٔ «هرتفورد شایر انگلستان ، پرنس فیلیپ» همسرملکه انگلیس [که لقب دوک اف ادینبورو دارد برای‌اشغال‌مقام] « استاد اجل » درلژ فراماسونرهای این منطقه نامزد شده است .

باید دانست که اشغال این پست از طرف « پرنس فیلیپ » مقدمه وصول او بمقام بزرگ « استاد بزرگ » در لژ فراماسونری سراسر انگلستان است .

صاحب فعلی این عنوان « ارل اسکار برو » ۶۷ ساله و در آستانه بازنشستگی است و بهمین‌جهت فراماسونرها در جستجوی « استاد بزرگ » تازه‌ای هستند .

از هم اکنون احتمال اشغال مقام « استاد بزرگ » وصلاحیت پرنس فیلیپ » در جلسات فراماسونری سراسر انگلیس مورد بحث قرارگرفته است .

باید خاطر نشان ساخت که سنن دیرین فراماسونری انگلیس همواره باخاندان سلطنت پیوند داشته است . چنانکه « ژرژ ششم » ، « دوك او ویندسور » و « دوك اف کنت » همگی مقام « استاد اجل » را در لژ فراماسونری احراز کرده بودند .

پرنس‌فیلیپ بسال ۱۹۵۲ لژ فراماسونری نیروی دریائی انگلیس را اشغال کرد قبول عضویت پادشاه و شاهزادگان انگلستان درلژهای ماسونی جهان ، اگرچه موجب عظمت ماسونها ومحافل فراماسونری‌جهانی میشود ، اما عده‌ای‌که ازسیاست انگلستان در دوران استعمار همیشه وحشت دارند ، بستگی ماسنها را به مراجع قدرت انگلیس دلیل محکمی برفعالیت سیاسی‌فراماسونری انگلستان بنفع دولت وسیاست مستعمراتی آنکشور میدانند . در بین سالهای ۱۳۳۴ تا ۱۳۳۸ شمسی در سالهای اخیر که شعب لژهای ماسنی انگلستان در ایران در صدد جلب عضویت متنفذین‌ایــران برآمدند ،

مبلغین لژ « روشنائی در ایران » تصاویر متعددی از پادشاهان انگلیس را در لباس ماسنی بایرانیان نشان میدادند و بدینوسیله فراماسونری را طرفدار رژیم سلطنتی معرفی مینمودند . بطوریکه یکی از رؤساء فراماسونی ایران بنویسنده گفت : از جمله اشخاصی که مورد توجه فعالین فراماسونری قرار گرفتند ، اسداله علم بود ، که در این ایام سمت آجودانی کشوری شاهنشاه آریامهر را داشت و بعدها بمقام نخست وزیری رسید فراماسونها برای اینکه او را وارد لژ فراماسونری وابسته به انگلستان کنند ، عکس پادشاه درگذشته انگلستان و پرنس فیلیپ شوهر ملکه کنونی آنکشور را باو نشان دادند و او را بقبول عضویت درلژ فراماسونری ایران ترغیب نمودند . لیکن ایشان درجواب آنها باشجاعت اظهار داشت : « من وارد سازمانی که پادشاه انگلستان بقول شما رئیس کل آن است و برگ اول سالنامه فراماسونی اسکاتلند به تصویر او مزین شده نمیشوم زیرا من آجودان و فدائی شاه ایرانم و افتخار دارم که خدمتگذار او باشم و هر روز دست شاه کشورم را ببوسم، نه دست پادشاه انگلیس و استاد اعظم ماسونی انگلیس را. » درسال ۱۳۴۱ شمسی که او بمقام نخست وزیری رسید بار دیگر با پیشنهاد فراماسونها روبرو گردید ، لیکن جواب علم همان بود که قبلا داده بود .

ریاست دوك ها درلژ های ماسنی

لژ های فراماسونری انگلستان ، علاوه بر قبول عضویت پادشاهان و شاهزادگان ، مقام « مهین سرور بزرگ » را نیز بدوکهای انگلستان داده اند و میدهند .

سازمان ماسنی انگلستان بدینوسیله یك کادر اجتماعی قوی تشکیل داده که مرکز فعالیت آن در داخل طبقه اشراف و درباریان انگلیسی است . اینان بدینوسیله از اعتبار و شهرت اشراف در همه جا استفاده میکنند ودرعین حال هدف اصلی خودرا از نظردور نمیدارند . فای فرانسوی مینویسد : « ... اگر ادعاکنیم که محافل ماسونی هرگزفعالیت سیاسی نداشته اند راه دروغ و تزویرپیموده ایم . درحقیقت علاوه بر نطق‌هائیکه بعضی از اعضاء میکردند ومیکنند و درضمن آن بهیچوجه از ورود در مباحث سیاسی احتراز نمی‌جستند کارهای مهم و برجسته‌ای نیز از آنان بروز کرده است .

بطوریکه آنها عملاً ماسن بودن را برای پیشرفت سیاست انگلستان لازم میدانند ...»

آمار زیر نشان میدهد که محفل بزرگ انگلستان بین سالهای ۱۷۲۰ تا ۱۷۵۲ م ۱۱۳۲-۱۱۶۵ هـ ـ ق چگونه در دست اجتماع عالی انگلیس و دوک ها بوده است :

مهمترین اشراف انگلیسی این محفل عبارت بوده اند از:

۱ـ دوک دومونتاگ

۲ـ دوک دو وارتن

۳ـ کنت دودالگالیت

۴ـ دوک دوریچموند[1]

۵ـ لرد پسلی[2]

۶ـ کنت اینکیکن

۷ـ لردکالرین

۸ـ ویکنت دولینکستون

۹ـ حضرت اجل توماس دوک دونور فولك

۱۰ـ کنت ارا ندل

۱۱ـ کنت شاری

۱۲ـ کنت نور فولك

۱۳ـ کنت ناریچ

۱۴ـ بارون موو بری

۱۵ـ بارون هاوار

۱۶ـ بارون سکریو بریوزدوگرود

۱۷ـ بارون فیتز الان

۱۸ـ بارون وارن

۱۹ـ بارون کلان اسوالد ستر

۱ـ پسر نا مشروع شارل ۲

۲ـ بعداً کنت دابرکن شد.

۲۰- بارون مالتراور

۲۱- بارون گریستك

۲۲- بارون فورینوال

۲۳- بارون وردن لاونت

۲۴- بارون سترنك دوبلاکمر

۲۵- بارون هاوار

۲۶- لرد نووا

۲۷- ویکنت دومونتاگ

۲۸- کنت دوستراتمور

۲۹- ویکنت هویموت

۳۰- کنت دونودن

۳۱-کنت‌دارنلی

۳۲- مارکی دوکارناون

۳۳- کنت دومورتن

۳۴- لرد هاوار

۳۵- لرد بایرون

فای مینویسد: « دربین سالهای ۱۷۲۰ تا ۱۷۵۲ م - ۱۱۳۲ - ۱۱۶۵ هـ . ق ، درمیان « مهین سروران » فراموشخانه اشراف ، اشخاص وعناصر مختلفی دیده میشوند بطوریکه هم افرادعادی و ناچیز ، هم‌عناصر درستکارومنقی‌وهم اشخاص پست وهم مردان جوانمرد وهم اشخاص زشتخوو بدنهاد درمیان آنان وجود دارند . درصورتیکه همه‌این افراد بنحو خاصی از اشراف محسوب میشدند و فراموشخانه کسی را جزآنها بریاست خود نمی‌پذیرفت . فراموشخانه[1] انگلستان تدریجاً یك بنگاه اعیانی شده بود ، همین قدرکه « مهین سرور » دارای نام بلند و حیثیت اجتماعی بود دیگر آزادی داشت که

---

۱. مترجم محترم همه جا کلمه فراماسونری را (فراموشخانه) ترجمه‌کرده است ،

هر قسم بخواهد آراء خود را بردیگران تحمیل‌کند یا اصلا اقدامی درهیچ موردبعمل نیاورد[۱] .»

مردان نامی

فراماسنها علاوه برقبول عضویت شاهان ، شاهزادگان ، ورؤساء جمهور، هرکجا دانشمند ومردمعروف ومشهوریاسردار بزرگ و صاحبان حرف و صنایعی رامییافتند ، آنسان را جزو (فراماسنها) بشمار می‌آوردندو نامشان‌را درلوحه‌افتخارمحافل‌خویش‌ثبت‌میکردند. جرجی‌زیدان نویسنده مشهور عرب که خود از فراماسونهای مصری است در کتاب (فراماسونی‌العام) اسامی ۶۹ نفر از مردان نامی جهان را نوشته و اضافه کرده است :

« فراماسونهائی که براثر علم و فضل و یا از نظرسیاسی و ادبی ازآغازمسیحیت تا این عصر نامشان در لوحه افتخار محافل فراماسونری ذکر شده است بدین شرح می‌باشند :

۱ـ وتریویوس مهندس رومن (روم) مؤلف	۱۰	سال بعداز میلاد مسیح
۲ـ کایوس ومارکوس استالیوس مهندس رومانی	۵۰	»
۳ـ ابیالوس کشیش و مهندس	۲۹۲	»
۴ـ اوگاستین اسنت اوگستین ومفتش عام ماسنی درانگلستان	۶۱۰	»
۵ـ بنت رئیس کاهنان ویرال (بازرس کل)	۶۱۱	»
۶ـ الوا کشیش ومهندس	۶۶۰	»
۷ـ ویردل ـ کشیش لیموک	۶۸۰	»
۸ـ دلمك کشیش رودس و مهندس	۶۹۰	»
۹ـ سوتین (مهندس انگلیسی)	۸۷۶	»
۱۰ـ آلفرد کبیر پادشاه انگلستان	۸۷۲	»
۱۱ـ اتورد ـ پسر کینگ ادوارد	۹۰۰	»

۱ـ ترجمه فراموشخانه وانقلاب‌های قرن هیجدهم ص ۱۹۵

۱۲ـ اتلوارد پسر کینگ ادوارد ۹۱۰ سال بعد از میلاد مسیح

۱۳ـ اتستون پادشاه انگلستان ۹۲۶ »

۱۴ـ ادون ـ پسر اتلستون ۹۴۰ »

۱۵ـ دونستان ـ کشیش کانتر بوری و استاد اعظم ۹۵۹ »

۱۶ـ ادوارد ـ پادشاه انگلستان ۱۱۰۰ »

۱۷ـ هنری اول » » ۱۱۰۰ »

۱۸ـ ادوارد اول » » ۱۱۳۵ »

۱۹ـ الکساندر سوم پادشاه اسکاتلند ۱۱۵۰ »

۲۰ـ هنری دوم پادشاه انگلستان ۱۱۵۵ »

۲۱ـ ریچارد شیردل (قلب الاسد) استاد اعظم ۱۱۶۰ »

۲۲ـ روبرت بروس پادشاه اسکاتلند ۱۳۱۴ »

۲۳ـ ادوارد سوم پادشاه انگلستان ۱۳۲۷ »•

۲۴ـ دیوید دوم پادشاه اسکاتلند ۱۳۲۹ »

۲۵ـ روبرت سوم پادشاه اسکاتلند ۱۳۹۰ »

۲۶ـ هانری چهارم پادشاه انگلستان ۱۳۹۸ »

۲۷ـ هانری پنجم » » ۱۴۱۲ »

۲۸ـ ژاك اول » اسکاتلند ۱۴۲۴ »

۲۹ـ ژاك دوم » » ۱۴۲۷ »

۳۰ـ ژاك سوم » » ۱۴۵۸ »

۳۱ـ ادوارد سوم » انگلستان ۱۴۷۰ »

۳۲ـ هانری هفتم » » ۱۴۸۵ »

۳۳ـ ژاك چهارم » اسکاتلند ۱۴۸۸ »

۳۴ـ کاردینال و ویسی استاد اعظم ۱۵۰۹ »

۳۵ـ ژاك پنجم پادشاه اسکاتلند ۱۵۱۳ »

۳۶ـ رافائل سانتریو ـ نقاش معروف	۱۵۲۰	سال بعداز میلادمسیح
۳۷ـ ژاك اول پادشاه انگلستان	۱۶۰۵	«
۳۸ ـ بیکن ـ فیلسوف انگلیسی	۱۶۲۹	«
۳۹ـ شارل اول پادشاه اسکاتلند و انگلستان	۱۶۴۹	«
۴۰ـ الیاس اشمول دانشمند باستان‌شناس	۱۴۴۶	«
۴۱ـ شارل دوم پادشاه اسکاتلند و انگلستان	۱۶۶۰	«
۴۲ـ ژاك دوم پادشاه اسکاتلند و انگلستان	۱۶۸۵	«
۴۳ـ ژرژ اول « « «	۱۷۱۴	«
۴۴ـ ساموئل کلارك فیلسوف انگلیسی	۱۷۲۹	«
۴۵ـ فرانسس اول ـ گراند دوك توسکانا	۱۷۳۱	«
۴۶ـ فردریك کبیر	۱۷۳۸	«
۴۷ـ لرد ریمون	۱۷۳۹	«
۴۸ـ بارون دورسی	۱۷۴۰	«
۴۹ـ لرد بایرون	۱۷۴۶	«
۵۰ ـ چارلز ادوارد استوارت	۱۷۴۷	«
۵۱ـ جرج سوم پادشاه انگلستان	۱۷۶۶	«
۵۲ـ ولتر	۱۷۷۵	«
۵۳ـ هریکورت رئیس پارلمان فرانسه	۱۷۸۵	«
۵۴ـ یوسف بلسمو مؤسس طریقه مصری	۱۷۹۱	«
۵۵ـ گوستاو سوم پادشاه اسوج	۱۷۹۲	«
۵۶ـ گوستاو چهارم « «	۱۷۹۳	«
۵۷ـ فردریك ویلیام پادشاه پروس	۱۷۹۷	«
۵۸ ـ جرج واشنگتن رئیس جمهوری آمریکا	۱۷۹۹	«
۵۹ـ الکساندر امپراتورروسیه	۱۸۰۳	«

افسران ارتش که بوجودآورندگان مستعمرات برای امپراطوری انگلستان بودند، پایه‌های حکومت جهانی ماسنی را استوارکرد. ارتشیها درداخل انگلستان نیزدرمحافل رسوخ کرده ودرصف مهمترین استادان فراموشخانه درآمدند. کنت دودالکیت «سروربزرگ» که در سال ۱۷۲۳ م ـ (۱۱۳۵ هـ) انتخاب شده بود دو نفر صاحبمنصب را تعیین‌کرد تا وی را نامزدمقام «سروری» کنند این دونفر درمحفل، مدافع عناوین اوگردیدند[1].

در ایران نیزنخستین لژ انگلیسی که باقاعده ونظم خاصی بوجودآمد، بوسیله قشون اس. پی. آر. تشکیل شد. این لژکه در شیراز تأسیس گردید بعدها پایه اولیه لژهای انگلیسی در ایران شد[2].

فای مینویسد: «... دراطراف اروپا واکناف عالم مسافرین انگلیسی اعم از سفیر وتاجرقماش، یا صاحبمنصب ارتش برای ایجاد محافل بریکدیگر سبقت می‌جستند. درنظر اول این محافل بطورغریبی پراکنده بود، ولی بادقت‌کمی واضح میشدکه برتمام آنها از حیث منبع الهام، طرزفکروعمل انگلیس حکمفرماست. البته هرجا انگلیسیان بودند این‌محافل ایجاد میشد وپیشرفت شایان میکرد... هرجا که فراموشخانه تأسیس میشد محفل منظم آن تحت حمایت اشراف هانوری وپرتستانهای آزادیخواه انگلستان قرارمی‌گرفت. دوروبراین اشراف را افسران عالیرتبه احاطه‌کرده بودند واینان درآن دوران نقش بزرگی را در اشاعه عقاید و افکار جدید بازی‌کردند زیرا صاحبمنصبان و بازرگانان انگلیسی، اشخاصی بودندکه درتمدن اروپائی‌آن روزگارکه هنوز بیشتر درحرکت وسفر بسر میبردند وطبعاً بیشترتشنه تغییر تحول بودند[3]... »

در بارهٔ تأسیس لژهای فراماسنی درجهان تاکنون بیش از پنجهزار کتاب نوشته شده وحتی در دائرةالمعارف فراماسنی وکتب‌تاریخی مطالب فراوانی نقل‌گردیده است ولی برای جلوگیری از اطاله کلام فقط بطور اختصار مطالبی در باره تشکیل لژهای فراماسنی در آمریکا و درفرانسه ذکرخواهد شد.

۱ـ ص ۱۳۱ فراموشخانه و انقلابهای قرن ۱۸.

۲ـ رجوع شود بفصل لژ لایت درهمین‌کتاب.

۳ ـ فراموشخانه و انقلابهای قرن هیجدهم ص۵۳.

علت انتخاب و ذکر تاریخچه تأسیس این دولژ آنستکه لژفراماسنی فرانسه از سال ۱۸۲۰ م و لژ آمریکا اخیراً در ایران شعباتی تشکیل داده‌اند و فعالیت میکنند . بنابراین بنظرمیرسدکه پس ازاطلاع ازسازمان فراماسونی نوین درجهان‌که ازانگلستان سرچشمه‌گرفته اطلاع ازچگونگی فعالیت لژهای، فرانسه و آمریکا نیز در ایران ضروری است اما درباره محافل در سایر نقاط جهان کافی است فقط بتاریخ تأسیس آنها توجه کنیم :

تاریخ‌پیدایش مجامع ولژهای فراماسونری درجهان تا سال ۱۸۸۹ [۱]

۱ـ انگلستان	۱۷۱۷	میلادی
۲ـ ایرلند	۱۷۲۰	»
۳ـ اسکاتلند	۱۷۲۱	»
۴ـ فرانسه	۱۷۲۱	»
۵ـ بلژیك	۱۷۲۱	»
۶ـ هلند	۱۷۲۵	»
۷ـ جبل‌الطارق	۱۷۲۶	»
۸ـ اسپانیا	۱۷۲۸	»
۹ـ هامبورگ	۱۷۳۰	»
۱۰ ـهایدلبرگ	۱۷۳۰	»
۱۱ ـ ناپل	۱۷۳۱	»
۱۲ ـ توسکانا	۱۷۳۲	»
۱۳ ـ روسیه	۱۷۳۲	»
۱۴ ـ فلورانس	۱۷۳۳	»
۱۵ ـ پرتقال	۱۷۳۳	»
۱۶ ـ سویس	۱۷۳۶	»

۱ـ نقل ازکتاب جرجی زیدان.

۱۷ ـ ساردینه	۱۷۳۷	میلادی
۱۸ ـ ساکسون	۱۷۳۸	»
۱۹ ـ باواریا	۱۷۳۸	»
۲۰ ـ پروس	۱۷۳۸	»
۲۱ـ اتریش	۱۷۳۸	»
۲۲ ـ ترکیه	۱۷۳۸	»
۲۳ ـ لهستان	۱۷۳۹	»
۲۴ ـ مالت	۱۷۴۱	»
۲۵ ـ دانمارك	۱۷۴۲	»
۲۶ ـ رومیه	۱۷۴۲	»
۲۷ ـ بوهم	۱۷۴۴	»
۲۸ ـ مجارستان	۱۷۴۴	»
۲۹ ـ نروژ	۱۷۴۷	»
۳۰ ـ گورنس	۱۷۵۳	»
۳۱ ـ جرسی	۱۷۵۳	»
۳۲ ـ هانور	۱۷۵۴	»

آسیا

۳۳ ـ بنگال	۱۷۲۷	»
۳۴ ـ بمبئی	۱۷۲۸	»
۳۵ ـ ترکیه	۱۷۳۸	»
۳۶ ـ مدرس	۱۷۵۲	»
۳۷ ـ سیلان	۱۷۷۱	»
۳۸ ـ سورات	۱۷۷۱	»
۳۹ ـ جزائر پرنس دیگال	۱۷۸۰	»

۴۰ ـ غرناطه	۱۷۸۰	میلادی
۴۱ ـ ایران	۱۸۰۰	«
۴۲ ـ سوریه	۱۸۶۲	«

اقیانوسیه

۴۳ ـ یافا	۱۷۳۰	«
۴۴ـ سوماترا	۱۷۷۲	«
۴۵ـ نیوگال جنوبی	۱۸۲۸	«
۴۶ـ زلاند جدید	۱۸۴۰	«

افریقا

۴۷ـ دماغه امید	۱۷۳۳	«
۴۸ـ کشور های اطراف		
دماغه امید	۱۷۳۶	«
۴۹ـ گامبیا	۱۷۳۶	«
۵۰ـ جزیره بوربون	۱۷۷۴	«
۵۱ـ « ماداگاسکار	۱۷۷۸	«
۵۲ـ سنت هلن	۱۷۹۸	«
۵۳ـ مصر	۱۷۹۸	«
۵۴ـ سیرالئون	۱۸۱۹	«
۵۵ـ سیگال	۱۸۲۲	«
۵۶ ـ جزایرقناری	۱۸۲۳	«
۵۷ـ « غرب	۱۸۳۰	«

امریکا

۵۸ـ کانادا	۱۷۲۱	«

۵۹ـ ماساچوست	۱۷۳۳	میلادی
۶۰ـ جورجیا	۱۷۳۴	»
۶۱ـ کارولین جنوبی	۱۷۳۶	»
۶۲ـ نیویورك	۱۷۳۷	»
۶۳ـ سان کریستوف	۱۷۳۸	»
۶۴ـ مارتینیك	۱۷۳۸	»
۶۵ـ اینتیکو	۱۷۴۲	»
۶۶ـ جامائیکا	۱۷۴۳	»
۶۷ـ جزائرملوکیه	۱۷۴۵	»
۶۸ـ سان ونسان	۱۷۴۵	»
۶۹ـ پرتریکو	۱۷۴۶	»
۷۰ـ سان دومینگو	۱۷۴۶	»
۷۱ـ پنسیلوانیا	۱۷۵۳	»
۷۲ـ بارباد	۱۷۵۰	»
۷۳ـ کاریلوب	۱۷۵۱	»
۷۴ـ سان‌ادستاش	۱۷۵۳	»
۷۵ـ ثالوث	۱۷۶۰	»
۷۶ـ اسکاتلند جدید	۱۷۶۲	»
۷۷ـ گرنازا	۱۷۶۴	»
۷۸ـ ورجینا	۱۷۶۴	»
۷۹ـ ارض جدید	۱۷۶۵	»
۸۰ـ گویان هلند	۱۷۷۰	»
۸۱ـ برمودا	۱۷۷۱	»
۸۲ـ لوسیانا	۱۷۸۰	»

۸۳ـ ماری لاند	۱۷۸۱	میلادی
۸۴ـ کارولین شمالی	۱۷۷۸	«
۸۵ـ ورمونت	۱۷۸۰	«
۸۶ـ سنت توما	۱۸۱۵	«
۸۷ـ هندوراس	۱۸۱۹	«
۸۸ـ کوبا	۱۸۲۱	«
۸۹ـ دومنینگ	۱۸۲۲	«
۹۰ـ برزیل	۱۸۲۲	«
۹۱ـ هائیتی	۱۸۲۳	«
۹۲ـ کلمبیا	۱۸۲۴	«
۹۳ـ مکزیك	۱۸۲۵	«
۹۴ـ گیانافرانسه	۱۸۲۷	«
۹۵ـ نیوگال جنوبی	۱۸۲۸	«
۹۶ـ نیوزیلاند	۱۸۴۰	«

سیاست و بحث مذهبی در لژهای انگلیسی

فراماسونهای وابسته به‌لژبزرگ انگلستان همه‌وقت وهمه جا منکر دخالت سازمان خود درسیاست هستند. ولی با این‌وصف از همان اوائل تشکیل لژهای‌فراماسنی درایران این فکردر بین طبقه مردم بوجودآمده بود که فراماسونری یك مؤسسه وابسته بدولت انگلستان است. مردم‌عادی فراماسونها را«خادم‌مطیع» وعده‌ای«بدبین» آنهارا جاسوس انگلستان میدانستند، درصورتیکه چنین‌نبود ودربین‌تعداد معدودی از خائنان و جیره خواران انگلیس که در سازمان فراماسونری ایران‌بودند، مردمی‌نیك نفس وآزاده وباتقوی نیز دربین‌آنان‌بوده وهست.

فراماسونهای جهان برای اینکه خود را تبرئه کنند ، ماده هفدهم موافقتنامه سپتامبر ۱۹۲۹ (۱۳۴۶ه) را عنوان میکنند. در این ماده (که درباره اصل موافقتنامه

بتفصیل یادخواهدشد) نوشته‌شده است‌که «درلژها نباید بهیچوجه راجع بمسائل‌مذهبی و سیاسی صحبت شود[1]» لیکن این توصیه در عمل نتیجه‌ای ندارد وعلت این امر آنست که مردم انگلستان‌سیاست‌را مجموعه مسائلی میدانندکه خلاف رسوم وموازین‌اجتماع باشد و در نظر آنان ، طرفداری‌از حزب وعقیده ویافداکاری‌در راه عظمت‌امپراطوری بریتانیا یك وظیفه اصلی است . باین جهت در تمام لژهای فراماسونری انگلستان راجع بمسائل سیاسی بعنوان موضوعات روز صحبت‌میشود وفراماسونها آنرامغایر اصول موافقتنامه سال ۱۹۲۹ خود نمیدانند .

علاوه براین دردویست‌سال‌اخیر همیشه‌فراماسونری و اعضاءآن‌درسیاست بریتانیا مؤثر بوده‌اند. وچون همواره پادشاهان و شاهزادگان ذکور انگلیسی درین تشکیلات عضویت داشته‌اند اگر به‌اسناد لژهای‌انگلیسی وصورت جلسات‌آنهادسترسی پیدامیشد، ثابت میگردیدکه طی دو قرن اخیر انگلستان درشرق و افریقا چگونه بوسیله ماسنها رژیم استعماری خود را تقویت و توسعه داده است .

کتاب‌های سال «اتحادیه گراند لژ انگلستان»مملو ازاسامی شاهزادگان،اسقف‌های کلیسای «کانتر بوری» (که رؤسای روحانی انگلستان محسوب میشوند) نخست وزیران، وزرای کابینه بریتانیا (بخصوص وزرای خارجه)رؤساء و نمایندگان‌مجالس، لردها وعوام است که همگی از «استادان» و«معماران بزرگ» لژهای فراماسنی بشمار میرفته‌اند ومیروند. اگر بگوئیم که اینعده هنگام اجتماع دردوران لژهائی‌که‌درآنها فقط بروی ماسنها باز است تنها درباره «اخلاق» و «خیروشر» صحبت میکنند ، سخنی بیهوده گفته‌ایم. مردان سیاست انگلیس وگردانندگان چرخهای‌امپراطوری در دویست سال گذشته، اکثراً فراماسن بودند. وچون نمیتوان‌تردیدکردکه فراماسونری‌انگلستان در سیاست‌آنکشور بلااثر باشد، لذا باید قبول‌کنیم، دردوره‌ای‌که بریتانیا یك‌امپراطوری بزرگ‌داشت،فراماسونری درگسترش‌امپراطوری‌آن مؤثر واقع میشد ودرعین حال نقش اساسی برعهده داشت .

۱ـ قانون اساسی فراماسونری انگلستان چاپ ۱۹۵۰

نکته دیگری که این حقیقت را تائید میکند ، وجود ماده پنجم در موافقتنامه سال ۱۹۲۹ است. دربن ماده گفته میشود، **«لژهائی که با اجازه‌لژ بزرگ تأسیس میشوند باید برتری وسیادت مطلق لژ بزرگ را بپذیرند.»** کسانیکه میگویند فراماسونری انگلستان در گذشته و حال بوسیله لژهای خود سیاست دنیا را در دست داشته است، بوجود این ماده در موافقتنامه‌تکیه میکنند وباعتقادآنان درکشورهائیکه لژ فراماسونری آنها مطیع «اتحادیه لژهای انگلستان» است، لاجرم سیاست آنان نیز مطیع سیاست انگلستان بوده وهست. سابقه این امر نشان داده استکه درکشورهائیکه لژهای فراماسونری انگلیسی تشکیل میشود ، فراماسونها میکوشند اعضای هیأت حاکمه و اعضای خانواده‌های قدیمی و برجسته را وارد لژهای خویش نمایند ، یاکسانی را به‌لژها بکشانندکه در آتیه دارای این‌چنین موفقیتی‌خواهندشد. بنابراین آندسته از اعضای هیئت حاکمه این ممالك که فراماسون میشوند ، بموجب ماده پنجم موافقتنامه فوق‌الذکر همواره مطیع و غلام حلقه بگوش « لژ بزرگ لندن » میباشند وقبول برتری لژ مزبور و دستورات‌آن‌برایشان‌اجباریست. زیرا بطوریکه‌گفتیم‌رؤسای لژ بزرگ عموماً سیاستمداران وعمال دولتی و پادشاهی انگلستان هستند.

درکشور خودما ایران،سابقه‌نفوذ و رسوخ فراماسونری‌نشان میدهدکه‌دربار‌یان قاجار اعضاء خانواده سلطنتی ، صدراعظم‌ها، نخست وزیران ، وزراء و متنفذین اکثراً فراماسن بوده‌اند وتاکنون دیده و شنیده نشده استکه «حاج حسن بقال» ویا « مشهدی جعفر علاف» یا سایر افراد طبقات پائین اجتماع در حلقه (برادران) ماسون در آمده باشند .

بنابراین این سئوال پیش میآیدکه وقتی اعضای یك هیئت حاکمه فراماسون در ایران یا سایر نقاط جهان دورهم جمع میشوند وبیش ازچهار یا پنجساعت رابگفتگو میگذرانند ، درباره چه‌مسائلی صحبت میکنند؟ آیا قابل قبول هست اگر بگوئیم که اینعده در اجتماعاتشان فقط درباره محبت، صحت‌عمل، وطنپرستی و تزکیه‌نفس‌صحبت مینمایند؟ وقتی اسناد ومشاهدات عینی‌گواهی‌میدهندکه فراماسنهای وابسته بگراندلژ

اسکاتلند روزهای سه شنبه هفته چهارم هرماه مسیحی ساعتهای‌متوالی در سالن‌کلیسای انجیلی واقع در خیابان قوام‌السلطنه اجتماع کرده و از ساعت ۶الی۱۰ بعد ازظهر در پشت درهای بسته به‌صحبت مشغول‌میشوند، آیا باید قبول کردکه‌اینها دراین جلسات‌فقط درباره اخلاقیات بحث مینمایند ؟!

قدر مسلم اینست که درگذشته دولت انگلستان‌بوسیله فراماسونری‌سیاست‌کشور ما را بدست میگرفته و با «برادران ماسن»آنچه میخواسته است میکرده . ولی امروز که انگلستان در سیاست جهانی دارای رأی قطعی نیست وجای خود رابامریکاوروسیه داده، شاید وضع بکلی تغییر یافته است. بخصوص‌که درسال ۱۹۵۲م(۱۳۷۱هـ)چرچیل وآیزنهاور درکنفرانس برمودا دربارهٔایران توافق‌هائی کردند. در این جلسه تاریخی که میتوان آنرا جلسه (آتش‌بس) موقتی تراستهای نفتی « انگلیس ـ امریکا » نامید، انگلیسها موافقت کردندکه بطورکلی در سیاست ایران بهیچوجه دخالت ننمایند و در عوض بازار ایران و استفاده از (لیره- دلار) حاصله از درآمد نفت را در اختیار داشته باشند. با از دست رفتن قدرت انگلستان در ایران، تا اندازه‌ای از نفوذ فراماسونهای ایرانی‌که‌معتقد به«برتری وسیادت مطلق لژبزرگ انگلستان» بودند ، کاسته شد .

بعدازاین‌واقعه‌در لژهای‌ماسونی‌ایران‌بجای‌کنسولهاومأمورین‌دیپلماسی،چند تن ازتجار انگلیسی قرار گرفتند. مدتها استاد اعظم لژ روشنائی‌درایران «استراکر»مدیر شرکت لینچ بود وهم اکنون جای او «کریستوفر فری» باز نشسته بیکار و تاجر بامقام «ناظر اعظم» لژهای فراماسونری ایران، مشغول خدمت به‌لژ بزرگ‌میباشد. ازاین‌پس اعضای‌ایرانی لژهای‌انگلیسی‌وابسته باسکاتلند و«لژمولوی» وابسته به«گراندناسیونال دفرانس» که برتری وسیادت مطلق لژ لندن‌را قبول داشتند، بفکر حمایت و پشتیبانی از یکدیگر افتادند و درعین حال از اطاعت، دستورات و نظریات کلی لژهای بزرگ سرپیچی نمی‌نمایند .

بنابراین فکر اینکه امروز نیزسیاست‌کشورما مثل سابق درددرون لژهای ماسونی دیکته می‌شود ، نه تنها فکرصحیحی‌نیست‌بلکه غیرممکن‌میباشد . با اینحال نمیتوان

منکر نفوذ نامرئی ومخفیانه ماسنهادرسازمانهای دولتی و بعضی زمینه‌های فعالیت عمومی کشورشد . زیرا فراماسنهائی کـه درلژهای کنونی ایران عضویت دارند اکثراً ازافراد هیئت‌حاکمه و یاوابستگان ودست نشاندگان آنهاهستند و بدین‌جهت قادرند ، با استفاده ازمقام و موقعیتی‌که دارند وبمیل خود و یا بدستورهای صادره از مراکز لژها آنچه را که لازم می‌بینند انجام دهند وبدینطریق ، درحد خود سهمی ازگردش عمومی فعالیت اجتماعی و سیاسی و اقتصادی را اداره نمایند . چنـدی پیش ذبیح‌الله منصوری مترجم زبردست ومعروف در مقدمه ترجمه کتابی درباره فراماسونری نوشت « قبل از جنگ اخیر کسانی بودندکه می‌گفتند سیاست جهان دردست‌فراماسون‌ها میباشد و بدون‌موافقت آنها هیچ واقعه سیاسی در جهان روی نمیدهد . جنگ دوم ضربتی بزرگ باین عقیده زد معهذا امروز هم‌کسانی هستندکه عقیده دارند سیاست جهان درآن قسمت ازدنیاکه تحت نفوذ کمونیست‌ها نیست تحت سلطه فراماسون‌ها میباشد و هـر چه آنها بخواهند همانطور میشود .

عقیده بعضی از اشخاص بقدرت و نفوذ فوق‌العاده فراماسون‌ها سبب گردیده که شایعات عجیب ،حتی دراین دوره ، راجع باعمال‌آنها وجود داشته باشد . خاصه‌آنکه بعضی ازلژها دارای رسومی هستندکه‌کمك باین شایعات می‌نماید زیرا رسوم برخی‌از لژها بجادوگری شبیه است .

بهمین جهت در قرن نوزدهم مردم عقیده داشتند کـه فراماسون‌ها از رازکیمیا اطلاع دارند ومس را مبدل به طلا میکنند و می‌توانند با ادویه و معجون‌های مرموز برطول عمر اعضای‌سازمان فراماسونری‌بیفزایند .

عقیده دیگرمردم این بود که فراماسون‌ها مانند رشته زنجیر بهم پیوسته هستند واگر یك عضو سازمان فراماسونری درآمریکا یا ژاپون یاحبشه مورد ظلم قراربگیرد تمام فراماسون‌های دنیا بکمك او برمی‌خیزند .

برهمین سیاق مردم معتقد بودند که تمام فراماسون‌ها درسراسر جهان عضو یك

---

۱ ــ سلسله مقالات در مجله خواندنیها از شماره ۱۹ سـال ۲۹ تا ۳۴ .

باند سیاسی هستند و در دنیا مشاغل بزرگ و محترم مخصوص فراماسونها است و آنها نمیگذارند که هیچکس جز اعضای فرقه به مشاغل بزرگ برسد .

امروزهم این عقیده در آن قسمت ازجهان‌که تحت نفوذکمونیست‌ها نیست‌وجود دارد وهنوز برخی ازمردم فراماسون‌هارا عامل اصلی‌تعیین مقدرات سیاسی دنیا میدانند ومی‌گویند هرکس درهرکشورمیخواهد به مقامات بزرگ برسد باید وارد لژفراماسنها شود . ولی‌کسی‌که عضوسازمان فراماسونری شد نباید امیدوارباشدکه بزودی بمقامات بزرگ برسد .

زیرا همانطورکه درارتش سلسله مراتب هست وافسران‌کوچك‌باید مدتی‌خدمت کنند تابتوانند بدرجات‌بالا برسند درسازمان فراماسونری هم سلسله مراتب وجوددارد و اعضای دون رتبه باید مراحل مختلف را بپیمایند تابمراتب بالا برسند ....»



فصل چهارم

فراماسونری در فرانسه

دراوایل قرن هجدهم که سازمان فراماسنی بدست سیاستمداران ومستعمره چیان انگلیسی افتاد، مرام ماسنی بصورت «کالای صادراتی» درآمد ولژهای اسکاتلند، ایرلند و انگلند به سرعت شروع به تشکیل شعبات ولژهائی درجهان کردند. فرانسه بصورت نخستین وبزرگترین هدف لژهای متحده انگلیسی درآمد و گراند لژ اسکاتلند نیز چند لژ درشهرپاریس وسایرشهرهای آن کشور تشکیل دادکه ناگهان انقلاب صنعتی اروپا همه جا را دگرگون کرد و خانواده ها و طبقات جدیدی که درپرتو این انقلاب صنعتی پیدا شدند ، در صدد فرمانروائی و رقابت با طبقه حاکمه که اکثر از فئودالها بودند برآمدند وشروع بمبارزه با آنها نمودند . فئودالها که با پیدایش طبقات جدید منافع خود را درخطرمیدیدند ، بانواع وسائل متشبث شده وبرای از بین بردن این «تازه بدوران رسیده‌ها » تلاش میکردند .

دراین مبارزه « فراماسون‌های انگلیسی» خودرا بدسته تازه بدوران رسیده‌ها و صاحبان صنایع فرانسه نزدیک‌کردند و باطرفداری ازتز ترقیخواهانه آنان بمخالفت با فئودالهاوطبقه حاکمه این‌کشوربرخاستند. زیرا این‌جماعت‌کینه‌دیرینه‌ای با انگلستان داشتند وهمیشه با آن‌کشور در حال جنگ وجدال بودند .

دامنه مبارزه « فئودال‌ها » و « طبقه نوزاد صنعتی » حتی بداخله انگلستان نیز کشیده شد و سرمایه‌داران تازه بدوران رسیده انگلیسی باهمکاری با فراسویان برای

تشکیلات سیاسی و اجتماعی‌خود «سازمان فراماسنی» را بهترین مأمن وملجاء دانسته ودر زیر نام وعنوان این سازمان شروع بفعالیت علیه مخالفین خود نمودند.

این مبارزه پنهانی‌که بتدریج علنی میشد، گروهی از ماسن‌های نوع پرور و بشر دوست را (که عده‌ای ازآنها نیز وابسته بطبقه نوزاد بودند) بفکر انداخت‌که نگذارند ازنام فراماسونری برای پیشرفت هدف‌های شخصی و سیاسی استفاده شود.

ولی اکثریت سرمایه‌داران نوزاد باکمك سیاستمداران انگلیسی و کارگردانان پشت پرده «گراند لژ انگلند» و«لژهای متحده انگلستان» درمدت‌کوتاهی‌موفق‌شدند، تشکیلات ماسنی‌را درکشورهای فرانسه، آلمان، اطریش، اسپانیا، ایتالیا سوئد، هلند وروسیه رواج دهند و مقاصد سیاسی و اقتصادی خو د را تأمین کنند.

فراماسونری نوظهورآنروزگار قوت و قدرتی تازه یافت وخط مشی جدیدی که کاملاً سری و پنهانی بود درپیش‌گرفت. دراین‌دوره فراماسونهای انگلیسی موفق‌شدند گروهی از مردان نامی مانند ولتر، موزارت، فرانکلین، واشنگتن، گوته، نیچه، ویلاند، گاریبالدی، تولستوی، مونتسکیو را بعضویت سازمان های خود درآورند.

بامطالعه زندگی این بزرگان بخوبی میتوان ریشه و اساس تشکیلات جدید فراماسونری را که هدف تازه‌ای برگزیده بود، دریافت. فراماسنهای نو ظهور که شغل وپیشه هیچیك ازآنان بنّائی نبود، درپناه سنگر لژهای سری ماسنی، بنای مبارزه را بافئودالها وطبقه زوال یابنده حاکمه کشورهای اروپائی گذاشتند.

دراین‌مبارزه‌که موفقیتهای زیادی‌نصیب «گراند لژهای‌انگلستان» وسیاستمداران و مستعمره طلبان انگلیسی شده بود، لژفراماسنی فرانسه‌که بعدها بنام «گرانداوریان دوفرانس» نامیده میشد، نقش مهمی داشت. بخصوص‌که این لژ در انقلاب‌کبیرفرانسه سمت رهبری حقیقی را دارا بود.

پس از انقلاب کبیر فرانسه، لژهای گراند اوریان فرانسه قدرت فوق‌العاده‌ای بدست‌آوردند. نفوذبی‌حدفراماسن‌های‌انگلیسی‌که‌بقصداستفاده‌سیاسی‌وتوسعه‌وتعمیم‌شعبات «گراندلژانگلند» درشرق‌دور، خاورمیانه‌وآفریقا فعالیت‌میکردند، سبب شد تا درخفا

وبطورغیرعلنی درلژهای فراماسونری‌فرانسه‌نفوذکرده ودرموارد متعدد ازاعضاءاین‌لژ، درفرانسه‌وسایرکشورهای‌جهان‌استفاده‌سیاسی‌نمایندو بدست‌آنهامقاصدخودراپیش‌ببرند.

لژ گراند اوریان کـه در ایران نیز فعالیت داشته است ، در حوادث سیاسی از اواخرقرن نوزدهم تا آغازجنگ بین‌المللی اول سهم مهمی دارد و غالب رجال سیاسی ایران عضویت لژمزبوررا داشتند. اعضاء این‌لژ در ایران بلااراده و علناً در پیشرفت مقاصدسیاسی‌وپنهانی‌لژهای‌انگلیسی‌وحتی‌وزارتخارجه‌ومستعمرات‌آنکشورمیکوشیدند. بنابراین اطلاع‌ازچگونگی‌تشکیل لژهای فراماسونی‌درفرانسه ضروریست وجادارد‌که ازآغاز فعالیت فراماسنی در فرانسه آگاه باشیم .

اولین سازمان فراماسونری و فراماسن فرانسوی

تشکیل و تـأسیس اولین لژ فراماسنی درفـرانسه توسط شخصی‌صورت‌گرفت‌که نامش‌برای همیشه مخفی ماند وبا اینکه در میان اعضاء فراماسنی دنیـا هیچ مطلبی پوشیـده نمیماند ، معذالك محفل‌لندن نام این یکی را فاش نساخته است .

این شخص‌که از لندن بفرانسه رفته بود ، در موقعی دست بکار تأسیس سازمان ماسنی‌گردیدکه کشورفرانسه دچاربحران‌گشته بودو لوئی‌پانزدهم‌ومعشوقه‌هایش برکشور حکومت میکردند . «مونتسکیو» نویسنده نامی فرانسه باسازمان فراماسنی لندن‌تماس گرفت و عضوسازمان «گراند لژلندن » گردید . و درمراجعت بفرانسه، باعده‌ئی قرار گذاردکه ازلندن به پاریس بیایند وتشکیلات این سازمان را درپاریس بوجودآورند. آنها بظاهرهیچکدام یکدیگر را نمی‌شناختند وفقط بوسیله علائمی‌که بین‌شان مقرر شده بود بایکدیگر درپاریس ملاقات‌کردند .

شاید علت مخفی ماندن نام اولین ماسن فرانسوی نیز همین اختفاءکامل باشد .
درباره نخستین عضوفراماسنی فرانسه بین نویسندگان فرانسوی نیزاختلاف است . عده زیادی ازنویسندگان‌فرانسوی‌کورکورانه ازعقیده لالاند[1] ستاره شناس و نویسنده معروف پیروی‌کرده‌اند. او «چارلز»[2] برادر«جیمس‌رات‌کلیف»[3] را نخستین‌مؤسس‌لژفراماسنی

LALANDE . ۱ CHARLES . ۲ JAMES RATCLIFFE . ۳

میداند جیمس رات کلیف که درسال۱۷۱۶ م ـ(۱۱۲۸هـ) بعلت خیانت بفرانسه اعدام شده بود ، لقب کنت «دروانت واتر»[1] داشت . چارلز نیزکه مثل برادرش تحت تعقیب پلیس بود بلندن فرارکرده ودرآنجا بالقب برادرش واردگراند لژ لندن شد و بمقام (گراند ماستر) رسید .

روبرت فریك گاولد انگلیسی مینویسد: «محققین انگلیسی مینویسند پس از دروانت واتر شخصی بنام «لردهانوستر»[2] در سال ۱۷۳۶ ـ (۱۱۴۸ هـ) جانشین اوشده و بمقام گراند ماستری رسید .

باوجودیکه حقایق نویسهای انگلیسی جانشین « دروانت واتر » را شخصی بنام « لرذهانوستر» نوشته‌اند ، ولی باتوجه برشباهت اسمی ومشخصاتی که از اسم «دروانت واتر» درلیست گراندماسترهای انگلستان موجود است وبامشابهت اسمی «دروانت واتر» و «هانوستر» میتوان هردوآنها را یکی دانست[3] ...» با در نظرگرفتن اینکه در لیست لردهای انگلستان شخصی بنام «هانوستر» وجود ندارد ، باید قبول کنیم که «درونت واتر وهانوستر» هردونام یك نفر بوده است و این مرد بظن قوی همان شخصی است که نامش تاکنون مخفی مانده‌است. یك نویسنده ماسونی ضمن بحث درباره تشکیلات فراموشخانه فرانسه و مؤسس آن اشاره بنام شخص مذکور کرده مینویسد : « وی باتفاق مونتسکیو تشکیلات فراموشخانه را درفرانسه بوجود آورد .[4]» بدین ترتیب فراماسونری بعداز اینکه در انگلستان مبدل به سازمان سیاسی شد بفرانسه سرایت کرد و چون انگلیسها بابنادرفرانسه بیشتر مربوط بودند ومأمورین مخفی ماسنی باسم بازرگان ودریانورد بهتر و آسان تر میتوانستند وارد این کشور شوند ، نخستین لژ را در بنادر فرانسه تشکیل دادند .

سرژ هوتین[5] مینویسد : « در سال ۱۷۲۱م (۱۱۳۳ هـ) عده‌ای از فرانسویهای،

---

۱ ـ DEREWENTWATER ۲ ـ LORD HANOUESTER

۳ ـ ص۵۶۲ کتاب تاریخ فراماسنی گاولد .

۴ ـ مجلهٔ تهران مصور شماره ۶۰ ۵ . SERGE HUTIN

ساکن بندر « دونکرك» واقع‌درفرانسه، باکسب اجازه ازلژ بزرگ‌لندن‌درآن بندر لژی بوجودآوردند . در ۱۷۲۵ (۱۱۳۷هـ) باز با کسب اجازه از لژ لندن یك لژ دیگر در پاریس تشکیل شد وسپس دو لژ دیگر دربنادر « بردو » و « لوهاور » تأسیس‌گردید .

در ده سال اول تشکیل لژپاریس ولژهای دیگرهیچگونه مخالفت و مبارزه‌ای با ماسنها دیده نشد. دراین مدت عده زیادی ازاشراف فرانسه وطبقات مختلف درلژها وارد شدند . بطور کلی علت توسعه سازمان فراماسونری درفرانسه ، سه چیز بود :

اول ــ تشریفات مرموز این سازمان مخفی که مردم را بسوی خود میکشید .

دوم ــ افراد روشنفکری که عضو سازمان فراماسونری میشدند این افراد درلژها مطالبی علیه دستگاه حاکمه، فئودالها، درباریان میگفتندکه باتوجه باوضاع و احوال آنروز برای مردم جالب واغوا کننده بود .

سوم ــ عضویت در دستگاه فراماسنی موجد امتیازات وپیشرفت‌های سیاسی قابل توجهی بودکه خود عامل بزرگی برای جذب اشخاص بشمار میرفت .

دوره ده ساله‌ای را که فراماسونری درفرانسه توسعه یافت میتوان دوره تکوین انقلاب فرانسه نامید . فراماسنهاکه از طبقات خطباء ، نویسندگان ، شعراء ، اصیل‌ــ زادگان ، اشراف و حتی دستگاه حاکمه بودند عقیده داشتند که باید حکومت فرانسه تغییر نماید. مرام ماسنی هم به توسعه نظریه‌های جدید فرانسویان‌کمك میکرد وبهمین جهت عده کثیری از فرانسویان به لژهای آن روی آوردند . فراماسنها بوسیلهٔ علائم مرموزی یکدیگر را میشناختند. آن علائم بنظر افراد عادی نمیرسید ولی‌اگر یك فراماسونر در یك مجلس یکنفر از هم مسلکان خودرا میدید بکمك علامت مخصوص هم اورا میشناخت وهم خویشتن‌را به برادر ماسن معرفی میکرد ، تاچنانچه احتیاجی پیش‌آید ازوجود یکدیگر استفاده کنند .

یك عضو فراماسون بهرجا که میرفت وهرکار داشت میتوانست امیدوار باشدکه فراماسون‌های دیگری‌که آنجا هستند باوکمك نمایند وکارش را زودتر راه بیندازند.

وبدین لحاظ خواه ناخواه عده کثیری ازمردم بسوی آنان جلب میشدند .

اولین ضربت بفراماسونری فرانسه

اولین مبارزه‌ای که برضد ماسنها درفرانسه آغازگردید، درسال ۱۷۳۶ م (۱۱۶۲ هـ) بود . دراین سال شوالیه رامسی[۱] که ازنجیبزادگان اسکاتلندی بود، نطقی درباره فراماسونری ایراد کرد . این شوالیه که شرح حال او در کتاب فراموشخانه و انقلاب‌های قرن هیجدهم بتفصیل ذکر شده[۲] در روز ۲۰ مارس ۱۷۳۷ (ذیحجه ۱۱۴۹) نامه‌ای بکاردینال فلوری، نخست وزیرلوئی ۱۵ نوشت ودرآن چنین اعلام داشت « من میل داشتم که تمام خطابه‌هائی را که درمحضر اشرافیت جوان فرانسه وحتی تمام ملل دیگر ایراد میکنم ازافکار ونظریات شما مشحون باشد . خواهشمندم با تائیدات حود مجمع فراماسونها را دررسیدن بمقاصدخطیری که درپیش داردتقویت و مفتخرفرمائید.» رامسی میخواست مثلا انگلستان خاندان سلطنتی را وارد تشکیلات فراماسنی بکند. ولی نامه او و خطابه‌ای که در مجمع فراماسونری پاریس ایرادکرد سبب اعتراض و ایراد کلیسا شده و پاپ «بول»[۳] که به پاپ کلمنت ۱۲ معروف است نطقی علیه او ایرادکرد .

نطق‌پاپ واعتراض دستگاه‌کلیساوهیئت‌حاکمه فرانسه‌علیه‌فراماسونری‌موجب‌شد که سازمان فراماسنی فرانسه غیرقانونی اعلام شود . درروز ۴ سپتامبر ۱۷۳۶ (ربیع‌ـ الثانی ۱۱۴۸ هـ) عمال شاهی باصدای شیپور درهرمیدان وبرزن پاریس اعلام واخطار کردند که من بعد انعقاد محافل ماسنی ممنوع است .

هرولت[۴] معاون پلیس پاریس در ماه بعد بـا یکدسته پلیس بکوچه « ژابه » و مهمانخانه « شاپلو » رفته ودرآنجا یك محفل ماسونی را درحین اجلاس کشف کرد ودر نتیجه «شاپلو»صاحب مهمانخانه را بتأدیه ده هزارلیور جریمه نقدی و تعطیل ششماهه مهمانخانه‌اش محکوم نمود .

درسال ۱۷۳۸ م ـ (۱۱۵۰ هـ) نیز چندتن فراماسون درفرانسه توقیف وبزندان

---

۱ ـ RAMSAY ۲ـ ص ۱۸۵ تا ۱۹۴ . ۳ـ BULL ۴ ـ HERAULT

فرستاده شدند . چند مرتبه کــه مأمورین پلیس وارد لژهای فراماسونری شد ، چون اشراف را در آنجا دیدند بدون نتیجه بیرون رفتند. زیرا در آن دوره پلیس نمیتوانست شاهزادگان و اشراف را بدون امر شاه توقیف کند و شاه که نمیخواست شاهزادگان و اشراف را علیه خویش بشوراند ، بآنها اخطارکرد منصب « استاد اعظم » را که ماسونها به آنان پیشنهاد میکنند، نپذیرنـد .

روزی اسقف بزرگ پاریس ، به لوئی پانزدهم پیشنهادکرد که برای مقابله بـا ماسن‌ها عده‌ای هنرپیشه کلیه عملیات آنها را بصورت بالت ولی بطور مسخره به روی سن بیاورند[1] . این فکر مورد پسند لوئی قرارگرفت وچند شب بعد ساکنین پاریس در اپرای بزرگ شهر،عده زیادی دختران برهنه را دیدندکه باعلامات مختلف فراماسونری نقاط حساس بدن‌خود را پوشانده و برروی قالی مخصوص میرقصیدند . این‌کارهاچنان مسخره‌آمیزورسواکننده‌بودکه‌ازآن‌پس‌کمترکسی‌رغبت میکرد واردسازمان‌فراماسونری بشود وباین‌ترتیب پیشرفت فراماسون‌ها درفرانسه متوقف گردید .

تجدید فعالیت

ولی فراماسنهای فرانسه برای جبران شکستی که خورده بودند بار دیگر شروع بفعالیت نمودند . یك فستیوال بزرگ در ژوئن ۱۷۳۸ م (۱۱۴۹ هـ) از طرف آنها درشهر «لونویل»[2] داده شد وپس ازخاتمه آن لرد « دوهار واسترز » ازمقام « گراند ماستری » لژ مستعفی گردید ، وبجای او « دوك رانتین »[3] انتخاب‌گشت این اشراف زاده فرانسوی دردوران ریاستش فعالیت فراوانی برای توسعه طریقه ماسونی اسکاتلندی Scots Degrees در فرانسه بعمل آورد و در حالیکه توفیق نسبی در این راه بدست آورده بود در دسامبر ۱۷۴۳ ـ (ذیعقده ۱۱۵۶) فوت‌کرددودر۱۱ دسامبر ۱۷۴۳ ـ (۸ ذیعقده ۱۱۵۶) شاهزاده «لوئیز دوبوربون»[4] که بعداً لقب کنت «کلرمونت»[5] را یافت جانشین وی شد . روزی که لوئیز بمقام گراند ماستری رسید ، قانون اساسی فراماسونری نیز برای اولین بار

۱ـ مجله‌تهران مصور ۶۰۷.

۲ـ LUNEVILLE ۳ـ RANTIN ۴ـ LOUIS BOURBON

۵ـ CLERMONT

بزبان فرانسه پخش شد. و او بلافاصله عنوان « گراند لژ انگلیس و فرانسه » GRANDE LOGE ANGLAIS de FRANCEرا برای مرکزیت ورهبری لژهای فرانسه انتخاب کرد. دردوره ریاست او فعالیت فراماسونری درفرانسه افزایش یافت و یک سری مقررات و تشریفات بوجود آمد که بنام : SO - CALLED HIGHER DEGREES نامیده شد.

در این زمان روش‌ها و طریقت‌های زیر درتاریخ فراماسنی باین نامها ثبت شد

سال ۱۷۵۴ SCOTTISH MASTER CELERMONT CHAPTER

سال ۱۷۶۵ KNIGHTS OF THE EAST.

سال ۱۷۵۸ EMPERORS OF THE EAST AND WEST

اجراء دوطریقهٔ شاهزاده وشاهزاده‌شرق وغرب موجب اختلافات تمام نشدنی در گراند لژ انگلستان گردیده‌است. اختلافاتی‌که درانگلستان بروزکرد سبب‌شدکه‌نام لژ فرانسوی‌بنام‌گراندلژفرانسه GRANDE LOGE de FRANCE تغییر یابد. ولی‌دربین سازمان دهندگان طریقه « شوالیه شرق » عده‌ای ماسن حرفه‌ای بودند که بهیچوجه حاضر بشرکت درگراند لژ دوفرانس نشدند. اختلافات وجدائی آنها آنقدرادامه‌یافت که سرانجام سازمانی بنام شورای سلطنتی SOVEREIGN COUNCIL بوجودآمد. پس ازتشکیل این‌سازمان بفرمان استاد اعظم « گراند لژدوفرانس » فعالیت شوالیه‌های شرق موقوف شد وتاسال ۱۷۷۱ م (۱۱۷۴هـ)که اوفوت‌کرد ، فعالیت‌این دسته ومخالفین همچنان متوقف بود. دراین دوره فراماسونری فرانسه باوج ترقی خود رسید وتنها در پاریس ۸۰ لژ ماسنی وجود داشت.

مدت ده سال ایـن مؤسسه بخوبی کارکرد و خدمات بسیاری بعالم ادبیات نمود وبرافتخارات بانی‌آن «کنت دوکلرمون» افزود. چنانکه ولتر ویرا مدح زیاد میکرد و عنوان « شاهزاده‌ای‌که‌گوش شنوای حرف حساب دارد » را برای وی مناسب میدانست واورا « شاهزاده‌ای که پول خرج‌کردن بلد است » میگفت.

ثروت و غنا و ادبیات و خدمت کلیسا با منظورهای وی متناسب نبود و حاجت

مادی او را تکافو نمیکرد . کنت ، در ۱۷۳۳ م (۱۱۴۵ هـ) ازپاپ کلمان دوازدهم اجازه گرفت که بدون صرف نظر کردن ازجنبه تقدس ومنافع روحانیت ، اسلحه بدست گرفته و ارتش شاهی را فرماندهی کند و از این رو درجنگ « دیتن‌گن » ابراز لیاقت نمود ، « ایپر » و « فورن » را محاصره ومفتوح ساخت . درجنگ «فونتنوا و روگو و لاوفله » ارزش خود را نشان داد و در «آنور ونامور » جنگید و شهر را ازدست دشمن خارج ساخت ۱۷۴۳-۱۷۴۵ م - (۱۱۵۵-۱۱۵۷ هـ) همچنین‌وی قهرمان جنگ آلمان بود ودر آن معرکه سال ۱۷۵۸ م (۱۱۷۱ هـ) ، سرفرماندهی‌ارتش فرانسه را عهده‌دار بود و ارتش فرانسه را به عقب نشینی و مصیبت غریبی کشانید و بهیچوجه در دفاع از «برم» و«برنسویك» و«هانور» اقدامی نکرد وحتی کوشیدموضع‌خود را درآنطرف «رن» تثبیت کند و از فردینان دوبرنسویك که از « رن » می‌گذشت جلوگیری نکرد . برای تکمیل افتخارات نظامی خود وقتی سرفرماندهی ارتش فرانسه را در جنگ «کرفلد » ۱۷۵۸ م- (۱۱۷۱ هـ) عهده‌دار بود ، جنگی را که نزدیك بود بدست صاحبمنصبانش فتح شود، باخت وهشت هزارکشته در میدان گذاشته وفراراختیارکرد. درشب آنروزدر حال فرار ازیکی از افسران بین راه پرسیدکه آیا تا آن ساعت فراریانی را دیده است یانه ؟ صاحبمنصب جوابداد : « خیرعالیجناب، قبل ازشما کسی را ندیده‌ام. » فرذریك بزرگ گفته بودکه اگر بجای پیشنمازی سن‌ژرمن دپره فرماندهی‌قشون فرانسه رابخلیفه پاریس میدادند بهتر بود .گفته میشدکه کلرمون بالشکریان درمیدان جنگ مانندیك کشیش و درکلیسا همچون یك فرمانده نظامی رفتار میکند . مردم فراموش نمیکردند که هنگام هفته مقدس سال ۱۷۴۲ (۱۱۵۴ هـ) روزی که کنت دوکلرمون راجع به دوزخیان وگناهان وکیفرآنان وعظ میکرد ، مادموازل لدوك محبوبه‌اش دریك کالسکه سیاه بامیخهای نقره‌ای ودو اسب چاق وزمخت شبیه « سگ بولداگ » که حضرت والا بوی هدیه‌کرده بود به دیر (لونشان) آمد واز این عمل ، حتی دربار فرانسه‌که زیاد هم تظاهر بعفت‌پرستی‌نداشت وحشت‌کرد، درصورتیکه فراماسونها خم به‌ابرو نیاوردند. وحتی سال بعدحضرت اقدس والا را بمقام مهین‌سروری برگزیدند ...کنت دوکلرمون

پس از انتخاب بمقام مهین‌سروری فراموشخانه بلافاصله تصمیم‌بعملی ساختن انتظارات ماسونها گرفت ودست بکارشد. لیکن بواسطه جنگهائی که پیش‌آمد و بخاطر مادموازل «لدوک» وکارهای مخصوص اووفکر فرهنگستان ومشغله مربوط بآن از وظایف خطیر ماسونی خود بازماند زیرا لذائذ وتکالیفی‌که مادموازل لدوك باعث‌آن بود ویرا سرگرم داشت چنانکه کنت دوکلرمون زن نامبرده‌را بمقام مارکیزی رساند و دو تماشاخانه مخصوص وی تأسیس‌کرد. یکی درمحل خانه شهری و دیگری درمحل اقامت دیگرش یعنی صومعه نشین « برنی » این دوتماشاخانه دارای تمام ملحقات ولوازم و دسته‌های بازیگر وغیره بود ، و اما فرهنگستان؛ کنت درسال ۱۷۵۴ م (۱۱۶۷ هـ) پس از اینکه «گرودوبوز» درگذشت میخواست بجای وی مسیو « دوبوگن‌ویل » راکه مردی مقدس‌نما بود مستظهر بمتدینین انتخاب‌کند ، ولی چند دقیقه قبل ازاعلام رأی «میرابو» برخاسته ازحضرت‌اقدس والا شاهزاده لوئی دوبوربن دوکنده ، کنت دوکلرمون اظهارتشکر نمود و ازاینکه در اینموقع‌که مسند خالی موجود است و فرهنگستان در فکر ایشان بوده است و اعضاء فرهنگستان اورا بقبول این مسند مفتخر ساخته‌اند، ابراز قدردانی‌کرد. غیراز یکعده ده نفری ازامراء وفلاسفه عضوفرهنگستان‌که این شاهکار را برای شکستن صف‌کشیش‌ها تهیه دیده‌بودند، همه‌یکه‌خوردند وبالاتفاق رأی‌خودرا بکنت دوکلرمون دادند و از اینکه شاهزاده دودمـان سلطنت و مهین سرور فراموشخانه چنین منتی برآنها نهاده خشنودگردیدند . بدبختانه شاهزاده که لطف‌کرده وخود را نامزد کرسی خالی‌کرده بود لازم ندید مرحمت بیشتری فرموده و بمناسبت پذیرفته شدن خود به فرهنگستان بنابرمعمول نطقی‌کرده وآنروز را طبق تشریفات درصف‌آخر نشیند . بلکه ملحوظ داشتن‌چنین‌مقرراتی‌را غیرلازم دانسته، یك روزبدون هیچگونه تظاهراتی‌آمد و داخل همکاران خود شد و آنانرا خوشحال و خوشنود ساخت . لیکن این خشنودی عمومیت نداشت زیرا توده‌مردم ازاینکار راضی نبود .

نویسنده‌کتاب انقلابهای فراموشخانه درقرن هیجدهم درفصل «قدرت‌فراموشخانه

در فرانسه » درباره شاهزاده (کلرمونت) چنین مینویسد[۱] «... این شاهزاده خانواده سلطنت (۱۷۰۹-۱۷۷۱) [۱۱۲۰-۱۱۸۴ ه] مهین سرور فراموشخانه ازسال ۱۷۴۰ تا ۱۷۷۱ م [۱۱۵۲-۱۱۸۴] امیربزرگی بود ؛ لیکن باوجودآنکه اغلب فکر بلند و سخاوت زیاد وهمت و ذکاء سرشارنشان میداد ، مرد بزرگی بشمارنمیرفت . مال و جاه بسیارداشت وباهمه اینها آنشخص‌که انتظارمیرفت نبود. پسرخوانده لوئی ۱۴ بود ودر ۹ سالگی‌فرق‌سرش‌را برسم‌کشیشان تراشیده وصومعه‌هائی باختیاراوگذاشته شدکه منافع سالیانه آنها بچهارصد هزار لیور (فرانك طلای سابق) میرسید . اندکـی بعد یکی از خواتین محترمه اورا ازراه بدر برد و محبوبش «ماکارتی» بمرد و او بمنظور تسلی‌خود از اینواقعه اسف‌آور برای عشرت خود حرم بزرگی ترتیب داده ومقبره‌ای‌عالی‌بیادگار ماکارتی برپا کرد.

هنوز در آغاز افتخارات خویش بود که راجع بکارهایش بدگوئی شروع شد. درهمین موقع مادام «دوشس دو بویون وکامارگو» دلداده وی گردید و افتخارش از آن فزونی گرفت . بواسطه فرهنگستان خاصی که بنیان نهاد[۲] و صله های هنگفتی که بنویسندگان میداد آراء آنانرا بخود جلب‌کرد. فرهنگستان خودرا «مجمع‌هنروران» نام بخشید و تشکیلات آنرا طوری قرارداد، که هنرمندان حرفه‌ای مزدور وی‌گردیده بودند ؛ توضیح اینکه بیك کرسی فرهنگستان در عین حال یك مورخ و یك قلاب دوز منتسب بودند وکرسی دیگر متعلق بیك شاعر ویك رنگرز بود. سرانجام گروهی‌درآن جمع شدند که متجانس نبودند و بخواندن تصانیف و اشعار موهنی نسبت بشاهزاده و همکارانش آغاز نهادند و از آن جمله شاعر خبیثی موسوم به « روا » هجائیه زیر را ساخت که بزودی سرزبانها افتاد :

سی و نه بعلاوه صفر،

۱ـ عین ترجمه‌ای که مهندس شایور نموده است، نقل گردید. اطلاع ازشرح حال این رجل فرانسوی بسیار جالب وشنیدنی است.

۲ـ بی‌جهت نیست که همیشه دررأس فرهنگستان ایران استادان معظّم ماسونی قرار میگیرند ! !

اگر اشتباه نکنم،
هیچوقت چهل نمیشود.
پس آقایان علماء! چنین نتیجه میشود
که اگر درعداد خود،
کلرمون ، این هیکل سنگین را پذیرفته‌اند .
این پسرعم محترم لوئی را،
جای او هنوز خالی است .

نوکرهای مسیو کنت دوکلرمون عدالت را مجری ساخته و شاعر بخت‌برگشته‌را باندازه‌ای کتك زدند تا از هوش رفت و مانند مرده نقش زمین شد. ولی باید گفت که این تنبیه ادبی و فلسفی، کارها را اصلاح نکرد زیرا اگرزننده‌های شاعررا خردکردند ولی در مقابل، کنت دوکلرمون هم نتوانست دیگر کرسی خود را اشغال‌کند یابعبارت دیگر جرأت ننمود، در مقابل آن جمع ظاهر شود.

پس از این قضیه کنت تمام نیروهای خودرا صرف عقب نشینی از میدان‌کارزار زندگی کرد و سپس بکار مخالفت با شاه پرداخت . طرف پارلمان را گرفت و با لوئی ۱۵ مخالفت آغاز نمود وهنگام ازکار افتادن (شوازل) و بستن مجلس و انتخاب(موئیو) شاهزادگان خانواده سلطنتی در اطراف بستر مرگ وی برای تدوین نامه‌اعتراض جمع شدند . این آخرین لذت وی بود و باعث شد که چند هفته بعد شاه در مراسم تشییع جنازه‌اش حاضر نشود.

چنین بوده است دوران خدمت مهین سرورفراموشخانه دراواسطقرن هیجده و چنانکه می‌بینیم زندگی او چندانهم خالی از معنی نبوده و این سردار دلیر درعین حال‌که کشیش و فرمانده و عضو فرهنگستان بود ، مرد زبان باز ومشروب‌خوارونیلسوف بزرگی بشمار میرفت. قضاوت اینموضوع را که آیا اوماسون خوبی بوده است یاخیر؟ بفراماسونها واگذارمی‌کنیم وهمینقدرمتذکر میشویم که در فرانسه هم مثل انگلستان فراموشخانه حاضر بود توقعات خود را فدا

کند برای اینکه قدرت اجتماعی بدست آورد و رجال طراز اول را در محافل خود نگاهدارد .

کنت دوکلرمون در دوره بیست و هشت ساله سروری خود اداره فراموشخانه را به‌نماینده سرداران بزرگ واگذاشته بودکه یکی از آنان بانکداری بود موسوم به ـ «بور» که از احوال او اطلاعی در دست نیست. جز اینکه مورخین انتخاب اورا بدین مقام، بیجا میدانند. و دیگری « لاکورن » معلم رقص که راجع باو هم اطلاعی موجود نیست، جزاینکه تعداد زیادی از ماسونها او را دشمن می‌داشتند. مسیولاکورن‌ازمردم‌ـ داری چیزی کسر نداشت ولی فاقد استعداد مقام نمایندگی سرور بزرگ‌بود. ماسونها از انتخاب او باندازه‌ای غضبناك شدندکه چیزی نمانده بود فراموشخانه از هم بپاشد . در محفل فراموشخانه برسر انتخاب او آتش بپاشد وماسونها بهم فحش وناسزا گفتند و برسر وصورت یکدیگر نواختند و آنقدر درآنجا غوغا و بی‌نظمی‌شدکه دولت‌تشکیل جلسات محفل بزرگ را قدغن‌کرد.

فقط مهین سرور بعنوان مظهر اتحاد، وکتاب اساسی دزاگولیه‌که ترجمه شده و از طرف مجمع عمومی فراماسونهای پاریس قبول شده‌بودبرجای ماند. با اینحال‌رفاقت واتحاد ماسونی درگوشه وکنارفرانسه، در همه‌جا بکار خود ادامه‌داد و نجباو بورژواها را مجتمع ساخت . نقائص اخلاقی مهین سرور و بی نظمی محفل بزرگ مانع اشاعه فراموشخانه نشد ؛ بعکس ظاهراً هر قدر موقعیت فراموشخانه در پاریس بحرانی میگردید پیشرفت آن درولایات بیشتر میشد. از جمله در «بردو» محفل اصلی موسوم به «محفل انگلیسی» از سال ۱۷۴۰ الی ۱۷۶۰ (۱۱۵۲ـ ۱۱۷۳هـ) در حدود ده محفل فرعی دیگر تشکیل دادکه در همه آنها همان فعالیت وعلاقه دیده میشد. شکی نیست که فراموشخانه فرانسه موفق نشد اثر اجتماعی و اهمیت سیاسی نظیر فراموشخانـه انگلستان‌را تحصیل‌کند ولی‌کاری را که انجام داد نمی توان ناچیزتر و خردتر از کار فراموشخانه آبی دانست. فراموشخانه توانست آراء نویسندگان فیلسوف مسلك‌فرانسه را خریداری کند ، و در تمام نقاط یك شبکه همدستی و اتحاد تشکیل دهد ولی این

اتحاد مورد استفاده ارواح جسور واقع شد. در مقابل کاتولیسیسم‌فرانسه‌که دچار نزاع درونی شده بود، فراموشخانه صفوف محکم آراست و توانست هرعنصری‌راکه ازکلیسا خارج میشود در درون خود جای دهد. اغلب با بی‌نظمی و همیشه‌درظلمت کارکردولی پیوسته مؤثرونافذبود؛ افکارانگلیسی، روشهای‌انگلیسی وطرق‌بحث‌پارلمانی‌انگلستان را بامحیط فرانسه وفق داد، همان‌طریقه مباحثه‌شورائی که‌محافل‌ازآن تبعیت‌می‌کردند ومسیو پرزیدان دومونتسکیو درکتاب روح‌القوانین خود بشیوه تغزل وآهنگین ازآن سخن رانده است. فراموشخانه افکار و ارواح عرفانی‌را از اسرار و تعصبات کاتولیك منحرف ساخته و متوجه مقدسین خاص خود از قبیل هیرام، زور و بابل و قابیل وسایر ماسونهای بزرگ باستانی نموده است.

خلاصه اینکه فراموشخانه یك منظور مضاعف را بدست‌آورده است. در مقابل تمدن سلطنت طلب و کاتولیك قدیمی فرانسه کار یك « حلال » را کرده یعنی بدون خشونت و با مشی ظریف و روان ودائم، با آن مخالفت ورزیده و آنرا در خود حل وبی‌اثرکرده‌است. دیگراینکه در مقابل تمدن عقلی وعلمی وفضلی انگلستان‌آنزمان، عمل یك عامل سیار تبلیغاتی را انجام داده است.

خلاصه‌تر اینکه فراموشخانه بین بوسن و بلیه ولافایت، دزاگولیه را قرار داده است. و بدینترتیب دوره اول فراماسنی در فرانسه پایان میبابد...»[۱]

دومین مرحله فراماسونری درفرانسه

دومین مرحله ترویج وتوسعه وانحطاط فراماسونری فرانسه در دوره ریاست «دوك دوشارتر »[۲] و «دوك اورلئان»[۳] در«گراندلژ دوفرانس» بود. دوره ریاست اورلئان مصادف بود با روز های منقلب و بحرانی فرانسه، ودرحالیکه دوران بحران ادامه‌داشت «دوك دولوکزامبورگ» [۴] بریاست گراند لژ و سمت استاد اعظم انتخاب گردید. دوك

۱ـ نقل ازکتاب منتشرنشده مهندس شایور.

۲ـ Chartres

۳ـ Orleans

۴ـ Luxemboyrg

دواوکزامبورگ در دوران ریاستش سعی کرد تا اختلافات موجوده بین طرفداران (Higher degrees) باگراند لژ را رفع کند.

او پس از مدتی تلاش در مارس ۱۷۷۳م (محرم ۱۱۸۷ هـ) موفق شد که موقتاً بین‌لژهاوفراماسنهائی‌که طریقه‌های نوینی بوجود آورده بودند، اتحادی برقرار کند و با موافقت همه‌دستجات، سازمان (گراند لژ ناسیونال دوفرانس)[1] را تشکیل داد. پس‌از انجام این‌الحاق «دوك دوشارترز»که بسمت«گراندماستر» انتخاب‌گردیده‌بودباموافقت همه اعضاء روز ۳ دسامبر ۱۷۷۳ (شوال ۱۱۸۷ هـ) عنوان « گراند ناسیونال » را تغییر داد ونام جدید «لژبزرگ شرق» Grand Orient de Franceرا برای‌کلیه‌تشکیلات موجود انتخاب‌کرد .

در همین تاریخ گراند اوریان کمیسیونی را که موفق‌بانجام وظائفش نشده بود مأمور کرد تا درباره Higher degrees گزارش مبسوط و مستدلی تهیه کند ضمناً بکلیه لژها دستور داد تا با۳ سمبول‌کار کنند.

اختلافات روز افزون بار دیگر بطرفداران Higher degrees فرصت داد تا شروع بتوسعه و پرورش سازمان خودکنند. اینها فلسفه فراماسنی‌اسکاتلند راکه‌مبتنی برگوشه‌گیری و عزلت بود قبول کردند و درجات زیر را نیز بسازمان خود افزودند :

A School of Hermeticism-At Avigon

The Elus Coens

The Contrat social

The Academie des Vrais macons

The Philalethes And The Philadelphians

The Rose Croix Chapter,at Arras

گرانداوریان برای‌اینکه باردیگراز تشتت واختلافات جلوگیری‌کنددر۱۷۸۲م (۱۱۹۶ هـ) تصمیم گرفت که شورای درجات Finally Cagliostros Rit gyptiex را بوجود آورد .

گردانندگان گراند اوریان بار دیگر گرفتار اختلاف درتعیین درجات وروش‌ها

1_Grand Loge Nationale de France

شدند ، اما سر انجام همگی موافقت کردندکه درجات موجود به (نو آموز ـ شاگرد ـ رفیق ـ استاد) تثبیت و محدود شود. بعلاوه گراند اوریان بخود حق داد که در صورت لزوم، فلسفه و طریقت جدیدی بوجودآورد .

در حالیکه بدینطریق فراماسونها با یکدیگر مبارزه مینمودند و هر یك از دسته‌های آن میخواستند بر دیگری برتری داشته باشند ، دوشیاد فرانسوی در صدد بر آمدند ، لژهائی تشکیل دهند . ویکی از آنان ژوزف بالسامو بود. ژوزف بالسامو یکی از معروفترین شیادانی است که مردم فرانسه را فریب میداد . او که قبلا با نام (کاگلیوسترو) زندگی میکرد در۱۷۸۱م (۱۱۹۵هـ) وارد فرانسه شد و یك‌لژقلابی‌بنام (لژ بزرگ مصر) بوجود آورد. او خود را «قبطی بزرگ» لژ معرفی‌کرد. وچون«مانیه تیسم» میدانست، بمردم میگفت‌که با عضویت در «لژ مصر» عمر جاودان خواهندیافت. اوکه میدانست اسرار ورموز در تحریك حس کنجکاوی مردم مؤثراست، شرایطورود به (لژ) را بسیار دشوار وپیچیده کرد. مقررات شدید و سختگیریهای او باعث شد تا مردم او را ساحری چیره دست بدانند. بطوریکه عده‌ای میگفتند اوقادر است مس را مبدل بطلاکند و مرده را زنده نماید، وشخصاً نیز ازآغاز جهان تا امروز زنده است و هرگز نخواهد مرد.

بالسامو در لژ مصر، معشوقه‌اش «لورانزا» را بوسیله«مانیه تیسم» خواب‌میکرد و هرکس هرچه در ضمیر داشت، او اززبان زنی‌که خوابیده بود برزبان میآورد.هم‌او بودکه برای اولین بار،زنهارا بدرون‌لژها راه داد و«ماری انتوانت» همسرلوئی‌شانزدهم را نیز عضولژساخت ویکبار او را بمحفل برد .

در آنروز بالسامو «لورانزا» را خواب‌کرد تاسرگذشت ماری آنتوانت‌رابگوید ولورانزا ضمن گفتن سرگذشت وآینده ماری آنتوانت باو گفت : که در سیاستگاه با گیوتین سرش از بدن جدا خواهد شد.

ژوزف بالسامو در ۱۷۹۵ م (۱۲۰۹هـ) در رم دستگیر شد و درزندان‌درگذشت، یکی دیگر از شیادان که در پاریس لژ قلابی تأسیس‌کرد، دکتر «مسمر» اطریشی بود.

مسمر لژی بنام «آرمونی» تشکیل داد و نحوه‌کارش این بود که بیماران را به نیروی مانیه تیسم و بوسیله موزیك و آرشه ویلن معالجه مینمود و در مدت هیجده ماه معادل دومیلیون تومان ازبیماران حق‌العلاج گرفت ولی در اثرفشار اطباء بدولت ، از پاریس اخراج شدوفقط لژفراماسونری‌اوکه‌بنام «آرمونی»خوانده‌میشدتاسالهای بعدباقی‌ماند.

فعالیت گراند اوریان

بطوریکه‌ذکر شد، لژفراماسونری‌فرانسه‌که‌در ۱۷۷۳م(۱۱۸۶ه) شروع بفعالیت‌کرده بود، سرانجام پس‌از چندین‌بارتغییرشکل و تشریفات در سال ۱۷۵۸ م (۱۱۷۱ ه) استقلال خود را اعلام‌کرد واز «لژ بزرگ لندن» جداشد. علت جداشدن لژ فرانسه این‌بودکه متوجه گردید «لژ بزرگ لندن» وارد دسته‌بندیهای سیاسی میشود ووظیفه نوعپروری وخدمت بنوع‌بشررا فراموش‌کرده‌است وشعارمعروف «آزادی- برابری-برادری» رافقط‌وسیله‌ای برای پیشرفت‌های سیاسی خود قرار میدهد.

گراند اوریان در مقررات خود تجدید نظرکرد و آنچه را که زائد و بی فایده میدانست کنار نهاد و با مقررات تازه و ساده‌تری شروع بکار نمود. وهمین‌تجدیدنظر باعث شدکه خیلی زودتر از لژ انگلستان توسعه یابد، زیرا مقررات جدید طوری‌بود که کلیه طبقات میتوانستند آزادانه ماسون شوند وبدین‌جهت بجای طبقات‌ممتازه‌سابق ناگهان ، درهای این لژ بروی بازرگانان ، کسبه ، روشنفکران ، نویسندگان و حتی کشاورزان فرانسوی باز شد و زارعین هم متوجه‌گردیدند که هرگاه عضو فراماسونری شوند، مأمور مالیه و ژاندارم نمیتواند برای آنها پاپوشی بسازد و همین امر محرك و مشوق آنان بعضویت درلژهای فرانسه شد وکم‌کم کار این سازمان چنان بالا گرفت‌که پیش از انقلاب کبیر فرانسه‌اگرکسی‌عضو فراماسونری نبود، ازمزایای‌اجتماعی‌بسیاری محروم میشد.

درسال ۱۷۷۱م (۱۱۸۴ ه) لژگراند اوریان، در پاریس ۴۱ لژو در ولایات- ۱۶۹ لژ وابسته بخود داشت. بعلاوه ۱۱ لژ در مستعمرات فرانسه و۵ لژ درکشورهای بیگانه با آن ارتباط داشتند و در ارتش نیز برای افسران و درجه داران سی ویك‌لژ

مخصوص تأسیس و بوجود آمده بود . هفت سال بعد تعداد لژهای ماسنی بسرعت بحد قابل توجهی رسید وچنانکه ۱۲۰ لژ آن در پاریس و ۱۴۰ لژدیگر درولایات ومستعمرات کار میکرد و در نتیجه این فعالیت در سال ۱۷۸۷ م (۱۲۰۱ هـ) یعنی دو سال قبل از انقلاب کبیر فرانسه در این کشور هفتصد لژ فراماسونری وجود داشت .

در دوره سلطنت لوئی شانزدهم و در دوره انقلاب فرانسه تا روی کار آمدن (ناپلئون بناپارت) بازرگانان فرانسوی که عضو سازمان فراماسونری بودند حقوق گمرکی نمیپرداختند و کالای آنها بدون پرداخت عوارض گمرکی وارد فرانسه میشد .

در روزهائیکه انقلاب آغاز گردید، همه جا اعضاء لژها در صفوف مقدم انقلابیون قرار داشتند و حتی هسته مرکزی انقلاب را رهبری میکردند که تفصیل آن بعداً خواهد آمد[1] . از بین رجال انقلابی فرانسه کمتر کسی را می‌توان یافت که عضو فراماسون نبوده باشد وکلیه نویسندگان برجسته آن عصر مثل ولتر[2]، روسو ، مونتسکیو و حتی انقلابیون بزرگی مثل میرابو ، دانتون ، کامیل و مولن همگی عضو جمعیت فراماسون بوده‌اند .

پس از استقرار آرامش درفرانسه، یکی ازفراماسونها بنام (روت‌تیرس دومونتال[3]) از بقایای لژهای قدیمی لژی بوجود آورده که مجدداً بنام گراند اوریان نامیده شد . اودر ۱۷۹۵ م (۱۲۰۹ هـ) خود راگراند ونرابل Grand Venerable که مترادف بامقام «استاد اعظم» بود نامید. سازمان نوین فراماسنی در ۱۷۹۸ (۱۲۱۲ هـ) مورد موافقت پلیس قرارگرفت و اجازه‌فعالیت علنی بآن داده‌شد. درهمین سال‌گراندلژفراماسن‌های حرفه‌ای‌که قبل از سازمان فراماسنی سیاسی در فرانسه بوجود آمده بود ، الحاق خود را باین سازمان جدید اعلام داشت و همگی تحت سرپرستی «گراند لژگرانداوریان» بفعالیت پرداختند.

فراماسنهای فرانسوی و انگلیسی درسال ۱۸۰۱ م (۱۲۱۵ هـ) بفکر استفاده از

۱ـ بفصل مشروطیت وفراماسنهای همین‌کتاب رجوع شود.

۲ـ ولتردرسن ۸۳سالگی بعضویت فراماسونری درآمد.

۳ـ A.L.Roettiers de Montaleau

شاهزاده بناپارت افتادند. بموجب نوشته فردریك گاولد[1] در ۲۲ اکتبر ۱۸۰۱ (۱۲۱۵هـ) «گراند اسکاتیش لژ» بوسیله شورای عالی فراماسنی فرانسوی که همه تابع مقررات ۳۳ درجه‌ای بودند، پرنس ژوزف لوئی بناپارت[2] را بعنوان گراند ماستر قبول کرد. این شاهزاده‌که بعداً بمقام پادشاهی نایل شد، بسمت گراند ماستر گراند اوریان نیز منصوب گردید. با این انتصاب سه قدرت فراماسونری فرانسه بموجب قراردادهائی که بین آنها منعقد شد، بیك قدرت واحد مبدل شدند وشخص لوئی بناپارت درالحاق آنها بیکدیگر رل عمده‌ای داشت،

ولی باردیگر در ۱۸۰۵ م (۱۲۱۹هـ) سه تشکیلات ماسنی زیر:

۱ـ سازمان فراماسنی وابسته باسکاتلند،

۲ـ شورای طریقت فرانسه،

۳ـ گراند لژ گراند اوریان،

قراردادهای اتحاد خود را با یکدیگر ملغی کردند و جداگانه به‌کار پرداختند. دراین زمان«گراند اسکاتیش لژ» درفرانسه،درحال‌احتضار بود. درحالیکه‌دوتشکیلات دیگر بنامهای «شورای‌طریقت» و«گرانداوریان»بفعالیت خودادامه میدادند.احساسات ضد انگلیسی مردم فرانسه بهیچوجه مجالی برای توسعه لژانگلیسی‌نمیداد درحالیکه لژهای فرانسوی‌الاصل و مستقل مرتباً بیشتر میشدند.

درهمین سال بنابدرخواست ناپلئون امپراطور فرانسه که عضویت اوهنوز مورد تردید ومناقشه بین محققین فرانسوی است «پرنس کامباسر»[3] بسمت گراند متر لژ گراند اوریان منصوب شد.

سال بعدنیزاو بسمت‌رئیس‌شورای‌عالی۳۳درجه‌ای **Sovereign Grand Commander** انتخاب گردید. با این انتخابات کلیه اختلافات داخلی با وجود عدم اتحاد لژهای فراماسونری از بین رفت و فراماسونری در فرانسه بسرعت رو بتوسعه وافزایش

۱ـ تاریخ مختصر فراماسونری ص۱۹۲.

۲ـ Prince Louis Buonaparte

۳ـ Cambacérés

نهاد. بطوریکه‌تقویم‌سالانه‌ماسنی درسال۱۸۱۴م (۱۲۲۹ه)حاکیست «پرنس‌کامباسر [1]» بزودی از هردوسمتی که داشت مستعفی‌گردید. در حالیکه ۸۸۶ لژو۳۳۷ «شاپیتر» در سرتاسر فرانسه ومستعمرات آن درحال فعالیت بودند.

پس از استعفای کامباسر مقام‌کرسی «استاداعظم» او خالی ماند ولی‌در۱۸۲۵م (۱۲۴۰ه) مقام گراند متراد چوینت بیکی از اعضاء تفویض‌گردید.

از۱۸۱۴ تا ۱۸۲۵ م (۱۲۲۹- ۱۲۴۰ه) تغییرات محسوسی درگراند اوریان و شورای طریقت بوجود آمد وچون انگلیسها در این دوسازمان‌دخالت‌نداشتند، افکار دمکراتیك واریستوکراسی درلژهای فرانسوی حکمفرما شد ودر ۱۸۴۳م (۱۲۵۸ه) یك معبد برای‌گراند اوریان احداث گردید. ولی وقایع سیاسی فرانسه درسال ۱۸۴۸م (۱۲۶۴ه) منجر بحملاتی علیه فراماسونری شد. در این واقعه احزاب مختلف، فرق مذهبی وکلیساها شرکت داشتند. مردم‌که‌تحت‌تأثیر تبلیغات قرارگرفته بودندبه‌عملیات ماسنها به سوء ظن و بدگمانی مینگریستند و درنتیجه دولت هم‌فعالیت لژها راکنترل میکرد و باسوء ظن اعمال آنها را زیرنظر داشت.

گراند اوریان بتدریج برای رفع سوء ظن عمومی روز ۹ ژانویه ۱۸۵۳ (۳۰ ربیع‌الثانی ۱۲۶۹) شاهزاده «لوسین مورا[2]» را که یك‌ماسن بسیار فعال بود، بسمت گراند ماسترانتخاب کرد. انتخاب او تا اندازه‌ای از سوء ظن عمومی‌کاست. ولی‌او در ۱۸۶۱ م (۱۲۷۷هجری) استعفاکرده و پس ازاستعفای‌وی، باردیگر بامرلوئی ناپلئون امپراطور فرانسه، مارشال«ماگنان‌مان‌یون[3]» که تاآنروز ماسن نبود بجانشینی مورا بعنوان (استاد اعظم) انتخاب‌گردید. این‌افسر فرانسوی که درهمان روز انتخاب خود بعضویت فراماسونری درآمد، بدون اینکه بتواند کار مهمی انجام دهد در ۱۸۲۵ م (۱۲۴۰ ه) فوت‌کرد وبلافاصله افسردیگری بنام«ژنرال‌مولین [4]» بجای‌او بمقام استاد

۱- ژان ژاك کامباسر (۱۷۵۳-۱۸۲۴) حقوقدان، مرد سیاسی، صدراعظم و از نویسندگان قانون مدنی فرانسه بود.

Lucien murat-۲

Magnan - ۳

Mollient - ۴

اعظمی فراماسونها رسید . انتصاب چند شاهزاده و افسر عالیمقام بریاست گراندلژ فراماسونری‌فرانسه و شورای طریقت سبب شد که در سال ۱۸۷۱ م (۱۲۸۷ هـ) مقام (استادی اعظم) ازآن بکلی حذف‌گردد وگراندلژ گراند اوریان از این تاریخ به بعد ریاست‌لژرا بنام President de L ordreتغییرداد .

این تصمیم از آن جهت گرفته شد ، که قبلا در « قانون اساسی فراماسونری فرانسه» پیش‌بینی مقام مزبور وهمچنین نامگذاری تشکیلات ماسنی بنام «معمار اعظم جهان» Great archifect of the universe شده‌بود .

برای تغییر نام و ایجاد سازمان «معمار اعظم» یك کمیته ۱۱ نفری‌که لرد«لی»[۱] و «روبرت فردریك گاولد[۲] » نویسنده بزرگ فراماسون نیز در آن عضویت داشتند ، تشکیل گردید و هسته اصلی سازمان مزبور را بوجود آورد . این کمیته دو ماه بعد گزارشی تهیه‌نمود که‌گاولدبطور خلاصه دربارۀآن چنین‌مینویسد: «این‌کمیته پیشنهاد اصلاحی‌داد ، که‌بموجب‌آن کلیه‌سنتها ، طرزتفکر وروش تمام‌طریقت‌های‌فراماسونری از روز اول تاکنون ، که موجب ایجاد مخالفت‌ها در بین ماسونهای دنیا بود بر طرف میشد . بموجب موافقت‌نامه جدید کلیه کسانیکه روش‌های فراماسونری را تعقیب مینمودند ، ماسن شناخته می‌شدند . در این کمیته کارگردانان فراماسونری انگلستان وفرانسه موافقت‌کردند که فعالیت لژهای فرانسوی ولژهائی که بزبان انگلیسی اداره میشوند ، مورد تأیید طرفین قرارگیردوبرسمیت شناخته شود[۳]. این توافق تااندازه‌ای از اختلافات عمیق بین ماسنهای انگلیسی و فرانسوی کاست و مسئله برتری مطلق لژ بزرگ لندن رانیزازبین‌برد .

درآنوقت در فرانسه ۴۶۲ لژ و۷۷ شاپیتر و۲۱ شورای طریقت بود که‌همه زیر نفوذ گرانداوریان قرارداشتند . از اینعده ۸۹ لژ درپاریس و حومه فعالیت میکرد که

---

۱ ـ Leigh

۲ ـ Robert Freidrikgould

۳ ـ فراماسونهاوانقلابهای‌جهانی ص۱۱۱

چهل‌هزار عضو داشت . در همین سال در تحت رهبری شورای عالی Supreme concil یك گراندلژ دیگر بنام گراندلژ دوفرانس Grande Loge de France با سه درجه وطریقت بکارپرداخت ، درحالیکه شورای عالی دارای مقاماتی‌از۴تا۳۳درجه‌بود .

گراندلژ فرانسه به تبعیت از افکار ماسنهای انگلستان سعی فراوان کرد تا از بحث ومذاکرات سیاسی ومذهبی در داخله لژها جلوگیری‌کند ، ولی موفق نشد . زیرا روشی‌که فراماسونهای فرانسه‌را ازسایر سازمانهای ماسنی‌دنیا متمایزمیساخت ، وجود همین‌مسئله‌بود . دربعضی ازسازمانهای ماسنی حتی اندیشیدن درباره «سیاست ومذهب» ممنوع است ولی در گرانداوریان توجه به «مذهب و سیاست» برای ماسنها آزاد است وهرکس میتواند صاحب هر نوع تفکر سیاسی ومذهبی باشد. حتی در برخی از لژهای گراند اوریان گاهی بر علیه مسیحیت و سایر ادیان صحبت میشد تا آنجا که مخالفین شهرت میدادند که هرکس میخواهد وارد محفل شود، اول باید از روی‌مجسمه مصلوب عیسی عبورکند .گرچه لژهای انگلیسی‌عملاً بمذهب علاقه‌ای نشان نمیدهند ،اما در مسائل سیاسی بدون اندك تردیدی شرکت میکنند . با اینحال خود را مخالف « لژ شرق فرانسه» که پس از جدائی از «لژ بزرگ لندن» «لامذهب‌گردید» میدانند.

نتیجه اختلافات وکشمکش‌های فراوان این دو لژ آن شد که در روز۴ سپتامبر ۱۹۲۹ (۱ ربیع‌الثانی ۱۳۴۸هـ) بموجب فرمان معمار بزرگ مقرر گردید که در لژها نباید بهیچوجه راجع بەمسائل مذهبی وسیاسی صحبت شود . ولی فراماسونری گراند اوریان این فرمان را نپذیرفت .

امروزفراماسونری‌انگلستان وامریکاظاهراً بمذهب معتقداست ولی‌فراماسونری فرانسه، ایتالیا، اسپانیا، پرتقال و سایر کشورهای لاتین نژاد لامذهب میباشند.مقصود از «لامذهب» این است که در این کشورها فراماسونری مخالف با مذهب نیست ولی خود نیز دارای مذهب مخصوص نمیباشد .

اکثرکسانیکه درگذشته و امروز عضو لژهای فراماسونری در فرانسه ، ایتالیا ، اسپانیا وپرتقال شده‌اند، معتقد بخدا و متدین بدیانت مسیح میباشند ولی خود سازمان

فراماسونری تظاهر بمذهب ندارد.

اما در امریکا و انگلستان سازمانهای فراماسونری از ترس افکار عمومی و یا رعایت سنتهای قدیمی شرط ورود و قبولی عضو خود را داشتن عقیده بخداوند قرار داده‌اند .

لژ های انگلیسی و سیاستمداران آن کشور وقتی متوجه شدند که نمیتوانند «گراند اوریان» را تحت سلطه و اقتدار خود درآورند ، بناچار آنرا رها کردند و در عوض «گراند لژدوفرانس» راکه بعداز جنگ بنام «گراند ناسیونال دوفرانس» نامیده شد، تقویت نمودند. بطوریکه‌گاولد مینویسد: در۱۹۱۴ یك‌گراند لژ مستقل درفرانسه و مستعمرات آن بوجود آمد که ۱۲۸ لژ در پاریس و اطراف آن داشت و در این لژها ۷۶۰۰ عضویت داشتند. انگلیسها سعی‌کردند با استفاده از نفوذهای خود فعالیت لژهای گراند اوریان را تعطیل و در عوض اقدامات لژهای‌گراندلژ دوفرانس وگراند ناسیونال دوفرانس‌را تقویت نمایند. ولیکن توفیق‌آنان در این‌امر نسبی است چنانکه هم‌اکنون در تهران فقط لژ « مولوی » که تابع گراند ناسیونال دوفرانس است فعالیت میکند. لژ گراند اوریان بطوریکه بعداً خواهدآمدپس از سلطنت‌رسیدن اعلیحضرت رضا شاه‌کبیر تعطیل شد در حالیکه لژ «روشنائی در ایران» مرتباً در کلیسای انجیلی تهران خیابان قوام‌السلطنه در مدت ۱۶ سال سلطنت رضا شاه‌کبیر فعالیت داشت .

فراماسنی فرانسه در دوران اشغال آنکشور

جنگ‌بین‌المللی‌اول شیرازه بسیاری‌ازکشورها را در هم‌ریخت. در آلمان پس از یکدوره بحرانی رژیم نازی‌که متکی به ـ «ناسیونالیسم» و « مردم فنا ناپذیر آلمانی » بود بوجود آمد . هیتلر و سربازان نازی همانطوریکه با یهودیان دشمنی و کینه داشتند با هر گونه افکار « انترناسیونالیستی » اعم از «کمونیزم» یا «فراماسونری» مخالف بودند . مخالفت نازیها با فراماسنها از این جهت بیشتراز «کمونیستها» بودکه این سازمان راآلت دست«یهودی»ها میدانستند. هیتلریها کلیه سازمانهای فراماسنی را درآلمان برچیدند واعضاء آنها را یا اعدام کردند و یا

بزندانهای طویل‌المدت انداختند. در دوران جنگ دوم جهانی هر جا قشون هیتلری وارد آن میشد، محو ماسنها را فراموش نمیکرد و محافل آنها را تعطیل مینمود. ولی بعد ازشکست آلمان وپایان جنگ دوم جهانی فراماسنی فرانسه باردیگر زنده شد.

نفوذ فراماسونری کنونی درفرانسه

گراند اوریان درفرانسه هم اکنون بصورت یك سازمان مستقلی استکه « برتری وسیادت مطلق لژلندن وفراماسونری انگلستان»را قبول ندارد. درعین حال‌گراند لژ « ناسیونال‌دو فرانس»که‌درایران‌دارای‌لژمادر بنام«مولوی»وسازمان‌جداگانه ایست، همواره بستگی‌خودرا بالژهای‌انگلستان حفظ میکند. به همین جهت بلژهای انگلیسی در جهان اجازه داده شده‌که باماسنهای فرانسوی عضو و وابسته به‌گراند ناسیونال‌دوفرانس ارتباط‌پیداکنند وآنهارا بلژهای خود دعوت‌نمایند. فراماسونری درکشورفرانسه نسبت به‌کشورهای دیگراروپا حتی نسبت بانگلستان دارای اهمیت بیشتری است، زیرا پاره‌ای از کشورهای اروپا فراماسونری را از فرانسه‌گرفتند. فراماسونری درنیمه اول قرن بیستم تازمان شکست فرانسه یعنی تاسال ۱۹۴۰ م (۱۳۵۹ ه) درین‌کشور وسعت ونفوذ بسیاری داشت. ولی شکست فرانسه واشغال آن‌کشور ازطرف نازیها لطمه‌ای بزرگ به‌آن زد. بعدازآنکه دولت‌آلمان، شمال ومغرب فرانسه را اشغال‌کرد ودرجنوب آن‌کشوریك منطقه اشغال نشده حکومتی باسم‌حکومت ویشی بوجودآمد، ازیك طرف آلمانیها درمنطقه اشغالی خود لژهای‌فراماسونری را ازبین میبردند، وازطرف دیگر،مارشال‌پتن رئیس‌حکومت ویشی با ماسونها مبارزه میکرد. دشمنی هیتلر و ارتش او با فراماسونها بعلت نفوذ یهودیان بود وهیتلرمی‌گفت فراماسونری یکی از مظاهر و معتقدات وآئین یهود است ولی درباره دشمنی مارشال پتن با ماسونها چه بایدگفت؟

ذبیح‌الله منصوری در باره علت دشمنی مارشال پتن و حکومت ویشی با ماسنها می‌نویسد: «حکومت‌ویشی از این جهت فراماسونری را از بین میبرد که فکر میکرد

فراماسونها مسئول شکست خوردن فرانسه در تابستان سال ۱۹۴۰ میلادی (۱۳۱۹ ش و۱۳۵۹ق) هستند. زیرا سازمان فراماسونری با توصیه بازی ونان رسانیدن بدوستان و خویشاوندان و دست انداختن روی تمام منابع درآمد مملکت و عقب زدن اشخاص وطنپرست و بی‌طمع ، طوری باعث توسعه فساد اخلاق شدکه نه فقط سازمانهای کشوری بلکه سازمانهای نظامی مملکت را هم فلج کرد. لذا فرانسه‌که برای جنگ آماده نشده بود نتوانست درقبال آلمان مقاومت نماید وشکست خورد.»[۱]

بطوریکه پرفسورشروین باوند استاد دانشگاه‌که هنگام جنگ درآلمان اقامت داشته اظهار میدارد ، قوای نظامی آلمان پس از اشغال پاریس کلیه اسناد لژهای فراماسونری را ببرلن‌آورد ودرنمایشگاهی‌که دراین شهر ترتیب داد ، بمعرض تماشای عمومی گذاشت . در این نمایشگاه علاوه براسناد ومدارك ، علائم ولوازم فراماسونری چند جلدکتاب نیز چاپ وبفروش میرسید که در آن اسامی کلیه ماسنهای عضو«گراند اوریان » و «گراند ناسیونال دوفرانس » ، منجمله فراماسنهای‌ایرانی نوشته شده بود. چون محل تشکیل این نمایشگاه درماه‌های آخرجنگ دوم ، هدف بمبهای آتش‌زای هواپیماهای متفقین قرار گرفت، حکومت نظامی‌آلمان نمایشگاه را تعطیل و اثاثیه و اسناد آنرا با واگن بخارج ازبرلن بردکه بعدها بدست فرانسویها افتاد .

درباره تعداد فراماسنهای فرانسوی اختلافات فراوانی وجود دارد . روزنامه «گرنگوار»چاپ‌پاریس‌تعداد ماسنهای فرانسوی‌راقبل‌ازجنگ‌یك‌و نیم،میلیون‌نفراعلام کرد . ولی آماری که فرماندهی قوای نازی پس از اشغال لژهاتهیه کرده بود، تعداد حقیقی آنها را بیشتر از ۲۵۰۰۰۰ نفر در منطقه اشغالی نشان نمیداد و اگر تعداد ماسنهای منطقه غیر اشغالی را هم ۵۰۰۰۰ نفر بدانیم معلوم می‌شود که جمعاً درکشور فرانسه سیصد هزار نفرماسون وجود داشته است .

قبل از جنگ دوم جهانی فراماسنهای فرانسوی بزرگترین قدرت سیاسی واقتصادی کشور خودرا دردست داشتند ولی اکنون نفوذآنها ازبین رفته است . درحال حاضر لژهای ماسنی بیشتر به بنگاه های کارگشائی و مؤسسات تعاونی شباهت دارند.

۱ـ ص ۱۲ شماره ۳۳ سال ۲۲ مجله خواندنیها .

کمونیستهای فرانسه درآنکشور و درکشورهائی که لژ فرانسوی فعالیت دارند بعضویت آنها درآمدند و چون نداشتن مذهب و داشتن عقیده سیاسی در اینگونه لژها بلامانع است ازینرو راه یافتن بسازمانی که قبلاً آنرا مظهر اشرافیت میدانستند برای اینعده خیلی آسان وساده میباشد.

در حال حاضر چون فرانسه دارای مقام اول در سیاست جهانی نیست ، لذا فراماسونهای وابسته بگراند لژاین کشور دارای اهمیت و نفوذ قابل ملاحظه‌ای نیستند. چنانکه در ایران نیز افراد سرشناس کمتر به لژمولوی روی میآورند . در عین حال بایدگفت که سه تن از نخست وزیران و چندتن ازوزیران اسبق که در فرانسه یا سایر کشورها عضویت لژ ماسونری را قبول کرده بودند ، در تهران به عضویت لژ « مولوی » درآمدند و براهمیت این لژ افزودند .

فراماسونهای فرانسه میکوشند رجال برجسته کشور خود را فراماسون معرفی کنند. واین نکته را نیز نمی‌توان انکارکرد که درگذشته وحال عده زیادی ازسیاستمداران و سرداران معروف فرانسوی فراماسون بوده‌اند . « سرژهوتن [1] » نویسنده کتاب « فراماسونی » می‌نویسد :

« درفرانسه شماره رجال سیاسی که عضو فراماسونری هستند خیلی زیاد است .

درمجلس شورا یملی وشورای جمهوری فرانسه که قبل از ریاست جمهوری ژنرال دوگل وجود داشت (یعنی در دوره جمهوری چهارم) از هر دو نفر نماینده مجلسین یکی فراماسون بود .

در میان سرداران نظامی فرانسه ژنرال « ژوفر » که در جنگ مارن در سال ۱۹۱۴ م ـ [۱۳۳۲ه] جلو قشون آلمان را گرفت و بفاتح « مارن » معروف گردید عضو سازمان فراماسونری بود. عده‌ای ازافسران ارشد فرانسه قبل ازجنگ جهانی اخیر و بعدازآن عضوسازمان فراماسونری بودند واکنون هم در ارتش فرانسه یکعده ازافسران عالیرتبه

SERGE HUTIN ـ ۱

عضو سازمان فراماسونری هستند .

دردوره جمهوری‌چهارم عده‌ای از نخست وزیران فرانسه‌مثل « مندس فرانس» و « گیموله » عضو سازمان فراماسونری بودند . چون هم اکنون « لژگراند ناسیونال دوفرانس » در ایران شعبه‌ای بنام لژ «مولوی» دارد که خود آن نیز دارای لژهای فرعی دیگری است و همچنین هنوز باقیمانده اعضاء لژ«گرانداوریان » ارتباط خودرا بافرانسه حفظ کرده‌اند. لذا بدنیست برای اطلاع ازوضع کنونی‌لژهای‌ماسونی فرانسه توضیحات بیشتری داده شود .

حکومت فراماسونری درفرانسه-درپارلمان احزاب -اعضاء وزارت‌کشور و مطبوعات

فراماسونهای فرانسوی درباره دو لژ « گراند اوریان » و « گراند ناسیونال » صدها جلد کتاب نوشته‌اند . مخالفین فراماسونهاهم‌کتابهای‌فراوانی‌علیه‌آنها نوشته ومنتشرکرده‌اند. حتی جمعیت های « ضد ماسنی » در فرانسه فعالیت فراوانی میکنند . در میان نوشته‌های اخیر ، رساله(حکومت فراماسونری)که بوسیله‌بنگاه « ژوزف ژیبر[1]» منتشرگردیده[2] از همه جالبتر است؛ به همین‌جهت خلاصه‌ای از آنرا ترجمه و دراینجا نقل میکنیم[3]:

« اگرگفته شود که فراماسونری تهیه کننده مواد لازمه بلشویکی میباشد خطا نیست . تاریخ وقایع چهل ساله اخیر بما نشان داده است که کمونیسم در مملکتی پاگرفته که لژ فراماسونی‌درآنجا ریشه دوانیده است . نه این است‌که در تحت رژیم حکومت تزارها که غولی با پاهای سفالین بودند، لنین و تروتسکی توانستند موفق شوند، بلکه‌آنها بطرز غیرقابل انکاری درتحت حکومت فراماسونی کرنسکی پیشرفت کردند .

---

۱ ـ JOSEPH GIBERT

۲ ـ این‌رساله که تحت عنوان‌حکومت فراماسونری‌است درباره ماسونهادرپارلمان‌ـ مطبوعات ـ احزاب ـ واعضاء وزارت کشور، نوشته شده‌است.

۳ـ این رساله را دکتر غفوری غروی در اختیار نویسنده گذاردکه با تشکرفراوان از ایشان ، مورد استفاده قرار گرفت .

اگر بلاگون خونخوار توانست با ترور در مجارستان پیروز شود، از دولت سر حکومت ماسونی « کارولی » بود . انقلاب خونین اسپانیا مقدمه انقلاب متوسطه ماسونی بود . مائوتسه تونگ بعد از آنکه چیانکایچیك فراماسون نتوانست کشور چین را از غرقاب فساد نجات دهد ، فاتح و پیروز شد .

در پراك کمونیسم روی خرابه های رژیم « بنش »[1] و « مازاریك »[2] به‌جانشینی فراماسون « هوشا »[3] مستقر شد . در بوخارست و صوفیه و بوداپست بعداز چند سال ناتوانی رژیم ، ماسونها دست بکارشدند و همه جا با انهدام قدرت و به هیجان آوردن طمع و پامال کردن عادات گذشته بدون تمایل قطعی راه را برای کمونیسم صاف کردند. در داخل هر مملکت خرابکاری آنها وقتی به نتیجه میرسد که سلامتی دولت وملت را توسط انجمنهای سری مسموم کرده باشند .

مقصود ما (نویسنده کتاب) از نوشتن این سطور آنست که توجه فرانسویان را به عملیات مملکت بر باد ده که فراماسونری درظرف دوقرن اخیر بوجود آورده وکشور را به آستانهٔ سقوط و نابودی کشانده است، معطوف داریم ومنظور دیگر ما اینست که قضاوت در باره ماسنها تصحیح شود وخود آنان نیز تغییر تفکر دهند . آنچیزی که ما آنرا ضد ماسونیسم مینامیم، کینه و دشمنی شخصی برضد ماسونها نیست (زیرا آنان نیز مثل ما فرانسوی هستند) بلکه برضد يك انجمن سری است که مقصد ومقصودش پنهان است و مادر رساله « اسرار ماسونی » ثابت کرده‌ایم که مقاصد پنهان آنان همواره علیه عیسویت و بر ضد فرانسه میباشد . ما میدانیم که در میان ماسونها ، برادران با جرئتی نیز هستند که بر ضد نفوذ دایم التزاید کمونیزم بمبارزه مشغولند ولی زحمتشان برای مداوای این درد تا وقتیکه اصول مبارزه ، با توسعه درد مساعد است بی‌نتیجه خواهد بود . اولین اقدام طبیبی که میخواهد مسلولی را نجات بخشد این است که بیمار را از محیط مسلولین خارج سازد . فراماسنها مثل باقی فرانسویها احتیاج بهوای خالص و صاف

---

۱ ـ Benech

۲ ـ Mazaryk

۳ ـ Hocha

دارند ، پس لازم است که درهای لژ را بازکنند .

متأسفانه تردیدی در این امر وجود ندارد که فراماسونهای مؤمن بتوانند زمانی لژهای خود را بسان ، شیشه‌ای بسازند که درون آن پیداست . آنچیزی که قدرت فراماسونری را تشکیل‌میدهد، اسراری است که آنرا احاطه کرده و اعضاء وفعالیتشان را درپشت‌پرده‌های ضخیم اسرار نگاهداشته است وبدینجهت‌آنان‌لاینقطع‌قانون‌مملکت را زیر پا میگذارند . همه کس میداند که قانون مطبوعات، هر ناشر یاچاپخانه‌داری را مجبورکرده است که هر کتاب یا رساله یا روزنامه یا مجله یا حتی یك تراکت ساده را بآرشیو قانونی وزارت کشور و دادسرا و کتابخانه ملی و وزارت اطلاعات تحویل بدهد . این دستور العمل را بغیراز تشکیلات ماسونی همه محترم می‌شمارند . برای امتحان این موضوع ، از کتابخانه ملی که کلیه مطبوعات وکتابهای منتشره درفرانسه را ضبط میکند یك نسخه صورت مجلس عملیات « گراند‌اوریان » را بخواهید . بولتن جمعیتهای مذهبی ، مجله پروتستانها ، روزنامه یهودیها ، رساله دفاع حقوق بشر ، روزنامه‌های حزب‌کمونیست، تراکت‌های سلطنت طلبان و هرچیز دیگری را که چاپ می‌شود ، دراختیار شما می‌گذارند ولی آنچه را که فراماسونها چاپ می‌کنند ندارند .

آیا فراماسونری بالاتراز قانون است که از یك تبعیض و امتیاز خاص استفاده میکند ؟

باید باین امر معتقد بود . زیرا « گراند اوریان » در ۱۹۴۵ م (۱۳۶۴ـ ه) بخود می‌بالید که قراردادی با کتابخانه ملی بسته است که بعداز انحلال لژ توسط مارشال‌پتن‌ـآرشیو فراماسونی‌بدون اجازه استاد اعظم بکسی نشان داده نشود .

درصورت جلسات سالیانه (صومعه) سال ۱۹۴۵ صفحه ۵۷ نوشته شده است که «شرایط ورودکتابخانه ملی اینست که برای‌مطالعه اسناد باید اجازه مخصوص داشت.» درمقاوله نامه‌ای که بین گراند اوریان وکتابخانه ملی بسته شده مخصوصاً ذکر گردیده است که ماسونهائی که میخواهند آرشیو ما را مطالعه کنند، باید از گراند اوریان

اجازه داشته باشند و بدین ترتیب آرشیو جمعیت باختیار برادران ماسون گذارده می‌شود. و از این مضیقه که برای دیگران منظور شده از آن نظر که بعضی از مورخین مورد تأیید نیستند ملاحظه اسناد ماسنی غیرممکن شده است . پرواضح است که این تضییقات مربوط است به اسنادی که در کتابخانه ملی در سال ۱۹۴۰ تا ۱۹۴۴ (۱۳۵۸-۶۱) موجود است .[۱]

واقعاً برای نشریه‌های بعدی کتابداران رسمی زحمتی متحمل نمیشوند ، زیرا قانون مطبوعات در باره « صومعه » فراماسونری مجری نمی‌شود و آنها نوشته‌های خودشان را برخلاف قانون به بایگانی کتابخانه ملی نمیدهند .

اینهم ناگفته نماند که مدیرمجله ما چندی قبل از طرف دادگستری « اوران » بجرم اینکه یك شماره روزنامه را برای بایگانی مزبور نفرستاده بود ، بجریمه قانونی محکوم شد . درصورتیکه شماره مزبور حاوی مقاله‌های سری نبود وهرکس حتی قوای انتظامی میتوانست بآسانی آنرا بدست بیاورد .

هرگز شنیده نشده است که گراند اوریان برای عدم اطاعت ازقانون مطبوعات جریمه‌ای پرداخته باشد. همچنین هیچگاه درروزنامه رسمی خوانده نشده که یکی از وکلای پارلمانی راجع باین عمل خلاف ، علناً چیزی گفته باشد . متأسفانه ترس از ماسونری مستقل ترین وکلا را هم گرفته است .

قدرت لژها در پارلمان مشکوك نیست . قبل از جنگ یك گروه وکلای شجاع مثل Xavier – Valat و René Dammange philipehenriot موفق شده بودند که باجمعی از همکاران خود برای انحلال فراماسونری رأی بدهند[۲]. امروز شاید عده

۱ـ برناردنی استاد لژ دوفرانس مدیر کل کتابخانه ملی ازطرف مارشال پتن مأمور شد که کلیه آرشیو فراماسونری را جمع و مرتب نموده ومنتشر سازد . نتیجه عمل پرفسور این شد که بعداز رفتن مارشال پتن در ۱۹۴۶ دادگستری ناحیه سن او را بحبس ابد با اعمال شاقه محکوم کرد .

۲ـ در دسامبر ۱۹۳۵ عده‌ای از وکلاء مجلس تصمیم بانحلال دستگاه فراماسونی گرفتند ولی طرح آنها از طرف ۴۰۰ نفر از وکلاء مخالف رد شد .

ماسونها درپارلمان کمتر ازآن روز است ولی پارلمان قادر نیست علیه اوامر صادره از کوچه کاده Cadet[1] وکوچه puteaux [2] کلمه‌ای ادا کنـــد .

بدون شك تقصیر از وکلا و سناتورها نیست . زیرا اگر آنها بکمك موکلین و دوستانشان امیدوار باشند، شاید قدری بجنبند ولی بعدازبلای جنگ هیچکس دراین مملکت نه رؤسای مذهبی و نه ملیون میل ندارند وجسارت نمیکنند که دشمنی لژها را برای‌خود بخرند . هم درشهرها وهم دردهات مردم ترجیح میدهندکه علیه اشخاصی که آلت دست ماسونها هستند، بطور انفرادی ستیزه‌کنند . اینها عوض‌آنکه مغزدشمن را بکوبند وریشه را از بیخ وبن‌بکنند بشاخهای وی می‌پردازند .

حقیقت‌امراین‌است که‌مبارزه بافراماسونها آسان‌نیست. زیرا مبارزه بااشخاصی‌که درنهان مشغول عملیاتند وخودرا پنهان میکنند کارآسانی نیست . فراماسونها در سایه لژها به عملیات می‌پردازند واسامی اعضایشان را هم پنهان میکنند . درزمان‌جمهوری سوم‌گاهی خودنمائی میکردند ولی‌اکنون ازاینکار پرهیزدارند وبدستور وقواعد وآئین خود باید خویش‌را پنهان سازنـــد .

درسال۱۹۳۳م (۱۳۵۱ ه) دبیرکل « صومعه فراماسونی » مینویسد: « شاید لازم باشد به برادران خود یادآوری‌کنم‌که ماسونری یك انجمن سری است وقوه و اهمیتش درهمین است . برادران ماسون وهمچنین لژها گاه‌گاهی مرتکب خودنمائی می‌شوند و این کارخطائی است‌که نتیجه‌اش‌جزتضعیف‌لژحاصلی ندارد . اسرار را همانطور که سوگند خورده‌ایم باید حفظ کنیم. »

یکی ازاعضای متنفذ صومعه اظهار داشت‌که « مخالفین ما بیشتر ازاین می‌ترسند که حملات ما در پرده است . اسرار ماسونی‌که سبب قدرت‌آن است به‌همین اندازه سبب‌ضعف‌ماست. ماکه‌ماسون‌نیستیم نمیتوانیم‌امیدوار باشیم، که‌بااسلحه‌مساوی باآن‌مبارزه کنیم. زیرامبارزه‌با ماسونیسم مثل‌مبارزه‌کوراست باچشم دار. و از نشراین مطالب‌فقط

---

۱ ـ مرکزلژ گراندا‌وریان در این‌کوچه است .

۲ ـ مرکز لژ گراند ناسیونال

امیدواریم که چشم هموطنان خود را باز کنیم. نه تنها برای اینکار بزرگواران ومحترمینی که دارای علائق ملی ومذهبی شایان بوده اند مارا تشویق کرده اند؛ بلکه بعضی ازماسونهائی که طرف استفاده قرارگرفته اند نیز بماکمك میکنند تا این اسرار ناچیزرافاش کنیم واز دولت سرآنهاست که مااسناد ماسونی رابدست آورده ایم. این افراد فهمیده اندکه عملیات رؤسای آنان برخلاف صلاح مملکت است .

بهرحال این صفحات ازروی کمال صمیمیت نوشته شده. زیرا ماهرگزعلیه اشخاص فعالیت نمیکنیم بلکه علیه تشکیلات وعملیات ماسونی اقدام می نمائیم. مابرضد انجمن ها و اسراری هستیم که برای مقاصد و سیاست خصوصی عمل میکنند و آنچه می نویسیم برای ضایع کردن آنها نیست بلکه برای این است که اسرار لژو « مادربیوه»[1] را فاش کنیم. قدرت فراماسونها دراین است که مردم آنها را نمی شناسند. وظیفه ملی شما فرانسویان نیز این است کــه آنها را بمردم بشناسانید و ماسك را از صورتشان بردارید تا همه به بینندشان .

آیا وکیل پارلمان که ماسون است فردآزادی است ؟

دستورگراند اوریان در۱۹۵۰ (۱۳۶۴ ق) چنین است « هر یك از ماسونها که وارد سیاست اند یا در امور مملکت دخالت دارند باید دائماً با لژ در تماس بوده و عملیاتشان را گزارش دهند » می توان گفت در فرانسه مردی هست که از تمام سلاطین دنیا مقتدرتراست . واو «مسیودوپن»[2] می باشدکه درصورت ظاهرآزاد است، ولی هرچه در فرانسه میگذرد از اوست . مالیــه ملت را اداره میکند . حق و عدالت را مجری میدارد. عروسی ها را ثبت میکند . تولد نوزادان و متوفیات دست اوست. ترتیب تقسیم ارث بدست اوست . سرپرستی اطفال و تربیتشان بدست اوست. تقسیم مالیات تعیین قیمت نان و سایر کارها ، تفتیش صادرات و واردات بدست اوست . با همه این مشاغل اختیار روابط خارجی فرانسه هم بدست اوست . سفرای فرانسه را او انتخاب میکند. بسفرای خارجه اوپذیرش می دهد. مقاوله نامه ها ومعاهدات را او امضاء میکند.

---

۱ ـ نویسندگان فرانسوی فراماسونهارا بمسخره «مادربیوه» میخوانند .

۲ ـ Dupont

خلاصه برای جنگ وصلح نظر او شرط است و بالاخره مسیودوپن است که وکیل‌تراش پارلمان و در حقیقت فرمانفرمای کل است .

این مردرشید طبیعتاً نه لیاقت دارد و نه حوصله لذا برای‌هریك از این مشاغل نماینده‌ای بجهت‌انجام‌امورفرمانفرمائی‌معین می‌نماید . مسیودوپن‌هر پنج سال‌یك مرتبه برای ادامه سلطنتش یادداشتی‌حاوی اسامی وکلائی‌که بایدبرای‌پارلمان انتخاب‌شوند ، بمقامات لازم تسلیم می‌نماید وهر نه سال یك مرتبه با دستوری که بطرفدارانش صادر میکند ، اعضای سنا را تعیین می‌نماید. وکلای پارلمان و سناهمه‌شان مثل او مردمان رشیدی هستند که بعضی هاشان از دخالت در سیاست احتراز میکنند چون باشکال زیاد موفق بجلب طرفدار می‌شوند . اغلبشان خیال میکنندکه ایده‌های شخصی دارند و مایلند اقلاً در اول وکالت پارلمان دنیا را اصلاح‌کنند و به بهبودی طالع مسیو دوپن کمك نمایند ولی همانطوریکه مسیو دوپن برای عملیاتی‌که انجام می‌دهد فاقد علم و اطلاع است،آنها هم بطریق اولی همینطورند . ازحرفهائی‌که می‌زنند بی‌اعتنائی کامل بمنافع عمومی مشهود است به همین‌جهت وقتی که درپارلمان‌بر سر یك موضوع جدی بحث می‌شود، فرارمیکنند . اگراتفاقاً یك نفر درمیانشان پیدا شود که توجه مختصری بمنافع عموم داشته باشد« مسیودوپن‌ببهانه اینکه به توصیه‌های او جواب فوری نداده ، ناطق جدیدی را بجای او می‌گمارد و او را بسراغ کارهای شخصی‌اش میفرستد. مسیو دوپن سلطان بی‌عرضه‌ای است که‌خیال میکند با این رفتارمی‌تواند سلطنتش را ادامه بدهد .

درحقیقت همان وقتی که او از دولت سر جمهوری بسلطنت فراماسونری رسید جمهوری را سرمایه‌داران و فراماسونها تسخیر کرده بودند وبا انجمن‌های سری اتحاد واتفاق‌داشتند . مسیو«هانری‌کستون[1] »درکتابهایش‌نوشته است‌که‌چطور وکلای‌پارلمان ازهرطبقه وحزب دست راستی ودست چپی دلال معاملات بانکها شده‌اند . اونوشته‌است که فراماسونهائی‌که صاحب تراست‌ها ، بانکها و صنایع‌اند ، بسازمانهای ماسنی کمك میکنند و در عوض دسته دیگری از اعضاء مجبورند از منافع ایشان درپارلمان دفاع

---

1 – Henry coston

کنند . منظور ما هم این است که نشان بدهیم چگونه فراماسونری بین‌المللی موفق شده است که جمهوری فرانسه را بدست یك انجمن سری آلت فرمانروائی خود قرار دهد وهر کس را دلش بخواهد برسر کارهای عمده دولت و سیاست‌وجمعیتهای روزنامه ـ نگاری درپاریس و در ولایات بیاورد .

غالب مردم بسبب سادگی کلام وعدم‌دقت ، معنی حقیقی یك « مأمور ماسونی» را فراموش‌میکنند . این شخص‌لازم نیست‌که از برادران‌پیش بنددارباشد. ممکن‌است یکی ازدوستان‌برادران‌ماسونی باشدکه دانسته یاندانسته بنفع‌گراند اوریان یاگراندلژ حرف بزند ، رأی بدهد ودیگران را برأی دادن وادارد .

چندین‌نفراز سیاستمداران‌فرانسه‌اینطورند. اغلبشان بهیچوجه تردید ندارندکه در میهمانیها وتشریفات ماسونی‌خود را ماسون قلمدادکنند. ازآنجمله « ادواردهریو»[۱] وکیل‌منطقه «رون»[۲] لیدرحزب رادیکال سوسیالیست وهمچنین «لئون بلوم»[۳] و «آندره لوتروکه »[۴] و « ادوارد دالادیه »[۵] و « ژنرال کوخ »[۶] وغیره وغیره که از دولت سراین برادران بدون پیش‌بند که تحت نفوذ ماسونها قرار داشتند ودر لژها بدون‌اینکه عضو باشند بآنها اجازه صحبت داده‌می‌شد ، یك اتحاد دائمی میان ماسونها وایشان برقرار گردید بطوریکه بنا بصلاحدید «زن بیوه» آنها در گروههای سیاسی ومراجعی‌که‌پسران «زن بیوه» دست نداشتند مشغول خدمت بودند .

بستگی ماسونی این سیاستمداران غیرماسونی، عموماً قبل از انتخابات پارلمان درجریان بود زیرامبارزه‌انتخاباتی هم احتیاج به خرج‌داردوهم احتیاج به‌تبلیغات. در شهرداریها و ادارات‌آژانسهای تبلیغاتی لازم است . پولهای لازم را غالباً صندوق‌سیاه تشکیلات سیاسی و سرمایه‌داری می‌پردازد . کمیته‌آهن ، بیمه اجتماعی یا سندیکای بازرگانی یا اعضای متمول حزب وقتی که همه این وسائل برای انتخاب شدن پارلمان کفایت نکند آنوقت است که ازطرف کلیسا یا لژ دستور صادر می‌شود .

کاندیدای اعتدالی بمساعدت کلیسا متوسل می‌شود. کاندیدای‌کهنه‌کار سعی‌میکند

Leon Blum ـ ۳ Rhone ـ ۲ Edouard Herriot ـ ۱

Jules Koch ـ ۶ Edouard Daladier ـ ۵ Andre Le Trocquer ـ ۴

که‌هم کلیسا وهم لژها باو کمك کنند. دست چپی‌ها باستثنای کمو نیست‌ها منحصراً متوسل بلژ می‌شوند وفراماسو نهاجداً بیك کاندیدا کمك مینمایند و کاندیدا بآ نها تعهدمی‌دهد. وکیلی که بواسطهٔ تعهد به‌لژ انتخاب‌شده اگر بخواهددو باره وکیل‌شود، بایدهرچه فراماسونها دستور می‌دهند بدون چون وچرا اجراکند . اما بعضی ازسیاستمداران همینکه بتوسط گراند اوریان وارد پارلمان شدند وحرف گوش نکردند ، و یا برخلاف میل رفتار نمودند ، از طرف فراماسو نری رها می‌شوند و اگر اتفاقاً بافراماسونری مخالفت کرده‌باشند مثل برف در آفتاب ذوب میگردند و سر نوشت millerand و Gambetta ازین حیث عبرت‌انگیز است. درنتیجه وکلائی‌که وابسته به لژ هستند درتمام مدت پارلمان مورد مراقبت شدید لژهستند . دربخشنامه سری‌لژها نوشته شده است‌که از اشخاص انتخاب شده تعهد گرفته شود و اسامی کسانی که نسبت بفراماسونری صمیمی هستند در اختیار این افرادقرار گیرد ،تاچنانچه فراماسون باپیش‌بند باشندیافراماسون‌نباشند. درخارج و داخل از دوستان ماسونیسم بشمار روند . در ۱۹۵۱ م (۱۳۷۰ ه) دیده شد که انتخاب کنندگان کاتولیك یا ملیون وکیل فراماسون را انتخاب کرده بودند .

فراماسونها شعور این را دارند که خودشان وارد مبارزه‌نشوند . لذا جمعیتهائی را که طرف اعتمادشان هستندمثل جمعیت‌حقوق بشر، جمعیت‌تعلیمات‌عمومی‌واونیون راسیونالیست (Union Rationaliste) را بکارمیگیرند. این‌وکلای فرمایشی‌پارلمان باوجود اینکه کاملاً درتحت نظر فراماسونری می‌باشند درجریان عملیات و مذاکرات فراماسونری واقع نمی‌شوند . در واقع این اشخاص نمی‌فهمند چگونه تحت تأثیر همقطاران‌فراماسون‌خود واقع گردیده‌اند .

وکیل پارلمان یاسناتور ماسون که عضو لژ یا وابسته لژ است نمیتواند بآسانی لژ را ترك‌کند. همچنین یك روزنامه نویس ، یك نویسنده ، یك سیاستمدار و یك عضو اداره نمیتواند از لژ دست بکشد مگر آنکه آینده سیاسی و اجتماعی خود را خراب کند .

یك وکیل ماسون خواه ناخواه نمی‌تواند منافع انتخاب کنندگان خود را در برابر جمعیت سرّی بین‌المللی که درهمه‌جا شعبه‌دارد ملحوظ ندارد. وقتی که یك شخص عادی تقاضای عضویت لژ را میکند «و نرابل» لژوظایف جدی لژرا باوچنین تکلیف می نماید :

« آقا این ماسونی که شما تقاضای قبول آنرا می‌نمائید شاید روزی ازشما تقاضا کند که آخرین قطره خون خود را برای فتح وفیروزی اصول آئین و دفاع از برادران فدا کنید اگر شما درخودتان جسارت این فداکاری را می‌بینید باید بما بغیر از تعهد شفاهی اطمینان کامل بدهید . من باستحضار شما میرسانم که یك لحظه بعد ، از شما تکلیفی برای اطمینان درسر نگهداری خواسته خواهد شد . ویك تعهد نامه رسمی را که نوشته‌ام شما باید امضاء‌کنید » بعدازقبول عضویت رئیس لژ اضافه میکند « ما تعهد شما را می‌پذیریم و درموقع مقتضی تقاضای اجرای آنرا می‌نمائیم . »

سپس شخص داوطلب تعهدنامه ذیل را امضاء می نماید :

« تعهد میکنم و سوگند می‌خورم به شمشیر، بشرافت و بکتاب قانون که کلیه اسراری را که‌توسط این لژ محترم بمن داده می‌شود، همچنین آنچه را که می‌بینم و می‌شنوم بدون کم و زیاد حفظ کنم و بدون اجازه قطعی هرگز چیزی ننویسم و تعهد میکنم که برادرانم را دوست بدارم وهرچه ازدستم برآید بآنها کمك‌کنم . بعلاوه تعهد میکنم ازتشکیلات وآئین نامه عمومی این لژ محترم اطاعت کنم و اگر مرتد شدم به مجازاتی‌که قوانین ماسونی معین‌کرده برسم ونام زشت مراکلیه ماسونها بزبان بیاورند»

در هریك از مراتبی که ماسونها بالاتر می‌روند ، تعهد سخت‌تر می‌شود . وکیل پارلمان وابسته به لژ بایدبعضی تکالیف مخصوص قبول کند . از ۱۹۲۴ م (۱۳۴۲ هـ) که بلوك چپ ماسونی بر بلوك ملی پیروز شد ، لژ ، تکالیف وکلاء پارلمان را قبل از انتخابات صریحاًو بدین‌ترتیب‌معین‌کرد :

« وکلاء پارلمان که درحقیقت نماینده لژ هستند باید درمدت وکالت دراطاعت باقی بمانندولازم است که رفتار خود را مطابق عملیات شورای ماسونی قراردهند ودر هرشرایطی زندگانی سیاسی خود را مطابق اصول ماسونی تنظیم نمایند وآنها باید در پارلمان تشکیل یك بلوك ماسونی بدهند‌که بتوانند منافع‌جمعیت را بهترحفظ‌کنند».

دستور ذیل درموقع انتخابات صادر شده است :

« هنگامیکه یکی ازفراماسنها انتخاب می‌شود قبل ازهمه‌چیز باید بخاطر بیاورد که ماسون است وهمیشه مثل یك فراماسون عمل کند اما چون ازبعضی، عملیات خلاف وظیفه مشاهده‌شده‌است، کمیسیون تقاضا دارد ازهریك ازکاندیداهای ماسون‌که داوطلب انتخابات پارلمان و شهرداری وسایر جمعیت‌هاست تقاضای سوگند و تعهد نمایدکه از خدمت برادرانه جمعیت غفلت نخواهدکرد. » این رسم وقاعده ازطرف گراند اوریان معمول بود تا آنکه در ۱۹۴۹ (۱۳۶۸ ق) رسماً وعلناً به ماسونهائی‌که از راه ماسونی انحراف جسته بودند مراتب ذیل یادآوری گردید :

« لازم است به وکلاء ماسون‌که درپارلمان هستند یادآوری شودکه قبل ازاینکه وکیل مجلس باشند ماسون هستند . وقتیکه یکی از برادران برخلاف اصول ماسونی رفتارمیکند شما باید باوبفهمانیدکه ممکن است هیئت منصفه تصمیمی درباره اوبگیرد پس لازم است که دیسیپلین را کاملاً رعایت کنند .»

گراند لژ دوفرانس هم نسبت باعضایش همین معامله را میکند . روزی یکی‌از اعضاء محترم لژ میگفت « آیا می‌توان وکیل مجلس یا وزیر شد بدون آنکه اصول ماسونی را فراموش‌کرد ؟ » روزبعداز انتخابات پارلمان ، درسال ۱۹۵۱ م (۱۳۷۱ق) صومعه شورای آئین دعوت کرد که به ماسونهائی‌که انتخاب شده‌اند اصول دیسیپلین ماسونی یادآوری شود. بدین‌ترتیب شورای لژوهیئت پارلمانی وجمعیت محلی‌مواظب رفتار وکردار ماسونها و دوستان لژ می‌باشند وبدین ترتیب مشاهده می‌شودکه هیچیك ازآنها که نماینده ملت‌اند با وجود آنکه بعضی از آنان درستکار و شرافتمندمی‌باشند آزادی وجدان واقعی ندارند . آیا ما می‌توانیم رأی خودمان را بآنها بدهیم . همکاری « لژوکمیته »ویا بعبارت ساده « فراماسن وکمونیزم» نیز یکی دیگر ازمشکلات گیج کننده ملتهاست که بایستی درآن دقت فراوانی شود .

فراماسونهای کمونیست

سنت وترادیسیون یکی از مهمترین عوامل دوام و بقای جوامع ملی است . سنتهای اصیل همیشه بطور طبیعی در طی اعصار وقرون‌متمادی بوجود میآیند وباحیات افراد ملت بستگی دارند .

اما فرق و سازمانهائی‌که براساس «انترناسیونالیسم» استوارند ، چون هدفشان تضعیف مبانی حیات ملی و ملیت است قبل از هرکاربدشمنی باسنتهای ملی می‌پردازند وگاه برای اینکار جهت خود سنن وسوابقی جعل میکنند .

مهمترین سازمانهای بین‌المللی عصر حاضر فرقه سری فراماسونری وسازمان کمونیسم بین‌المللی و سازمانهای انترناسیونال سوسیالیستی می‌باشند که هر سه دارای منشاء فکری مشترکند . هدف هر سه فرقه ایجاد رابطه‌ایست بین افراد بشر بدون توجه بخصوصیات ملی ونژادی آنها وبدون رعایت منافع مسلم وحیاتی واحدهای ملی موجود ، تابه‌ینوسیله بهره‌کشی و سوء استفاده از افراد بشر بنفع مراکز هدایت کننده بین‌المللی معینی میسر باشد .

هرسه فرقه « انترناسیونال » برای مقابله با سنتهای ملی و بعبارت ساده برای مبارزه باناسیونالیستها ، بجعل سوابق‌تاریخی وترادیسیونهائی بنفع خود دست زده‌اند.

مثلا کمونیستها و انترناسیونال سوسیالیست‌ها باعلاقه وافرخود رابگروه‌غلامان وبردگان روم قدیم می‌چسبانند و میکوشند عصیان این غلامان را سرمشق افرادانسانی قرار دهند. فراماسونهاهم سوابق خودرا بآدم ابوالبشر، سلیمان نبی وکلیه‌صنوف بنّایان جهان در اعصار مختلف میرسانند .

سازمانهای انترناسیونالیست ، با وجودیکه هر یك بسیاست معین و مشخص دریکی‌از کشورهای جهان بستگی دارند ، معذلك بارها دیده شده است که در مقابل «ناسیونالیستها» صفوف مشترکی داشته‌اند . عقاید انترناسیونالیستی‌که معنی‌صریح آن ترجیح‌جامعه بین‌المللی است، دربسیاری ازکشورهاباهم‌متحدو متفق هستند وبرای برانداختن ناسیونالیستهااز هیچ اقدامی کوتاهی‌ندارند. برای‌روشن شدن‌موضوع‌کشور

خودمان ایران‌و بعدفرانسه‌رادر نظرگرفته و به‌بررسی‌کوتاهی از بندوبست‌هاوهمکاریهای این دستجات در این دو کشور میپردازیم . در ایران از آغاز جنگ بین‌الملل دوم بارها دیده شده‌که فراماسونها وکمونیستها دریك‌صف قرارگرفته‌اند. در بحبوحهٔ مبارزه ملت و دولت ایران با شرکت غاصب نفت انگلیس این صف فشرده‌تر شد . جهانگیر تفضلی هنگام بحث درباره همکاری «ماسنها وسرخها» چنین مینویسد: «... اصلاحرف من برسرهمین موضوع است که نه‌تنها آقایان فراماسون‌ها باکمونیسم مبارزه‌نمیکنند و نمیتوانند کرد بلکه روش عالیجنابانه فراماسون‌ها که‌گاهی رنگ‌لیبرالیسم هم‌بخود می‌گیرد تنها وسیله یا لااقل بهترین وسیلهٔ پیشرفت‌کمونیسم و پل پیروزی بلشویکها درکشورهای هم‌مرز شوروی میباشد.

ـ مگرحکومت‌های ملی ایران را درگذشته نزدیك، فراماسونها وتودئیها درهم نشکستند ؟

ـ اولا این کار دراوائل‌نهضت ابداً مربوط بحزب توده نبود ثانیاً من قبول دارم که فراماسون‌ها بقدری که با ناسیونالیستها دشمنی داشتند و دارند هرگز باکمونیستها مخالف نبوده‌اند...»[1]

در ایران همکاری علنی وآشکار بین«کمونیستها وفراماسونها»کمتر دیده‌شده ، ولی شاید کسی نباشدکه ازصمیمیت ونزدیکی ابراهیم حکیمی (حکیم‌الملك)و«دکتر محمد یزدی» عضو کمیته مرکزی حزب منحله توده بی‌اطلاع باشد .

ارادت دکتریزدی به مرحوم‌حکیمی باندازه‌ای بودکه بعد از حادثه ۱۵ بهمن ۱۳۲۷ در اکثر جرایدپایتخت‌درباره تلاش«حکیمی» برای‌آزادی«یزدی»مطالب‌فراوانی نوشته شد؛ و بالاخره در نتیجه‌وساطت آن‌مرحوم ، دکتر یزدی که در دادرسی ارتش محکوم باعدام شده بود ، با یکدرجه تخفیف محکوم بحبس ابدگردید ، سپس بعنوان طبیب زندان در بهداری زندان قصر بکار پرداخت و دوران زندانش را تا آبان ۱۳۳۱ گذرانید . دربعضی ازکشورها همکاری و ادغام «کمونیسم ـ فراماسن» کاملا علنی شده است . ائتلاف و همکاری کمونیستها و فراماسنها در فرانسه رسوائی بزرگی برای این

۱ـروزنامه ایران ما شماره۲۷۵ـ۱۱ خرداد ۱۳۳۵

دوسازمان «انترناسیونال» بوجود آورد.

از سال ۱۹۲۰ (۱۳۳۸ه) در حزب کمونیست فرانسه عده زیادی از فراماسونها فعالیت میکنند. از روزیکه ماسن‌هاکمونیست شدند، بهارگانهای بالای‌حزب‌کمونیست فرانسه نیز راه یافتند. نخستین فراماسونی‌که موفق شد دراداره‌حزب کمونیست‌فرانسه شرکت کند «لودویس اسکارفرو سارد»[1] است که مدت زیادی دبیرکل حزب‌مزبور بود.

حوادث سال ۱۹۲۳ م (۱۳۴۲ ه) که در ۱۹۳۵ (۱۳۵۴ه) نیز بصورت دیگری تکرار شد، بدست کمونیستهائی که عضو لژهای فراماسنی فرانسه بودند[2] صورت وقوع یافت.

این حادثه رابطه «کمونیستها و فراماسونها» را مسلم‌کرد. فراماسونهائی‌که‌به‌لژ گراند اوریان وفادار ماندند همان اعضاء برجسته حزب کمونیست بودند.

حادثه (۱۹۲۳-۱۹۳۵) سبب شد تا عده‌ای از اعضاء متمایل بحزب کمونیست و کمونیستهای دو آتشه بعضویت لژ گراند اوریان در آیند. ولی این‌ها نتوانستند مثل همکاران فراماسن خود که بدستور لژداخل حزب‌کمونیست شده‌بودند مقام وموقعیتی بدست آورند.

سه کمونیست معروف فرانسه کاچین[3]، مارتی[4] و زونیونو[5] که بعضویت لژ ها درآمدند، نتوانستند موقعیت خود را درحزب ولژ مستحکم کنند و بهمین‌جهت خیلی زود ازصحنه فعالیت خارج و یا «اخراج» شدند.

فراماسونها در سازمان «جبهه مردم»[6] فرانسه نیز رخنه کردند. این سازمان‌که ائتلافی از کمونیست‌ها، سوسیالیست‌ها و رادیکال‌ها بود بوسیله‌ماسن‌ها ایجاد شده‌بود.

۱- Ludovic-oscar Frossard

۲- ص ۳۵ نشریه کتابخانه ژوزف ژیبرت سال ۱۹۶۱

۳- Cachin

۴- Marty

۵- Zunino

۶- Front populair

فراماسونهای فرانسه همچنان اتحادیه «حفظ حقوق بشر» رانیز که سازمان بسیار نزدیك و متمایل بحزب کمونیست فرانسه بود، بوجودآوردند .

در انتخابات سال ۱۹۳۶ (۱۳۵۵هـ) عده‌زیادی از کاندیداهای انتخاباتی فراماسن بودند که از طرف حزب کمونیست تقویت میشدند و براثرائتلاف باآنها موفقیت بدست آوردند . این کاندیداها بتدریج ازکمونیستها جلوترافتاده وموفق شدندآراء زیادتری بدست‌آورند .

در نوامبر سال ۱۹۳۶ (۱۳۵۵هـ) «موریس تورز»[1] رهبر حزب کمونیست‌فرانسه موافقت خودرا با شرکت در مذاکرات «پشت پرده سفید»[2] فراماسونها اعلام‌کرد. اودر اولین جلسه مذاکرات هم حاضر شد ولی ناگهان تغییر فکر داده و از جلسه دوم به‌بعد معاون خود «فلوریموند بن »[3] را بجای خود فرستاد . « بونت » در تمام جلسات بنام «تورز» صحبت‌کرد و علائق و هم بستگی «کمونیزم- فراماسن» را اعلام نمود . بعد از حوادث ۱۹۳۹ (۱۳۵۸هـ) و امضاء قرارداد «آلمان- شوروی » همکاری و همبستگی «نیروی مقاومت» بیشترشد و«لژ»ها و «سلول»ها به‌هم نزدیکتر شدند.

لژگراند اوریان در یك صورت جلسه رسمی اعلام‌کرد که بموجب تصمیم‌کمیته مرکزی حزب کمونیست فرانسه هرگونه ممنوعیتی‌که قبلا علیه‌فراماسونها بوجودآمده بود از این پس از میان میرود. این اعلامیه بدان‌جهت صادرشدکه قبلاحزب‌کمونیست فرانسه بکلیه کمونیستها اطلاع داده بودکه حق ملاقات وگفتگو بافراماسن‌های‌فرانسه و جهان را ندارند[4].

بعد از خاتمه جنگ دوم جهانی و اشغال کامل کشورهای رومانی، بلغارستان، مجارستان ، لهستان و چك اسلواکی بوسیله نیروی شوروی -چون دولت شوروی کلیه محافل ماسنی را تعطیل‌کرد، روابط «بلشویکها-ماسن‌ها»هم به‌سردی گرائیددرحالیکه

۱- Maurice Thorez

۲- Tenue alanehe fermée

۳- Florimond Bont

۴- صفحه ۱۸ صورت جلسات گراند اوریان ژانویه ۱۹۵۵ (جمادی‌الاول ۱۳۷۴)

عده زیادی از ماسن‌ها کاملا «روس ماب» شده بودند .

فراماسونهای بلشویك همچنان بفعالیت خود درهردو سازمان انترناسیونال‌ادامه میدادند ، و بهیچوجه توجهی به تصمیم دولت شوروی و گراند اوریان نداشتند . به همین‌مناسبت سازمان‌های مختلف Crypto comunistes برای رهبری اساسی خود فراماسون‌های واقعی را انتخاب کردند[۱] .

این انتخاب سبب شدکه باردیگر این دو سازمان‌انترناسیونال درکنار یکدیگر بفعالیت خود ادامه دهند چنانکه این همبستگی وهمکاری را هنوز هم دارند.

۱ـ س۳۶ مجلهٔ فراماسونری کتابخانه ژوزف گلبرت .

فصل پنجم
فراماسونری درامریکا

فراماسونری در امریکا بیش از یکصد ونود وسه‌سال‌قدمت‌ندارد . باوجودیکه فراماسونری امریکا بوسیله ماسونهای انگلیسی در این‌سرزمین‌رواج یافت،مع‌الوصف نخستین ضربه‌ای که بانگلستان‌واردشد ، بوسیله‌ماسونهای امریکائی ولژفراماسونری شهر بستن بود . در قرن هیجدهم شهر بستن امریکا مهمترین نقطه‌ای بود، که درآنجا اختلافات سیاسی واجتماعی بحد اعلی رسیده بود. روشنفکران،فرهنگیان، تجاروهمه طبقات مردم شهر از احجاف و تعدی مأمورین انگلیسی بستوه آمده بودند.

بازرگانان امریکائی برای‌رهائی ازچنگال‌گمرک‌چی‌های انگلیسی‌وروحانیون برای جلوگیری از سلطه کلیسای (انگلیکان) و توده مردم وساکنان بندر برای‌بیرون راندن سربازان (قرمز پوش) و تحصیلداران و ملاحان متفرعن انگلیسی همه آماده و یکدل بودند.

کانون جنبش و انقلاب ضد انگلیسی ، اعضاء لژ فراماسونری « سنت آندره » بودند. درسال ۱۷۶۹ (۱۱۸۲هـ) لژ مزبور ازطرف گراند لژادیمبورگ بعنوان«محفل بزرگ ولایتی» شناخته شد وامید مستعمره چیان انگلیسی واقع‌گردید. رئیس‌لژجراح معروف امریکائی «ژوزف اوارن» دوست صمیمی فرانکلین بود .

جلسات لژ درکافه «اژدهای سبز» تشکیل میشد. در این محل اعضاء لژ، اهالی بندر وهمه‌مردم بانگلیس‌ها لعنت میفرستادند وآنها رانفرین‌میکردند. وانگلیس‌های طماع بر روی واردات چای از هندوستان عوارض سنگینی وضع کرده بودند .

رؤساء جمهور فراماسون امریکا



نخستین رئیس جمهور فراماسون امریکا، ژرژ واشنگتن میباشد که در سال ۱۷۳۲ متولد و در ۱۷۹۹ فوت کرده. او از سال ۱۷۸۹ تا ۱۷۹۷ رئیس‌جمهور امریکا بود و نخستین گراند ماستر امریکائی نیز میباشد. اودر لژ فراماسون «الکساندریا» که‌بعدها بنام «الکساندریا واشنگتن» نمره ۲۲ تغییر نام داده، فعالیت میکرده و عضو بوده است.



جیمز مونروئو پنجمین رئیس جمهور فراماسون امریکا میباشد. او در سال ۱۷۵۸ متولد ودر ۱۸۳۱ وفات کرده‌است. اودربین سالهای ۱۸۱۷ تا ۱۸۲۵ رئیس جمهور بوده و در لژماسونی Williamsburg نمره ۶ ایالت امریکا عضویت داشته‌است.



اندروجاکسون هفتمین رئیس‌جمهور امریکاکه در ۱۷۶۷ متولد ودر ۱۸۴۵ فوت کردموی‌سومین رئیس جمهوری فراماسون‌امریکا بوده‌است. اودربین‌سالهای ۱۸۲۹ - ۱۸۳۷ مقام ریاست جمهوری داشته و گراند ماستر لژ Tennessee شماره ۱۸۲۲ میباشد.

رؤساء جمهور فراماسون امریکا



جیمز کنوکس پولك
یازدهمین رئیس جمهور
امریکا ۱۸۴۹ ـ ۱۷۹۵
در لژ فراماسونری ،
Cloumbia Lodge No1
تنسی که مقام Warden
Junior عضویت داشت .



جیمز بوشانان پانزدهمین
رئیس جمهور امریکا
۱۸۶۸-۱۷۹۱ عضو لژ
Master, Lodge No 3
Penna



هفدهمین رئیس جمهور
امریکا (اندرو جانسون)
۱۸۵۷ ـ ۱۸۰۸ عضولژ
فراماسونری No. 119
Greenyille Lodge که
این لژ در حال حاضر لژ
شماره ۳ تنسی است .

رؤساء جمهور فراماسون امریکا



جیمز ـ ابرام گارفیلـد
هفتمین رئیس جمهـور
فراماسون امریکا است که
در بیستمین‌دوره‌انتخابات
ریاست جمهوری انتخـاب
شد. اودر لژColumbus
Lodge No . 30 اوهایو
عضو بوده است .



ویلیام‌مك‌کینلی۱۹۰۱ـ
۱۸۴۳ بیست و پنجمیـن
رئیـس جمهور فراماسون
امـریـکا بود. اودر لـژ
Canton LodgeNo.60.
اوهایو عضویت داشته .



تئودر روزولت۱۹۱۹ـ
۱۸۵۸ بیـست و ششمین
رئیس‌جمهورامریکاونهمین
رئیس‌جمهورفراماسون‌درلژ
Canton Looge No. 60.
اوهایو میباشد .

پنج رئیس جمهور فراماسون امریکا



ویلیام هاوارد تافت
۱۸۵۷-۱۹۳۰ بیست و
هفتمین رئیس جمهور امریکا
و دهمین رئیس جمهور
فراماسون لژ اوهایوست



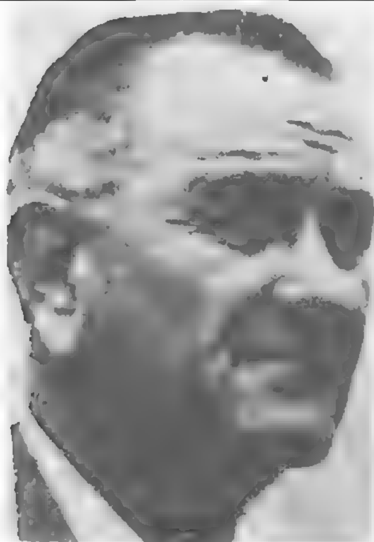
وارن گامالی هاردینگ
۱۸۶۵-۱۹۲۳ بیست و
نهمین رئیس جمهور امریکا
ویازدهمین رئیس جمهوری
که در لژ Marion Lodge
No. 70 اوهایو فراماسون
شد .



سی و دومین رئیس جمهوری
امریکا فرانکلین روزولت
متولد ۱۸۸۲ ــ وفات
۱۹۴۵ عضو لژ New ــ
Holland No. 4, York



هاری ترومن متولد ۱۸۸۴
سی و سومین رئیس جمهور
امریکا گراند ماستر لژ
میسوری



سی و ششمین رئیس جمهوری
فراماسون امریکا لیندن
جانسون است که در لژ
Initiated Johnson city
Lodge No. 561, Texas
عضویت دارد .

وضع عوارض مزبور همه مردم را علیه آنها برانگیخت ومتحد کرد . نتیجه این اتحاد در روز پنجشنبه ۱۶ دسامبر ۱۷۷۳ در لژ فراماسونری «سنت اندره» که در کافه « اژدهای سبز» تشکیل شده بود، ظاهر گردید .

آنروز در حالیکه اعضاء محفل ماسنی با یکدیگر بحث و گفتگو میکردند ، یکعده هندی سرخ پوست ومسلح، با جنجال وهیاهو از کافه خارج شده خودرا بروی عرشه سه کشتی تجارتی انگلیس حامل صندوقهای چای رسانیدند. ودر ظرف چند دقیقه ۳۴۲ صندوق چای را بدریا ریختند[1]. حمله برق آسای سرخ پوستان ، پلیس انگلیسی بستن را غافلگیر کرد ودولت انگلستان بتلافی عمل مهاجمین دست بعکس العمل شدیدی زد. ولی این واقعه که بعدها «روز چای» نامیده شد، مقدمه انقلاب درسرتاسر امریکا گردید . فراماسونهائی که آتش به باروت افکنده بودند، در همه جا انقلاب ضد انگلیسی را دامن میزدند . نویسنده کتاب « فراموشخانه و انقلابهای قرن هجدهم » مینویسد «روز چای ازاولین روزهای بزرگ انقلاب امریکااست ویك روز ماسونی بشمارمیرود. زیرا فراموشخانه امریکا نمیتواند خود را از این افتخار برکنار بداندکه آتش بباروت نهاد...[2]» روزچای در امریکا در تاریخ این سرزمین مقام بزرگی دارد. یادآوری روز چای در جریان مبارزات ملت ایران برای احقاق حق خود ازصنعت نفت بطرزعجیبی درذهن نویسنده ظاهر شد. درروز ۲۵ خرداد ۱۳۳۰ هنگامیکه مردم تهران تابلو «اداره اطلاعات وانتشارات شرکت نفت ایران وانگلیس» را از بالای عمارتی درخیابان نادری پائین میآوردند، من با «ادگار کلارك» عضو هیئت تحریریه خبرگزاری یونایتدپرس مشغول تماشا بودم وباو گفتم آیا تاریخ «روزچای» و کافه « اژدهای سبز » راخوانده‌ای ؟ او در حالیکه چشمانش را بصورتم خیره کرده بودگفت : «آری ، تاریخ آنروز را چندبارخوانده‌ام.» باو گفتم آیا امروز برای ایرانیها «روز نفت» نیست ؟!! او بی‌اختیار دست مرا کشیده بدرون تاکسی کرایه‌ای که در اختیارمان بود ، برد و یکسره بتلگرافخانه رفتیم . در تاکسی باو گفتم امروز برای مامثل «روز چای» امریکا اهمیت دارد، منتهی دراین روز

۱ـ ص ۲۲۸ انقلاب‌های فراماسونری درقرن‌هیجدهم .

۲ـ ص ۲۲۸ همین کتاب .

مقدس فراماسونری ایران ولژ « روشنائی ایران » در تهران و لژهای «پیشاهنگ» و«مسجد سلیمان» در خوزستان عزادار هستند. زیرا آنها نمیخواهند «روزنفت» پیروز شود . امادر امریکای شما در«روزچای» یکی از فراماسونهای عضولژ « سنت اندره » نطقی ایراد کردوگفت[۱]: «ما برده نیستیم که‌تاآخر عمرطوقرقیت انگلستان‌رابرگردن داشته‌باشیم‌ماآزادی میخواهیم ومیل‌داریم‌که سرزمین‌خودرا مستقل به‌بینیم.» درکشور شماپس‌از اینکه جنگ بین انگلستان و امریکاآغاز شد، فراماسونهای بوستن باتمام فراماسنهای امریکا تماس گرفته آنها را علیه مستعمره‌چیان بجنگ واداشتند.

مرکز فراماسونری امریکا با فراماسونهای فرانسه ، ایتالیا و حتی فراماسنی انگلستان تماس گرفت و از آنها کمك خواست . از فرانسه و ایتالیا عده زیادی از فراماسونها داوطلب شدند که بامریکا بروند و در آنجا با قوای انگلستان بجنگند . ژنرال‌هائی که از فرانسه برای کمك به‌استقلال طلبان امریکا رفتند،امروزنامشان در محافل ماسنی امریکا ضبط است . ژنرال لافایت ، ژنرال گراس ونوآی که هر سه از فراماسونهای معروف فرانسه بودند، ازآنجمله هستند .

در خود امریکا تمام رجال سیاسی معروف وهمه‌ژنرال‌های‌برجسته‌ارتش‌استقلال طلب امریکا فراماسن بودند. تاریخ امریکا رژه فراماسونهارادر روز۲۷ دسامبر۱۷۷۸ (۱۰ ذیحجه ۱۱۹۲ هجری) فراموش نمی‌نماید. در این‌روزگروهی انبوه ازفراماسون‌ـ های امریکادرحالیکه«جورج واشینگتن» مردسیاسی معروف امریکا باپیش‌بندچرمی فراماسونری«اپرون»پیشاپیش آنها حرکت میکرد،رژه‌رفتند . این‌رژه بمناسبت‌استقلال شهر فیلادلفی بود. بعضی از جملات اعلامیه استقلال امریکا از اساسنامه فراماسونری امریکا گرفته شده واکثر آنهائی نیزکه آنرا تدوین و امضاء کردند فراماسن بودند .

بنیامین فرانکلین

بنیامین فرانکلین که او نیزمثل «واشینگتن» نامش با استقلال امریکا همراه است از فراماسنهای این‌کشور بود.

داستان عضویت فرانکلین‌درمحفل فراماسونری‌امریکا

۱ــ ص۱۲، شماره ۲۳ سال ۲۲ مجله خواندنیها .



اعضاء یك لژ ماسونی امریکا در رژه
خیابانی با پیش بندها و علائم



ژرژ بوشلن قاضی امریکائی هنگام اعطاء درجه ۳۳
باحلقهٔ برلیان به ارنست برشل



ژرژ واشنگتن درلباس
فراماسونی



بنیامین فرانکلین اولین
گراند ماستر پنسیلوانیا

فرانکلین روزولت درلباس ماسونی

هم‌جالب وشنیدنی است :

هنگامیکه بنیامین هفده‌ساله بود ، برادرش « ژاك فرانکلین» را بجرم انتشار مقالات ضدکلیسا توقیف‌وزندانی کردند . ژاك‌درژانویه ۱۷۲۳ م (ربیع‌الثانی۱۱۳۵ ه) بمناسبت مقالاتی که در روزنامه‌اش بنام « جریانات انگلستان نو » مینوشت، زندانی وپس‌ازمدتی آزادشد . بنیامین بلافاصله عقاید برادرش‌را دنبال‌کرد ولی‌چون بامقاومت مخالفین مواجه شد از «بستن» بشهر « فیلادلفی » رفت و از آنجا برای فراگرفتن فن چاپ بانگلستان رهسپار گـردید . هنگامیکه در مطبعه کار میکرد بمطالعه کتب فلسفی پرداخت وچندی‌بعد نخستین اثرخویش‌را بنام «آزمایش راجع‌باختیارواجبار ، لذت‌ورنج» منتشرکرد، مدتی بعدبنیامین باکمك یکی از تجار آمریکائی از انگلستان به فیلادلفی برگشت و چاپخانه‌ای دایر نمود . در آن زمان در فیلادلفی یك محفل فراماسونری دایر بود . فرانکلین هر چه سعی کرد وارد این لژ شود ، فراماسونها قبولش نکردند . و آنگاه او برای آنکه انتقامی از ماسونها گرفته باشد در روزنامه « گازت اف پنسیلوانیا » شروع بنوشتن مقالات ضد آنها کرد و اولین مقاله او در روز ۸ دسامبر ۱۷۳۰ (جمادی‌الثانی ۱۱۴۳ ه) منتشر گردید . انتشار مقالات او ، تدریجاً افکار عمومی مردم‌را علیه ماسونها برانگیخت . همه شماره‌های روزنامه «گازت‌اف‌ـ پنسیلوانیا » که در آنها مقالات ضد ماسنی نوشته میشد بقیمت زر بفروش میرسید و سرانجام وقتی محفل فراماسونی متوجه تأثیر مقالات او شد ، ویرا باسلام و صلوات واردلژ نمود. فرانکلین در۱۷۳۰ (۱۱۴۲ه) رتبهٔ «کارآموزی » فراماسنی‌گرفت و در ژوئن۱۷۳۲ (۱۱۴۴ه) ناظم‌بزرگ ودر ۱۷۳۴ (۱۱۴۶ه) سرور بزرگ لژ پنسیلوانیا گردید . از۱۷۳۵ تا ۱۷۳۸ (۱۱۴۷ تا ۱۱۵۰ ه) دبیر محفل بود . پس از آن دو باره داخل ردیف فراماسونهای ساده‌شد. ولی‌همواره درجلسات لازم حضورداشت. در۱۷۴۹ (۱۱۶۲ه) بسمت سروربزرگ ولایتی منصوب‌گردید و در ۱۷۵۰ (۱۱۶۳ه) بنمایندگی سروربزرگ انتخاب‌گشت ودر ۱۷۶۰(۱۱۷۳ ه) مجدداً به همین سمت انتخاب شد . فرانکلین درلژهای انگلیسی ولژ «نه‌خواهران» فرانسه مقامات عالیه داشت و ریاست افتخاری لژهای «حکام معبدکارکاسون» و «سن‌ژان» بیت‌المقدس ومحفل رفقای روئن

را نیز یدك میکشید . وی در ۱۷۳۴ م (۱۱۴۶ هـ) در آمریکا کتاب قانون اساسی فراماسونری را منتشر کرد ودر ۱۷۵۲ (۱۱۶۶هـ) ساختمان معبد فراماسونری فیلادلفی راآغاز نمود .

تشکیل لـژهای فراماسونری‌درآمریکا تاریخ تشکیل لژهای فراماسونری درآمریکارا باید مثل انگلستان قبل از سال ۱۷۱۷ (۱۱۲۹ هـ) دانست دائرة المعارف آمریکا تأسیس نخستین لژ ماسونری آمریکا را در ۱۷۳۰ (۱۱۴۲هـ) ضبط کرده است[1] . در حالیکه نویسنده فرانسوی کتاب «فراموشخانه ها و انقلابات قرن هیجدهم» تاریخ تأسیس‌لژهای ماسونی «بنّائی»آمریکا را قبل از ۱۷۱۷ میداند[2]

دائرةالمعارف ماسونی مینویسد «قدیمیترین‌گزارشی که ازسابقه تشکیل‌لژهای ماسونری موجود است ، در کتابخانه یکی از لژهای فیلادلفیاست . این گزارش در ضمن وقایع‌سال ۱۷۳۰ [۱۱۴۲هـ] ضبط است . و میتوان تصور کرد که لژی در زمان بسیار بعید (Time immemorial) بوسیله عده‌ای از ماسونها ، بدون‌داشتن اجازه‌ویا باصطلاح فراماسنها غیر قانونی‌درآمریکا وجود داشته است.»

نخستین لژی که تصور میشود طبق مقررات فراماسونی وبا اجازه مقامات بالای این جماعت تشکیل‌شده ، محفلی‌است که با اجازه‌لژ ما در (گراندلژ انگلستان) در سال ۱۷۳۳ (۱۱۴۵ هـ) تشکیل‌گردیده و بوسیله «هانری‌پریس»[3] رسمیت یافته است . اولین‌گراند ماستر این‌لژ شخصی بنام «ویس‌کونت مونتاگو[4]» بوده که بسمت استاداعظم ایالتی «انگلستان‌جدید» New Englandومستملکات و اراضی تحت تصرف انگلیسها انتخاب‌گردیده‌است. دردورانی که‌انگلستان برقسمتی‌ازایالات‌آمریکاحکومت‌میکرد ، بسیاری از لژهای فراماسونری آمریکا تحت تشکیلات فراماسونری انگلستان بودند در بعضی از ایالات بتدریج لژهائی تشکیل شد که باگراندلژ اسکاتلند و ایرلند

۱ـ ص۷۹جلدنهم چاپ۱۹۵۷.

۲ ـ ص ۲۲۲ .

۳ ـ Henry price

۴ ـ Viscount montag

ارتباط‌داشت . این‌لژهاتماماً گراندلژهای ایالتی‌بودند وریاست عالیه آنها را استادان اعظمی که از طرف انگلستان معین میشدند ، بعهده داشتند دولژ ازین‌لژها از سال ۱۷۵۱ـ(۱۱۶۴هـ) که دوران «کولونی»هاست فعالیت میکردند .

بموجب نوشته«فای» نویسنده فرانسوی بدینترتیب لژهای‌فراماسونری‌درآمریکاتوسعه یافت: «...درفیلادلفی و بستن‌قبل‌از۱۷۱۷ لژهای‌ماسنی‌وجودداشت. در۱۷۳۱ [۱۱۴۳هـ] محفل فیلادلفی با محفل بزرك لندن‌ارتباط‌یافت و«دوك‌دو نورفلك» و«دانیل کوکس» را بعنوان مهین سرور ممالك مرکزی آمریکاتعیین کرد . درسال۱۷۳۳ [۱۱۴۵هـ] اولین محفل مطیع ومنظم فراماسونی دربستن تشکیل‌یافت و هانری پرایس استاد بزرگ آن شد . ازآن‌پس محافل فراماسونری در«جئورجیا» بسال ۱۷۳۴ [۱۱۴۶هـ] درنیویورك بسال ۱۷۴۳ [۱۱۵۵هـ] درویرژینی ، بسال ۱۷۴۹ [۱۱۶۲ هـ] در رودآیلاند ، بسال ۱۷۵۰ [۱۱۶۳هـ] درماریلاند وکنتیکت بسال ۱۷۵۳ [۱۱۶۶ هـ] ودر کارولاین شمالی تشکیل گردید. در ۱۷۳۴ [۱۱۴۶هـ] یکی از محافل بستن،که بی‌شك ازروحیه‌آرام و کم ابتکار فراموشخانه انگلستان خسته وناراضی شده بود ، از محفل بزرگ اسکاتلند تقاضای قانون مخصوص‌کرد و درسال ۱۷۵۹ [۱۱۷۲هـ] آنرا دریافت داشت ودرهمین اوقات‌محافل «قدیمی‌ها» تشکیل‌گردید و بزودی درتمام مستعمرات پیشرفت نمودزیرا در آنجا هم مثل انگلستان عناصر جوان وجسور بمحافل «قدیمی» رو می‌نمودند. بدین ترتیب در سال ۱۷۶۰ [۱۱۷۳هـ] گوشه‌ای از امریکا نبودکه‌درآن، فراموشخانه‌رسوخ نکرده باشد...»[۱]

استقلال فراماسونری امریکا

پس از خاتمه جنگهای استقلال طلبانه امریکا،محافل‌فراماسنی نیز بلافاصله ادعای استقلال کرده سیادت گراند لژ انگلستان را از مقررات خود حذف کردند.

این محافل پس از چند سال همگی در سازمانی بنام «محفل اعظم ایالتی» جمع شدند واستقلال‌خود را اعلام نمودند .پس‌ازاتحاد واستقلال

۱ــ ص۲۲۲تا۲۲۳ فراموشخانه‌ها وانقلابهای قرن هیجدهم.

هرکدام از این لژها فعالیت خود را محدود به‌قلمروی میکرد که باوضع سیاسی آن‌لژ تطابق‌میافت . بنابراین اگرعادتی ازطرف کلیه گراند لژها تکرارمیشدمعرف‌پذیرفته شدن آن در تمام کشور امریکا بود .

اینك در سر تا سر امریکا ۴۹ گراند لژ و ۱۶۴۱۵ محفل فراماسونری فعالیت میکنند. بموجب آخرین آماری که‌منتشرشده از این عده ۲۹۸۸۱۳۴ نفر استادماسنی میباشند و بقیه درجات مختلف‌دارند. تعداد ماسونها در این‌کشور۳۹۲۷۲۱۶نفراست. عده‌ای از لژهای فراماسنی امریکا تابع گراندلژاسکاتلند و عده‌ای تابع لژ «یورك» میباشند، معهذا میتوان آنها را «لژ امریکائی» نامید .

عده زیادی از رهبران حزب دموکرات امریکا درلژ اسکاتلند عضویت دارندو دیگران که در حزب جمهوریخواه هستند، بیشتر در لژهای مستقل امریکائی فعالیت میکنند .

۱۴ رئیس جمهور امریکا

فراماسونری امریکا نیز، مانند سازمان های ماسونی‌انگلستان سعی دارد، روساء مملکت را داخل سازمان‌های خود بنماید . همانطوریکه در انگلستان پادشاهان این کشور وارد سازمان ماسونی شده‌اند، درامریکا نیزاز۳۶ رئیس‌جمهوری‌امریکا ۱۴ نفر آنها از سال ۱۷۹۹ تا ۱۹۶۶ عضو لژهای ماسونی این کشور بوده‌اند . از اینعده چهار نفرشان عضو لژ «اوهایو» سه‌نفر عضو لژ تنسی ، دو رئیس جمهور عضو لژ نیویورك و بقیه ازلژهای واشنگتن، پاناما، میسوری ، تکزاس و ویرجینیا بوده‌اند .

در سالنامه سال ۱۹۶۵-۱۹۶۴ ماسونی «مرکز برادران‌ماسونیك» اسامی‌چهارده رئیس جمهوری که عضو لژهای ماسونی بوده‌اندبترتیب ذیل نوشته شده است !

جرج واشنگتن- جیمز منرئو - اندرو جاکسن - جیمز کنوکس بلوك - جیمز بوکانان- اندریو جانسون- جیمز ابراهام گارفیلد- ویلیام مك‌کینلی- تئودر روزولت - ویلیام هاوارد تافت- وارنر گامالیل هاردینگ - فرانکلین روزولت - هاری ترومن - لیندن‌جانسون .

فراماسن امریکائی و روش فراماسونری در امریکا

درباره سازمان فراماسونری امریکا در ایالات متحده و جهان، یك سئوال پیش میآید که پاسخ به آن قدری دشوار است. همه میپرسند آیا فراماسونری امریکا هم مثل فراماسونری انگلیس «بنگاه کارگشائی» ویا «مرکز سیاسی» است یا نه ؟ امریکائیها بارها اعلام کرده‌اند که فراماسونری در آنکشور یك مؤسسه تعاونی و برادریست و درهای بیمارستانها، آسایشگاهها، کتابخانه‌ها ، پرورشگاه‌ها و مؤسسات فرهنگی آن بروی همه مردم جهان باز است .

«مونروئه» مبتکر سیاست معروف «انزوا» و «عدم مداخله امریکا درامور دیگران» خود از فراماسونهای امریکائی بود. او میگفت اروپای کهنه را باید بحال خود گذاشت که هرطور میتواند زندگی کند. لژهای فراماسونری امریکا از این اصل پیروی مینمودند و فقط در خارج از آنکشور بالژ بزرگ انگلستان تماس داشتند .

تماس دائمی ومؤثر فراماسونری انگلستان وامریکا در جنگ دوم جهانی بطور جالبی بنفع انگلستان تمام شد. حتی کمکهای مؤثر دوره بعداز جنگ دولت امریکا نسبت به انگلستان ونجات دادن بریتانیا ازورشکستگی اقتصادی با دستیاری برادران فراماسن امریکائی بوده است .

لژهای فراماسونری بعضی ازکشورهای اروپائی و افریقائی و آسیائی بطوریکه گفتیم، درگذشته ازلژ بزرگ انگلستان اطاعت میکردند ـ ولی امروز در جهان هیچ لژ فراماسونری را نمیتوان یافت که ازلژهای امریکا اطاعت کند وفقط لژهائی که دراین اواخر سیاه پوستان در افریقا تأسیس کرده‌اند بالژهای فراماسونری سیاه پوستان امریکا باسم «پرنس هال» همکاری می نمایند .

انگلستان بوسیله سازمان فراماسونری خود توانست درقرن هجدهم و نوزدهم و قسمتی ازقرن بیستم درکشورهای دیگر دارای قدرت سیاسی گردد ولی امریکا در عصر تسخیر فضا نمیتواند دراروپا وافریقا وآسیا ازنفوذ فراماسونری خود بهره برداری نماید. درقرن هجدهم و نوزدهم و قسمتی از قرن بیستم ، فراماسونری انگلستان راه را برای نفوذ وقدرت سیاسی دولت انگلستان بازکرد و اینك قدرت ونفوذ سیاسی امریکا باید راه

را برای نفوذ فراماسونری امریکا بازکند. ولی با درنظرگرفتن وضع کنونی جهان اگر امریکا لژهائی در جهان بوجودآورد، این لژها بزودی مانندمحافل ولژهای انگلیسی، بصورت باشگاه‌های سیاسی و کارچاق‌کنی درخواهند آمد.

چون اوضاع دنیا طوری شده است که دیگر مردم برای برخورداری از «اسرار نهان»، عضویت جدید لژهای جدید فراماسونری را نمی‌پذیرند، لذا نمیتوان تصورکرد که در آینده لژهای فراماسونری امریکا مثل «لژ بزرگ لندن» یامانند «گراند اوریان» فرانسه و «لژ بزرگ شرق» مقبولیت جهانی بدست آورد.

استفاده سیاسی

ولی با توجه به پیشرفت روز افزون امریکادرصحنه سیاسی جهان بعیدنیست که فراماسونری این کشور با استفاده ازنفوذ عوامل دولتی خود و مأمورین مخفی وعلنی سفارتخانه‌ها و «دلار» درصدد استفاده توسعه فعالیت خود برآید. اگردولت امریکا به‌چنین‌کاری دست زنددر بسیاری ازکشورهای جهان بخصوص ممالك «توسعه نیافته» موفقیتی بدست خواهدآورد. زیرا ماجراجویان، جاه طلبان وسودجویان سیاسی و اقتصادی ممالك توسعه نیافته‌که بخاطر نفع شخصی‌خود ازهر فرصتی‌استفاده مینمایند عضویت درلژهای ماسنی امریکا را بدون اینکه‌اعتقادبآداب و رسوم و عقاید آنها داشته باشند خواهندپذیرفت. نویسنده‌تاریخ ماسونی می‌نویسد «... بعضی برآنندکه‌امروز، فراماسونری‌آمریکادرسیاست‌جهانی‌جای فراماسونری انگلستان را گرفته است ولی این نظریه‌واقعیت ندارد. شاید اگر وضع سیاسی دنیا همین‌طور باشد و دولت آمریکادر قسمتی ازجهان، یك دولت با نفوذ باقی بماند، فراماسونری آمریکا بتواند فراماسونری کشورهای دیگر را تحت نفوذ درآورد.

ولی امروز، چنین نیست و فراماسونری امریکا دارای سوابق فراماسونری انگلستان نمی‌باشد، که بتواند وسیله‌ای برای تأمین منافع سیاسی امریکا در جهان شود. لژهای فراماسونری اروپا و آفریقا و آسیا غیراز لژهای انگلیسی، تا قبل از جنگ جهانی دوم، با لژهای فراماسونری امریکا تماس نداشتند فراماسونری امریکا هم نسبت بامور فراماسونری اروپا و افریقا وآسیا، غیرازلژهای انگلیسی علاقه‌نشان

نمیداد ... فراماسونری امریکا چون تازه وارد عرصه بین‌المللی شده ، هنوز نتوانسته است نفوذ زیادی پیداکند خاصه آنکه وضع امروز دنیا ، غیراز آغاز ایـن قرن است ولی با مرور زمان فراماسونری امریکا در آن قسمت از دنیاکه تحت تسلط کمونیست‌ها نمی‌باشد ، ممکن است دارای نفوذ بسیار شود ...[1]»

طرق مختلف نفوذ لژهای آمریکائی

باوجودیکه لژهای‌فراماسونری‌آمریکاعلناً اظهارمیکنند که در سیاست دخالت ندارند ، معذالك آثار وشواهد متعددی گواهی می‌دهد که لژهای آمریکائی مستقیماً وبسه طریقه زیر در سیاست بین‌المللی دخالت میکنند :

۱ ـ بعلت ازبین رفتن نفوذ بین‌المللی فراماسونری انگلیس و فرانسه ، پس از جنگ دوم تا اندازه‌ای لژهای آمریکائی جای آنها را گرفته‌اند .

۲ـ سیاستمداران آمریکائی که از راه مذهب و اعزام میسیونرها وتأسیس بنگاه‌های خیریه وفرستادن مأمورین نظامی وفنی و اقتصادی برای کمك بهکشورهای توسعه نیافته درجهان رخنه میکنند ، در سالهای اخیر مستقیماً بوسیله اعمال نفوذ درلژهای فراماسنی ممالك دیگر نیز اقدام می‌نمایند .

درآمریکا سازمان‌فراماسونری‌مانند دوره قبل‌ازجنگ دوم درفرانسه وانگلستان دارای نفوذ سیاسی و اقتصادی است . بعضی‌ها عقیده دارند که در امریکا تا شخصی عضو سازمان فراماسونری نباشد در دستگاه دولت نمی‌تواند بطرز برجسته‌ای ترقی کند و پست‌ها ومشاغل برجسته دولتی درآمریکا مختص اعضای فراماسونری است .

۳ـ درکشورهائیکه لژهای فراماسونری‌آمریکا تشکیل نشده سازمانهای‌اخلاقی تعاونی وشبه ماسنی تشکیل گردیده‌است‌که می‌توان‌آنهارا شعب فراماسونری‌آمریکائی

---

۱ ـ خواندنیهاسال۱۳۴۴ شماره ۳۱ .

۲ ـ اندروتالی نویسنده آمریکائی کتاب «سیا» که خود سالها عضو سازمان اطلاعات وجاسوسی آمریکا بود،درباره‌نقش میسیونرهای مذهبی و مؤسسات خیریه آمریکا در کسب اطلاع وجاسوسی دادسخن‌داده.رجوع‌شود به‌کتاب :

C. I . Ainside story

دانست از اینگونه سازمانها می‌توان :

۱ـ روتاری کلوب

۲ـ لاینز

۳ـ جمعیت تسلیح اخلاقی

۴ـ جمعیت برادران جهانی

را نام برد .

آمریکائیان بوسیله این سازمانها که بظاهر جنبه اخلاقی ، تعاونی و کمك به همنوع دارد ، به نیات و هدفهای ماسنی تحقق می‌دهند . در کشور ما چهار سازمان مذکور کوشش فعالانه‌ای برای جلب ایرانیان می‌نمایند[1].



۱ ـ مطالعه و دقت در تشکیل سازمان‌های چهارگانه فوق‌الذکر برای کسانیکه علاقه بتحقیق بیشتری دراین‌باره دارند،ضروری‌است ودرقسمتهای بعدی در این‌باره بتفصیل گفتگو خواهد شد .

فصل ششم

تشریفات داخلی معابد و لژها ـ قبول عضو جدید ـ شرایط ورود

« مصلحت نیست که از پرده برون افتد راز
ورنه درمحفل رندان،خبری نیست که نیست!»

اسرار و آئین سرّی محافل

از بدو ایجاد فراماسونری در جهان تا کنون مقالات ، رساله‌ها و کتب مختلفی درباره تشکیلات مرموز و مخفی ، و اصول و آداب پنهانی آن انتشار یافته است . اما نشریات لژهای فراماسونری جهان هیچگاه درباره اسرار ورموز وآئین داخلی محافل خود کلمه‌ای برای « غیرماسن » ها و « بیگانگان » نقل‌نمی‌نمایند . فراماسنها رمز اصلی کار و موفقیت خود را مرهون این می‌دانندکه اسرار خویش را محفوظ ومکتوم نگاه دارند و اجازه ندهند جز اعضاء جمعیت ،کسی براسرارشان وقوف یابد . باوجود این تاکنون چند نویسنده « بیگانه » و مخالفین فراماسونری ،کتب و اطلاعات جالبی درباره آنچه که دردرون لژها می‌گذرد ، منتشر نموده‌اند .

در زبان فارسی تاکنون نوشته‌ای دقیق وصحیح درین باره بوجود نیامده است. به همین جهت سعی شده ، در این مختصر تا آنجاکه مقدوربوده آئین و اسرار ورموز وتشریفات آنها بیان شود[1] .

---

۱ ـ درنقل‌این اطلاعات ازاظهارات کسانیکه سابقاً در «لژ بیداری ایران» بوده‌اند استفاده شده است .

شرایط عضویت لژ ها

قبل از اینکه به بحث درباره آئین و تشریفات و رسوم فراماسنها بپردازیم، لازم است شرط ورود به یك لژفراماسونری را شرح دهیم . محافل فراماسونری برای قبول عضو جدید شرایط وتشریفات بسیارسختی دارند .

آنها برای اینکه از عضو جدید اطمینان کامل داشته باشند ، سعی میکنند فرزندان فراماسونها را بعضویت لژها درآورند .

فراماسونها فرزندان ذکور خود را « گرگ زاده » و «گرگ بچه » می‌خوانند . آندسته ازفرزندان فراماسون‌ها که سر نگهدار وخویشتن دار باشند از هجده سالگی نامزد عضویت درلژها می‌شوند . اینگونه فرزندان چون زیردست پدر (ماسن) تربیت شده‌اند ، میتوانند درهیجده سالگی بوظائف یك فراماسون مبتدی پی‌ببرند واسرار را حفظ کنند . فراماسونها از عضویت فرزندان خود دونظردارند :

۱ـ کسی را بعضویت لژ می‌پذیرندکه از هرحیث مورد اعتماد واطمینان است.

۲ـ باعضویت « گرگ زاده » ها درلژهای فراماسونی تسلسل خانواده‌ها در این سازمان ادامه می‌یابد .

۳ـ پیوندگرگ زاده‌ها با دستگاه‌حاکمه هرکشورباعضویت‌بچه‌های فراماسونری درلژها محکمتر می‌شود وبدین‌ترتیب همیشه کارهای مهم مملکتی دردست « خودی » هاست . شرط‌ورودشخص عادی به لژ ، در درجه اول داشتن ۲۱ سال است .

داوطلب باید مردی « آزاد » باشد . در فراماسونری حرفه‌ای منظور از آزاد « برده » نبودن است . بنّایان قرون وسطی‌کسی را که «برده» و « رعیت » بود بعضویت فرقه خود نمیپذیرفتند . امروز که ارباب و رعیتی و بردگی از بین رفته ، فراماسونها شرط ورود داوطلب را « نداشتن عقاید سیاسی مخصوص » میدانند . داوطلب ورود به لژ باید آزادی فکری هم داشته باشد تا بتواند نظریه‌های عقلانی و منطقی را ولو ـ برخلاف عقاید خود بپذیرد .

داوطلب باید ناقص‌الاعضاء نباشد ونسبت بوطن و زاد و بوم خویشتن نیز تعصب نداشته باشد . وقتی کسی داوطلب ورود به لژ می‌شود ، سازمان اطلاعات لژ مأمور

تحقیق درباره او میگردد و پس از تحقیقات لازم سه نفرفراماسون عضو لژ ورقه عضویت وی را امضاء میکنند . در بعضی از لژها سه معرف مأمور تحقیق درباره خصوصیات اخلاقی ، سیاسی و اجتماعی او می‌شوند . نفر اول مأمور می‌شود که در خصوص علاقه داوطلب به خانواده و میهنش تحقیق کنـد .

نفر دوم مأمور می‌شود که اطلاعات و عقاید فلسفی عضو جدید را درك کند .

سومین نفر می‌بایستی درباره عقاید سیاسی و مسلك ومشرب اجتماعی وی‌تحقیق نمایدکلیه اطلاعات مکتسبه درپرونده‌ای‌جمع‌آوری می‌شود و برای تصویب شورایعالی یاهر مرجعی که تعین شده است ارسال میگردد .

شورایعالی پرونده را درحضور اعضای مجمع‌مطرح مینماید ورأی میگیرد که آیا داوطلب را به عضویت بپذیرند یا نه ؟

آن قسمت از اعضای مجمع که موافق با عضویت آن شخص هستند رأی موافق یا مهره سفید ومخالفین بامهره‌کبود رأی میدهند .

پس از آنکه داوطلب آراء موافق کافی بدست آورد ، جلسه مقدماتی برای آشنائی با او تشکیل می‌شود .

طبق اساسنامه‌ای که در اکثر لژها هست وقتی هفت عضو مجاز فراماسونری در نقطه‌ای باشند میتوانند برای‌تربیت یك عضوجدید وآشناکردن وی برموزفراماسونری یك لژ موقتی تشکیل بدهند . ولی ادامه کار لژ مزبور بسته به‌کسب اجازه ازلژاصلی است و مثلاً درانگلستان باید از « لژ بزرگ وابسته » کسب اجازه کرد .

پس از اینکه عضویت داوطلب تصویب‌شد ، معرفین اورا

اولین جلسه در روز مقرر وارد لژ میکنند . وقتی داو طلب وارد جلسه می‌شود هیچ کسی را نمی‌شناسد ، برای اینکه اعضای لژ « فراماسونری» نقاب برصورت‌دارند . شخص‌تازه واردرا ابتدا باطاق «تفکر» راهنمائی میکنند . در اطاق تفکر یك اسکلت (یا عکس اسکلت) و چند جمجمه استخوانی با داس مرگ بطور وحشت‌آوری قرار دارد و دو شعار بدین شرح بدیوار نصب شده است :

۱ـ اگر برای تحصیل مال وجاه ومقام باینجا آمده‌ای خارج شو زیرا اینجا بتو پول و مقام نمیدهند .

۲ـ اگر آمده‌ای بدانی چه خبر است و تماشا کنی ، بدان که هیچ چیزی که قابل تماشا باشد دراینجاوجود ندارد.

در این اطاق فقط یك میزوصندلی‌است که روی میزقلم وکاغذ قراردارد کاغذها و متون‌چاپی وصیتنامه ، قسم نامه واعترافات‌است . وقتی داوطلب آنچه را که‌باو دیکته میکنند نوشت ، ناظم‌لژ که‌نقاب بصورت‌دارد اورا باطاقی که‌اعضاء مجمع‌عمومی‌و برجسته لژ نشسته‌اند میبرد و پس از تصویب آنچه که داوطلب نوشته ناظم او را برای رفتن به محفل آماده میکند . و نقاب سیاه بصورت او میزند و یك طناب‌بگردنش میاندازد . سپس یك دست و یك پای او را از آستین و پاچه شلوارش بیرون میآورد و در حالیکه باطناب او را میکشدو کلیه‌لوازم فلزی‌اش ، شمشیر ، هفت تیر وغیره از او گرفته شده ویرابجلسه رسمی میبرد . در اطاق آزمایش ناظم بلافاصله از وی‌کناره‌گیری میکند[1] وعضو جدید وسط اطاق‌قرار میگیرد . در اینموقع رئیس لژ یاقائم‌مقام‌او ، خطاب به عضوجدید میگوید: چشمهای خودرا بازکن . عضوجدید بعداز دریافت اجازه دستمال را از روی چشم برمیدارد وچشم اوبعده‌ای ازاشخاصی میافتدکه مثل‌موقعی‌که وارد لژ گردیده است نقاب بر صورت دارند ولی سرشان پوشیده نیست و سرپوش «طیلسان» را از سر دور کرده‌اند .

مردی که رئیس لژ یا قائم‌مقام او میباشد خطاب به عضو تازه وارد میگوید آیا برای‌آزمایش حاضرهستی ؟ و عضو تازه وارد جواب میدهد بلی ای معمار بزرگ، بلی ای آقا. رئیس‌لژ از اومیپرسد آیا میدانی که آزمایشی که بعمل میآید چیست ؟ عضو جدید اظهار بی‌اطلاعی میکند و میگوید خیر چگونگی آنرا بمن نگفته‌اند .

رئیس لژمیگویدآزمایشی‌که ازشما می‌شود برای سنجیدن میزان فرمانبرداری

---

۱ ـ آئین وتشریفات سری لژهای انگلیسی درکتابی‌که بقیمت گزاف خریداری شده نزد نگارنده موجود است .

شماست . کسی‌که وارد محفل ماسی‌شود باید بداندکه اولین شرط شرکت دراین‌محفل اطاعت‌محض‌می باشدوشما برای‌اینکه بعضویت‌محفل‌پذیرفته شویدباید سه امتحان بدهید ویکی‌ازآن سه امتحان هوا می‌باشد و دیگری آتش و سومی آب. عضو تازه وارد اگر ساده باشد میپرسد امتحان هوا چیست ؟

رئیس میگوید امتحان هوا این‌است‌که هوا بسینه شما نخواهدرسیدیعنی‌شمارا حلق آویز خواهند کرد،آیا درخودآنقدرت‌را می‌بینیدکه‌حلق‌آویزشوید؟ عضوجدید-الورود می گوید بلی . رئیس لژ اظهار می‌کند تصور ننمائید که موضوع حلق آویز شدن‌شماشوخی است ومافقط می‌خواهیم شمارا بترسانیم بلکه‌براستی حلق‌آویزخواهید شد و در اینموقع ناظم لژ، طنابی راکه آماده دارد بایك چهارپایه میآوردو بالای‌چهار پایه میرود ویك سرطناب را بشکل حلقه درمی‌آورد وسردیگررا ازحلقه‌ای‌که‌برسقف نصب‌گردیده است می‌گذراند و فرود میآید.

رئیس لژ بعضو جدید می‌گوید بالای آن چهارپایه بروید وطناب رابادست‌خود حلقهٔ گردن کنید و بدانیدکه دونفر از اعضای این محفل سرطناب را خواهندگرفت و ناظم لژ،چهارپایه را اززیرپای شما خواهدکشید.

عضو جدید اگر بیم بخود راه ندهد بطرف چهارپایه‌میرود وبرآن صعودمینماید و حلقه طناب‌را اطراف‌گردن‌می‌اندازد. موقعی که او سر را از حلقه طناب عبورمیدهد دو نفر از اعضای «لژ» سر طناب را بدست میگیرند تا بظاهر ویرا بالا بکشند و ناظم لژ، یك مرتبه چهار پایه را اززیرپای وی می‌کشدولی‌عضو جدیدبجای اینکه‌آویزان گردد بزمین می‌افتد. زیرا طنابی‌که ازحلقه سقف عبور داده شده در واقع از یك‌حلقه بی‌استقامت عبور کرده است ولی عضو جدید که به مناسبت تاریکی نمیتواند سقف را ببیند تصور می‌نمایدکه طناب را ازیك حلقه آهنین عبور داده‌اند. اگر طناب مزبوراز یك حلقه آهنین عبور میکرد بعد از این که یك مرتبه چهار پایه را اززیرپای‌آن‌مرد دورکردند، ستون فقرات آن شخص در موضع گردن می‌شکست و او زندگی را بدرود می‌گفت ولی چون طناب از یك حلقه بی استقامت درسقف گذشته است وقتی چهارپایه را اززیرپای وی‌دورمی‌کنند، بزمین‌می‌افتد بدون اینکه‌آسیب‌ببیند اما مثل‌یك‌محکوم

واقعی که میخواهند اورا بدار بیاویزند قلبش فرو میریزد.

عضو جدید تا یکی دو دقیقه بعد از اینکه بر زمین میافتد از هراس آن واقعه قادر ببرخاستن نیست و ناظم لژ بازوی او را می‌گیرد و بلند می‌کند و رئیس‌لژ قدری با اطرافیان خود مشورت مینماید و می‌گوید آزمایش‌اول شما رضایتبخش بود ولی‌این کافی نیست‌وشما آزمایش آتش‌راهم باید بدهید. عضوجدیدمی‌پرسدکه‌امتحان‌آتش‌چیست؟ رئیس‌لژمی‌گویدکه‌امتحان‌آتش‌این‌است که‌ما بایدبدانیم شما حاضر هستیدبرحسب‌امر معمار بزرگ خطرمرگ از آتش‌را استقبال‌کنیدیا نه؟آنگاه برحسب دستوررئیس «لژ» ، ناظم جلسه یك سینی درمقابل رئیس می‌گذارد . دراین سینی یك طپانچه قدیمی، یك ظرف باروت ویك‌گلوله وقدری کهنه ویك‌چاشنی و یك‌سنبه کوچك وجوددارد، معمار بزرگ بعضو جدید می‌گوید نزدیك شو وامرمی‌کندکه عضو جدید طپانچه را درمقابل اوپر نماید .

اگر وی رسم پر کردن یك طپانچه قدیمی را نداند معمار آنرا باو می‌آموزد ومی‌گویداول باروت را در طپانچه بریزد وآنگاه روی آن قدری کهنه بگذارد و بعد گلولەرا واردلوله کند و با سنبه بزند که پائین برود و آنگاه چاشنی را بر جای آن بگذارد . عضو جدید ، طبق دستور معمار بزرگ (که صورتش را نمی‌بیند) طپانچه را پرمی‌کند و آنوقت رئیس‌لژ امر می‌نماید که سه قدم عقب برود و سپس می‌گوید لوله طپانچه را روی شقیقه خود بگذارید . عضو جدید این دستور را هم انجام میدهد ومعمار بزرگ دستور شلیك میدهد.

اگر عضو جدید دچار تردیدشود واز شلیك خودداری نماید اورا از «لژ» خارج میکنند وبعضویت نمی‌پذیرند ولی‌هیچ‌وقت چنین‌کاری نمیشود زیرا هرکسی‌که‌بخواهد ماسن‌شود قبلا از این تشریفات‌کهنه و غیر حقیقی با اطلاع است. معمولاً داوطلب اگر جرئت‌داشته‌باشد وروی ماشه طپانچه فشاربیاورد، باروت آتش‌خواهدگرفت وگاز ودود آن از انتهای قبضه طپانچه خارج خواهد شد . زیرا طپانچه مزبور شبیه طپانچه شعبده‌بازان است ووقتی باروت در لوله آن ریخته شد ، به قبضه طپانچه منتقل میشود و گلوله بکلی از باروت مجزی میگردد و بعد از اینکه چاشنی آتش گرفت ، باروت

طپانچه درقبضه‌آن مشتعل میگردد نه در لوله، غرض این‌است‌که هرگاه عضو جدید از امر معمار بزرگ اطاعت نماید وروی ماشه شلیك کند هیچ خطری متوجه عضو جدید نیست واین‌کارهای تکراری فقط برای آزمایش درجه اطاعت عضوجدیداست .

پس از اینکه فسفر شناخته شد ، لژ فراماسونری «اسکاتلند» درفرانسه درصدد برآمد بجای طپانچه برای (آزمایش آتش) از فسفر استفاده کند در آنجا عضو جدید را مقابل یك‌اجاق که دارای قطعات بزرك‌وکوچك آتش است قرار میدهند و رئیس‌لژ امر می‌نماید که اخگرهای مزبوررا بادست از اجاق‌ها بردارد و روی سینه بگذارد . عضو جدید اگراطاعت‌نماید وآتش‌های‌مزبوررا از اجاق‌بردارد احساس سوزش نخواهد کرد واگرقدری اطلاع داشته باشد درمییابد آنچه تصور می‌کرد آتش است در حقیقت قطعاتی ازچوب یاذغال‌است که به فوسفور آلوده‌شده‌است . امتحان‌آتش‌برای‌کسانی‌که نمیدانند چوبهای آتشین به فسفر آغشته شده ظاهراً وحشت‌آوراست ولی همانطوریکه گذشت این تشریفات قدیمی‌وکهنه که بمسخره بیشتر شبیه است از قدیم باقیمانده‌است ومعمولاً داوطلب ازآنها پیروز بیرون‌می‌آید .

آزمایش دیگری که از عضو جدید به‌عمل می‌آید موسوم به آزمایش «آب» است - در بعضی از لژها این آزمایش را مبدل به آزمایش خون کرده‌اند . اعضاء لژ به‌داوطلب می‌گویند که باشمشیر به شیئی که از کاغذ ساخته‌اند حمله کند و شمشیر را بقلب او فروکند . همینکه نوك شمشیر بکاغذ فرورفت مشك‌پرازخون پشت‌آن‌شکافته میشود و خون جاری میگردد . در فراموشخانه ملکم ولژ بیداری ایران نیز ؛ همین ترتیب عمل میشد و درزیر زمین باغ شعاع‌السلطنه که باشعله قرمز وپارچه دبیت سیاه آرایش شده بود، این آزمایش صورت میگرفت.

اگرعضو جدید از هر سه آزمایش‌پیروز بیرون آمد وامتحانات اورضایت بخش بود، رؤسای لژ فراماسونری از اطاق آزمایش خارج‌میشوند وفقط‌کسانی باقی‌می‌مانند که عضو جدید باید آنها را بشناسد وآنها نقاب ازچهره برمیدارند و ورود عضو جدید را بلژ فراماسونری تبریك میگویند. درهمان جلسه اشارات وعلائم و اسراری که در درجه اول‌لازم‌است باو آموخته میشود و بدینترتیب اولین جلسه آزمایش وقبولی‌عضو

خاتمه‌میابد .

آئین وتشریفات محفل بزرگ مصر

تشکیلات و سازمانهای داخلی لژ های جهان اکثراً شبیه یکدیگرند. به‌همین جهت فقط بشرح سیستم قبول‌عضو جدید وآئین داخلی لژهای مصر وروسیه قدیم‌که دونمونه‌جالب است اکتفا میکنیم :

آئین و تشریفاتی که در لژ روسیه جاری بوده از آن جهت قابل توجه است که یك نویسنده بزرگ روسی آنرا باجزئیاتش ذکرمیکند. اما لژ فراماسونری مصر بدین سبب انتخاب شده‌که همواره پیشرو و پیشقدم تأسیس‌لژهای ماسنی درافریقا وخاورمیانه وآسیا بوده وهست . درایران نیزتاکنون محفل بزرك‌مصر چندین لژتشکیل داده که اطلاع برموز واسرارآن موردتوجه ایرانیان خواهد بود.[1]

پناهگاه سری فراماسونری مصر درعمارت بزرگی در میدان اوپرای قاهره‌واقع شده است . در طبقه دوم این عمارت عنوان « بزرگترین محفل ملی مصر » جلب توجه مینماید[2]. هنگام ورود به‌پناهگاه فراماسونها، با تالار بزرگی روبرو میشویم . در این تالار چندقدم‌که پیش برویم، ناگهان مردی جلو مارا میگیرد. در وسط کمربندی که براندام این مردبسته شده، قطعه پارچه سفیدی‌که ازپوست‌گوسفند و مزین به نقشهای مختلف است آویخته شده است . این مرد شمشیر برهنه‌ای در دست دارد و برق چشمان خود راکه از برق تیغه شمشیرش خیره کننده‌تر است بتازه‌وارد میدوزد و از او درباره علت ورود بمحفل سئوال میکند .

اگر تازه وارد، از اعضاء لژ باشد، با اشاره مخصوص واداء کلمه رمز واردتالار میشود ولی اگر برای اولین بار بخواهد بمحفل فراماسونها راه یابد ، دربان و حاجب محفل، بطرز خاصی بر در سالن دقاالباب میکند .

۱ـ محفل فراماسونری مصردر سال ۱۹۵۶ رسماً ازطرف دولت جمهوری مصرمنحل و تعطیل شد ولی چون سرهنگ عبدالناصر متوجه شد که سازمان ماسنی وسیله خوبی برای پیشرفت مقاصدش میباشد لذا مجدداً اجازه فعالیت بدان‌داد.

۲ـ ذبیح‌الله منصوری‌این قسمت ازآئین وتشریفات را ازکتاب فرانسوی‌فراماسونری نقل‌کرده است.

پس ازکوبیده شدن در ، روزنه‌ای مثلث شکل که در وسط درکارگذاشته شده، باز میشود و دو چشم از پشت آن نمایان میگردد . برادر دربان و حاجب با او بطرز مبهم چندکلمه‌ئی میگوید و بلافاصله روزنه مثلث شکل بسته میشود وپس ازچنددقیقه راهنما و کسیکه تازه وارد را معرفی کرده به پشت در میآید و مستقیماً ویرا باطاق انتظار و تفکر میبرد.

طالار بزرگ لژ فراماسونها را درمصر «هیکل» نام‌گذاشته‌اند و در سایر ممالك هریك نام مخصوصی دارد. هیکل محلیست که درآن جلسات محفل منعقد میشود ودر صدرآن تخت بلند و مجللی دیده میشودکه بدان «عرش‌سلیمان» میگویند.

عرش سلیمان به تخت پادشاهان انگلیس درقرون وسطی شباهت دارد . بربالای این تخت مردی که از همه مسن‌تر است و مقام سی‌وسه دارد نشسته، گردن بند بزرگی ازطلا ونشانهای متعددی به‌سینه دارد، ودردست او چکش و دربرابرش زاویه‌وپرگاری، بچشم میخورد.

در طرفین تالار، اعضاء لژ قاهره که اکثراً نشانهائی نظیر نشان رئیس منتهی بدون زنجیر طلا دارند ، در روی صندلی و جایگاههای مخصوص خود نشسته‌اند . درپیرامون « عرش سلیمان » ، مردانی حامل شمشیر و چیزی شبیه بنیزه ایستاده‌اند و رئیس را حراست میکنند. درکنار آنها، ستونهای ضخیمی بنظر میرسد، که‌روی‌آنها با اشکال اژدها و مار وعقاب نقش‌شده است .

دروسط تالار حرف (G) لاتین آویخته شده ودر پشت سر «تخت سلیمان»چشم بزرگی است که بعقیده فراماسونها چشم خداست‌که درهمه حال براعمال واقوال‌ایشان نظارت مینماید .

در سمت راست تخت، قرص «ماه» که مظهر ونماینده شب است و در سمت چپ قرص خورشید که مظهرونشانه روز است مشاهده میشود . هنگامیکه‌رئیس لژ برتخت سلیمان جلوس نموده آغاز سخن میکندومیگوید :

ــ برادران، برای افتتاح جلسه مراکمك‌کنید.

وسپس با چکشی که بدست دارد ، بروی میز کوچکی که مقابلش گذارده شده

میکوبد ، شخصی که برصندلی بلند سمت چپ او نشسته، جواب چکش رئیس رامیدهد، وجواب هردو را ، شخص دیگری که در روبرو و در انتهای تالار جلوس کرده میدهد.

این دو نفر مخبرین اول و دوم جلسه هستند ، در این هنگام تمام حاضرین در جلسه بدون هیچگونه صحبت و اشاره‌ئی ازجای خود برمیخیزند و سپس رئیس مخبر دوم را مخاطب قرار داده ومیگوید :

- ای برادر نخستین وظیفه هر بنّای آزاد چیست؟

مخبردوم ـ نخستین وظیفه وی اینستکه محفل را محلی دربسته و محفوظ ببیند

رئیس ـ این امر را تحقیق کنید .

مخبردوم (به نگهبان داخلی) برادر تحقیق کنید که محفل در بسته محفوظ است یا نه؟

نگهبان داخلی (بدون آنکه هیچ بگوید ویا اشاره‌ئی کند ضربتی بدر میکوبد)

نگهبان خارج با کوبیدن در بدون اینکه صحبتی کند جواب اورا میدهد .

در اینوقت نگهبان داخلی جلو میآید ومیگوید:

برادر ـ مخبردوم، در بسته، وکس را بدرون این محفل راه نیست .

مخبر دوم (خطاب برئیس): ـ رئیس محترم درمحفل بسته وکاملاً محفوظ است.

رئیس ـ برادر، مخبر اول، وظیفه دوم چیست ؟

مخبر اول ـ تحقیق دراینکه تمام حضار بنّایان آزاد و از احرار هستند.

رئیس ـ برادران، نظام بنّایان آزاد در درجه اول قرار دارد.

در این هنگام برادران روبهم قدمی برداشته و با دست اشارات مختلف وعجیب وغریبی بیکدیگرمیکنند .

رئیس ـ برادر ـ مخبر دوم ما، عده کارمندان اصلی در محفل چقدر است ؟

مخبر دوم ـ عده آنها سه نفر است رئیس محترم محفل و مخبراول ومخبردوم.

رئیس ـ برادر مخبر اول ، عده کارمندان غیر اصلی که بعنوان مساعدت و کمک انجام وظیفه مینمایند در محفل چقدر است؟

مخبر اول ـ بجز دربان سه نفر هستند ، دو تن مرشد و یك نفر نگهبان داخلی .

رئیس ـ برادر مخبر دوم محل دربان کجاست ؟

مخبردوم- بیرون درمحفل .

رئیس- وظیفه اوچیست ؟

مخبر دوم- شمشیری برهنه بدست دارد که مانع ازورود دشمنان ، جاسوسان و بیگانگان گردد و اجازه ندهدکه بدین ترتیب دیگران از کارهای ما مطلع شوند .

رئیس- برادر ، مخبر اول، محل نگهبان داخلی کجاست ؟

مخبراول- در داخل محفل ودر کنار در .

رئیس- وظیفه‌اش چیست؟

مخبر اول- در بروی هر بنای آزاد ، پس از اطمینان از شخصیت او بگشاید ، وداوطلبان را طبق رسوم لازم بپذیرد مشارالیه اوامر مخبر دوم را اطاعت نماید .

رئیس- برادر، مخبردوم، مقام مرشد ثانی کجاست ؟

مخبردوم: آنچه راکه مخبر اول از اوامررئیس محترم باو میدهد باید به مخبر دوم نقل‌کند، تا به‌دقت اجراء شود.

بنام مهندس اعظم جهان

رئیس- برادر مخبر اول، محل مرشد اول‌کجاست؟

مخبر اول سمت راست رئیس محترم ویا نزدیك باو .

رئیس- وظیفه اوچیست؟

مخبر اول - اوامررئیس‌محترم را بمخبر اول‌نقل‌نماید .

رئیس- برادر، مخبر ثانی محل شما درمحفل‌کجاست؟

مخبردوم- سمت جنوب .

رئیس - برای چه درسمت جنوب محل شما تعیین شده؟

مخبر دوم برای اینکه مراقب زوال خورشید باشم و برادران‌را ازکارباستراحت و از استراحت بکار دعوت نمایم تا اینکه نفع وخرسندی عایدشان‌گردد.

رئیس برادر، مخبراول، محل‌شما در محفل‌کجاست؟

مخبر اول- سمت مغرب.

رئیس- برای چه سمت مغرب محل شما تعیین شده ؟

مخبر اول- برای اینکه مراقب غروب آفتاب و پایان روز باشم و پس از آن که مشاهده نمودم هریك از برادران آنچه را که استحقاق دارد بدست آورده بامر رئیس محترم در محفل را قفل کنم.

رئیس- برادر رئیس محترم سابق محل رئیس محترم کجاست؟

رئیس محترم سابق- سمت مشرق.

رئیس- برای چه سمت مشرق محل او تعیین شده است؟

رئیس سابق- چون آفتاب از سمت مشرق برای روشنائی وخشنودی طلوع میکند، از اینجهت ضرورت داشت که رئیس در سمت مشرق جلوس نماید و جلسه را افتتاح کند، و برادران راطریقه بنّایان آزاد تعلیم دهد .

رئیس- برادران اینك که معلوم شد جلسه ما طبق مقررات تشکیل گردید ، پس بیائید همه با هم قبل از اعلام افتتاح محفل بدرگاه آفریدگار اعظم جهان تضرع و استدعا کنیم که کارهای ما را مشمول برکات وعنایات خود گرداند تا اینکه اعمالمان مقرون بصلح و سلامت باشد وهمانطورکه با نظم آغازگردید با نظم و توافق کامل پایان پذیرد.

رئیس سابق -آمین...

رئیس- برادران ... بنام مهندس اعظم جهان و تحت رعایت محفل ملی بزرگ مصر افتتاح این محفل را ازطرف عالیترین مقام اعلام مینمایم.

رئیس باچکش چند بار برمیز میکوبد، مخبر اول پاسخ او را میدهد واوچوبدست خودراکه شبیه گرزاست بلند میکند وسپس مخبر دوم پاسخ میگوید و اوهم چوبدست خویش را آماده نگهمیدارد. سپس بترتیب نگهبانان همین تشریفات را انجام میدهند.

در اینوقت رئیس محفل سابق پیش میآیدوکتاب راگشوده وزاویه وپرگار را در جای خود میگذارد و مرشد دوم لوحه درجه اولی را میگشاید و بجای خودمی نشیند پس از آن همه برادران می نشینند.

طرز ورود بمحل فراماسونری روسیه تزاری

لونیکالایویچ تولستوی نویسنده معروف روسی در قسمت دوم کتاب «جنگ و صلح» درباره ورود یکنفر روسی بمحل فراماسونری پطرزبورگ درسال ۱۸۷۶ داستان مفصلی مینویسدکه خلاصه آن چنین است[۱]:

کنت پی یر پس از ورود بپطرزبورگ با کنت ویلارسکی جوان لهستانی در اجتماعات پطرزبورگ آشنا میشود. یك روز کنت ویلارسکی، بدیدن پی یر میآید و پس از اینکه مطمئن میشودکه هیچکس در اطاق نیست باو میگوید: کنت! من باپیغام وپیشنهادی نزدشما آمده‌ام، شخصی‌که در انجمن اخوت ما مقام ومرتبه بسیارارجمندی دارد، توصیه‌کرده است که شما را زودتر ازموعد مقرر درانجمن بپذیرند و بمن پیشنهاد کرده استکه ضمانت شما را بعهده بگیرم. من اجرای امر این رجل عالیمقامراوظیفه مقدس خود میشمارم. آیا شما میل داریدکه بضمانت من بانجمن اخوت فراماسونهاوارد شوید ؟

آری، من میل دارم.

ویلارسکی سر را خم‌کرد وگفت:

ـ کنت سئوال دیگری از شما دارم ولی خواهش‌میکنم‌که جواب آنرا نه‌بعنوان یکنفر از اعضای فراماسون آینده بلکه بعنوان مرد شرافتمند وراستگو بمن بگوئید. آیا شما از تمام معتقدات سابق خود دست برداشته‌اید، آیا بخداوند ایمان دارید ؟

پی‌یر لختی اندیشیده‌گفت:

ـ آری... آری، بخداوند ایمان دارم .

پی‌یر وویلارسکی باکالسکه‌ئی بطرف عمارت بزرگی‌که لژ فراماسونها بودوارد شدند، آنها ازپله‌های تاریکی گذشته باطاق انتظار کوچك روشنی رسیدند و در آنجا بدون‌کمك خدمتکار پالتوی خودرا ازتن بیرون‌کردند.

پس ازاطاق انتظار، باطاق دیگری وارد شدندکه مردی بالباس عجیب درآستانه

۱ـ جنگ وصلح ترجمه‌کاظم انصاری ص۴۲۲ تا ۴۴۲

آن‌ظاهر شد. ویلارسکی باستقبال اورفته بزبان فرانسه‌آهسته سخنی‌گفت وسپس‌بجانب گنجه کوچکی رفت ودرآن راگشود.

پی‌یر لباسهای جدیدی را که تا آنموقع نظیر آنرا ندیده بود در آنجا مشاهده کرد . ویلارسکی دستمالی را ازآن گنجه بیرون آورد و چشم پی‌یر را با آن بست . ویلارسکی او را بسوی خود کشید و بوسید و دستش را گرفت و همچنان چشم بسته بمحلی برد.

ویلارسکی پس ازآنکه درحدود ده قدم اورا رهبری‌کرد، توقف‌نموده‌گفت:

ـ اگرعزم راسخ داریدکه بانجمن اخوت ما وارد شوید، باید هرپیش آمدی را مردانه و شجاعانه تحمل‌کنید... وقتی صدای درزدن راشنیدید، چشم خودرا بازکنید، من شجاعت و موفقیت شما راآرزومندم، پس دست پی‌یر را فشرده خارج شد .

متعاقب‌آن ضربات محکمی بدر کوفته‌شد .

پی‌یر دستمال را ازپیش چشم برداشت وبگرد خویش نگریست.

اطاق تاریك و تیره بود تنها در یك گوشه آن چراغ کوچکی در برابر شیئی سفیدی میسوخت، پی‌یر نزدیکتر رفت و مشاهده کردکه چراغ‌روی‌میز سیاهی‌گذاشته شده و کتابی گشوده در کنار آن است . این کتاب انجیل بود و آن شیئی سفید که در مقابلش‌چراغ میسوخت، جمجمه انسانی بودکه حفره‌های چشم و دندانهایش‌بخوبی دیده میشد.

پی‌یر نخستین‌کلمات‌انجیل یعنی «درآغازکلمه بود وکلمه‌نزد خدابود»راقرائت کرد ، از کنار میزگذشت و درکنار میز صندوق گشودهٔ بزرگی راکه از چیزی پر بود مشاهده نمود. این صندوق پر از استخوان بود . پی‌یر از آنچه دید بهیچوجه متعجب نشد... در آنجا جمجمه‌و تابوت و انجیل مشاهده میشد... در این میان درباز شد و یکنفر باطاق آمد.

درنور ضعیفی که پی‌یر درآن تاحدی به‌تشخیص اشیاء موفق‌شده‌بود، مردکوتاه اندامی وارد شد. ظاهراً این مرد چون ازروشنایی بتاریکی‌آمده بود، توقف‌کرد،سپس

با قدمهای محتاط بجانب میز رفت و دستهای کوچك خود را که در دستکشهای چرمی مستور بود روی آن گذاشت.

این مردکوتاه قامت پیش بند چرمی سفیدی بسته بود که سینه اووقسمتی ازپاهایش را میپوشانید، بگردنش چیزی شبیه گردن بندآویخته، اززیر گردن بندنیز ژابوی پهنی بیرون آمده بود، این طوق توری صورت کشیده‌اش را که ازپائین روشن میشد احاطه میکرد .

تازه وارد به پی یر گفت: «شما برای چه باینجا آمده‌اید؟ شما که بحقیقت روشنائی ایمانی ندارید وروشنائی را ندیده‌اید، برای چه باینجا آمده‌اید؟شما ازما چه میخواهید، خرد، پرهیزگاری یا تنویرفکر ؟

پی یر چون پیش‌رفت آموزگار راکه نامش اسمیولیانینوف بودشناخت .

دراصطلاح فراماسونها مردی که داوطلب ورودبجمعیت را آماده میسازدآموزگار نامیده میشود . آموزگار مجدداً سئوال خودرا تکرارکرد وپی یر در جواب گفت:

آری، من... من... طالب تجدید زندگی باطنی هستم.

آموزگار گفت:

ـ بسیار خوب.

و بیدرنگ بکار ادامه داده آرام وسریع گفت:

ـ آیاشما آگاه هستید که جمعیت مقدس ما برای وصول شما بهدفتان بچه وسائلی متشبث میشود درباره فراماسون چه عقیده دارید ؟

پی یر: معتقدم که آئین فراماسون برادری وبرابری درمیان مردمی است که نیات خیرخواهانه دارند. آموزگار سینه‌اش را صاف کرد ودستهایش را بادستکشهای چرمی روی سینه گذاشت و شروع بسخن کرده گفت:

ـ اینك من باید هدف اصلی جمعیت خودمان را برای شما آشکار سازم و چنانچه این هدف باهدف شما مطابقت داشته باشد، دراینصورت ازورود بجمعیت اخوت ما نتایج مطلوب را خواهید گرفت .

اولین واصیلترین هدفی که جمعیت ما بر آن استوار است وپایه اتحاد این جمعیت محسوب میشود وهیچ نیروی انسانی نمیتواند آنرا واژگون سازد عبارتست از نگهداری یك رازمهم وانتقال آن بنسلهای آینده .

این راز بآسانترین عهود ، حتی از بشر اولیه بما رسیده است و شاید سرنوشت نوع بشروابسته بآن باشد ... ماضمن تصفیه واصلاح اعضای خود درراه اصلاح تمام ابناء بشر مجاهدت مینمائیم و اعضای خود را بعنوان نمونه وسرمشق پرهیزگاری و نیکوکاری بمردمان ارائه میدهیم وبدینوسیله میکوشیم تا سرحد امکان خویش باشر وپلیدی که در جهان حکمفرماست مبارزه کنیم .

آموزگار نیمساعت پی یررا تنها گذاشت ، وپس از مراجعت برای عضو تازه وارد هفت فضیلتی که باهفت پله معبد سلیمان مطابقت دارد وهرماسون بایدآنهارا پیشه خود سازد، نیز برشمرد. این فضائل عبارت بود از :

۱ــ فروتنی ونگهداری اسرار جمعیت ،

۲ــ اطاعت از اعضای عالیمقام جمعیت ،

۳ــ رفتار نیك ،

۴ــ عشق بنوع بشر ،

۵ــ مردانگی ،

۶ــ آزادگی و بلندنظری ،

۷ــ عشق بمرگ .

آموزگار پس ازادای این جملات ازجایگاهی که پی یر در آنجا بود بیرون رفت و باردیگر زودتر مراجعت کرده واز پی یر پرسید که آیا هنوز درعزم خود استوار است وتصمیم دارد که آنچه بوی میگویند انجام دهد .

ــ من برای همه چیز آماده ام .

آموزگار گفت :

بعلاوه باید بشما اطلاع دهم که جمعیت ما تنها بوسیله کلمات تعلیمات خود را

نمی‌آموزد بلکه برای این منظور از وسائل دیگر که شاید بر جویندگان فضیلت و خرد بیش از توضیحات لفظی موثر واقع شود، استفاده مینماید ... انجمن ، از جمعیتهای باستانی که تعالیم خود را بوسیله هیروکلیف فاش میساختند ، تقلید میکند .

هیرو کلیف نامگذاری اشیائیست که باحواس قابل درك نیستند و دارای چگونگیهائی شبیه بتصاویر نسخه‌آنها میباشد .

آموزگار گفت اگر شما مصمم هستید، پس باید شمارا برای ورود بانجمن آماده سازم . خواهش‌میکنم برای اثبات بلند نظری خویش تمام اشیاء گرانبهای خودرا بمن تسلیم کنید. . . هرچه باخود دارید؛ ساعت ، پول ، انگشتر. پی‌یر کلیه اشیاء خود را تسلیم کرد .

ـ بنشانی قبول اطاعت خواهش میکنم لباس خود را در آورید . پی‌یر بدستور آموزگار فراك وجلیقه وکفش پای‌چپش را بیرون آورد . ماسون یقهٔ چپ پیراهن اورا گشود ، پاچه‌چپ شلوارش‌را تازانو بالا زد .

آموزگارگفت : شهوت‌اصلی‌شماچیست ؟ پی‌یر گفت شرابخواری،شکمخوارگی، تندخوئی ، غضب ، زنان .

ماسون پس از شنیدن این سخنان مدتی خاموش و بیحرکت ایستاد ، پس دوبار بسوی‌پی‌یر رفت ، دستمال را از روی‌میز برداشت وبازچشم‌اورا بست .

اندکی پس‌ازآن بجای‌آموزگار ، ویلارسکی ضامن‌پی‌یر آمده ازاو پرسید آیا هنوز درتصمیم راسخ خود باقی هستید ؟

پی‌یر جواب‌داد آری ، آری

درحالیکه ضامن او شمشیری‌را بروی سینه‌برهنه او نگهداشته‌بود ، باو دستور حرکت‌داد سپس‌اورا ازآن اطاق بدهلیزهائی که بجلو و عقب می‌پیچید هدایت کردند و سرانجام بدر عمارت بردند . ویلارسکی سرفه کرد ، ضربات خشکی بشیوه ماسونها جوابش‌راداد . آهنگ بمی ازاو پرسید که‌کیست ؟کجا وچه‌وقت بدنیاآمده‌است؟ پس ازادای جوابها بدون‌اینکه چشمش را بازکنند ، بمکان دیگری هدایتش‌کردند . در

راه راجع بدشواریها ومشقات راهی‌که برای وصول بکمال درپیش‌داشت وراجع بدوستی مقدس وراجع باب‌دیت خالق‌عالم ودر باره جرأت و شهامتی که باید در تحمل زحمات وخطرات ابراز نماید بارمزوکنایه باوی سخن‌میگفتند . درحالیکه با اوحرف میزدند صداهای مختلفی که بوسیله ضربات شمشیر وچکش‌بوجود میآمد شنیده میشد .

هنگامیکه اورا بسوی شیئی‌هدایت میکردندمتوجه میشد که‌میان راهنمایان‌او تردیدو پریشانی بوجودآمده‌است . صدای نجوای اطرافیان خود را می‌شنید که آهسته بایکدیگر بحث میکردند و یکی از ایشان اصرار میورزید که اورا روی‌فرش معینی عبور دهند . پس‌دست راستش راگرفتند وروی چیزی قرار دادند و بوی امر کردند که بادست چپ پرگاری را روی سینه‌چپ نگهدارد واورا مجبورکردند تاباتکرارکلماتی که یکنفراداء میکرد بقوانین انجمن سوگند وفاداری یادکند . آنگاه شمعها خاموش گردیدوچراغهای الکلی، روشن‌شد ... پی‌یر درنور ضعیف شعله الکل چند نفررا دید که‌با پیش‌بندهائی شبیه‌پیش‌بند آموزگار روبروی او ایستاده و شمشیرهارا مقابل سینه او نگهداشته‌اند در میان ایشان مردی با پیراهن سفید خون آلود ایستاده بود ، پی‌یر بمحض‌مشاهده این منظره بقصدآنکه شمشیرها در سینه‌اش فرورود سینه را پیش داد . اماشمشیرها عقب‌کشیده‌شد ودوباره چشمش‌را بستند .

صدایی باو گفت:

ـ حال نوروشنائی ضعیف را دیدی .

پس دوباره شمعهارا روشن‌کردند وگفتند که باید روشنائی‌کامل را مشاهده کنی وبازچشمش را بازکردند وبیش ازده صدا یکباره گفت : Sic Transit Gloriamundi

یعنی «افتخار وشکوه جهانی چنین‌میگذرد» پی‌یر سپس باطاقی که در آن میز درازی‌که‌با پارچه سیاهی پوشیده‌شده بود ودوازده نفر با لباسهای مخصوص فراماسونها دورآن میز نشسته بودند رفت .

رئیس جمعیت که صلیب عجیبی بگردن و چکش کوچکی در دست داشت در

صدرهیئت ۱۲ نفری قرار گرفته بود . در دیوار ستاره فروزانی کنده شده بود ، در یك طرف‌میز قالی‌کوچکی با نقش و نگار و تصاویر مختلف گسترده ودرطرف دیگرآن‌مکانی شبیه بمحراب بود که انجیل‌وجمجمه‌ای درآن قرار داشت . اطراف‌میز هفت شمعدان شبیه بشمعدانهای کلیسا گذاشته‌بودند . دونفراز برادران پی‌یر را سوی محراب بردند وپاهای اورا بوضع زاویه قائمه قراردادند وبوی‌امر کردند بخاك بیفتد ودرآستانه معبد سجده‌کند. پس‌از انجام‌سجده ، پیش‌بندی نظیر پیش‌بند دیگران بوی بستند ویك بیل وسه‌جفت دستکش بدستش دادند وآنگاه استادبزرگ‌اورا مخاطب‌ساخته گفت که باید بکوشد تا این پیش‌بند سفیدرا که مظهرقدرت وپاکدامنی است لکه‌دار نسازد. درباره بیل‌گفت باید مجاهدت نماید تا باآن دل خود را ازمفاسد پاك ومفرح سازد وبا صبر و شکیبائی وتمکین ومدارا راه‌خویش را بدل نزدیکان وهمنوعان خودبگشاید .

در باره یك جفت از دستکشهای مردانه گفت که اینك اهمیت آنرا نمیتواند بداند اما باید آنرا محفوظ نگهدارد ، در باره دستکش مردانه دیگر گفت‌که باید در موقع تشکیل‌جلسات انجمن بپوشد وراجع بدستکش زنانه سوم گفت :

ـ برادر مهربان ! این دستکش زنانه را نیز برای شما درنظر گرفته‌ایم . آنرا بآن زن بدهید که بیش‌از همه مورد احترام شما خواهد بود . این‌هدیه‌گروگان صفا و پاکی دل شما برای آن زنیست که او را بعنوان همکار خود در انجمن ماسونها انتخاب میکنید .

اما برادرعزیز! مراقب باش که این دستکشها زینت بخش دستهای ناپاك نشود . آنوقت علائم مجمع‌فراماسونهارا باونشان دادند ، کلمه عبوررا بوی آموختند وبالاخره بوی اجازه نشستن دادند . استاد بزرگ بخواندن مرامنامه پرداخت . مرامنامه بسیار مفصل بود واستاد بزرگ چنین میخواند :

« ما در معابد خود هیچ اختلاف درجه نداریم ، تنها اختلافی که هست میان تقوی وگناهست باید ازایجاد هراختلاف‌که سبب نقض برابری میگردد اجتناب کرد . آری ! بکمك برادر خود هرکس میخواهد باشد ، بشتاب ،گمراهان را نصیحت کن !

دست افتادگان را بگیر ! هرگز ببرادر خود کینه و خصومت نورز ! مهربان و مؤدب باش ! اخگر پرهیزگاری را در دل همه‌کس شعله‌ور ساز ! همنوعان ونزدیکان خود را در سعادت خویش شریك کن و بدان که هرگز غبار حسادت پاکی این لـذت را تیره و مکدر نخواهد ساخت . دشمن خود را عفو کن ! از او انتقام نکش ، بوی نیکی کن! اگرعالیترین قانون‌را بدینطریق اجراءکنی آثارآن عظمت باستانی راکه ازدست داده‌ای باز خواهی یافت . »

استاد بزرگ بسخنان خود پایان داد وبرخاسته پی‌یررا درآغوش‌کشید وبوسید. همه باوتبریك‌گفتند. استاد بزرگ چکش‌را روی میزکوفت ، همه بجای خودنشستند، یکنفر بخواندن خطابه‌ای درباره لزوم حلم وبردباری پرداخت .

استاد بزرگ پیشنهادکردکه‌آخرین وظیفه را انجام دهند وشخصی والامقام کـه پی‌یراورا میشناخت ووظیفه‌اش جمع‌آوری صدقه بود برخاست و دورزد . پی‌یر مبلغی که دیگران میدادند اونیزپرداخت . وبدین ترتیب یکنفروارد فرقه فراماسونری شد.

مخارج لژها

گرچه اسراروسکوت سرتاسر لژهای فراماسونری راگرفتـه ، معذلك اکثر لژهای فراماسنی‌امریکا وحتی‌گراند لژانگلستان همه ساله بودجه سالانه‌خودرا درکتاب‌های سال منتشرمیکنند.
اکنون‌که مشغول نوشتن هستم ارقام چند سال لژهای انگلستان و امریکا جلو چشمانم قرارگرفته است . ولی هرقدردرآمد وهزینه‌گراند لژهای «اصلی» وشورایعالی ماسنی امریکا وانگلستان علنی است ، به‌همان‌نسبت درآمد ومخارج و بودجه لژهای ماسنی شرق وافریقا درپشت پرده اسرارقراردارد .

چنانچه تاکنون حتی یکبارهم دیده وشنیده نشده‌که لژهای ماسنی‌ایران ارقام بودجه خود را منتشر نمایند . وهمین اقدام سبب شده است تا مردم بکارهای آنان در کشورخود با سوء ظن نگاه‌کنند .

سازمانهـای اصلی و فرعی فراماسونری ایران با درآمد اعضاءآن اداره میشود. همچنانکه در اروپا و امریکا هزینه لژهای فراماسونری را اعضای آن تأمین میکنند

وهرعضومیباید درهرماه مبلغی بابت حق عضویت به‌لژ بپردازد .

در انگلستان ، اعضاء لژهای فراماسونری حق عضویت را هرسه‌ماه یك‌بار و از (پیش) میپردازند . لژهای فراماسونری در انگلستان ، امریکا ، فرانسه و ایتالیا مخارج زیادی دارند . واین مخارج دردرجه اول عبارتست ازکتابها ورساله‌هائی‌که از طرف «لژ» چاپ میشود وبین اعضاء توزیع میگردد و در درجه دوم هزینه تعمیر محل لژ (اگراختصاصی باشد) یاکرایه‌آن اگر ملك استیجاری باشد . در ایران لژ « مادر » فراماسونری (اسکاتلند) از سال ۱۹۲۱ درمحل کلیسای انجیلی واقع در خیابان قوام‌السلطنه همه‌ساله مبلغی بابت (کرایه محل) به‌کلیسا میپردازد . دراین محل‌که فراماسونهای ایرانی بدان نام «کاخ بنّایان آزاد» داده‌اند لژ « روشنائی در ایران » تشکیل میشود .

علاوه برمخارج فوق‌الذکرحقوق‌کارمندان دفتری ، مستخدمین جزء و مخارج دیگر لژهای فراماسونری از محل حق عضویت اعضاء پرداخت میشود . در فرانسه و ایتالیا ، اعضای لژها غیراز حق عضویت چیزی به‌لژ نمیپردازند ولی درکشور امریکا بعضی ازاعضای فراماسونری‌که ثروتمند هستند درحال حیات یا طبق وصیتنامه بعد از مرگ ، هدایای قابل توجهی به لژها میدهند . با همین هدایاست که مریضخانه‌ها ، مدارس وپرورشگاه‌های فراماسونری بوجود میآید .

درلژهای فراماسونری‌بهیچ عضوحقوق پرداخته نمیشود وحتی رئیس لژکه‌آنرا اداره میکند وزحمتش بیش ازدیگران است حقوق دریافت نمی‌کند . هرکاری‌که از طرف « معمار بزرگ » باعضای لژمحول‌گردد باید بدون انتظار پاداش بانجام برسد و هرکس‌که عضویك لژ فراماسونری است باید حرفه‌ای داشته‌باشدکه بتواند بدان وسیله امرارمعاش‌کند . فقط باعضای‌دفتری‌لژ که‌تمام‌وقت آنها دردفاتر وشعبات مختلف‌میگذرد ومستخدمین جزء حقوق داده میشود .

درایران فراماسونهای نوع انگلیسی مؤسسه‌ای بنام «انجمن معاملات خارجی» دارند . این محل که به‌اسم اشخاص به‌ثبت رسیده ولی در حقیقت مرکز و دفتر کار فراماسونهاست والبته معاملات تجارتی هم درآن صورت میگیرد .

معلوم نیست درآمد این شرکت به‌چه مصارفی میرسد ؟ زیرا این مؤسسه نیز در پرده ابهام واسرارو سکوت فرورفته است . ولی بهرحال عده‌ای از آن منتفع میشوند.

مذهب

اززمانیکه فراماسونری «نظری» بوجودآمد ، تا روزیکه‌قانون اساسی دکتر اندرسن بتصویب مجامع ماسنی انگلیس رسید ، مسئله مذهب درین سازمان مسکوت بود . ولی چون در قانون اساسی مزبورمذهب «آزاد» اعلام‌گردید ، به‌همین جهت صاحبان همه ادیان حق ورود به‌لژها را پیداکردند . بموجب قوانین دکتراندرسن‌موقعیکه پیروان مذاهب‌میخواهند سوگندیادکنند، میبایستی‌کتاب‌آسمانی‌خودشان را بمحفل بیاورند وباحضور همه‌اعضاء این مراسم انجام‌گردد .

نخستین لژی‌که «مذهب» واعتقاد به«خداوند» را انکارکرد ، گراندلژ فرانسه (گرانداوریان) بود . بطوریکه گذشت لژفراماسونری فرانسه ، پس از مدتی مبارزه مستقل شد وازانگلستان جداگردید این‌گراندلژمسئله قبول‌مذهب واعتقادبخدا را درقانون اساسی‌مسکوت‌گذاشت وآنرانادیده‌گرفت . فراماسونهای انگلیسی که‌منتظر فرصت برای مبارزه با ماسنهـای فرانسه بودند ، گرانداوریـان فرانـسه را « لامذهب » اعلام‌نموده و به همه ماسنهای عضو اعلام کردند که رابطه خود را باآن لژ و اعضایش قطع کنند .

مبارزه بین ماسنهای انگلیسی وفرانسه درباره مذهب آنقدر ادامه پیدا کرد تا اینکه روز۴ سپتامبر ۱۹۲۹ (۷ ربیع‌الاول ۱۳۴۶ ه) لژ بزرگ لندن‌که مرکز سازمان فراماسونری انگلستان است دریك فرمان‌که بامضای معماربزرگ «رئیس لژ» و اعضاء برجسته لژ رسیده بود، تصریح‌کردکه ازآن تاریخ ببعدفراماسونری انگلستان‌هرگونه رابطه را با لژهای فراماسونری دیگرکه هشت اصل ذیل را رعـایت ننمـایند ، قطع خواهد نمود .

اول ـ هرلژفراماسونری باید با اجازه «لژبزرگ لندن» تأسیس‌شود یا سه لژاز لژهائی کـه لژ بزرگ لندن بآنهـا اجازه تشکیل لژهای مختلف را داده است آنـرا

تأسیس نمایند.

دوم ـ هرعضوفراماسون میباید به‌معمار بزرگ جهان [استاد اعظم لژ انگلستان] عقیده داشته باشد و هر کس این عقیده را ندارد نباید راه به لژ فراماسونری پیداکند.

سوم ـ هرکس که وارد لژ «فراماسونری» میشود، باید بکتاب آسمانی عقیده داشته باشد و بداند که اراده معمار بزرگ جهان بوسیله کتاب مزبور ابرازشده است.

چهارم ـ درلژهای فراماسونری جزمردها نبایدکسی عضویت داشته باشد.

پنجم ـ لژهائی‌که با اجازه «لژ بزرگ» تأسیس میشوند **باید برتری وسیادت مطلق لژ بزرگ را بپذیرند[1].**

ششم ـ هنگامیکه اعضای لژ بزرگ با لژهای دیگرمشغول کار هستند می‌باید سه‌منبع روشنائی فراماسونری‌یعنی‌کتاب مقدس وگونیا و پرگار را مقابل خود داشته باشند.

هفتم ـ در لژها نباید بهیچوجه راجع به مسائل مذهبی صحبت شود.

هشتم ـ شعائر و رسوم فراماسونری در لژها باید بدقت رعایت شود.

فراماسونری امریکا و انگلستان که معتقد بمذهب وخداوند هستند، درلژهای خود عکس «چشم» بزرگی را که درحرف (G) نقش شده آویزان میکنند. این لژها معتقدند که درهرحال باید «چشم خدا» آنهارا زیرنظر داشته باشد آنها هرگز نباید «خدا» را فراموش کنند.

درنقطهٔ مقابل این لژها، فراماسونهای فرانسه، ایتالیا، اسپانیا وسایرکشورهای لاتین لامذهب‌اند ومعتقد بخداوند نیستند و دربدو ورود اعضاء جدید ازآنها نمیپرسند که آیا به «خدا» معتقد هستند یا نه؟ البته اکثر کسانیکه درگذشته وامروز عضولژهای «لامذهب» بوده و هستند، معتقد بخداوند و متدین بادیان مختلف جهان بخصوص مسیحیت» میباشند ولی در لژهای آنها اعتقاد به «خداوند» و «معمار بزرگ جهان»

---

۱ ـ منظور قبول عبودیت و اجرای دستورات صادره مراکز لژهای فراماسونری در انگلستان است.

وجود ندارد .

درگراند لژفراماسونری فرانسه وچند لژ امریکائی که بنام‌های :

۱ـ شرینر ها	Shrine
۲ـ دختران نیل	Daughters of the nile
۳ـ دختران قوس وقزح	Rianbow girls
۴ـ دختران جوب	Job,s daughters
۵ـ ستارگان غرب	Order of the Eastern star

نامیده می‌شوند وهمچنین عده‌ای از لژهای ایتالیائی و اسپانیائی وآلمانی زنان را بعضویت قبول می‌کنند . اما لژهای انگلیسی ولژهای تابعه آنها درجهان همچنان از قبول زنان خودداری می‌نمایند . وبانوان را فقط درمیهمانیهای سفید راه میدهند . درگرانداوریان فرانسه مسئله سیاست و داشتن عقاید سیاسی نیـز آنچنانکه لـژهای انگلیسی عمل میکنند ، مورد توجه نیست . هم اکنون عـده زیادی سلطنت طلب ، کمونیست ، سوسیالیست و لیبرال درکنار یکدیگر در «گراند اوریان» قرار گرفته‌اند و فعالیت می‌کنند .

آئین واسرار

اولین وظیفه هرفراماسون درهرلژ این‌استکه لب فرو بیندد و اسرارفراماسونری وآئین آنرا بروز ندهد واگر ازاوبپرسندکه آیاراجع بفراماسونری اطلاعی داری یانه؟ جواب منفی بـدهد و در صورت لزوم سوگند یاد نماید که او درسازمان فراماسونری عضو نیست ونمیداند که فراماسونری چیست . افشاء اسرار فراماسونری وخودرا معرفی‌کردن وگفتن اینکه من عضو فراماسونری هستم درنظر فراماسونها بزرگترین خیانت است .

یك عضو فراماسونری بمحض اینکه خودرا درخارج ازلژ بمردم معرفی‌کرد از عضویت معزول میشود و ممکن استکه بموجب دستور « معمار بزرگ » موردتنبیه هم قرارگیرد .

تنبیه اوعلاوه برطرد ازلژ فراماسونری اینستکه‌اعضای لژ که مافوق اوهستند

واورا می‌شناسند (ولی وی آنها را نمیشناسد) برایش مشکلات متعدد بوجود میآورند وبعضی ازمواقع عضو خاطی ومطرود طوری درفشار قرار می‌گیردکه مجبور است جلای وطن کند وبجائی برودکه اعضای برجسته لژ فراماسونری درآنجا نباشند .

سرژهوتین نویسندهٔ فرانسوی‌درکتاب خودشرح مفصلی درباره «رگن»[1] انگلیسی که فرانسویها او را « راگون » مینامند ذکر کرده است[2]. رگن که سالها درگراند لژ انگلستان بود ، پس از اخراج بپاریس رفت و وارد لژ «گراند اوریان » شد وشرح وقایع‌سازمانهای‌فراماسونری فرانسه‌وانگلیس‌را تاسال ۱۸۹۵م (۱۳۱۳ه)منتشرساخت.

رگن مینویسد :آنچه که من طی سالها در لژهای فراماسنی انگلیس و فرانسه شاهدآن بودم ، نه تنها جزو اسرار ورموز نیست بلکه هرشاگرد ابتدائی و متوسطه از آن با خبراست . ما طی چند جلسه متوالی در داخل درهای بسته لژ انگلستان یکی ازبزرگترین اسرار ماسنی را یادگرفتیم . ماسونها بما میگفتند که هرگاه جریان برق را بیك لیترآب متصل‌کنیم ، وآنرا تبخیر نمائیم دوهزار لیتر بخار بهوا متصاعدخواهد گردید وبعد ازاینکه‌آب مزبور به شکل هوا متصاعدگردید ، اگر یك جرقه قوی برق در وسط‌آن مشتعل نمائیم دو هزار لیتر بخار مجدداً بدل بآب میشود و فرو میریزد .

یك روز ازطرف لژ بزرگ لندن از اعضاء دعوت شد تا در « لژمغرب پایتخت» حاضر شویم . همه تصور میکردیم که مسئله مهمی سبب احضار ما شده ولی پس از چندی مطلع شدیم کــه میخواهند ، همه را از خبر اختراع دستگاه « طیف شناسی » مطلع‌کنند . وقتی توضیحات معمار بزرگ ومتخصصین ماسنی تمام شد من غرق حیرت شدم . زیرا دو مـاه قبل ازآن تاریخ در یکی از مجلات انگلیسی خوانده بودم کــه دستگاهی اختراع شده‌که ازروی نور ، تغییرات سطح ستاره ها را نشان میدهد من و سایر ماسنهاکه از جزئیات این اختراع قبلا بوسیله مجلات انگلیسی مطلع‌شده‌بودیم ، وظیفه داشتیم‌که این‌اسرار را حفظ‌کنیم و بکسی بروز ندهیم درصورتیکه این موضوع فاش شده بود و همه ازآن اطلاع داشتند . من هرگز رازی را کــه قابل افشا باشد در

۱- Ragon

۲- ص ۱۰۷ - ۱۷۳ بنایان‌آزاد .

لژهای انگلیسی ندیدم . حتی شعبده بازی هم ندیدم ولی در عوض هرچه موهومات وخرافات بفکر بشر رسیده بشکل شعائر ورسوم درلژها وجود داشت. فراماسنهای حرفه‌ای چون در بدو تشکیلات خود امورسیاسی ، معماری ، هندسی واجتماعی را باعضاء خود میآموختند ، همیشه لژهای آنها مرکز « اسرار » بود . درحالیکه در قرن‌کنونی علوم وسیع بشری هیچ رازی راباقی نگذاشته‌اند تا فراماسنهاآنها را عرضه‌کنند . بنابراین هرچه در لژها میگذرد جز خرافات وموهومات چیز دیگری نیست . »

آئین ماسنی

آلبرلانتوان درکتاب اسرار فراموشخانه ها درباره‌آئین واسرار فراماسونها چنین مینویسد [1] :

فراماسون انجمنی است‌که حتی وقتی هم مردم متوسط الحال وتقریباً سرمایه ـ داری را بعضویت خود در میآورد ، پایه واساس‌آن اشرافی است .

مساوات جزدرمیان اعضای‌آن ، مفهومی ندارد ، احترام سلسله مراتب اجتماعی نیزتنها در درون معابدآن ملحوظ و محفوظ است . برای اثبات این مدعا کافی است که در کتاب چودی [2] لحن بخصوص را که « برادر سخنران » درسخنرانی خود راجع بخوش‌آمد گوئی به یکنفر « جنتلمن » یا بیك « شخص عادی » بکار میبرد یادآور شویم .

ورود شخص اول یعنی نجیب زاده بانجمن ، برای اعضاء انجمن افتخاری بشمار میرفته درصورتیکه ورود شخص معمولی بآن ، افتخاری بوده که اعضای انجمن به وی میداده‌اند . بعبارت ساده تر ، آقای جنتلمن با ورود خود جلسه را مزین میکرد در حالیکه شخص عادی افتخار ورود بجلسات‌آنها را کسب مینمود ، زیرا کارگران و مستخدمین نمیتوانستند وارد این جلسات شوند . از طرفی قبول این اشخاص بعضویت انجمن یك امر عجیب و بی‌سابقه بشمار میرفت ، بدلیل اینکه این طبقات از لحاظ اجتماعی اصلا بحسابی‌منظور نمیشدند . فراماسونها نمیتوانستند علیه یك‌حالت‌روحی،

۱- صفحه ۹ تا ۱۴ ترجمه‌کتاب اسرار فراموشخانه ها .

۲- Tschouoy

که امروزه صورت فرض وقیاس را دارد ، ودرآن زمان ارزش حقیقی را داشت اقدام نمایند . نباید فراموش کرد که فراماسونری ، تنها ازاعضائی‌که کارشان تفکر وتعقل است تشکیل نیافته و پیروان این مرام صرفاً از روشنفکران نبوده‌اند . بعلاوه مکتب فلسفی آنها نیز آزادی فردی را دنبال نکرده و اگر کسی معتقد باشد که آنان چنین فلسفه‌ای را ترویج میکنند ، درست مانند آن است‌که الغاء بردگی را به‌آئین مسیح نسبت دهد . درست است‌که مسیح به پیروان خود دستور میدهدکه با بردگان وغلامان وکنیزان خوشرفتاری‌کنند ، لیکن این امر دلیلی برلغو بردگی ازطرف مسیحیت نیست. وانگهی‌این‌قبیل‌کلمات ترحم‌آمیز وعادلانه‌رامادرقرن‌هجدهم درخلال‌تبلیغات‌فراماسونها نیز می‌بینیم. آنها بدین وسیله می‌خواهند قوانین هزارساله زندگی را تغییردهند . من درکتاب خود نوشته‌ام[1] که فراماسونها به ارزش واهمیت بزرگان فکر نمیکنند و غرض آنها فقط تحقیر عناصر زیر دست است . پستی و نادانی نیزمانند بردگی و پادشاهی دوام معینی‌دارد. بعقیدهٔ آلمبر[2] : آزادی‌نعمتی است‌که برای‌توده مردم مناسب‌نیست، زیرامردم عادی وعامی مانندکودك خطرناکی هستندکه اگر وی را بحال خودبگذارند می‌افتد وپایش‌می‌شکند وازجای برنمیخیزد، مگر به‌این خیال‌که بادایهٔ خود به ستیز بپردازد . این تقصیر منقدین وارباب قلم‌نیست‌که فراماسونهارا طرفدار برتری طبقاتی‌و اشرافیت‌و تمکن‌معرفی میکنند، ودرظاهر اعلام‌مینمایندکه‌آنان‌محرك توده‌های‌مردم‌بوده، و انقلاب کبیر فرانسه را تحریك و تشویق‌کرده‌اند ! ؟ مخالفین میگویند که سالکین طریقت‌فراماسونری نه تنها پیشرو طبقات افراطی شورشیان ، بلکه محرك ستمهای ایده‌ئولوژیك وتصورات ذهنی نیز بوده‌اند . وآنچه در این بحث برای ما شایان اهمیت میباشد ، همین مورد است . اکنون باید دیدکه آیا حق داریم آندسته از ارباب قلم را که درباره فراماسونها عقاید مخالف و زننده‌ای ابراز داشته‌اند و در موردآنها زیاده از

۱ـ La Franemaconneie Dans Jétat

۲ـ Ael,embert

حدکنجکاوی‌کرده‌اند متهم سازیم ؟ البته‌گروهی از این نویسندگان افراطی بوده و در قضاوت اندکی زیاده روی کرده‌اند ولی برخی قربانی دیگران شده‌اند و ما آنها را بیدگمان‌بودن نام میبریم. تمام انجمنهای بشری درزمانهای جدیدکم وبیش موردحمله افراد قرارگرفته‌اند .

در عهد بسیار قدیم یهودیان وبعداز آنها مسیحیان در اثر عملیات گوناگونی‌که درخفا انجام میدادند مورد بدگمانی وانزجار قرارگرفتند. و اینك در زمان جدید نیز فراماسونها بخاطر اعمال بی‌رویه و خلاف خود متهم به اخلال وفتنه وفساد و کشتار در برخی از ممالك شده‌اند . درحالیکه محرك آنها نامعلوم بود . همیشه کفاره انجمنهای سری چنین‌بوده است . بازهم تکرار میکنیم‌که چون‌منظور این‌افراد پنهان بوده مردم حق داشتند بدان بدگمان بشوند و تصور کنند که گردانندگان این انجمنها مردمی بد جنس وهرج ومرج طلب و نابکار و انقلابی میباشند .

« ... باید قانون مشهور مصوب ۱۴ ژوئن ۱۷۹۱ را بخاطر بیاوریم . این قانون وسیله «شاپلیه» بمجلس‌آورده شد و بموجب‌آن اجتماعات وانجمنها «باضافه انجمنهای صنایع و مشاغل » وحتی آکادمی فرانسه عموماً منحل‌شد . فراماسونری نیزکه روحانی بزرگ « باروئل » آنرا یك دخمه اجرای دسیسه و توطئه نامیده است ، مانند تمام انجمنهای دیگر ازمیان رفت و برادران فراماسون جرأت نداشتند دورهم جمع‌شوند . زیرا مواد قانونی نه تنهاآنهارا ازاجتماع منع‌میکرد بلکه‌هرکجانشانی‌ازآنها میبافت، بدون تأمل همه آنها را دستگیر و زندانی میساخت ... »[۱] نویسنده درجای دیگر در کتاب «یادبودهای کمیته‌های انقلابی» مینویسد : « کلمات ، اشارات وعلائم وتماسهای گوناگون وسائلی بودند که فراماسونها علیه جمهوریت آنها را بکار میبردند ، وبتوطئه علیه آن میپرداختند . فراماسونها خود را برادر مینامند ، زیرا بیك مسلك‌گرویده‌اند مانند « برادران سفید » و « برادران ماهیگیر » و « برادران رحمت ومهربانی» ودیگر «برادران» که درمیان آنها ، برادران کاهن را که در قرون وسطی بافداکاری زیاد در

۱ـ یادبودهای کمیته انقلاب ص ۲۷۵

احداث پل‌ها وجاده‌ها اقدام میکردند . ماسونها «بنّاها» لغت «برادری» را مانند «ولتر» بکار میبردند . او درنوشته‌های خود کسانی را که دارای اتحاد نظر درموضوع ویژه‌ای هستند « برادر » مینامد . و همین کلمه برادری است‌که کاهن بزرگ « باروئل » برای اثبات پیوند مؤلفین دائرة‌المعارف فرانسه بافراماسونها بدان استناد میکنند .

انجمنی‌که پذیرش وعضویت درآن مستلزم رعایت‌کامل مقررات باشد وکسانیکه وارد آن جرگه می‌شوند ، مجبور به پیروی از انضباط اخلاقی وفکری انجمن باشند ، همان حکایت «مالك و مملوك» و «آقا ونوکر» را بیاد میاورد .

فراماسونها روساء وحتی اکثراعضاء خود را از نخبه مردم برمی‌گزینند وخلاصه مسلك آنها مشرب و مسلك اشرافی بتمام معنی است » . آنچه که این نویسنده آنرا بعنوان آئین ورسوم ماسنی وعادات ورسوم وتفکرات اجتماعی فراماسونهاذکرمیکند ، شاید درسرزمین امریکا و انگلستان و کشورهای مترقی اروپا صحیح باشد ، ولی چون فراماسونری سیاسی در شرق و خاورمیانه و افریقا بشکل و صورت دیگر درآمده ، نمیتوان همه نظرات او را صحیح دانست . درکشورما هیچگاه دیده وشنیده نشده است که فراماسونها بنفع مردم و توده محروم و رنجدیده ، قدمی بردارند و برای آنها درمانگاه ، مدرسه ، آسایشگاه و پرورشگاه بسازند . به همین جهت میتوان گفت که افکار نوعپرورانه و «برادرانه» مورد ادعای فراماسونها ازممالك اروپائی وامریکا تجاوز نکرده و منحصر ومخصوص کشورهای این دو قاره است .

درجه، مقام، منصب القاب و عناوین فراماسونری

درکلیه لژهای فراماسونری جهان قانون اساسی دکتر اندرسن سرمشق و مورد قبول عموم است . معذلك دربعضی از لـژها مثل لژ اسکاتلند اعضاء مکلف بوده و هستند که اوامررئیس را بدون چون و چـرا بموقع اجرا بگذارند . این دستور درعین حال ممکن است بتصویب مجلس قانون گذاری برسد یانرسد .

فراماسونها برای تغییر وتفسیر مواد قانون اساسی ویا آنچه که «معمار بزرگ»

۱ـ یادبودهای کمیته انقلاب بقلم AUBIGER

آنرا میخواهد مجبورند اوامر صادره را اجراء کنند. در لـژ اسکاتلند و لندن اجرای اوامر «معمار بزرگ» یکی از اصول قانون اساسی فراماسونری است واگر کسی حاضر باجرای اوامر « معمار بزرگ » نباشد وی را بعضویت نمی‌پذیرند. این رسم در تمام لژهائی‌که مطیع لژ بزرگ لندن هستند جاریست و درهمه‌جا رئیس لژ، نسبت باعضاء یك دیکتاتور است وآنها مکلف هستندکه اوامر وی را بپذیرند واجراء کنند. اجبار در اجرای اوامر معمار بزرگ یعنی «خادم مطیع» ومجری دستورات صحیح یاغلط بودن بنابر این کسانیکه میگویند فراماسونها پابند هیچ اصول و قیودی نیستند و هرچه که مرکز آنها بگوید اجرا می‌کنند زیادهم بی‌پایه نمی‌گویند، در هرلژ فراماسونری سه مرتبه مقدماتی وجود دارد وشخصی که وارد لژ می‌شود باید این سه رتبه را طی کند تا بمراحل بالا برسد.

رتبه‌های مقدماتی عبارت است از :

۱ـ مبتدی ـ این شخص پس‌از آزمایشهای لازم و تحقیقاتی که درباره او شده و انجام تشریفات وارد جمعیت ماسونها می‌شود. زمانیکه صنف ماسنی جنبه سیاسی نداشت، یك کارگر تازه کار و مبتدی دارای مقام اول دربنّائی بود.

۲ـ کارگر ـ فراماسنی‌که دوره ابتدائی را طی‌کرد، بمقام کارگری میرسد. در قدیم باین گونه کارگران عمله بنّائی میگفتند.

۳ـ بنّا ـ این مرحله در فراماسنی حرفه‌ای مقدمه ورود بدرجات دیگر است. بنّایان قدیم بکارگران متخصص در هررشته « بنّاء کامل » میگفتند.

وقتی یك عضو لژ فراماسون این سه رتبه را طی‌کرد، بمقامی میرسد که لیاقت آنرا دارد. در بعضی از لژها مراتب عالیه بقدری زیاد است‌که نشان میدهد در بعضی از لژها طولانی کردن سلسله مراتب را بدرجه وسواس رسانیده‌اند ویك عضو دون پایه باید سی‌وسه‌رتبه را بپیماید تا بمقام معمار بزرگ برسد فراماسونها این سلسله مراتب را برای رسیدن به مقام بزرگ لازم می‌دانند و میگویند تایك مرد، درطول زمان و براثر کارکردن و تجربه آموختن، پخته نشود نمی‌باید بمقام «معماربزرگ» برسد.

مناصب و درجات فراماسونری مثل سایر آداب ورسوم «صنف بنّاها» تغییر شکل داده و باسامی مختلفی درآمده است .

درهر لژ فراماسونری مثل لژهای لندن وفرانسه ده صاحب منصب مسئول وجود دارد .

صاحبمنصبان در داخل معبد هر یك دارای وظائف و مقرراتی هستند . در دائرةالمعارف فراماسونری وهمچنین تاریخ شش جلدی گاولد انگلیسی مراسم ده‌گانه باین‌ترتیب شرح داده شده است :

صاحبمنصب اول ـ یا معمار بزرگ که در لژهای فراماسونری علاوه براینکه رئیس بشمار میرود ، یك نوع مرشد عرفانی و عملی است . در هر لژی سعی میشود مقام «معمار بزرك» به برجسته‌ترین شخصیتها داده شود .

صاحبمنصب دوم ـ این شخص را در لژها رئیس کارگاه می‌نامند . او تقریباً دستیار ومعاون وپیشکار معمار بزرگ‌است ودر هرموقع میتواند بر تمام کارهای مربوطه نظارت‌کند ولژ را نیز اداره نماید .

صاحبمنصب سوم ـ ناظم لژ است . این شخص دو وظیفه دارد که یکی تعلیم دادن باعضای جدید است و دیگری حفظ انتظامات لژ .

صاحبمنصب چهارم ـ خطیب یا ناطق لژاست . او حتماً باید قوانین و قواعد فراماسونری را در جهان خوب بداند تا درتمام امور مورد مشاورت قرارگیرد . ضمناً کارهای مربوطه بخطابه‌ها بعهده اوست .

صاحبمنصب پنجم ـ منشی و دبیر لژ است . او کارهای منشیگری و دبیری ونوشته‌هارا عهده‌داراست وکلیه صورت‌جلسات لژرا مینویسد .

صاحبمنصب ششم ـ کارشناس‌است . اودرواقع رئیس اداره‌اطلاعات و جمع‌آوری سوابق فراماسونها وتنظیم پرونده‌ها بشمار میرود . سوابق ننگین و گذشته فاسد اعضاء رابطرق مختلف جمع میکند تا در موقع لزوم از آن بنفع لژ استفاده کند . همچنین تحقیق درباره اعضاء جدید وداوطلبان با اوست .

صاحبمنصب هفتم ـ مأمور تشریفات داخلی لژ است . این شخص کلیه امور تزئینی و تشریفاتی داخلی لژ را عهده‌دار است . وارد کردن مهمانان و اعضاء جدید بعهده اوست .

صاحبمنصب هشتم ـ خزانه‌دار لژ و مأمور جمع آوری وجوهات از اعضاء ونگهداری حساب درآمد ومخارج است .

صاحبمنصب نهم ـ میهماندار لژ .

صاحبمنصب دهم ـ نگهبان یامستحفظ لژ است . اوبا شمشیر برهنه‌ای در داخل لژ برابر در ورودی میایستد تا از ورود خارجیان و بیگانگان جلوگیری بنماید . مناصب و مقامات داخلی لژرا فراماسونری ایران با ترجمه صحیح آن هنوز منتشر نکرده‌است. فقط درسال۱۳۳۷ ش ـ (۱۹۵۶ م) «لژتهران» هنگام انتخاب‌اعضاء مدیره و باصطلاح « کارخانه لژ » مقامهای زیر را برای صاحبمنصبان و اداره کنندگان لژها تعیین واعلام‌کرد :

۱ ـ حضرت استاد ارجمند	R . W . Master
۲ ـ رئیس‌محترم‌قبلی(یاحضرت استادپیشین)	Past Master
۳ ـ قائم‌مقام استاد	Depute Master
۴ ـ معاون‌استاد	Substitute Master
۵ ـ سرپرست‌ارجمند اول	Senior Warden
۶ ـ سرپرست ارجمند دوم	Junior Warden
۷ ـ دبیر	Secretary
۸ ـ خزانه‌دار	Treasurer
۹ ـ کمك خزانه‌دار	
۱۰ ـ امین خیریه	Almoner
۱۱ ـ خطیب	Chaplain
۱۲ ـ راهنمای‌اول	Senior Deacon

۱۳ ـ راهنمای دوم	Junior Deacon
۱۴ ـ مدیر تشریفات	Director of Ceremoniees
۱۵ ـ زیوردار	
۱۶ ـ کتاب بر	Bibel Bearer
۱۷ ـ نگهبان داخلی	Inner Guard
۱۸ ـ نگهبان خارجی	Tyler
۱۹ ـ بازرسان بزرگ	

در لژهای بزرگ فراماسونری انگلستان و فرانسه صاحبان مناصب و مقام‌های ده‌گانه هریك دارای علائم ونشانهای زیر هستند :

۱ ـ معمار بزرگ سه‌علامت‌گونیا ـ شاقول ـ طراز بنّائی و یك ستاره درخشان که درحال‌تشعشع باشد .

۲ ـ رئیس کارگـاه ـ گونیا ـ شاقول ـ طراز و یك ستاره کوچکتر از ستاره معمار بزرك .

۳ ـ ناظم‌لژ ـ گونیا ـ شاقول و طراز .

۴ ـ ناطق ـ یك کتاب گشاده که کلمه قانون روی آن حك شده است ، این علامت روی‌اشارپ او نصب‌میباشد .

۵ ـ منشی ـ دوقلم متقاطع‌روی اشارپ .

۶ ـ کارشناس ـ یك شمشیر و یك خط‌کش مقاطع و یك چشم « روی اشارپ »

چهار صاحب منصب دیگر فقط یکی از علامات سه‌گانه را بخود آویزان میکنند . درجات فراماسونری در لژهای کشورها مختلف‌است . در لژهای « یورك » که وابسته بلژهای آمریکائی‌است فراماسنها پس از طی‌مقامهای «مبتدی-شاگرد-رفیق» بمقامهای زیر ارتقاء میابند :

1 _ Mark Master
2_Past Master (virtual)
3 _ Most Exeellent Master

4 _ Royal Arch Mason
5 _ Royal master _ Select Master _ Super Excellent Master
6 _ Order of the Red eross
7 _ Order of Kinghts of Malta

در طـریقه مـاسنی یورك York و همچنین اسکـاتلند مقام افتخـاری Order of knights templar وجود دارد که باشخاص برجسته جهان امثال شاهان ، مخترعین ومکتشفین و نوابغ‌داده‌میشود . اینعده بدون اینکه مقامات مختلف فراماسنی راطی‌کنند بمقام مزبور میرسند .

در لژ فراماسونری سوئد موسوم‌به‌لژ «سویدن بورك» شماره رتبه‌ها و درجات‌به هفت میرسد . سه رتبه‌آن مقدماتی است بنام مبتدی ـ کارگرـ استاد. بعد ازاینکه عضو فراماسون این سه رتبه را طی‌کرد به رتبه چهارم میرسد ولی رتبه چهارم مثل درجه ژنرالی ارتش دربعضی ازکشورها چهاررتبه‌است .

میتوان گفت که در لژ فراماسونری سوئد شخصی‌که سه‌رتبه مقدماتی‌را طی‌کرد و به رتبه چهارم رسید، مانند کسی است‌که تحصیلات ابتدائی و متوسطه را تمام نموده وقدم بدانشگاه گذاشته‌است . عضو فراماسونری سوئد بعداز اینکه وارد مرحله چهارم شد سه‌رتبه فرعی‌آن‌را هم طی‌مینماید ولی‌نمیتواند برتبه چهارم برسد برای‌اینکه‌رتبه چهارم مخصوص پادشاه سوئداست وپادشاه سوئد درهرعصرمعمار بزرگ‌لژ«سویدن‌بورك» محسوب میشود .

درآمریکا ، درلژهای اسکاتلند درجات ومقام هاسی وسه رتبه میباشد که‌بدین ترتیب تقسیم شده است :

اول ـ کارگران مقدماتی که شامل چهار کارگاه میباشد . از کارگاه اول تاکارگاه چهارم ودراصطلاح لژ آمریکائی کارگاه یعنی مرتبه‌یاکلاس‌وکسیکه‌عضو فراماسونری میشود بایدآن چهار کلاس را به‌بیند .

دوم ـ دوره تکمیلی‌است که ازکارگاه یا کلاس پنجم شروع وبه کارگاه یا کلاس چهاردهم ختم میشود . در این دوره داوطلب ورود به لژ فراماسونری تعلیمات تازه‌ای

میگیرد وکلاس به کلاس بالامیرود تا بدوره‌سوم میرسد .

سوم ـ دوره سوم‌را بنام کارگاههای سرخ‌میخوانند وآن متشکل از چهار کارگاه یاچهار کلاس‌است وعضو سپس وارد دوره چهارم میشود .

چهارم ـ دوره‌چهارم باسم‌کارگاه‌های سیاه ازکلاس نوزدهم شروع و بکلاس‌سی‌ام ختم‌میگردد .

وقتی‌عضوفراماسون این سی کلاس‌را تمام‌کرد، بایدوارددوره‌پنجم‌شود دراین دوره کلاسی‌بنام «دیوان‌عالی» وجوددارد . فراماسن آمریکائی وقتی این دوره‌را تمام‌کرد در حقیقت، دوره‌های سی‌دوم وسی‌سوم را تمام‌کرده است وصاحب مقام « شورایعالی » لژ فراماسنی آمریکا میشود .

کسیکه موفق به عضویت شورایعالی فراماسنی آمریکا شود بردو میلیون عضو لژ ماسنی آمریکا حکومت میکند . در این مقام که یکنوع « فرمانفرمائی » است عضو شورایعالی برکسانی ریاست دارد که همه در زندگی اقتصادی ، صنعتی و سیاسی آمریکا دارای نفوذزیادی میباشند .

همانطوریکه قبلا گذشت فراماسونهای ایران تا کنون هیچیك از درجات و مناصب فراماسنی را بفارسی ترجمه نکرده‌اند . تنها ۱۶ مقام داخلی لژ را بفارسی ترجمه نموده‌اند که در اولین رساله‌سال۱۳۳۷ لژ تهران درج شده‌است . لیکن بجهت تکمیل اطلاع خوانندگان ، ترجمه درجات سی‌وسه گانه فراماسنی را با کمك دکتر رضا امینی[1] دراین‌جانقل‌میکنیم وطبیعی‌است‌که‌برای ترجمه‌فارسی‌آنها ازلحاظ سلیقه فراماسونهای ایرانی هیچگونه تضمینی‌وجود ندارد. باید دانست‌که سی وسه درجه‌ای که نقل میشود ، برای اولین‌بار درمجله معروف لایف وبا یك تابلو بسیار نفیس‌منتشر گردیدکه مورد اعتراض و ایراد سازمان‌های فراماسونی انگلستان قرارگرفت . اینك درجات سی‌وسه‌گانه :

---

۱ ـ ترجمه مذکور قبل‌ازورودایشان به لژ فراماسونری تهران وابسته به لژ اسکاتلند انجام‌شده‌است .

1_ Entred Appretice	۱ـ شاگرد مبتدی ـ نوآموز
2_ Fellowecraft	۲ـ فرزند حرفه ـ عضو بنّا ـ همکار
3_ Master mason	۳ـ استاد بنّا
4_ Secret master	۴ـ استاد رازدار ـ استاد مخفی
5_ Perfect master	۵ـ استاد کامل ـ سراستاد
6_ Intimate secretery	۶ـ امین ثقه ـ کاتب محرم
7_ provost and Judge	۷ـ پرده‌دار وقاضی
8_ Intendant of the building	۸ـ حاجب درگاه ـ مباشر محفل
9_ Master elect of nine Elu of the nine	۹ـ استاد برگزیده نه تن
10_ Elect of fifteen Elu of fifteen	۱۰ـ استاد برگزیده ۱۵ تن
11_ Sublime master elected Elu of the twelve	۱۱ـ استاد برگزیده عالی رهبر اعظم قبایل دوازده گانه
12_ Grand master architect Master architect	۱۲ـ معمار بزرگ ـ استاد اعظم
13_ Master of the ninth arch Royal arch of Soloman (of Enoch)	۱۳ـ استاد بارگاه نهم (رواق بارگاه سلیمان)
14_ Grand elect mason perfect elu Scotch arch of perfection	۱۴ـ معمار بزرگ برگزیده ـ بزرگ بنای برگزیده



۳۲ـ امیر عالی اسرار سلطنتی
۳۰ـ شوالیه اعظم
۲۷ـ فرمانفرما
Super Excellent Master
Select Master
Royal Master
YORK RITE
۲ـ فرزند حرفه ـ عضو بنا ـ همکار

SCOTTISH RITE

۲۲ـ شهریار معبد

۲۳ـ سرور معبد

۲۲ـ شهریار لبنان

۲۱ـ استاد اعظم کلیددار

۲۰ـ قائم‌مقام استاد اعظم

۱۹ـ اسقف اعظم

۱۸ـ شوالیه چلیپای سرخ

۱۷ـ شوالیه شرق و غرب

۱۶ـ شهریار بیت‌المقدس

۱۵ـ شوالیه شمشیر شرق

۱۴ـ معمار بزرگ برگزیده

۱۳ـ استاد بارگاه نهم

۱۲ـ معمار بزرگ

۱۱ـ استاد برگزیده عالی

۱۰ـ استاد برگزیده ۱۵ تن

۹ـ استاد برگزیده نه تن

۸ـ حاجب در

۷ـ پرده‌دار وفاسی

۶ـ امین ثقه ـ کاتب محرم

۳ـ استاد رازدار ـ استاد محرمی





۱۵- شوالیه شمشیرشرق - شوالیه خاور زمین

15- Knight of the east or sworo
Knight of the east

16- Princ of Jerusalem ۱۶- شهریار بیت‌المقدس - امیراورشلیم

17- Knight of the east and west ۱۷- شوالیه شرق وغرب

18- Knight of the ۱۸- شوالیه چلیپای سرخ
rose croix of H. R . D,M .

19- Grand pontiff ۱۹- اسقف اعظم

20- Master A-D vitam ۲۰- قائم‌مقام استاد اعظم لژ
Master of the symbolic lodge
(venerable grand master)

21- Patriarch noachite ۲۱- استاداعظم‌کلیددار شوالیه پروس
Noachite of prussian knight

22-Prince of libanus ۲۲- شهریار لبنان - شوالیه تبرشاهی
Knight of the royal alxe

23- Chief of the Tabernacle ۲۳- سرور معبد

۲۴- شهریار معبد - (شوالیه اعظم شاهین سیاه و سفید)

24- Prince of the Tabernacle

۲۵- قائد راز سلطنتی - شوالیه راز سلطنتی

25- Knight of the Brazen serpent

26- Prince of mercy ۲۶- شهریار (امیر) رحمت

27- Comander of the temple ۲۷- فرمانفرمای معبد - شوالیه معبد
knight commander of the temple

۲۸ـ شوالیه شمس

28_ Knight of The sun
Knight of the sun or prince adept

۲۹ـ شوالیه سانت‌اندرو ـ
شوالیه اسکاتلند

29_ knight of st. Andrew
Scottish knight of st. Andrew

۳۰ـ شوالیه اعظم قدوس

30_ Grand elect knight K.H.
knight of the black and white eagle

۳۱ـ بازرس اعظم تحقیق

31_ Grand inspector inquisito rcommander

۳۲ـ امیرعالی اسرار سلطنتی

32_ Sublime prince of the royal secret
master of the royal secret

۳۳ـ امیر بازرس کل‌اعظم

33_ Sovereign grand inspector general

علائم واشارات بنّایان از قدیم‌الایام برای شناسائی یکدیگر علائم و اشارات مخصوصی داشتند ودرهرکشوری علائم واشارات مخصوصی را بکارمیبردند.

فراماسنی جدید نیز چون از روز تأسیس تا کنون همچنان مخفی است ، برای شناسائی افراد واعضاء خود علائم واشاراتی داردکه با دست‌ها ، انگشتان ، حرکات‌سر ودست وغیره میباشد این علائم نسبت بدرجات ومقام‌های فراماسن‌ها فرق میکند. فراماسن‌های‌مبتدی وتازه‌وارد، فقط ازعلائم ورموزاولیه با اطلاعند وهرقدرکه‌پیشرفت کنند ازعلائمی نیزکه بین درجات بالاتر رواج دارد اطلاع پیدا مینمایند .

یك عضودون‌پایه فراماسونری فقط میتواند بوسیله علائم و اشارات کسانی‌که

هم‌پایه اوهستندآنهارا بشناسد و ازشناختن رتبه‌های مافوق عاجز است، زیرا نمیتواند علائم مخصوص آنها را بکارببرد .

بنابراین هرگاه یك عضودون‌پایه فراماسونری وارد یك مجلس‌شود، کسانیکه از حیث رتبه مافوق اوهستند او را میشناسند ولی وی قادر به‌شناسائی آنها نیست . زیرا کسانیکه مافوق اوهستند روزی مانند اوبوده‌اند وعلائم واشارات مخصوص رتبه او را میدانند ولی اوازعلائم واشارات اعضای برجسته بی‌اطلاع است .

هریك ازاعضاء فراماسونری هنگام ارتقاء بدرجه بالاتر سوگند میخورند ، که اسرار درجات قبلی وبعدی را بروزندهند . این عضوپس ازانجام‌کلیه تشریفات‌ازرموز واشارات آن مقام مطلع میگردد .

درداخل لژها نیزهنگام بحث ومذاکرات مهم‌کسانیکه درجات پائینتردارند از لژخارج میشوند وگاهی اوقات فقط سه یا چهارنفری‌که با مرکزلژارتباط دارند در مذاکرات خصوصی شرکت میجویند .

یك‌عضوفراماسونری بوسیله‌حرکات دست‌هامی‌تواندخیلی‌ازچیزها را به‌فراماسون دیگربگوید. مثلاً اگردودست را روی‌سینه متقاطع‌کند، مشروط براینکه کف دست‌ها روی سینه قرار بگیرد علامت این می‌باشد که حالم خوب است و احتیاج بمساعدت دوستان ندارم . اگردو دست را بالای سر طوری بهم جفت نماید که کف دستها بطرف آسمان باشد یعنی نوك انگشت‌ها بهم برسد معنایش این است که من احتیاج بکمك فوری در قبال دشمنانی‌که مرا تهدید می‌نمایند دارم . اگر دست چپ را بکمر بزند و دست راستش آویخته ولی‌کف دست بطرف خارج باشد دلیل بر این است که میخواهد بگویدکه من احتیاج مادی دارم واحتیاجم بوسیله پول باید رفع شود . درحال حاضر هرگراند لژ علائمی داردکه بتفصیل درجلد چهارم شرح داده خواهد شد .

دواطاق وحشت و آزمایشی درلژ فراماسونی

THE LEBANESE GRAND LOGE

FOR THE ARAB COUNTRIES

L. No. 22 Or. Beirut

Picture of Brother

Name GHISLETTA

ATTILIO

JUNE 15, 1929

Address BEIRUT, LEBANON

Profession JOURNALIST

Married or Single

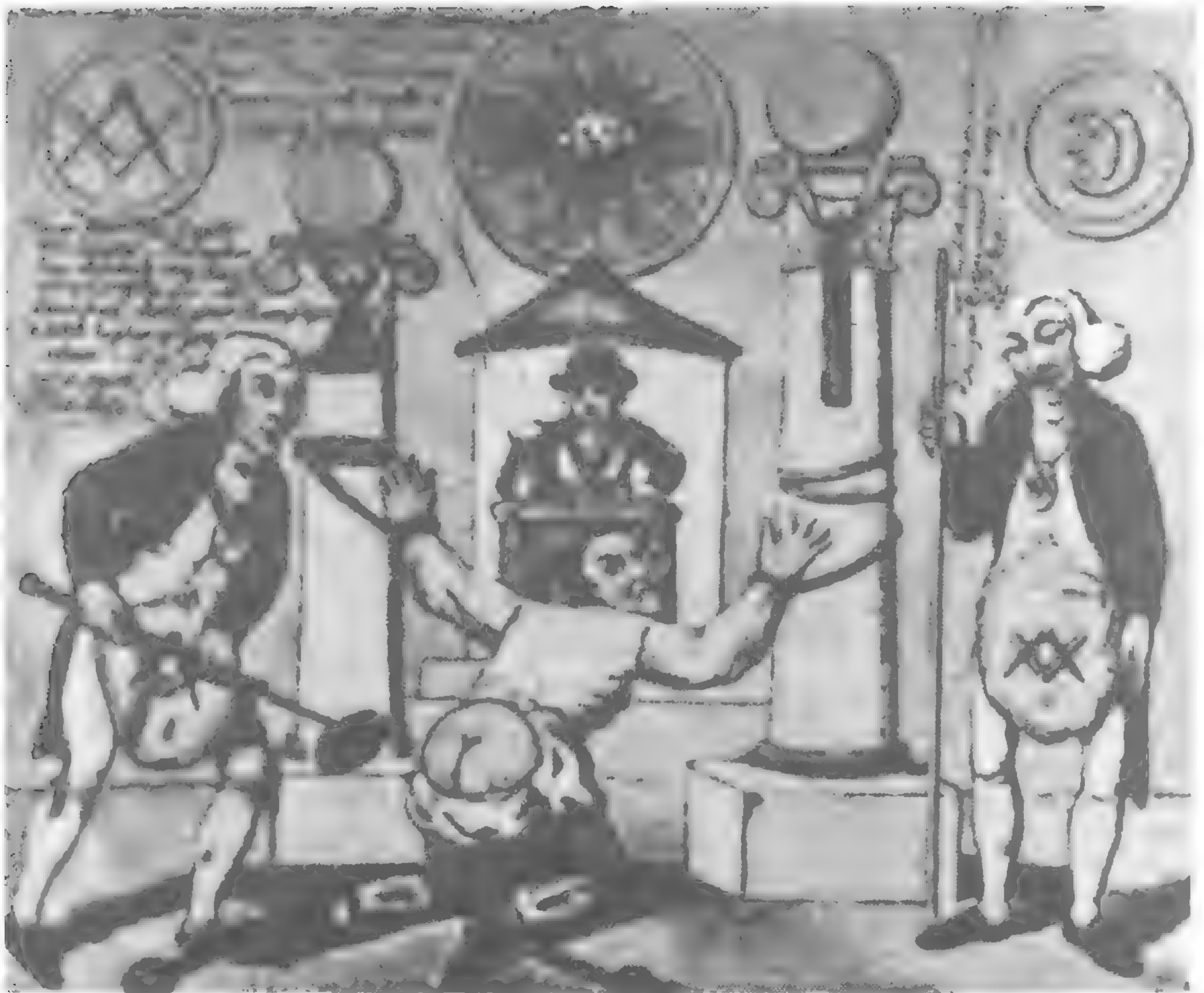
Children

گذرنامه فراماسونری صادره ازلبنان برای روزنامه نگاری که بایران آمده بود

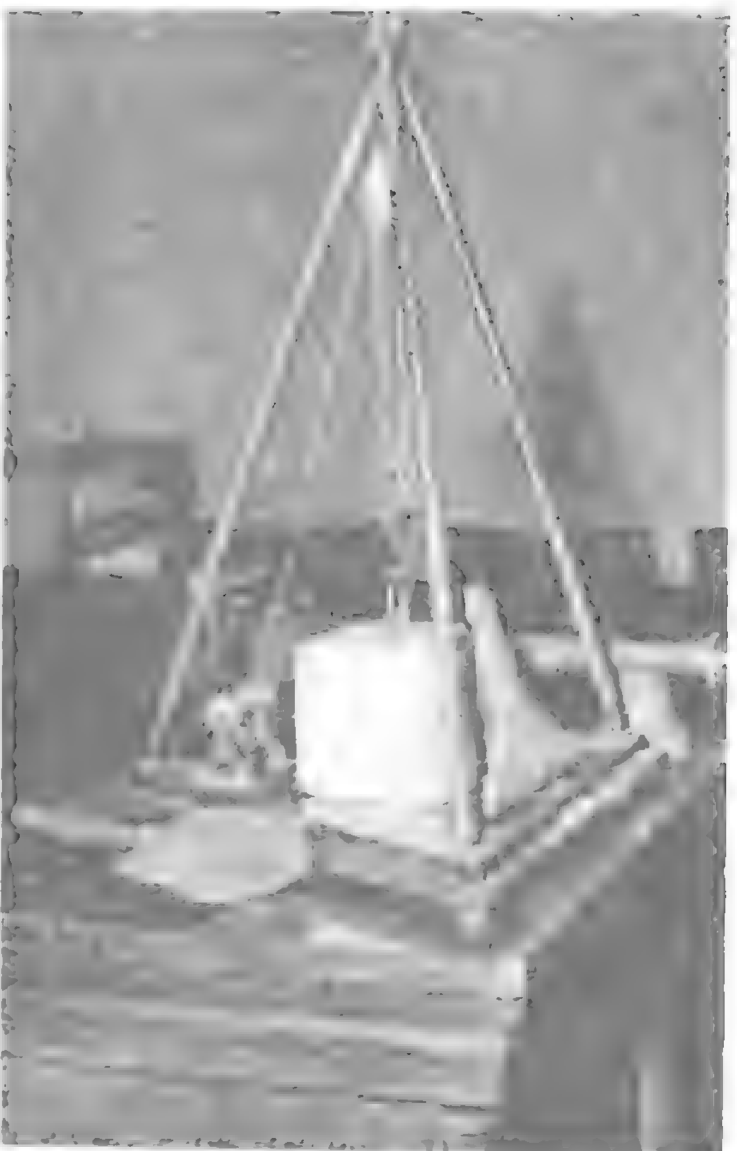




دو پیش‌بند وحمایل مخصوص فراماسونها باکله مرده ،مدال و علائم‌ماسونی



تشریفات قبول یك عضو درسالهای اولیه
بعقیده مخالفان ماسونها شرایط قبول عضویت درسیاهچال‌های لژها، متضمن تحمل مشقات وگذرانیدن امتحانات عدیده بوده‌است.



در معبدهای لژ فراماسون آلات و ادوات
معماری نمودار سنن باستانی بنّاهاست



جایگاه مخصوص استادها درمعبد فراماسونها بر بالای
صندلی استاد چشم‌خدامثلث و ستاره‌درخشان دیده میشود



یك صحنه از تشریفات پذیرش عضویت فراماسونری در حالیکه تازه واردی آئین مخصوص را انجام میدهد



اسکلت مرده در درون اطاق آزمایش

فصل هفتم

معبد سلیمان ومعابد فراماسونری

نویسندگان فراماسون در نوشته‌های خود سعی دارند ، پیدایش فرقه خود را به دوران سلطنت سلیمان و ساختمان معبد سلیمان و افسانه « حیرام » نسبت دهند . فراماسونری‌کنونی افسانه‌های سلیمانی‌را مبداء پیدایش فرقه بنّایان دانسته و با افتخار ازآن یاد میکنند .

افسانه‌های قدیمی میگویند[1] : هنگامیکه سلیمان نبی معبد خود را بنا میکرد حیرام شهریار «تیر»[2] صنعتگرمس‌کاروبنّای برجسته‌ای بنام «حیرام» را به‌بیت‌المقدس فرستاد . حیرام فرزند زن بیوه‌ای ازقبیله «ننتالی» بودکه سروربنّایان آن زمان بود و بنام «حیرام ابیف» شهرت داشت . حیرام بنّایان راکه درساختمان معبد کار میکردند بسه‌گروه تقسیم‌کرد .

۱ـ تمرین‌کنندگان ویا عملجات ساختمان

۲ـ بنّایان ساختمانی

۳ـ استادان بنّائی

دسته دوم براثردانستن رموزواسراربنّائی‌ازدسته اول جدا میشد واجرت‌زیادتری میگرفت . دردسته سوم فقط سه استاد بنّائی بودندکه همه رموزواسرارساختمان‌معبدرا

۱ـ ص ۱۰۷ تاریخ جمعیتهای سری و جنبشهای تخریبی

Tyr_۲

میدانستند . این سه استاد و یا باصطلاح ماسون‌ها « بنّایـان دانا » عبـارت بودند از : سلیمان‌نبی- حیرام شهریار«تیر»که بافرستادن‌چوب، سنگهای‌قیمتی‌وعملجات‌ساختمانی در بنای معبد به‌سلیمان‌کمك میکرد و «حیرام ابیف»که سازنده اصلی معبد بود .

همین داستان قدیمی میگوید : قبل از اینکه بنای معبد تمام شود ، پانزده تن از معماران واستادان با هم متحد شده علیه «حیرام» توطئه کردند و میخواستند اسرار ساختمان ومعبد سلیمان را با شکنجه دادن «حیرام» ازاوبدست آورند و خود جانشین وی شوند . این ۱۵ نفر که با یکدیگرهم‌قسم شده بودند قبل از انجام توطئه و ربودن «حیرام» با یکدیگر اختلاف پیداکردند و ۱۲ نفرازآنها حاضر نشدند در قتل حیرام شرکت‌کنندلیکن سه‌معمار دیگر بااجرای نقشه تنظیمی «حیرام»را بدام انداختند واو را باخود بخارج شهر بردند ولی باهمه تلاش وکوششی‌که‌کردند نتوانستند «اسرارمگو» را ازحیرام بیرون بکشند واز نقشه‌هـای معبد مطلع شوند . بناچار او را با سه ضربه کشتند وهریك، یك ضربت برفرق اوزدند وسپس نعش اورا بخارج ازبیت‌المقدس برده درکوه «مریاح» دفن‌کردند . همینکه سلیمان ازفقدان وغیبت طولانی « حیرام » مطلع گشت ، پانزده تن‌ازمعماران و بنّایان معبد را مأمورجستجوی‌وی دراطراف‌بیت‌المقدس کرد. پنج نفرازآنهابکوه «مریاح» رفتند ومحلی‌راکه‌بنظرمیرسید خاك‌آن زیرورو شده است‌کشف‌کردند و باکندن زمین نعش «حیرام» را پیدا نمودند نهالی در آن نشانده ، بشهربازگشتند وداستان را بسلیمان گزارش دادند . سلیمان بآنها دستور داد بار دیگر به «مریاح» بروند ونعش را دفن‌کنند و بشهربازگردند [1] .

ساختمان معبد سلیمان

ساختمان معبد سلیمان‌که فراماسونها آنرا مبنـای پیدایش فرقه بنّایان‌آزاد میدانند ، پس‌ازازدواج سلیمان نبی با دخترفرعون پادشاه مصرآغازشد . در کتاب مقدس[2] شرح مفصل و مبسوطی درباره ساختن«خانه خدا» و «خانه‌سلیمان» ذکرشده. ساختمان معبد سلیمان‌که هفت سال طول‌کشید ، درسال ۴۸۰ از خروج بنی‌اسرائیل از سرزمین

۱ـ کتاب اول پادشاهان، باب‌اول تا هفتم ترجمه‌کتاب مقدس‌بفارسی .
۲ـ معبد سلیمان (هیکل‌سلیمان نیز میگویند) .

مصر درماه «زیو» که ماه دوم از سال چهارم سلطنت سلیمان بر قوم بنی‌اسرائیل بود آغاز شد. معبدی که سلیمان آنرا ساخت ارتفاعش سی ذرع، عرضش بیست وطولش شصت ذرع بود. هنگامیکه معبد سلیمان ساخته میشد درساختمان آن چکش، تبر وهیچ آلت آهنی بکار نرفت. برای خانه پنجره‌های مشبك ساخته شد، بر دیوار خانه بهرطرفش طبقه‌ها بناگردید، یعنی بهرطرف دیوارهای خانه هم بر هیکل و هم بر محراب و بهر طرفش ساخت. طبقه تحتانی عرضش پنج ذراع وطبقه وسطی عرضش شش ذراع و طبقه سومی عرضش هفت ذراع بود زیراکه بهرطرف خانه ازخارج پشته‌هاگذاشت تا تیرهادردیوار خانه متمکن نشود وچون خانه بنا میشد ازسنگهائیکه در معدن مهیا شده بود بنا شد مدخل غرفه‌های وسطی درجانب راست خانه بود و بطبقه وسطی بازمیشد و واردین از طبقه وسطی تا طبقه سوم ازپله‌های پیچاپیچ بالا میرفتند؛.. واوخانه را بنا کرده آنرا باتمام رسانید وخانه را با تیرها وتخته‌های چوب سرو آزاد پوشانید و بر تمامی خانه طبقه‌ها را بنا نمودکه بلندی هریك ازآنها پنج ذراع بود.

ساختمان داخلی وتزئیناتی که درداخل معبد سلیمان بکاررفت تا صدها سال بعد جالب وحیرت‌آور بود هم‌اکنون فراماسونها بعضی از قسمتهای داخلی معابد خود را از روی تزئینات واشکال معبد سلیمان میسازند. درکتاب مقدس درباره ساختمان داخلی و تزئیناتی که درمعبد شد چنین نوشته شده است:

... پس سلیمان خانه‌را بنا نموده آنرا باتمام‌رسانید واندرون دیوارهای‌خانه را بتخته‌های سروآزاد بناکرد یعنی اززمین خانه تا دیوار متصل به‌سقف را ازاندرون با چوب پوشانید وزمین خانه را بتخته‌های صنوبرفرش‌کرد. وازپشت خانه بیست ذراع‌با تخته‌های سروآزاد اززمین تا سردیوارها بناکرد و آنها را دراندرون بجهت محراب یعنی بجهت‌قدس‌الاقداس بنا نمود وخانه یعنی هیکل پیش‌روی محراب چهل ذراع‌بود ودر اندرون خانه چوب‌سروآزاد منبت بشکل‌کدوها وبسته‌های‌گل بود چنانکه‌همه‌اش سروآزاد بود وهیچ سنگ پیدا نشد ودراندرون خانه محرابرا ساخت تا تابوت عهد خداوند درآن بگذارد. واما داخل محراب طولش بیست ذراع وعرضش بیست ذراع

و بلندیش بیست ذراع بود و آنرا بزر خالص پوشانید و مذبحرا با چوب سرو آزاد پوشانید .

پس سلیمان داخل‌خانه را بزرخالص پوشانید وپیش‌روی محراب زنجیرهای‌طلا کشید وآنرا بطلا پوشانید وتمامی خانه را بطلاپوشانید تا همگی‌خانه تمام شد وتمامی مذبحرا که پیش روی محراب بود بطلا پوشانید و در محراب دوکرّوبی از چوب زیتون ساخت‌که قد هریك ازآنها ده ذراع بود . و کرّوبی دوم ده ذراع بود که هر دو کروبی را یك اندازه ویك شکل بود بلندی کرّوبی اول‌ده ذراع بود و همچنین کرّوبی دیگروکرّوبیانرا دراندرون خانه‌گذاشت وبالهای‌کروبیان پهن شد بطوریکه بال یك کرّوبی بدیوارمیرسید وبال‌کرّوبی دیگر بدیواردیگرمیرسید ودرمیان‌خانه بالهای‌آنها بیکدیگر برمیخورد وکرّوبیانرا بطلاپوشانید و برتمامی‌دیوارهای‌خانه بهرطرف نقشهای تراشیده شدهٔ‌کرّوبیان ودرختان خرما وبسته‌های‌گل دراندرون و بیرون کند وزمین‌خانه را ازاندرون وبیرون بطلا پوشانید وبجهت درمحراب دولنگه ازچوب زیتون و آستانه وباهوهای‌آن را باندازهٔ پنج‌یك دیوار ساخت . پس‌آن دولنگه از چوب زیتون بود و برآنها نقشهای‌کرّوبیان ودرختان خرما وبسته‌های‌گل‌کند وبطلا پوشانید و کرّوبیان و درختان خرما را ازطلا پوشانید وهمچنین‌بجهت درهیکل‌باهوهای چوب زیتون‌باندازه چهاریك دیوارساخت ودولنگه این در ازچوب صنوبر بود ودو تخته لنگه اول تا میشد ودوتخته لنگه دوم تا میشدوبرآنهاکرّوبیان ودرختان خرما وبسته‌های‌گل‌کندوآنهارا بطلائیکه موافق نقشها ساخته بود پوشانید وصحن اندرون را از صف سنگهای‌تراشیده ویك صف تیرهای سرو آزاد بنا نمود وبنیاد خانه خداوند درماه (زیو) از سال چهارم نهاده شد ودرسال‌ یازدهم درماه بول‌که ماه هشتم باشد خانه با تمامی متعلقاتش بر وفق تمامی قانونهایش تمام شد پس‌آنرا درهفت سال بنا نمود...»

فراماسونها در هر کتاب ، رساله وگفتاری سعی‌دارند افسانه «معبد سلیمان» را وابسته بخود وپیدایش فراماسونری را وابسته بدان بدانند .

گرچه افکار فراماسونری‌نوین برپایه و اساس «انترناسیونالیسم» بنا نهاده شده ،

وانترناسیونالیسم دشمن «ناسیونالیسم» وسنت وترادیسیون‌است . بااینحال ماسنها چون از ارزش‌ترادیسیون وسنت‌ها درجامعه بخوبی اطلاع دارند، لذا ساختن «معبد سلیمان وافسانه‌های‌یهودی وکلیمی‌را پایه‌واساس تئوری واندیشه‌های مسلك‌خود قرارداده‌اند .

داخل معابد ماسنی بطوریکه بعداً گفته خواهد شد لـژهای عـادی فـراماسونری کنونی از روی معابد مهری (مانوی) ساخته شده است . بعضی از معابد ماسونها یك تالار بزرگ مربع مستطیل است که دیوارهایش‌را با پارچه قرمز پوشانیده‌اند در چهارسمت‌آن اسامی‌جهات اربعه نوشته‌شده ودر ورودی تالار درسمت مغرب عمارت است که روبمشرق باز میشود .

قسمت مشرق معبدرا بشکل نیم‌دایره بنا می‌کنند که از این حیث‌هم شبیه کلیسا وهم شبیه‌معابد مهریست . ازاینجهت مدخل «لژ» را درامتداد مغرب بوجود می‌آورند ومسند «معمار بزرگ» را درمشرق قرار میدهند . فراماسونها می‌گویند طالبین حقیقت وماسنها ازمغرب وارد میشوند وبسوی مشرق یعنی منبع‌نور میروند وبدین‌ترتیب انوار حقیقت بآنان‌میتابد . چون مدخل‌لژ بسوی مغرب‌است ومسند «معماربزرگ» درمشرق ناگزیر ضلع‌راست عمارت بطرف جنوب قرارمیگیرد وضلع چپ‌آن بسوی شمال .

در دوطرف در ورودی ، دوستون برنز مجوف گذارده شده‌که روی ستون راست حرف‌اول نام خداوند بزبان‌لاتین(G) وروی ستون چپ حرف(B)نوشته شده است . روی هریك از سرستونها سه عدد انار نیم باز برجسته ساخته شده که جلو ستون راست قرارگرفته ، پشت یك‌میز مثلث جایگاه مبصر اول‌است و در جلو ستون سمت چپ میز مثلث دیگری است که مبصر دوم آنجا می‌نشیند .

فراماسونها هیچگاه طول و عرض معابد و لژهای خود را نمیگویند ! ! اینها می‌گویند طول‌معابدما ازمغرب تامشرق وعرض‌آن ازجنوب‌تاشمال است .[۱]

۱ـ مصریها اهرام‌مصررا مظهری از تمام جهان میدانستند . مصریهای باستانی تصور می‌نمودند ، هرچه در جهان است در اهرام جاداده‌اند . فراماسونها هم برای اینکه اعضاء خودراسرگرم‌کنند لژهای خود را مظهر جهان بی پایان میدانند و برای آن قائل به طول وعرض محدودنیستند ! ومیگویند که‌معبدما نامحدود است .

سقف لژ فراماسونری آسمان را نشان میدهد . در این آسمان مصنوعی موضع ستارگان واشکال آنها را روی سقف تعیین و ترسیم شده ودر مشرق لژ و مسند معمار بزرگ چند ستاره بشکل مثلث و مثل یك کفه ترازو بادو بازوی ترازو وجود دارد . مجموعه تمام ستارگانی که در سقف لژها ترسیم گردیده‌اند علائم فراماسونها را در آسمان تشکیل میدهد . در دیماه‌هرسال هرشب این ستارگان در مشرق طلوع میکنند وبعد از اینکه تمام آسمان را پیمودند ، هنگام بامداد در مغرب بر اثر دمیدن روز ناپدید میگردند در وسط لژفراماسونری یك تابلو ترسیم شده که در آن منظره تعلیم کارگران بنّائی را از طرف معماران ترسیم کرده‌اند .

در تابلو مزبور که بنام « پرده لژ » معروف است ، محل جلوس رئیس که آنرا «تخت وترابل» می‌نامنددر طرفین دوستون معروف (GوB) رسم‌شده . دربالای دوستون یك پرگار کشیده شده‌است که دوشاخه‌آن روبه بالاست وروی آنها یك گوییای معلق وجوددارد در سمت چپ ستون (B) یك تخته سنگ نتراشیده است و در سمت راست ستون(G)یك مکعب که برروی آن یك ستون تراشیده نصب گردیده است . بالای سرستون (G)یك طراز بنّائی و بالای سرستون (B) یك شاقول دیده میشود . زیر تخته سنگ‌نتراشیده یك قلم سنگ‌تراشی بایك‌چکش و بالای مکعب یك پنجره مشبك مشاهده میشود، در وسط قسمت بالای این پرده یك خورشید تمام کشیده شده که در خلال انوارش صورت یك آدم ودر سمت چپ آن در میان ابرها یك هلال ماه و چند ستاره پیداست بالای تخته سنگ نتراشیده یك صفحه سفید و بالای مکعب یك پنجره است . دور تمام اینهارا یك طناب احاطه‌کرده که هفت مرتبه و در هر مرتبه‌ای دوگره روی‌هم زده‌شده‌است ، اضافاتی که بعدازچهارده‌گره از طناب باقی میماند بصورت زنار آویزان‌است .

این نشانه‌ها و علامات حاکی از درجات کارلژ است . پرده رنگین مزبور نزد فراماسونها بسیار مقدس میباشد و آنها احتیاط زیادی میکنند تا پای کسی روی آن گذارده نشود .

در قدیم که هزینه زندگی مثل امروز گران نبود تابلوی مزبور بدست نقاشان بزرگ دروسط معبد «لژ» ترسیم می‌شد وچون از روی آن عبور میکردند و تابلو محو میگردید ، هرچندماه یك‌مرتبه ، آنرا تجدید می‌نمودند .

ولی‌امروز ، هزینه ترسیم تابلوی مزبور زیاد است و بهمین جهت تابلو را روی مشمع‌ترسیم می‌کنند وفقط موقعی که جلسه فراماسونری دائر است ، آن تابلو را وسط معبد میگسترانند و بعد از خاتمه جلسه مشمع را لوله می‌کنند و بانبار می‌برند که دیرتر ازبین برود . اطراف تابلوکه دروسط معبدگسترده می‌شود ، موزائیك‌های سفید وسیاه وجوددارد وکف معبدرا شبیه یك‌صفحه شطرنج بزرگ‌می‌کنند .

درایران فقط دومعبد فراماسونری باکلیه تشریفات فوق‌الذکروجود دارد .

اولین معبد را لژ مولوی شماره ۴۹ وابسته به‌گراند ناسیونال دوفرانس ساخته است. ساختمان این لژکه درخیابان بوعلی‌سیناکاشی شماره ۴۱۰ چندمتربالاترازسه‌راه ژاله جای دارد درسال ۱۳۳۳ شمسی آغازوپس ازیکسال خاتمه یافته است .

ساختمان دومین‌محفل ومعبدفراماسونری درسال۱۳۳۹ ش(۱۹۶۰ م) خاتمه یافته متعلق به لژ تهران شماره ۱۵۴۱ وابسته به گراند لژ اسکاتلنداست[1] . بطوریکه میشل واتسن[2] درکتاب سال ۱۹۵۹گراند لژاسکاتلند مینویسد لژمزبوردرخانه‌شخصی یکی ازفراماسونها ساخته شده است.

لژ روشنائی ایران وابسته بگراند لژ اسکاتلند شماره ۱۱۹۱که در ۱۹۱۹ م در ایران تشکیل شده ، چون در تمام مدت‌گذشته درداخل‌کلیسای انجیلی تهران واقع درخیابان قوام‌السلطنه‌کارمیکرده پرده‌ها ونقوش ودریچه‌های آن فقط درموقع‌تشکیل ویا بقول ماسن‌ها «عمل»[3] آویزان ونصب وپس‌ازآن برداشته میشود .

مأمورا ینکاردرسالهای اخیردورابجی وکریستفورفری بوده‌اندکه بعداً بتفصیل

۱ـ تفصیل لژ تهران‌که درمحلی بنام باشگاه رازی است بعداً خواهدآمد .

۲ ـ D , Macneil watson

۳ـ فراماسونها به همه‌کارهای لژچه درجلسات رسمی وچه درموقع جشن‌ها « اعمال» میگویند .

درباره آنها صحبت خواهد شد .

این دو نفردرروزهرسه‌شنبه‌آخرماه‌های مسیحی‌که لژ روشنائی ایران کارمیکند قبل ازتشکیل جلسات ، الواح ، پرده مخصوص ودریچه‌ها را ازیکی از اطاق‌های‌کلیسا بیرون میآورند ودرداخل‌کلیسا نصب میکنند وبعد ازتعطیل لژآنها را برمیدارند. بعد ازتابلومعروف مزبورکه درداخل‌لژاهمیت فراوان دارد ، طنابی‌که دورتادورتالارداخل معبد است واجد اهمیت زیادی است .

درداخل معبد دورتادورتالاریك طناب طولانی‌گره دار کشیده‌اند . طناب مزبور اشاره باین است که اعضای فراماسونری (که‌گره‌ها نشانه آنها) هستند بوسیله یك «حبل‌المتین» یعنی (طناب محکم) به‌هم‌پیوسته میشوند .

مقابل درورودی درانتهای‌تالاریك‌سکوی‌سنگی‌ساخته‌اندکه‌سه‌پله میخورد ودور آن یك نرده‌کشیده‌اند . اسم این محل «شرق» ومخصوص نشستن رئیس لژاست . روی سکوی سنگی یك سکوی دیگر ازچوب ساخته‌اندکه چهارپله دارد وجای « ونرابل » است . بسکوی چوبی (محراب) میگویند وصندلی استاد اعظم « ونرابل » بالای تخت مذکورقراردارد ویك چترابریشمی قرمز، روی‌آن نصب شده‌که چند ستاره نقره در آن بچشم میخورد ودورپرده ، ریشه‌های طلائی دارد . دربالای چتر ، «مثلث مقدس» نقش شده‌که ازپشت بوسیله برق روشن میشود ودروسط‌آن چند حرف عبری و یهودی نوشته شده است . درسمت چپ چترابریشمی قرص‌آفتاب نمودار است ودرسمت راست‌آن‌هلال ماه ، دیده میشود درپشت هریك ازاین لوازم یك چراغ نصب شده‌که روشنائی‌مخصوص این محیط را تشکیل میدهد ، مجموع این روشنائی‌ها را فتح وفیروزی مینامند .

محل جلوس ونرابل ازمحل قرمز با ریشه‌های طلائی است‌که روی‌آن‌یك‌گونیا با یك چکش ویك پرگارویك‌کناره‌آهنی‌که‌بشکل ماربیچ است‌قراردارد. بعلاوه‌اساسنامه وآئین‌نامه لژدرهمین محل‌گذارده میشود .

محل افراشتن پرچم لژدرسمت راست مسند استاد است ودر روی سکوی‌راست، زیرتختگاه «ونرابل»، میزخطیب‌ودرسمت چپ‌میزمنشی‌قراردارد . پائین‌ترازآن بازهم

روی سکوی سنگی یك میز کوچك مثلث گذارده شده ،که موسوم به «سوگندگاه» است وزیردست خطیب ، خزانه‌دارلژ وزیردست منشی ، مهماندارقرارمیگیرند .

سه مشعل بزرگ درتالارروشن است ، دومشعل درکناردونفر استاد ارجمندکه سابق بفارسی «مبصر» ترجمه شده بود و مشعل سوم روی سکوی مجاور خطیب است . فراماسونها این مشعل‌ها را ستارگان لژمینامند . وطبیعی‌استکه چون این سه مشعل روشنائی تالاربزرگ را تأمین نمیکند ، درديوارها نیزچراغهای دیگری میسوزد .

در فاصله مابین سقف وسرستون برنز ، طنابی‌را دوازده‌بارگره زده‌اند . سقف تالارگنبد بشکل‌آسمان پرستاره تزئین شده‌که ازبالای چتراستاد سه شقه‌آن ، چنانکه گوئی طلوع‌آفتاب بیرون میزند دیده میشود . دردوطرف تالار رسته‌های نیمکت بطور شرقي وغربی‌گذارده شده است . فراماسونها بردیف راست در ورودی « رسته جنوبی » میگویند وبردیف مقابل «رسته شمالی» نام‌گذارده‌اند .

ماسونهای درجه‌یك‌را شاگرد مینامند وماسون‌های درجه دورا رفیق . این دو طبقه باید دررسته شمالی بنشینند . رسته جنوبی جای استادان وماسون‌های درجه سوم است . درمشرق تالارودوطرف سکوی استاد ، نیمکت‌هائی بشکل نیم‌دایره وجود دارد که محل درجه‌داران بزرگ یا نمایندگان ودوستانی‌است‌که از لژهای دیگر بدیدن حاضرین‌میآیند. جای برادر «وحشتناك» که مأمورومدیرامتحانات‌است، جلوی‌مهماندار وجای رئیس تشریفات درجلوخزانه‌داراست .

دونفرازممتحنین دیگردرسمت مغرب تالار پهلوی استادها می‌نشینند و آخرین کارمندلژدر داخل در ورودی نشسته‌وهمیشه‌دردست یك‌آلتی‌دارد . درسرسرا روی‌یك میزدفتری‌گذارده شده ویك برادر(خدمتگذار) آنجا قدم میزند . همه ماسونها قبل از ورود به‌تالارباید اسم خود را درآن دفتر بنویسند . اعضای لژدرصفحه چپ وبرادرانی که برای ملاقات میآیند ، درسمت راست اسم‌نویسی میکنند . اینك شرح جزئیات‌یك معبد ماسونی ونقشه‌آن‌که عیناً گراورشده :

۱ـ تخت معمار بزرگ (ونرابل)

۲ـ مقام مبصر اول

۳ـ مقام مبصر دوم

۴ـ مقام خطیب

۵ ـ مقام منشی ودفتردار

۶ ـ مقام خزانه‌دار

۷ـ مقام مهماندار

۸ ـ مقام رئیس تشریفات

۹ ـ مقام برادروحشتناك یا ممتحن بزرگ

۱۰ ـ مقام ممتحنین

۱۱ـ مقام برادرستار یا حافظ معبد

۱۲ـ محل نشستن اعضائی که رتبه استادی دارند موسوم به‌ستون جنوبی

۱۳ـ محل نشستن شاگردان ورفقا موسوم به‌ستون شمالی

۱۴ـ محل نشستن برادرانی که رتبه‌های عالی دارند و یا از لژهای دیگر دعوت شده‌اند .

محل سایراشیاء وآلات درون لژ

A ـ چتر بالای تخت مقدس معمار بزرگ

B ـ چراغ مثلث

C ـ چراغ بشکل ماه

D ـ چراغ بشکل خورشید

E ـ تخت رئیس (ونرابل)

F ـ جای سوگند

G ـ میزدفتردار

H ـ جای خطیب

I - محل مهماندار

J - مقام خزانه‌دار

K - محل پرده رنگین

L - مقام مبصر اول

M- مقام مبصر دوم

N- دفتر اسامی واردین

O- میزی که داوطلب ورود در لژ قبل از قبول شدن و تحت امتحان قرار گرفتن وصیت‌نامه خود را در آن مینویسد.

P - حائل متحرك که درموقع نمایش پرده وحشتناك جابجا میشود

Q - راه پله

R - نئون درخشان

S - در ورود معبد

T - ستونهای عادی

داخل معبد فراماسونری

فصل هشتم

مجامع سری در ایران و تقلید فراماسونری از آنها

تأسیس جمعیتهای سری ، بمنظور تعلیم و بسط علوم وفنون وفلسفه یا حفظ استقلال ملل وپیش بردن افکار انقلابی و آماده کردن زمینه جهت تحولات اجتماعی از زمانهای کهن درمیان ملل مختلف معمول بوده است .

دانایان وافراد تیز بین وخردمنداز همان زمانها که آدمیان بیابانگردی وغارنشینی را رهاکرده ووارد زندگی شهری شده‌اند ، باهمیت این وسیله بسیارمؤثردرانجام مقاصد بزرگ خویش پی برده‌اند .

مؤسسین اینگونه جمعیتها با اینکه همیشه سعی بسیار در نهان داشتن هدفها و رموزکارهای خود نشان میدادند ؛ مع‌الوصف اشارات و تصریحات بسیاری از آنها در زوایای تاریخ باقی مانده است که بعضی از آنها اکنون درکتابخانه‌های جهان نگهداری میشود . صاحبان جمعیتهای سری که نوشته‌هایشان کمتر در دسترس عامه قرار میگرفت پیروان خود را وادار میکردند کـه آنچه را میشنوند بخـاطر بسپـارند و جوابگوی شفاهی باشند .

دراینجا سخن ازجمعیت‌های سری ایران از بدو پیدایش تمدن دراین کشور نیست بلکه بذکراعمال وافکارآندسته ازجمعیتهائی که افکارشان از قرن هفدهم به بعد مورد تقلید فراماسونها واقعشده است میپردازیم .

مطالعه کتب خطی نفیسی که ازایرانیان باقیمانده نشان میدهدکه تشکیل جمعیتهای

سری درایران برای پیش بردن مقاصدعلمی، اجتماعی، فلسفی ودینی وحتی حفظ استقلال کشورومحو آثاروا عمال هجوم بیگانگان اززمانهای بسیارقدیم درایران رایج بوده است

تاریخ نویسان یونان که درعصر هخامنشیان با یران مسافرت کرده اند ، درکتب خود صراحتاً نوشته اندکه «مغان» یا درحقیقت طبقه دانشمندآنعصر معلومات خود راازدیگران مخفی نگه میداشتند وجز بطبقه خود یاد نمیدادند . مطالعه دراحوال مغان که بعد از پادشاهان عالیترین مقامات را داشته اند ، این نکته را ثابت میکندکه آنها در حقیقت یك جمعیت سری بوده اند . مغان اغراض واسراروومعلومات خود را از دیگران حتی شاهان پنهان میکردندوجز بکسانی که مورد عنایت واطمینانشان بودند بدیگران چیزی ازرموزواسرارخود نمی آموختند .

این روش درجهان آنروزمنحصر بمغان نبود ، بلکه کاهنان کلده وآشوروپیشوایان دینی هندوستان نیز برهمین منوال رفتارمیکرده اند . متأسفانه درباره وجود جمعیتهای سری قبل ازورود اقوام آریائی بفلات ایران هیچگونه مطالعه عمیقی نشده و بههمین جهت ازجمعیتهای سری آنزمان درایران اطلاعی دردست نیست . اما در همین زمان وشاید هم خیلی پیش ازآن ، جمعیت‌های سری «اوزیس» و«ازیریس»که قبلا ازآنها بتفصیل یاد شد ، درسرزمین مصر کارمیکردند . این جمعیت درپیشرفت تمدن مصر نقش بسیارمؤثری داشته‌است . درتاریخها ذکرشده یونانیان قسمتی ازمدنیت قدیم خود را از مصریان وازفرق پنهانی مصر اقتباس کرده اند . مورخین تصریح کرده اندکه فیثاغورس فیلسوف یونانی جمعیت سری خود را برطبق روش و نظامات فرق اوزیس وازیریس تأسیس کرده‌است. فیثاغورس که خود سالها درمصر بوده واززمره افراداین جمعیتها بشمارمیآمده رموزواسرارا سینه بسینه یادگرفته وازآن استفاده نموده است .

با اینکه ازعصر اشکانی وساسانی کتب ورسائل زیادی باقی نمانده تا ازروی آنها بتوان ازچگونگی جمعیتهای سری آنروز درایران اطلاعاتی بدست آورد ، باز بجرأت میتوان گفت که درایران آن عصر ، بویژه درزمان فرمانروائی ساسانیان جمعیتهای سری متعددی درایران وجود داشته‌اند .

قرائنی‌که میتواند این ادعا را به ثبوت برساند بشرح زیراست :

۱ـ سازمان مغان واولیاء دیانت زردشت بر همـان نهج پیش از حمله اسکندر مقدونی تأسیس وتقویت شده بود واین طبقه قهراً بسیره‌گذشته جلسـات سری داشته یا لااقل‌علوم ومعارف خودرا مانندگذشته بطریق خاصی ازسایرطبقات مکتوم‌میداشته‌اند.

۲ـ ظهوروپیشرفت «مهرپرستی» درایران‌که قهراً مستلزم وجود جمعیتهای سری بجهت پیشرفت دادن باین‌کیش بوده است .

۳ـ ظهورمانی ومزدك کـه درحقیقت هردوبرضد وضع و عقـاید زمان قیام کرده بودند ، یقیناً پیشرفت‌آنها با استفاده ازتجربیات سازمانهای سری قبلی‌بوده است .

اگرپیدایش عقاید اجتماعی‌جدید را درمقابل اجحاف وتعصب مغان دردین‌مانی ومزدك قبول‌کنیم ، یك نکته را نمیتوان انکارکرد وآن وجود اجتماعات سری قبل‌از پیدایش این‌دوکیش بوده است .

زیرا درآن‌زمان هیچکس جرأت ابرازعقیده وحتی‌گفتگودرباره معتقدات عامه بخصوص‌دین‌زرتشت را نداشت . بنابراین‌نمیتوان قبول‌کردکه این دوآئین‌بدون‌مقدمه وبستگی بجمعیتهای سری قبلی وبطورناگهانی ظهورکرده باشند .

۴ـ ظهورمسیح وپیشرفت دین اوتاحدود ایالات غربی ایران مصـادف با همین زمان انجام‌گرفت. وچنانکه همه میدانند ، دین‌مسیح اصولاً ازراه تشکیل جمعیتهـای سری توسعه یافت. رسوخ این‌دیانت درایالات غربی ایران مخصوصاً ارمنستان‌ورضائیه فعلی‌گرچه با معتقدات ایرانیان آنزمان درباره‌آزادی عقاید توأم بود لیکن وجود یك سازمان سری‌که موجبات توسعه‌آنرا فراهم‌کرد قابل‌انکار نیست .

۵ ـ مهاجرت وپناهنده شدن فلاسفه ودانشمندان مقیم اسکندریه بایران که در عصرخسروانوشیروان صورت‌گرفت نیزدربسط جمعیتهای سری مؤثربوده است . فلاسفه مزبورنظامات‌تأسیس‌جمعیتهای سری یونان ومصررا همراه خودبایران‌آوردندوایرانیان بعدها ازبعضی‌ازروشهای سری‌آنان تقلید کردند .

۶ـ مهمترازهمه اینها ایجادروابطگوناگون وتماس دائم وحتی جنگهائی است

که بین ایران وروم واقع گردیده است . رسوخ افکارسیاسی و سری ایران بروم و یا بالعکس که با اسارت و یامهاجرت بنّایان رومی همراه بوده بدون شك درتشکیل مجامع مخفی مؤثرواقع گشته است . انجمنهای سرّی که دراین دوران درایران بوجودآمده ، بیشتر بوسیله صاحبان علوم وفنون بودکه بنوبه خود ازطبقات ممتاز بشمارمیرفتند ، در روم قدیم جمعیت بنّایان رومی کهمعابد با شکوه‌آن سرزمین ، یادگارفعالیت وهنرآنان است ، مجامع سرّی مفصلی‌داشتند وسازمانهای «ماسنی» یا «بنّائی حرفه‌ای» اروپا بعداً ازآنها تقلیدکردند .

لشکریان رومی بهر کجا که میرفتند، گروهی‌ازجماعت بنّایان را بهمراهمیبردند. اینعده‌که درحقیقت‌کاررسته‌مهندسی‌را درارتش‌های‌امروزی‌انجام میدادند ، در جریان جنگهای روم وایران‌که چند صدسال طول‌کشید بایران‌آمدند وبسیاری ازآنان‌که‌جزو اسرای ارتشی بودند ، اسرار ورموزسازمانهای خود را ببرخی ازایرانیان یاد دادند .

آثاری‌که ازاین دوران‌باقی مانده وبیشتراین‌فرض‌را تأیید میکند، قراینی‌است که‌درساختمان‌های ساسانی‌دیده میشود. ساختمانهای خوزستان ، ایالات غربی‌وبخصوص پل دزفول‌که دردوران‌با عظمت ساسانیان ساخته شده مؤید نفوذ معماری رومی‌درایران است. بعلاوه مورخین‌رومی ویونانی تصریح‌کرده‌اندکه پل «شادروان» واقع درشوشتررا که در زمـان شاهپور اول ساخته شده ، بنّایـان رومی بعنوان غرامت جنگی تجدید بنا نمودند .

بنّایان رومی درآنزمان دسته متشکل ومتحدی بشمار میرفتندکه اسرار و رموز کار خود را حفظ میکردند واغلب آنان مانند سایر هموطنـان خود معتقد بوجود چند نوع خدا نبودند .آنها خدای یگانه را پرستش میکردند واز او بنام « مهندس بزرگ جهان»[1] یاد میکردند و باو نمازمیگزاردند .

هنگام پیدایش دین مسیح ، بنّایان رومی پیش ازدیگران باین دین‌گرویدند . به‌همین جهت مورد سختگیری وفشارامپراطوران قرارگرفته ومجبور بمهاجرت بشمال

۱ـ ص ۸ تاریخچه مختصر جمعیتهای‌سری ازقدیم تاعصرجدید.

ومغرب شدند وعده‌ای از آنهـا نیز بمشرق زمین روی آوردند . شاید یکی ازعلل نفوذ مسیحیت درایالات غربی ایران وظهورسازمانهای «ماسنی» دراین نقـاط وجود همین مهاجران بنّائی رومی باشد .

با این‌قرائن وامارات فراوان، جای تردید نمیماندکه درایران ازدوران‌ساسانی جمعیتهای سری‌گوناگون وجود داشته است . بنظرمحققین‌جمعیتهای سرّی‌که‌بعدازاسلام درایران تشکیل شده براساس تشکیلاتی جمعیتهای سرّی قبل ازاسلام بوده است بویژه که رنگ عقاید قبل ازاسلام درآراء وعقاید جمعیتهای‌سری پس‌ازاسلام ازقبیل‌شعوبیه واسماعیلیه وخرم دینان درنهایت وضوح دیده میشود .

انتخاب اعضاء جمعیتهای سری

تشکیل جمعیت‌های سری درایران وکشورهـای باستانی مصر ، روم ، هند ، چین ویونان ، همه‌جا مقدمه تحولات عظیم‌فلسفی، علمی، اجتماعی وسیاسی درزندگی مردم این‌کشورها بوده‌است. این امرآنقدرمسلم است‌که میتوان گفت کمتر تحول بزرگی در صحنه‌های تاریخ رخ داده‌که مقدمات‌آن از مدتها پیش بوسیله جماعـات سری فراهم و پی‌ریزی نشده باشد .

بهترین مثال از تاریخ قدیم برای اثبات این سخن ، یکی پیشرفت مسیحیت در جهان است ، دیگری‌آزاد شدن ایران اززیرسلطه خلفای عرب‌که زمینه تحول بزرگ نخستین را انجمنهای سری مسیحیان‌آماده‌کردند ودومی را جمعیتهـای سری شعوبیه و امثال‌آن فراهم‌ساختند.

مؤسسین جمعیتهای سری بمنظور تحقق هدفها و مقاصد خود ، یاران و اعضاء خویش را بدقت انتخاب مینمودند . مخاطرات فراوانی‌که درراه جمعیتهای سری‌وجود داشت سبب میشدکه‌آزمایشهای سختی ، توأم با کیفیات غیرعادی از خواستـاران ورود به‌جمعیتها بعمل‌آورند .

فدائیان ویاران جمعیتهای سری حتماً از میان مردمی انتخاب میشدند که اسیر شهوات نبوده وترسوآفریده نشده باشند . راه‌هائی که بشر بیاباًنگرد برای گریختن از

خطرات احتمالی میتوانست ابتکار کند بتناسب کوتاهی فکر اومحدود بود . اوخطرات احتمالی وآینده معینی‌را نمیتوانست پیش‌بینی و حساب کند ، تا برای فرار از آنها بچاره‌جوئی بپردازد . ازاین‌رومظاهرترس دربشر وحشی کم بود وطبعاً شجاعت‌وبی‌باکی درنهادش وجود داشت . شهوات وامیال بشروحشی نیزمتنوع وجوراجورنبود واز دایره آنچه درغریزه‌آدمی نهاده شده تجاوز نمیکرد .

اما درمردم شهری ومتمدن ، مظاهرترس خیلی بیشتر ازمردم بیابانی است ، و طرقی‌که شهریان بویژه درس خوانها برای رهائی‌ازترس ابتکارمیکنند ،آنقدرفراوان ومتفاوتست‌که هیچ قابل قیاس با ابتکارات مردم بیابانی نیست .

تزویر ، ریاکاری ، تملق ، چاپلوسی ، تلون ، دروغ ، و فتنه‌انگیزی همگی ناشی ازترس ودرواقع راههای فراری است‌که بشرمتمدن برای رهائی از ترس وخطر بکارمیبرد . دربسیاری ازمواقع این راهها علاوه براینکه جلوخطررا نمیگیرد ، خود موجب پیش‌آمدن خطرات جدیدی برای افراد ، میشود .

جمعیتهای سری‌که بعضی ازآنها حقاً خواسته‌اند بنائی‌نو برویرانه‌های‌کهن برپا کنند ، باین نکات توجه دقیق داشته‌اند . بیشتراین جمعیتها درهمهٔ طول تاریخ در انتخاب و برگزیدن اعضاء دقت فراوان بکار میبرده‌اند تا برای مقصود بزرگ خود مصالح خوب ومحکم آماده سازند . ازاینرو درهنگام برگزیدن افرادآزمایشهای مخصوص بکارمی‌بستند . درهمه جمعیتهای سری ایرانیان ، واردین میبایستی دارای صفات شجاعت، رازداری ، خویشتن‌داری وجلوگیری ازشهوات نفسانی بوده باشند . رهبران جمعیتها برای اطمینان از وجود این صفات در داوطلب ، او را بوسائل و طرق مختلف میآزمودند و هر یك از آنان راههای متفاوتی برای اثبات صفتی خاص در داوطلب داشتند .

عضوی‌که پس از آزمایش وتحقیق پذیرفته میشد ، بهیچوجه او را فراموش نمیکردند وبحال خود رهایش نمیساختند ، بلکه صفات مطلوب را دراوبا ریاضتهای گوناگون پرورش میدادند وبتناسب رشدی‌که‌آن صفات درنهاد وی میکرد وآگاهیهائی

که بتدریج فرامیگرفت اورا بدرجات بالاتر ترقی میدادند و ویرا ازرموز واسرار بیشتری واقف میساختند .

جمعیتهای سرّی بعد ازاسلام در ایران

کسانیکه با تاریخ اسلام آشنائی دارند ، نیك میدانندکه پس‌از سپری شدن دوره خلفاء راشدین واستقرار حکومت در خاندان اموی ، علاقه برادری ومساوات‌که در پرتو تعالیم عالیه پیغمبر بزرگ‌اسلام محمدبن‌عبدالله (ص) رایج واستوار شده بود، ازهم گسست وجای خود را به‌خودخواهی وخودپسندی وتعصب نژادی اعراب داد . درصدر اسلام تنها پایه فضیلت آدمی پرهیزکاری و نیکوکاری و نفرت ازستمگری و بدکاری بود . اما دردوران امویه زورگوئی و ستمکاری ومال مردم ربودن مایه بزرگی شناخته شده و نردبان ترقی درهیئت حاکمه قرارگرفت . این تغییرروش سبب شدکه مردان خردمندو روشن بین به‌جنبش درآیند وبا اینگونه تباهیها ودستگاهی‌که بدیها ازآن ناشی‌میشد، بمبارزه برخیزند . درکشورهای غیرعرب وتحت اشغال قوای اسلام‌که مردم آنها در دانش وفرهنگ وتمدن براشغالگران برتری داشتند فکرمبارزه زودترنضج گرفت .

اینگونه نغمه‌ها در ایران‌که وارث مدنیت درخشان عصر ساسانی بود زودتر از جاهای دیگرآغازشد وجمعیتهای سری بمنظورمبارزه با حکومت عرب وبیدار ساختن روح استقلال‌طلبی درمردم دربرابرخودخواهیها و تعصباتی‌که میراث دوره جاهلیت بود وتعدیل جنبه‌های خشك وخشن‌آندسته ازعقاید متداوله که منشائی جز تعصبات خشك نداشت بوجودآمد . این جماعات نخست ازراه نشرعقاید فلسفی‌وعلمی‌آغازبکارکردند. برخی ازاین جمعیتهای سرّی مانند اخوان‌الصفا وشعوبیه فقط به‌تبلیغ آراء و عقاید اجتماعی‌واخلاقی‌مشغول‌شدند؛ ورسوخ درافکاررا مفیدترازجنبش‌های مسلحانه‌تشخیص دادند وبرخی دیگرراه جنگ وستیز درپیش‌گرفتند. گروه اول شعرمیسرودند ، خطابه میخواندند ، سخنرانی ووعظ میکردند ودرخلال آنها با استفاده ازآیات قرآن کریم و احادیث نبوی ، برضد روش دستگاه حکومت اموی بخصوص تعصب نژادی‌آن‌که‌رنگ جاهلیت داشت سخن میگفتند وتبلیغ میکردند .

قصاید «بشار برد لخارستانی» معاصر عبدالملك مروان که درکتابها باقیمانده از نمونه‌های برجسته اینگونه تبلیغات است .

استاد بزرگوارفردوسی طوسی نیزتحت تأثیرعقاید وافکارشعوبی ودارای مکتب فلسفی معتذله بود وکاراودرتنظیم شاهنامه ازکارهای بزرگی‌است‌که جهت پیشرفت‌مسلك خود انجام داده است . برخی ازجمعیتهای‌سری ایران دردوران اسلامی پس‌ازپیشرفت درکار، بقیام مسلحانه دست زدند مانند جمعیت «راوندیه» ، پیروان ابومسلم خراسانی که موفق شدند «مروان» آخرین خلیفه اموی را مغلوب سازند و خلافت را از خاندان اموی منتزع کنند . لیکن با انتقال‌خلافت ازامویان بعباسیان ، فعالیت جمعیتهای‌سری خاموش نشد . هرچند درزمان حکومت این خاندان جامعه ازجهت پذیرفتن عقاید فلسفی وعلمی بسیار ملایمتر از پیش شده بود ؛ زیرا هدف جمعیتهای سری در واقع برانداختن سلطه عرب ازدوش مردم دیگربود واین هدف با انتقال خلافت از خاندانی بخاندان دیگر تأمین نمیشد ، لذا جمعیتهای سری باردیگر ازآمادگی زمینه سیاسی و اجتماعی وافکاراستقلال طلبانه ایرانیان سودجسته ودنباله‌کارخود راگرفتندودسته‌های جدیدی بنامهای‌گوناگون برضد خلفای بغداد تحریك وتبلیغ میکردند .

قیام خرم دینان ونخشب ودسته‌های مانندآنان که‌کارهایشان درتاریخ اسلام‌ذکر شده هرکدام شعله‌ای ازاقدامات اینگونه جمعیتهاست . قیامها وطغیانهای برخی از سلاطین محلی‌در برابراوامردربار بغداد، دراثرتشویق‌وتبلیغ وحمایتی‌بودکه این‌جمعیتها ازآنان مینمودند وزمینه‌کاررا درافکارعامه آماده میساختند .

درمیان جمعیتهای سری پس ازاسلام بزرگترین و حتی مخوفترین آنها جمعیت سری باطنیان است‌که بنامهای قرامطه ، اسماعیلیه، دیصانیه وملاحده مشهورمیباشند. نام باطنیه برهمه‌آنان اطلاق میشود ودرحقیقت نام عمومی‌آنهاست .

مؤسس این جمعیت شگفت‌انگیزوکسی‌که با هوش‌سرشار وفوق‌العاده خودهدف جمعیت را مشخص ونقشه دقیق پیشرفت‌آنرا بطرزنابغه‌آسائی ترسیم کرد ، شخصی بنام عبدالله‌ابن میمون ، مشهوربه « قداح » بوده. این مرد با هوش پسرفقیهی‌بنام«میمون»

فرزند «دیصان» از مردم گناوه بوده‌است.

نویسنده‌کتاب « افتضاحات ماسنی » مینویسد « عبدالله قداح اراجـانی از شهر گناوه[1] [که عربها بدان جناوه میگفتند] براه افتاده و به بهبهان رفت [2] ».

ارکان اساسی نقشه‌ایکه ابن‌میمون برای پیشرفت افکارش‌کشیده بود این‌بودکه تاآنجاکه میسراست غرض حقیقی جمعیت مکتوم بماند وجز بکسانی‌که نـائل‌بدرجات عالی جمعیت شده و با آزمـایشهـای طولانی خلوص خود را بثبوت رسانیده‌انـد بازگفته نشود.

ابن‌میمون ابتدا مردمی راکه‌دارای‌افکار وامیال‌گوناگون وملیتهای مختلف‌بودند دریك‌جا جمع‌کرد و برای‌پیشرفت مقصودش تجهیز نمود. درنقشه ابن میمون نکته‌ای‌که مهم‌است وصول‌بهدف میباشد نه‌وسائل بآن. ازاینرومیتوان‌گفت‌که نظریات«ماکیاول»[3] که در قرون اخیر مورد توجه سیـاستمداران جهـان واقع شده مأخوذ از نقشه و روش ابن‌میمون است و این شیوه ، بوسیلـه جمعیتهـای سری از مشرق زمین باروپـا منتقل گردیده است .

ابن‌میمون پس از طرح نقشه شروع به‌تبلیغ بنام محمد مکتوم فرزند اسمـاعیل فرزندامام جعفرصادق (ع)کرد و با این‌کارخود توانست بیشترشیعیان وهواخواهان‌علوی راکه ازاولاد عباس دلخوش نبودندگرد خویش جمع‌کند .

ابن‌میمون‌که ازگناوه به‌بهبهان رفته بود ، ازآنجـا با عده‌ای ازطرفداران خود به‌بحرین رفت ودرآنجا با «بهرام گناوه‌ای» فرقه باطنیه را تشکیل داد . صاحبان این افکارکه ظاهراً مخالف دین اسلام نبودند ، ازبحرین بشام وسپس تونس‌رفتندویکی‌از رهبران‌آنان بنام عبدالله ارجانی اینکشور را مرکزعملیات خود قرارداد .

۱ـ گناوه بندریست درکناره خلیج فارس‌که درآنجا تمدن‌کهنی‌وجود داشته‌است .

۲ـ ص ۷۸۰

۳ ـ ماکیاول نویسنده و مورخ متولد ۱۴۶۹ وفات ۱۵۲۷ سیستم او عاری از اصول ومبانی اخلاقی بود وهر گونه‌کاری را برای پیش‌بردن هدف مجاز میدانست .

هنوز سال ۲۶۰ هجری (۸۷۳ م) بسر نرسیده بود که گروه بسیار انبوهی در پیرامون عبدالله جمع شده و برای اجرای مقاصدش آماده شدند.

پیروان ابن‌میمون هنگام استدلال از قرآن کریم میگفتند هر آیه از قرآن غیر معنای ظاهری که هر عربی میتواند آنرا بفهمد، دارای معانی باطنی است که فقط دانشمندان استوار «الراسخون فی العلم» قدرت درك آنرا دارند و دیگران از فهم آن عاجزند و از اینجا بود که پیروان او بباطنیه معروف گردیده‌اند.

نقشه وهدف این جمعیت بسیار دقیق و زیرکانه تنظیم شده بود. باکمی دقت در هدفها واغراض فلسفی وسیاسی وروش کار آنان، مراسم وآئین‌هائی که در پذیرفتن شاگرد وپیمودن درجات مرعی میداشتند آشکارا فهمیده میشود که مواد اساسی برنامه این افراد، از جمعیتهای سری قبل از اسلام اخذ شده است. درافکار وعقاید باطنیه افکار مانویه، ثنویه و مزدکیه بخوبی نمایان میباشد و حتی چنانکه نوشته‌اند یکی از اجداد عبدالله ابن‌میمون ازموبدان زردشتی[۱] بوده که سپس مسلمان شده ودرجرگه فقها درآمده است.

درجمعیتهای سری ابن‌میمون هشت درجه وجود داشته که شاگرد بفراخور استعداد خود متدرجاً بطی آنها موفق میشده وهرشاگرد می بایست پس ازآزمایشهای ممتد بدرجه یك وارد شود وسپس برحسب شایستگی وخلوص نیت بدرجات بالاتر نائل آید ودر هر درجه برموز واسرار تازه‌ای آگاه شود. عالیترین مرتبه بنام شیخ الجبل (پیرکوه یاکهبد) نامیده میشد. شیخ الجبل راتنها دارندگان درجات عالیه میتوانستند زیارت کنند.

جایگاه اجتماعات دارندگان درجات عالی که در حقیقت گردانندگان چرخ جمعیت بودند دریکی ازغارهای میان کوهستان بود که آنرا بشکل مثلث درکوه کنده بودند. اجتماع آنها همیشه درشبها فراهم میشد وهنگام اجتماع و آغازشدن گفتگو

۱ـ دکتر ذبیح‌الله صفا درمجله دانشکده ادبیات مینویسد «... درمصر خانواده فاطمیه را تشکیل داده وادعاکردند که از اولاد فاطمه هستند ولی خلفای عباسی از نقیب‌الاشراف بغداد درباره عبدالله وبهرام گناوه‌ای پرسش کردند، نقیب‌الاشراف درجواب آنها نوشت اینها فاطمی نیستند، بلکه زرتشتی وایرانی هستند ...»

سه‌شمع روشن میشد و نگهبانانی درغار کشیك میدادند تامبادا بیگانه‌ای بناگاه بانجمن در آید .

عبداله‌بن میمون با اجرای طرح خود توانست حزبی بسیار نیرومند ازصاحبان عقاید گوناگون که درمیانشان از شیعهٔ بسیار مؤمن و پرهیزکار تا هواخواه افکار آزاد فلسفی وجود داشت، تشکیل دهد . افراد این‌جمعیت دردرجات هشتگانه قرارداشتند. خود او بیشتر به شیخ‌الجبل‌ها اعتماد میکرد و معتقد بود که در اجتماعات بشری تنها دانشمندان وروشن‌بینان‌اند که چرخ اجتماع را باید بگردانند و این گروه باید عالم را بسوی مقصودی که مصلحت است هدایت کنند .

ابن‌میمون مبلغینی‌که (دعاة)نامیده‌میشدند از بین بهترین وورزیده‌ترین‌شاگردان خود باطراف واکناف میفرستاد و بسیاری ازین‌مبلغین‌که‌برموزکارآشنا بودند موفق‌شدند پس از تشکیل شعبه جمعیت به‌تجهیز افراد بپردازند و حوادث بزرگی در جهان اسلام پدید آورند .

یکی ازاین مبلغین مرد زرنگ وکاردانی بود بنام «فرج‌ابن عثمان» معروف به «ذکرویه» که درعراق وسوریه وجزیرة‌العرب پیشرفت بسیارکرد وبارها با امراء و حکام بغداد بجنگ وستیزه برخاست ، لیکن نتوانست بر بغداد تسلط یابد و خلافت‌آل عباس را براندازد . این مرد همان‌کسی‌است‌که بعدها به‌قرمط (نام نوعی‌ازماهی) معروف‌شد وپیروان اوقرامطه خوانده میشوند .

نکته‌ای‌که دراینجا شایسته تذکرمیباشد اینست‌که دربرنامه ابن‌میمون نقشه‌کار براین‌پایه استوار بودکه همیشه باید با استقامت به‌پیش رفت و بموفقیتهای معنوی بیش ازظاهری ارزش‌داد . اوپیشرفتهای‌ظاهری را اگرچه‌بسیاربزرگ نماید ، دولت‌مستعجل مینامید وکسانی‌راکه فریب حوادث ظاهری را میخورند وزود رشته خویشتن‌داری رااز دست میدهندکم‌خرد و کوتاه‌بین میشمرد .

دسته‌باطنیان شرقی«قرامطه» باهمه‌اینکه بیش‌ازیکقرن درعراق وجزیرة‌العرب وشام حوادث بزرگی برپاکردند وبربسیاری ازنواحی استیلا یافتند ، چون درواقع پند

استاد را بکار نبسته بودند توفیق در انمام مقصود نیـافتند ودستگاه خلافت زود متوجه خطر آنان شد و با تمام نیروهای خود در براندختنشان کوشید . اما درهمـان زمان باز استاد جمعیت سری را با دقت به‌پیش میراند ودعاة زیرکی به اطراف واکناف میفرستاد ولیکن پیش‌ازآنکه میوه این‌کوشش‌ها را بردارد درگذشت .

پس ازمرگ ابن‌میمون پسرانش دنبال کارپدررا گرفته ومبلغینی به یمن و شمال افریقا ومیان قبایل بربرفرستادند . دریمن مردکاردانی بنام «ابوعبدالله شیعی» بجمعیت سری پیوست وچون ازاخبارپیشرفت جمعیت درشمال‌افریقا آگاه شد بآنجا شتافت وپس ازچندی توانست ازقبایل بربرلشکری فراهم‌سازد و بر«اغالبه» (بنی‌اغلب حاکم شمال افریقا) بتازد وآنها را معزول‌سازد .

با آغاز طغیان درشمال افریقا طبق روشی‌که داشتند پیش میرفتند وبنام عبیدالله ابن‌الحسن که ازاولاد امام سوم حسین‌ابن‌علی‌علیه‌السلام بود تبلیغ‌میکردند.

ابومحمد عبیدالله‌پس‌ازآنکه بکوشش‌ابوعبدالله‌شیعی‌اززندان‌آزادگردید درسال ۲۹۷ه(۹۰۹ م) برمسند حکومت نشست وبه «المهدی» ملقب شد.

سرانجام‌دولت فاطمی که‌خودرا منسوب‌بفاطمه‌زهرا سلام‌الله‌علیها

شاگردان دارالحکمه میدانست ، یکی از سرداران خود را بنام «جوهرصقلی » بمصر

یادانشگاه الازهر فرستاد تاآن‌کشوررا تسخیرکند .

جوهرصقلی‌پس ازتسخیرمصر، شهرقاهره را بنیادگذاشت‌ومرکز خلافت فاطمی ازقیروان (تونس) بقاهره منتقل شد .

برخی از مورخین عبیدالله‌بن‌الحسن فاطمی را نوه ابن‌میمون از زن یهـودی او میدانند. خلفای‌فاطمی‌پس ازفراغت ازفتوحات و فرونشاندن سرکشیها ، بتحکیم مبانی جمعیت سری و نشر دانش و فرهنگ پرداختند والحـاکم بـامرالله دانشگاه معروف به (دارالحکمه) را برای این‌منظورتأسیس‌کردکه در آن مبلغینی دانا و زبان‌آور تربیت میشدند وکارشاگردان برهمان اصولی مبتنی بودکه ابن‌میمون بنا نهاده بود .

خواستاران ورود بدارالحکمه پس‌ازآنکه‌آزمایشهای مخصوص‌را میگذراندند

بدرجه شاگردی پذیرفته میشدند وبرحسب شایستگی بتدریج تا درجه ۹ بالا میرفتند. دارالحکمه‌که درحقیقت یك آکادمی فلسفی ودینی بود، بزودی درجهان اسلام شهرت یافت وصیت معارف‌آن باکناف پراکنده گردید.

اعضاء دارالحکمه وباطنیان درمحلی‌که اجتماع میکردند آنرا «میدان علی» مینامیدند وهمانطوریکه‌رسم امروزفراماسنهاست، هنگام حضور در «میدان علی» بجای «اپرون»ی‌که هم‌اکنون ماسنها بجلو لباس خود آویزان میکنند، آنها تکه چرم سفیدی‌که «سراویل» نام داشت بجلو لباس خود می‌بستند. هم‌اکنون نیز ماسنها اپرون خود را بتقلید از باطنیان ازچرم سفید وبا علائم مخصوص بکارمیبرند ودرهنگام‌حضور درلژ بخودآویزان میکنند.

تشکیل دولت‌فاطمیان درمصر، مقارن انقراض دولت‌عباسی‌بود.

حسن صباح

درهمان حال‌که خلفای فاطمی ازراه تسخیر نواحی جدیدبشرق وممالك اسلامی نزدیك میشدند؛ عده‌ای ازایرانیان بمصررفتند وجزوفرقه باطنیه شدند.

دربین ایرانیانیکه بمصررفته بودند وپس از مدتی با سمت «داعی» بکشورهای خاورمیانه‌وایران‌سفرکرده‌بودندابومعین‌ناصربن‌خسروقبادیانی‌بلخی، احمدبن‌عبدالملك عطاش وحسن‌بن‌الصباح وجود دارند. اینان‌که بایستی ازآنها بنام پیشقدمان فرقه اسماعیلیه نام برد خیلی‌بیشترازسایردستجات باطنیه افکار«ابن‌میمون» را درایران‌رواج دادند. ناصرخسروکه‌کتاب زادالمسافرین اوعصاره افکارفلسفی دارالحکمه است در ترویج افکارباطنیه‌کوشش بسیارکرد. اوصاحب‌کتاب دیگری بنام «وجه‌الدین»ودیوان اشعارمعروفی است.

تبلیغات ناصرخسرودرمازندران وخراسان باعث شدکه فرقه خاصی‌ازاسمعیلیان بنام «ناصریه» درحدود سال ۴۸۰ هـ. (۱۰۸۷ م) بوجود آید. نویسنده «تبصرة‌القوام» درباره اومینویسد «ناصریه ... رئیس ایشان ناصرخسروبود واین ملعون شاعر بود و

خلقی را گمراه کرد»[1]

در ناحیه عراق احمد بن عبدالملک عطاش که از اصفهان گریخته و به ری رفته بود، سرگرم نشر دعوت باطنی شد. عبدالملک پسری داشت احمد نام که کرباس فروشی میکرد و پنهانی سرگرم نشر دعوت اسمعیلی بود. هنگامیکه بین سلطان برکیارق و سلطان محمد فرزندان ملکشاه در اصفهان اختلاف روبداد احمد عطاش قلعه (شاه دژ) و کلیه سلاحهای موجود در آن را بتصرف درآورد و سی هزار نفر را بدور خود جمع کرد ولی سرانجام دستگیر و کشته شد.



تابلو نقاشی حسن صباح

حسن بن الصباح حمیری یکی از داعیان بزرگ فرقه اسمعیلیه است که جمعیت سری خود را طبق روش و برنامه ابن میمون بنیاد نهاده است. سازمانی که حسن مخفیانه بوجود آورد، از مصر تا خراسان توسعه وقدرت و نفوذ داشت.

حسن صباح که مؤسس فرقه (صباحیه) در ایران است و نسبت او را بقبیله حمیر رسانیده‌اند، از شخصیتهای مرموز و نیرومند تاریخ ایران است. وی دارای شجره‌ای باین شرح بوده: حسن بن علی بن محمد بن جعفر بن الحسین بن محمد الصباح الحمیری که بنابرقولی نخست دارای مذهب اثنی‌عشری بود لیکن بنا بادعای صاحب کتاب النقض[2] مجبر و مجبرزاده و ازهمکاران تاج الملک مستوفی بشمار میرفت. بهرحال حسن بدعوت چندتن از باطنیان ری علی الخصوص یکی از آنان مشهور به «مؤمن» که از جانب عبدالملک عطاش در ری مأمور دعوت بود قبول مذهب اسمعیلی کرد. درسال ۴۶۴ ﻫ (۱۰۷۱ م) که عبدالملک عطاش بری رفته بود حسن را آزمود و پسندید و نیابت دعوت بوی داد و امر

۱ـ ص ۱۸۴.

۲ـ ص ۹۱

کردکه بمصر برود .

حسن درسال ۴۶۹ هـ (۱۰۷۶ م) درزمان خلافت المستنصر فاطمی باصفهان و از آنجا بآذربایجان وازراه شام بمصررفت ودرسال ۴۷۱ هـ (۱۰۷۸ م) بمصررسید وقریب یکسال‌ونیم‌درآنجاماند. درآن‌هنگام میان پیروان‌دوپسرمستنصریعنی(نزار)و(مستعلی) اختلافی پدیدآمد ودوفرقه «نزاریان» و «مستعلیان» بوجودآمدند. حسن طرفدار امامت «نزار» بودکه بنص اول میبایست جانشین پدر باشد[1] . حسن از طرف المصطفی‌الدین مشهوربه‌نزارمأموریت پیداکردکه بایران بیاید ولی‌نویسنده‌کتاب «افتضاحات ماسنی» مینویسد : «حسن مأمورتوسعه اسمعیلیه ازسوربه تاخراسان شد .»

حسن درسال ۴۷۳ هـ (۱۰۸۰ م) بایران رسید وچندی درخوزستان ، اصفهان ، یزد، کرمان، دامغان‌ودیگر نواحی‌ایران‌سرگرم دعوت‌بود ودرهمان‌حال‌داعیانی‌بدیلمان وبعضی ازنواحی‌کوهستانی طبرستان والموت فرستاد وبسیاری از مردم آنجا را بمذهب خود درآورد .

فعالیت شدید حسن باعث شدکه نظام‌الملك بدستگیری او همت‌گمارد . حاکم ری مأمور این‌کاربود وبه‌همین‌جهت حسن ازنزدیك شدن بآن شهراباداشت و چون داعیان او دراطراف قزوین و درکوههای دیلمان سرگرم تبلیغ بودند بآن نواحی روی نهاد وبسیاری ازمردم بسبب زهد او بوی‌گرویدند و او بحیله « علوی مهدی » گماشته ملکشاه را درقلعه‌الموت بیرون‌کرد وبه‌حاکم‌گردکوه ودامغان «رئیس مظفرمستوفی» که دعوت حسن‌را پذیرفته بود نوشت‌که سه‌هزاردیناربهای‌آن قلعه رابپردازد. تاریخ‌صعود حسن برقلعه الموت را ششم رجب سال۴۸۳ (دسامبر-۱۰۹۰ م) نوشته‌اند. ازاین به‌بعد حسن دایره دعوت خود را توسعه داد واگرچه تاآن تاریخ بسیاری از مردمان را از نواحی‌مختلف بمذهب‌خویش‌درآورده بود، لیکن‌اهمیت‌واقعی‌کاراودرحقیقت‌ازقلعه‌الموت آغازشد.واو نه‌تنهادراستحکام‌این‌قلعه‌کوشیدبلکه‌نقاط‌متعدداطراف آنرانیزمستحکم‌کرد ودربسیاری ازنواحی‌کوهستانی‌دیلمان وطبرستان قلاعی بنانهاد ویکی‌ازداعیان خودرا

۱ـ مجله دانشکده ادبیات شماره ۲ سال ۴

بنام حسین قائینی بقهستان‌فرستاد واودرآنجا نیزمانند حسن باستخلاص بعضی‌ازنواحی مبادرت‌کرد وقلاعی درآن حدود بدست‌آورد .

باآنکه دولت سلجوقی ازآغازکارمتوجه خطراین دعوت شده و سردارانی برای برانداختن اسمعیلیه به‌الموت وقهستان فرستاده بود ، لیکن‌کاری از پیش نبرد و مرگ ملکشاه‌در۴۸۵ ه (۱۰۹۲ م) خود فرصتی‌برای صباحیان‌گشت وچون اندکی پیش‌ازآن نظام‌الملك‌که دشمن بزرگ صباحیان بود ، درصحنه نزدیك نهاوند بضرب‌کارد یکی از اسمعیلیان‌ازپای درآمده بود ، شهرت‌آنان عالمگیرگشت ، بعد ازنظام‌الملك هم‌دوپسر اواحمد دربغداد وفخرالملك در نیشابور بضرب‌کارد فدائیـان حسن ازپـای درآمدند و بسیاری دیگرازرجال‌که دردشمنی‌بااسمعیلیه‌تعصب میورزیدند بکارد آنان‌کشته شدند ورعبی عظیم ازآنان دردل مخالفان افتاد .

بطوریکه نویسنده کتاب « افتضاحات فراماسنی » مینویسد یکی از علل تسامح ملکشاه درفتح قلعه الموت مشاهدات مأمور اعزامی وی‌بقلعه بود . او مینویسد ملکشاه یکی‌ازمقربان خود را نزد حسن فرستاد وحسن این فرستاده را با احترام تمام پذیرفت و درضمن صحبت بدون اینکه او را از نقشه‌اش آگاه کند ویرا به بلندترین نقطه برج برد ، یکی از فدائیان را طابیده باو دستور داد خنجرخود را در قلب خویش فروکند. هنوز حرف حسن تمام نشده بود کـه جنازه فدائی مقتول در زیر پای نماینده سلطان افتاد .[۱]

نماینده سلطان که از این عمل وحشت کرده بود ، هنوز درحالت بهت وحیرت بود که حسن بفدائی دیگری دستور داد خودش را از بالای برج بپائین پرتاب نماید. چند ثانیه بعد جسد پاره پاره شده فدائی‌دوم درخندق غلطید وسپس حسن‌دست فرستاده سلطان را گرفته باطاق محقرخود بردوگفت : «این جواب پیامی بودکه برایم آوردید- هرچه دیدید برای او حکایت کنید و بگوئید من هفتاد هزار فدائی از این نوع در

۱ـ صفحه ۷۸۰ افتضاجات ماسونی .



تصویری از حسن صباح و یکی از فدائیان او بر بالای قلعه الموت
نقل از کتاب «افتضاحات ماسونی»

اختیار دارم .[۱]

بعد از مرگ ملکشاه و کشته شدن نظام‌الملك ودوفرزندش، بین دیگر فرزندان شاه اختلافاتی رویداد . حسن و صباحیان از این اختلافات استفاده کرده ، قلاع گرد ـ کوه را در دامغان بهمدستی « رئیس مظفر» از عمال دولت سلجوقی کـه قبول دعوت فاطمی کرده بود ، وقلعه «لم سر» یا «لمبسر» در رودبار الموت را بهمدستی «کیا بزرگ امید» تسخیر کردند .

با این مقدمات در مدت کوتاهی حسن قدرت زیادی کسب کرد ، و سلطان محمد هم که بعد از قلع اسمعیلیه اصفهان و قتل احمدبن عبدالملك عطاش « اتابك نوشتکین

۱ ـ ص ۷۸۱ افتضاحات ماسونی .

شیرگیر » را در سال ۵۱۱ هـ (۱۱۱۷ م) برای فتح قلاع الموت و لمبسر فرستاده بود کاری از پیش نبرد و با مرگ او کار مبارزه با صباحیان ناتمام ماند .

پس از اینکه سلطان سنجر زمام امور را بدست‌گرفت در صدد برآمد کار حسن را یکسره کند ولی بر اثر تهدیدی کـه از جانب حسن شده بود از تعقیب کار او باز ایستاد .

مسیو دو هامبرفرانسوی که درتاریخ اسمعیلیه تحقیق فراوان‌کرده ، مینویسد :

استاد اعظم (Grand master) حسن همیشه میخواست دشمنانش را با تهدید و تخویف از میدان بدر ببرد . او وقتی از تهدید نتیجه نمی‌گرفت بترور و قتل‌که اساساً برخلاف تمایلاتش بود دست میزد .

حسن یکی ازغلامان سلطان سنجر را مطیع اوامرخویش‌کرد . تاوقتیکه‌سلطان خوابیده بود ، غلام خنجری پهلوی بالش سلطان بزمین فروکند .

همینکه سلطان بیدار شد و خنجر را دید بوحشت افتاد . اما « پیرکوهستان » کاغذی باو نوشت که خیلی کوتاه بود و مضمونش این بود که « اگر بسلطان احترام نمی‌گذاشتم خنجری که بزمین فرو رفته بود بقلبش فرو میرفت » دکتر ذبیح‌الله صفا دانشمند و محقق ایرانی می‌نویسد « ... حسن آنگاه بدو پیغام داد : آنکس که کارد بزمین درشت فرو میکند، برسینه نرم سلطان هم تواند نشاند[1]!...»

سلطان سنجر از این عمل حسن ترسید و بصلح با صباحیان راضی شد و در روزگار او کار صباحیان بالا گرفت چنانکه حتی در پای قلعه گردکوه از گذرندگان باج میگرفتند و در سایر نواحی کـه تسلط با ایشان بود عوارضی از مردم تحصیل می‌کردند

حسن صباح بعد از این‌کامیابی درشب چهارشنبه ۲۶ ربیع‌الاخرسال ۵۱۸هجری (اپریل ۱۱۲۴ میلادی) درگذشت .

معروف است، حسن‌صباح‌که اروپائیان یاران اورا « اساسن[2]» یعنی (آدمکشها)

۱ـ مجله دانشکده ادبیات شماره۲ سال‌چهارم

۲ـ Assassin

لقب داده‌اند ، با استعمال حشیش بفدائیانش ، آنها را وارد بهشت موعود میکرد . به همین جهت درایران وممالك اسلامی او و پیروانش را «حشاشین» گفته‌اند. نویسندگان اروپائی این کلمه را «اساسین» دانسته و بمعنی آدمکشها استعمال کردند .

بموجب آثاروعلائم‌واسنادی که‌دردست‌است نشان‌میدهدکه‌سازمان بنایان حرفه‌ای اروپا در بین سالهای ۱۰۰۰ تا ۱۳۰۰ میلادی (۳۹۱ـ۷۰۰ هـ) اقتباس از تشکیلات و سازمان‌های باطنیان، صباحیان واسمعیلیان بوده‌است. دربارهٔسازمان سری‌حسن‌صباح اختلافات وروایات ضدو نقیض‌فراوانی‌دیده‌میشود. نویسنده‌کتاب «افتضاحات‌فراماسونی» می‌نویسد: «سیستمی که‌حسن‌برای تشکیلات خود انتخاب‌کرده بود دارای دوکلاس بود:

کلاس اول به ۹ درجه تقسیم می‌شدکه فدائی پس از گذرانیدن آنها بمقام عالی می‌رسید .

در این ۹ درجه « رفیق » و « داعی » مقام عالی داشتند ، ولی کلاس دوم که در سازمان حسن مقام و درجه‌ای نداشت افراد آن بنام «فدائی» بودند و ارجی نداشتند .

برای فدائیان اسرار و سیستم تشکیلات صباحیان مجهول بود اینها فقط آلات و مطیع و فرمانبردار رئیس و مافوق خود بودند ...[۱]»

سلسله مراتب بین اسماعیلیان الموت ابتدا مشتمل برهفت رتبه بود و بعدها نه رتبه شد . در دوران سلطه حسن صباح برالموت هفت رتبه باطنی‌ها عبارت بود از :

۱ـ مستجیب

۲ـ مأذون

۳ـ داعی

۴ـ داعی بزرگ یا حجت

۵ـ امام

۶ـ اساس

۷ـ ناطق

۱ـ ص ۷۸۱ افتضاحات ماسونی .

قبل از اینکه حسن صباح زندگی را بدرود بگوید مرتبه « امام » و «اساس» و «ناطق» یکی شد و باطنیان حسن صباح را ناطق میخواندند .

فدائیان اسماعیلی که جان خود را بهلاك میانداختند همه از طبقه « مأذون » بودند .

محتاج بتوضیح نیست که اسماعیلیان ، در هر مرتبه مدتی تحت تعلیم و تربیت قرار میگرفتند تا لایق ارتقاء شوند ومرتبه‌ای بالاتر بدست بیاورند .

درباره نه درجه‌ای که در سازمان حسن صباح بوده دو روایت مختلف در دست است که سه نویسنده ایرانی با استفاده از مأخذ خارجی‌آنرا بدین‌ترتیب ذکرمیکنند:

بموجب نوشته راوندی[1] در تشکیلات صباحیان قرار براین بودکه شخص تازه‌وارد خود را کاملاً در اختیار سران جنبش بگذارد و قسم یاد کند که هیچیك از اطلاعات خود را باحدی نگوید و اصول راز داری [همان اصلی که در سرلوحه مرام ماسنی است] را رعایت‌کند . هرحرفی‌که از بالا باومیگویند با احدی درمیان‌نگذارد و هرگز بمافوق خود دروغ نگوید و بدشمنان فرقه اسمعیلیه کمك نکرده و با آنها عهد و پیمانی نبندد. پس از آنکه در مرحله اول لیاقت شخص بثبوت‌میرسید،آنوقت بمراحل دیگر ارتقاء میبافت وبتدریج با اساس مذهبی وفلسفی اسمعیلیه آشنا می‌شد . در مرحله هشتم از او می‌خواستندکه دین قبلی خود را ترك گوید ودرمرحله نهم کاملاً از اداء فرائض مذهبی معاف می‌شد و در زمره سران نهضت قرار میگرفت . رسیدن بدرجات‌کمال کار بسیار مشکلی بود و اغلب در درجه سوم اسمعیلیان متوقف می‌شدند وفقط بصورت سلاحی در دست سران باقی می‌ماندند .

استاد فراماسنی محمد عبدالله عنان ۹ درجه صباحیان را بدین ترتیب شرح داده می‌نویسد[2]:

۱ـ مرتبه اول شامل کلاس تعلیمات بود .

۱ـ ص ۲۴۵ و۲۴۶ تاریخ تحولات اجتماعی

۲ـ تاریخ‌جمعیتهای سری

۲ـ در مرتبه دوم بدانشجو میآموختندکه نمام تفسیرها واحکامی راکه مجتهدین سابق گفته‌اند، اشتباه و باطل بداند واحکام صحیح را فقط روایات و اقوال ائمه بشمارد.

۳ـ در مرتبه سوم بدانشجو گفته میشد که ائمه اصلی ائمه اسماعیلیه می‌باشند که عبارت از هفت تن هستند وآخرین آنها محمدبن اسماعیل می‌باشد .

۴ـ درمرتبه چهارم‌میگفتندانبیائی‌که پیش‌ازخاندان‌نبوت بودند، هفت‌تن‌بودند که عبارتند از آدم ، ابراهیم ، اسمعیل ، موسی ، مسیح ، محمد پیغمبر(عربی) وسپس محمد بن اسماعیل .

۵ ـ در مرتبه پنجم دعاة استادان باجرای وظیفه مهم خود که عبارت از انهدام عقیده دینی دانشجویان بود میپرداختند و بآنان می‌آموختند که بسنن دینی مؤمن ومعتقد نباشند وتعلیمات محمد (ص) پیغمبر اسلام را بدور افکنند .

۶ـ در مرحله ششم می‌گفتند که تمام ادیان و احکام مفروضه آنها از قبیل نماز و روزه و غیره‌اکاذیب و ترهاتی است که برای بیوغ‌کشیدن اجتماعات بشری ابتکارشده است وتمام شرایع خواه ناخواه باید بنده عقل ودانش باشد و برگفته‌های خود استدلال از اقوال ارسطو و افلاطون وفیثاغورس و امثالهم مینمودند .

۷ـ درمرتبه هفتم فکرت حقیقی وجوهری اسلام راکه عبارت ازتوحید ویگانه بودن‌خداست با تعلیمات دوگانگی منهدم مینمودند.

۸ـ در مرحله هشتم تمام صفات الوهیت و نبوت را نقض مینمودند و بدانشجو می‌آموختند که رسولان حقیقی رسولان عمل هستند که شئون دینی و دنیوی را مورد توجه قرار میدهند مانند نظامات سیاسیه وایجاد حکومات (ایده‌آلی)

۹ـ درمرتبه نهم وکلاس‌آخر دانشجو وارد «گلستان اسرار» می‌شد ومیآموخت، که تمام تعلیمات دینی اوهام محض است و نبایستی پیروی از آن تعلیمات کرد مگر آنمقداری‌که برای‌حفظ نظام بین ساده‌لوحان وعامه‌ناس‌لازم است. وبرمرد (روشنفکر) است کـه تمام آن تعلیمات را بدور افکند . درآین مرحله بفـرد اسمعیلی میگفتند ابراهیم و موسی و مسیح و دیگر انبیاء فقط مردانی روشنفکر بودندکه درمسائل فلسفی

و اجتماعی اجتهاد پیدا کردند .

فراماسنهای اولیه و فراماسنهای فرانسوی گراند اوریان تا امروز نُه درجه صباحیان را در داخل سازمانهای خود حفظ کرده‌اند و همچنانکه کمونیستها دین و مذهب را نفی‌کردند ومانند مزدکیان موضوع زن ومرد را امرحل شده‌ای دانستندآنها نیز اصول صباحیان را پذیرفتند . درباره دین وامورجنسی می‌گویند «تفاوتهای جنسی و مراتب بین مردم، محوشود، تفاوتهای مذهبی وآراء و وطن محوگردد، تعصب از بین برود، وپای‌جنگ ازمیان برداشته شود وبالجمله ازجنس‌بشری‌خانواده واحدی درست شودکه عامل وحدت بین‌آنها، مهر واخلاص وکار ودانش باشد، اینست‌آن عمل عظیمی که بنّای آزاد برگردن‌گرفته است[۱] .

در اثر پیروی از افکار صباحیان بوسیله بنّایان آزاد ، در فرانسه جنبشی در بین سالهای ۱۷۳۰ تا ۱۷۴۰ م «۱۱۴۳-۱۱۵۳ هـ» بوجودآمدکه منجر بصدورفرمان سلطنتی مبنی برانحلال‌جمعیت بنّایان‌آزادشد. همچنین درسال ۱۷۳۸م (۱۱۵۱هـ) پاپ‌کلمانس دوازدهم قراری برارتداد (بنّایان‌آزاد) و ارنداد هرکاتولیك‌که ملحق بفراماسنی‌گردد، صادرکرد[۲]. درباره مقامات داخلی سازمان سری صباحیان نیزاختلاف نظر وگفتنی‌های متضادی وجود دارد .

مارکوپولو در سفرنامه خویش‌مینویسد : «حشاشین‌بهفت شاخه وشش‌دسته منقسم بودند .

امام عصر اسمعیلیان در رأس‌کلیه دسته‌ها و طبقات حشاشین قرار داشت . بعد از امام‌عصر، نواب وی (حجتهای عظمی ومبلغین‌کبری) قرارداشتند و درقلاع واستحکامات نایب مناب امام بودند و بشیوه وی لباس سفید برتن میکردند . در درجه سوم مبلغین و مأمورین ساده و عادی بودند و در طبقه چهارم « رفقا » قرار داشتند ولی این طبقات آشنا ومطلع برموز اسمعیلیان و اسرار و آئین آنها نبودند سرسپردگان یا فدائیان در

۱- جمعیت‌های سری ص۱۲۱

۲- ایضاً ص ۱۱۵

درجه پنجم بودندکه اوامر ودستورات امام‌عصر را بموقع اجرا میگذاشتند.

اینان سپید جامه بودند ولی کلاه وکمر وچکمه‌شان سرخ بود[1]. مبتدیان و تازه کاران در طبقه ششم طبقه‌بندی شده بودند .

نویسنده دیگر ایرانی که طبقات مختلف اسمعیلیان را بررسی کرده می‌نویسد :

۱ـ امام عصر ـ که هرگز دیده نمی‌شود و نامرئی است و مبعوث خداوند است .

۲ـ تالی امام عصر ملقب به (برهان‌وآیت عدل الهی).

۳ـ جانشین زعیم‌کل و پیشوای عام .

۴ـ دعات و مبلغین.

۵ـ افراد عادی‌که پس از سوگند و سپردن پیمان آشنا برموز و مطلع از اسرار می‌گشتند .

۶ـ سگان اینان کسانی بودند که مثل طعمه و منتظر فرصت و نامزد عقوبت بودند .

۷ـ مؤمنین یعنی قاطبه توده مردم‌که پیروآئین باطنیه بودند[2].

حسن‌صباح برای سازمان سری خود طبقات مختلفرا باین‌شرح تقسیم‌کرده‌بود :

« مرتبه اول، رئیس‌یا آقا یاشیخ جبل‌است‌که رئیس‌اعلای طایفه وفرقه محسوب میشود . در مرتبه دوم بزرگان دعاة و مبلغین یاپیشقدمان (پیشتازان) قرار دارند که در سه نقطه که دارای منیع‌ترین دژهای فرقه است جای میگیرند .

پس از اینها مبلغان و رسولان دینی ونمایندگان سیاسی واقعند وسپس رفقا که درمراتب وتعلیمات سریه متدرجاً ترقی میکنند وبعداز آن « فدائیان هستندکه مباشر

۱ـ کلافل مورخ اروپائی در شرح حال ولتر (که فراماسنها مدعی عضویت او در لژ فراماسنی فرانسه‌هستند) درکتاب (جشنهای زیرزمینی وپنهانی) می‌نویسد «... سواران‌معبد بااسماعیلیه دارای علائق و روابط محکمی بودند و تشابه وهمانندی زیادی بین آنها موجود بود . چنانکه هردو فرقه رنگهای سفید وسرخ را شعار خود قرارداده و از نظامات وتعالیم یکسانی پیروی میکردند وهدف آنها نیزیکی بود...»

۲ـ جمعیتهای سری ص ۵۷

وعهده‌دار« ترور» فردی‌میباشند ودرعقبه این‌دسته نگهبانان طرق وشوارع وجنگجویان وآدمکشان قرارگرفته‌اند وسپس مبتدیان یاملحق شدگان که برای سربازی درفرقه‌متشکل شده ومبادی‌فرقه را می‌آموزند وآخرین این مراتب عامه هستندکه چیزی از تعلیمات نمی‌آموزند وآلت‌کور وکری دردست صاحبان خود میباشند ...»[۱]

« فن هامر »[۲] نویسنده‌کتاب « تاریخ اسمعیلیه »[۳] مینویسد « مراتب دعاة ، رفقا وفدائیان درجمعیت اسمعیلیه عیناً مانند مراتب سه‌گانه درسازمان بنّایان‌آزاد ومشتمل است بر : اساتید ـ بنّایان وشاگردان این حرفه وجوانان مبتدی» فن هامر آلمانی‌رعب ووحشتی را که فرقه صباحیان واسمعیلیه درمدت یك قرن ونیم درسراسر ایران ،عراق وشام بوجودآورده بودند تشبیه بعملیات فراماسونها درد‌وران انقلاب‌کبیرفرانسه نموده ومعتقد است‌که ارعاب وتروری‌که درانقلاب‌کبیرفرانسه بوجودآمد ورهبران فراماسنی آنرا اداره میکردند عیناً شبیه سازمـان حسن صباح واسمعیلیان بود . همه جمعیتهای سری در انقلاب کبیرفرانسه دردست فراماسنها بوده وسرکرده هردسته لااقل یك ماسن بود وبقیه‌آلت فعل وتسلیم بلا اراده وی بوده‌اند .

درسازمان فراماسنی انگلستان وآمریکا وفرانسه (باکمی تفاوت) مسئولین‌امور لژها مثل درجات مختلف صباحیان دارای اهمیت هستند. از اسرارو گفتگوهای داخل لژها فقط طبقات مخصوصی‌میتوانند استحضارحاصل‌کنندآنهم مشروط براینکه درجات فراماسونی یانشانها وعلائم لازم را کسب‌کرده باشند .

حضورطبقات وصاحبان مناصب ودرجات مختلف دراجتماعات ماسنی امروزلازم است زیرا اطلاع‌آنها ازمقصدوهدف‌اصلی‌ودستوراتی‌که‌ازمراکز(شوراهای طریقت) ویا گراند لژها میرسد ضروری میباشد . این گرانـد لژها عبارتند از گراند لژ ایرلند ، اسکاتلند ، انگلند ، یورك ، آمریکا وگراند لژهای ناسیونال دوفرانس و گرانداوریان وآنگهی‌میزان اطلاع وشرکت‌آنها درین اجتماعات فرق میکند . برای نمونه میتوان

۱ـجمعیت‌های سری ص ۵۸

۲ـ Von -Hammer

۳ـ Geschichte der assassien

طرز حضور افراد ماسنی را دریك لژعادی تهران مثال آورد .

در لژ هنگامیکه شخص تازه واردی بخواهد ماسن بشود همه اعضاء حق حضور و رأی دارند . هنگامی‌که لژ بخواهد شخصی را وارد کند و بدرجه شاگردی یا طبق ترجمه فارسی لژ تهران (کارآموزی) انتخاب نماید، یك کارگاه درجه یك تشکیل

درباره اسمعیلیه علاوه برکتبی که شرح‌آنها مفصلاً در آخرکتاب ذکر شده از کتب زیر نیز استفاده گردیده است :

۱ـ جامع‌التواریخ قسمت اسماعیلیان وفاطمیان ونزاریان و داعیان ورفعتیان ؛ تألیف خواجه رشیدالدین فضل‌الله همدانی باهتمام محمد تقی دانش پژوه ومحمد مدرسی زنجانی ۲۴۰ صفحه از انتشارات بنگاه ترجمه و نشرکتـاب .

۲ـ جهانگردی مارکوپولو ـ ترجمه ونگارش : م محمد لوی عباسی ۳۰۷ صفحه .

۳ـ مجله دانشکده ادبیات شماره ۲سال چهارم تهران دیماه ۱۳۳۵ مقاله‌آقای‌دکتر ذبیح‌الله صفا .

۴ ـحسن صباح بقلم : جلال نعمت‌الهی ۱۲۹ صفحه

۵ـ سه یار دبستانی نگارش هالدمن ماگنال ترجمه عبدالله وزیری ـ اسدالله طاهری چاپ دوم کتابفروشی فروغی ۱۳۳۸ شمسی

۶ـ کتاب « الموت ولمسر » نوشته ایوانف .

۷ـ مقدمه دیوان ناصرخسرو بقلم تقی‌زاده .

قسمت : « تبعید از وطن و آوارگی » ص « کب » قسمت عقاید و اخلاق ناصر » ص « لط » و ص « م » و ص « مو » عقاید ناصرخسرو .

۸ـ مجموعه رسائل واشعاراهل حق :

باهتمام ایوانف از انتشارات انجمن اسماعیلی تهران ۱۳۳۸ .

۹ـ زادالمسافرین ـ ناصرخسرو چاپ کاوه برلین .

۱۰ـ یادداشتهای حسن صباح :

دفتر هفتم (ادب V) حسن صباح .

دفتر هشتم (ادب W) حسن صباح .

دفتر نهم (ادب X) حسن صباح .

این یادداشتهای قزوینی هنوز منتشر نشده اما در کتابخانه دانشکده ادبیات تهران محفوظ است .

می‌شودکه عبارت از محفلی است که کارآموز را می‌پذیرد .

در این کارگاه همه افراد ازهرطبقه ومنصبی‌حق حضور و رأی دارند . هنگامی که محفل می‌خواهد درجه « رفیق» ویا «کاریاد » را بماسونی‌که مدارج «کارآموزی» را تمام کرده بدهد ، کارگاه در درجه دوم کار میکند وکلیه کسانی‌که درمقام ودرجه یك یعنی (کار آموزی) هستند از داخل جلسه اخراج می‌شوند . در اینوقت یکسی که می‌خواهد (کاریاد) بشود ، رموز و علائم و دستوراتی‌که مخصوص این طبقه است آموخته می‌شود .

روزیکه لژ بخواهد (کارگاه درجه سوم) تشکیل بدهد و ماسنی را که درجه (کاریاد)ی دارد بمقام (استاد)ی برساند ، کلیه اعضائی‌که مقام و درجات‌کارآموزی و کاریادی دارند ازلژ خارج می‌شوند و آنگاه به‌کسی که بخواهد مقام استادی کسب کند، رموز و اشارات‌و دستورات مخصوص آموخته می‌شود .

درهمین نوع لژها که در اصطلاح ماسونها (آبی) BLUE نام دارد وقتی آنها بخواهند یکی از استادان را روی کرسی استادی « تنصیب » کنند ، کلیه کسانی که مقامهای کارآموز ، کاریاد و استاد دارند ازلژخارج می‌شوند وفقط استادانی‌که یکبار برکرسی نشسته‌اند وباصطلاح « استاد تنصیب شده روی‌کرسی» هستندحق‌حضور دارند. در این مقام است که فراماسن از رموز لژهای عادی نه «گراند لژ » آگاه می‌شود و آنچه : « استاد ازل گفت بگو » را اطاعت میکند و بکار میبندد . در لژهای شاپتر که ۲۷ درجه دارند ، تشریفاتی نظیرفوق ودرگراند لژهاکه ۳۳ درجه دارند تشریفات دیگری انجام می‌شود .

هما نطوری که در سازمان سری حسن صباح هر یك از اعضاء تامیزان معینی مسئولیت، احترام وازرموز اطلاع داشتند درسازمان فعلی فراماسنی‌جهانی نیز درجات مختلفی وجود دارد که فقط عده معینی از افراد حق اطلاع ازرموزمربوطه را دارند . مثلاً فراماسنی که نماینده استاد اعظم شد میداندکه برای او مسئله وطن ، مرزوملیت معنی ندارد و بایستی تابع مرکز (گراندلژ) ودستورات صادره باشد . ویا استاد واستاد

اعظم فراماسنی میداند که مذهب را بایستی فراموش کند وقانون اساسی ماسنی راکتاب مقدس بداند .

سازمان سری فتیان و عیاران

درقرون وسطی در ایران گروهی بوجودآمدند که دسته « فتوت » نامیده می‌شدند . کلمه فتوت لغتی عربی‌است ، بمعنی «جوانی وجوانمردی » ونیز بمعنی «هنگام شباب » وسبکسری جوانان وکاری‌که مناسب اعمال جوانی باشد .

گاهی هم این لغت معنی «خدمتکارو برده » را میداده است . لغت فتوت چندین معنی دیگرپیدا کرده :گاه بمعنی‌حسن اخلاق‌آمده وشامل فضایلی مانند «بزرگواری ـ علوطبع ـ سخاوت ـ رشادت» بوده‌است که انتظار آنرا ازیك فتی (جوانمرد) حقیقی داشته‌اند ؛ گاهی نیز بمعنی اجتماعی از جوانان همعقیده و همفکر و دارای فضایل و خصایص مشترك ودرواقع بمعنی اتحادیه این نوع جوانان استعمال شده است . بطوری که پرفسورفرانتس تیشنر استاد رشته تاریخ اسلام در دانشگاه مونستر آلمان مدعی است: « با توجه بدو معنی کلمهٔ فتوت (جمعی از فضایل و خصایص ، ودسته‌ای‌که این فضایل‌را رواج میدادند) باید اول دورشته از تکامل را پیروی‌کندکه البته دریکدیگر نفوذ و تأثیر میکرده‌اند ، این رشته‌ها همیشه از یکدیگر جدا بوده‌اند ، یعنی یك تکامل فکری ویك تکامل اجتماعی ، تا بالاخره دردوره خلیفه عباسی‌الناصرالدین‌الله ۵۷۵ ـ ۶۲۱ (۱۱۸۰ـ۱۲۳۵ م ـ) بهم مربوط شده ودیگر جدا نشده‌اند ... »[۱]

پس از استیلای عرب برایران ، و تغییر دین عمومی مردم ایران از زرتشتی به اسلام که متعاقب یك اشغال نظامی و چندین جنگ شدید صورت گرفت ، ایرانیان همواره سعی میکردند که با ایجاد دستجات سری وزیرزمینی وارتکاب ترور ووحشت بر اشغالگران عرب پیروزشوند و آنانرا از سرزمین چندین هزار ساله خود برانند و استقلال خود را بازیابند .

---

۱ ـ استخراج ازمتن سخنرانی دکتر تیشنرکه دراول دیماه ۱۳۳۵ درتالار دانشکده ادبیات ایراد کرده است .

جنبش « فتیان » که در زمان تسلط عرب و در سرزمین اسلامی از لحاظ فکری قوت گرفت ، در ایران از لحاظ تکامل اجتماعی رونق بیشتری پیدا کرد .

فتیان ایرانی سعی داشتند که عقاید و افکار یك فتی حقیقی را بخود بگیرند وتا آنجا که بتوانند آنرا بصورت حقیقت در بیاورند . اما این تصمیم بیشتر اوقات عملی نشد ، و رابطه‌ی آن با همنوعان از بین رفت .

دراکثر دسته فتیان مهمان نوازی و بزرگواری حقیقی جای‌خود را بخوشگذرانی میداد ، و کمك به دیگران هم هیچوقت از سرحد خود یعنی همان دسته معین تجاوز نمیکرد . جنگجوئی در این دسته فقط برای اسم و شهرت و افتخار بود ، وجنگ در راه دیگران اصلاً مفهومی نداشت .

پهلوانان وزورمندان که‌شعارشان فداکردن‌جان‌خود برای دوستانشان بود تغییر کردندو کتك‌کاری ونزاع راپیشه خودقراردادند. حتی‌مدتی هم‌تحت عنوان‌جنگجوئی، راهزنی پیشه‌کردند. شخص فتی بتدریج به‌ارباب خوشگذرانی مبدل شدوبجای جنگ ورزش را پیشه خود قرارمیدادند . دربین فتیان اکثرافکار «مانوی» و « مزدکی » پیدا میشد وهمین امر باعث انحراف عقیده وفکرومسلك آنان میگردید تا بدانجاکه پرفسور تیشنردرباره آنان مینویسد «... منظورفتیان از این اتحادیه‌ها آن بود که فقط بطرز معینی زندگی کنند . اما بیشتر اوقات یك زندگی غیر اخلاقی بی‌پایه و سستی بوجود میآمد . یعنی خوب خوردن وآشامیدن ورقص وبازی وازهمه مهمترروابط بی‌بند وبار جنسی‌که باآزادی زیادی انجام می‌شد ، اصول زندگیشان را تشکیل میداد . البته این طرز زندگی فقط از لحاظ ظاهر به‌فتوت شباهت داشت و ابداً جنبه‌های عارفانه در آن ملحوظ نبود...»[۱] این‌نحوه فکر وعمل وزندگی‌اجتماعی‌فتیان سبب شد تا علماء مذهبی از درمخالفت باآنان درآیند وآنها را مورد ملامت وسرزنش قراردهند .

ملایان باین دسته که بتدریج رنگ ضد مذهبی بخود میگرفتند لقب «عیارون» که بفارسی « عیاران » تلفظ میشد ، دادند و این کلمه بتدریج مرادف بافتیان شد. لیکن‌همه عیاران ودستجات متعددی از فتیان‌بدین‌صورت نبودند و نمونه،

۱ـ سخنرانی‌اول‌دیماه ۱۳۳۵ .

برجسته‌آنان استقلال طلبان ایرانی بودندکه در برابر اقتدارخلفای عباسی قدعلم کردند .

هنگامیکه در بغداد حکومت خلفای عباسی باوج قدرت رسید ، عده‌ای از ایرانیان مدت نه سال (۵۲۹-۵۳۸ هـ)۱۱۳۵-۱۱۴۴ م حکومت تروریستی تشکیل دادند و نام دسته‌خود را (عیاران) گذاشتند و تشکیلاتی متحد ومتفق بوجود آوردندکه بعدها سرمشق احزاب وجمعیتهای سری اروپائی شد .

تشکیلاتی که عیاران ایرانی در برابر ، دربارخلفای عباسی وسایر بلاد ایران بوجود آوردند ، بعدها ازطرف (ماسونهای حرفه‌ای) وسپس (فراماسنی فلسفی و سیاسی) مورد تقلید قرارگرفت . وحتی بجرأت و صراحت میتوان گفت که « اپرونی »[۱] که هم‌اکنون فراماسنها بکارمیبرند وهمچنین لباس وآئین‌ورود وسایرالبسه تشریفاتی‌ماسنی عیناً شبیه البسه عیاران ایرانی بوده. ابن‌الاثیر وسایر نویسندگان عرب و ایرانی جزئیات‌کارها و تشکیلات سری‌عیاران‌را ضبط‌کرده‌اندکه‌بد نیست ازقسمتی ازآنها اطلاع حاصل‌کنیم.

اولاً ـ آئین مخصوص ورود باین دسته‌ها عبارت بود ازبستن یك پیش‌بند (فوطه یا محزم) بکمرداوطلب و دادن لباس مخصوص بنام «لباس‌الفتوة» که قسمت عمده‌اش از یك «سراویل» یعنی شلوارتشکیل میشد .

پوشیدن شلوار، میرساندکه پایه ومنشاء فتیان «اجتماعی» ازایرانیان بوده‌است. زیراکه شلوارمختص آندسته ازاقوام‌آسیائی‌است‌که سوارکاری ازآداب‌وسنن‌آنان‌بشمار میرفته است ؛ وشلواردرایران اقلاً از زمان‌آغاز فرمانروائی هخامنشیان متداول‌بوده ، درصورتیکه اعراب بآن احتیاجی‌نداشتند وتا امروزهم اغلب اعراب بادیه‌نشین و حتی شهریهای‌آنان شلوار نمیپوشند .

ثانیاً ـ فتیان درجلسات عمومی‌خود ازجام فتوت موسوم به «کاس‌الفتوة» آبی‌راکه دارای نمك بود می‌نوشیدند واین رسم اهمیت بسیارداشته است .

ثالثاً ـ با وجود خشونتی‌که فتیان داشتند ، دارای حسن‌اخلاق زیادوشرافتمندی وناموس‌پرستی‌بسیار بودندکه ازهمه بیشترشامل‌راستگوئی واحترازاززنا ولواط‌وپای‌بند

---

۱ ـ Apreon حمایل

بتقوی درمحیط خانوادگی‌میشد .

اگردرباره زنی از بستگان فتی بدگفته میشد همسر زن بدون اینکه موضوع را تحقیق‌کند زن خودرا میکشت .

رابعاً ـ در مورد طرد کسانیکه دستورات صادره را اجراء نمیکردند ، فتیان مقررات‌سختی‌داشتند . اگرعملی ازیك فتی‌خواسته‌میشد واوآنرا انجام نمیداد ، خاطی ازطرف اعضاء تحریم‌میشد . هیچکس حتی با وی‌آب نمیخورد واو ازنظرفتیان‌ازدست رفته شمرده میشد .[1]

خامساً ـ سوگندی که فتی به‌فتوت یاد میکرد، با تمام قوی از طرف وی‌رعایت میشد وبرای همه معتبر بود .

سادساً ـ فتیان از مخالفین سرسخت حکومتهای استبدادی بودند ـ آنها مثل فراماسونهای این عصراز«آزادی ـ برابری» طرفداری میکردند ومیکوشیدندکه‌اعمال عمال حکومت «اعوان» راکه بعقیده آنها ظلم وبی‌عدالتی بود ، خنثی‌کنند و حتی‌آنها را بقتل میرسانیدند .

فتیان خودشان هم دارای همان تشکیلات یعنی عمال (عوانیه) بودند که بوسیله آنها هم بین خود وهم بین مردم نظم وترتیب ایجاد میکردند .

سابعاً ـ همانطوریکه در فصول قبل ذکر شد فراماسنهای کنونی دارای محاکم مخصوص میباشندکه درحقیقت تقلیدی ازکارفتیان است .

فتیان دارای محاکم مخصوصی بودند که حتی در مواقع نزاع و مشاجره حکم محکمه‌های مملکتی را که از طرف علماء تایید میشد برسمیت نمیشناختند ، بلکه به تشکیلات عدلیه خود رجوع میکردند واین تشکیلات «مصالحه» نامیده میشد .

---

۱ ـ ابوالفرج‌عبدالرحمن‌بن‌الجوزی‌متوفی۵۹۷در کتاب(نقدالعلم‌والعلماء) بالحن‌تحقیر-آمیزی درباره «تحریم»ازطرف فتیان بحث‌کرده مینویسد : «وقتی درباره زن فتیان‌بدگوئی میشد ، فتی‌بدون تحقیق‌همسرش‌را میکشت . اگرفتی‌تعلل‌میکرد اورا مجبورمیکردند وبزور ازاومیخواستندکه زنش‌را بکشد، هرکس‌این‌کاررا انجام نمیداد،ازنظراعضاء تحریم‌میشد.این است فتوت درنظرآنها ..!»

ثامناً ـ فتیان راسرزنش‌میکردندکه‌آنها دراعمالشان یکدیگررا یاری‌میکنند. من‌باب مثال میتوان غارت اغنیاءرا ذکرکرد ـ البته بایدگفت‌که‌آنان وجوهی را که از اینراه تحصیل میکردند بین فقرا تقسیم مینمودند . اگرما این‌عمل یعنی‌کمك بهمنوع را تعمیم بدهیم، باید این‌نکته‌را یادآورشدکه همه‌گروه‌های سری دارای چنین‌خصلتی بوده‌اند . تاریخ همه کشورها نشان میدهدکه چنین دسته‌هائی در ادوار مختلف بوجود آمده وبوسیله همین خصلت (یعنی تقسیم ثروت وکمك بفقرا و بینوایان)کار وهدفشان را پیش‌برده‌اند وبابدست‌آوردن محبوبیت دربین توده مردم موفق‌شده‌اندبرضدحکومت وقت بنبرد بپردازند .

بعضی ازمورخین ومحققین «غارت اغنیاء» و«تقسیم اموال‌مسروقه بین فقراء» را بوسیله فتیان با تردید تلقی کرده و این اقدام را تهمت ناروائی از طرف مغرضین و مخالفین دانسته‌اند .

دکتر تیشنر می‌نویسد: « ... این مطلب که تا چه اندازه گزارشهای مورخین در باره شورش عیاران صحت دارد ، و همچنین تا چه اندازه قضاوتیکه‌آنها درباره عیاران میکنند با نظر شخصی توأم و یا بیطرفانه می‌باشد ، فعلاً باآثار موجود نمی‌توان بخوبی دریافت ... [۱]»

بهرحال با مرور زمان ، اخوت مذهبی یعنی‌آئین درویشی در فتوت نفوذ کرد و تشکیلات آنانرا به سازمانهای گوناگون تقسیم نمود . همچنین اقطاب و شیوخ و دراویش نیزعضویت انجمنها و مجامع فتوت را پذیرفتند و علی‌الظاهر گاه پیشوائی‌آنها را هم بعهده میگرفتند .

تشکیلات فتیان وعیاران

درباره تشکیلات داخلی وطرز پذیرفتن اعضاء وآداب رسوم فتیان روایات فراوانی وجود دارد . ابن العمار درکتاب «قانون» جزئیات تشکیلات اتحاد فتوت را بدین‌ترتیب شرح می‌دهد :

۱ـ مجله دانشکده ادبیات شماره۲ سال۴ صفحه۱۱

اعضاء این دسته‌ها به‌نسبت سن یعنی پیر « کبیر » و جوان «صغیر» و یا بعبارت دیگرپدررا «اب» و پسررا «ابن» می‌نامیدند وهمه«رفیق» یکدیگرمحسوب می‌شدند، البته پیرپیر«جد» نامیده می‌شد .

خانه‌هائی که درآن « فتیان » اجتماع میکردند «بیت» و در جمع «بیوت» نام داشت . چندین «بیت» را یك «حزب» مینامیدند وهریك ازاین احزاب رهبری داشتند که به «زعیم‌القوم» موسوم بود .

بدینترتیب می‌بینیم که فراماسنها کلمه «برادر» را از «رفیق» که «فتیان» آنرا بکار می‌بردند گرفته‌اند . محل اجتماع آنها را «بیت» میگفتند کـه فراماسنها « لژ » میگویند . و«استاد اعظم» فراماسونری هم بجای «زعیم القوم» فتیان بکار برده می‌شود. اگرفتیان یك شهریایك‌مملکت تحت نظرخلیفه بودند، خلیفه‌برای رسیدگی‌باموآنان معاونی‌انتخاب می‌کردکه اورا « نقیب» می‌نامیدند. وظیفه «نقیب» درتشکیلات «فتیان» اداره‌کردن اموراتحاد واجرای اوامرخلیفه بودوامروزهم‌فراماسنها بدین‌شخص« نماینده استاد بزرگ» می‌گویند[1].

طرز ورود اعضاءجدیدوپذیرفتن متقاضی درنزد فتیان‌نیزشبیه مراسم وتشریفاتی است‌که امروزه از طرف فراماسونها اعمال میشود .

در دسته‌های «فتوت» نیزمانند سایر انجمنها ومجامع مردان ارزش زیادی برای مراسم وتشریفات پذیرفتن اعضاء جدید قائل شده‌اند . ورود باین دسته‌ها در دو مرحله انجام می‌شد : هرگاه مرد جوانی می‌خواست وارد دسته فتوت شود می‌بایست اول تقاضائی بیکی از اعضاء سابقه دار بدهد .

این شخص مدتی تازه وارد را بعنوان «آزمایش» می‌پذیرفت: عضو سابقه‌دار را «مطلوب» وعضوآزمایشی را «طالب» می‌نامیدند. طالب پس‌ازگذرانیدن مدت‌آزمایشی وارد اتحاد فتوت می‌شد وطی مراسم مخصوصی‌پیش‌بند (شده ـ فوطه ـ حزام) می‌بست، وی دراین مرحله یك عضو «کمربسته» یا «مشدود» بودکه «مرید» نیزنامیده می‌شد .

۱ـ Depute Grand maitre

پس از مدتی که از عضویت او میگذشت ، نوبت پوشیدن لباس فتوت میرسید . دراین‌مراسم «لباس الفتوة»را بتن اومیکردند و ازقدح مخصوص « بیت » شربت «کاس ـ الفتوة» باومینوشاندند .

پس از انجام این تشریفات ، مرید یك عضو کامل و یا بعبارت دیگر « رفیق » محسوب می‌شد . تشریفات مزبور را ابن‌العمار«تکمیل» والخرتبرتی «تکفیه» می‌نامد.

خطا نخواهد بود اگرما بدنبال مبداء فتوت بتحقیق درباره انجمنها و اتحادیه‌ها دراواخرعهد عتیق بپردازیم وبخصوص‌شهرهای روم شرقی ودوران فرمانروائی ساسانیان را مورد مطالعه قرار دهیم .

پروفسور لوئی ماسینیون[1] بحق حدس میزندکه این موضوع از تشکیلات صنفی شهرمدائن[2] پایتخت ساسانیان آغاز شده است .

دراین مورد ماسینیون ضمن سایر نکات باین مطلب اشاره می‌کند که پس از علی‌ابن‌ابی‌طالب (ع)؛ یکی‌ازفدائیان حضرت رسول‌موسوم به«سلمان‌فارسی»که درایران متولدشده بودوازاصحاب نزدیك پیامبراسلام‌بشمارمیرفت، مهمترین‌شخصیت موردعلاقه فتیان‌بود ، وتمام سلسله رواة باوختم می‌شود . این‌شخص رابطهٔ خاصی بامداین داشت، درهمان‌جا هم مدفون شد ومدفن اوکه به «سلمان پاك» مشهور است ، هنوزهم یکی از زیارتگاه‌های مورد توجه شیعیان است .

همچنین برای بعضی ازعادات ورسوم دسته‌های فتوت می‌توان نظایری در ادوار قبل یادآور شد . مثلاً شلوار فتیان که قسمت عمده وجه متمایز آنهاست و بنام «لباس الفتوة » نامیده می‌شد از ایران است وباز هم می‌توان شواهدی بیان داشت ...»

فتیان در دربار سلاطین

برای نخستین بار فتیان در زمان خلافت الناصرالدین‌الله ۵۷۵ ـ ۶۲۱ هـ (۱۱۸۰-۱۲۲۵ م) ، بدربار راه پیداکردند، خلیفه ناصر برای پیش بردن مقاصد سیاسی خود وهمچنین‌امور مربوط به فتوت ازمساعدتهای‌حکیم دربارخود شیخ شهاب‌الدین

۱ـ Louis massignon

۲ـ مداین یا تیسفون‌را آلمانها Ktesiphon می‌نویسند .

ابوحفص عمر بن محمدالسهروردی ۵۳۹-۶۳۲ هـ - برخوردار بوده است .

مورخین معتقدندکه فتوت در دوره او یك نوع اتحاد یا فرقه‌ای بودکه سرتاسر ممالك اسلامی را دربرگرفته بود و اشخاص متفرق با عقاید گوناگون مانند ولگردان ماجراجویان ، سلاطین مغرور ، متصوفین و مؤمنین گوشه‌گیر و نـوع پرست و جوانان سبکسر عضو آن بودند و در رأس همه خلیفه قرار داشت که رهبر بزرگ همه شمرده می‌شد .

پرفسور تیشنر در مقابل این جمع اضداد چند سئوال درباره تسلط خلیفه ناصر بر فتیان می‌کند که همه بلاجواب می‌ماند. او می‌پرسد : « . . . دخالت خلیفه را در تشکیلات فتوت چگونه می‌توان توجیه کرد ؟ آیا تمام اینها بخاطر هوی وهوس بوده یااینکه سیاست روز دراین‌کارسهمی داشته است ؟ دراین‌باره متأسفانه نه تاریخ‌نویسان چیزی نوشته‌اند و نه ادبیات مخصوص‌فتوت چیزی دارد. و ما مجبوریم بحدس و گمان اکتفا کنیم .

بعقیده من ازآنجاکه فتوت باشخص‌خلیفه بعنوان یك رهبربزرگ بستگی‌داشت درحکم آلت و وسیله‌ای در دست او بود تا درتمام ممالك اسلامی قدرت ونفوذ خود را تحکیم کند . بطوریکه ما می‌دانیم هدف وسیاست خلیفه ناصر این بودکه بغدادوعراق را بمثابه یك حکومت مذهبی ازچنگ مقاماتی‌که متجاوز ازدویست سال برآن‌سامان فرمانروائی می‌کردند بیرون بکشد و در این امر هم توفیق حاصل کرد ، شاید بهمین دلیل سیاسی ، خلیفه‌درکار فتوت دخالت کرده است ... »[1]

پس از حمله مغول نهال سرسبز فتوت درایران نیز لگدکوب شد ولی باردیگر فتوتیان از مصر وسایر ممالك خاورمیانه سربلندکردند و برای احیاء ایران و بمبارزه علیه نفوذ عرب فعالیت خود را تجدید نمودند .

گرچه مغولان دشمن سرسخت فتیان بودند ، معذلك فتوت در ایران و سایر نقاطی که سابقه داشت ازبین نرفت ولی تغییر شکل داد ورنگ دیگری بخودگرفت .

۱- صفحه ۹ شماره ۲ سال ۴ مجله دانشکده ادبیات .

درایران وترکیه وعراق‌اصول فتوت وارد مشاغل صاحبان حرف وپیشه‌وران شد وبیکی از اصول صنفی آنان تبدیل گردید .

سازمان وتشکیلات فتوت‌که بزبان ترکی وآذری « اخیت » نامیده شد ازایران به آناتولی رفت و حتی اولیاء دینی ایران هم وارد تشکیلات فتیان شدند که از جمله آنها اخی فرج زنجانی را که درسال ۴۵۷ هجری (۱۰۸۲ م) وفات یافت ، می‌توان نام برد . وی از رؤسای این فرقه شد و « اخی » (برادر) مطلق لقب گرفت .

در قرون وسطی تا قرن چهاردهم « فتوت » وابسته به طبقه عادی وعوام‌الناس و حتی بیسوادان بود وهمین نقص سبب شدکه از فعالیتهای آن کمتر اثر مستقلی برجای بماند . ولی در بین سالهای ۴۳۰-۴۵۰ « ۱۰۳۹ - ۱۰۵۹م» شاعر بزرگ ایران نظامی وارد این تشکیلات شد و ازمریدان « اخی فرج زنجانی » گردید . نظامی درباره این گروه آثاری باقی گذاشته‌که تا اندازه ای گذشته آنها را روشن می‌کند .

همین «فتوت نامه سلطانی» که اثر حسین واعظ کاشفی برادر زاده جامی شاعر مشهور است دلیل وسند معتبری است برآنکه بتدریج سازمان فتوت وارد ارکان عالیه وطبقات روشنفکر و دانایان شده است، مندرجات« فتوت نامه » می‌رساندکه در ایران درقرون ۱۴ تا ۱۶ میلادی فتوت جنبه تشکیلات‌صنفی داشته است .

شاه اسمعیل صفوی بانی حکومت صفویه که دیوانی باتخلص « خطائی » بزبان آذری دارد، دربعضی اشعارش «اخیان» و « فتیان » را در ردیف غازیان وابدالان و از طرفداران حکومت خود شمرده است .

فتوت که دیگر جنبه صنفی یافته بود ، برای اولین بار از طرف حکومتهای ایران وبعلل سیاسی مورد تأیید و پشتیبانی قرارگرفت . علت توجه دولت‌ها به فتیان و اخیان ازآن‌جهت بودکه‌سلاطین وقت برای تأمین تجهیزات سپاه خود درجنگهای‌قرون شانزدهم وهفدهم بمساعدت وهمکاری اصناف احتیاج داشتند وازطرف دیگرطرفداری از این تشکیلات تنها وسیله ارتباط باطبقات متوسط شهری بود و این امر ازنظر تأمین سرباز برای دولت کمال اهمیت را داشت .

بنظر می‌رسد در همین دوره که فتوت وارد صفوف اصناف و پیشه‌وران شده ، بتدریج در سازمانهای صنفی اروپائی و بخصوص در اثروقوع جنگهای صلیبی وباسارت رفتن عده‌ای از فتیان رخنه پیدا کرده و صنف « بنّـا و معمار » اروپائی که ماسنهای حرفه‌ای بودند ، تشکیلات داخلی و سازمانهای سری « فتیان » را وارد تشکیلات خود نموده‌اند .

اسناد معتبری که در پاریس در کتابخانه پرفسور مظاهری دیده‌ام حاکیست که جمعی ازشیعیان و « فتیان وعیاران» درممالك خاورمیانه زبان لاتینی‌یاد می‌گرفتند . اینها اغلب موفق می‌شدند خود را وارد کلیساها کنند وتامقام «کشیش » ارتقاء یابند، در اسناد و یادداشتهای پرفسور مظاهری کـه یکی از مفاخر ایران در فرانسه است شرح مبسوطی درباره این اقدام « فتیان » ذکر وعلت قبول دین عیسوی از طرف آنها فاش شده است «ظاهراً این علت برای جلوگیری ازاعمال‌سلاجقه درایران بوده‌است .»

این‌یادداشتها حاکیست‌که در جنـگهای صلیبی ، عیسویان ازتشکیلات فتوتیان اطلاع پیداکردند و بتدریج سازمانهائی مثل فتیان بوجودآوردند . همچنانکه دسته ـ های « جمعیت پاسداران معبد » از اصول باطنیه ، اسماعیلیه و صباحیه تقلید کردند . دسته‌های دیگری نیزازجمعیتهای سری وعلنی‌اروپائیان‌منجمله فراماسنها ازتشکیلات سری رفیقان و فتیان وعیاران تقلید نمودند وسازمانهای خود را برروی اصول و عقاید آنان مستحکم ساختند.

درایران موقعی‌که برای‌نخستین بار (قانون اساسی فراماسنی) فرانسه ، بفرمان لژ بیداری ایران ترجمه شد ، مترجمینی مانند (فروغی ـ تقوی ـ بدر) عین کلمات فارسی جمعیت رفیقان وفتیان را درترجمه‌های خود برای افاده معانی فراماسونی بکار بردند .

مثلاکلمه «خانقاه»که‌فتیان‌آنرا برای‌محل‌تمرکز واجتماع‌خود بکار می‌بردند ، بجای کلمه « لژ » واقع شد . درملاقاتی که با مرحوم سید محمد صادق طباطبائی در حضور فرهادپور مدیر روزنامه دموکرات دست داد ، بمن گفت : « در لژ (خانقاه)

هر فراماسنی که از شهرستانها میآمد از او مجاناً پذیرائی می‌شد و کلیه تشریفاتی که ابن بطوطه در سفرنامه خود ذکر کرده ، از یك ماسن ایرانی بعمل می‌آمد .»

ابن بطوطه درباره پذیرائی فتیان می‌نویسد:[۱]«. . . اخیه (برادران من) در غریب‌نوازی واطعام‌کردن وبرآوردن‌حوائج مردم‌ودستگیری‌ازمظلومان وکشتن‌شرطه‌ها و سایر اهل شهر در تمام دنیا بی‌نظیراند . اخی در اصطلاح نواحی‌کسی را گویندکه ازطرف همکاران خود وسایرجوانان‌متجدد بعنوان رئیس‌وپیش‌کسوت انتخاب می‌شود. این طریقه را « فتوت » نیزمی‌نامند . پیش‌کسوت هر یك ازگروه‌هاخانقاهی دارد مجهز بفرش و چراغ و سایر لوازم . اعضای وابسته بهرکدام از گروه‌ها آنچه را از کار وکاسبی‌خود بدست می‌آورند هنگام عصرتحویل پیش‌کسوت خود می‌دهند و این وجوه صرف خرید میوه و خوراك می‌شودکه در خانقاه بمصرف می‌رسد .

این‌جماعت مسافرینی‌راکه‌وارد شهرمی‌شوند درخانقاه‌خود منزل‌میدهندومسافر تاهنگامی که بخواهد آن شهر را ترك کند مهمان آنان تلقی می‌شود . اگر شبی‌مسافر نرسید غذائی را که تهیه می‌شود خودشان می‌خورند و سپس به رقص وآوازمی‌پردازند تا فردا دوباره بر سر کسب و کار خود بروند و باز آنچه را که بدست می‌آورند وقف خانقاه سازند . این گروه را « فتیان » می‌نامند و پیش کسوت شان بطوریکه گفتیم « اخی » نامیده می‌شود . من در تمام دنیا مردمی نیکوکارتر از آنان ندیده‌ام، اگرچه اهالی شهر شیراز و اصفهان هم بروش جوانمردان تشبه می‌جویند لیکن اینان در غریب‌نوازی و مهربانی پیشتر و بیشتراند ...» ابن بطوطه پس‌از شرح دعوتی که اخیان از او نموده بودند درباره خانقاه آنها می‌نویسد: «... در این مجلس جمعی از جوانان رده برکشیده بودند ، هریك ازآنان قبائی برتن و موزه‌ای برپای داشتند و خنجری باندازه دو ذراع بکمر بسته بودند و کلاه پشمی سپیدی بر سر داشتند که از نوك آن منگوله‌ای باندازه یك ذراع وعرض دو انگشت آویزان بود . این‌گروه چون در مجلس می‌نشینند کلاه از سر برمی‌گیرند و آنرا در پیش خود می‌گذارند و از زیر

۱ــ صفحه ۲۸۱ سفرنامه ابن‌بطوطه ، ترجمه محمد علی‌موحد .

کلاه عرقچین زیبائی از زردخانی یا پارچهٔ دیگر برسردارند . درمیان مجلس یك‌جای سکو مانندهست که مخصوص واردین می‌باشد ، آن شب غذای زیاد بامیوه وحلوا پیش آوردند وپس ازصرف غذا برقص وآواز برخاستند و رفتار آنان بما بغایت خوش افتاد و ازکرم وبزرگواری‌شان درشگفت شدیم . اواخرشب مراجعت‌کردیم وآنان درخانقاه ماندند ...» دراینجا به بحث فتیان خاتمه می‌دهیم ودرباره یکی دیگر ازفرق مذهبی و سری ایرانیان که فراماسونها ازآنها تقلید کرده‌اند می‌پردازیم :

بکتاشیه

فراماسونری‌کنونی جهان‌از بسیاری ازجهات باجمعیت بکتاشی شباهت دارد وگوئی‌فراماسونها ازعقایدوآداب بکتاشیه ، متأثر شده‌اند . شباهت این دوسازمان رادرموارد ، زیر کاملا می‌توان تشخیص داد :

۱ــ هردوجمعیت سری‌هستند وبرای پذیرش‌اعضاء جدید مقررات سخت‌وقدیمی دارند .

۲ـ هردو طریقت مخالفین، وحتی دشمنانی چون‌اهل تسنن وکاتولیکها دارند .

۳ـ اگر از جنبه‌های افسانه‌ای ماسونیزم بگذریم ، پیدایش هر دو طریقت از ششصد تا هفتصد سال قبل بوده است .

۴ـ بکتاشی‌ها یکدیگر « اخی » می‌گویند وماسن‌ها یکدیگر را برادرخطاب می‌کنند .

۵ـ ماسنها به‌بزرگان خود امیراعظم، استاداعظم می‌گویند، بکتاشی‌ها هم‌آنهارا « حنکار » یعنی « بابا » خطاب میکنند .

۶ــ ماسنها بطریقت خود نسبت سلطنت مانند Conseil souverains و Arc Royal میدهند وبکتاشی‌ها نیزبطریقت خود سلطنت بکتاشی می‌گویند.

۷ـ ماسون‌ها بغیر ازعایدات ووجوه وصولی ازاعضاء و پیروان خویش، درموقع لزوم اعانه جمع آوری میکنند ، بکتاش‌ها نیز بفراخور حال خود پولی بتشکیلات می‌پردازندکه آنرا «سرانه» می‌گویند.

۸ــ ماسون‌ها به محصلین ومروجین ماسونیزم‌کمك میکنند، و درکلیه صومعه

بکتاشیان نیز خانه‌ای وجود دارد بنام «خانه مهمان» که هر تازه واردی اعم از بکتاشی وغیره درآنجا منزل می‌کند وازاو پذیرائی بعمل می‌آید.

۹- در ماسونیزم محل آئین مخفی است. بکتاشی ها هم مخفیانه آئین خود را برگزار می‌کنند وهیچ خارجی را بدرون محافل خود راه نمی‌دهند.

۱۰- ماسون ها هرتازه وارد راکارآموز، مبتدی، شاگرد می‌نامند، بکتاشی ها هم‌تازه واردین را مرید می‌گویند.

۱۱- درمحافل ماسونی خانم ها پذیرفته نمی‌شوند و (محفل‌ها مخصوص‌مردان است) درسالن‌آئین‌گذاری بکتاشی‌ها هم بانوان به‌محلی موسوم به «خانه‌زنان» میروند ودرسالن نمی‌مانند.

۱۲- محافل ماسون‌برای برادران خود هنگام سفر بکشورهای خارجی پاسپورت مخصوص[1] وتوصیه نامه صادر می‌نمایندکه علاوه بررمز و اشارات، از اسناد علنی نیز استفاده‌کنند واز برادران خودکمك بگیرند. بکتاشی‌ها هم درموقع سفر، بمسافروجهی میدهند واورا به«اخیان دیگر» معرفی میکنند وبکمك‌نقدی (حق‌آلا) نام میگذارند.

۱۳- الحاق به ماسونیزم را «وقوف به راز» نامیده‌اند. الحاق بکتاشیزم را هم «اخذنصیب» مینامند.

۱۴- در ماسونیزم عناوین زیر استعمال میشود:

بیگانه - تازه وارد - مبتدی - نوآموز - شاگرد - استاد - استاد اعظم - آمر بزرگ وسلطان‌کل.

در بکتاشیزم نیز القاب وعناوین:

عاشق - طالب - محب - درویش - بابا - خلیفه - دده بابا - مرید - مرشد - پیر وجود دارد.

۱۵- درماسونیزم درجات۳۲و۹۹گانه استودربکتاشیزم درجات‌باطنی میدهند.

۱۶- ارتقاء درجه‌ماسونیزم‌با قاعده واصول‌ومقررات معینی است،دربکتاشیزم هم هیچوقت دیده نشده‌که یکنفر بدون طی درجات «مرشد» بشود و یا بمرتبه مرشد نرسیده

۱- رجوع شود به‌صفحهٔ ۲۰۲ همین‌کتاب.

به پایه درویشی و بابائی ارتقاء یابد.

۱۷ـ ماسونها از رژیمهای مختلف و بویژه ژزوئیت‌ها صدمات فراوان دیده‌اند، بکتاشی‌ها نیز قربانی وکشته زیاد داده‌اند .

۱۸ـ درماسونیزم درجات يك ودو و سه را يك مجلس عالی بریاست استاد اعظم تصویب می‌نماید، دربکتاشیزم نیز خلیفه درمجلس باباها بریاست‌دده باباانتخاب میگردد.

۱۹ـ خدمت ولیاقت شرط احراز مقام ورتبه درهردو طریقت است.

۲۰ـ درماسونیزم عناوین شاگرد ، نوآموز ، استاد بمعنای سنگتراش و دیوار ساز می‌باشد . در بکتاشیزم عناوین عاشق ، طالب و محب عبارت از واژه‌هائی است که به‌امیرالمؤمنین علی‌بن‌ابی‌طالب (ع) واولادش وفاجعهٔ دلسوزکربلا داده میشود .

۲۱ـ ماسون ها پیش بند های پوستی،گونیا ، پرگار ـ البسه تزئینی ـ نشان ـ چکش ـ ماله و شمشیر دارند و بکتاشی‌ها تاج ـ عبا ـکمربند ـکارد ـکیف چرمی‌که ازگردن‌آویزان می‌شود و بعلاوه سنگ دوازده دندانه دارند.

۲۲ـ درسراسرعالم ماسون‌ها باعلائم‌واسرارمخصوص‌بخودیکدیگررا می‌شناسند، بکتاشی‌ها هم از همین طریق برادران خود را در هر نقطه عالم تشخیص‌میدهند .

۲۳ـ درماسونیزم هرداوطلب و هـرمراجعه‌کننده نمی‌توانـد ماسون شود و در بکتاشیزم‌مقررات‌سخت‌برای‌داوطلبین‌وجود دارد.درهردوطریقت‌کسانیکه‌پدریاجدشان ماسون ویا بکتاشی بوده ازاین تشریفات، مستثنی هستند .

۲۴ ـ در ماسونیزم بوسیله یکی از استادان میتوان به ماسونیزم ملحق شد . در بکتاشیزم هم فقط «صاحب»ها حق معرفی عضو دارند.

۲۵ـ درماسونیزم استادها ودربکتاشیزم باباهاکه شخصیت های ممتازی‌میباشند، سعی میکنند عده‌ای را بسوی خـود جلب نمایند . وقتی چنین عضوی انتخاب شد در باره سوابق زندگی ـ وضع فامیلی ـ موقعیت اجتماعی وتمایلات او تحقیق میکنند.این دوره تحقیقات وآزمایش‌گاهی سالها طول میکشد.

۲۶ـ درماسونیزم (رازداری) شرط اولیه است . در بکتاشیه علاوه بر رازداری

داشتن اوصاف: صداقت ـ امانت ـ احترام به نوامیس وعفت ـ راستگوئی ـ پرهیزگاری نیز حتمی است .

۲۷ـ تشریفات قبول و پذیرفته شدن عضویت دردوطریقت یکسان است. کسیکه بخواهدبطریقت بکتاشی بهپیوندد غروب‌آفتاب باتفاق «صاحب» وارد تکیه می‌شود وتا موقع رسیدن ساعت معین در یکی از حجره های خانه میدان می‌نشیند. بعداز اینکه هوا تاریك شد، صاحب «عاشق» را بحمام می‌برد، عاشق جامه پاك می‌پوشد، بعد وارد تکیه می‌شود و در تاریکی محض باوکفن می‌پوشانند و او را در تابوت می‌خوابانند . تابوت‌را می بندند ،سپس به‌وی تلقین می کنند. اگر قدرت تحمل تلقین‌داشت وسکته نکرد، پس از مدتی صاحب درتابوت را باز می‌کند و عاشق را وادار می‌نمایدکه نماز میت بخواند و بعد باو می‌گوید: ای جان ، تومردی و چند لحظه بعد وارد حیات جدیدی خواهی شد. سپس باتفاق بمیدان جوانمردان می‌روند، کفن ازتن عاشق خارج می‌کنند ولباسهای اورا بتنش می‌کنند. ازگردنش بندی میگذرانند۔ این بند از موی‌گوسفندی است‌که عاشق صبح‌آنروز به‌تکیه فرستاده بود وازطرف بانوان بکتاشی‌درهمانروز بافته و درست شده است. وقتی صاحب این بند را بگردن عاشق‌انداخت ، آنـرا می‌کشد تا عاشق بوسط میدان می‌رسد در میدان یاسالن قندیل می‌سوزد. این قندیل عبارتست از یك فتیله داخل روغن زیتون . بغیراز این نور روشنائی دیگری درسالن نیست ومنظره مخوفی دارد . بابا درمقام خود باوقار نشسته ، لباس‌تمیز پوشیده ودوازده نفر درویش ، برروی‌یك‌پوست اطراف‌بابا نشسته‌اند و روشنائی کم‌قندیل وتاریکی‌اطاق ابهت‌مخصوصی بجلسه می‌دهد . صاحب ازجلو وعاشق ازعقب دروسط می‌ایستند وبخور می‌دهند . بوی بخورعاشق راکه با آن انس ندارد ،گیج می‌کند . دراین موقع صاحب باصدائی‌لرزان چنین می‌گوید :

چشمم معطوف‌عرصهٔ حق‌ودار ارادت است . رویم درسجده وصلت خاك درگاهت می‌شود . لطف و اجازه ترا انتظار دارم . بابا به سخن می‌آید ومی‌گوید دروغ مگوـ وام مخورـ از فحشا بپرهیز ـ زبانت را نگهدار . بعدازاین تشریفات‌مراسم غزل‌سرائی

ومناجات آغاز و بالاخره مقررات ورود عضو جدید خاتمه می یابد. درماسونیزم هم بطوریکه درجای خود گفته شد ، همین تشریفات بامختصر تغییری وجود دارد .

طریقت بکتاشیه

اکنون بد نیست فرقه بکتاشیه را بهتر بشناسیم واز کم و کیف آن اطلاع حاصل کنیم . نخستین باری که این طریقت در خاورمیانه بفعالیت پرداخت درشهر نیشابور بود . حاجی بکتاش ولی که در این شهر متولد شده ودرمشهد بمقام عالی دینی رسیده بود ، ازخراسان بـه آسیای صغیر رفت . درآن زمان درمغرب آناطولی جنبش های مذهبی چندی از باقی ماندگان «مهری»ها ، فتونی ها وعلی اللهی ها وجود داشت. حاجی بکتاش ولی پس ازورود به آناطولی عده‌ای ازپیروان فرق سه گانه فوق را بدور خود جمع کرد وایجاد طریقت بکتاشیه را عنوان نمود .

تواریخ عثمانی می نویسند «در زمان « اورخان » دومین سلطان آل عثمان افراد قشون «ینگی چریك» بوسیله حاجی بکتاش مسلمان شدند . گسترش آئین و طریقت بکتاشیه دراین قشون بدانجا رسیدکه برای اولین بارشغل «قاضی عسکر» ینگی چریك ها به مجتهدین و «بابا»های بکتاشیه واگذار گردید .

مقارن ظهور شاه اسمعیل صفوی یکی از پیران بکتاشی موسوم به « بالین بابا » دسته هائی از علی اللهی های آناطولی و کردستان و همچنین قزلباشهای ولایات درسم ، تکیه، آیدین و تخته‌چی را بدور خود جمع کرده و تشکیلات صحیحی با انضباط بسیار شدید وقوی برای آنان بوجود آورد .»

« بالین بابا » که درسال ۹۹۲ ه (۱۵۸۴ ـ م) فوت کرده نخستین «پیر» بکتاشیه است که مورخین عثمانی وسایر ممالك خاورمیانه از او یادکرده‌اند. بکتاشی ها اگرچه ظاهراً خودرا درممالك عثمانی سنی می‌نامند ولی از « غلات شیعه » محسوب می‌شوند. آنان ازخلفای سه گانه بزشتی یاد می‌کنند و به دوازده امام مخصوصاً حضرت امام جعفر صادق (ع) عقیده و اخلاص فراوان دارنـد وبچهارده معصوم احترام کافی می‌گذارند. بنظر آنها زیارت قبور ائمـه اطهار بجـای عبادت لازم و ضروریست . آنچه از آئین

مسیحائی یا مهری در این طریقت باقی مانده قبول تثلیت است که در آن علی (ع) جای مسیح را گرفته است ، سایر تشریفات داخلی معابد بکتاشیه که بیشتر از آئین مهری گرفته شده عبارتست از :

اول ـ هنگام اجتماع در تکیه‌ها نان و شراب و پنیر نیاز می‌شود و مثل مهری‌ها همه با هم آنرا می‌خورند و شادی میکنند .

دوم ـ برای زنان حجاب ممنوع است .

سوم ـ درمیان این طریقت (رهبانیت) معمول است وعده‌ای از آنان که ازدواج نمیکنند با آویزان کردن حلقه‌ای در گوش ، خود را بدیگران می‌شناسانند. اینان رئیس ومرشد مخصوصی دارند که « مجرد بابا » نامیده می‌شوند . بیشتر این افراد در شهر « اسکمیش » عثمانی زندگی میکنند وتکیه « عثمانجیك» مرکزفعالیت آنهاست.

چهارم ـ در ابتدای پیدایش بکتاشیه ، تعیین « پیرطریقت » در میان آنها مثل مهری‌ها انتخابی بوده و ازقرن سیزدهم موروثی شده است .

پنجم ـ گناهان را « بابا » اعتراف میکند وپیر طریقت می‌بخشد .

ششم ـ به تناسخ قائلند .

هفتم ـ بکتاشی‌ها محل اجتماع را « تکیه » می‌نامند و رئیس تکیه را « بابا » می‌گویند . اعضاء تکیه را « مرید » و علاقمندان به آئین بکتاشی را « منتسب » می‌گویند .

هشتم ـ به راز اعداد معتقدند . درنزد ایشان عدد چهار اهمیت فراوانی دارد . جاویدان نامه فضل حروفی را بفارسی و« عاشق نامه » فرشته اوغلو را به ترکی تدریس می‌کنند .

لباس بکتاشی‌ها عبارتست از : یك جبه سفیدکه آنرا سکه می‌نامند. کلاه دوازده ترك که هر ترك آن باسم یکی از دوازده امام است ومخصوص « بابا » ها می‌باشد . و آنها دوراین کلاه را شال سبز می‌پیچند و سنگی به‌گردنشان‌آویزان می‌کنندکه بدان « سنگ تسلیم » می‌گویند ، بیشتر باباها در حال حرکت با یك تبرزین دودم و یك

عصای بلند دیده می‌شوند .

باباهای بکتاشی بسبب بستگی زیاد وهم‌کیشی که با « ینگی‌چریك »ها داشتند مدت چندین قرن درممالك عثمانی اهمیت سیاسی فراوانی کسب نمودند. آنها دراغلب شورشهائی که‌علیه سلطان ودولت‌عثمانی بوقوع می‌پیوست شرکت می‌جستند. در۱۲۴۲هـ (۱۸۲۶ ـم)که سلطان محمود خان دوم ینگی چریك‌هارا قتل عام وروساءآنهارا تبعید کرد ، بتدریج از مقام اجتماعی وسیاسی بکتاشیه‌کاسته شد .

درایالت اُرضی روم ودرناحیه حاجی‌بکتاش ، تا بامروز نیزدراویش‌این طریقت سکونت دارند . تکیه حاجی‌بکتاش درمیان‌باغ بزرگی واقعست ودراویش‌آن درکشت درختان وتربیت گل و سبزه مهارت دارند وتکایای‌آنها همیشه سبزوخرم است . درون حصار تکیه ، دو مسجد ، یکی برای عبادت و دیگری متصل به مزار حاجی بکتاش ولیست، در ورودی این محل ازنقره است. و دور حیاط‌آن ششصد اطاق برای سکونت مریدان وجود دارد . هنگامیکه مسلمانان بزیارت قبر حاجی بکتاش میروند ، برای او فاتحه‌می‌خوانند وعیسویان بسینه‌شان صلیب‌نقش‌می‌کنند وبهمه زائرین‌آش‌وپلو داده می‌شود و پذیرائی کامل بعمل می‌آید . تکیه مذکور آشپزخانه عظیمی دارد که تنها دور یکی از دیگ‌های آن یك مترونیم وعمقش یك متروبیست وپنج سانتیمتراست .

حکومت عثمانی برای مخارج تکیه ، مالیات چهل و دو قریه را وقف‌کرد که نصف آن را بصورت عایدی نذورات « چلبی افندی » رئیس تکیه میگیرد . راجع به اصل ونسب چلبی افندی حکایتهای مرموز نقل میکنند ازجمله می‌گویند زنی عقیم یك استکان ازخونی را که ازرگ حاجی بکتاش می‌آمده، نوشید . وبعدهاجد اعلای « چلبی افندی » ازآن‌زن بدنیا آمده است .

درکشورآلبانی تعداد زیادی بکتاشی زندگی میکنند وازجمله شش دهم سکنه ایالت «ارناودستان» درین‌کشورصاحب‌این‌طریقتند.مرکزطریقت درآقچه حصارنزدیك « تیرانا » میباشد و مشهور است‌که یکی از کوچك ابدال های[1] حاجی بکتاش ولی ،

۱ـ اصطلاحی‌است که بکتاشی ها به فدائیان حاجی بکتاش ولی میگفتند .

اژدهائی‌راکه درآن حوالی بمزاوع دهقانان حمله میبرده، کشته‌است و باین‌جهت سکنه
این‌ناحیه سالی یکبار برای زیارت قبروی به غاری‌که مشرف به «آقچه حصار» است
میروند. یکی اززیارتگاه های این‌فرقه درآلبانی مقبره «باباحجت» است. باید دانست
دراین‌کشورقبیله بزرگی بنام «مردها» وجود داردکه اصل‌آنهااز«قبائل مرد» مازندران
است. وقرنها قبل این‌جماعت از بحرخزربه‌خاور میانه واروپاکوچ‌کرده‌اند ودرکوه‌های
لبنان‌ومغرب آناطولی‌ساکنند. قبیله‌مردهای‌آلبانی، پنج شعبه داردکه درحدود بیست و
پنجهزارجمعیت‌آنست وآنهارئیس خود را «شاهزاده» خطاب میکنندزبان مردم‌آلبانی
اصولاً شباهت بسیاری بزبان فارسی دارد وخود مردم این‌کشور میگویندکه از ایران
به‌آن مملکت رفته‌اند ویك ناحیه درشمال شرقی آلبانی وجود داردکه بدان «ایرانیا»
میگویند: و پایتختشان تیرانا نیز، بنا بگفته بعضی ازلغت شناسان، صورت دیگری‌از
لفظ تهران است.

بکتاشی‌های‌آلبانی درماه رمضان فقط سه روز روزه میگیرند وبعلاوه ازروزاول
محرم تاروزعاشوراهمگی روزه دارند. هرگز بقرآن مجید قسم نمیخورند. درجشن‌ها
حماسه سرائی میکنند ودرآخرجشن سرود ملی راکه یك سرود حماسی وجنگ‌آوری
است میخوانند. تاقبل ازتغییر رژیم‌لباسشان‌قبای‌کوتاه پرچین تازانوبودکه‌یقه‌آن از دو
طرف بازمیشد.واین‌لباس شباهت‌زیادی بالبسه مردم‌سیستان‌دارد .کلاهشان‌به‌کلاه‌گوشی
افغان‌که نوکش بطرف جلو خم شده شبیه است و باسم دوازده امام ، دوازده ترك دارد
و بالاخره شلوار هایشان بیشتر شبیه شلوار های ساسانی است‌که کردها و سیستانی ها
می‌پوشند .

جمعیتهای سرّی دیگر

اکنون‌که اندکی از مجامع سری شرق و تقلید فراماسونها
از تشریفات و اعمال و رسوم آنها آگاهی یافتیم ، بدنیست
که به‌بحث درباره سایر جمعیتها که هریك به نحوی
با ماسونها ارتباط داشته وآنها نیز، اعمال و افعال ورموز خود را با انجمنها و مجامع
شرقی تطبیق‌داده‌اند،اطلاع پیداکنیم . چنانکه میدانیم ، تمدن بشری از مشرق‌کنارهٔ
رودخانه‌های‌کانژ، سند، دجله، فرات‌وکارون برخاسته‌وسپس‌بیونان وروم‌منتقل‌شده‌است.

بدون تردید تشکیل جمعیتهای سری نیزکه وجودآنها با پیشرفت تمدن همگام بوده، نخست درشرق آغاز شده وازچین، هند، ایران، کلده ومصر به یونان وروم وسپس سایر کشورهای اروپائی رفته است.

مهاجرت علم ودانش بهمراه جمعیتهای سری ازمشرق بمغرب از دوران بیداری اروپا و خروج اروپائیان از دوران زندگی ابتدائی و آشنائی بتمدن شرق آغاز شده و بویژه پس از اسلام، تقلید اروپائیان از جمعیتهای اخوان‌الصفا ، اسماعیلیه ، شعوبیه ، صباحیه ، فتیان و بکتاشیه پس از تماس اروپائیان با شرقیان و بخصوص جنگهای صلیبی بطرزوسیعی آغاز گردید. اروپائیان پس ازوقوف از نقشه‌کارجمعیتهای‌مخفی‌شرق، جمعیتهای سری زیادی تشکیل دادندکه هریك از آنها بسهم خود درتحولات فکری و اجتماعی آن قاره موثرواقع‌شدند. بطوریکه دراروپا بتقلید شرق دانشگاه های متعددی تأسیس شد و ریاضیات خیام و طب ابن سینا وفلسفه ابن رشد ، روشنی بخش مجامع فرهنگی گشت.

در آن زمان اروپا درچنگال تعصبات پاپها وکاردینالهاچنان‌گرفتار بودکه‌احدی بدون رضایت آنان نمیتوانست کوچکترین جنبش فکری نشان دهد.وکار تعصبات بدانجا رسیدکه حاصل اعمال فرهنگی یکهزارساله قاره اروپاازحدود قیل وقال مدرسه بالاتر نرفت و بهمان پایگاهی‌که درعصرکهن یونان ورم قرارداشت باقی‌ماند.

بهرحال آگاهی اروپائیان با تمدن شرقی، الزاماً اطلاع ایشانرا از فعالیت های سری وجمعیت‌های مخفی این سرزمین‌نیز بهمراه داشت وکسب براین‌آگاهی‌ها، موجب شد تا آنان نیز جمعیتهائی طبق اسلوب شرقیان بنانهند . والبته غرض اصلی اروپائیان ازین تقلیدآن بودکه با تعصبات جاهلانه وقید وبندهائی‌که ارباب مقتدرکلیسا بردست و پای مردم زده بودند ، بجهاد برخیزند. فروغ علم ودانش‌که درقرون جدید در اروپا درخشیدن‌گرفته و تابش‌آن اکنون سراسر جهان را فراگرفته است ، حاصل مجاهداتی است که این جمعیتهای سری درمدت چندین قرن بکاربردند و زمینه پیشرفت راآماده ساختند. جمعیتهائی‌که اینك از آنها ذکر میشود ، در اروپا ، بیشتر برپایه نظامات و

تشکیلات شرقیان وبخصوص جمعیتهای ایرانی نظیر «مانویان ـ مزدکیان ـ اسماعیلیه صباحیان ـ خرم دینان» بوجودآمده است . گرچه آثار پایه‌گذاران این جمعیت‌هاهم اکنون وجود ندارد تا بتوان آنها را بـاجمعیت‌های شرقی تطبیق کرد ولی بطوریکه خواهیم دید عده‌ای از نویسندگان ومورخین وحتی مؤسسین جمعیتهای مزبور بالصراحه اعلام‌داشته‌اند وازافکارشرقیان الهام‌گرفته‌کهاز تشکیلات آنان‌تقلید کرده‌اند. ازاین لحاظ بطور اختصار ناچاریم دراینجا فقط از جمعیتهائی‌که افکارآنها درتشکیل فراماسونری جدید مؤثر بوده و مورخین ماسنی‌آنها را ازجمعیت‌های اولیه فراماسنی خوانده‌اند ، ذکری بمیان آوریم .

جمعیت پاسداران معبد

شهر اورشلیم (بیت‌المقدس) بعلت وجود معبد سلیمان‌و (مسجدالاقصی) شهری است که مورد احترام مسلمانان، یهودیان‌ومسیحیان‌میباشد. وقتی‌فلسطین‌بدست مسلمانان‌گشوده شد، اورشلیم نیزطبعاً باهمهٔ اماکن مقدسه‌خود بتصرف‌نیروهای اسلامی درآمد و قرنها درسیطره مسلمانان باقی ماند .

پس از انحلال امپراطوری روم غربی ونابود شدن قبایل وحشی ژرمن ، بتدریج دین‌مسیحیت دراروپارواج‌یافت ومسیحیان برای‌اشاعه دین‌خود شروع به‌تبلیغ وترویج آن درجهان‌کردند و طبعاً بیت‌المقدس مورد توجه شدید آنان قرار گرفت . کشیشان متعصب کاتولیك و پروتستان که بتدریج خود را از سلاطین و حکام بالاتر قرار دادند ، زمزمه نجات‌وتصرف بیت‌المقدس را عنوان کردند . دولت‌ها و کلیساها عقیده داشتند که زادگاه مسیح بایـد جزء متصرفات مسیحیان باشـد وزائریـن بیت‌الحم و اورشلیم زادگاه ، قتلگاه ومدفن حضرت عیسی (ع) از آزادی کامل برخوردار گردند .

این عقیده‌که‌کشیشان خودپرست و جاه طلب آنرا دامن می‌زدند ، موجب بروز یکرشته جنگهای خونین مذهبی میان مسلمانان و مسیحیان اروپا شدکه درتاریخ بنام «جنگهای صلیبی» معروف است .

پس از نخستین جنگ صلیبی‌که منتهی به غلبه مسیحیان برمسلمین شد و شهر

های اورشلیم و انطاکیه بدست مسیحیان افتاد جمعیت مخفی پاسداران معبد «تامپلرها» « Tempelars » درسال ۱۱۱۸ م. (۵۱۱ هـ) تشکیل گردید . این جمعیت را برخی از فرانسویان ازجمله « زیرر بیرگ - هوك دبایان - ژرژ فردا و سانتومار » بنیاد نهادند و غرض ازتأسیس آن حفظ زوارمسیحی هنگام زیارت اماکن مقدسه وحفظ راههای رفت وآمد آنها بود .

نخستین پادشاه مسیحی بیت‌المقدس « بالدوین دوم » نام داشت که محلی را در نزدیکی اورشلیم در اختیارجمعیت پاسداران معبدگذارد . درسال ۱۱۲۸ م (۵۲۱ هـ) مجلس مشاوره مقدس این جمعیت را برسمیت شناخت وپاپ اعظم فرمانی بنام‌آن‌صادر کرد . دراین فرمان‌پاپ اعضاء جمعیت را بتحمل‌فقرورعایت‌جانب پرهیزکاری واطاعت از دستورکلیسا ملزم ساخت .

پاسداران معبد از آن پس با لباسهائی که مزین بصلیب و زینت مخصوص بود ، درجنگها شرکت می‌کردند وشجاعت زیادی از خود نشان می‌دادند وچون طبق فرمان پاپ ملزم بودند جز ازراه نذرو تبرعات مذهبی ارتزاق نکنند ، نتیجه این شدکه سیل اموال ، نقدینه وحتی‌جواهرات از اکناف اروپا بعنوان تبرع وتقرب‌بمسیح ، بسویشان روان گردد .

دیری نپائید که رؤسای جمعیت صاحب جاه وجلال وثروتی شدندکه باثروت و مقام وشکوه پادشاهان برابری می‌کرد. وسران‌جمعیت‌که ابتدا هدفشان‌حفاظت اورشلیم و زوار دین‌مسیح بود دربسیاری ازشهرهای اروپا دارای نفوذ بسیارشدند، وشعبی دایر کردند . این افراد براثر اقامت درفلسطین وسوریه اجباراً بابرخی از مبلغین فاطمیه ، باطنیه و صباحیه رابطه پیدا کردند و از تعالیم سری آنان آگاه شدند . حتی بعضی از آنها از افکارمانی ومزدك بوسیله ایرانیان اطلاع یافتند و بقرار نوشته مورخین بعضی از آنان رسماً به عضویت جمعیت‌های مزبور درآمدند . و تعالیم فلسفی شرق بخصوص افکار باطنیان که آزاد اندیشی را دربرداشت دربرابر تعصبات و عقاید خشك اصحاب کلیسا و وابستگان آنها ، بزودی نظرشان را جلب کرد . درنتیجه رسوخ این افکاربین

رؤساء جمعیت پاسداران معبد و باراهنمائی یکی از «شیخ‌الجبلهای»[1] باطنی ، جمعیت که نخست یك واحد مذهبی بود ، بصورت یك جمعیت سری مطابق باروش جمعیت‌های سری مشرق زمین در آمداند .

این تحول متدرجاً موجب شدکه پاسداران معبد در بسیاری ازمواقع باطناً وحتی گاهی آشکارا با مسلمانان همکاری می‌کردند وحتی بزیان مسیحیان اقدام می‌نمودند و گاه باعث زحمت آنان می‌شدند . بطوریکه مورخین نوشته‌اند : ناکامی امپراتور «کوتوادسوم» درمحاصره دمشق ۵۴۳ هـ - (۱۱۴۹ م) نتیجه سازش پاسداران معبد با پادگان مسلمان شهر بوده است[2]. تاریخ نویسان تأییدکرده‌اند ، که‌درجنگهای صلیبی چندین شهر مسلمانان بین جمعیت پاسداران معبد و باطنیان و اسماعیلیه مبادله شده است . علاوه بر این شیوه کار اسماعیلیه چنان در کارآنها مؤثر افتادکه حتی بزرگان اروپا که باجمعیت پاسداران معبد مخالف بودند، طبق‌روش اسماعیلیه وبدست فدائیان این فرقه‌کشته شدند .

پذیرفتن تعالیم اسماعیلیه و مبارزه « پاسداران » با نفوذ اهل‌کلیسا سبب شدکه بزودی سیل تهمت و افترا در مجامع ودربارهای اروپا علیه آنان روان گردد .

سرانجام پاپ «کلمانس» پنجم درسال ۱۳۰۵ م (۷۰۴ هـ) دستور توقیف وضبط اموال « ژاك دمولای» استاد اعظم جمعیت وشصت تن ازهمکاران ویرا بداد . در نتیجه این وضع « ژاك » و رؤساء جمعیت ازقبرس و فلسطین وسایر نقاط اروپا بفرانسه رفته ، درمحاکمه‌ای که درسال ۱۳۰۷ م (۷۰۶ هـ) تشکیل شده بود ، حضور یافتند و باتهامات کشیشان درباره‌خودگوش دادند. مقامات کلیسا آنانرا بارتکاب‌جرائم زیرمتهم‌نمودند:

۱ـ اجرای مراسم کفرآمیز ، هنگام قبول اعضای جدید و برگزاری تشریفاتی از قبیل : اهانت به صلیب و انکار الوهیت مسیح و نیایش بنام کسیکه ویرا « خدای

---

۱ ـ ص ۳۴ جمعیتهای سری ازعهد قدیم تاجدید .

۲ـ ص ۳۳ همین کتاب .



کاتولیکها معتقدند : فراماسونها از روی مجسمه صلیب کشیده مسیح عبور میکنند .

حقیقی » می‌نامیدند . در حال حاضر فراماسونهای عضوگراند اوریان ، هنگام ورود به لژخود اگرمسیحی باشند باید از روی مجسمه حضرت عیسی‌که برروی صلیب نصب شده وکف اطاق افتاده است بگذرند[1] .

۲ـ ادای الفاظ وعبادات مخصوص ونادرست هنگام اجرای مراسم تقدیس .

۳ـ بخشودن گناهان ازطرف رؤساء جمعیت وبدین‌ترتیب دخالت درکارکلیسا .

۴ـ اطفاء شهوات ازطریق غیرطبیعی .

جریان این محکمه‌که تا سال ۱۳۰۹ م (۷۰۸ هـ) طول کشید درتواریخ نوشته

۱ـ رجوع شود به‌کتاب «افتضاحات فراماسونری » ص ۱۹۸ .

شده است . درآنسال سرانجام پاپ کلمانس پنجم فرمان تکفیر رؤساء جمعیت را صادر کرده و آنانرا مهدورالدم شمرد و براثر این فرمان پادشاهان ، حکام وکشیشان که از اعضاء جمعیت دل خوشی نداشتند ، آنچه توانستند درحق آنها انجام دادند . از جمله درسال ۱۳۱۰م (۷۰۹ هـ) پنجاه نفراز رؤساء جمعیت پاسداران راز ندمزنده سوزانیدند . ودر ماه مارس ۱۳۱۴ م (ذیعقده ۷۱۳ هـ) « ژاك دمولای » استاد اعظم جمعیت را بطرز فجیعی کشتند .

جمعیت پاسداران معبدکه بادستگاه سلطنتی وکشیشان متعصب وکلیساها میجنگید چون به توحید اسلامی واصول جمعیت‌های سری ایرانیان پی‌برده بود ، اعتقاد وایمانی بالوهیت مسیح نداشت. همین گناه نابخشودنی آنان که با افکار مانویان و مزدکیان آمیخته شده بود ودرمورد غریزه جنسی وزن نیزاعضاء جمعیت تحت تأثیراین دومسلك قرار داشتند ، سبب خشم کشیشان گردید وچون آنان بعلت طرفداری از « تثلیث » نمی‌توانستند فکر « توحید » اسلامی وتأثیرات مانویان را قبول کنند ظرف مدت کوتاهی جمعیت را نابودکردند .

جمعیت صلیب گل سرخی

سختگیریها و قتل عامهای بیرحمانه اولیاء کلیسا ها نتوانست افکار تازه را از بین ببرد . بخصوص که از اوایل قرن دوازدهم میلادی مسافرت اروپائیان بمشرق زمین و حتی خاور دور ادامه داشت و تعداد زیادی جهانگرد ، بازرگان و ملاح ازاروپا بمشرق زمین حرکت کردند ودرنتیجه تعداد زیادی دسته‌های تندرو وسرکش در اروپا بوجودآمد .

این دستجات درزیر نامهای سحروجادو، ساختن داروهای زهرآگین وکیمیاگری در قلب جنگلها ، میان غارها وحتی درپناه برخی « شوالیه‌ها » و « پهلوانان » بفعالیت مشغول شدند . قیام آنها در حقیقت علیه تمام معتقدات دینی و مدنی موجود عصر خودشان بود وحتی بتقلید معکوس ازمراسم کشیشان رسومی بنام « تقرب به اهریمن » ایجاد کردند که خوف وهراسی در دلها افکند و بطور خلاصه طی دوسه قرن جنایاتی

مرتکب شدندکه روی‌کشیشان متعصب وجامد را سفید کردند .

در این هنگام درآلمان یك جمعیت سری بنام جمعیت صلیب‌گل سرخی بوجود آمد . این جمعیت براساس اعمال‌سری‌جمعیت پاسداران و بتقلید از مهرپرستان وسایر دستجات سرّی ایرانی وشرقی تشکیلات خود را بنیان نهاد .

«میرابو» خطیب معروف‌فرانسوی که‌ازفراماسونهای‌بنام‌فرانسویست‌وعضوجمعیت سرّی «شعله باویر» بوددرتاریخ‌جمعیت‌های سری مطالعاتی‌کرده‌است صراحتاً‌مینویسد:

جمعیت صلیب‌گل سرخی «Die. Rosekreuzer» از بقایای جمعیت پاسداران معبد است‌که مدتها دراختفا واستتارکامل فعالیت میکرد و بعد از سالها در زیر عنوان جدید شروع بکار نمود[1].

« کانتلو» درتاریخ جمعیت های سری مینویسد: « شوالیه‌هائی‌که جمعیت سری پاسداران معبد راپس‌ازانحلال و پراکندگی رهاکردندومدتها نهانی‌میزیستند، سرانجام در « بوهم سیلزی » ، جمعیت هائی بنام « کوکب درخشان » و « صلیب‌گل سرخی » تشکیل دادند ودوباره بکار پرداختند . بنابراین جمعیت جدیدگل سرخی را میتوان دنباله جمعیت پاسداران معبد دانست.جمعیت جدیدکه بسحر وجادو واعمال شیطانی ومخالفت با دین مسیح‌کاری نداشت. بالعکس با توجه به‌حرفه بنائی، به‌بسط علوم ، بخصوص پزشکی،فیزیك و شیمی وزهدوتقوی اهمیت فراوان میداد ... »

درخصوص مبداء افکار این جمعیت سندی دردست است‌که اکثر مورخین بدان استناد میکنند. این سند نشان میدهدکه افکارو‌روش جمعیت‌ازمشرق زمین اقتباس‌شده و اصل آن چنین است :

«... پدرما بسیارخوشنام وهوشمندبود. برادرماك.ر.آکریستیان،روزنکرویکس آلمانی استاد اعظم و مؤسس جمعیت در سال ۱۳۷۸ میلادی [۷۷۹هـ] پا بعرصه حیات نهاده‌است . این برادر در شانزده سالگی بهمراهی برادر ب.ا.ل بعزم زیارت اماکن متبرکه بمشرق زمین سفر کرد اما برادر ب.ا.ل در قبرس درگذشت و بمشرق نرسید

۱ـ تاریخ جمعیتهای سری و جنبشهای تخریبی ص ۸۸

برادر دیگر که بلندی پایه دانش حکمای شرق وژرف بینی آنان راشنیده بود بهدمشق رفت ودر آنجا ازسوی حکمای شرق تجلیل شد ومدتها بفراگرفتن وتتبع علوم طبیعی و ریاضیات اشتغال ورزید وبا برخی ازجمعیتهای سری آمیزش کرد وازاسرار و رموز آنها فایدهها برگرفت. برادرك ر.آ. پس ازدوسال اقامت درشرق ازراه دریا باسپانی رهسپار شد وبا دانشمندان وفلاسفه گفتگوها کرد و ثابت نمودکه ممکن است در اروپا جمعیت های علمی تأسیس کردهکه بتوانند فلزات کم بهارا بفلزات گرانبها وسنگهای پربها تبدیل کنند وپادشاهان را ازگرفتن مالیات بی نیاز نمایند...»

مؤسسین جمعیت‌های سری همیشه برای پرده پوشی مقاصد حقیقی خود باقتضای شرایط زمان و مکان و اغلب بظاهر سازیهائی دست میزدندکه ازجمله مهمترین آنها کوشش درراه تبدیل فلزات عادی به فلزات گرانبها بوده است و مؤسسین جمعیت صلیب گل سرخی نیزهمینکار راکردند و مؤسس جمعیت مزبور پس از پنجسال مطالعه در آلمان با شش تن دیگر سازمان خود را در خانه‌ای که بنام « روح‌القدس » نامیده شد براساس تعهدات زیر بنیاد نهاد :

۱ـ هریك ازمؤسسین جز درراه درمان مجانی بیماران نبایدکارکنند .

۲ـ هیچیك ازافراد نباید بپوشیدن لباس مخصوص مجبور باشند و هرکس آزاد استکه لباس معمول درشهرخود را بپوشد.

۳ـ همه اعضاء باید در هرسال در روز (س) درخانه روح‌القدس جمع شوند و غائبین باید قبلا علت غیبت خود را ذکرکنند .

۴ـ هربرادر باید پیش از مردن مرد دانشمندی راکه شایسته جانشینی او باشد بمجمع معرفی کند.

۵ـ کلمه ك.ر شعار ونقش مهرجمعیت باشد.

۶ـ جمعیت باید تا صد سال درحال استتار بماند وآشکارا فعالیت نکنند.

وبدین ترتیب این جمعیت دنباله کارجمعیت پاسداران معبدراگرفت وبرای رهائی از تعصبات خشك وترویج افکار آزادیخواهانه وبسط علوم همچنان بفعالیت سری خود برطبق

۲ـ ترجمه تاریخ فراماسونری فای ص۹۲

روش باطنیان و مزدکیان ادامه داد .

جمعیت سرّی فروغ باویر

جمعیت سری دیگری که مستقیماً از شرق الهام گرفت و سالها در اروپا فعالیت میکرد « جمعیت سری فروغ باویر » نامیده میشد واساس کار آن بر تعلیمات «عبدالله بن میمون» قرار داشت که قبلاً درباره آن توضیحات کافی داده شده است .

مؤسس این جمعیت «ادم ویسهاویت» ازاهالی باویر آلمان است که جمعیت سری «Der Iluminatenorden» را ایجاد کرد و در حقیقت بزرگترین سازمان سری قرون اخیر اروپا را بوجود آورد . این جمعیت با وقوع انقلابات نقشی بسیار موثر ایفاکرد ومسلماً تحت تأثیر تعلیمات ابن میمون قرارداشت.

درباره اینکه دانشمند «باویری» افکار و عقایدی راکه درجمعیت خود استوار کرد بچه وسیله و از چه راهی بدست آورده ، میان تاریخ نویسان اختلافات بسیاری وجود دارد . برخی از مورخین از جمله « میرابو » دریادداشتهای خود راجع بتاریخ پروس چنین مینویسد : « ویسهاویت آئین های « یسوعی » راکه جماعات بسیاری از مردم در سراسر جهان از آن پیروی میکردند ، میپسندید. اعضاء این جمعیت تحت ریاست شخص واحدی برای پیشرفت یك مقصود متحداً میکوشیدند مورخ دیگری مینویسد : « نظامات جمعیت فروغ باویر از آئین های جماعت یسوعی اقتباس کرده ، نهایت آنکه این نظامات در راهی بکار برده شده است که با هدف جماعت یسوعی اختلافات بسیاردارد»[1] برخی دیگرمیگویند:ویسهاویت بابازرگانی باسم «گید»آشنا و دوست شده بود. «گید» سالهادرمصر ، شام وایران بود و ازکلیه رسوم وآئینهای جمعیت سری شرق وبخصوص اقدامات باطنیان آگاهی کامل داشت وآنچه از اسرار و رموز این جمعیتها میدانست برفیق خودآموخت وآنگاه استاد باویری بفکر تأسیس جمعیت خود بروش جمعیتهای سری مشرق زمین افتاد .

میرابو بطور وضوح پس ازستایش جمعیت فروغ باویر مینویسد « این جمعیت

۱ـ جمعیتهای سری وجنبشهای تخریبی ص۱۵۱

درعهد جمعیت بنّایان آزاد (فراماسونها) پدیدآمده است[۱]، میرابو درضمن شرح وقایع سال۱۷۷۶م(۱۱۸۹ﻫ)که‌جمعیت فروغ باویر تشکیل شده بود مینویسد «...لژ «تیودور» درمونیخ بواسطه‌آنکه‌وعده‌های خودراجامه‌عمل‌نپوشانید، دراثرمناقشات‌فراوان‌بسستی گرائیدوازاینرو پیشروان لژ بر آن‌شدندجمعیت‌دیگری برپایه‌آن ایجادکنند[۲]. جمعیت جدیدبنا بادعای‌نویسنده«تاریخچه‌مختصرجمعیتهای‌سری» همین‌جمعیت‌فروغ‌باویراست که فراماسونهاآنرا بنا نهادند. اسنادی‌که دردست است، نشان میدهدکه ادم‌ویسهاوپت یکسال بعد رسماً وارد جمعیت بنّایان آزاد شد و باحتمال قوی جمعیت شعله باویر باشاره وکمك جمعیت فراماسون بنیادگرفت وفراماسونها طبق روش خاص خود ازپشت پرده‌آنرا رهبری‌کردند.

نکته دیگری‌که سخن میرابو را کاملاً تأیید میکند اینست‌که: جمعیت سری فروغ باویر در سال ۱۷۸۷ [۱۲۰۱ﻫ] بفرمان امیر باویر منحل و غیر قانونی اعلام شد. هنوزچند ماهی ازین ماجرا نگذشته بودکه دوتن ازاعضاءآن‌به‌پاریس رفته درآنجابنام‌جمعیت خود با انجمن سری برادران همداستان قرار داد اتحادی منعقد کردند. بموجب اسناد رسمی فراماسونها «میرابو» و «تالیران» که هردواز بنّایان آزاد و منتسب به لژ «شرق اعظم» فرانسه بودند، واسطه این ائتلاف شدند. نتیجتاً معلوم میشودکه این جمعیت باشاره و توجه سازمان محلی بنّایان‌آزاد بوجودآمده‌است. حالا خواه روش کـار خود را از تعالیم باطنیان توسط «گید» که «احتمالاً یکی از مبلغین زبردست باطنی بود» اخذکرده و خواه از راههای دیگری، از آن استفاده‌کرده باشد. بهرحال شك نیست‌که جمعیت مزبور نیز بمنظورفعالیت علیه حکومت استبدادی وکوشش درراه استقرارآزادی بوجودآمده است...»[۳]

«بارتو» درکتابی‌که راجع بکارهای «میرابو» نوشته هدف جمعیت باویر را تشریح‌کرده ومینویسد: «الغاء بندگی‌کشاورزان، الغاء تمام عادات و امتیازات خلاف

۱ـ جمعیتهای سری وجنبشهای تخریبی ص۱۵۱

۲ـ ایضاً ص ۴۱

۳ـ ایضاً ص ۴۱و۴۲

انسانی، ترویج تسامح دینی، پیشرفت انواع آزادی ازهدفهای این ناطق انقلابی بود. هدفهای جمعیت طوری بودکه هیچیك ازاشراف واعیان حق شرکت درآن رانداشتند. پس از انحلال‌جمعیت مذکور ، فراماسونها در اروپا جای‌آنهارا گرفتند وبا استفاده از روشهای پنهانی باطنی‌ها و جمعیت فروغ باویر،کارهای خود را دنبال‌کردند. وبزودی فراماسونری در سرتاسر اروپا توسعه یافت و کلیه جمعیتهای سری تحت الشعاع آنها قرارگرفتند.»



فصل نهم

قدیمی‌ترین نوشته‌هائی‌که بزبان فارسی در باره فراماسونری نوشته شده است

از زمانی‌که سازمانهای فراماسونری انگلیسی وفرانسوی درشرق وایران‌تشکیل گردید ، ایرانیان همواره سعی داشتند که از درون سیاه چال ها و ازپشت پرده‌های سیاه ودرهای بسته این محافل ، از اسرارآنها مطلع گردند . آنها که از سالها قبل با سازمانهای مخفی‌آشنا شده بودند ، بیش ازهمه می‌کوشیدند ازین اسرار اطلاع حاصل کنند ولی چون هرچه بیشتر تلاش کردند ، کمتر نتیجه گرفتند ، ناچار در نوشته‌های خود اصطلاحاتی‌نظیر«جادوگرخانه»[1] ، «شیطان خانه»[2] ، «خانه فراموشان»[3] وبالاخره نام قدیمی فراموشخانه را درباره محفل ومحل‌اجتماع آنان بکاربردند وخود فراماسونها نیز ازین عنوان استفاده نمودند . در حالیکه لفظ فراموشخانه از دوران اشکانیان به مخوفترین زندانها اطلاق می‌شد و هیچ ارتباطی با فراماسونری نداشت .

۱ـ نویسنده‌کتاب « اسرارفریمشن » کلمه « جادوگرخانه » را از قول شجاع‌الملك درکابل راجع به فراماسونری این شهر بکار برده است . ص ۳۳ اسرار فریمشن .

۲ـ درسالهای بعدازجنگ جهانی اول که شعبه‌ای ازفراماسونری اسکاتلند در شهر آبادان تشکیل شد ، مردم خوزستان مراکز فراماسونری این استانرا بنام « شیطان‌خانه » می‌نامیدند .

۳ـ سفرنامه مهندس میرزا صالح شیرازی . صفحات ۱۶۸ـ۱۶۹ .

چنان‌که درتواریخ نوشته شده ، یکی ازپادشاهان اشکانی، زندانی درخوزستان داشت که بنام « فراموشخانه » و « قلعهٔ فراموشی » نامیده می‌شد . درباره این زندان نوشته شده : « مجرمین سیاسی و افرادی ازطبقه ممتاز کـه مرتکب جرمی می‌شدند ، معمولا بقلعه مستحکمی در خوزستان بنام « فراموشخانه » گسیل می‌شدند و کسی حق نداشت حتی نام این زندانی ومحل او را بزبان راند ...»[1]

پرفسور ارتورکریستن‌سن[2] دانمارکی زندان مزبور را زندان «گیلگرد » و یا « اندمیشن»[3] نام گذارده‌است[4]. پس‌ازدوران‌اشکانی‌بتدریج نام «فراموشخانه» به محل هائی اطلاق می‌شد که وضعی نظیر فراموشخانـه خوزستان داشته است . در کتب لغت فارسی نیز « فراموشخانه » را بجای نام « فراماسونری » بکار برده‌اند ، و برای اولین بار کتاب لغت انگلیسی به فارسی « ولاستون »[5] که در سال ۱۸۸۲ م (۱۲۹۹ هـ) چاپ شده‌کلمه فراموشخانه را برای معنی‌کردن کلمه Freemasonry hall بکار برده است[6]. میرزا ملکمخان و پدرش‌نیز نام سازمان‌فراماسونری خودرا فراموشخانه

۱ـ جلد اول تاریخ اجتماعی ایران ـ مرتضی راوندی ـ ص ۵۷۰

۲ـ ایران درزمان ساسانیان ـ ص ۲۱۴ .

۳ـ Andmishin.

۴ـ درکتاب صرف ونحو ارمنی صفحه ن ـ ط درباره نام اندمیشن‌وانوشیرد و تطبیق آن باشهرکنونی اندیمشك و دزفول بکلمه فراموشخانه که نام زندان این منطقه بوده اشاره شده است ، در ین زندان چندین نفر از اعضاء خانواده سلطنتی منجمله (ارشك سوم) یا (ارشاك سوم) پادشاه ارمنستان که باکارد خودکشی‌کرد ، زندانی بوده‌اند .

۵ـ N . Wollaston

۶ـ این‌کتاب لغت بوسیله Glen Hill وwalmer چاپ شده، رجوع شود به صفحه ۱۲۳ـهمچنین دیکسیونرانگلیسی‌بفارسی‌حسین‌زاهدی‌که درسال۱۹۲۸چاپ‌شده‌است دراین کتاب‌لغت، کلمه‌انگلیسی Freemason به فراموشان ترجمه گردیده . در اولین‌چاپ فرهنك حیم که درسال ۱۹۳۱ چاپ شده نیزکلمه فراموشخانهٔ وجود دارد .

گذاردند[۵]. وشایدآنان این نام راازکتاب‌مذکور گرفته‌اند .

باوجودیکه در ادوار مختلف ودرهمه تشکیلات فراماسونهای ایرانی‌جنبه‌کاملا سری ومخفی‌رعایت‌شده وفراماسونهای ایرانی‌همیشه‌لب‌بسته‌وخاموش‌بوده و «فراموشی» پیشه ساخته‌اند ، با اینحال‌کم وبیش مطالبی در کتب چاپی درباره فراماسونری عنوان شده است‌که برخی ازآنها بویژه درکتب و اسنادی که ازدوقرن پیش‌باقی مانده بقدری جالب وشیرین است که نقل آنها لازم بنظر می‌رسد . این نوشته‌ها نموداری از افکار حیرت‌آور نویسندگان فارسی زبان درباره فراماسونری است وخودنمونه‌ای از انعکاس نظرات مردم دوقرن قبل تاکنون در باره این گروه مرموز مخفی است .

نخستین نوشته فارسی در باره فراماسونری

نخستین ایرانی‌که درباره « فراماسونری » مطالعه و تحقیق‌کرده عبداللطیف‌بن ابیطالب موسوی شوشتری‌جزایری ، یکی از افراد خانواده مرعشی است . وی پس از مسافرتی‌که به‌کرمانشاهان، عراق‌عرب وبقاع متبرکه‌نمود ، به شوشتر بازگشت و ابتدا قصد داشت‌که ازراه بصره به هندوستان برود ولی بیماری برادرش مانع‌مسافرت اوشدو پس ازبهبود حال برادر ، بار دیگر هوای مسافرت به هندوستان بسرش زد وسرانجام روز ۱۴ شوال ۱۲۰۲ هجری (۲۹ ژوئیه ۱۷۸۸ میلادی) ازبصره بطرف‌بنگاله حرکت کرد ، شوشتری‌جزایری می‌نویسد : « ... بنحوی‌که گذشت هوای هندوستان برسربود ودوستان ممانعت می‌نمودند ومن همچنان براصرار بودم برادرم نیز برضاجوئی من‌رضا داده روزچهاردهم شوال ۱۲۰۲ [۲۹ ژوئیه ۱۷۸۸ م -] بریکی از جهازات انگلیسیه

۵- درکتب لغات زیر ، کلمه فراموشخانه بجای فراماسونری بکاررفته است :

۱- فرهنگ نظام جلد چهارم - سید محمدعلی داعی‌الاسلام‌سال ۱۹۳۸ .

۲- فرهنگ عمید یك جلدی در توصیف‌کلمه فراموشخانه می‌نویسد « ... نامی‌که در فارسی بفراماسونری اطلاق شده ونیز کنایه از زندانهای مخوف دوره استبداد است‌که اغلب زندانیان تا پایان عمر درآنجا بسر میبردند صفحه ۷۵۸ .

۳- فرهنك آموزگار چاپ ۱۳۳۲ چنین‌می‌نویسد : « فراماسون مردم فراموشخانه مسلك مرموز وپنهانی (فراموشیان) . فراموشخانه - آنجا که طایفهٔ مخصوص ازاهل سلوك وطریقت و سیاست گردهم آیند وبکلی مرموز وپنهانی کارکنند وشبیه آنان همه‌جا پراکنده است . صفحه ۵۱۷ »

من واخوی شیخ محمد علی بن شیخ‌محمددر آمدیم... عصری بودکه ناخدا لنگر کشیده بادبانها بیاراست ... روز سوم به بندر ابوشهر لنگرشد سه چهار روز در آنجا اقامت رفت اصد قارا وداع نموده روانه شدیم هوای دریا و اوضاع کشتی مزاج را برهمزده درگوشه افتاده بودم بعداز چند روز بمسکت که بمسقط معروفست رسیدیم ... »[۱] وی ضمن شرح آنچه که در این سفر دیده در چاپ دوم کتاب خود راجع به فراماسونری می‌نویسد :

« دیگر از جمله قوانین مشهوره فرق فرنگستان خاصه فرانسیان فرامیسن است و فریمیسین نیز گویندو آن درلغت بمعنی بنّا و معمار است چه واضع این قانون‌شخصی بنّا بوده است و در اصطلاح جماعتی را گویند که متّصف بصفاتی باشند که ذکرشان خواهد آمد هندیان وفارسی زبانان هند آن جماعت را فراموشی‌گویند واین هم‌خالی از مناسبتی نیست چه هرچه ازآنها بپرسند در جواب گویند بیاد نیست منافاتی با هیچ مذهبی ندازد وهرکس بهرمذهبی‌که باشد وبخواهد داخل دراین فرقه‌گردد باکی‌ندارد سینه است به اوضاع نیکچریان روم وعادات‌مردم اوجاق آن مرزوبوم یا رومیان‌کرده ایشان را برداشته‌اند یا ایشان تبع رومیان کرده‌اند و آن اینست که در هرجا که خواهنداعم از شهر و قری‌خانه عالی که در آن حجره بسیار وسیعی باشد بسازند و به بیت‌الحکمه موسوم گردانندو هفته یك روز معین دارند کسی که بخواهد داخل در این فرقه شود درآنخانه درآید ویکشب تاسحردرآنحجره بماند فردا بزرگان آن‌فرقه طعامی بزنند و همه آنجماعت حاضرشوند بعداز برداشتن سفره هریك ازحضارآنشخص تازه را نوازش ومهربانی وکلمات حکمت تلقین کنند و باده‌بارکبادگویند اما درآنشب چه می‌گذرد احدی نمی‌داند اعاظم هندوستان در استکشاف این امر سعی‌هاکردند وبه مردم اوباش مبالغی نقد بقدر پنجاه هزار روپیه وعده کردند و آن مردم در آن خانه درآمده بعدازبرآمدن اینقدرگفتندکه افعال شنیعه‌که مردم‌راگمانست مطلق نیست‌باقی را هرکه بخواهد خود رفته ببینند با اینکه به نان شب محتاج بودند ازآن مبلغ‌خطیر

---

۱. ص ۱۲۶ تحفة العالم .

گذشتند و نگفتند وفایده این کاراین است که درشداید یار ویاوریکدیگر باشند اگر یکی را از روزگارصدمه رسد و بی‌چیزگردد برادران هریك ازخالصه خود به اوچیزی دهند تاصاحب سرمایه خطیرگردد و درقضایا ودعاوی بهرچه قدرت داشته باشنداعانت یکدیگرنمایند وغریبتراینکه هرگاه دوکس ازین فرقه‌که یکی از مغرب و دیگری از مشرق باشد بهم برخورند بدون آمیزش و اختلاط هم را شناسند بسیاری از مسلمانان «کلکته داخل درین زمره‌اند»[1]

پیشوای شیخیه و فراموشخانه

بطوریکه قبلاً گفته شد، فراموشخانه و فراماسونری درایران از بدو تأسیس بیشتر جنبه افسانه‌ای و اجرای عملیات سحر و جادو داشته. تخیلات طبقات مختلف مردم در قرون هجدهم و نوزدهم درباره «فراموشخانه» و «فراماسونری» تقریباً همه یکسان بوده است.

سئوال وجوابی‌که ذیلاً نقل میشود، نمونه‌ای ازطرزتفکر واندیشه، مردمی‌است که‌نام «فراموشخانه» راشنیده وازاین سازمان‌مخفی چندکلمه‌ای میدانستند. بی‌اطلاعی از فراموشخانه وتصوراتی‌که درباره آن میشد، حتی پیشوای شیخیه راکه خود شخصی صاحب‌نظرواهل علم‌واطلاع بشمارمیرفت، گمراه‌کرده بود. حاج سیدکاظم‌رشتی پیشوای فرقه شیخیه‌که یکصد وپنجاه[2] جلدکتاب و رساله نوشته، در یکی ازرسالاتش اشاره به فراموشخانه‌کرده ودرپاسخی‌که به‌یکی ازمریدانش درباره این سازمان عجیب ومرموز میدهد، مطالب جالبی را درباره اشتغال فراموشان به سحر و جادو عنوان مینماید. ماجرا بدین قرار است‌که روز۲۲ ربیع‌الاول ۱۲۴۹ (۲۰اوت۱۸۳۳) آقا میرزا محمد ابراهیم تبریزی هفت سئوال زیرراکتباً ازمرحوم رشتی مینماید:[3]

۱ـ رؤیت امام «ع» درغیبت ممکن است یا نه.

---

۱. تحفة‌العالم ص ۱۸۳.

۲ـ فهرست‌کتب شیخ احمد احسائی وسایرمشایخ جلد اول ص ۱۴۹

۳ـ جلد دوم فهرست‌کتب شیخ احمد احسائی وسایرمشایخ ص۱۵۳



سید کاظم رشتی نخستین روحانی ایران که درباره فراموشخانه اظهار نظر کرده

۲ـ امام عصر عجل‌الله‌فرجه‌مثل سایرمردم‌میخورد، میپوشد ودراین عرصهٔ دنیاست یاعرصهٔ دیگر .

۳ـ مراد «ابدال» و«اوتاد» و«نقبا» و«رجال‌الغیب» و«اقطاب» چیست وعددشان چند است وفایدهٔ وجودشان چیست.

۴ـ طی‌الارض وطی‌الزمان چگونه‌است ومخصوص بانبیاء است یابرای دیگران هم ممکن است .

۵ـ فراموشخانه‌که میگویند دربلاد افرنج است‌چیست.

۶ـ حقیقت شیطان‌کلی وجزئی را بیان فرمائید .

۷ـ خرمای فارس بعداز جوشاندن‌حکم مویزرا دارد یانه.

جوابی‌که مرحوم رشتی درباره فراموشخانه میدهد بدین شرح است:

... اینگونه‌خانه‌ها شهرت‌بسزائی دارند و آنچه‌راکه من میدانم درباره عجایبی استکه درآن خانه‌ها میباشد. چه بسیار چیزهائی‌که در این خانه ها موجود نیست و آنها را بطریق مخصوص «حاضر» می‌نمایند وهمچنین طریقه مختلف معالجه بوسیله احکام سحروجادو ازآنچه‌که مربوطمیشود به «علم سیمیا» درتسخیر ملائکه سه‌گانه: شمعون وزیتون وسیمون و یاران‌آنها درآشکار ساختن مشکلها وخیالاتی‌که ازآسمان دوم نازل شده وآنچه‌که قرارداده شده درمسیرستارهٔ «عطارد» از قوای فکری‌وآنچه‌که مربوط است به «علم‌سیمیا» ازعجایبی‌که درخواص اشیاء هست ازرفع ووضع وزیان و نفع وجذب و دفع و شکل‌ها و خیالاتی درباره پاره‌ای از معجزات مثل داخل شدن در آتش بدون‌آنکه تأثیری بخشد وسوختگی ایجاد نماید وآنچه‌که مربوط است به «علم ریمیا» از عجائب معجزات و سرعت حرکات و آشکارکردن بعضی از چیزها که شبیه معجزه است و آنچه‌که در قدرت و حیطه انسان‌گذارده شده از امکانات و مقدورات و آنچه‌که مربوط است به «علم‌سیمیا» ازاسرار «حروف» درباره حقایق فکری و قوای بازگشت وصفات لفظی واشکال‌گوناگون‌رقمی آن و بدون شك تأثیرات عجیبی درآن دیده میشودکه ازاین «علوم» متفرع میشود.

انواع «تسخیر» و «احضار» چنانکه «بیعال‌بن حود» در شهری که آنرا ساخت بمرحله عمل درآورد بطریقی‌که‌آفتاب و هوا در آن وارد مـی‌شد و آب به آن داخل نمیگردید چنانکه اهالی آن شهر از غرق شدن در طوفان و امثال آن نجات یافتند و همانطور است وضع‌آن خانه‌که هرکس داخل‌آن می‌شود نمی‌تواند از چگونگی وضع خود اطلاع حاصل‌کند بهیچ نحوی ازانحاء و بهمین دلیل استکه مردم برای ورودبآن اشتیاق نشان می‌دهند و همچنین در یکی از شهر های مبارکه درخواب شنیدم و دیدم این‌مطالب راکه‌کسیکه داخل این‌خانه می‌شود می‌بیندکه یکدیگررا باعلائم‌ونشانها میشناسند وهمچنین برای علامات مراتبی هست درشدت وضعف وبلندی وپستی هرکس برحسب رتبه ومقام او وشناخته نمی‌شود آن علامات و نشانه ها مگر بامقابله و مواجه

افرادی‌که حامل آن علائم و نشانه‌ها هستند وچنین است شرح اوضاع آن فراموشخانه‌ها وخداگواه است بر این احوال ...[1]»

گزارش آجودانباشی به محمدشاه

میرزا حسینخان نظام الدوله آجودانباشی محمد شاه قاجار نیز گزارشی درباره فراماسونری وفراموشخانه دارد که بسیارجالب است . وی‌که بمناسبت اختلاف ایران وانگلیس برسرمسئله هرات وگلایه از مظالم مأمورین آن دولت به اروپا اعزام شده بود و بدون موفقیت بازگشت ، درمراجعت گزارش جامعی برای محمد شاه نوشت که نسخه‌ای ازآن در کتابخانه دانشمند محترم سلطانعلی سلطانی که فرزندشان عضو لژ تهران وابسته به اسکاتلند می‌باشد ، موجود است . در این گزارش آجودانباشی درباره فراماسونری در انگلستان چنین می‌نویسد :

... حکایت دیگر درحمق وبلاهت آنها اینکه باز شخصی از اهل فرانسه رفته در انگلند خانه وعمارات عالی بنا می‌کند و بعدازآن در کاغذهای اخبار ثبت و اظهار می‌نماید که من سعیهای وافیه و اهتمامات کافیه بعمل آورده چیزی بسیار عجیب و غریب تحصیل وتربیت نمودم‌که تا این زمان درکل ممالك فرنگستان چنین چیزغریب دیده نشده است هرکسی‌که بخواهد همان چیز را ملاحظه نماید در فلان خانه ممکن است . این مراتب شهرت تمام بهم رسانیده اهل ولایت عموماً با رغبت بی‌نهایت مایل شده هرروز دسته دسته رفته و هر وقت خواسته‌اند که داخل شوند ، نفری يك شيلين بازيافت ورخصت دخول می‌دهند تا اینکه باندرون رفته می‌بینند که هیچ‌چیز در بساط نیست ازصاحب همان خانه می‌پرسند که‌کوآن چیزکه نادره زمان است [؟] بیا تماشا کنیم جواب می‌گوید که من مدتها عمرعزیز را بتحصیل وتربیت آن صرف کردم که بلکه بواسطه و دست‌آویزان راه معاش درستی حاصل کنم حالامی‌ترسم‌که بشما نشان دهم وشما رفته یاد گیرید و آنوقت هنر و صنعت من از عظم افتاده دیگرکسی اعتنا نکند پس در

۱ــ سئوال وجوابهائی‌که چاپ شده ازکتب خطی کتابخانه حاج عبدالرضاخان آقازاده (سرکارآقا) اقتباس گردیده است .



میرزا حسینخان آجودانباشی

اینصورت بهتر این است‌که شما قسم بذات پاك خدا وروح مطهر حضرت عیسی یادکنید
تا من اطمینان حاصل‌کرده شما را از این سرمکتوم آگاهی دهم. آنها نیز بهر نوعی‌که
درشریعت خود معمول واهم و الزم بوده است همان الفاظ را سوگند و یمین می‌خورند
که هرچه ما دراینجا ببینیم وآنچه ازربان تو بشنویم هرگز بروز نمی‌دهیم همینکه‌آن
شخص اطمینان کلی بهم رسانیده باکمال بی‌ساختگی وصداقت مذکورساخت‌که راستی
این است‌که دربساط من هیچ چیز نیست و از این تمهید بغیر از اخذ درم ودینارمنظور

دیگری ندارم ـ الحاصل همان دسته بدون اینکه چیز غریب ملاحظه نمایند مأیوس گشته ازخانه بیرون می‌روند ودرخارج هرکس ازآنها تحقیق ماجری می‌نماید اضطراراً جواب گویندکه اوضاع آنجا گفتنی نیست وتاشما خود به رأی‌العین مشاهده نکنید ازگفتن‌ما چیزی دستگیرشما نخواهد شد بـه همین علت اهل آن ولایت بغایت مایل شده همه رغبت کامل به هم می‌رسانندکه آنجا را تماشا نمایند تا اینکه بمرور مساوی سه‌کرور نسل [۱۵۰۰۰۰۰ نفر] وذی حیاتی‌که درلندن بوده عموماً به آنجا رفته هر یك، یك شیلین [شیلینگ] داده ومثل دسته اول هیچ چیز ندیده مراجعت می‌نمایند.

انگلستان هم با آن همه شهرت درکل عالم به اعتقاد بنده درگاه مانند حکایت دویم است[1] که محض برای جلب نفع دنیوی و اخذ پول می‌باشد و اگرچه تا این زمان از اشخاصی که به آنجا رفته واوضاع آنرا بتمامها دیده وتماشاکرده‌اند هرچه استفسار و استعلام شده است ازتصدیق و تکذیب بکلمهٔ متکلم نشده می‌گویند که اوضاع آنجا گفتنی نیست پس دراینخصوص هرچه گفته و نوشته شود خرق اجتماع و خلاف جمهور خواهد شد و تأمل یا راقم بالضروره مورد بحث و ایراد مردم شده مصدق نخواهد بود لیکن چون بنده درگاه ازبعض اهل هندوستان کـه متوقف لنـدن دارم صادق‌القول و بیغرض بودند ومدتها درآنجا بسر برده درباب امورجزئیه وکلیه امعان نظر نمود مکرر استفسار وحقیقت امررا فهمیده بودند تحقیق نمود بخصوصه نواب اقبال الدوله[2] که‌آدم صادق وفی‌الواقع اهل هندوستان ...[3] است تفصیلی ازاین اوضاع ذکر نمود.

خلاصه و اجمال آن اینست کـه اساس بزرگی بجهت جلب نفع دنیوی چیده. عمله وخدام عدیده ورؤسای عمده درآنجا گماشته‌اند ودرنظرها چنین جلوه داده‌اندکه هرکس یکبار داخل آن قطارشود دردنیا وآخرت موفق ورستگارخواهد شد. وظاهراً

۱ـ میرزا حسینخان آجودانباشی قبلاً شرح مفصلی درباره فاحشه خانه‌های لندن و فواحش آنها بتفصیل در (حکایت دوم) نقل‌کرده بود.

۲ـ اقبال الدوله پسرشمس‌الدوله سلطان حکومت (اود) هندوستان بوده که بعدها دولت انگلستان خاندان آنها را محدود ومعزول کرد.

۳ـ سه کلمه بادست پاك شده که خوانده نشد.

یك نوع عظمی هم قرارداده‌اندکه احدی خود سر نمی‌تواند به آنجا داخل شودبالجمله مقرر داشته‌اند که هرکه خواسته باشد به‌آنجا برود باید اول پیش‌آدم بسیار محترمی که درخارج‌گماشته‌اند رفته باکمال خفض‌جناح عجزوالحاح‌کرده استدعانماید وبعداز حصول رخصت همان ساعت مبلغ بیست وپنج پونت [پاوند] که ازپنجاه تومان عبارت باشد نقد بدهد وداخل شود و اگریك پونت‌کمتر باشد هرگز ریاست مقبول نشده مطلب طالب بحصول نخواهد رسید.

الغرض همینکه بیچاره بدبخت بافلاکتی که به هزاران زحمت و مشقت وجوه معینه را تحصیل ونتیجه این زیارت را باغوای خیالات فاسده مایه سعادت دنیا وآخرت دانسته داخل دایره شد می‌بیندکه اساس و اسباب و اوضاع آنجا بحدی است‌که خارج از اندازه تحریر و کتاب و افزون از حوصله سئوال و خطاب می‌باشد و بعضی اشخاص بی‌عقل وکمال بایال وکوپال تمام‌در سرمیز وکرسی مملو از کارد وچنگال نشسته روی کرسی، وظروف آن از انواع ماکولات ومشروبات مالامال است وآناً فاناً آنها دراکل وشرب اعمال و غفلت نورزند گاهی سرخوش می‌شوند و زمانی بهوش آیند وبه اعتقاد خودشان درعالم بیهوشی ومستی اسرار غیبی می‌شنوند وچون بهوش آیند دم از عرفان زده کلمات وعظ و نصیحت‌گویند و مریدان را بشارت سعادت می‌دهند و ادعای حقانیت می‌کنند وارد ومورود [در اصل مُردود بوده] اگرچه اول وهله وحصول مقصود خاطر جمع و خشنود شده زمانی می‌نشینند لکن بالاخره همان اشخاص سراپا نفاق به انواع طرنب طمطاق [ظاهراً بایستی طمطراق باشدنه طمطاق] به اوگویندکه همیشه باحقوق و وفاق سلوك و رفتارکرده طریقه حسن اخلاق مسلوك بدار تاشهره‌آفاق شده بین اماثل والاقران‌طاق‌باشی معلوم است که آنوقت همه بمصاحبت تو مشتاق می‌شوند و محسنات آداب تو دیباچه اوراق آید وعالمی بر ثبات عقل ومیثاق تو عاشق شوند، وهمچنین در خیرات ومبرات دائماً اهتمامات‌کامله بعمل‌آورده هرگزغفلت مصاهلت مکن و درلوازم دین و ملت وقواعد آیین شریعت خود باخلوص نیت باش، و در تبعیت شریعت مراقبت بی‌نهایت بکن. خلاصه از این مقوله کلمات‌که همیشه درمدت عمرخود مکرر ازهمه

شنیده بود می‌شنود بعداز این همه نصیحت که عقلاً به همه جهت متضمن آدمی است باکمال ملاطفت ومهربانی می‌گویند که اگر احوال و اوضاع اینجا را دردنیا وآخرت بتو می‌رسد وموجب هلاکت تو می‌شود ودر این بین چهارصدوپنجاه تاپرده‌که درهریك صورت آدمی کشیده‌اند نشان می‌دهند اینها صورت اشخاصی است که درفلان عهد و تاریخ به اینجا آمده واین نصایح ومواعظ را شنیده بعدازبیرون رفتن از راه بوالهوسی وهوای نفس مصمم شده بودندکه شمه‌ای ازاوضاع اینجا را بگویند هنوزحرف ازدهان ایشان بیرون نیامده مرده بودند و صورت آنها را عبرةالناظرین نگاهداشته‌ایم. این نصیحت وتهدید را بانهایت رأفت ومهربانی ودلسوزی می‌گویند لابداً در دل مؤثر شده اعتقاد به صدق آن به هم می‌رسد واگرکسی بالفرض درخصوص این نصایح درمقام‌شبهه هم باشد عقل حکم می‌کند که نقل نمودن این کیفیت و افشاء این خبر در هیچ حال مثمر ثمر نخواهد بود و راه احتمال هم مسدود نمی‌باشد، گاه هست‌آنچه را می‌گویند محض از راه نیك‌خواهی است چه لزومی دارد حرفی که درآن توهم خسارت می‌رود بزند پس بحکم عقل از ابراز این راز احتراز خواهدکرد.

بعضی حرکات مخصوصه ازقبیل گذاشتن دست وانگشت بروی لب و بینی بطرز خاص یاد می‌دهند که درخارج از ادای این حرکات همدیگر را می‌شناسند. و مأخذ مقدمه مشهوره که اهل فراموشخانه می‌شناسند همین است. رخصت خروج داده به او می‌گویند که هرگاه همت گماشته سایر اوقات هم بکرات به اینجا بیائی رفته رفته برمراتب توافزوده بحدکمال خواهی‌رسیدحالاآن بیچاره بدبخت دراینصورت‌که تنخواه [پول] مفت ازدست رفته بهره و منفعتی ندیده و تهدید بسیاری شنیده در خارج پیش مردم چه می‌تواند بگوید. اگر اظهار نمایدکه درمیان‌جمعیت بغیراز مکروحیلت‌چیز دیگر نیست اولا می‌ترسدکه ازتهدیدات مسطوره خسارتی ببیند وثانیاً [درمیان] مردم بلاشبهه مورد بحث شده مردم‌خواهندگفت‌که پس ازاینقرارتو دیوانهٔ محض بوده‌ای‌که پی بحقیقت مطلب نبرده و مخ مسئله نفهمیده اینقدر مایه گذاشتی، لابداست که از راه اضطرار اظهار نماید که هرچه درآنجا دیده شده نمی‌شود و نمی‌توان بیان و

آشکارکرد چنانکه تا امروزهرکس به‌آنجا رفته است تقریرش باین سیاق است.

این تفصیل دلالت می‌کندکه بساط آنجا خالی از تقلب وتزویر نیست هرسال‌مبالغ خطیری از منافع آنجا عایـد دولت می‌شود . آنچـه بنده درگاه تحقیق‌کرده وشنیده اینست و اگر از اهل فراموشخانه‌که بـه آنجا رفته‌اند چیزی سوای این فقرات تقریر دیگرکنندکه نزدیك بعقل باشد بـر رأس این صفحات و نوشتن این تقریرات چندان اشکالی ندارد و اهل فراموش خانه‌که در خارج همدیگر را می‌بینند و می‌شناسند در معاونت ودستگیری یکدیگرمطلقاًمضایقه نمی‌کنند . فرنگستان اگرچه ظاهراً اساس بزرگی درآنهاچیده اسباب‌وآلات‌کشنده فراهم آورده‌اند ودراول وحله هرکس ملاحظه نمایدچنین خیال خواهدکردکه البته این اساس برای امورعمده ومهام معظمه برپاشده منافع کلیه درآن خواهد بود اما همین‌که برحقیقت اوضاع‌آنجا رفت معلوم می‌شودکه این بساط محض برای جمع‌کردن پول بوده جمیع اساس واوضاع آن منباب حقه‌بازی چشم‌بندی می‌باشد چنانکه بنده درگاه تفصیل آنرا در کتاب روزنامه ثبت نموده است اگربنظر تحقیق ملاحظه نمایند با نهایت سهولت واضح خواهد شد که هرچه در آنجا هست هیچ وپوچ است[۱] .»

نوشته‌ای دیگر از گرمرودی

سفرنامه دیگری بنام میرزا حسینخان‌آجودانباشی باقیمانده‌که عبدالفتاح گرمرودی درچهار فصل نوشته است وبه همین جهت بنام « سفرنامه چهار فصل » معروف است . عبدالفتاح یکی از منشیان عهد فتحعلیشاه وبعداً منشی مخصوص میرزاحسینخان آجودانباشی بود وهمراه

۱ـ درکتابخانه مجلس شورایملی یك‌کتاب خطی بنام «شبنامه» بشماره ۲۳۱۴موجود است‌که محمد حسین رئیس‌الکتاب باخط نسخ زیباآنرا نوشته است . درین‌کتاب قسمت‌هائی ازگزارش آجودانباشی به محمد شاه نقل شده‌که منجمله‌آنچه‌که ما درباره فراماسونری از مجموعه نفیس دانشمند محترم سلطانعلی سلطانی نقل نمودیم ، دراین مجموعه‌آمده است .

او به کشورهای اروپائی سفر کرده است . عبدالفتاح درسفرنامه‌اش در باره فراماسونری می‌نویسد :

« اما فراموشخانه فرنگستان که باصطلاح آنها مجمع مذهب فارمسون است اگر چه تا این زمان ازکسانی‌که به‌آنجا رفته و اوضاع آنرا بتمامه دیده و تماشا کرده‌اند هرچه استفسار وتحقیق شده است ازتکذیب وتصدیق بکلمهٔ نشده آنقدر می‌گویند که اوضاع آنجاگفتنی نیست ، پس در این خصوص هرچه‌گفته یا نوشته شودخرق اجتماع وخلاف جمهورخواهد شد وقائل یاراقم‌بالضروره مورد بحث و ایراد مردم مصدق شده نخواهد بود .

لکن چون بنده درگاه از اهل هندوستان که متوقف لندن وآدم صادق‌القول‌و بی غرض بودند و مدتها در آنجا بسر برده در امورکلیه و جزئیه امعان نظر نموده مکرر استفساروتحقیق‌کرده حقیقة امررا فهمیده‌بودند تحقیق نموده بحضور نواب اقبال‌الدوله که عموم اهل هندوستان بصدق قول و حسن وفهم او اعتقاد دارند و در حقیقت هم اهل دین وطالب یقین است وازحرف خلاف و باشبهه احترازدارد تفصیلی دراینخصوص ذکر کرده‌که خلاصه واجمال آن این است‌که اساس بزرگی برای جلب نفع دنیوی چیده و خدام وعمله متعدده ورؤسای معتبره درنظرها جلوه داده‌اندکه هرکس یکبار داخل‌آن قطارشود دردنیا وآخرت رستگارخواهد شد .

وظاهراً یك عزم و اعتبار قرار داده‌اند کلیتاً احدی خود سرانه نمی‌تواند به آنجا داخل شود باالجمله مقرر داشته‌اند هر که خواسته باشد به آنجا برود باید اول پیش آدم محترمی که در خارج گماشته‌اند رفته باکمال خفض جناح عجزوالحال‌کرده اذن دخول استدعا نماید و بعداز حصول رخصت همان ساعت مبلغ بیست و پنج پونت که عبارت ازپنجاه تومان باشد بدون امان ومهلت بدهد و اگر یك پوند کمتر باشد هرگز

۱ــ میرزا عبدالفتاح گرمرودی تاحدود سال ۱۲۶۴ (۱۸۴۷) درحیات بوده وبعداز این تاریخ از احوال او اطلاعی دردست نیست .

مقصود ومقبول ومطلب بحصول نخواهد رسید همینکه بیچاره باهزاران زحمت ومشقت وجه قراردادی را تحصیل کرده می‌بیندکه اساس و اوضاع آنجا بحدی است‌که تحریر وتقریرازعهده آن توان آمد و بعض اشخاص باکمال متانت و وقار در سرمیز وکرسی مملو ازکارد وچنگال نشسته روی آن از انواع ماکولات ومشروبات مالامال است اغلب اوقات ازاکل وشرب غفلت ندارند زمانی سرخوش می‌شوند وآنی بهوش می‌آیند ودم از عرفان زده‌کلمات وعظ و نصیحت‌گویند ومریدان رابشارت سعادت می‌دهند بیچاره اگر چه اول بحصول مقصود خاطرجمع و خوشنود شده زمانی می‌نشینند لکن بعداز نشستن هرچه نگاه می‌کنند چیزی‌که غرابت داشته موجب تحیر باشد نمی‌بینند و آن اشخاص ازراه نصیحت می‌گویند که همه اوقات شیوه حسن سلوك بامردم وصدق وصفا و وفاق و وفا را مراعات بکن و طرز مواسات و انصاف را ملاحظه‌نما و طریقه حسن اخلاق را پیشه‌گیر تاشهره آفاق شده بین الاماثل والاقران طاق‌باشی تاعموم خلق برصحبت تو مشتاق شوند و محسنات آداب تو دیباچه اوراق آید و همچنین در خیرات و مبرات اهتمامات‌کاملی بعمل آورده غفلت ومساهلت جایزمدار ودرشرایط دین ومذهب وقواعد آئین وشریعت خود باخلوص نیت باش ، خلاصه از اینگونه مواعظ‌که همیشه از مردم شنیده بود میشنود ومی‌گویند اگرهمت‌کرده بار دیگر بیائی بکمال خواهی‌رسید .

بعداز اینهمه نصیحت‌که عقلا به همت جهت متضمن مصلحت‌آدمی است باکمال ملاطفت و مهربانی می‌گویند که اگر از احوال و اوضاع اینجا در خارج نقل بکنی بلاشبهه خسارت‌کلی در دنیا وآخرت بتومی‌رسد و موجب هلاك تومی‌شود و دراین بین چهارصد پانصد پرده‌که‌درهریك صورت‌آدمی‌کشیده‌اند نشان می‌دهند و می‌گویندا ینها صورت اشخاصی است‌که درفلان تاریخ به اینجا آمده و این نصایح و مواعظ را شنیده بعدازبیرون رفتن از راه بوالهوسی و هوای نفس مصمم شده بود که اوضاع اینجا را بگوید وهنوزحرف اززبانش بیرون نیامده مرده‌بود وصورت‌آنهارا عبرةللناظرین نگاه داشته‌ایم‌چون این نصیحت وتمهیدرا بانهایت رئوفت ومهربانی ودلسوزی می‌گویندلابد در دل متأثرشده اعتقاد بصدق آن بهم می‌رسد واگر بالفرض درخصوص این نصایح‌کسی

درقیام‌شبهه‌باشد و یقین نکندکه بعداز نقل‌کردن‌ضرروخسارتی به‌اوخواهدرسید عقل‌حکم
می‌کندکه نقل‌کردن این‌کیفیت و افشای این خبر درهیچ حال مثمرثمری نخواهد بود
وراه احتمال هم مسدود نمی‌باشدگاه است آنچه می‌گویند محض نیکخواهی ومهربانی
بوده افشای این اوضاع موجب خسارت خواهد شد بنابراین اوهم از ابراز آن احتراز
خواهدکرد وپارهٔ حرکات مخصوصه ازقبیل‌گذاشتن دست وانگشت بردولب وبینی بطرز
خاص یاد می‌دهند که در خارج از ادای آن حرکات همدیگر را می‌شناسند و مأخذ
مقدمه مشهوره‌که اهل فراموشخانه درخارج در دستگیری و معاونت همدیگر مضایقه
ندارند وهرسال مبالغ خطیره از ترتیب این اساس عاید دولت میشود آنچه بنده درگاه
تحقیق‌کرده شنیده‌ام این است و اگرکسی ازاهل فراموشخانه چیزی بگوید که خلاف
این و نزدیك عقل باشد شاید درست باشد و از این قبیل چیزها درآنجا بسیار است .

مثلاً یك دفعه درکل‌کاغذهای اخبار[۱] نوشته واظهارمی‌دارندکه درفلانجا ومکان
تماشای چنین وچنان است هرکس که شوق داشته‌باشد مثلاً ساعت سه درآنجا حاضر
بوده لذت‌بسیارحاصل نماید ـ خلاصه‌آنقدرشرح و بسط می‌دهندکه همه‌شیخ وشاب‌برای
دیدن آن موج سراب بیتاب شده بانهایت شتاب واضطراب می‌روند همینکه هنگام
دخول میشود دربان‌بی‌ایمان امان نداده مبلغی می‌گیرد وداخل‌خانه بی‌سروسامان شده
افتان وخیزان بهرطرف نگران میشود می‌بینند که در دیوارخانه گاوی‌کشیده‌اندکه سه
شاخ دارد مثلاً وبانی‌همان اساس درزمان باروی‌خندان پیش‌آید، تعریف‌کنان اصل و
نسب‌گاو را بیان ساخته برادله وبرهان عیان می‌کند ومی‌گویدکه این‌گاونجابت ارکان
درعهد اسکندر جلالت بنیان یا نوشیروان عدالت توانان بعرصه جهان‌آمده ودرتاریخ
فلان بعالم جاودان شتافته و خرامان شده است در این صورت آن بخت برگشته
و پول مفت از دست رفته و خسته و مغبون شده که بیرون از آن خانه نمی‌آید
بچه زبان اظهار و بیان کند که چنین وچنان شد ـ و همچنین بعضی اوقات از کسان

۱ــ درآن زمان میرزا صالح شیرازی روزنامه را (کاغذ اخبار) می‌گفته و بنظر
می‌رسد این‌کلمه ترجمه تحت‌اللفظی News paper انگلیسی باشد .

زرنگ و پرکار در یکی از شهرهای فرنگستان عمارات عالیه اجاره می‌کنند و بعداز آن در کاغذهای اخبار ثبت و اظهار می‌نمایند که من سعی‌های وافیه و اهتمامات کافیه بعمل آورده چیزی بسیار عجیب وغریب تحصیل کرده که تا این زمان در کل ممالك فرنگستان چنین خبر غریب دیده نشده نـه هرکس که بخواهد همان چیز را ملاحظه نماید درفلانوقت و خانه و عمارت ممکن و میسر است خلاصه این مراتب فوراً شهرت تمام بهمرسانیده اهل ولایت عموماً رغبت بی‌نهایت مایل شده هرروز وهرساعت مرد و زن دسته دسته وفوج فوج رفته هروقت‌خواسته‌اندکه داخل خانه شوند دربان گفته‌است که باید سی چهل نفر یکدسته شده بروند و بعد ازتماشاکه‌بیرون می‌آیندآنوقت دسته دیگر بترتیب بروند و بیایند خلاصه بهمان قرار دسته اول یك شلین [1] و دو شلین کـه قرارداد کرده‌اند داده داخل می‌شوند ومی‌بینندکه هیچ‌چیز درآنجا نیست از صاحبخانه می‌پرسندکه کوآن‌چیز که‌نادرروزگاراست بیار تماشا کنیم‌جواب‌میگویدکه من‌مدتهاعمر عزیز را به‌تحصیل و تربیت آن چیز صرف کرده‌ام که بلکه بآنواسطه و دست‌آویز راه معاش درستی بجهت خود حاصل کنم حالا میترسم‌که بشما نشان بـدهم و شما رفته یاد گیرید وآنوقت هنر وصنعت من از عظم افتاده دیگرکس اعتنا نکند پس در اینصورت بهتر این است که شما قسم بذات پاك خدا و روح مطهر حضرت عیسی یـاد کنید تا من اطمینان حاصل‌کرده شما را ازحقیقت این سرمکتوم و آگاهی دهم.

الغرض آنها بهروضعی‌که درشریعت خود مقرر شده است همان‌کلمات راسوگند یاد میکنندکه ماهرچه دراینجا به‌بینیم وهرچه اززبان توبشنویم هرگز درخارج بروز نخواهیم داد همینکه‌آن شخص اطمینان‌کامل بهمرسانیده و بالمره خاطرجمع میشود باکمال بی‌ساختگی وصداقت مذکور مینماید و میگوید راستی این است کـه در بساط من هیچ چیز نیست وازاین تمهید بغیرازاخذ درم و دینارمنظور دیگری ندارم وباید مرا ببخشید.

الحاصل همان دسته بدون اینـکه چیزی غریب ملاحظه نمایند مأیوس گشته از

۱ـ مقصود شلینك واحد پول انگلیس‌است.

خانه بیرون میآیند و درخارج هرکس ازآنها تحقیق ماجرا مینماید اضطراراً جواب میگویندکه‌اوضاع آنجاگفتنی نیست و تا شما خود برأی‌العین مشاهده نکنید ازگفتن‌ما هیچ چیز برای شما دستگیر نخواهد شد و بهمین علت مردم بغایت مایل شده اغلب کلی بهم میرسانندکه‌آنجا را به‌بینند وتماشا نمایند تااینکه بمرورزمان همان شخص مبالغ‌کلی ازاین ممرمداخل می‌کند وهیچکس نمیتواند مطلب را بروزبدهد .

اگر آدم عاقل از این اوضاع تصور نموده مظنه قوی حاصل بکندکه اوضاع فراموشخانه هم از این جمله چیزها میباشد چنین میدانم که آدم منصف هرگز بآن شخص بحث نکند چرا که در عالم حرف بی مایه از این بالاتر نمیشود که اوضاع فراموشخانه را نمیتوان‌گفت یعنی چه فی‌الحقیقه همین یك‌کلمه دلالت میکندکه در آنجا چیزی که بدین ودولت آدم منفعت داشته باشد نیست[1].»

نخستین کتاب فارسی

نخستین کتابی‌که بزبان فارسی درباره فراماسونری منتشر شده است « افشای اسرار فریمشن » نامدارد ، که در سال ۱۲۹۰ ه (۱۸۷۴م) درچاپخانه «منشی نول‌کشور» شهر لکنهور هندوستان بچاپ رسیده است. این‌کتاب درچهل صفحه بقطع وزیری است که شش صفحه اول وچهار صفحه‌آخرش بزبان اردو وبقیه‌بفارسی مخلوط بعربی وانشاء مخصوص نوشته شده و قسمتی از آنرا دبیرالانشاء منشی محمد ظهیرالدین‌خان بهادر بلگرامی نگاشته است . ناشر بنام میان داودخان « منشی حاجی میر غلام بهادر سودت » در مقدمه رساله شرح میدهد که در شهر لکنهو هند با « منشی نول‌کشور» آشنا شده ودرخانه او با عده‌ای ازرجال و بزرگان ومعاریف شهر ملاقات‌کرده است‌که ازجمله‌آنها «دبیرالانشاء» بوده واین شخص‌دورساله چاپ‌نشده داشته‌که بترتیب «اسرار محبت» و«اسرارفریمشن» نامیده میشده‌اند.

آنگاه اوکه از مدتها قبل درباره فراماسونری مطالعه‌میکرده ، پس ازخواندن رساله «اسرارفریمشن» تصمیم میگیرد اطلاعاتی راکه خودش درباره آن دارد باآنچه

۱- نسخه خطی‌کتابخانه مجلس شورایملی ص۸۱ تا۸۶

که دبیرالانشاء نوشته با نضمام چند مقاله‌ای که بزبانهای اردو و فارسی درهندوستان درین باره منتشر شده بصورت کتابی دربیاورد . باری ، میان داودخان برای چاپ این کتاب از«غلام باباخان بهادرسودت» استمداد میکند و پس ازتأمین مخارج چاپ آنرا در چاپخانه «اوده اخبار» که متعلق به «منشی نول‌کشور» بوده بچاپ میرساند و شخصی بنام «جوادعلی» نیزکارکتابت کتاب را بعهده میگیرد. بنظر میرسدکه این اولین کتاب فارسی‌است‌که درایران وهندوستان درباره فراماسونری چاپ ومنتشرگردیده‌است.

ناشر مذکور ازصفحه۲۸ به بعد این رساله قسمتی ازمقاله‌ای‌راکه درمجله «اوده اخبار» شماره ۱۶جلد سوم صفحه دوم مورخ ۱۶ اپریل ۱۸۶۲م (۱۲۸۷هـ) بزبان اردو منتشرشده و«بیان ماهیت وتحقیق‌حال فریمشن»نام داردنقل میکند وتاریخ‌این سازمان را ازسال۱۲۰۰ به‌بعد ذکر مینماید .

نقل قسمتهائی از این رساله بخوبی نمونه افکار و عقاید فارسی زبانان هند و ایران را درباره سازمان جهانی فراماسونری نشان میدهد . نویسنده «اسرارفریمشن» آنچه‌راکه درباره مذهب وخداپرستی‌درددرون‌لژها شنیده عیناً نقل‌میکند وبنظرمیرسد که‌تحت تأثیر افکاری‌که مردم‌آن زمان درباره‌کفر و زندقه والحاد و مبارزه و مخالفت فراماسونها با دین داشته‌اند قرار گرفته است . بد نیست باتفاق قسمتی از آنرا بخوانیم :

ماهیت و حقیقت فریمشن

تاریخچه ایجاد فراماسونری بزمانهای خیلی قدیم و بدوران سلطنت سلیمان نبی‌میرسد. طبق روایات قرآن، دیوی انگشتر سلیمان را دزدید و بصورت او درآمد . دیوباسم سلیمان تعالیم گمراه‌کننده‌ای بمردم داد. آنگاه‌که فتنه دیوآشکار شد، مردم فهمیدندکه دیو سلیمان نما ، شیطانی است که خلق راگمراه میکند . تعالیمی که دیو سلیمان نما بمردم میداد امروز بنام فریمشن ظهور کرده و سبب ضلالت وگمراهی جهانیان شده است. مفهوم آیات قرآن کریم اینست‌که مسلمانان بتعالیم فراماسونی که دیو سلیمان‌نما بمردم داده پشت‌پا بزنند و فریب‌گفته های‌دیوان نخورند . هرکس

سُبحانک لا علم لنا الا ما علمتنا انک انت العلیم الحکیم

التماس از جانب مصنف ایہا الناس بگوش دل آگاہ ہونا چاہیے کہ یہ رسالہ مختصر عجیب مضمون نادر کی
صورت ظہور میں آئی ہے کہ تمام اسرار مخفیہ فریمشن کے بیچ لکھدیے ہیں بلکہ آنکھوں سے دکھا دیے ہیں جس سے حال
فریمشن خانہ کا جسکا نام جادو گھر ہے سب کہہ سکتے اور بیان کر سکتے ہیں ویسا مکان اور ایسا سامان ہے جسکے
سوا اوسکے اسرار مخفیہ نہیں معلوم ہو سکتے لہذا اونہیں اسرار مخفیہ کے افشا میں یہ رسالہ بکار آتا ما علمتنا بتعلیم خدا کہا
گیا ہے کہ سب اصل کا حال بیان و نقشہ و آلات ہو کر دیکھا دکھا دیں اور فریب کلمات میں [illegible]
دولتمندان کو ہاتھ سے دیکر فریمشن ہو جاویں و آخر کار ہو کے افشا اس انکی زبان فریمشن سے ہو کلید قفل دہان
فریمشن کی بھی ظاہر کر دی ہے کہ جس شخص چاہے فریمشن کے بھی پوچھے یوں کہ بدون [illegible]
چھپا زمین پر اختیار رہتا کہ سر دیتا مگر سر نہیں دیتا تھا اوس سے زیادہ تر یہ استعمال کلید قفل دہان کر او افشا میں
پر اختیار ہو جاویگا کہ سر دیگا مگر سر کو افشا نہ کریگا لہذا ہم نے کہا اسم سامی

افشای اسرار فریمشن

قرار پایا بس سر ہمارے اعتبار فریمشن عقلا ہمیں [illegible] ہیں
ایک یہ کہ کیا عمل کرتے ہیں کہ بعد فریمشن ہونے کے ہرگز کوئی کسی طرح اسکا بھید بیان پر نہیں لاتا اور منہ پر قفل
پڑ جاتا ہے دوسری یہ کہ بعد مدت مدید از پسر اور برادر برادر کو نہیں پہچانتا اور فریمشن دوسرے فریمشن کو نادیدہ
و ناشنیدہ فوراً پہچان لیتا ہے بیان کہ اگر دو ہی جانتے دیکھے فوراً جان جاتا ہے کہ اسمیں ایک فریمشن ہے
تیسری یہ کہ اگر کوئی فریمشن تازہ شہر میں وارد ہو با عقب یا رگ کے فوراً دیگر فریمشن کو جو شہر میں ہیں
خبر ہو جاتی ہے پس اسی باتوں کے دریافت کرنے کے واسطے اکثر بڑی بڑی عقلا اور اہل کتاب و امرا کروڑ
فریمشن ہو کر ایمان اپنا ہاتھ سے دیتے ہیں لہذا اس رسالہ میں سب اسرار اور سبب عقد از خفا اور قفل دہان کی
اور صورت شناسائی اور معلوم ہو جانا خبر فریمشن کا پوشیدہ عقب یا رگ کو بھی لکھدیا ہے بلکہ آنکھوں سے دکھا دیا ہے اور جو
معاملات اندر فریمشن خانہ میں لیا کرتے ہیں سب صاف صاف لکھدیے ہیں کہ انسان فریمشن ہونے سے [illegible]

مطبع منشی نول کشور مقام لکھنؤ میں چھاپا گیا

اولین صفحه از کتاب افشای اسرار فریمشن

تعالیم دیو سلیمان‌نما یافراماسونری امروزرا بپذیرد بلافاصله ایمانش‌را از دست‌میدهد چنانکه‌در تفسیر فتح‌العزیز آمده است‌که زنی برسرچاه بابل رفت و با اصرار زیاد از «هاروت وماروت» اسرار دیو سلیمان نما را خـواست. وقتی‌زن‌اصرار دیوسلیمان‌نمارا دانست، ایمانش رااازدست داده وآن زن‌هم بصورت سوارمسلحی درآمده بآسمان رفت. به همین دلیل است‌که درمیان زنان ساحره‌ها وجادوگران بیش ازمردانند.

نظیراین‌داستان‌رادر باره مردی‌نیز نقل‌میکنند.مردموصوف برسر چاه بابل‌رفت تا اسراررافراگیرد. باوگفتند بشرطی‌اسراردیوسلیمان‌نمارا بتویادمیدهیم که‌هرگز نام‌خدا را برزبان نیاوری.آن مرد ابتدا پذیرفت . ولی پس از چندی بی‌اختیار نام خدا را بزبان آورد وایمان ازدست رفته‌اش با همین یك‌کلمه بجا بازگشت ولی اسراری‌که‌آموخته بود فراموش‌کرد و سحرها باطل شد . پس از این قضیه فریمشن هـا برای اینکه‌کسی اسرارشان‌را فاش‌نکند، باودیوی میگمارند واو راتهدیدبمرگ‌می‌کنند تاخدا ناشناسی آنها فاش نشود. من‌خودمرد وارسته و بسیاردیندار ومؤمنی‌را میشناسم‌که بخیال‌دانستن اسرار فراماسونی‌رفت وفراماسون شد. پس ازآنکه تمام ایمانش‌را زایل‌کردند ، اسرار را باوآموختند واورا تادرجه‌دوم‌رسانیدند. ناگهان مشیت‌الهی بسراغش‌آمد وکلمه‌خدا را بزبان‌آورد. همان دم همه تعالیم فراماسونی را بدورریخت وتلاش استاد برای اعاده شاگرد بحال سابق بی‌ثمرماند. تـا جائیکه شبی از محفل‌گریخت . درمجلسی‌که خود منهم بودم میگفت :

اول ـ اینکه تا ازآنجا بیرون‌آمدم هرچه میدانستم فراموش‌کردم .

دوم ـ اینکه در آنجا عجائبی دیدم که نظائر آن در میان مـردم بهیچوجه دیده نمی‌شود .

دبیرالانشاء برای اینکه اطلاعات بیشتری ازفراماسونری بدست‌آورد ، در سال ۱۲۶۹هـ (۱۸۵۳م) به‌کلکته سفرمیکند و درآنجا بـا امین مدرسه شرکت هند شرقی تماس میگیرد واورا آماده برای دادن‌اطلاعات می‌بیند. امین مدرسه ازاو میخواهد تا بااستاداعظم لژکلکته‌ملاقات‌کرده ودرباره‌فراماسونری اطلاعات‌صحیح‌تری‌بدست‌آورد.

ولی نویسنده رساله حاضر باین ملاقات نمیشود تا اینکه امین مدرسه درروز ۷ذیقعده ۱۲۶۹ هـ (۳ اوت۱۸۵۳) این اطلاعات را باو میدهد . امین مدرسه به نویسنده رساله میگوید:«درفراماسونری‌چنددرجه‌دارندکه‌هردرجه‌ای به‌سه درجه دیگر تقسیم‌میشود.

دردرجه اول هنگام پذیرفتن شاگرد در محل لژ مقداری‌کفش‌کهنه و پوسیده و کثیف‌جابجاوپراکنده دیده میشود.دراین محل ترسناك همینکه‌کسی پا بداتجا بگذارد باو میگویند از بردن نام خدا وعقیده خداپرستی وهرگونه تصور درباره خدای نادیده که عقیده حمقاست بپرهیزد . صرف نظر از تاکیدی که استادان لژ میکنند ، آنان بمحض اینکه بچنین مکانی پا میگذارند، خودبخود خدا را فراموش می‌کنند و بعید نیست‌که این حالت در اثر همان سحرو جادو باشد و به همین دلیل نام این مکان را «جادوگرخانه»گذاشته‌اند.

دردرجه دوم ـ استخوان‌های پوسیده مردگان را در اطاقی پراکنده می‌کنندکه وحشتناکترازدرجه اول است وهرچه عقیده نسبت بخداوایمانی ازدرجه اول باقیمانده باشد دراین درجه زائل میشود وطبیعت ماسون‌جدید بیشتر بگمراهی متمایل میگردد وکسیکه معتقد به خدا وخدا پرستی باشد احمقتر می‌نامند.

درجه سوم ـ دراین درجه‌کثافات ، ویرانگی و آوازهای مهیب بیشتر است. در وسط محل تشکیل اعطاء درجه استادی « چوکی[1]» کثیف نشسته است . بـه تازه وارد میگویند اگر بروی‌آن پای‌گذاری فراماسون می‌شوی و به همه اسرارواقف میشوی.

نویسنده ازامین مدرسه میپرسد : فراماسونها چگونه همدیگررا میشناسند. او جواب میدهد، این‌کار ناشی ازکیفیت ماوراءالطبیعه‌است بنام «اشراق»که صوفیان‌آنرا «کشف» یا «مکاشفه» نامند .[2]

۱ـ چوك‌پرنده‌ایست شبیه‌جغدکه‌خود راازدرخت‌آویزان‌میکند وپی‌درپی‌فریاد میکشد واورا مرغ شب‌آویزومرغ حق هم میگویند . ص۳۸۸فرهنگ عمید .

۲ـ اشراق یك‌ایده فلسفی‌است‌که افلاطون‌آنراآورده وعقیده اواینست‌که ماوراء عالم مادی‌یك عالم واقعی هست‌که اصل تمام موجودات درآن عالم قرار دارد وکسی میتواند عالم واقعی را درك‌کندکه بمرحله‌کمال عقلی برسد و ایـن مرحله را اشراق میگویند یعنی پرتو افکنی برعالم دیگر.

تقریظ جوادعلی

دراین رساله، چند صفحه‌ای نیز به‌تقریظ‌جوادعلی مدیرمدرسه شرکت هند شرقی وکاتب‌آن اختصاص دارد. جواد علی‌که مدت هجده سال به محفل ماسونها می‌رفته و با آنها محشور بوده و ازاسرار درون لژها مطلع میشده است می نویسد :

در اولین روزی‌که به‌لژ رفتم ، تمام آداب و تشریفات لازم‌که برای حضور در محفل لازم بود بجاآوردم. مکان وحشت انگیزی بود که هرآدم با جرأتی را به ترس ووحشت می‌انداخت . قرآنی دیدم‌که روی میز بود. پرسیدم این‌قرآن چیست؟گفتند ، برای قسم دادن مسلمانان است. در درجه دوم فراماسون‌ها را به انجیل قسم میدهند و دردرجه سوم بمقررات و قانون اساسی فراماسونری و از اوآنچه لازم دارند پیمان و تعهد میگیرند .

مبادی ماسونی سه چیز است :

۱ــ سحر وطلسمات‌که محسوس نیست وبترتیب جزو تشریفات‌شده‌است.

۲ــ امورماوراالطبیعه و شرکت دراین‌موارد عملیاتی شبیه‌کارهای اجنه می‌شود .

۳ــ احضار ارواح بکمك اجنه و شیاطین صورت میگیرد . یکی از رؤسای فراماسونها در لژ بمن‌گفت، در اینجا میتوانیم ارواح پیامبران از جمله داود، سلیمان وموسی را احضارکنیم وآنها مکلف بقبول دعوت ماهستند. پرسیدم به‌چه زبانی صحبت می‌کنید گفت به همه السنه دنیا ولی‌چون همه اعضاء انگلیسی‌میدانند، ولذا تشریفات همه بانگلیسی انجام میشود. تمام سخنانی‌که‌آنهاگفتند نشان‌دهنده‌کفر، الحاد وزندقه مطلق بود . درمورد عبادت خداوند ، فراماسونها عقیده دارندکه ما چون ملقب به‌لقب «آزاد» هستیم دیگر ازقید عبادت هم‌آزادیم وبه‌همین‌دلیل خداهم به‌عبادت ما احتیاج ندارد . چون خداوند ازعبادت ما بی‌نیاز است ما هم از قید تکلیف عبادت آزادیم . پرسیدم چرا حضرت « عیسی » را احضار نمی‌کنند؟ جواب دادند : چون در اینجا کسی‌آن اندازه‌کفایت ولیاقت نداردکه حضور عیسی را درك‌کند ، ازاین لحاظ احضار اوصورت نمی‌گیرد ولی این امرغیرممکن نیست چنانکه درلژ ژرمنی‌که افرادکمالات بیشتری دارند، عیسی هم حاضر میشود . در لژ مقدار زیادی صندلی و ظروف شکسته

دیدم پرسیدم اینها برای چیست ؟ گفتند از کثرت آمد ورفت مهمانان خورد شده. من تعجب‌کرده پیش خودگفتم چه‌مهمانان محترم وپاکیزه‌ای باینجامیآیندکه ثمرآمدنشان شکستن صندلیها ونشیمنگاههاست .

در این فرقه زنان و هنودرا نمیپذیرند زیرااینها بدنبال دین‌دارهائی میگردند که شکارهای فربه‌تری باشند، تا بااز بین بردن مبانی اعتقاد وایمانشان بتوانند عقیده خود را بهتر ومحکمتر در دل تازه واردین فراماسون‌رسوخ دهند ولی هنودکه خود بخود مبانی دینی‌ندارند عقاید ماسونی راهم به‌سستی میپذیرند. دلیل‌اختفاء اسرارشان اینست‌که اگرمردم به عقاید آنان آگاه شوند خواهی نخواهی به پوچی و بی مایگی این عقایدپی برده ودرصدد مسخره‌کردن‌وآبروریزی‌آنان برمیآیند واینجاست‌که علاوه براینکه پیش خداآبروئی ندارند درپیش خلق‌هم بی‌آبرو خواهندبود و به‌همین دلیل است‌که اسرارشان را مخفی میدارند. »

اما خود دبیر انشاء درفصل بخصوصی درباره جادوگرخانه کابل

جادوگرخانه کابل که محفل فراماسونها بوده داستانی را شرح میدهد که بسیار جالب است . او مینویسد : هنگامیکه قوای انگلیس در شهر کابل مستقرشد ، در آنجا یك محفل فراماسونی بوسیله افسران و سربازان فراماسون انگلیس تشکیل‌گردید. شجاع‌الملك فرماندارکابل بامید دریافتن اسرار فراماسونی‌به قشون انگلیس اجازه میدهد که بنائی برای محفل ماسونی بسازند و نام آنجا را «جادوگرخانه »گذارند. شجاع الملك یکی از اطرافیان مورد اعتماد خود را بداخل تشکیلات فراماسونی‌کابل‌کرد تا پس ازاطلاع ازهمه اسرار او را در جریان بگذارد . چند ماه بعد که مأمور شجاع‌الملك از همه اسرار مطلع گردید ، شجاع‌الملك‌باو گفت تا همه دانستنی‌ها را بنویسد ولی او حاضر نشد دستورات فرمانداررا انجام دهد. پس از مدتی چند نفر دیگر حاضرشدند داخل در محفل ماسونهای‌کابل شده تا اسرار درون را فاش‌کنند. ولی داوطلبان‌بعدی نیز پس از اینکه ماسون شدند همه لب بستند وسری فاش نکردند. پس‌ازسه سال‌که فرمانده انگلیسی وسربازان و افسران فراماسون

انگلیسی از کابل رفتند و « جادوگرخانه » تعطیل شد ، ناگهان همه ماسونهای افغانی که شجاع‌الملك آنها را بداخل محفل فرستاده بود وتاآن زمان سکوت کرده‌بودند، شروع بگفتن اسرارکرده تاجائیکه اگرسرشان با شمشیر از تنشان جدا میشد، چیزی ازاسراررا مخفی نمیکردند. ازجمله اولین مأموری‌که‌شجاع‌الملك بمحفل فراماسونها فرستاده بود، مشاهدات خودرا بتفصیل بیان‌کرده وگفت: درفراماسونی هفت‌درجه است

۱- درجه‌اول درمیان عده‌ای‌که‌نه‌آنها رامیشناختم و نه‌آنها بامن صحبت‌میکردند با ناراحتی بسرمی‌بردم.

۲- درجه دوم - از درجه اول مهیب‌تر و کثیفتر بود. در اینجا یك مرده مهیب وکریه منظر بزمین افتاده بود. کسی‌که همراهم بود، دعائی برآب خواند و برروی مرده پاشید . مرده زنده شده از جای برخواست وبا شمشیر برهنه با من براه افتاد . هرجا می‌رفتم او ازمن جدا نمی‌شد. همیشه مرده همراه من بود .

۳- درجه‌سوم دراین‌درجه‌قفلی بدهانم‌زدندکه‌از‌آن‌پس‌نتوانستم‌حرفی‌بزنم. هرجا که می‌رفتم وبهرحالی‌که‌بودم مرده شمشیر بدست همزاد وهمراهم بود. ازترس اوجرأت افشای‌اسرار نداشتم. میترسیدم حرفی بزنم وکشته شوم. اگر یك ماسون بین هزار نفر می‌دیدم، برسرهمهٔ‌آنهامرده‌های‌شمشیر بدست می‌دیدم وازدورهمه ماسونهارامی‌شناختم. ازروزی‌که ماسون شدم تمام عبادات شرعی را بازی می‌پنداشتم وفقط برای حفظ ظاهر عبادت می‌کردم. ازوقتی‌که جادوگرخانه‌کابل تعطیل شد واستاد فراماسونی‌ازآنجا رفت ناگهان هیولای شمشیر بدست هم ناپدید شد. ازآن به‌بعد حس‌کردم‌که ازکسی‌نمی‌ترسم و قفل دهانم بازشده است.»

دبیرالانشاء پس‌ازذکراین مطالب می‌نویسد، تنهاراه پی‌بردن باسرارفراماسونری شکستن قفل هائی است که بدهان ماسونها می‌زنند . برای شکستن قفل ها و پی‌بردن باسرار ماسونها تنها راه خراب‌کردن مراکز ومحافل ماسونی است.

نظریه میان‌داودخان سیاح میان‌دادخان‌سیاح ناشرکتاب‌نیز چنان‌که ذکرشد، صفحاتی دربارهٔ‌عقاید واطلاعات خودراجع بهفراماسونری، دراین‌کتاب دارد . وی‌که درسال ۱۲۶۹ ه (۱۸۵۲م) با معلم فراماسون مدرسه « سرکارکمپانی» اطلاعاتی راجع به فراماسونها بدست آورده است می‌نویسد : « اصول فراماسونری واجد تمام سجایای اخلاقی است مگر «ایمان بخدا» واین سجایا رافقط بخاطرحفظ ظاهرازخود بروز میدهند و بدان تظاهر میکنند. کسیکه فراماسون میشود عقائددینی‌اش‌را ازدست میدهد وعقاید دینی ازقبیل «رستاخیز، بهشت، دوزخ، حساب وکتاب ،کتب‌آسمانی ، فرشتگان ، پیامبران وگفتار پیامبران» را پندارهائی احمقانه وسفیهانه وبیهوده و باطل میدانند و میگویندکه این حرفها را برای ترسانیدن احمقها ساخته‌اند .

فراماسونها دردرون‌لژهای خود درباره روزرستاخیز اینطوراظهارنظرمیکنندکه آفریدگار جهانی ازآغاز تاامروز بارها هزاران هزار مخلوقات راآفریده و ازبین برده وبازهم مخلوقات تازه‌ای میآفریند وازبین میبرد . برای خداوند چه ضرورتی هست‌که در وقت معینی بنام پایان کار دنیا و روز رستاخیز تمام آفریده های گذشته را که خاك شده ونابودگردیده‌اند از نوبگونه زمانیکه زنده بودند ودردنیامیزیستند برانگیزاند، وازآنها حساب بکشد؟ مگرخدا قادرنبود درزمانیکه همین موجودات زنده بودندآنها را بعذاب‌گرفتارکند؟ فراماسونها برای حفظ ظاهر و باداشتن عقاید ضد خدا و دین در میان اهل هرآئین و مذهبی بلباس همانها درمیآیند وعیناً عبارات و آداب‌آنها راحتی بهتر از خودشان بکار می‌بندند.

آنها میگویند عبادات ما و صدقه دادن و روزه گرفتن و حج رفتن بچه‌کار خدا میخورد. اوازهمه اینها بی‌نیاز است بنابراین ما با انجام دادن‌کارهای مذکور خودمان راگول میزنیم و اگرما برسر آن باشیم‌که خدا را از خود خشنود سازیم بهترین راهش اینست‌که با بندگان خدا نیکی ومهربانی‌کنیم و ازدروغ ودغل وحقه‌بازی و خیانت و خلف وعده بپرهیزیم .

وقتی من این حقایق را دریافتم، بفکر افتادم تا از دانستنیهای خود، دیگران را با خبرسازم تاآنها بخیال دست یافتن باسرار فراماسونی وارد این فرقه ضاله نشوند و بدامآنها نیفتند .

کلمه فراماسون

در این رساله نویسندگان مذکور درباره کلمه فراماسون و فراماسونی نیز نظراتی ابرازداشته‌اند.آنها مینویسند:

فری بزبان عبری « آزاد » و میشن به همان زبان بناست‌که از کثرت استعمال بزبان عوام «فراماشت» جاریست. سلیمان نبی علیه‌السلام به معمارانی‌که درساختمان معبد بیت‌المقدس شرکت داشتند وعده میداد که در آن دنیا از عذاب اخروی آزاد هستید و به همین جهت بآنها « معماران‌آزاد » میگفت. شاید همین روایت سبب شده باشدکه عده‌ای بخیال رهائی ازعذاب دوزخ وآزادی اخروی‌باین‌گروه روی میآورند. درقرآن‌کریم درقسمتی ازیك‌آیه شریفه‌آمده است «والشیاطین‌کل بناء وغواص» و بعید نیست‌که این‌آیه شریفه اشاره به همین بناهای‌آزاد ماسونی‌باشد.من ترجمه «فریمشن» راکلمه «معمارآزاد» نوشته‌ام ، درحالیکه صاحب‌کتاب دیگری‌که متخلص به رعنابوده ترجمه این‌کلمه را «نجارآزاد» نوشته است.



فصل دهم

پیشقدمان فراماسونری در ایران

ایجادرابطه سیاسی و اقتصادی با انگلستان

تاریخ رابطه سیاسی ایران وانگلیس ازنیمه دوم قرن شانزدهم آغاز میگردد . اولین فرستاده رسمی از طرف دولت انگلستان بایران شخصی بنام « آنتونی جنکینسن » بودکه از راه روسیه بایران آمد .

او درسال ۱۵۶۲م (۹۶۹هـ) نامه الیزابت ملکه انگلستان را در قزوین به شاه طهماسب تقدیم‌کرد و در بهار همان سال بدون نتیجه مراجعت نمود . بعد از او هیئتی بریاست « ارتورادوارد » با مقداری هدیه و پارچه انگلیسی بقزوین رفت و موفق شد فرمان‌معافیت‌گمرکی‌کالای«شرکت‌مسکو»انگلیس‌رادرسراسرایران‌ازشاه‌صفوی‌بگیرد.
درسال ۱۵۹۹ م (۱۰۰۷هـ) سرانتونی شرلی و۲۵ نفرانگلیسی دیگر ازجانب جیمزاول پادشاه انگلستان بایران‌آمدند ومقدمات ایجاد رابطه « شرکت هند شرقی» باایران را فراهم‌کردند .

درسال۱۶۱۶ (۱۰۲۴ هـ) «ادوارکونوك»انگلیسی بایك‌کشتی‌و بنمایندگی ازطرف شرکت هند شرقی بایران‌آمدکه باجمعی ازهمراهانش درهرمز بدست پرتقالیها مسموم شد . پس از این حادثه شاه عباس کبیر « توماس بارکـه » معاون هیئت را بریاست نمـایندگی شرکت هند شرقی قبول کرد و قرارداد خرید ابریشم ایران‌را باوی امضاء نمود . دوران سلطنت شاه عباس‌کبیر را می‌توان باگشایش دریچه نفوذ ورسوخ سیاسی

واقتصادی انگلیس درایران تعبیر کرد . بعدازمرگ شاه عباس ، انگلیسها رابطه کاملاً دوستانه‌ای با ایران دایر کردند وبا وجودی که قسمت مهمی از تجارت ایران در دست هلندیها بود ، با اینحال آنها بتدریج موفق شدند هلندیها را بدنبال پرتقالیها ازایران اخراج کنند . دردوران سلطنت کریمخان زند رابطه دو کشور توسعه یافت تاجائی‌که احداث‌کارخانه در بوشهرو بندرعباس به‌آنها واگذارگردید . درزمان جعفرخان زند نیز انگلیسها آزادی خود را حفظ‌کردند و قسمتی از مرکزفعالیت خود را به بصره‌که مقر جعفرخان بود منتقل نمودند .

درسال ۱۷۹۹ (۱۲۱۳ هـ) مهدیقلیخان ملقب به‌بهادرجنگ ازجانب‌حکومت هند انگلیس با تحف‌وهدایای بسیاری به‌ایران‌آمد وسلطنت فتحعلیشاه راتبریك‌گفت. اوباخودیك اعتبارنامه رسمی نیزآورده بود ،که چون‌کارهایش بخوبی پیشرفت‌میکرد از اعتبارنامه مالی خود استفاده نکرد .

در پائیز ۱۸۰۰ (۱۲۱۴ هـ) سرجان ملکم دهقان زاده فقیر اسکاتلندی که از رجال معتبر دولت هنـد و انگلیس بـود حسب‌الامر « مارکوس لردولسلی» فرمانفرمای هندوستان بعنوان سفارت به ایران آمـد و ضمن تقـدیم تحف وهدایای فراوان نامه پادشاه انگلیس را تقدیم شـاه ایران کرد .

سفارت مهدیقلیخان بهادر جنگ و سرجان ملکم بدون دلیل نبوده زیرا بعلل اوضاع سیاسی آنروز اروپا ، و موقعیت مخصوص ایران ، انگلیسها ناچارشدنداین دو سفیررا باعجله هرچه تمامتربه ایران بفرستند وهردونیز باموفقیت برگشتند . سرجان ملکم درتاریخ روابط سیاسی ایران یکی از برجسته‌ترین نقش‌ها را بازی‌کرد ونخستین عهدنامه دفاعی وتعرضی را با ایران امضاء نموده است . فرانسویها در آنموقع کوشش زیادی کردند تا شاه ایران را از اجراء مفاد عهـد نامه باز دارند ولی موفق نشدند . معهذا بمحض آنکه بین روسیه و ایران جنگی در گرفت وسلطان قاجار برای اجرای عهدنامه سال ۱۸۰۱ م (۱۲۱۵ هـ) به انگلیسها متوسل شد وتقاضای‌کمك‌کرد ،ناگهان باجواب نامساعدآنها مواجه گردید . ملکم که معتقد بود ایرانیها « مردمی رشوه‌گیر

وقابل خریداری هستند» اساس‌سیاست وپیشرفت‌کارهای خود را برشوه دادن باطرافیان شاه و درباریان‌گذاشته بود ، وباوجودی‌که درماده اول قراردادی‌که بتوسط او به امضاء رسید، نوشته‌شده بود «تاخورشید جهان افروز برممالك دولتین‌معظمتین پرتوافکن است اتحاد ویکانکی بین دولتین انکلیس و ایران درصفحه روزگار باقی خواهد ماند» ، مع‌الوصف شاه ایران بسرعت دریافت که انکلیسها منافع خودرا برهرگونه اتحاد و قراردادی مقدم می‌دارند. ولی‌عجباکه سیل رشوه ، تحفه ، هدیه وفساد دربارفتحعلیشاه نمی‌گذاشت که ایران ازآنچه که دارد و موقعیتی که نصیبش شده است استفاده‌کند. درهمان زمان هیئت ژنرال گاردان فرانسوی ازجانب ناپلئون به‌ایران آمده وموفقیت فراوانی بدست‌آورده بود. بطوریکه حتی شاه ایران بخاطر او اجازه ورود و شرفیابی مجدد ملکم‌رابه‌ایران نداد . لیکن با اینوصف انکلستان‌که هنوزمنافع خودومتصرفات پرارزش خویش را درهندوستان ، درخطرمی‌دید از تلاش مجددی برای اتحاد با ایران خودداری نکرد . و این بارسرهارد فورد جونز را باین منظور روانه‌کشورما ساخت . جونز در ۱۲ مارس ۱۸۰۹ (۳ رمضان ۱۲۲۳ ه) قرارداد موفقیت‌آمیزی با ایران امضاء نمود ، لیکن « لرد منتو » فرمانروای کل هند ، حواله های پولی وی را نکول کرده وهمین امرسبب‌کم شدن احترام وموفقیت جونز در دربار ایران‌گردید وناچاراو جیمزموریه را بهمراهی میرزا ابوالحسن‌خان ایلچی « که‌عنوان وزیر مختار و سفیر فوق‌العاده‌راداشت» به لندن‌فرستاد تاطرح جدیدی برپایه صحیح‌واساسی برای‌برقراری « رابطه سیاسی» با ایران تنظیم‌کند[1] .

اعزام مأمورین ماسونی به ایران

ورود موریه به انکلستان و گزارش‌هائی‌که او از اوضاع ایران وجهل وبی‌خبری عمومی‌وطمع‌وفساد دربار وقت ایران‌به وزارت خارجه و دولت انکلستان داد ، سبب شد تا اولیاء این

۱ـ منابعی‌که‌برای نوشتن سطورفوق ازآنها استفاده شده‌کتب : تاریخ روابط سیاسی ایران وانکلیس درقرن نوزدهم نوشته محمود محمود ـ جلد دوم‌تاریخ روابط سیاسی ایران باانکلستان‌ازنجفقلی‌معزی.تاریخ‌سیاسی‌ودیپلوماسی ایران تألیف دکتربینا.تاریخ‌ایران‌نوشتهٔ جنرال سرپرسی‌سایکس ومجله روزگارنو جلد ۴ شماره ۴ میباشد .

دولت طرح‌های اساسی برای استحکام موقعیت خود در ایران و حفظ مرزهای هند از راه تضعیف وتجزیه کشورما بریزند . برای اجراء این طرح‌ها سرگراوزلی بارت‌بجای جونز به سفارت انگلیس‌درایران‌تعیین‌گردید. اوکه ابتدا به مهمانداری میرزاابوالحسن خان فرستاده مخصوص‌شاه ایران‌تعیین‌شده بود، درمدت۹ ماهی‌که «ایلچی» درلندن‌بسر می‌برد ، وی راآماده «عبودیت کـامل » به‌آستان امپراطوری‌کرد واو را وارد سازمان فراماسونری نمود و با ارتقاء دادن او به عالیترین مقام ماسونی «اطاعت‌کورکورانه از اوامر استاد اعظم» را به ایلچی مسلم ساخت ، ایلچی در مراجعت به ایران مدت ۳۵ سال درپست‌وزارت‌خارجه بعنوان‌سفیروسفارت فوق‌العاده، خدمات مهمی به‌امپراطوری بریتانیا وحکومت هندوستان کرد . وفقط بعضی اوقات برای مصلحت روزگار وبخاطر آنکه مردم نسبت خیانت بمملکت به اوندهند، بامنافع انـگلستان در ایران مخالفت می‌کرد[۱]. وقتی ایران تجزیه شد و قراردادهای ترکمانچای و گلستان بـاکمك ایادی بیگانه بایران تحمیل‌گردید ، بتدریج احساس‌شدکه «ایلچی‌کبیر» را بایدکنارگذاشت زیرا دراینمدت او هم شناخته شده وهم مورد نفرت وانزجار قرارگرفته بود . ازینرو مأمورین انگلیسی بلافاصله بسراغ مهره دیگری رفتند واین مهره شناخته نشده میرزا صالح شیرازی محصل اعزامی ایران به انگلستان بودکه در لندن بجرگه فراماسون‌ها درآمده ودرمراجعت به حلقه‌برادران ایرانی‌خود پیوسته بود. درآن ایام سفیرانگلیس درتهران « سرهنری دیلوك » نام داشت و در مدت مأموریتش در ایران هرچه توانست به دربـار و دولتِ ایران زورگوئی کرد . چون در این اوقات انگلیس‌ها جز تحقیر و تخویف نسبت به ایران‌نظری نداشتند، این شخص را قریب ده سال درایران‌نگاهداشتند تادولت ایران‌با اعزام مهندس میرزا صالح رسماً ازاوشکایت‌کرد وآنگاه دولت‌انگلیس ناچار«جان‌مکدونالد» را بجای او تعیین نمود .

نتایج نکبت بار اعمال ماسونها

کاری‌که فراماسونهای انگلیسی و ایرانی عالماً و عامداً بامیهن ما کردند . عواقب نکبت باری داشت که بدبختی آن بعدها حتی دامنگیرخود انگلیسها نیز گردید . تجاوز روسها

۱ـ مجله امیدنو ص ۷ .

به عثمانی و ایران علنی شد و بار دیگر مرزهای هندوستان بخطر افتاد و ناچار بنابنوشته « جان ویلیام‌کی » درکتاب « جنگهای افغانستان » اولیای دولت انگلستان بیادنوشته‌ها وعقاید دورجل انگلیسی‌که‌به ایران فرستاده بودند، افتاد . جان‌ویلیام‌کی می‌نویسد : « ... دولت انگلستان‌کشورایران را دست‌وپا بسته‌تسلیم دولت‌روس نمود. » ولی سرجان ملکم شدیداً باینکار اعتراض داشت ومی‌گفت : « ما نباید بگذاریم دولت روس ایران را ویران‌کند . مابا آن دولت معاهده داریم وهم عهد می‌باشیم وحق‌داریم که دراین میان مصلح باشیم .» سرهارد فورد جونز نیزمیگفت « ... صلاح نیست دولت انگلیس ایران‌را دست بسته تسلیم دربارسن پطرز بورغ‌کند .» ولی‌اعمال‌کثیف «اوزلی-ایلچی » دو استاد فراماسونی وسایر برادران ماسون‌آنها که دورشاه قاجارحلقه زده وبنا به ادعای (یك افسر ایرانی مقیم برلن) تعدادشان هم خیلی زیاد بود سبب شد تا ایران برای همیشه ازخیال‌تصرف افغانستان وکمك به‌آزادیخواهان هند دست بکشد. ضعف وناتوانی ایران وازدست رفتن هفده شهر قفقاز، روسها را درآسیا صاحب قدرت ونفوذ سیاسی فوق‌العاده‌ای کرد . بطوری که آنها بعد از ایران خاك عثمانی را مورد تهاجم قراردادند ، وقصد داشتند تابصره پیش‌بروند وطبعاً درصورتیکه موفق به‌پیشروی میشدند و از راه عثمانی ومتصرفات‌آن به خلیج فارس دست میبافتند، فاتحه هندوستان خوانده میشد . انگلیسها وقتی این‌خطررا احساس کردند باکمك دول اروپائی معاهده صلح بین روس وعثمانی را در۱۸۲۹ (۱۲۴۴ه) منعقد ساختند وازپیشروی‌آنها بسوی خلیج فارس وهندجلوگیری‌کردندواین اقدام آنها باعث جدائی روس‌وانگلیس‌گردید. ازاین تاریخ به بعد هر یك ازدولتین سیاست مخصوص خودرا درآسیا تعقیب نمودند . ازجمله روسها بمبارزه بادستجات فراماسونی وسایرعمال مخفی وعلنی حریف درایران پرداختند ورقابت بین آنها وانگلیسها روز بروز شدیدتر شد . درنتیجه اشتباهات و خیانت‌های علنی گروه ماسونی و آشکار شدن نقش سیاستمداران انگلیسی در ایران ، برای مدت‌کوتاهی زمامداران فراماسون درایران دیده نمیشدند‌ولی باردیگر از سال بیستم سلطنت ناصرالدینشاه که محافل ماسونی در ایران گشایش یافت و هجوم مجدد

ماسونها به دربار ودولت وسازمانهای دولتی آغازگردید ، آنها بخودنمائی پرداختند.

شناختن پیشقدمان فراماسونری در ایران و بررسی اعمال وافعال آنها وخیانتها وصدماتی که این گروه « بشردوست ! درتمام قرن نوزدهم به کشورما واردکردند درخور یك تحقیق کامل وجامع است. واکنون سعی میشود تاجائیکه مقدور باشد ماهیت چندتن ازپیشقدمان این جماعت درایران آشکارگردد .

میرزا عسگر در لژ فراماسونری پاریس وابسته به لژاسکاتلند

میرزا عسکرخان ارومی افشار سفیرفوق العاده ایران در دربار ناپلئون ، نخستین ایرانی صاحب مقام و باشخصیتی است که بعضویت فراماسونری وابسته به انگلستان درآمده است . دائرة المعارف فراماسونری ، تاریخ مفصل فراماسونری «گاولد» وپنج تاریخ معتبر دیگرفراماسونری همه متفق القولند که وی اولین ایرانی است که بعضویت فراماسونری جهانی درآمده است . قبل از او ایرانیانی که بهندوستان سفرکرده بودند ، عضو لژهای ماسونی هند بوده‌اند ، ولی چون درسازمانهای دولتی ودربار ایران دارای مقام ومنزلت نبودند نام آنها در ردیف فراماسونهای اولیه و برجسته ایرانی ذکرنشده است .

عضویت میرزا عسکرخان درلژ ماسونی وابسته به انگلستان از آن جهت مهم و قابل توجه است ،که وی هنگامی بعضویت فراماسونی درآمد که از طرف فتحعلیشاه بزرگترین مأموریت سیاسی به او محول شده بود .

در این مأموریت خطیر اوموظف بود ناپلئون وفرانسه را با ایران متحد سازد وجبهه‌ای علیه انگلیس وروس بوجودآورد . ولی سه ماه پس از ورود به پاریس گرفتار لژماسونی شدو بجای فعالیت بنفع ایران، حلقه عبودیت وفرمانبرداری استاد اعظم گراند لژاسکاتلند رابگردن نهاد . این واقعه درزمانی روی دادکه فتحعلیشاه در اثرجنگهای چندین ساله باروسیه ازپا درآمده ودرصدد یافتن متحد خارجی برای مقابله باروسیه مهاجم بود ، وازینرو ابتدا دست بدامان انگلستان شد . گرچه انگلیسها به او جواب موافق دادند ، ولی شرط اتحاد را واگذاری تمام بنادر دریای مازندران و ساختن

استحکامات در بوشهر و تصرف جزیره خارك دانستند . فتحعلیشاه که نمی‌توانست مطامع بریتانیا را برآورد ناچار از دوستی با آنها چشم پوشید و درصدد پیدا کردن دوست دیگری برآمد. درهمین موقع ناپلئون برای رسیدن بدریای هند درحوزه مدیترانه وامپراطوری عثمانی نفوذ کرده و در صدد تهیه اطلاعاتی از کشور ایران بود . فتحعلیشاه که قبلاً از خلیفه گری ارامنه اوچ کلیسا، اطلاعات زیادی در باره اروپا و ناپلئون بدست آورده بود، وی را بهترین متحد خود و کشور خویش تشخیص داده و بوسیله سفیر فرانسه در اسلامبول نامه‌ای برای ناپلئون فرستاد . قبل از آنکه نامه فتحعلیشاه به ناپلئون برسد، پادشاه فرانسه «ایده ژوبر» مترجم ومنشی دربار خود و بلافاصله پس ازاو «رومیو» آجودان مخصوص خودش را روانه ایران کرد .

فرستادگان ناپلئون بسرعت زمینه را برای اعزام یك هیئت نظامی بریاست ژنرال گاردان بایران فراهم کردند . دربار ایران این هیئت را باآغوش باز پذیرفت، و بلافاصله به معاهده «فن کن اشتاین» پیوست، سرتیپ گاردان فرانسوی بضمیمه گزارشی که در باره انعقاد قراردادی برای ناپلئون فرستاد، تأکید کرد که در ایران زمینه بسیار خوبی برای مبارزه قطعی علیه انگلیس وروس فراهم است. وناپلئون پس ازاطلاع این گزارش بسفیر خویش دستور داد که هر عملی علیه انگلیس لازم بداند انجام بدهد .گاردان بلافاصله نامه‌ای به فتحعلیشاه نوشت و باو اعلام داشت که: «... امپراطوری فرانسه میخواهد، هرنوع تجارتی بین ایران وانگلیس منقطع گردد وتمام عمال وکارگزاران این مملکت از جمیع بلاد وبنادر ایران طرد شوند ومراسلاتی که بین انگلستان وهندوستان ازراه ایران بعمل می‌آید، توسط اولیای امور ایران ضبط و مفتوح بشود...[1]»

فتحعلیشاه بدون درنگ شروع باجرای مفاد قرارداد واجرای خواستهای فرانسه نمود، اتباع انگلیسی را ازایران اخراج و رابطه سیاسی خود را با انگلستان قطع کرد وسفیر ایران را نیز ازبمبئی فراخواند.

پس از این مقدمات ، قراردادی بین دولتین ایران و فرانسه منعقد گردید که از

۱ــ سیاست ناپلئون درایران نقل از نامه ۱۱ اوت ۱۸۰۸ گاردان به فتحعلیشاه ص ۶۱

طرف ایران صدراعظم وحاجی‌محمد حسینخان اصفهانی‌امین‌الدوله‌آن را امضاء کردند وفتحعلیشاه پس ازامضای‌آن، برای ابلاغ مراتب علاقه خود به‌ناپلئون میرزاعسکرخان



میرزا عسکرخان ارومی افشار اولین فراماسون ایران

افشاراورمی را به همراهی میرزا علی‌بیگ با یك نامه مودت‌آمیز روانه پاریس‌کرد .[۱]

عسکرخان با کمال عزت و احترام بدربار امپراطور فرانسه پذیرفته شد و شاه درمیان سفرای ممالك خارجه او را در مقام اول قرارداد، و در مراسم‌گوناگون وی را مقدم داشت و هروقت امپراطور یـا نخست وزیر و وزیرخارجه او را میدیدند تـأکید می‌نمودندکه «عنقریب امپراطور متوجه روسیه ومسائل مربوط بایران‌خواهدشد[۲]،»

در چنین اوضاع واحوالی لژفراماسونری انگلستان درفرانسه با عجله مقدمات عضویت میرزا عسکرخان را فراهم‌کرده وتشریفات ماسونی که میبایست درمدت ششماه انجام‌گردد درمدت بسیارکوتاهی پایان پذیرفت وعسکرخان درروز۲۴ نوامبر۱۸۰۸در لژ « Orderof paris» که اولین لژتأسیس شده بوسیله‌گراند لژاسکاتلنددرفرانسه‌بود ، بعضویت‌آن پذیرفته شد این‌لژکه «مادر» همه لژهای اسکاتلند درکشور فرانسه بوده وهست درعرف فراماسونری «Philosophic Scottish rite » نامیده میشود .

درروز۲۴ نوامبر میرزاعسکرخان‌که‌بعضویت لژدرآمد،کرسی لژ تحت نظر توری Thory رئیس لژکار میکرد. وقتی همه تشریفات انجام‌گردید وعسکرخان بعضویت لژ انتخاب‌گشت شمشیر دمشقی را که درکمر داشت بـه لژ تقدیم نمود و بنا بنوشته مجله فراماسونری «Acta Latomorum» که در پاریس بزبان فرانسه منتشر میشد ، نطقی باین شرح ایرادکرد « آقایان من در نزد شما دوستی ، وفاداری‌واحترام خود را تعهد میکنم . از قراری‌که شنیده‌ام و شك ندارم فراماسونها نیکو خصال و شفیق‌اند و به ـ پادشاهشان بی‌نهایت علاقمندمیباشندخواهش‌دارم این هدیه راکه شایسته‌یك‌فراماسونی حقیقی است ازمن قبول فرمائید این شمشیرراکه در بیست وهفت جنگ بکمرداشته‌ام بشما تقدیم میکنم. وامیدوارم این مراسم تحلیف شما را به درجه صمیمیت من نسبت بآئین فراماسونی و خـوشوقتی‌که از عضویت این آئین برایم حاصل شده است متقاعد سازد...»[۳] نویسنده دیگرفراماسونری‌درکتاب«فراماسونری درجهان»که دوصفحه۷۶۷و

۱- شماره ۴مجله وزارت خارجه سال۱۳۲۸

۲- سیاست ناپلئون در ایران .

۳- ص۲۳۷جلد اول

۱۷۶۸ آنرا شورای فراماسونری آمریکا عکسبرداری کرده و برای اینجانب فرستاده است، نطق عسکرخان را بطریق دیگری و با تغییرات آشکار منتشر ساخته است . علی‌مشیری نیز هنگام اقامت در لندن مقاله‌ای برای مجله‌خواندنیها تحت عنوان «اولین فراماسونهای ایرانی در اوایل قرن نوزدهم» نوشته که در آن چنین مینویسد « ... در آن شب که مشارالیه با نور طریقت ماسونی منورگردید و ازعالم تاریکی پا به روشنائی گذاشت فی‌الفور شمشیر جواهرنشان خود را که دارای تیغه‌ای ازفولاد آبدار دمشقی بود ازکمر درآورد وروی میز اسناد لژ گذاشت واین بیانات را اظهار نمود : «برادران ـ سروران ـ ویاران ـ دوستی ورفاقت ووظیفه شناسی وامانت، فضایل اخلاقی و درایت، نوع پرستی ووفاداری بمقام سلطنت همه اینها وظائفی است که درمغز من جای گرفت وقسم یادکردم ولی اجازه میخواهم شمشیری راکه در بیست وهفت جنگ درراه وطن برای من خدمت نموده است برای گروگان تقدیم یاران و برادران بنمایم تا هرگاه روزی قرارباشد در این راه مقدس مفتخر به‌انجام خدمتی گردم با همین شمشیرکه برای خاطر وطن وشاه والاتبارم جنگ نموده‌ام آماده ستیز باشم.[۱]» مشیری بدون اینکه مأخذ این قسمت از مقاله خودرا نقل نماید، آنرا دنبال میکند واحتمال میرود که‌چون ببعضی اسناد ماسونیك دسترسی داشته‌که درآن تفصیل بیشتری دراین باره داده شده به نقل از اسناد لژ لندن اکتفا کرده‌باشد. بهرحال نویسنده «اکتالاتامورم» مینویسد: درآن‌روز«توری»رئیس‌لژیك نسخه ازکتاب قانون اساسی فراماسونری انگلستان را که در روی‌کاغذ اعلا چاپ شده بود وجلد چرمی قرمز بسیار زیبائی داشت با یك مدال تاریخی لژ صادر بسفیرکبیر تقدیم نمود .[۲]

در یادداشتهای «اکتالاتامورم» درباره تشریفاتی‌که روز ۸ دسامبر ۱۸۰۸ ازطرف عسکرخان درسفارت ایران بعمل‌آمد، چنین نوشته‌شده است « سفیرکبیرایران دراین

۱ـ شماره ۹۵۰ سال بیست و چهارم در ۱۳۴۳

۲ـ آنچه راکه از «اکتالاتامورم» اخذ شده مرهون هموطن‌گرامیم دکترغفوری هستم که هنگام اقامت چند روزه‌ام در پاریس در پیداکردن این قسمت از یادداشتها بمن‌کمك و مساعدت بسیار نمود .

روز کالسکه سفارت را توسط منشی وطبیبش بمرکز لژفرستاد. بوسیله فرستاده مخصوص خود از رئیس لژ تقاضا کرد تا بمنزلشان برود و خود با تشریفات تمام از رئیس لژ پذیرائی نمود ودرضمن راجع باینکه خیال دارد درتهران یك لژدایر کند، مذاکره کرد. وسپس با همان کالسکه سفارت رئیس لژرا باتفاق منشی وطبیب خود بمنزلش مراجعت داد... » اگرچه در این جزوه که متکی باسناد لژ مادر اسکاتلند در فرانسه و صورت جلسات آنست صحبت از تأسیس لژ در تهران بمیان آمده لیکن در چندکتاب معتبر فراماسونری صریحاً ذکرگردیده است که عسکرخان مأمور تشکیل لژ در « اصفهان » شده « روبرت فریك گاولد » نویسنده معروف فراماسونری در تاریخ فراماسونری جهان مینویسد: «عسکرخان که در۲۴ نوامبر۱۸۰۸ بعضویت فراماسونری درآمده با برادران فرانسوی خود بمشورت پرداخت تا بتأسیس لژ در اصفهان مبادرت ورزد. ولی نمیتوان قبول کردکه چنین تصمیمی و نقشه‌ای عملی شده باشد...»[1] نویسنده دیگر فراماسونری می‌نویسد « ... «توری» که ناقل این مطلب است توضیح نمیدهد که آیا بالاخره پروژه تأسیس لژ در اصفهان بمرحله اجرا درآمد یاخیر ؟ ولی بهرحال محتمل است که آقای سفیر در بازگشت بوطن بین دوستان مورد اطمینان خود اطلاعات چندی درباره تأسیس لژ منتشرکرده وتوجهشان را به عقاید مساعد خود با آن جلب کرده باشد زیرا ازکلیهٔ حوادث واطلاعات بعدی چنین برمیآید که ازآن تاریخ به‌بعد در ایران دیگر عدم اطلاع وجهل نسبت به لژفراماسونری ازبین رفته است .»

علی مشیری در مقاله خود دنباله نطق عسکرخان در لژ مینویسد « این سفیر که بی‌اندازه تحت تأثیراین جمع واقع گردید درتمام مدت اقامت خود درفرانسه علاقه زیادی به فراماسونری نشان داد و پس ازاینکه با استادان وبزرگان قوم مشورت نمود درصددبرآمدکه لژی دراصفهان تشکیل بدهد این‌اولین‌اثری‌است که درباره قبول آئین

۱ــ جلد ششم سال۱۸۸۷صفحه۳۳۸ (تاریخ شش جلدی فوق را با سیصد کتاب دیگر بکتابخانه مجلس شورایملی واگذارکرده‌ام)

فراماسونی بوسیله یك فرد برجسته ایرانی در تاریخ ثبت شده است...[1]»

رتبه استادی

چنانکه قبلا گفته شد سازمان فراماسونری انگلستان ، بوسیله « لژمادر اسکاتلند درپاریس » عسکرخان را با عجله و شتاب و تشریفات خاصی بعضویت سازمان خود درآورد. شاید کارگردانان لژ برای اینکه ازوجود اواطلاعات ذیقیمتی که داشت بنفع دولت بریتانیا استفاده کنند، درمدت کوتاهی که از بیست ویك روز نمیگذشت باومقام ورتبه استادی دادند، واین امر درسوابق لژهای فراماسونی با قاعده بی‌سابقه وکم نظیر است. بموجب قوانین ومقررات وآداب ورسوم فراماسونری که ظاهراً «باید لایتغیر» باشد، فراماسونها پس ازسالها کارو فعالیت درلژها وطی همه درجات واجراء کامل آداب ومقررات به مقام استادی میرسند. ولی لژ مادر اسکاتلند درپاریس درروز ۱۵ دسامبر ۱۸۰۸ یعنی درست پس از ۲۱ روز بعد بعسکرخان درجه استادی داد. درصفحه ۲۳۷ اکتالاتامورم دراین باره چنین نوشته شده است:

« ... ۱۵ دسامبر ـ عسکرخان برتبه استادی نائل آمد وآرشیو عمومی آئین در اختیارش گذارده شد. مشارالیه با دقت وعلاقه مخصوصی آنرامطالعه کرده ویك قوطی مرصع به جواهرات قیمتی نیز تقدیم لژ نمود...[2]» کارگردانان واعضاء کرسی لژفیلوزوفیك فرانسه که موفق شده بودند این خدمت بزرگ را به استاد اعظم خود «دراسکاتلند انگلستان» بنمایند به پاس خدماتی که «روبلو» عضوکرسی برای واردکردن عسکرخان به لژ نموده بود درهمان روزطی تشریفات خاصی باو یك نشان قیمتی دادند[3]» اکتالاتومورم مینویسد «... درهمان روز [۸سپتامبر] لژمادرکه میخواست نسبت به آقای روبلو خطیب بزرگ آئین که در موقع پذیرش سفیرکبیرخطابه بسیار خوبی تهیه کرده بود ابراز حق شناسی نماید مدالی باوتقدیم نمودکه یك طرف آن صورت استاداعظم وطرف دیگرش خدمات آقای «روبلو» بعنوان یك خطیب و نویسنده خادم لژ درسال ۱۸۰۸ [۱۲۲۳ هـ] نقش شده بود.» بدین ترتیب آشکار میشودکه ارزش عضویت عسکرخان درلژماسونیك انگلیسی

۱ـ اکتالاتامورم همه جا عسکرخان را (عسکری) مینویسد.

۲ ـ ایضاً اکتالاتامورم ص ۲۳۷ .

۳ـ مجله خواندنیها شما ۹۵ سال ۲۴

نه تنها بقدری زیاد بود که بخود او درمدتی کوتاه مقام استادی داده‌اند، بلکه به «روبلو» یعنی کسیکه اورا وارد لژ کرده و برای وی سخنرانی تهیه نموده نیز نشان «استاد اعظم» اعطاء نموده‌اند .

در آن روزگار انگلیس ها از ایران بکلی رانده شده بودند و همه عمال دولتی وتجاری آنها بنا بخواهش ژنرال گاردان فرانسوی از این کشور اخراج گردیده بودند . بنا براین تنها راهی که برای کسب اطلاع ازچگونگی رابطه ایران وفرانسه و اتحادی که باکمك «ناپلئون ـ فتحعلیشاه» در شرف تکوین بود وجود داشت ، استفاده از میرزا عسکرخان سفیر فوق‌العاده ایران دردربارفرانسه بودکه آنهم باکمال راحتی ودرکمترین مدت انجام گردید . از آن پس عسکرخان فرستاده شاه ایران که میبایستی برای جلب نظروکمك ناپلئون و دولت فرانسه بنفع مملکتش فعالیت کند ، هیچگونه قدمی درین راه برنمیداشت و مدت دوسال بدون اخذ نتیجه در پاریس بسرمیبرد.[1] حتی یك اقدام مفید و یك گزارش ونامه نیزدراین مدت ازاو باقی نیست تا معلوم شود او دراین سالها درپاریس چه‌میکرده، در حالیکه تمام نامه‌های ژنرال گاردان ومکاتبات وزارت خارجه فرانسه وناپلئون ، بشخص اویافتحعلیشاه دربایگانی دولت فرانسه موجوداست وقسمتی ازآن بفارسی نیز ترجمه گردیده‌است[2]، اهمال و یا تعمد عسکرخان در بی‌خبر گذاشتن فتحعلیشاه از هدفهای ناپلئون و اقامت بیهوده دو ساله او در فرانسه سبب شدکه روسیه تزاری بعد از معاهده « تیلسیت » و بجنگ آوردن کناره دریای سیاه و متلاشی کردن امپراطوری عثمانی بطرف ایران سرازیرشود و خود را برای پیشروی بسوی هندآماده کند. ناپلئون که متوجه این حرکت روسیه و جلب توجه او به هند شده بود ، برای مقابله با دشمن حقیقی خود انگلستان، هجوم بـه روسیه را لازم دید زیرا فکرمی‌کرد کەوقتی انگلیس‌درهند وآسیاسرگرم مبارزه با روسیه باشد بطورقطع دراروپا ازرقابت

---

۱ ـ اسناد وزارت خارجه ایران ـ مجله وزارت امور خارجه شماره ۴ سال ۱۳۲۸ شمسی

۲ـ دراین باره رجوع شود به کتاب (سیاست ناپلئون در ایران) بقلم دکتر خان بابابیانی .

باسیاست فرانسه دست خواهدکشید .

ولی انگلیسها که از نقشه های ناپلئون عمیقاً اطلاع داشتند از پیش آمدها استفاده‌کردند وازاینکه سیاست روس سبب از بین رفتن قدرت وعظمت ایران‌ومتلاشی شدن ارتش وتجزیه این‌کشور میشد خوشحال بودند . ودرعین حال بوسیله عسکرخان کوشیدند تا تلاشی را که ناپلئون برای ایجادصلح بین روسیه وایران بعمل میآورد ، قطع‌کنند وآنچه در قوه داشته بکاربردند تا ازانعقاد قراردادصلح‌جلوگیری نمایند[۱] .

فشاری‌که روسیه بایران وارد میآورد وعهدشکنی وبی‌اعتنائی ناپلئون‌که بعدها گناه‌آن بگردن ژنرال‌گاردان افتاد ، سبب شد تا فتحعلیشاه ازفرانسه نیزچشم بپوشد و باردیگر بطرف انگلیس روی‌آورد . دکترخان‌بابابیانی مینویسد : « ازاین زمان است که دولت ایران بکلی چشم ازکمك وهمراهی فرانسه می‌پوشد ودرصدد یـافتن متحد دیگری برمی‌آید . انگلیسهاکه ازدور ناظرتمام جریان امورسیاسی بودنداین اتفاقات وپیش‌آمدهارا استقبال‌کرده فوراً درصدد جلب دربارایران افتادند . سفیرآنهاباهدایای فراوان و نیروی دریائی مکملی درکنارخلیج فارس لنگر انداخته و جبران ضرر را به‌پادشاه ایران پیشنهادنمودند ودرضمن‌یادآوری کردندکه قرارداد تیلسیت استحکامی ندارد ومتحد واقعی‌ایران دولت‌انگلیس است[۲] . واین پیش‌آمدها همان‌خواسته‌قلبی انگلستان وعمال‌طماع ورشوه‌خوارآن درایران‌بود تا باردیگرنفوذ ایندولت‌درکشوری که بدان لقب «دروازه هند» داده بودند ،گسترش یابد .

بقول‌نویسنده «سیاست ناپلئون درایران» ازاین‌پس «...کسانیکه‌ازسابق‌طرفدار انگلیس بودند وجرأت خود نمائی نداشتند جائی‌گرفتند وبازار شهرتهای مهیب رواج

۱ــ نویسنده سیاست ناپلئون درایران‌مینویسد «جای تعجب است با اینکه‌دولت‌فرانسه چه مستقیماً درپاریس بتوسط نماینده ایران‌عسکرخان وچه بتوسط مامورخود سرتیپ‌گاردان در ایران در آشتی دادن و صلح میان دولتین ایران و روسیه اقداماتی کرد به نتیجه‌ای نرسید ص ۶۹ »

۲ــ ص ۷۶ سیاست ناپلئون درایران .

گرفت . گاهی استنکاف فرانسه را از قبول پیشنهاد ایران بـاین منتسب میکردند که باروسیه جهت حمله بایران معاهده سری بسته وبههمین علت سرایران را بوعدهشیره میمالد.گاهی نیز میگفتندکه این دولت در اسپانیا شکست خورده واتحادیهٔ عظیمی برضد او دراروپا درحال تشکیلاست وچوندراینایام اخبارپاریس هم برخلافمعمول روزبروزکمتر میشد رواج این شهرتها زیادتر میگردید ...[۱]»

از این به بعد عسکرخان کاری نداشت تا در فرانسه بماند و ازینرو بـه دربار ناپلئون اطلاع دادکهآمادهحرکت بطرف ایران است.«برادران فراماسون» عسکرخان که دردربار فرانسه بودند برای اینکه اورا از غضب ومجازات شاه ایران نجات بدهند موفق شدند ، نامهای از ناپلئون خطاب به فتحعلیشاه برای او بگیرند . در این نـامه امپراطور فرانسه مینویسد:

«اعلیحضرتا ، قدرقدرتا ،چونمدت مأموریت موقتی سفیرفوقالعاده شماعسکرخان افشار در دربار ما بانجام رسیده است ، بنا برتصمیمات اخیر آن اعلیحضرت در باب فرستادگان، لازم بودکه اورا بیش از این درنزد خود نگاه نداریم. اگرچه عزیمت او برما ناگوار خواهد بود ورفتار اوهمیشه مورد ستایش ما بود. سفیرمزبور غالباً درمدت مأموریتخود مراتب لطفآن اعلیحضرت راگوشزد ما میکرده میل قلبی ما اینستکه احساسات مودتیکههمیشه بینالاثنین وجودداشته پیوسته برقرار بماند وآناعلیحضرت در اختیار دوستیما ودشمنان همیشه جانب مارا رعایتکنند ودراین مشورت ماباکمال صفا بنابراعتمادی که آن اعلیحضرت نسبت بما ابراز داشتهاندمسئول ایشانرا اجابت خواهیمکرد . اعلیحضرتا ،قدرقدرتا در خاتمه از خدای متعال خواستاریمکه روز بروز برعظمت شما بیفزاید وایامرا با عظمت وعاقبت بگذراند ۲۳مه ۱۸۱۰ . [۲]»

مهرامپراطور ناپلئونـوزیردولت دوکدوباسانوـ وزیر روابطخارجه دوکدوکادور

۱ـ ص۷۸ سیاست ناپلئون درایران . •

۲ـ ص۳۰ شماره ۴۵ مجله وزارت خارجه

پس‌ازورودعسکرخان بتهران، بعلت‌عدم‌موفقیت‌درمأموزیت‌پاریس‌کارحساسی‌باو واگذار نشد. اوحتی‌نتوانست لژفراماسونری نیزدرایران‌تأسیس‌کند ودراین‌باره‌نیز نقشه او باشکست روبروشد. نویسنده تاریخ فراماسونری‌که مطالعاتش متکی باسنادگراندلژ انگلند واسکاتلند است نیز در تشکیل لژ بوسیله عسکرخان تردید میکند. به همین سبب سازمان فراماسونری انگلیس مهره دیگری بجای او انتخاب و از این پس تا سی وپنجسال بعد ازآن استفاده‌کرد. این مهره‌که چندین بار سفیر، مأمور مخصوص شاه و وزیر خارجه ایران‌گردید وبا برادران فراماسونریش سیاست خارجی ایران را اداره میکرد. میرزا ابوالحسن‌خان شیرازی معروف به ایلچی نام داشت‌که بسیار بجاست از شرح‌حال او اطلاع حاصل‌کنیم.

میرزاابوالحسن خان ایلچی دومین فراماسون ایرانی

میرزاابوالحسن خان‌ایلچی‌که دومین‌فراماسون‌ایرانی واز اتفاق دومین وزیرخارجه ایران نیز بشمار میرود، در بین سالهای ۱۲۳۹تا۱۲۵۰ واز۱۲۵۴ تا ۱۲۶۲قمری هجری مقام وزارت خارجه ایران را داشت.

اوکه‌مدت‌سی‌وپنجسال ماهی‌یکهزارروپیه ازدولت‌انگلیس وحکومت هندوستان رشوه‌ومقرری‌میگرفت‌درسال۱۲۲۴ه(۱۸۱۰)یعنی درروزهائیکه عسکرخان مورد غضب و بی عنایتی فتحعلیشاه قرارگرفته بود و بایران احضارگردید، بعضویت لژ فراماسونری انگلستان درآمد. کارهائی‌که این دومین فراماسون ایران در مدت۳۵سال انجام‌داد، همه‌بضررایران‌وبسودسیاست بریتانیا بود. اعمال‌دوران‌سیاه‌وزارت وسفارت اوآنقدر ننگین و بیشرمانه است‌که جا دارد نام او را درردیف خائنین درجه اول مملکت ومروجین فساد ورشوه خواری وجاسوسی بنفع اجانب ذکر کنیم.

میرزاابوالحسن‌خان پسردوم میرزامحمد علی یکی ازمنشیان حکومت نادرشاه بود. اودرسال۱۱۹۰ه (۱۷۷۶م) درشیرازمتولد شد و دردستگاه پدرش پرورش یافت. شبی‌که نادرشاه بقتل رسید، میرزا محمد علی در زندان بود و میبایستی روز بعد بجرم

۱-۱۸۲۳ تا۱۸۳۴واز۱۸۳۸ تا ۱۸۴۵میلادی.

خیانتی که به‌نادر کرده بود زنده زنده سوزانده‌شود. پس از آنکه نادر بقتل رسید میرزا محمد علی هم ازسوختن رهائی یافت ودرعهدکریمخان زند درخدمت اومیزیست تا در اواخر سلطنت این پادشاه مرد .

همسراو، خواهر حاجی ابراهیم،کلانتر شیراز بود و میرزا ابوالحسن خان پسر همین زن‌است . بعدها حاجی ابراهیم دخترخود راهم‌بزوجیت‌خواهرزاده خویش یعنی میرزا ابوالحسن‌خان‌آورد. زن حاجی ابراهیم دو خواهر داشت‌که یکی به عقد محمد تقی میرزا حسام‌السلطنه (۱۲۰۶-۱۲۶۵) پسرفتحعلیشاه درآمد ودیگری همسرحاجی محمدحسین‌خان امین‌الدوله‌صدر اصفهانی‌که در۱۲۳۴هـ (۱۸۱۸م) بصدارت فتحعلیشاه رسید . وی تاسال ۱۲۳۹هـ (۱۸۲۳)که سال فوت اوست دراین مقام باقی بود .

درسال ۱۲۱۵هـ (۱۸۰۰م) که فتحعلیشاه ، حاجی ابراهیم را از صدارت بزندان انداخت وهمه بستگان او یااسیرویامقتول وکورویامتواری شدند، میرزاابوالحسن‌خان نیزکه حاکم شوشتر بود باسیری بطهران‌آورده شد وشاه قصدکشتن اوراکرد. ولی بعضی ازدرباریان وساطت‌کردند واو مجبور باقامت درشیراز شد. اما میرزا باکمك انگلیسها ازراه بصره به هند رفت ودر بمبئی اقامت‌کرد. درسال ۱۲۲۳هـ (۱۸۰۸م) صدراصفهانی وساطت‌کرده واو راازبمبئی بتهران‌آورد وسال بعد بعنوان ایلچی مخصوص از تهران ، باتفاق‌جیمزموریه منشی‌سفارت انگلیس‌روانه لندن‌نمود .اوازراه‌گرجستان،ارمنستان، آناتولی وقسطنطنیه باکشتی مخصوص نیروی دریائی‌انگلستان بنام **Frigate** به جزیره مالت‌وازآنجا ازراه تنگه جبل‌الطارق بانگلستان رفت.

مجله‌فراماسونری‌ضمن‌چاپ عکس‌اوشرح بسیارمفصلی ازرفتار وحرکات‌وی نوشته وبه‌اولقب «عالیجناب» داده‌است. این‌مجله می‌نویسد:[۱] « ازوقتی که‌میرزا ابوالحسن‌خان بانگلستان‌رسیدنهایت‌کوشش‌ازطرف‌وزرای‌پادشاهی‌انگلستان‌بعمل‌آمدتا به‌فرستاده‌پادشاه ایران بد نگذرد . دولت انگلیس سرگوراوزلی را که ازهمان تاریخ بعنوان سفیر

۱ـ European magazine



میرزاابوالحسن‌خان ایلچی ایران اندر انگلستان، دومین فراماسون ایران و نخستین وزیر امور خارجه ایران بود که مدت سی و پنج سال از دولت انگلیس مقرری میگرفت

پادشاهی انگلستان در تهران انتخاب کرده بود با تعلیمات لازمه بعنوان مهماندار[1] تعیین کرد. میرزا بکرات از نوع پذیرائی واحتراماتی که برایش معمول داشته بودند قدردانی و اظهار رضایت نمود و ازمهربانی مأموران پذیرائیش برای عموم حکایتها کرده است. عالیجناب باوجودی‌که مسلمانی مکلف بود ولی هرگز از امتیاز مخصوص دین خود که استفاده از تعدد زوجات باشد بهره نگرفته ویك زن انتخاب کرده بود و ازآن زن نیز تا آنجا که ما می‌دانیم بیش ازیك فرزند ندارد. چیزی‌که مایه اعجاب همه گردیده است آنکه نامبرده ظرف چند هفته ویا بهتر بگوئیم یکی دوماه بروانی زبان انگلیسی را یاد گرفته وصحبت میکرد و به زبانهای ترکی استانبولی و هندی نیز بخوبی تکلم می‌نمود. سفیر ایران قد بلند، هیکلی تنومند و قهرمانانه داشته چشمهایش نافذ و گویا ودندانهایش سفید وزیبا بودودرصورتش ریش انبوهسیاه‌رنگی‌مشاهده‌میشده‌است...[2]»
اما مجله‌وزارت امورخارجه‌ایران بخلاف‌مجله‌ماسونیك میرزا، را بعلت حرکات‌عجیب و غریبش سرزنش کرده ومی‌نویسد: «ازمیرزا ابوالحسن خان درطی این مسافرت بعلت آشنا نبودن به‌آداب فرنگی بعضی حرکات و اطواری کـه پیش فرنگیان مضحك جلوه می‌کرد ازوی‌ناشی‌شده‌است‌که‌در‌آن‌تاریخ‌جالب نظر بوده وجیمزموریه‌که غالب ایرانیان ازبد نفسی و دست زبان او درعذاب بودند، این حرکات سفیر ایران را بهانه قرارداده وکتاب مشهورخودیعنی «داستان حاجی‌باباصفهانی» و «حاجی بابا درلندن» رانوشته است این دوکتاب سراپا غرض‌آلود و برای ایرانیان موهن است.»[3] میرزا درلندن‌عاشق دختر لرد «کاسلروی» وزیرخارجه انگلیس شد وبنابرآنچه‌که درکتاب «حیرت‌نامه» کـه درکتابخانه وزارت خارجه ضبط است آمده ازعشق این دوشیزه انـگلیسی گریـه

۱- مجله فراماسونری درباره کلمه‌مهماندارمی‌نویسد: «... Mehmandar لغتی‌است که از اردو گرفته شده و به کسی می‌گویندکه افسری عالیرتبه است و وظیفه‌اش پذیرائی و نگاهداری شاهزادگان وزعمای مشخص کشورهای بیگانه می‌باشد...»

۲- The European magazine and London review جون ۱۸۱۱،

۳- ص ۳۰ شماره ۲ سال اول ۱۳۲۸.

می‌کرد وغزل‌حافظ می‌خوانده وضمناً می‌خواسته است که معضلات سیاسی ایران را نیز حل کند!!»

عضویت درلژ فراماسونری

سرگور اوزلی بارت[۱] مهماندار میرزا ابوالحسن خان که خود ازرؤساء فراماسونری بود ،خیلی زود « ایلچی‌کبیرایران » را شناخت و اورا برای ورود به حلقه‌برادران فراماسون‌مناسب ولازم دید .

زیرا ایلچی ایران‌هنگامی‌که دردامان‌مادرش طفل خردسالی بود ، هم ازخیانت پدرش به نادرشاه مطلع شده و هم دقایق مرگ و سوزانیدن او را با ناراحتی تحمل کرده وکینه‌شاه ایران‌را بدل‌گرفته بود. وهمچنین هنگامی‌که نخستین مقام دولتی‌را در شوشتر بدست آورد، باردیگرعفریت مرگ‌را دربالای سرخود دید. این دوحادثه اورا آماده هرگونه خیانتی به ایران و شاه ایران کرد و بدامان « برادران فراماسون» و « سازمان جاسوسی » انگلستان انداخت .

میرزا ابوالحسن خان مثل میرزا عسکرخان خیلی زودهمه مراسم فراماسونری را طی‌کرده و در مدت بسیار کوتاهی بمقام Past Grand master رسید . نشریات فراماسونری که همه جا بـا احترام وذکرلقب « عالیجناب » ازاو نام می‌برند درباره عضویتش درلژفراماسونری انگلندکه بزرگترین لژ این‌کشور است چنین می‌نویسند :

بنابر روایت‌تاریخی فراماسونری روز۱۵ژوئن۱۸۱۰[۲] عالیجناب میرزاابوالحسن خان بعضویت فراماسونری درآمد . روزی‌که او فراماسن شد ۳۵ نفر از اعضاء اصلی‌لژ و۵ مهمان عالیقدرازلژهای معروف انگلستان که « لردمویرا » [۳] و « دوك سوسکس»[۴] نیز جزوآنها بودند باشکوه وجلال زیادی مراسم را انجام دادند .

۱- sir Gore ousely Bart

۲- درهمه تواریخ روزعضویت میرزا ۱۵ژوئن نوشته شده ولی علی مشیری ازلندن در مجله‌خواندنیها این‌روزرا ۱۴ژوئن ۱۸۱۰ نوشته‌است .

۳- Lord Moira (1754-1826), later Marquess of Hasting and viceroy of India . provincial grand master 1790-1813

۴- The Duke of Sussex



دوك سوسكس یا لرد مورا گراندماسترفراماسونری که‌میرزا ابوالحسن‌را استاد فراماسون کرد



تابلوی نقاشی میرزا ابوالحسن‌خان

میرزاابوالحسن‌خان‌در لژفراماسونری‌انگلستان‌رتبه‌ومقام past Grand Master را بدست آورد و از طرف گراند لژ انگلند مأموریت یافت که با کمك سرگور اوزلی بارت که بمقام ریاست فراماسونری منطقه‌ای (provincial Grand Master) ایران نائل‌شده بود، لژی درتهران تأسیس‌کند. ولی‌هیچیك ازاسنادوکتب فراماسونری تأسیس لژ درتهران را تأئید نمی‌کنندوحتی با لصراحه می‌نویسند «هیچگونه قرائنی دردست نیست‌که درهیچ‌زمانی وی موفق شده باشد لژوابسته به‌گراند ماسترد انگلستان را درایران تأسیس‌کند[1]».

اسناد فراماسونری‌می‌نویسند: میزان‌خدمات‌میرزا ابوالحسن‌خان به‌فراماسونری

۱ـ تاریخ فراماسونری گاولد جلد ششم.

را باید مکتوم داشت ولی ضمناً باید خـاطر نشان کرد که بموجب مندرجات مجلات فراماسونری وبنا به‌اظهاریك افسر نظامی‌که دربرلین تحصیل می‌کرد درآن زمان تمام اعضاء دربار سلطنتی ایران از برادران فراماسون تشکیل شـده بودنـد[1] . گرچـه این ادعای کتب و نشریات فراماسونری اغـراق آمیز بنظر میرسد ولی نمی‌توان انکار کرد در دوران فعالیت ۳۵ ساله میرزا ابوالحسن‌خان دردربارقاجار عدهٔ زیادی ازدرباریان را غلامانٔ حلقه بگوش انگلستان و لژ فراماسونری تشکیل می‌دادنـد که خود او در فراماسون کردن آنها تأثیر زیاد داشت .

تقسیم هدایا ـ تحف رشوه بوسیله میرزا واوزلی بین‌درباریان

همینکه میرزا ابوالحسن‌خان حلقه برادری ماسونیك را بگردن نهاد وحاضرشد غلام مطیع انگلستان در ایران‌بشود، فراماسنها مقدمات سفرپرطمطراق وپرزرق وبرق اورا به‌ایران فراهم‌کردند .

دولت انگلیس برای اینکه از این « غلام مطیع » خود حد اکثر استفاده را بنماید ،.موافقت‌کردکه همراه میرزا ابوالحسن‌خان مقدار زیادی هدایا و تحف وپول نقد برای تقسیم بین درباریان ارسال شود . سرگور اوزلی بارت باهمکاری وهمفکری میرزا امتیازات زیادی ازدولت انگلستان گرفته وبا هدایا وتحف بسیار از انگلستان بطرف ایران حرکت کرد . یك قرن پس از این ماجرای ننگین ویلسن شرق‌شناس انگلیسی[2]ازبین اسناد واوراق لرد ملویل نامه‌های سرگور اوزلی‌را که حاکی ازپرداخت رشوه ، هدیه وتحفه به‌درباریان وشخص‌میرزا ابوالحسن‌خان‌بود

---

۱ ـ نشریات فراماسونری که در آن جریان عضویت میرزا ابوالحسن خان منعکس شده باین شرح می‌باشد :

1 _ Freemasons magazine and Masonic Mirror Jan 2,1884
2 _The European Magazine ‹ and London review June 1810
3 _ The History of Freemasonry
4 _ The coneise history of Freemasonry

۲ ـ اسناد لرد ملویل درکتابی بنام «نامه‌های سیاسی سفیر بریتانیا در ایران» منتشر شده . این‌کتاب‌را دکتراحمدتوکلی‌دیپلمات وزارت‌امورخارجه ترجمه ومنتشر کرده است.

بدست آورد و بصورت کتابچه‌ای منتشر کرد.

این اسناد که بین اداره هند شرقی- وزارت خارجه انگلیس- نایب السلطنه و سرگور اوزلی رد و بدل شده نشان میدهد که انگلیسها با کمك میرزا ابوالحسن خان و با دادن رشوه و تحفه حتی به غلامان و نوکرهای درباری و شخص میرزا چگونه مقدمات نوکری درباریان فتحعلیشاه را آماده کردند. با نقل این اسناد شرم آور قسمت کوچکی از عملیات انگلیسها وعمال آنها افشاء میشود و باشد که موجب عبرت سایر هموطنان ما گردد.

نمره ۶ اداره هند شرقی ۳۰ مه ۱۸۱۰

آقای محترم

مفتخریم که رونوشت دو نامه خصوصی را که از طرف سرگور اوزلی بعنوان متصدی این اداره رسیده است برای اطلاع جنابعالی تقدیم داریم. یکی از نامه‌ها باملاحظه دستور جنابعالی مبنی بر تصویب وپرداخت مخارج متفرقه که به عنوان انعام به نوکر- های میرزا و دیگر درباریان ایران داده میشد به ایشان نوشته شده و نامه دیگر بطوری که ملاحظه میشود نظر موافقت آمیز سرگور اوزلی است. با در نظر گرفتن وضع فعلی که هر روز بعناوین مختلف اشخاص محترمی به ایران اعزام میشوند و احتیاجات مالی افزوده می‌گردد، وظیفه خود میدانیم که به اطلاع برسانیم برای اجرای دستورات با وضع مشکلی مواجه شده‌ایم چه وجوه اختصاصی کمپانی هند شرقی فقط وقتی قابل پرداخت است که از طرف هیئت رئیسه امور هندوستان تصویب بشود زیرا این هیئت تنها مقام صلاحیتداریست که می‌تواند دستور مخارج سیاسی را صادر کند.

باید معلوم کرد که آیا لازم است درموارد مشابه هم موافقت هیئت مدیره را جلب نمود یا خیر؟ عقیده شخصی اینجانبان این است که **وقتی شخصی از طرف اعلیحضرت بعنوان سفارت در دربار تهران تعیین می‌شود باید بهای پیش کشیهائی را که بمنظور معرفی خود بدربار ایران می‌برد ازبودجه عمومی پرداخت نماید.**

درباره نوکرهای میرزا نیزمی‌توان همین رویه‌را اجراء نمود البته تصمیم باجرای این عقیده شخصی نداشته منتظر اعلام نظر ازطرف جنابعالی هستم .

ضمناً معلوم فرمائید آیا بهتر نیست که هزینه افسران ومأمورین مخصوص که از این کشور به ایران اعزام میشوند از بودجه عمومی پرداخت شود زیرا میزان علاقه کمپانی‌هندشرقی‌نیزبهمان نسبت و اندازه علائق ومنافع عمومی است و واضح است که این مؤسسه هرقدر عضو اداری و مأمور مخصوص که از هندوستان برای خدمت ایران لازم باشد تقبل کند ، بهره بیشتری خواهدبرد .[۱]

مفتخریم آقا ،که خدمتگذارصمیمی شماهستیم ـ ویلیام استل ـ ژاکپ بوتزانکت

بجناب جلالتمآب ربرت دنداس .

نمره ۷ ـ رونوشت شماره ۱۵ کوچه پارك ۲۶ مه ۱۸۱۰

آقای محترم

دریافت نامه ملاطفت‌آمیز مورخه بیست وچهارم شماباعث مسرت‌گردیدخوشوقتم باطلاع جنابعالی برسانم میرزا و اینجانب بخوبی میدانیم کـه جلب توجه محبت‌آمیز جنابعالی متضمن تأخیر است ولی دلایـل بسیار مهمی ما را وادار می‌کند که توجه مخصوص را در اینوقت استدعا نمائیم. کارهای مختصری هست‌که مرتب‌کردن‌آنها (که تصور میکنم دریك هفته انجام شود) مانع حرکت فوری خواهد بود مگراینکه برای موافقت هیئت مدیره با درخواستهای شاه ایران ناچار بتأخیر بیشتر باشیم ... باکمال احترام طی یادداشتی‌صورت اشیاء مورد احتیاج راکه تهیه وخریدآنها تحت نظرمیرزا انجام خواهد شد پیوست مینمایم که بعداز دریـافت جواب موافقت‌آمیز ، فوری اقدام بشود وهمچنین صورتی ازنام نوکرهای ایرانی نیز که همگی‌دریك ردیف بوده ومبلغ مساوی دریافت میدارند تقدیم میدارد . اطمینان میدهم آقای محترم که در نهایت احترام صمیمانه درخدمت شما هستم ، سرگور اوزلی به‌آقای ویلیام استیل .

---

۱ ـ سایر مطالب نامه مربوط بساختمان سفارت انگلیس در تهران وقسطنطنیه است .

کارد و چنگال مبلغ تخمینی	۶۰ پوند
انواع کاغذ مداد وغیره	۲۰۰ «
جای لباس زنانه ، لوازم التحریر و میز کار	۱۰۰ «
مطبوعات ، کتابها و نقشه‌ها	۱۵۰ «
جعبه اسباب نقشه‌کشی وقوطی رنگ وقوطی عینك وغیره	۷۰ پوند
	درحدود ۵۸۰ پوند

نوکرهای میرزا ابوالحسن

کربلائی حسن	۵۰ پوند
محمد علی بیك	۵۰ «
عباس علی بیك	۵۰ «
غلامحسین	۵۰ «
هاشم	۵۰ «
محمد رحیم	۵۰ «
حسین	۵۰ «
حاجی عبدالله	۵۰ «
صادق	۵۰ «
	جمع ۴۵۰ پوند

نمره ۸ ـ شماره ۱۶ کوچه پارك

خصوصی دوشنبه ۲۸مه ۱۸۱۰

آقای محترم

امیدوارم اقدامات و تذکراتی که گاهگاهی در نتیجه صحبت با میرزا پیشنهاد

میشود با حسن قبول تلقی خواهید فرمود . اطلاع حاصل‌کرده‌ام که شاه ایران آینه‌های بزرگ را بسیار دوست دارد اکنون که سفیر او به‌کمپانی معرفی شده است بجاخواهد بود که دو زوج از بزرگترین آئینه‌هائی که تاکنون درشرق دیده شده برای اوفرستاده شود .

پس از رسیدن آئینه‌ها به بوشهر ، شاه برای آوردن آنها دستور خواهد داد و این موضوع سبب صرفه جوئی مبلغ زیادی ازهزینه خواهد شد .

تصور میکنم دو وزیری که تنها مشاور شاه هستند و در صدد تهیه و ارسال نامه بعنوان آنها می‌باشید انتظار دارندنامه‌ها باتحف و هدایا همراه باشد ، در خصوص جنس این هدایا صورتی تقدیم داشته‌ام برخی از اشیائی را که در صورت نامبرده ذکر شده ازطریق خرید چند تکه زری و موسیلین وغیره‌که تهیه آنها در بمبئی به آسانی ممکن است امکان پذیر خواهد بود و ماهوت مخصوصاً رنگهای شنگرفی ، آبی ، سبزپررنگ هدیه مناسبی است که مورد پسند خواهد بود .

ولی نمی‌توان از پارچه‌ها زیاد تقسیم‌کرد و پس از اینکه میرزا را بانبارپارچه هدایت کردم معلوم شد پارچه‌هـای ماهوت درجه یك از همانقسم‌که ماميپوشيم بهترين و شایسته‌ترین هدایا بوده و بهتر است که بجای یك تکه ، بقواره‌های ۲۱ یاردی‌تقسیم شود اطمینان‌میدهم این مخارج که تحت نظر اینجانب‌میشود بیهوده و بی‌نتیجه‌نخواهد بود .

قبلاً بارها به سلف شما وخود شما متذکر بوده‌ام که باید بمیرزا نیز مبلغی بهمان میزان که به محمد نبی‌خان و سایرین‌پرداخته میشده داده‌شود زیرا این‌شخص‌در اینجابرای نزدیك شدن بشخص اول‌خطرات زیادواقدامات مشکوك النتیجه‌ای را متحمل شده در حالیکه مأمـورین قبل از او فقط مأموریتشان نزدمأمورین شما درهندوستان بود ؛ از این جهت معتقدم مبلغ مشابهی (هزار روپیه در ماه) باید باو داده شود و این مبلغ کافی خواهد بود که او را برای همیشه علاقمند و وابسته بعلائق کمپانی محترم سازد و این وجه قلیلی‌است‌که‌کاملاً بجاخرج شده است . در عین‌حال توصیه‌میکنم

که این وجه باید ازطریقی داده شود که همواره در اختیار سفیر باشد تاهر وقت که رفتار میرزا مخالف انتظار بود و آنچنانکه شایسته است سودمند و قابل استفاده نیست مستمری قطع شود .

اطلاع‌دارم‌که‌کمپانی، پرداخت نظیراین مخارج را تصویب‌نمیکند ولی‌چنانچه نامه‌ای بفرماندار کل یا فرماندار بمبئی بنویسید جواب کافی و موافق دریافت‌خواهید فرمود ، چه آنان همواره دستورشما و معاون‌را باکمال افتخار اجابت مینمایند **و این مقرری برقرار خواهد گردید. میرزا انتظاردارد‌که این‌مقرری از روزی‌که مأموریت‌یافته ویالااقل‌ازروز ورود بانگلستان دروجه اوپرداخت‌خواهدشد.**

ازاین مزاحمت‌خود معذرت‌میخواهم اما حفظ منافع‌کمپانی محترم‌هندشرقی را همیشه وظیفه‌خود میدانم .

امیدوارم که مرا از صمیمیترین دوستان بشمارید اوزلی

به آقای ویلیام استل

آغازفعالیت ماسونی درایران

در این زمان طراحان‌سیاسی انگلیس برای پی‌ریزی‌کامل و استوار سیاست خود در ایران وجود سازمان فراماسونری و فراماسون شدن ایرانیهاو اعزام‌فراماسونهای انگلیسی‌بایران را لازم میدانستند .

از این پس اغلب سفرای انگلیسی که بایران میآمدند حلقه‌برادری‌فراماسونری را بگردن داشتند . آنها در ایران حلقه‌های برادری متعددی بگردن رجال وبزرگان و درباریان ایران می‌افکندند و آنان را بدام محافل ماسونی میکشیدند .

در مدت نه ماهی که میرزا ابوالحسن خان ایلچی‌در لندن بود ، سرگوراوزلی استادفراماسونری،مهمانداری‌اوراعهده داشت ودرهمین‌ایام‌او بجای «سرهاردفوردجونز» بعنوان‌سفیرانگلیس درایران‌تعیین‌گردید . دراین‌نه‌ماه میرزاابوالحسن‌خان عوض شده بود . او به‌حلقه برادران فراماسون درآمده و همراه یك استاد اعظم لژ بتهران میآمد، اوزلی در مارس ۱۸۱۱ (صفر ۱۲۲۶ هـ) از راه هند بایران آمد .

در دوران سفارت « جونز » در تهران قرار شده بود دولت انگلیس سالیانه یکصدوبیست‌هزار تومان برای کمك جنگی با یران « وام بلاعوض» بدهد ، تا این‌مبلغ در جنگ با روسیه مورد استفاده قرار گیرد . اما همراه «اوزلی - ایلچی» یك حواله سالی دویست هزار تومان نیز بودکه بموجب‌آن‌دولت انگلیس به‌فرمانفرمای هندوستان توصیه‌کرده بود تا از این پول برای خود ایلچی‌نیز مبلغی‌مقرری تعیین‌کنند.[۱] وبطوری که خواهد آمد این‌مقرری برای او تعیین‌گردید .

دولت انگلیس برای اینکه « ایلچی » را بشاه نزدیك کند و در رأس قدرت قرار دهد ، به سرگور اوزلی دستور داد از هیچگونه کمکی بمیرزا ابوالحسن خان خودداری ننماید . این دستور العمل سبب گردید که اوزلی هنگام شرفیابی آنقدر از برادر ماسونش ایلچی تعریف کند ، تا فتحعلیشاه در حضور او به ایلچی بگوید : « .... آفرین ، آفرین ابوالحسن ! تو روی مرا درمملکت بیگانه سفید کردی ، منهم روی تورا سفید خواهم‌کرد . توازنجیب‌ترین خانواده‌های مملکت من هستی بحول‌الهی من تو را بمقامهای بلند اجداد تو خواهم رسانید ... »[۲] در این موقع ابوالحسن‌خان بخاك افتاد ، بطوریکه پیشانی او به قالی‌کف اطاق رسید .

آمدن اوزلی‌بایران که فرمان تأسیس لژماسونیك نیز به همراه داشت ،موفقیت شایانی نصیب دولت انگلیس کرد تا جائیکه دو فراماسون گراندلژ انگلند «اوزلی ــ ایلچی » عهدنامه‌ای در دوازده ماده با هم امضاء کردند که بموجب آن : « ایران‌متعهد شده بود علیه افاغنه یاغی که با قشون انگلیس بجدال پرداخته بودند وارد کارزار شود »

سرگور اوزلی پس از امضاء قرارداد مذکور ، چون یقین حاصل کرد که میرزا ابوالحسن خان در خدمت بانگلستان صادق و وفادار است برای اینکه او را همیشه‌در اختیار دولت متبوع خود قرار دهد ، بار دیگر مسئله پرداخت مقرری ماهانه را در

۱ـ ناسخ‌التواریخ وقایع سال ۱۲۲۶ هجری .

۲ ـ ناسخ‌التواریخ وقایع سال ۱۲۲۶ « .

باره او عنوان کرد و نامه‌هائی به وزارت هندوستان ــ وزارت خارجهٔ انگلیس وکمیته محرمانهٔ امور سیاسی هند نوشت . این مکاتبات فیمابین وزارت خارجه انگلیس[1] و وزارت هندوستان در لندن ضبط است و پس از گذشت ۵۰ سال در اختیار مراجعین گذاشته شده است .

مکاتبات مزبور بقدری گویاست که دادن هرگونه توضیحی در بارهٔ آنها زائد است . برای‌نمونه « کمیته محرمانه اداره امور سیاسی حکومت بمبئی »روز هفتم‌ژوئیه ۱۸۱۰ شرح ذیل‌را دربارهٔ برقراری مقرری به‌میرزا بوالحسن‌خان بفرمانفرمای‌هندوستان نوشته است :

« بقرار اطلاع حاصله محمد نبی‌خان سفیر فوق‌العاده سابق ایران در کلکته‌که از طرف کمپانی هند شرقی یکهزار روپیه مقرری میگرفت ، حق نعمت را نشناخته و نفوذ خود را بنفع فرانسوی‌ها در ایران بکار انداخته است . اگر این مطلب حقیقتاً صحت داشته باشد البته مقرر خواهید نمود مقرری مزبور درحق وی قطع شود .

بر اثر خدمتی که از جناب میرزاابوالحسن‌خان در خصوص توسعه اتحاد بین ایران و انگلیس ، نسبت بکمپانی بظهور رسیده ، به سرگور اوزلی اختیار داده شده است وجه مذکور را درحق‌وی مقررداشته واین نظرما را بمیرزا ابوالحسن خان‌ابلاغ نماید . ضمناً این مطلب را باید بدانند یکهزار روپیه مقرری تا وقتی پرداخته میشود که سفیر انگلستان در تهران از رویهٔ میرزا ابوالحسن خان رضایت داشته باشد ... نظر باینکه مخارج میرزا ابوالحسن خان در مدت اقامتش در لندن از خزانه دولت انگلستان تأدیه شده ومدتی هم که در بمبئی‌بود کمپانی هند مخارج او را تقبل‌نموده است لازم میشود یکهزار روپیه مزبور از وقتی درحق او منظور گردد که بمبئی‌راترک مینماید .»[2]

پس از وصول این نامه به کمپانی هند شرقی ، رئیس شرکت مذکور شرح ذیل

---

۱ ـ بایگانی عمومی انگلستان ۱۱۸ـ۶۰ و Indian office

۲ ـ اسناد وزارت خارجه انگلیس ۱۱۸ـ۶۰ بایگانی عمومی .

را در همان تاریخ بخود میرزا ابوالحسن خان نوشته‌است :

« ما مراتب رضایت‌مندی خود را از روشی که آنجناب اتخاذ نموده‌اید باستحضار فرمانفرمای کل هندوستان رسانیده از ایشان خواستیم بعنوان نشانه‌ای از علائم دوستی ما نسبت بجنابعالی، ماهیانه یکهزار روپیه درحق آنجناب منظور دارند و امیدواریم شاهنشاه و ولینعمت شما اجازه قبول این مقرری را تا وقتی که جنابعالی از کمك بسفیر انگلیس در تهران نسبت بحفظ روابط دوستانهٔ ایران وانگلستان مضایقه ننموده‌اید مرتباً پرداخت خواهد شد.»[1]

سطور این نامه بقدری گویا و روشن است که جاسوسی و خیانت میرزا ابوالحسن خان دومین فراماسون ایرانی را بکشور خود مدلل میسازد . نامه هائی که بعداً نقل خواهد شد، نشان میدهد که جناب ایلچی کبیر مدت ۳۵ سال« به‌سفرای انگلیس در تهران کمك و همراهی میکرده » و از اوامر آنها سرپیچی نمی‌نموده است . سفرای بعدی هم مقرری اورا قطع نکردند زیرا اوغلام حلقه بگوش سفارت انگلیس در ایران بود. پرداخت این مقرری به‌میرزا ابوالحسن به‌سرگوراوزلی فرصت داد تاهر اقدامی را که بنفع انگلستان صلاح میدانند بوسیله وی انجام دهد. دوماسون انگلیسی و ایرانی بعدها سبب انعقاد دوپیمان ننگین « ترکمانچای ـ گلستان » نیزشدند و بدین ترتیب روی همه برادران فراماسون خود را سفیدکردند. اوزلی با واردکردن درباریان قاجار بحلقه فراماسونی تقریباً همه اطرافیان شاه ایران را ماسون‌کرد.[2] این اقدامات آنقدر نفوذ اوزلی‌را در دربار ایران افزایش داد تا جائیکه فتحعلیشاه آزادانه همه مسائل مورد نظر خود را بااودرمیان می‌گذاشت وصمیمیت فوق‌العاده‌ای بین‌او وپادشاه ودرباریان‌پیدا شده بود.[3] این استاد فراماسونی برای جدا کردن قفقاز ازایران وتضعیف ومتلاشی‌کردن کشور ما و بخاطر اینکه ایران برای همیشه توانائی حمله به هند و کمك به آزادیخواهان و شورشیان هندی راازدست بدهد،مساعی زیادی نشان داد و فتحعلیشاه و درباریان اورا

۱ـ اسناد وزارت خارجه انگلیس ۱۱۸ـ۶۰

۲ـ ص ۳۳۸ تاریخ ۶ جلدی گاولد چاپ ۱۸۸۷ « دردربار برادران ماسون خیلی زیاد هستند.»

۳ـ تاریخ روابط سیاسی ایران وانگلیس جلد اول ص ۱۱۱ .

وادار کرد تا با قبول قرارداد صلح باروسیه بانتزاع هفده‌شهر قفقازازایران رضایت بدهند. این قرارداد را میرزا ابوالحسن‌خان‌فراماسون « طبق دستور استادش اوزلی » از طرف ایران امضاء کرد و بر اثر آن نه تنها روسیه از انگلستان راضی و خوشحال شد بلکه بزرگترین و آبادترین استانهای شمالی ایران نیزاز ایـن‌کشور جدا شد . در گیرودار این‌نیرنگ‌عجیب، فقط عباس میرزا نایب‌السلطنه مقاومت‌میکرد که‌کسی اعتنائی بافکار وعقاید او نمینمود .

درآخرین شبیخونی‌که قشون روس درروز ۳۱ اکتبر ۱۸۲۱ (۲۳محرم ۱۲۳۷) به ناحیه «اصلاندوز» زد و نیروی عباس میرزاراعقب راند، اوزلی وایلچی مستقیماًشرکت داشتند. اعتمادالسلطنه درضمن وقایع سال ۱۲۳۷ مینویسد: «اوزلی به‌اتفاق ایلچی به تبریز رفت تا بعضی قرار ومدارها داده شود»[۱] لرد کرزن فراماسون معروف‌که با کمك فراماسونهای ایرانی وفرانسوی وانگلیسی ،قسمتهائی‌ازانقلاب مشروطیت ایران را در روز های واپسین پیروزی هدایت میکرد ، در باره حوادث این ایام مینویسد « درآن روزگارسه‌تن‌ازمأمورین سیاسی‌انگلیس درسیاست‌کشورخودنسبت بایران دخالت تامی داشتند که‌یکی ازآنهاسرگوراوزلی ، دیگری جیمز موریروسومی‌جیمزفریزربودند»[۲] واین‌اشخاص‌آنقدر بایران وایرانی‌بدبین بودند وعناد ودشمنی‌داشتندکه‌افکار عامه‌مردم انگلیس ونظرامنای‌آندولت رانسبت بایران مشوب ساخته وآنها را وادار باتخاذ روش بی‌اعتنائی وکمك به‌ضعف وناتوانی ایران نمودند وهمین امرسبب شد تابروسها آزادی عمل زیادی برای تجاوز بایران داده شود .

محمود محمود، ایران‌آن‌زمان را به مزرعه‌ای‌که ملخ پرآفتی بدان هجوم‌کرده باشدتشبیه‌کرده ومینویسد«...گوئی‌ملخ‌پرآفتی‌درمزرعه‌هستی‌ایران‌تخم‌فتنه‌وفسادریخته بودوهرآن‌درحال رشدونمو بود وسرانجام‌آن‌نیز برای‌ایران بسیاروخیم‌وخطرناك‌گردید. با اینکه بعدها درایران سرپرستان مطلع و جدی و دلسوز پیدا شدند ولی نه‌کوشش و

۱ـ منتظم ناصری

۲ـ ایران ومسئله‌ایران‌ص۲۲۷

نه فداکاری آنها هیچیك در برانداختن ریشه این تخم فتنه و فساد موثر نگشت ...»

میرزا ابوالحسن پس از مراجعت بایران یك بارنیز در سال ۱۲۲۸ھ (۱۸۱۳م) بعنوان سفیر فوق‌العاده به بطرزبورگ رفت و نسخ عهدنامه گلستان را مبادله کرد . سال بعد برای دومین بارمأمورلندن شد و پس ازسه سال در۱۲۳۵ھ (۱۸۱۹م) بطهران‌مراجعت نمود .

در ۱۲۳۹ھ (۱۸۲۳م) فتحعلیشاه وی را به عنوان وزیر خارجه خویش انتخاب کرد و اوتا سال۱۲۵۰ھ (۱۸۳۴م) که فتحعلیشاه فوت شد دراین سمت باقی بود. پس از فوت شاه چون او از علیشاه ظل‌السلطان برای رسیدن بمقام سلطنت طرفداری میکرد، همینکه محمد شاه‌بتخت سلطنت‌نشست ومیرزاابوالقاسم قائم‌مقام بصدارت رسید، میرزا دراثروحشتی‌که ازصدراعظم‌داشت، بحضرت عبدالعظیم پنـاه برد وتا قائم‌مقام زنده بود جرأت‌نکرد از بست بیرون آید. پس‌ازقائم‌مقام،حاجی‌میرزاآقاسی صدراعظم‌شد و بمیرزا تأمین‌داده واورا (ایشك‌آقاسی‌باشی) خطاب‌کرد. درسال۱۲۵۴ھ(۱۸۳۸م) حاجی‌میرزا ابوالحسن‌خان بار دیگر بوزارت امور خارجه برگزیده شد و تا ۱۲۶۲ ھ (۱۸۴۵)که وفات یافت در ایـن سمت باقی بود . در مدت ۳۵ سالی که این شخص یکه تاز میدان سیاست وعامل‌اجرای‌نظریات انگلیس درایران وحقوق‌بگیرآندولت‌بودتحریکات همه جانبه انگلیسها، علیه ایران ادامه داشت. اکثر اغتشاشات وفتنه های مختلفی‌که بمرور درایران علیه نفوذ واقتدار مرکزیت‌کشور و برضد مذهب عمومی ایرانیان و بمنظوراز بین بردن مرکزثقل مملکت رخ‌داد، بدست انگلیسها وعمال مخفی‌آن‌کشور وبرادران فراماسون و غلامان حلقه‌بگوش آنان بود. درفتنه اسماعیلیه یزد ، فتنه تراکمه ، فتنه امراء خراسان، فتنه‌افغانستان، فتنه ازبك‌هاوفتنه باب‌همه‌وهمه انگلیسها دست داشتند.

وقتی‌خطرناپلئون برطرف شدوایران ضعیف‌گشت‌وسرحدات هندوستان ازتجاوز محفوظ ماند ، بنا به پیشنهاد سرگور اوزلـی قرار شد انگلیسها، ایران و عمال جیره خوارشان را رهـا کنند و مردم را در حـال عقب ماندگی بـاقی بگذارند . میرزا ابوالحسن‌خان‌که دو سال قبل از مرگش متوجه سیاست جدید انگلیس شده بود برای

اینکه مقرری ماهانه یکهزارروپیه‌اش‌که از سال ۱۸۱۰ برقرار شده بود قطع نگردد از اولیاء دولت انگلیس خواست تا آنرا پس از مرگش بـه پسرش بپردازند . ولی لرد پالمرستون وزیر خارجه وقت انگلیس‌کـه دیگر بوجود او احتیاجی نداشت ، لزومی برای قبول این تقاضا نمی‌دید . مکاتباتی که در این باره صورت‌گرفته بسیـار جالب و خواندنی است ، بدنیست لااقل دوفقره ازآنها را نقل‌کنیم :

اداره سیاسی حکومت بمبئی درتاریخ ۳۱ ژانویه ۱۸۴۶ نامه ذیل را به هیأت مدیره کمپانی هند شرقی درلندن می‌نویسد :

« بدین وسیله باستحضار میرساند، میرزا ابوالحسن خان وزیر خارجه ایران‌که در۴اوت۱۸۴۶درگذشت، ازسال۱۸۱۰ بخاطرخدمات‌سیاسی‌اش، ماهی یکهزارروپیه از طرف‌کمپانی دریافت‌میداشت. وی‌در۱۸۴۳ تقاضاکرد پس‌ازمرگش نصف مقرری‌مزبور را همچنان بـه پسرش به پردازند و تقاضای وی برای مطالعه بهیأت مـدیره کمپانی ارجاع شد .

جوابی‌که بتاریخ ۱۳ مه رسیده حاکی از این است که موضوع تقاضای وزیر خارجه ایران دروزارت خارجهٔ انگلستان، تحت مطالعه قرارگرفته است. نظر باینکه میرزاابوالحسن‌خان درچهارم‌اوت‌فوت‌کرده‌ومقرری اوتاآخرهمان ماه‌پرداخت‌شده واز طرفی هنوزتصمیم‌قطعی وزارت خارجه ابلاغ نگردیده‌است فعلاً دستورداده شد حقوقی درباره بازماندگان متوفی پرداخت نشود[۱] » .

این جواب در تـاریخ ۲۷ مارس ۱۸۴۸ ازوزارت‌خارجه انگلیس به وزارت هندوستان میرسد :

« نامه مورخه۱۸مارس بضمیمه نامه حکومت بمبئی درباب منظور داشتن نصف مقرری میرزاابوالحسن‌خان درباره فرزندش باطلاع‌لرد پالمرستون رسید. بدین وسیله برای استحضار وزیر هندوستان اشعار میشودکه لرد معظم دلیلی نمی‌بیند که قسمتی از مقرری مزبور به‌پسر میرزا ابوالحسن خان پرداخت شود. بعلاوه لرد پالمرستون تصور

---

۱ ـ مجلد ۱۱۸ـ۶۶ اسناد بایگانی عمومی .

مینماید اگر قرار شود این نوع مواجبها ارثی گردد مورد ایراد زیاد واقع خواهد شد...»[۱]
وبدین ترتیب عمر یك غلام حلقه بگوش بپایان رسید و پرونده او بسته شد وحقوق او نیز قطع گردید.

مهندس میرزا صالح شیرازی کازرونی

سومین ایرانی که وارد سازمان فراماسونری جهانی شد ، مهندس میرزا صالح شیرازی نام داشت . تاکنون اکثر مورخین و کسانیکه خود را مطلع در امور ماسونی میدانستند ، میرزا صالح را اولین ایرانی عضو سازمان ماسونی جهانی می‌پنداشتند.

ملك الشعراء بهار باستناد سفرنامه میرزا صالح که نسخه اصلی آنرا خود در اختیار داشت، معتقد بود که میرزا صالح اولین و قدیمیترین ایرانی است که وارد سازمان ماسونی شده ، در حالیکه کتب و اسناد تاریخی فراماسونری خلاف این نظریه را ثابت کرده و میرزا عسکرخان ارومی افشار را ، چنانکه شرح آن آمد ، نخستین ماسون ایرانی وابسته انگلیسی میداند .

ملك الشعراء بهار دربارهٔ نظریه خود می نویسد « در شماره یازدهم آن مجله شریف [یغما شماره ۱۱ سال دوم] در مقالهٔ آقای عرفان خواندم که گویا قدیمیترین ایرانی که داخل فراماسون شده است رضاقلی میرزا پسر حسینعلی میرزای فرمانفرما بوده است . میرزا صالح شیرازی از جمله شش تن شاگردانی که بامر نایب السلطنه عباس میرزا بانگلستان رفته‌اند بخط خود سفرنامه‌ای نوشته است که از روز حرکت کردن از تبریز بهمراه کولونل خان « میجر دارسی » بسوی روسیه و از آنجا بانگلستان تا روز ورود باستنبول و بازگشت بایران را روز بروز یادداشت کرده . . . میرزا صالح مذکور در ضمن داستان خود بوسیله بعضی رجال خیراندیش وارد در انجمن فراماسون‌ها میشود ، و خود در جای سفرنامه خود که بخط اوست باین موضوع تصریح کرده . . . »
و همچنین در سبك شناسی خویش مینویسد « . . . شاید مختصر پیشرفتی که در مدت توقف لندن با آنهمه مخالفتها برای ایشان رخ داده بمساعدت یاران ماسونی بوده‌است

۱- اسناد وزارت خارجه انگلیس مجلد ۱۴۲ ر ۶۰

و ظاهراً نخستین ایرانی که وارد فراماسون شده او بوده است .»[۱]

داستان تحصیل و عزیمت میرزا صالح و پنج شاگرد دیگری که بدستور عباس میرزا نایب‌السلطنه از ایران بانگلستان رفتند و اشکالات عجیب و غریبی که درراه پیشرفت کارهایشان بوجود آمد ، براستی داستان غم افزائی است که تا کسی نخواند نمیتواند آنرا باور کند. بموجب گزارش سرهاردفوردجونز بوزارت خارجه انگلیس[۲] موقعیکه ژنرال گاردان فرانسوی در ایران بود، بین دولت ایران و فرستاده ناپلئون قراردادی منعقد شد که بمنظور تحکیم بنیان دوستی و اتحاد ایران و فرانسه عده‌ای از محصلین ایرانی به پاریس اعزام و مشغول تحصیل شوند . همینکه انگلیسها از این قرار مطلع شدند ، بوسیله سفیر خود اعلام داشتند که اگر دولت ایران بخواهد میتواند عده‌ای محصل بانگلستان نیز بفرستد . بدین ترتیب در سال ۱۲۲۶ ه (۱۸۱۱ م) دو نفر بانگلستان فرستاده شدند . عباس میرزا نایب‌السلطنه که یکی از چهره های درخشان خاندان قاجار بود دو نفر از جوانان با استعداد کشور را به لندن فرستاد و در موقع اعزام آنها بـه سفیر وقت انگلیس گفت «آنانرا به تحصیلی بگمارید که برای من و خودشان و مملکتشان مفید باشند » یکی از این دو نفر کاظم پسر نقاشباشی شاهزاده عباس میرزا بود که برای تحصیل نقاشی بانگلستان رفته بود که پس از یکسال و نیم درگذشت و دیگری که میرزا حاجی بابا بود به تحصیل طب پرداخت و پس از شش سال بایـران بازگشت . بدنبال عزیمت این دو نفر بانگلستان درسال ۱۲۳۰ ه(۱۸۱۵م) هنگامیکه کلنل دارسی افسر عضو قشون عباس میرزا به انگلستان بازمیگشت ، عباس میرزا از او خواست تا پنج جوان دیگر را نیز برای تحصیل در رشته‌های مهندسی ، طب ، توپخانه ، ریاضی ، زبان و حکمت طبیعی با خود به لندن ببرد و او مخارج راه و تحصیل یکساله ایشان را مطابق برآورد کلنل دارسی تقبل خواهد کرد . عباس میرزا حتی مبلغ این مخارج را نقداً به کلنل سپرد . محصلین ایرانی که بدین ترتیب بانگلیس رفتند عبارت بودند

---

۱ ـ ص۳۴۲ جلدسوم

۲ ـ اسناد وزارت خارجه انگلیس ـ مجموعه‌۵ د ۶۰ نامه سرهارد فورد جونز به(کوك) ۲۰ آپریل ۱۸۱۲

از : میرزا صالح شیرازی ـ میرزا جعفر مهندس ـ میرزا جعفر طبیب ـ میرزا رضا (مترجم تاریخ ناپلئون بفارسی) ـ محمد علی شاگرد قورخانه که در جمادی‌الثانی ۱۲۳۰ ه ‍ ۱۸۱۵ م) از راه روسیه عازم لندن گردیدند [۱] . و پس از سه سال و نه ماه اقامت در انگلستان در محرم ۱۲۳۵ (نوامبر ۱۸۱۹) به وطن خود مراجعت نمودند و هر یك به کاری در خور تحصیلات خویش گماشته شدند . در مدتیکه اینعده در انگلستان مشغول تحصیل بودند ، بعلت طمع‌ورزی کلنل دارسی از یکطرف وتحریکات و بدنفسی «جیمز موریه » از طرف‌دیگر گرفتار بدبختی‌و بلایای‌فراوانی شدند . دارسی‌میخواست هم از ایران و هم از انگلستان حقوق سرپرستی بگیرد و جیمز موریه هم کـه عناد و دشمنی و کینه خاصی با ایران و ایرانی داشت در تولیدمزاحمت برای محصلین‌ایرانی از هیچ کوششی خودداری نمیکرد . بر اثر این دسایس پنج جوان محصل ایرانی حتی مورد سوء ظن اولیای دولت انگلیس نیز قرار گرفته و مدتها بـلاتکلیف و بی‌خرجی مانده بودند . ولی چون عشق شدیدی بتحصیل داشتند با کمك حاجی بابا افشار کـه پنجسال قبل از آنها بانگلیس رفته بود و راهنمائیها و مسـاعدتهای سرجان ملکم و سرگور اوزلی و بعضی رجال‌دیگر انگلیسی بهر نحو بود ، راهی بمدارس وکارخانجات پیدا کردند و در تکمیل معلومات خویش و تحصیل کوشیدند.

درمیان این پنج نفر ، دونفرشان که درلندن فراماسون شدند ، بعدها به‌مقامات بلند دولتی رسیدند که یکی از آنها میرزاجعفر مهندس بود . وی به سفارت ایران در عثمانی رفت و لقب مشیرالدوله گرفت و سپس رئیس « شورای دولت »گردیدودیگری میرزا محمدصالح‌شیرازی بود که اهل فضل و کمال بود و تیزبینی و نکته‌سنجی بسیار داشت . او در انگلستان‌زبان‌های انگلیسی وفرانسه ، لاتینی ، حکمت طبیعی ، تاریخ و فن چاپ را آموخت و در مراجعت بایران نخستین روزنامه فارسی وچاپخانه رادایر کرد . نخستین شمارهٔ روزنامه او « طلیعه » یا باصطلاح امروز « فوق‌العاده » ایست‌که در

---

۱ ـ برای اطلاع ازتاریخچه اعزام محصل بانگلستان‌رجوع‌شود به مجله یادگار سال اول شماره ۲ و ۴ و همچنین مجله یغما سال ۶ شماره‌های ۵ تا ۹

آخر رمضان سال ۱۲۵۲ منتشر شده وسپس شمارهٔ اول روزنامه ماهانه‌ای که عنوان « کاغذ اخبار » داشت ، در ۲۵ محرم ۱۲۵۳ هـ (۱۸۷۳م) ازطرف وی منتشر گردیده است .

میرزا صالح درلندن با راهنمائی سرگور اوزلی وارد سازمان فراماسونری انگلستان شد . اوزلی با هر ایرانی تماس می‌گرفت برای آنکه از او استفاده سیاسی کند او را داخل گروه برادران و حلقه بنّایان آزاد می‌نمود .

مهندس میرزا صالح شیرازی در سفرنامه‌ای که نوشته جریان ورود خود را به سازمان ماسونی انگلستان درروز بیستم رجب ۱۲۳۳ هـ (۱۸۱۷ م) چنین شرح داده:



مجسمه مهندس میرزا صالح شیرازی سومین فراماسون ایرانی

است «... چون مدتها بود که خواهش دخول مجمع فراموشان را داشته فرصتی دست نمیداد تا اینکه مستر پارسی ، اوستاد اول فراموشان را دیدم کـه داخل بمحفل آنها شده باشم وقرارداد روزی را نمودندکه درآنجا روم در روزپنجشنبه بیستم رجب۱۲۳۲ مطابق ۱۴ ماه مای بهمراه مستر پارسی وکلنل دارسی داخل بفراموشخانه گردیده شام خورده درساعت یازده مراجعت کردم زیاده ازین درین باب نگارش آن جایز نیست ...»[۱]

هم او باز دروقایع روزچهارشنبه محرم ۱۲۳۳ (۳ نوامبر ۱۸۱۸م) درجائیکه تفصیل دفن جنازه همسر پادشاه انگلیس را در کلیسای کاخ « ویندزر » شرح میدهد چنین می نویسد : «... در صحن کلیسا مستر هریس نامی را که بزرگ خانه فراموشان بود وبنده را بدومرتبه از مراتب مزبوره رسانید ؛ مرا دیده مذکور ساخت که یکهفته دیگر عازم به ایران هستید وفردا فراموشخانه باز است اگر فردا شب خود را به آنجا رسانیدی مرتبه اوستادی را بتو میدهم و اگر نـه ناقص به ایران میروی خواستم زیاده درخصوص رفتن صحبت کنم فرصت نشد ...»[۲]

میرزا صالح طبق دستور هریس استاد اعظم گرانـد لژ انگلند روز بعد به لژی که قبلاً ازآن دو درجه فراماسونری گرفته بود رفت و پس ازآنکه چهار ساعت در لژ ماند و مراسم درجه یك و استادی را تمام کرد خارج شد ، خود او دراین باره چنین می نویسد «... روزپنجشنبه ۴ نوامبرهنگام صبح ازمهمانخانه مزبور [مهمانخانه شهر ویندزر] سوار شده دو ساعت ازظهرگذشته وارد به لندن گردیدم وچون روزی بودکه بنده بایست داخل بفراموشخانه شود ، یکساعت بعدازآنکه درسه ساعت از ظهرگذشته بعداز شام ازفراموشخانه بیرون رفتم ... »[۳]

مهندس میرزا صالح شیرازی کـازرونی پس از مراجعت بـه ایران با برادران فراماسونش میرزا جعفر مهندس (مشیرالدوله) میرزا ابوالحسن خان ایلچی ، سرگور

۱ـ تنها نسخه باقیمانده طلیعه کاغذ اخبار درتبریز در خانواده نخجوانی نگهداری میشود .

۲ـ ص ۱۵۸ سفرنامه میرزا صالح نسخه خطی موزه بریتانیا .

۳ـ ص ۱۶۸ سفرنامه میرزاصالح .

اوزلی ودیگرفراماسونهای ایرانی برای ترویج مسلك ماسونی وتشکیل لژفراماسونری در ایران فعالیت میکرد ولی هیچ نشانه‌ای در دست نیست که آنها سازمان منظمی تشکیل داده باشند. تنها کاربرجسته میرزا صالح انتشار روزنامه کاغذ اخبار و ترویج فن چاپ بود. زیرا در ششماهه آخراقامتش درلندن درچاپخانه‌ای همه فنون چاپ و ساختن مرکب چاپ را یادگرفته بود و دراین باره می‌نویسد:

«... پس از استماع اینگونه سخنان از میرزا رضا ودکترکرکری بنده را یقین شد که رفتن به ایران جزم است باخود اندیشه نمودم‌که بجز تحصیل اگر توانم چیزی ازاینولایت‌به‌ایران برم که بکار دولت علیه آید شاید خوب باشد ومدتها بود که خیال بردن چاپ و صنعت باسمه درسرمن افتاده بود چند روز بعدازآن به لندن رفته قولونل خان را دیده کیفیت را به‌او حالی کردم اینمطلب را پسندیده و بعداز آن مستر دانس نامی که اوستادچاپ ساز است یعنی مختص بآنست که انجیل را در زبان فارسی و هندی و سریانی و عربی و سایر زبانهای غریبه چاپ میزند دیده که هرروزه دو ساعت بنده درکارخانه او رفته من اولا الی آخر چاپ را آموزد وبعداز آن خانه در حوالی کارخانه او دیده ...»[1] میرزا صالح سپس مینویسد «... همه روزه لباس انگریزی در بر کرده بمنزل استاد چاپ زن رفته الی چهار ساعت و نیم از ظهر گذشته در کارخانه چاپ سازی مانده ...»[2]

باوجودیکه میرزا صالح فراماسونی بسیار باسواد و اهل علم و ادب و صاحب افکار آزادیخواهی بود ودرسطورسفرنامه‌اش همیشه درباره حکومت پارلمانی‌انگلیس، قوانین وتأسیسات اجتماعی آن مملکت و «ولایت آزادی» دادسخن میداد وفن چاپ و روزنامه نگاری نیز میدانست، مع‌الوصف معلوم نیست چرا مثل میرزا ابوالحسن و یا مشیرالدوله صاحب مقام های عالی نشده و در دستگاه دربار و سلطنت و دولت وارد نگردیده. تنها یکبار مأمور شد که بعنوان سفیر فوق‌العاده بدربار انگلستان برود و

---

۱ - ۱۶۹ سفرنامه خطی.

۲ - ص ۱۵۱ سفرنامه میرزا صالح.

یکبار نیز بهمراه خسرو میرزا در سال ۱۲۴۵ هـ (۱۸۲۹) بدربار روسیه سفر کرد.

از میرزا صالح علاوه بر یك شماره « طلیعه کاغذ اخبار » و یك نسخه از شماره اول « کاغذ اخبار » دو جلد سفرنامه خطی باقیمانده که یکی از آنها در اختیار موزه بریتانیا و دیگری در کتابخانه دانشمند فقید ملك‌الشعراء بهار نگهداری میشود. در مقدمه نسخه موزه بریتانیا که میرزا صالح آنرا به « جرج ولك » سفیر انگلیس داده چنین نوشته شده است: « مؤلف این صفحات را بخدمت صاحب مکرم عالیجاه بمعلی جایگاه ولك صاحب ایلچی دولت علیه انگلیس عرض میکند که اول روزی که این نسخه را بعالیشان اخوی‌ام میرزا اسمعیل داد که بجهت خود صحیح کند گفت - بعضی عبارات وجملهای بیمصرف آنرا بیرون کند و بعداز اینکه ازسفر گیلان مراجعت‌نمود و نسخه مذکور را دید معلوم شد که بسیار از آنها را در نسخه خود بنده انداخته است و این نسخه را از روی آن نوشته‌اند که درمعنی هم این نسخه و هم نسخه دیگری که بجهت بنده نوشته‌اند نه بطریقی‌که شایست و بایست است نوشته تقصیر هم بکسی لازم نمی‌آید بعلت اینکه اول بایست نسخه اول را صحیح‌کرد و بعد ازروی آن نسخه‌نوشت لذا در این اوقات درصدد تصحیح دیگر بود واین نسخه ازدست افتاد وبا تفصیل‌عالیجاه خارج ولك صاحب مطالبه نمودند که بجهت بمعزی اله همین نسخه را فرستاد انشاالله اگر حیات باشد و نسخه بنده‌که بخط میرزا اسمعیل است صحیح شد این نسخه هم‌صحیح خواهد شد »[۱]

مأموریت‌های دیگر مهندس میرزا صالح بعلت داشتن رابطه با انگلیسهای مقیم تهران وهمچنین عضویت در لژ فراماسونری و پیوندی که با ماسونهای انگلیسی داشت، بالطبع در تهران نیزاز « محبت های برادرانه » نسبت به‌آنهاخودداری نمیکرد. اغلب اوقات واسطه‌گفتگوها ومذاکره با انگلیسها بود وپیامهای خانواده سلطنتی را به انگلیسها میرسانیدو یا بالعکس.

درسال ۱۲۳۸ هـ ۱۸۲۲ م « هانری ویلك » نماینده انگلیس درتهران با عباس

---

۱ - نسخه خطی موزه بریتانیا شماره ADD 24034.

میرزا نایب السلطنه برسرعدم پرداخت‌حواله شاه اختلاف پیداکرد . بموجب عهدنامه ایـران و انگلیس ، فتحعلیشاه مبلغی برای تأمین مخارج قشون آذربـایجان به عباس میرزا حواله کرد . سفیر انگلیس که از افـکار و اعمال نایب‌السلطنه اطلاع داشت و میدانست که او درسر هوای پس‌گرفتن هرات وکابل می‌پروراند ازپرداخت مبلغ‌حواله خودداری کرد . نایب السلطنه از دربار تهران خواست کـه از لندن احضار ویلك را بخواهد . بدستور شاه نامه‌ای درین باره بوزارت خارجه انگلیس نوشته شد ولی‌دولت انگلیس نه تنها ویلك را احضار نـکرد بلکه اورا تشویق نمود که همچنان در مقابل نایب‌السلطنه مقاومت کند . دربار ایران پس از مشورت‌زیـاد تصمیم گرفت مهنـدس میرزا محمد صالح شیرازی را که اکثر اوقات واسطه گفتگو با انگلیسها بود و زبان انگلیسی هم خوب میدانست به لندن بفرستد .

میرزا صالح در محرم آن سال (سپتامبر ۱۸۲۲) بـه لندن رفت . عده‌ای از مورخان معتقدند[۱] که او دراین سفرشکست خورد ولی نشریه وزارت خارجه مینویسد « دولت انگلیس‌بالاخره بقبول‌تقاضای دولت ایران تن درداد وهنری ویلك را ازسمت نمایندگی دربار لندن در دربار تهران معزول نمود . جرج کانینگ وزیـرخارجه انگلیس‌نامه‌ای همراه میرزاصالح شیرازی‌برای صدراعظم‌ایران فرستادوظاهراًازایران استمالت‌کرد . »[۲] میرزا صالح در مراجعت بدربارایران‌گزارش داد که چون انگلیسها «ناپلیان را حبس‌کرده‌اند دیگرآن دولت بدولت ایران احتیاجی ندارد» وبدین‌ترتیب بمعرفی سومین فراماسون ایران‌خاتمه‌میدهیم.

سه شاهزاده ایرانی که درلندن فراماسن شدند

یکی دیگر از نوشته‌های بسیارقدیمی که درباره‌فراماسونری باقیمانده ، شرحی است که رضاقلی میرزا و نجفقلی‌میرزا پسران حسنعلی‌میرزا فرمانفرمای فارس که یکی‌ازپنجاه وشش‌فرزندان فتحعلیشاه میباشد ، درسفرنامه‌های خود ذکر نموده‌اند . بطوری که تحقیق‌شده ازسفرنامه‌های رضاقلی‌میرزا پنج نسخه درتهران

---

۱ ـ ص ۳۴۲ جلد سوم سبك شناسی بهار .

۲ ـ ص ۶۰ شماره ۲ دوره اول مجله وزارت خارجه سال ۱۳۲۸ شمسی .

و یك نسخه در « اندیا افیس » دهلی موجود است . نسخه‌ای بشماره ۷۸۷ درکتابخانه مجلس شورایملی[1] ، دومین نسخه بشماره ۳۷۴۸ کتابخانه ملك ، سومین نسخه متعلق به دکترحافظ فرمانفرمائیان ، نسخه چهارم متعلق به دانشمند فقید سعید نفیسی است که ۵۰۱ صفحه دارد و در ۲۸ رجب ۱۳۱۱ از روی نسخه اصلی‌که بخط رضاقلی‌میرزا بوده ، نوشته شده است و پنجمین نسخه در خانواده علی اصغر فرمانفرمائی نوه رضا قلی میرزا نگهداری میشود . این پنج نسخه همه ناقص است و چهارتای‌آن خوش‌خط وقابل خواندن است وفقط نسخه علی‌اصغر فرمانفرمائی خط بدی دارد و دارای حاشیه است ، این سفرنامه ، نام ندارد ، و در مقدمه آن نوشته شده که غرض از نگارش آن « بیان وقایع بعداز فوت فتحعلیشاه » است . اما سفرنامه نجفقلی میرزا بنام رموز ـ السیاحه»خواندمیشودکه دونسخه‌از آن‌دیده شده : یکی‌درکتابخانه‌ملی‌تهران‌ودیگری در موزه بریتانیاست . این دوسفرنامه شرح فرارپسران فرمانفرما را ازبوشهر به لندن نگاشته‌اند وبطوریکه از متن آنها مستفاد میشود ، درسال ۱۲۵۰ ﻫ (۱۸۳۴) در اثر اختلافاتی که بین پنجاه و شش اولاد ذکور فتحعلیشاه روی داد ، محمد شاه دستور دستگیری همه مدعیان سلطنت و برادرانش از جمله حسنعلی میرزا را داد . پس از دستگیری وی ، سه نفر از فرزندانش بنامهای رضا قلی میرزا « نایب‌الایاله » نجفقلی میرزا ، وتیمور میرزا بتحریك سفیرانگلیس و عمال مخفی‌آن دولت در ایران و بغداد از ایران گریخته و درسال ۱۲۵۱ ﻫ (۱۸۳۵م) از راه بوشهر ، بصره ، بغداد ، ودمشق عازم قاهره شدند و از آنجا با کشتی به انگلستان عزیمت کردند . عمال انگلیسی در همان وقت سه شاهزاده دیگر را نیز به بغداد بردمو آنها را برای تهدیـد علیه محمد شاه بزنجیر کشیده بودند . اوژن فلاندن سیاح فرانسوی مینویسد « ... ظل‌السلطان (علیشاه پسر فتحعلیشاه و برادر اعیانی عباس میرزا نایب‌السلطنه) فعلاً دربغداد رحل اقامت افکنده وتحت‌الحمایه دولت انگلیس است و بکمك این دولت در مواقع لزوم

---

۱ ـ خط محمود ابن علینقی شیرازی برای معتمد دیـوان .

۲ ـ خط مصطفی شیرازی ابن حاج میرزا محمد رضا حکیم الهی .

محمد شاه را مورد تهدید قرار میدهد ومدعی تاج و تخت ایران میشود ...»[1] میتفورد انگلیسی که از عمال کشوری دولت انگلیس ومأمور ایجاد فتنه در ایران و افغانستان بود ، مینویسد: « این سه نفر فرزندان فتحعلیشاه و عموهای شاهزادگان سابق‌الذکر میباشند. من و چند نفر دیگر از انگلیسهای مقیم بغداد به دیدن آنها رفتیم وشب را مهمان آنها بودیم . برادر بزرگتر امام وردی میرزا است که تقریباً چهل و پنجسال ازعمرش میگذرد وریش انبوه و درازی دارد . برادر کوچکتر ، سلیمان میرزاست که جوانی بلند بالا وخوش سیما میباشد. شاهزادگان نامبرده شب را باکمال احترام از ما پذیرائی نمودند وغذاهای خوبی تدارك دیده بودند وبرخلاف سایر پیروان تشیع با ما سریك سفره غذا خوردند و نوشابه‌های الکلی‌هم بحد وفور بمصرف رسانیدند»[2] سه پسر حسنعلی میرزا فرمانفرما که باصطلاح خودشان از « جورمحمد شاه بدولت انگلیس پناه برده بودند » پس از ورود به یکی ازبنادر انگلستان‌نامه‌هائی به پادشاه انگلستان ولردپالمرستون نخست وزیر آنکشور نوشته تقاضای پناهندگی‌سیاسی نمودند. آنها این نامه‌ها را بوسیله « خواجه اسعد باشی » مترجمی‌که انگلیسها همراهشان به انگلستان روانه‌کرده بودند به لندن فرستادند ، وپس ازوصول جواب وقبول پناهندگی به‌پایتخت آن‌کشور سفر نمودند . دولت انگلیس‌ازشاهزادگان فراری تجلیل فراوانی‌کرد وچند روز پس از ورود آنها بـه لندن از آنان پذیرائـی گرمی بعمل آورد . درین پذیرائی لرد پالمرستون نخست وزیر انگلستان و وزیرخارجه وسفرای سابق انگلیس درایران وجمعی ازوزراء وشاهزادگان انگلیس بدیدن این شاهزادگان رفتند وبا رضاقلی‌میرزا بتنهائی وهمچنین دفعات دیگر باحضور سایر برادران مذاکراتی‌کردند . وحتی درباره جانشینی محمد شاه و ایجاد انقلاب در ایران صحبت نمودند و یکبار نیز سه‌شاهزاده بحضور ملکه انگلستان بار یافتند وبکاخ سلطنتی رفتند .

این شاهزادگان درلندن با لباسهای آن زمان دراغلب مجامع رسمی ودعوتهای خصوصی حضور میبافتند وبطوریکه رضاقلی‌میرزا مینویسد: ازآنها پذیرائیهای شایان

---

۱ ـ ص ۱۲۱ سفرنامه اوژن فلاندن ترجمه حسین نور صادقی .

۲ ـ تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس جلد دوم ص ۳۵۲ و ۳۵۳.

بعمل می‌آمد . و مهماندار آنان جیمز فریزر بودکه سالها در ایران می‌زیست و زبان فارسی را خوب میدانست . فریزر آنها را بدربار ، پارلمان ،کارخانجات ، راه‌آهن ، باغ وحش ، کارخانه‌کشتی‌سازی ، بالماسکه ، بانك وبالاخره مجمع فراماسونری‌لندن برد . رضاقلی میرزا در این باره چنین می‌نویسد :

«... یوم پنجشنبه غره ربیع‌الثانی۱۲۵۳ [۱۸۳۷] م اینجانب واخوان ومیرزا ابراهیم شیرازی و خواجه اسعد ترجمان سه ساعت بغروب مانده بمجمع فرمسیان در آمدیم تاچهار ساعت ازشب گذشته درآن‌مجمع ومحفل بوده ازاسراروعلوم‌آن فن‌شریف بابهره گشته اگرچه قواعد و رسومات آن محفل عظیم را آدمی خود باید رفته باشد و دیده باشد ولیکن آنچه برما مشخص و معلوم شد چنانچه آدمی رعایت آن قواعد و رسومات را نماید منافع بسیار از دین و دنیا حاصل خواهد نمود و دو چیز لازمه فرامسین است یکی آنکه شخص باید لااقل بیست و دو سال باشد و دیگرآنکه بنده نباشد و آزاد باشد وپدرش نیز آزاد باشد و زن را در خانهٔ فرامسیان نمی‌گذارند که داخل شود و چهار مرتبه از برای فرامسین مرتب ومعین است مرتبهٔ اول باید بادویم فاصله‌اش اقلاً یکماه باشد و همچنین دویم را باسیم نیز باید یکماه فاصله داشته باشد و از مرحله سیم الی چهارم باید یکسال ونیم صبرنمود و هر یك از مراحل که بجهت آدمی‌حاصل میشود نوشته ونشانی به او میدهندکه فلانکس‌فلان مرتبه را دریافت‌نمود ورئیس آن طایفه که مرشد کامل باشد پای آن محضر را مهر نموده جمعی از بزرگان قوم آن نوشته را مهر مینمایند و در این اوان مرشد و رئیس طایفه دوکوف میسیك[۱] برادر پادشاه است که عمر او به هشتاد سال رسیده و بزرگترین فرامیسین عالم است و فرامیسن بمعنی‌بانی امری است که آزاده باشد چه لفظ فربمعنی‌آزاد و میسن بمعنای بنّا وبانی هرامری‌است و هرکس راکه مرتبهٔ از مراتب اربعه فریمیسن حاصل شودو آن‌کسی که مرتبه‌اش فوق مرتبهٔ مخاطب باشد از مرتبهٔ خود باو سخن نمی‌تواند گفت مگر اینکه از مرتبهٔ مخاطب سخن گوید و آنچه مخاطب دیده است در همان مرتبه

---

۱ ــ نویسنده نام بــرادر پادشاه انگلیس را غلط نوشته است ، نام صحیح او Duke of Sussex می‌باشد .

گفتگو کند زیاده از آن نمی‌تواند سخن گفت. باری حمد خدایرا که آنچه بایست از اسرار فرامیسن حالی گردید و این عقده که سالها بردل بود که آیا چه خبر وچه اثر در مجمع فرامیسان باشد از برکت منافع مسافرت اکنون گشاده گردید و بعداز آن مقدمات چهارساعت ازشب گذشته وارد منزل گردیدیم...[۱]»

رضاقلی‌میرزا در سفرنامه خویش بطورمبهم و مختصر شرح ورود خودو برادرانش را به لژفراماسونری نوشته و چنین وانمود کرده است که حس کنجکاوی او و برادرش را به‌لژ کشانیده است. در حالیکه فریزر مهماندارآنها مینویسد که قبلاً میرزاابراهیم شیرازی برای عضویت شاهزادگان اقدام کرده بود. لندن لژ که وابسته بـه گراندلژ انگلند بوده وهست، پس از رسیدگی به تقاضای عضویت شاهزادگان و با توجه بـه توصیه‌ای که عمال دولتی انگلیس برای شرکت آنها در لژماسونی کرده بودند، بطور خارج از نوبت و بدون گذشتن مدت یکماه فـرصت و فقط با ضمانت فریزر و میرزا ابراهیم شیرازی، شاهزادگان را قبول کرد و آنها را در محفل خود پذیرفت. نجفقلی میرزادرین باره مینویسد:

«... تا یوم پنجشنبه بیستم ربیع‌الاول را (۱۲۵۱ ق) هر روز جمعی ازامراء و اعیان مملکت بخدمت شاهزاده مشرف گشته از هرقسم محبت و کمال‌آلفت رابجای آوردند و هم در آنروز از مجمع فریمیسیان احضاریه رسید که در خانـه فریمیسیان قدم گذارم چون قبل از آنکه شاهزادگان وارد لندن شوند از خانه فریمیسیان اذن دخول خواسته بودم لهذا در آن روز برای اولین مرتبه رفتن بآنجـا حاصل گشت و باتفاق میرزا ابراهیم شیرازی داخل آن خانه شدم و آنمطالبی که سالهای سال عقده و ملال بر دل داشتیم منبسط گردید اگر چه هیچ جزئی از اجزاء مشاهدات و ملاقات آنخانه را گفتن و نوشتن محال است و باشارات و عقود و قرینه ممکن نیست‌که احدی تواند رمزی از رموز آنخانه را بیان نماید و لیکن طریقه‌و مرسومات قبل از دخـول

---

۱ ـ نسخه خطی کتابخانه ملك بشماره ۳۷۴۸ ـ سفرنامه رضاقلی میرزا ص ۴۸۶ تا ۴۸۸.

بدان خانه را با قوانینی که خارج از آنجا رعایت میشود فی‌الجمله بجهت استحضار بعضی از دوستان در این اوراق ثبت میگردد چنان باشد که لفظ فری‌میسین لفظی است لاتینی و فری بمعنی آزاد و آزاده باشد و میسین بنّاو بانی‌امرآمده است و مرکباً یعنی آزاده و آزاد بنائی این امر است . این امر خطیر در چهارهزار و دویست و بیست‌وسه سال قبل از این در اوان حضرت سلیمان‌ابن داود علیه‌السلام بوده است و ازآن عهد تا بحال هر فرقه‌از فرق مختلفه عالم‌که بدانخانه رفته‌اند و خوارق عادات آنجا رامشاهده نموده‌اند احدی از آحاد ناس رمزی از رموز مشاهدات و واردات آنجا را نگفته است و نایل بابراز آنمرحله نگشته و در قدرت نداشته است علی‌الحال فریمیسیان مجمعی از خواص و فرقه خاص بوده باشند و ایشان را عمارتی بس عالی و قصوری رفیع‌البنیان بوده باشد که آن جماعت در هر ماه یکروز در آن عمارت مجتمع‌شوند و شرط آنست که آن روز پنجشنبه بوده باشد و هر گاه کسیکه بدان خانه درآمد و آنمجمع را ملاحظه کند چهار شرط در دخول بدان خانه از جمله لوازم است که اگر یکی از شروط اربعه مفقود باشد او را داخل بدان خانه ننمایند . اول آنکه آدمی مرد باشد و زن نباشد و مخنث‌در حکم‌زن بوده باشد دوم آنکه‌عمرش اقلاً ببیست ودو سال رسیده باشد سیم آنکه مجنون و ضعیف‌العقل نباشد چهارم آنکه بنده نباشد و آزاد باشد بعد از آنکه شروط اربعه در انسان جمع باشد و بخواهد در آن خانه رود ابتدامکتوبی به رئیس و پیشوای فریمیسین‌نویسد که مرا تمنای استفاضه فیوضات خانه‌فریمیسین است و شرایط لازم در من جمع باشد و در آن‌باب اذن خواهد بعد از وصول مکتوبش زیاده از یکماه طول نخواهد کشید که جواب‌نوشتهٔ وی‌خواهد رسید و او را احضار کنند و مقرر دارند که در چه ساعت بدرب خانه فریمیسین حاضر گردد و اگر موعد اجتماع ایشان در آن مجمع قریب باشد احتمال رود که زیاده از یکدوروز تعطیل نکنند واحضارش‌کنند چون در ساعت معینه بدرخانه‌فریمیسن حاضر شودپولی معین‌باید داده از در آن خانه داخل‌شود و اقل آن تنخواه بیست و پنج‌اشرفی باجقلی باشد اکابر و اعیان زیاده نیز دهند و چون درون رود حجاب و نگهبانان آن

خانه شخص را در گوشه برده تجربه کنند و امتحان نمایند که مبادا از شرایط اربعه شرطی از او مفقود بوده باشد بعد از اینکه اطمینان بهمرسید او را به محلی که لازمست خواهند برد و به درجاتی که باید برسانند خواهند رسانید و فریمیسن را چهار درجه باشد درجه اول بادوم را یکماه فاصله لازم است بهمین قسم دوم را باسیم یکماه ولیکن سیم را به چهارم یکسال و نیم لازمست که مباینت بهمرسانند و در هر مرحله که بدانخانه رود علامت و نشانی تشخیص دهد و علامات درجات فوق هر یك اعلاتر از دیگری باشد چنانچه نشان مرحله چهارم را مرصع به جواهرات دهند و اهل فریمیسین یکدیگر را از دوروتزدیك تکلم تشخیص دهند و بشناسند اگرچه مسافت ومباینت درمیان ایشان بوده باشد هرکه را مرتبه و درجه فوق دیگری بوده باشد وی از مرحله خود نتواند سخنی گفت مگر ازمرحله مخاطب که نازلتر ازدرجه وی بوده باشد و ایشان دردرجات فریمیسیان با یکدیگر سخنها گویند و صحبتها دارند و عشرتها و اگر یکی ازفرقه فریمیسیان را فاقه وتهی دستی دهد اغنیاء آن فرقه اورا باخود شریك کنند و از اموال خود نصیب دهند و اگر در معارك و غزوات با یکدیگر تلاقی کنند تیغ بر روی هم نکشند و بگذرند واگر به چنگ دشمن افتد یکدیگر را بقدر مقدور مستخلص و در دفع آزار کوشند و دریافت مدارج مذکوره با هیچ ملت و مذهبی منافات ندارد بلکه باعث استقامت و استحکام هرمذهب و ملتی خواهد بود و چون اشخاص را به مجمع فریمیسیان درآورند اگرصد نفر بوده باشند تن به تن داخل شوند و دو نفر را در یك مرحله باتفاق نیاورند وپیشوایان آن مجمع اشخاصی باشندکه بریاضت ومجاهده بدان درجه رسیده است و قابل آن مرحله گشته‌اند و درآن اوان که شاهزادگان بدان خانه رفتند ومقتدای آن جماعت برادر پادشاه آن مملکت بودکه عمرش به نود وپنجسالگی رسیده مرد کهن و جهان دیده بود و در بعضی از ممالك و سواد عظیم فرنگستان خانه فریمیسیان برپای باشد وخصوصیت این معنی بسته بمکان وآن عمارت نیست بلکه بواسطه آن جماعت باشدکه مجتمع درآن عمارت شوند و اسباب مهم را فراهم آورند . وچنان

است که اگر هفت تن یا زیاده از اهالی فریمیسین که همگی درجه چهارم را ادراك نموده باشند وبخواهند که مبلغی خطیر خرج کرده عمارتی عظیم بسازند واوضاع آن کار را برپای کنند توانند و شرط آن است که از مقتدا و پیشوای عصر ماذون باشند در سور مسطوره بهرمکانی از امکنه و ممالك عالم که بخواهند بنیاد توانند نمود باری طرفه حالت و حکایت اینست که احدی از مخلوقات و موجودات که داخل درآن‌خانه شده‌اند وایشان پراز فرق مختلفه‌و گروه‌متفاوته بوده‌اندهیچکس ارتکاب به‌ابرازاین‌راز ننموده و شمه ازآن راز را لب نگشاده چنان گویندکه قبل‌از اینکه درممالك روسیه خانه فریمیسین بنیاد شود پادشاه را هوس ادراك مدارج واسرار فریمیسین به‌سرافتاده اراده نمودکه به‌بلاد فرانسه رود وازاسرارآگاه‌گردد وبعلة مشاغل سلطنت رفتن سلطان به‌نفسه متعذر می‌بود یکی از وزراء دولت که کمال مخالصت را بخدمت سلطان داشته معروض نمودکه احتیاج به‌احتجاج حضرت سلطان فی‌نفسه دراین‌باب‌نیست مرامرخص فرموده که بدان بلاد رفته وبخانه فریمیسین درآیم وبراسرار آن جماعت مطلع گردم و در مراجعت جمیع مشاهدات و مقدمات را بعرض سلطان رسانم سلطان روس دراین باب محضری از وزیر گرفته اورا مرخص‌نمودکه به‌بلاد فرانسه رود وزیر بدان مملکت شتافته وبخانه فریمیسین رفته دیدنیها را دیده وشنیدنیها را شنیده مراجعت‌نمود چون سلطان از وی سئوال مقصود را نمود وزیرامتناع‌کرد سلطان برحسب اقراراول وانکار درآخر وزیر را بسیاست و کشتن تهدید فرمود وزیر چون دید که سئوال ابراز اسرار با مهالك برفراز دار شقی درکارنیست تن بهلاك خویش در داده بسلطان‌گفت‌که انسان در حیات خویش قدرت بیان این راز ندارد اکنون‌که رأی سلطان به‌انکشاف این راز مقرر گشته است عمده مطالب را در چیزی نویسم و در زیر زبان من بعد از قتل من خواهند یافت .

سلطان بدین راز همداستان‌گشته وزیر چیزی درزیر زبان‌نهاد وبفرموده سلطان سر وزیر را از بدن جدا ساخته و نوشته را از دهانش برآوردند چنین ثبت نموده بود که هرکه به‌خانه فریمیسین برود سر دهد ولی سرّ ندهد .



پسران فرمانفرما فراماسونهای اجیر شده

ز پرده‌پوشی رندان پاك طینت بود　　　　که ماند سرّ خرابات تا ابد مستور

لهذا پادشاه روس از فعل خویش پشیمان گشته و خود بفرانسه شتافته و بعد از ادراك مدارج فریمیسین دریافت نمودکه حق با وزیر مقتول بود ولیکن پس‌از ندامت اندوه وملال را چه سود خواهد بود.

چون پادشاه روس فوائد فریمیسین را دانسته مصارفی فزون از قیاس نمود در پایتخت خویش‌که آن معموره را پطرس برگ خوانند خانه فریمیسین بنا نهاده ازآن روز تا حال رسم فریمیسیان وعمارت ایشان درپطرس برگ برقرارباشد بالجمله ازاین قبیل حکایات بسیار وقوع یافته ودر اغلب بلاد فرنگستان رسم فریمیسیان شیوع دارد خانه فریمیسین در بلاد فرانسه انتشار و اشتهارش را زاید ازسایر بلاد است ...[۱]»

بموجب قوانین فراماسونری انگلستان‌که ازبدو تأسیس تاکنون تغییری نکرده کسانیکه بعضویت لژماسونی‌قبول میشوند باید دو معرف داشته باشند. وزارت خارجه انگلستان میرزا ابراهیم شیرازی راکه خود فراماسون بود وهنگام اقامت شاهزادگان درشیراز آنهارا میشناخت وهمچنین فریزر راکه اونیز قبل‌ازاین مسافرت شاهزادگان را شناخته بود بعنوان معرف به «لندن‌لژ» معرفی کرد درنتیجه شاهزادگان روز ۱۴ جولای ۱۸۳۴(۲۰ ربیع‌الاول ۱۲۵۱) به«لندن‌لژ» رفتند وهرسه پس‌ازانجام تشریفات فقط درجه اول را گرفتند[۲]. چون منظور از بردن شاهزادگان به‌لژ فراماسونری فقط ارضای هوس آنها بوده لذا در مدتی‌که آنها در لندن میزیستند، شاهزادگان چندبار دیگر نیز به‌لژ رفتند، وآماده شدند تا در مراجعت بایران هدف‌ها ونیات استعماری انگلستان را اجرا کنند.

فریزر فراماسون

جیمزفریزر که درسال‌های ۱۸۳۳ و ۱۸۳۴ در ایران میزیست و پس از ورود به‌تبریز، ناگهان مفقودالاثر شده بود، درسال ۱۲۵۱ (۱۸۴۵م)که شاهزادگان براهنمائی کنسولهای‌انگلیس بلندن‌رسیدند، ناگهان پیدا شد وبعنوان مترجم مثل سایه همه‌جا باآنها بود. فریزرکه

---

(۱) ازکتاب رموزالسیاحه کتابخانه ملی

۲ ــ شماره ۹۵ سال ۲۴ مجله خواندنیها

خود ازاستادان فراماسونری وازجمله طراحان‌سیاست خارجی وزارت خارجه‌انگلیس بود، دراین سفرسه‌شاهزاده فراری را به‌لژفراماسونری‌برد. اودرسفرنامه‌اش مینویسد:

«... روز بعد که چهاردهم جولای بود ، کار مهمی باید انجام شود . گمان نمیکنم هیچکدام از تأسیسات وابداعات اروپائی به‌اندازه فراماسونری حس‌کنجکاوی شرقیها را تحریك کرده باشد . اسرار پنهانی این مؤسسه قوه تصور آنها را فوق‌العاده تحریك میکند ، بخصوص ایرانیان‌که درمسائل روحی ومذهبی آزادانه‌تر وعاری از قیودات و تکلفات فکر میکنند .

داستان فراماسونریهای اروپاکه بشکل اغراق‌آمیز وشاید غیر واقع واز منابع متعدد و مختلف به‌ایران رسیده چنان بزرگ واغراض‌آمیز واحیاناً صحیح میباشد که ایرانیان تصور میکنند عضویت فراماسونری توأم با تحصیل اطلاعات ماوراء طبیعت و اسرارآمیزی است‌که داوطلب درآن دارای کرامات وقوای خارق طبیعت خواهد شد و فقط اعضاء فراماسونری بدان دست میابند ودیگران ازآن محرومند .

من هیچگاه بایك‌ایرانی برخوردنکردم‌که میل‌نداشته‌باشد عضویت‌فراماسونری را قبول نکند . شاهزادگان ما هم از همان سنخ بودند . دوست و هموطن آنها میرزا ابراهیم که خودش نیز عضویت فراماسونری را داشت ، برحسب تقاضای شاهزادگان مقدمات امر را فراهم کرده بود و امروز روزی بودکه باید مراسم پذیرفته شدن آنها انجام‌شود...[1]»

بطوریکه از یادداشتهای جیمزفریزر استنباط میشود ، در ایران بشاهزادگان گفته بودندکه در لژهای فراماسونری به‌جوانان خوش آب ورنگی که تازه وارد فرقه ماسونی میشوند دست درازی میکنند . به‌همین جهت وقتی شاهزادگان میخواستند از مهمانخانه‌ای که درآن بودند بطرف محل لژ حرکت کنند ، برادر بزرگتر فوق‌العاده ناراحت‌بود.جیمزفریزرمینویسد«شاهزادگان‌فوق‌العاده‌تحریك‌شده‌بودند. برادر بزرگتر [رضاقلی‌میرزا] خیلی خجول بود واز هرگونه خصوصیت ورفاقتی‌که عاری ازتشریفات

۱- ص ۲۳۲ شاهزادگان ایرانی درلندن.

معمول بود ، احتراز می‌جست . بنظر میرسیدکه برای رفتن به‌لژ فراماسونری نگران و مردد و مشکوك است . تصور میکنم بطور شوخی باو گفته شده بود که نسبت بتازه واردین تجاوزات واعمال ناشایستی اجرا خواهد شد. زیرا اظهار میداشت‌که درمقابل چنین تجاوزی مقاومت خواهد کرد . جیمز فریزر سپس جملات رضا قلی میرزا را در سفرنامه‌اش نقل‌کرده ومینویسد :

والله صاحب فریزر !!

اگر آنها سعی کنند که نسبت به‌من‌کار بی‌قاعده ویا بی‌ادبانه‌ای انجام دهند یا رفتاری‌که ازآن سوءظن حاصل شده عنوان‌کنند، با مشت وخنجرمن سروکار خواهند داشت . اما خوشبختانه عضویت شاهزادگان قاجار با نهایت سادگی و به‌نحو مطلوب و خوشی انجام‌گرفت ، زیرا هرسه شاهزاده نیمه مست به‌منزل‌خود مراجعت‌کردند ...[۱]»

جیمزفریزر در تمام مدتیکه شاهزادگان فراری در پناه سیاست استعماری و تجاوزکارانه انگلستان در لندن بسر میبردند ، همدم ومشیر ومشار آنها بود ووقتی‌هم انگلیسها خواستند محمد شاه را جداً تهدید کنند ، آنان را کشان کشان به‌اسلامبول وبغداد آورده وازآنجا تحریکات خودرا علیه ایران آغاز نمودند .

در مدتیکه جیمزفریزر بعنوان سیاح درایران بسر میبرد ، دخالت فراوانی در سیاست انگلیس درین سرزمین داشت . اوکه دردوران سلطنت فتحعلیشاه بایران‌آمده بود ، دوماه درخراسان توقف نمود واز راه درجز بمیان ایلات ترکمان رفت وازطریق استرآباد و چشمه علی و فیروزکوه بطهران رسید و از راه مازندران و گیلان به‌تبریز عزیمت کرد . فریزر در کتاب سفرنامه خود که از (استانبول بتهران) نام دارد ، فقط شرح مسافرت تا تبریز را نوشته و پس ازآن خط سیر مسافرت خودرا تعیین نکرده و معلوم نیست بکجا رفته ، تا اینکه ناگهان به‌لندن رسیده و به‌مهمانداری شاهزادگان

۱ــ نسخه انگلیسی این سفرنامه درکتابخانه مصطفی فاتح وبنام :

Narrative of the residence of the Persian princes in London میباشد .

ایرانی برگزیده شده است . آنچه مسلم است او دراین سفر با سرگوراوزلی علیه شاه ایران فعالیت‌هائی کرد و در انتزاع قسمتهائی از ایران دست داشت . اشاره‌ای که در دائرةالمعارف فراماسونری درباره لژفراماسونری درایران دراین موقع کرده ، ناشی‌از فعالیتهای این شخص نیز بوده‌است [۱].

هنگامیکه این فراماسون قدم بخراسان گذاشت تا طرح قطع راه‌های ارتباطی و نفوذی روسیه را درشرق ایران تنظیم کند [۲]، شایع کرد که شاه شجاع (شجاع‌الملك) با کمك قشون انگلیس به‌افغانستان داخل شده وقندهار و نواحی اطراف آنرا تصرف کرده است . اومیگوید : « زمانیکه من درخراسان سیاحت میکردم . محمدرضاخان وزیر آنجا صاف وساده بمن گفت که برای دیدن اوضاع خراسان وجاسوسی انگلیسها باین نواحی آمده‌اید... من با یارمحمدخان وزیرهرات که دراین تاریخ درمشهد بوده مصاحبه طولانی کردم و این ملاقاتها خیلی مفید واقعشد ... » [۳]

---

۱ ـ تاریخ فراماسونری گاولد جلد ششم .

۲ ـ از استانبول بتهران ص ۱۰۲ .

۳ـ علاوه برجیمز فریزر فراماسون ، سیاح ومهماندار شاهزادگان فراری که شرح احوال او نقل شد ، سه فریزر دیگر نیز در ایران خودنمائی ومداخلات سیاسی کرده‌اندکه بترتیب عبارت بودند از :

۱ ـ جیمز فریزر مؤلف تاریخ نادرشاه که در ۱۷۱۳ در « سورت » متولد شده و در ۱۷۳۰ـ۱۷۴۰ بانگلستان برگشت وکتاب نادر را نوشت‌که (ناصرالملك) آنرا بفارسی ترجمه‌کرده است . او در ۱۷۴۰ بهند برگشته وعضو شورای شهر سورت شد و در ۱۷۵۴ درگذشت .

۲ـ فریزر دیگر در دوران انقلاب مشروطیت وهنگام عزل محمد علیشاه بتهران آمد. سمت ظاهری اوخبرنگاری روزنامه بود . ولی‌درحقیقت یك عامل‌مخفی دولتی انگلیس‌بشمار میرفت‌که‌کتابی بنام (ایران وعثمانی درحال انقلاب) دارد .

۳ـ سومین فریزر، که شغل رسمی او ریاست سازمان انتلیجنت سرویس‌درغرب ایران وخوزستان بوده در۱۹۴۰ همراه ارتش مهاجم انگلیس بایران آمد ودرجه سرهنگی داشت. جنایات و فجایعی که این (کلنل فریزر) در صفحات غرب ، علیه حاکمیت ایران کرد ، شهرت زیادی دارد . وی در سال ۱۳۲۵ شمسی بدستور قوام‌السلطنه نخست وزیر وقت از ایران اخراج شد .

مقرری سالیانه دولت انگلیس برای شاهزادگان

در تاریخی که شاهزادگان مدعی‌سلطنت ایران ، درلندن‌سرگرم زد و بند سیاسی و انجام تشریفات ومدارج فراماسونی بودند ، رابطه ایران و انگلیس بر سر مسئله هرات تیره وقطع شد ، و انگلیسها بکلی ازایران خارج‌گردیدند . دولت انگلستان‌با راهنمائی‌کنسولهای خود دربغداد ، دمشق واسلامبول‌دسته‌ای‌از مدعیان سلطنت ایران‌را دربغداد وسه‌پسرشاهزاده حسنعلی‌میرزا را درلندن نگهداری میکرد . تا رسیدن میرزا حسینخان آجودانباشی به‌لندن‌آنان‌را سرگرم تماشای‌مناظر مختلف از قبیل باغ‌وحش ، موزه ، لژ فراماسونری ، اپرا و تئاتر نمود و پس از ورود آجودان‌باشی ، اگرچه از حقانیت ایران برسر مسئله هرات واقف بود ولیکن با وجود توضیحات وی درباره رفتار ناشایست وزشت سفرای خود تغییرسیاست نداده و همچنان مدعیان سلطنت را تحریك میکرد .

روزیکه آجودانباشی تصمیم خود را مبنی برحرکت بایران اعلام‌کرد ، دولت انگلیس نیزشاهزادگان فراری راکه‌بافتخارعضویت درلژفراماسونری نائل‌گشته‌بودند، همراه فریزر معروف باستانبول وازآنجا به‌بغداد فرستاد . دولت انگلیس برای هریك ازاین‌شاهزادگان فراماسون شده سالی دویست لیره مقرری‌تعیین‌کرده وآنها را دربغداد زیرنظر کلنل تایلورنماینده سیاسی‌خودقرارداده بود. علاوه براینانگلیسها برای‌اینکه در ایران شورش‌هائی علیه محمدشاه برپا کنند ، فریزر استاد اعظم لژ فراماسونری انگلستان و برادرماسونی شاهزادگان‌فراری را مأمورایجاد شورش درغرب‌وخلیج‌فارس نمودند . ازطرف دیگر، انگلیسها یکی ازعوامل خود را بنام «لایارد» بلباس‌بختیاری روانه اصفهان وفلات مرکزی ایران ساخته و «ادوارد میتفورد» را نیز از راه کرمانشاه به‌افغانستان فرستادند . «میتفورد» دربغداد بدیدن سه‌شاهزاده‌ای که از لندن بآن شهر آمده بودند نایل‌آمد و با آنها مذاکره سیاسی‌کرد . وی مینویسد : « ما با شاهزادگان ایرانی‌که اخیراً درانگلستان بودند یعنی تیمورمیرزا ، والی میرزا ورضاقلی‌میرزاآشنا شدیم . اینها مدعیان سلطنت ایران میباشند وهریك سالی‌دوهزارلیره ازدولت‌انگلیس

مقرری میگیرند[۱]، دیپلماتهای اعزامی انگلستان مأموریت دیگری نیز داشتند و آن اطلاع ازمذاکرات میسیون اعزامی دولت فرانسه با ایران وبرهم زدن اتحاد ایران و فرانسه بود . دولت فرانسه بنا به‌پیشنهاد میرزا حسینخان آجودانباشی سفیر فوق‌العاده ایران‌هیئتی بریاست «کنت دوسرسی» را باصفهان‌فرستاد تاضمن ایجادرابطه سیاسی‌یك قرارداد بازرگانی نیزباکشورما منعقدکند . این هیئت درصفر ۱۲۵۶ هـ (۱۸۴۰ م) در اصفهان بحضور محمد شاه باریافت ولی تحریکات عمال مخفی‌انگلیس وفساد و تباهی و رشوه‌خواری‌درباریان مانع انعقاد قرارداد با اوشد. بعلاوه محمد شاه و درباریان تصور میکردندکه دولت فرانسه بخاطرایران حاضراست رابطه خود را با انگلستان تیره‌کند ولی توضیحات هیئت اعزامی‌آنها را دلسرد کرد بطوریکه میسیون اعزامی نتیجه‌ای از مذاکرات خود نگرفت .

حسین‌سعادت نوری درشرح‌حال‌حاج میرزاآقاسی ضمن‌اشاره‌بتحریکات‌انگلیسها مینویسد: «سیاستمداران لندن‌کوشش میکردندکه علاوه برتوسعه اغتشاشات داخلی از عقد پیمان دوستی ایران وفرانسه ممانعت نمایند و در ضمن به‌تیرگی روابط ایران و عثمانی بیفزایند تا فیل محمدشاه یاد هندوستان نکند وبه‌فکر تجدید حاکمیت ایران درهرات‌وقندهار نیفتد. بی‌جهت نبودکه‌شهر بغداددراین‌تاریخ بصورت یکی‌ازبزرگترین کانونهای فساد ومرکزعملیات تحریك‌آمیزعلیه ایران بشمارمی‌آمد...[۲]» لایارد باهزار افسون وحیل‌موفق شد ازهمدان خود را به « قلعه تل » برساند و با محمدتقی سرکردۀ طایفه چهارلنگ بختیاری طرح دوستی بریزد . اوقیام محمدتقی‌خان بختیاری‌راکه‌در همین تاریخ آغازشده بود رهبری میکرد .

اوژن فلاندن نقاش وسیاح فرانسوی‌که همراه یك معماربا هیئت اعزامی‌کنت ـ دوسرسی باصفهان رفته و سپس در تمام ایران سیروسیاحت کرده بود دراین‌باره چنین مینویسد: « دراین اوقات مأمورین بریتانیا بختیاریهارا به‌شورش برانگیخته و امیدوار

۱ــ سفرنامه مینفورد جلد اول ص ۳۱۴ و۳۱۵

۲ــ ص ۴۶۳ شماره ۱۹۸ مجله یغما

بودندکه بزودی بختیاریها ازاطاعت محمدشاه سرپیچی نمایند وسرانجام درکلیه‌سواحل خلیج‌فارس نیز اغتشاشاتی برپا شود...[۱]» محمدشاه برای‌پایان دادن به‌تحریکات انگلیسها وبرگردانیدن شاهزادگان بایران چندین‌باراطرافیان واقوام خود را به‌بغداد فرستاده و از عموهـا و عموزادگانش خواست تا بـایران مراجعت کنند و با تصرف همه املاك ودارائیشان مشغول زندگی شوند . ولی عمال انگلیسی فراریان را اغوا کرده مانع از مراجعت‌آنها بایران‌شدند . به‌همین‌مناسبت میتفورد برای‌آنها دلسوزی‌کرده ومینویسد «اگر[آنها] بایران برگردند جانشان درخطرخواهد بود[۲]»

فریزربرای اینکه بتواند اطلاعات‌کافی ازوضع مشهد بدست آورد ونقاطی‌راکه شاهراه آسیای میانه ، تا هندوستان است بدقت بررسی‌کند ، احتیاج بملاقات باطبقات مختلف وحتی مسلمان شدن داشت . ازینرویك روزبدیدن میرزا عبدالجواد پسرمیرزا مهدی‌مجتهدمعروف‌آن‌زمان رفت وچنانکه خودگفته است. فرش اطاق‌میرزاعبدالجواد حصیربود وجمعی درآنجا بودند وخیلی باواحترام میگذاشتند.

میرزا عبدالجواد ازاوسئوالات دینی نکرد اما از علوم نجوم ، جغرافیا و تاریخ سئوالاتی نمود وبعد، ببازدید وی‌که اظهارعلاقه‌بمسلمان شدن‌کرده بود ، رفت ودرین وقت فریزر درخانه میرزا موسی وزیر حسنعلی میرزا حاکم خراسان سکونت داشت . میرزا عبدالجواد بدیدن اورفت و ویرا بدین اسلام درآورد . اعتمادالسلطنه به‌نقل از فریزر مینویسد : « یکروز میرزا عبدالجواد بمنزل من‌آمد و قدری خصوصیت ما زیاد شد بعدها شهادتین بمن‌آموخت ومن آنرا برزبان جاری‌کردم ومعلومست‌که بعدها من مسلمان محسوب میشوم وگفتن شهادتین‌سبب شدکه با میرزا جواد باردیگرداخل‌صحن وحرم مطهرشدم وبآسودگی این اماکن‌را دیدم[۳]» فریزر قبل ازاینکه شهادتین بر زبان جاری‌کند نیزمحرمانه وباکمك ایادی انگلیسها و عمال جـاسوسی آنهـا بصحن مطهر

۱ـ ص۲۰۶ سفرنامه اوژن فلاندن بایران

۲ـ سفرنامه میتفورد ص ۳۰۶

۳ـ ص ۳۷ مطلع‌الشمس

حضرت رضا(ع) رفته بود. راهنمای او میرزا یوسف نام داشت که سالها در هند در خدمت انگلیسها بود. میرزا یوسف فریزر را بیکی از خدام حضرت بنام سیدحسین معرفی کرد و او این خارجی را بحرم مطهر برد. اعتمادالسلطنه به نقل از فریزر مینویسد: «میرزا یوسف گفت: حالا برای دیدن حرم حضرت بهترین وقت است زیرا که خلوت میباشد و خطری ندارد من فوراً بالاپوش خود را برداشته ازعقب او روانه شدم و در زیر گنبد طلا داخل گردیدم و با طاق مرکزی رسیدم جائی باین قشنگی وعظمت کمتر دیده‌ام نمیدانم بزرگی وعظمت این بنا بیشتر اسباب تعجب است یا ثروت و مکنت گرانبهای تزئینات آن ... بعد از تماشای این محل نزدیك شدیم بحرم مطهر در آستانه راهنمای من تعظیمی شبیه به‌سجده نمود واذن دخول مفصلی خواند وآنچه گفت و کرد منهم بتقلید او نمودم اگرچه یك کلمه از آنچه گفت نفهمیدم بعد داخل حرم شدیم و در هر چهار طرف مرقد مطهر زیارتها نمودم و با آنکه رهنمای من گفته بود در اینوقت خلوتست جمعیت زیادی در دور مرقد مطهر مشاهده کردم بسیاری هم در رواقها نشسته قرآن میخواندند جماعتی با لباسهای دراز وعمامه در این اطاقهای بزرگ آمد وشد داشتند مردم همه ساکت بودند وجز صدای ملایم زیارت وتلاوت قرآن چیزی شنیده نمیشد اما این صدا یك اثر خاصی داشت خیلی میل داشتم بیشتر بمانم اما واهمه اینکه عیسوی در این مکان نباید داخل شود واگر بفهمند دچار خطر خواهد شد مرا بعجله میانداخت و خیال میکردم که مردم بمن شك دارند کمی روشنائی برای مستور ماندن وضع حالت من نافع بود در وقت زیارت وادای اعمال چون من خیلی نابلد بودم اگر کسی درست ملتفت من بود میفهمید که من مسلمان نیستم خادم راهنمای من نیز بهمین جهت عجله داشت که زود از حرم مطهر و صحن خارج شویم.[۱]»

تا محمدشاه زنده بود، شاهزادگان فراری از انگلستان وعثمانی حقوق میگرفتند

۱ـ ص ۳۵ مطلع الشمس

ودرسایه حمایت علنی دولت انگلیس وسازمانهای مختلف منجمله فراماسونری انگلند علیه ایران تحریك میکردند وحتی با ارسال پول و راهنمائی مأمورین مخفی و علنی درایجاد بلوا وآشوب میکوشیدند.

میتفورد مأمور اعزامی انگلیسها مینویسد: «شخصی از اهل کابل که همراه ما ازبغداد آمده بود پیش حاکم [کرمانشاه] رفته و ازحال ما اطلاع داده و در ضمن گفته است، این شخص نمایندهٔ سیاسی دولت انگلیس میباشد، حال در ایران پول تقسیم میکند و ازجانب شاهزادگان تبعید شده که در بغدادند درانیجاها مشغول دسیسه میباشد واینك عازم شیراز است که وسائل آمدن قشون انگلیس را درجزیرهٔ خارك که ازجزایر خلیج فارس است بداخله ایران فراهم آورد.»

محمد شاه در ۱۲۶۴ ه (۱۸۴۸) وفات یافت. وی که درمیان سلاطین قاجار بدرستی معروف میباشد، زیر نظر پدرش فنون نظامی را خوب فراگرفته بود و سرباز با شهامت وجسوری بود. سلطنت او با وضع بسیارخوبی آغازشد وبا حوادث ناگواری خاتمه یافت. دوران پادشاهی او با وزارت میرزا ابوالقاسم قائم مقام شروع میشود و عاقبت کاراو با صدارت حاجی میرزا آغاسی که همه سازمانهای مملکتی را متلاشی کرد خاتمه مییابد. با وجودیکه انگلیسها دشمن او بودند و همیشه از او شکایت داشتند باز نتوانستند منکر استعداد ذاتی او بشوند.

در اوایل سلطنت ناصرالدینشاه ابتدا تیمور میرزا پسر هلاکو میرزا فرزند شجاع السلطنه ازبغداد بتهران آمد وشکارچی باشی شاه شد. کتاب بازنامه را نوشت و همه املاکش را متصرف شد و بعد دیگران آمدند و غائله سه شاهزاده قاجار خاتمه پذیرفت.

---

۱ ـ سفرنامه میتفورد جلد اول ص ۳۴۵.

سیدجمال‌الدین حسینی اسدآبادی معروف بافغانی، یکی از فراماسونهای اولیه ایران است که در ۹ لژماسونیك عضویت داشت . او در لژفراموشخانه ملکم وسپس در لژهای «کوکب الشرق » قاهره ، لژ مازینی ایتالیائی قاهره ، انجمن وطنی تابع شرق فرانسه در قاهره ، لژ منتسب بمنشور اسکاتلند قاهره[1] ، لژ نیل قاهره ،گراند اوریان پاریس ، لژفایتح Faith لندن ، لژسنسرامیتیه اسلامبول وابسته به‌گراند اوریان دو فرانس، عضو، رئیس لژ و «ویزیتور» بوده است .

سید جمال با ۲۱ نام و در ۹ لژفراماسونری

سیدجمال‌الدین همانطوریکه هرچند مدت دریکی ازلژهای ماسونیك فعالیت مینمود ، درهرکشوری نیزکه وارد میشد نامی بخود می‌گذاشت .آنچه‌که باعث تعجب فراوان وسوءظن نسبت به‌اعمال وافعال سید شده ، عوض‌کردن نام ونام‌خانوادگی حتی ملیت اوست . از مجموع اسنادی که در ایران از او باقیمانده و در کتابی[2] عیناً نقل گردیده، مسلم‌شده است که او با خط خودش هفده نام ودر سایر اسناد ونشریات چهار نام دیگر باین شرح داشته است :

لوج کوکب الشرق
۱۲۰۰

في القاهره مصر ۷ مايو ۱۸۷۸

الى الاخ جمال الدين محترم
انه لمعلوم لديكم بان في جلسة ۲۸ الماضي وباغلبية الاراء صار انتخابكم رئيس محترم لهذا اللوج
لهذا العام ولذا قد نهنيكم ونهني ذواتنا على هذا الحظ العظيم ومن امر رئيس محترم الماضي
ادعو اخوتكم للحضور يوم الجمعة القادم ۱۱ الجاري الساعه [illegible] بعد الغروب الى محل هذا
اللوج لاجل استلامكم القادوم بعد اتمام ما يجب من التكريز الاعتيادي [illegible] يوم
الخميس ۱۰ الجاري الساعه [illegible] ما تكريز رئيس محترم لوج كوكب [illegible]
في اليوم المذكور للاشتراك في الاشغال وفي الحالتين [illegible]
واكتفوا بهذا واقبلوا منا العناق الاخوي : كاتب السر
نقولا
شروج

دعوت نامه برای شرکت دریك جلسه لژ فراماسونری

۱ــ فقط درمجلهٔ خواندنیها شماره ۸۳ نام سید درین لژ نوشته شده .

۲ــ نشریه ۸۴۱ دانشگاه‌تهران .

نامه استاد اعظم لژ نیل به سید جمال

یقول مدرس العلوم الفلسفیة بمصر المحروسة جمال الدین الکابلی

الذی مضی من عمره سبعة وثلثون سنة بأنی ارجو من اخوان الصفا

واستدعی من خلان الوفا اعنی ارباب المجمع المقدس الماسون

الذی هو عن الخلل والزلل مصون ان یمنوا علی ویتفضلوا الی

بقبولی فی ذلک المجمع المطهر وبادخالی فی سلک المنخرطین فی

ذلک المنتدی المفتخر ولکم الفضل

۲۲ ربیع الثانی ۱۲۹۲

تقاضای ورود به لژ کوکب‌الشرق



سید جمال‌الدین با پیش‌بند فراماسونری ودرلباس استادی

این تابلو برای اولین بار درلژهمایون تهران نصب شد وسپس به‌لژمولوی منتقل گردید.



سید جمال‌الدین در ادوار مختلف زندگی با لباسهای گوناگون.



سید جمال باکلاه فینه قرمز وکراوات
«هرلحظه بشکلی بت عیار درآید!!»



توفیق پاشا استاد اعظم
فراماسونی مصر

۱ـ جمال ۷

۲ـ جمال‌الدین ۷ تا ۱۱

۳ـ جمال‌الدین الاستنبولی ۷

۴ـ جمال‌الدین اسدآبادی (اکثر جای کتاب)

۵ـ جمال‌الدین الحسینی ۵ تا ۲۰

۶ـ جمال‌الدین حسینی عبدالله‌بن عبدالله ۵

۷ـ جمال‌الدین الحسینی الاستنبولی (عبدالله) ۷ تا ۱۷

۸ـ جمال‌الدین الافغانی الکابلی ۱۳

۹ـ جمال‌الدین الحسینی الافغانی ۱۱ تا ۲۳

۱۰ـ جمال‌الدین الحسینی رومی ۱۲

۱۱ـ جمال‌الدین الحسینی طوسی ۱۹

۱۲ـ جمال‌الدین الحسینی الکابلی ۱۴ تا ۲۴

۱۳ـ جمال‌الدین السعدآبادی ۱۰۰

۱۴ـ رومی (تخلص) ۸۷

۱۵ـ شیخ افغان ۲۵

۱۶ـ جمال‌الدین افندی ۲۵[1]

۱۷ـ الدین جمال ـ گزارش ۶ ژوئیه ۱۸۸۳ پلیس پاریس

۱۸ـ سید جمال افغانی ـ گزارش سفیر انگلیس در فرانسه ۱۹ ژوئن ۱۸۸۳

۱۹ـ شیخ جمال‌الدین ـ نامه امین‌السلطان به‌سفیر ایران درلندن

۲۰ـ شیخ‌جمال‌ـ نامی‌است‌که درروسیه داشت. به‌گزارش سفیرانگلیس درروسیه به‌لندن. مورخ۲۷ اپریل ۱۸۹۲مراجعه شود

۲۱ـ السیدالحسینی ـ امضاء زیر مقالات عروة‌الوثقی وضیاءالخافقین

با توجه باسامی هفده‌گانه‌ای‌که سید جمال در نوشته‌هایش بکار برده است وبا ملاحظه‌گزارش‌های سه سفیرانگلیس وپلیس فرانسه مسلم‌گردیدکه سید جمال درمدت

۱ـ از شماره یك ردیف اسم سیدجمال تا ۱۶ ازنشریه ۸۴۱دانشگاه تهران نقل شده

۵۹ سال عمر خویش با بیست‌ویك نام زندگی کرده است . پرفسور گلدزیهرآلمانی در دایرةالمعارف اسلامی معتقد است‌که جعل عنوان ونام سید برای رهائی از «زورگوئی و استبداد دولت ایران » بود . ولی کسانیکه سید را خوب میشناخته‌اند ، علت تغییر نام‌های فراوان سید جمال را « تلون مزاج شدید » و ایجاد آشوب ، فتنه و فساد و آتش‌افروزیهای وی در دوران عمرش دانسته‌اند . سید جمال برای رسیدن به مقام و شهرت حتی از نابودی یك شهر وتلف‌شدن هزاران نفوس مسلمان نیز امتناع و وحشت نداشت . چنانچه در شورش لشکری مصر که منجر به‌بمباران اسکندریه و تل‌الکبیر واشغال انگلیسها شد، سید راساً مسئول وعامل شورش بود وعده‌ای‌عملیات اورا بدستور انگلیسها و به‌نفع سیاست استعماری درمصر دانسته‌اند[1] .

سید جمال هما نطوریکه اسم و هویت خود را مرتباً تغییر میداد و هرچند مدت عضو یکی از لژهای ماسونیك میشد ویا با یکی از سیاستهای روز (انگلیس ـ فرانسه روسیه ـ عثمانی ـ ایران) سازش میکرد ، در تغیر ملیت نیز از چنین روشی پیروی می‌نمود . چنانچه بارها خود را ایرانی، افغانی، مصری، هندی و عرب معرفی کرده و بقول سفیر انگلیس در روسیه « ... هم درکشورهای آسیا وهم در ممالك اروپا بجلد ـ های مختلف از قبیل افغانی ، مصری ، ایرانی و عرب درآمد ...»[2]

سید در تغییر مذهب نیز تلون مزاج داشت . گاهی خود را از خانـواده شیعی ایرانی معرفی کرده و عنوان « سید » را به‌اول نام خویش اضافه می‌کرده و زمانی نیز خود را حنفی مذهب نشان میداده است . بطوریکه خواهد آمد ، او حتی خود را در انجمنهای مخفی‌مصر ، مخالف‌خدا ودرهند دشمن «طبیعیون ودهریون» معرفی‌می‌نمود.

در ایران خود را متولد « اسدآباد همدان» در عثمانی اهل قریه «ترمذ»[3] کنار جیحون و در مقدمه تنها کتابی کـه بفارسی نوشته است ، اهل « اسعد آباد»[4] واقع در

۱ـ ص ۱۹۹ سیاستگران قاجارص ۴۳ و مجله خواندنیها شماره ۸۷ سال ۲۴

۲ـ گزارش شماره۴محرمانه۷ فوریه ۱۸۹۰ ازنست ازپترزبورگ‌بوزارت‌امورخارجه انگلستان .

۳ـ سیاستگران قاجار جلد اول ص ۱۹۶ .

۴ـ به‌شیخ محمد عبده گفته است‌که درقریه اسعدآباد کابل متولد شده واهل آنجاست (۱۹۶ سیاستگران قاجار)

بلوك کنارکابل معرفی نموده است[۱] . در ایران وقتی از اومی‌پرسیدند چرا کلمه افغانی را بنام خود اضافه میکنی می‌گفت « افغانی تخلص شعری من است »[۲].

مورخین ودوستان‌و اقوامش درباره نام پدرش نیز گرفتار تردید واشتباه شده‌اند. یکی اورا فرزند سید صفدرابن علی‌اسدآبادی[۳]، دیگری « سید صفر » وبالاخره جرجی زیدان نام پدرش را « صفتر » متولد ۱۲۵۴ ھ (۱۸۳۸ م) و متوفی ۵ شوال ۱۳۱۴ (نهم مارس ۱۸۹۷) ثبت کرده است .

سیدبرای اعتمادالسلطنه نقل‌کرده است‌که درطفولیت علوم اسلامی را درقزوین فرا گرفته و سپس در تهران حکمت ، ریاضی و نجوم راتکمیل نموده است . نویسنده کتاب مردان نامی شرق او را در سن دوازده سالگی جزء شاگردان مرحوم شیخ‌مرتضی انصاری و در ۱۹ سالگی دارای درجه اجتهاد میداند ولی نه عکس اجتهاد نامه‌اش را نقل و چاپ میکند و نه مدرکی دریـن باره ارائه میدهد[۴]. سید مدتی در هندوستان و افغانستان‌اقامت‌داشت و در ۱۲۸۵ھ (۱۸۶۸م) به‌اسلامبول‌رفت وباعالی‌پاشا ارتباط پیدا کرد.ولی‌بعلت بی‌اعتنائی که دریکی‌از مجالس به حسن فهیمی‌شیخ‌الاسلام عثمانی‌نمود بین‌او و عالی پاشا کدورتی پیدا شد . در ۱۲۷۷ ھ (۱۸۶۰ م) تحسین افندی مدیر دارالفنون اسلامبول او را برای ایراد یك سلسله سخنرانی جهت محصلین دعوت کرد. سید در اولین سخنرانی خویش مدعی شد که « خبردادن از آینده یا غیب‌گوئی جزء صنایع ملی است .» شیخ‌الاسلام‌و متعصبین دیگر تکفیرش کردند و او ناچار بمصررفت و درین‌کشور با ریاض پاشا آشنائی پیدا کرد و در جامع الازهر به تدریس پرداخت . ضمن‌تدریس، فلسفه ابن سینا را نیز بشاگردان می‌آموخت وهمین‌امرسبب شدکه علمای سنی با او به مخالفت پردازند . او در فتنه قشون مصری برضد اسمعیل پاشا خدیومصر دست داشت و بنا به ادعای تقی‌زاده « عرابی پاشا علمدار شورش مصر نیز تحت تأثیر سید بود »[۵] پس از عزل اسمعیل پاشا وجلوس خدیو پاشا بلافاصله حکم اخراج سید از

۱ـ شیخ‌محمد عبده نیزدرمقدمه عربی (الرد علی‌الدهریین) محل‌اخیر را نقل‌می‌کند.
۲ـ نامه سیدبدالسلطنه کبابی به مجله کاوه چاپ برلن .
۳ـ ص ۱۸۷ سیاستگران قاجار جلد اول .
۴ـ لااعلم الغیب الاهو .
۵ـ مردان خود ساخته ص ۵۱

مصر صادر گردید و او در ۱۲۹۶ هـ (۱۸۷۸) به هند رفت و از راجه حیدرآباد پول فراوانی گرفت و نخستین اثر خود را که رساله‌ای بزبان فارسی و در رد طبیعیون است نوشت.

حق ناشناسی و گرفتن حق‌وحساب

سید جمال‌الدین در نوشتن این رساله و در موقعیتی که آنرا منتشر کرد، منتهای ناجوانمردی و حق‌ناشناسی را نشان‌داد. و هنگامی رساله مذکور را بچاپ رسانید که سه سال در هندوستان و در میان هندوها بسر برده و چندین‌هزار روپیه از آنها باج گرفته بود.

اودر اواخر سپتامبر ۱۸۷۹ (۱۲۹۶ هـ) یکسره باکشتی به جده رفت و مدتی در آنجا ماند و بعد به مکه عزیمت کرد و باشخصیتهای مهم اسلامی تماس گرفت. و پس از دریافت چند فقره توصیه ومعرفی نامه از آنان در اول سال ۱۸۸۰ (۱۲۹۷ هـ) رهسپار هندوستان شد و مدتی در بمبئی در منزل «علی روقای» که شخصیتی سرشناس بوده اقامت کرد و از آنجا به حیدرآباد رفت، در حیدرآباد او با «سلطان نواز جنگ» طرح دوستی ریخت وپس ازچندی بوسیله وی با سالارجنگ نخست وزیر نظام حیدرآباد ملاقات کرده و با اومفصلا مصاحبه نمود. سید جمال مدت بیست ماه درحیدرآباد ماند وطی‌مدت اقامت خود با اشخاصی‌که افکار آزادیخواهانه ومخالف انگلیسها داشتند وهمگی ازپیروان «سید احمد الیکاره» بودند، آمیزش‌کرد. مخالفین‌سید، نزدیکی اورا بامخالفان انگلیسها نیزیکی دیگرازنیرنگهاوسیاست نعل‌وارونه استعمارانگلیس در هند میدانند، ودراین موقع بودکه حد اعلای نمک ناشناسی ومهمان‌نوازی را بجا آورده وبرخلاف محبتها واحتراماتی‌که هندوها وشخصیتهای حیدرآباد باو نموده بودند رساله معروف خود را موسوم بـه «ینچریه یـا دهریه» درباره ابطال‌آئین دهریین و بیان مفاسد آنان و اثبات اینکه دین اساس مدنیست و کفر باعث فساد عمران است، انتشار داد. گرچه این رساله ازنظر مسلمانان و دینداران ودفاع ازدین و خدا پرستی ازهرجهت قابل ستایش‌است، اما ازاینکه بلافاصله بعدازآنهمه پذیرائی ومهمان‌نوازی هندوها منتشر گردیده قابل نکوهش می‌باشد. بخصوص‌که خود او چند سال قبل باتهام بی‌دینی وکفر ازمجمع فراماسونهای مصری اخراج شده بود. این بار با نوشتن رساله «دهریه» هندوها را آزار داده و شدیداً بآئین آنـان تاخت. و بخاطر نوشتن این

رساله پنجهزار روپیه از سالار جنگ نخست وزیر نظام حیدرآباد دریافت کرد و با جمع کردن پولهـای هنگفت دیگری[۱] که در مدت سه سال اقامتش در حیدرآبـاد از سایر راجه‌ها و ثروتمندان گرفته بود در اوایل سال ۱۸۸۲ م (۱۳۰۰ هـ) به کلکته رفت . درحدود پنجماه راجع به دین اسلام در مدارس دینی سخنرانی نمود و ازدولت تقاضای شغلی کرد . ولی هندوها که اورا خوب شناخته بودند و میدانستند هدف سید جز «پول» ، «مقام» و«شهرت» چیز دیگری نیست پس ازتشکرازپیشنهاد او تقاضایش را رد کردند . سید ناچار به مدرس رفت و ازآنجا در نوامبر ۱۸۸۲ م (۱۲۹۹ هـ) به وسیله کشتی به لندن بازگشت .

در لژهای فراماسونری ۵ کشور

قبل از اینکه به بحث درباره سایـر اعمال و افعال حیرت‌آور سید جمال بپردازیم ، میبایستی عضویت اورا در ۹ لژماسونیك بررسی کنیم .

نخستیـن سندی کـه دربـاره عضویت فرامـاسونری سیدجمال‌الدین دردست است، تقاضای ورود به‌محفل‌فراماسونری «لژکوکب‌شرق» قاهره است . این لژ که یکی از محافل وابسته به‌گراند لژ مصر میباشد و برخلاف آنچه‌که نویسندگان و مورخین نوشته‌اند بـه سازمان فراماسونری انگلستان بستگی دارد نه فرانسه . سید حسن تقی‌زاده که خود در ایران عضو لژ بیداری ایران وابسته به‌گراند اوریان فرانسـه شده ، نخستین کسی است کـه درمجله کاوه درباره عضویت سید در لژ ماسونیك ذکرمختصری‌کرده است . وی‌چهل سال بعد نیز« درکتاب مردان خودساخته» فصلی درباره سید جمال‌الدین نوشته و بار دیـگر عضویت سید جمال را در لژ مذکور وابسته به‌گرانداوریان تصریح کرده . تقی‌زاده می‌نویسد : « ... و نیز درمصر شنیده شد که سید در آغاز در محفل فراماسونی داخل و درآنجا در موقعی برضد انگلیسها نطق کرده بود[۲]» . سپس تقی‌زاده لژ مذکور را تشریح‌کرده ومی‌نویسد « فراماسونی در مصر

۱ـ شماره ۸۳ سال ۲۴ خواندنیها به‌نقل‌از اسناد بایگانی عمومی انگلستان .

۲ـ ص۴۹ مردان خود ساخته .

شعبه شرق اعظم فرانسه است یا چنین بوده است»[1] بنظر میرسدکه تقی‌زاده لژی را که بعدها خود سید درقاهره تأسیس کرد وچیزی شبیه مرام و مسلك « گرانداوریان » بود با لژ کوکب شرق اشتباه کرده است . لژ کوکب شرق منتسب بمنشور انگلند است و در سالنامه سال ۱۹۵۸ گراند لژ انگلند در صفحه ۷۰ در ردیف ۱۳۵۵ نام آن Star of the East و محل تشکیل جلسات لژ مرکز فراماسونری و معبدقاهره ذکر شده است . این لژ تا سال ۱۹۵۸ دارای سازمان ماسونی دیگری یعنی Royal Arch chapter نیز بوده است . بعضی از لژهای فراماسونری دارای چنین تشکیلاتی‌می‌باشندکه ازجمله می‌توان « شاپیترمولوی » و«شاپیترخیام» وابسته به‌گراند ناسیونال دفرانس و گراند لژ اسکاتلند در ایران را، نامبرد . لژکوکب شرق در سال ۱۸۷۰ (۱۲۸۷ هـ) وشش‌سال‌قبل‌ازاینکه سیدجمال تقاضای ورود به‌آنرا بنمایدتأسیس گردیده بود. بنابراین مسلم میشودکه سید جمال « بانی ومؤسس محفل فراماسونری » مصر ، چنانکه سید حسن تقی‌زاده و دیگر مریدان سید ادعاکرده‌اند[1] نبوده ونیست و این عنوان هم یکی دیگر از عناوین ساختگی وجعلی است که او بخود داده است و یا حواریون وعشاق او جعل کرده‌اند . متأسفانه سایر مورخان ایرانی نیزکه منبع‌نقل آنها اکثراً مجله کاوه میباشد ، اشتباه تقی‌زاده را که برای اولین بار عنوان کرده ، تکرار نموده‌اند . سید جمال درمحرم ۱۲۸۷هـ(۱۸۷۰) وارد قاهره شد و سه سال بعد در ۲۲ربیع الثانی ۱۲۹۲هـ (۱۸۷۵) تقاضای ورود به لژ کوکب الشرق را باین شرح به‌مرکز لژ مذکور نوشت :

جمال‌الدین‌کابلی استاد علوم فلسفی درمصر محروسه‌که ازسن وی سی‌وهفت سال گذشته است ، از برادران صفاء « پاك و بی‌آلایش » و دوستان وفادار یعنی بزرگان مجمع مقدس فراماسون که ازهر بدی و اشتباه منزه ومصون می‌باشند تمنی‌دارد عنایت فرمایند اینجانب را درآن‌گروه پاك ودرمسلك رهروان‌آن باشگاه پرافتخار بپذیرند. بزرگی برای شماست سنه‌۱۲۹۲ هجری ربیع‌الثانی روز پنجشنبه ۲۲ امضاء ...[2]

۱ـ مردان خود ساخته ص ۴۹ .

۲ـ تصویر ۴۰ کتاب اسناد منتشر نشده سید جمال ، نشریه دانشگاه تهران .

سید جمال چهارسال مرتباً در این لژ فعالیت می‌کند وموفق میشود که یکی از عالیترین مقامهای فراماسونری یعنی ریاست لژ را بدست بیاورد . خوشبختانه سند ریاست لژ فراماسونری کوکب الشرق انگلیس پس ازمرگ سید محفوظ مانده و هفتاد سال بعد قسمت انتشارات دانشگاه تهران آنرا منتشر کرده است . و حال آنکه هرگاه فراماسونی بمیرد ، دبیر لژی که فراماسون « مرحوم » در آن فعالیت میکرده است بخانه او میرود وبموجب وصیتنامه شخصی متوفی کلیه اسناد و مدارك ، علائم و نشانها وهمهآثار بخصوص‌کتب « خیلی محرمانه » فراماسونی را که منحصراً به استادان اعظم ویا رؤساء لژها داده میشود ، از وراث اوپس‌می‌گیرد و بمرکز لژ میبرد[1] . ولی‌اسناد فراماسونری سید جمال‌که قبل از فوتش درخانهٔ حاج امین‌الضرب بامانت‌گذارده شده بودهمچنان‌باقیمانده‌که‌درسال۱۳۴۲شمسی‌باسایراسناد مربوط بهوی‌منتشرگردیده‌است. دربین اسناد موجود نامه‌ای از « نقون سکروج » وجود دارد که بنظرمی‌رسد دبیر لژ کوکب شرق بوده ودر روز ۷ ژوئن ۱۸۷۸ م (۱۲۹۶ ه) خطاب به سید جمال‌الدین درباره ریاست‌کرسی لژکوکب‌الشرق مینویسد :

لژکوکب شرق نمره ۱۳۵۵ .

قاهره–مصر–۷ ژوئن ۱۸۷۸ (و سال یهودی ۵۸۷۸)

برادرمحترم جمال الدین

باستحضار شما می‌رساندکه درجلسه ۲۸ماه‌گذشته، باکثریت آراء به‌ریاست این لژ برای سال‌جاری انتخاب شده‌اید ، ازاینرو این فیض عظیم را به‌جنابعالی وهمچنین به خود تبریك‌گفته وبدستور ریاست محترم‌کنونی برادران را دعوت نمودم‌که روزجمعه آینده ۱۱ ماه جاری ساعت ۲ شرقی بعداز غروب در محفل این لژحضور یابند تا زمام امور را بعدازانجام آئین انتصاب تحویل بگیرید .

۱– سید جمال‌الدین هیچگاه متأهل‌نشد ولی‌چند معشوقه داشت‌که نامهها وعکس‌های آنان در بین اسنادش مانده است ، بنابراین ورثه‌ای که بتواند اسناد ماسونیك اورا به لژ برگرداند ، نداشته‌است.

وچون روز پنجشنبه ۱۰ ماه جاری ساعت۶ فرنگی [۱۸] مراسم انتصاب رئیس محترم لژ کونکوردیه برگزارخواهدگردید ، لذا خواهشمند است در روزمذکورجهت انجام کارها درین مراسم شرکت فرمائید . بدیهی است درهردومراسم لباس رسمی تمام مشکی با پاپیون و دستکش سفید خواهد بود . درود برادرانه ما را بپذیرید .

کاتب سر نقون سکروج

درمراسم تفویض ریاست لژ به سید جمال‌الدین قاعدتاً می‌بایستی نطق‌هائی‌ایراد شده باشد، که برای نویسندگان غیرماسون‌دسترسی‌بدانها ازمشکلات است. تنها دو نطق که بعدها درنشریات عربی منتشرگردید وموجب عصبانیت وگلهٔ ماسونهای مصر از سید جمال‌الدین شد در دست است کـه مرتضی مدرسی چهاردهی آنرا بدون ذکر مأخذ در کتاب‌خود نقل‌نموده است[۱] این‌نطق‌ظاهراً بایدنطق سید درمراسم ریاست اوبوده باشد ، بخصوص‌که‌دراین‌مراسم‌اشاره‌ای نیز به‌چنین پیشنهادی شده است. سیدجمال دراین‌نطق چنین می‌گوید :

«نمی‌توانم تصورکنم که اوهام دراستوانهای‌انجمنهای فراماسون راه دارد چه هر تشکیلات آزادی ازاوست و آلات وادوات بنّایان را دردست دارد تابرای نابودی‌اساس کهنه وبنیادآزادی‌حقیقی ، برادری ، مساوات وازبین‌بردن ستمکاران وجور وستم اقدام می‌کند . بمصداق کلوخ انداز را پاداش سنگ است هرگاه آزادیخواهان‌درراه‌آزادی کوتاهی روا دارند هرگز نمی‌توانند بنیاد زاویه قائمه را درجهان استوارسازند» سید پس‌از اشاره اجمالی درپیرامون انجمنهای فراماسون اسکاتلندی‌گفت « پس ازتعریف و وصف منطقی صورتی درذهن آدمی جایگزین میشود.گفته‌اند انسان حیوان ناطق‌است وبرای اینکه تعریف مطلوب برانسان تطبیق‌کندکه با بعضی از جانوران اشتباه نگردد اورا بصفات دیگری هم تعریف‌کرده وگفته‌اند، انسان میمیرد وذاتاً خندان است ، پس از تعریف صفات مزبور چهره مخصوصی ازاو در ذهن نقش بسته وشناخته میشود که او انسان است با آنکه اکنون خود را فراماسون میدانم « جرگه بنّایان آزاد » تعریف

۱ـ ص ۲۸ زندگی سید جمال الدین افغانی .

مطلقی ندارد که در ذهن آدمی نقش بندد و یاوضعی که تطبیق شودکه آدمی بتواند در فراموشخانه وارد شود بقول حافظ :

من بسر منزل عنقانه بخود بردم راه قطع این مرحله بامرغ سلیمان کردم

نخستین چیزی که مرا تشویق کرد تا درجرگه بنّایان آزاد شرکت کنم همان عنوان بزرگ آزادی ـ مساوات ـ برادری است که هدفش بهره‌مند شدن جمعیت بشری و جهان آدمیت است که در پشت سرآن برای نابود کردن ستمکاران کوشش مینمایند تا بنیاد عدالت حقیقی را استوار سازند با این وصف همت بکاروعزت نفس واخلاق پاك وکوچك شمردن مرگ دربرابر ستمکاران را فراماسون بمن نشان میدهد واین تعریف فراماسون مرا راضی ساخت که درجرگه بنّایان آزاد وارد شوم .

ای برادران ، سید جمال‌الدین ریاست را برای خود منکر است وهرگز ریاست نمیخواهد. فراماسون شریفتر از آن است که ایجاد قدرت برای رئیس آن کند ویا اغراض شخصی یا بهره های مادی و ادبی را بکار برد . مرا دعوت میکنید که فراماسون پاك و بی‌آلایش واز زشتی دور باشم ، باید بآبرو و شرف خود علاقمند باشم .

فراماسون هنگامی به برادر خودکمك میکندکه علتی موجودباشد ویا یکی از اعضای بدنش نقصانی داشته باشدآنگاه اورا بسایر برادران بنی نوع خود مقدم میدارد وهرگاه بی‌نوا وفات کند کودکان اورا پرورش میدهد ودر آموزش وپرورش آنان جدیت مینماید بدون جهت همراهی کردن در مشرب بنّایان آزاد ازگناهان بشمار میرود [۱].»

ازسخنان سید جمال الدین در جرگه فراماسونری مصر ، همه در شگفت شدند وهمهمه‌ای درانجمنها واحزاب وادارات دولتی مصر افتاد . تا این خبر بگوش « توفیق پاشا » خدیو مصررسید و او کارهای سید را کوچك شمرد و توجهی بفراماسون نداشت تا روزیکه برادران خواستند سید جمال الدین را بسمت (استاد اعظم) انتخاب کنند .

درآنروزسید ازقبول این شغل خود داری کرده درضمن خواست با (خدیو مصر) ملاقات کند ولی خدیوازپذیرفتن اوخود داری کرده معهذا پس‌از مدتی چون دانست که

۱ـ زندگی وفلسفه اجتماعی وسیاسی سیدجمال الدین ص۲۸ تا ۳۲

وی نامزد « استادی اعظم جرگه بنّایان آزاد » است باکمال خوشروئی او را پذیرفت دراین جلسهٔ ملاقات بطور خلاصه مذاکرات میان آنها چنین صورت گرفت :

خدیوگفت : تمام خوبیها را برای مصریان خواهانم وشادان میشوم که کشورخود را دربالاترین درجات ودرستکاری ببینم ، بدبختانه اکثریت ملت مصر تن‌پرور ونادان هستند و ظرفیت آنرا ندارند که درسها و سخنان هیجان انگیز بآنان تلقین شود چه ممکن است دراثرآنها ملت بهلاکت ونابودی افتد .

سید جمال الدین اظهارداشت : در پیشگاه امیرکشور بآزادی و صمیمیت سخن میگویم : ملت مصرمانند سایر ملتها خالی ازتن پروری ونادانی نیست ولی‌خردمندانی را هم دار است‌که به پیشگاه امیر توجه دارند هرگاه نصیحت مخلص را قبول نمائید و هرچه زودتر ملت را دراحکام‌کشور شریك و همراه سازید ودستور دهید که انتخابات شروع شود تا نمایندگان ملت قوانین را بتصویب رسانند واین کار باسم واراده شماتمام گردد وانجام‌آن سلطنت شما را استوارتر میسازد . . . »[1] این بود شرحی که مدرسی چهاردهی درباره نطق سید نوشته است ولی بموجب ادعای همین نویسنده ، خدیومصر حاضر نشد نصایح سید را بکاربه بندد وتصویب قوانین را بحالت ملت مصرمضردانست. ازاین پس سید نطق‌هائی در محافل ماسونی علیه خدیوکرد و همین امر باعث ناراحتی دستگاه سلطنتی مصر شد . زیرا خود خدیو نیز در سازمان دیگر فراماسونری مصر عضویت وریاست داشت .

درتمام مدت چهارسالی‌که سید جمال الدین درقاهره در لژ فراماسونری وابسته به انگلستان و منشور انگلند فعالیت میکرد ، درمجامع عمومی ، در جامع الازهر هنگام تدریس ، در قهوه خانه ها و در مقالاتی که مینوشت علیه انگلستان و سیاست استعماری آنکشور سخن میگفت. اوشبها درمحافل ماسونی از استاداعظم لژو برادران ماسونش‌که همه بموجب قوانین ماسونیك تعبداً میبایستی اوامر صادره را اجرا کنند،

۱ـ صفحه ۲۹ کتاب زندگانی وفلسفه اجتماعی وسیاسی سید جمال‌الدین افغانی .

بسر میبرد وروزها بیاران ومریدانش درس‌آزادیخواهی ومبارزه با انگلیس رامیداد. معلوم نیست اکنون پس ازگذشت هفتاد سال باز هم‌کسی وجود داردکه فریب درسهائی راکه سید بمردم از همه جا بی‌خبر مصر وسایر مردم مسلمان میداد بخورد و باز هم او را معلم‌آزادی ومخالف سیاست استعماری انگلستان بداند یا نه؟

بنظر میرسد به جز برادران فراماسونش، هیچکس حاضر نباشد که اینهمه افسون وی را قبول نماید. سید جمال که چهار سال حلقه عبودیت و اطاعت محض فراماسونری انگلستان را بگردن انداخته بود چطور میتوانست علناً وبی‌پروا بجنگ انگلیس واستاد اعظم فراماسونی برود؟ مگر اینکه قبول کنیم‌که اومأموریت داشت‌که با تظاهر بضد انگلیسی‌بودن، آزادیخواهان مصررا دور خود جمع‌کند وافکارومقاصد وعملیات‌آنهارا بوسیله برادران فراماسونش برای دولت انگلیس فاش سازد. بطوریکه خواهد آمد انگلستان از شهرت «ضد انگلیسی» بودن سید استفاده فراوان برد ورژیم استعماری خود را در سرزمین مصر مستقر ساخت. نویسنده کتاب مردان نامی شرق مینویسد «... سید جمال‌الدین‌درموقع اقامت درمصر کاملاً ازاوضاع مملکت مسبوق شده بود و میدانست که تا چه اندازه نفوذ انگلیسها درمصر روبتزاید میرود[۱]» یقیناً سید بیش ازهرکس دیگرازتزاید نفوذ بریتانیا درسر زمین نیل مطلع بود زیرا اومدت چهار سال در لژ فراماسونری وابسته بانگلستان که در آن صاحبمنصبان انگلیسی و سیاستمداران جمع بودند فعالانه شرکت داشت و از همه اسرار محرمانه مطلع بود. بموجب نوشته غلامحسین نراقی[۲] وتقی‌زاده[۳]. سید در مصر موفق شده بود محمد احمد متمهدی سودانی (۱۸۸۶ - ۱۸۴۸م)، ادیب اسحق نویسنده مصری (۱۸۸۵ -۱۸۵۶) احمد اعرابی پاشا انقلابی مصر که در ۱۸۸۲ بوسیله انگلیسها تبعید شد، سعدزغلول پاشا متفکرسیاسی‌مصر ومسبب‌انقلاب ۱۹۱۸ (۱۳۳۶هـ) برای استقلال‌اینکشور وازهمه

۱- ص ۲۰۱

۲- ایضاً ص ۱۹۷

۳- مردان خود ساخته ص ۵۳

مهمترشیخ محمد عبده مفتی مصر را که همه ازانقلابیون این‌کشور بودند باخود همراه بسازد . اگر نگوئیم‌که سیدآنها را با خود همراه‌کرده بود تا ازهدفهایشان مطلع‌گردد ودرموقع لزوم‌آنچه راکه انگلیس میخواهد اجراکنند ، باید اعتراف کنیم که این پنج مردنامی مصر نیز یا ازکنه سیاست استعماری‌انگلستان وبازیهای‌زیرپرده ونیرنگهای‌آن بکلی بی‌اطلاع بودند ویا خودآنها نیزگرفتاریهائی داشتندکه مجبور به ایفاء نقش‌های تنظیمی‌بودند. بهرحال‌جزمحمداحمد متمهدی سودانی‌که نویسندگان ایرانی‌هیچ‌سندی مبنی برارتباط سید با او ارائه نداده‌اند وتصور میرود تظاهر سید جمال بـه بستگی او صحیح نباشد وسعد « زغلول » متفکر سیاسی مصرکه خدمات گرانبهائی بخاطر استقلال مصرکرد ، بقیه یا نقشی نظیر سید داشته‌اند ویا «آلت فعل» بوده‌اند .

درلژهای مختلف

سید جمال درمدت چهار سالی که درلژ « کوکب شرق » فعالیت میکرد ، بـا لژهای دیگر فراماسونری مصر نیز تماس گرفته ودرجلسات‌آنها حاضرمیشد . دراسنادی‌که از سید جمال درایران باقی مانده ودرکتابخانه مجلس شورایملی ضبط است ، سید در این مدت در محافل ماسونی زیـر فعالیت میکرده ویـا عضووابسته و باصطلاح ماسونها « ویزیتور » بوده :

۱ـ گراند لژمحلی مصر Grand lodge of egypt

۲ـ لژمازینی Mazzini که‌بزبان ایتالیائی کارمیکرده

۳ـ لژنیل Nile lodge

۴ـ لژیونانی قاهره‌که به زبانهای فرانسه ویونانی کار میکرده است .

ازمجموع اسنادی‌که ازفعالیت سید درچهارلژ فوق ولژکوکب شرق باقیمانده ، آنچه‌که بنظرمیرسد ، مورد استفاده محققین قرارگیرد ، عیناً ترجمه میشود[1] :

---

[1]ـ سایراسناد قابل‌توجه، مجموعه اسناد مجلس‌شورایملی‌که عضویت سیدجمال را در لژهای فراماسونری تائید میکنند ، بدین شرح‌است :

۱ـ دعوت‌نامه‌لژکوکب‌شرق۲۴ژانویه۱۸۷۷ سندشماره۵۹ آرشیوکتابخانه‌مجلس‌شورایملی

۲ـ دعوتنامه اول نوامبر۱۸۷۷ لژگراندداوریان قاهره‌سند شماره ۶۰ ←

فراماسونری جهانی طایفه‌ایتالیائی

دربین اسناد و یادداشتهای سید جمال الدین چهارسند و دعوت نامه خطی و چاپی بزبان ایتالیائی از لژمازینیMazzini نمره ۶۰ وجود دارد. این لژکه وابسته به سازمان «فراماسونری جهانی طایفه ایتالیائی» Massoneria Universale Familia Italiana می‌باشد، در کشور مصر و شهر قاهـره فعالیت میکرده است. اسناد مذکور نشان میدهدکه شیخ جمال در سال‌های ۱۸۷۸ تا ۱۸۷۹ م (۱۲۹۵ تا ۱۲۹۶ هـ) در این تشکیلات فعالیت مینمود.

در ذیل سه سند از چهار سند فوق‌الذکر، ترجمه مختصر متن ایتـالیائی بزبان عربی وجود دارد و این ترجمه‌ها نشان میدهد که سید در لژ مذکور بزبان عربی یا فرانسه صحبت میکرده، درحالیکه خودلژ بزبان ایتالیائی‌کارمیکرده.

نخستین‌سند درباره‌تشکیل مجلس‌تذکری بمناسبت درگذشت‌دونفرازفراماسونهای لژ مازینی است‌که درآن دولژ«نیل ومازینی» مشترکاً ازهمه ماسونهای عضوسازمانهای خود دعوت‌کرده‌اندکه درمراسم مذکورشرکت جویند. در دومین سند بزبان ایتالیـائی سیدجمال تحت‌عنوان معماراعظم Venerable و خطاب «جمـال‌الدین افندی» نامیده شده است. این دعوتنامه بافتخار فراماسونی بنام «اولیزی چیچلین» عضو فعال لژ فراماسونری ایتالیائی«کونسلرامیزوا» شماره ۱۰ دراسکندریه است‌که درروز۲۲اکتبر ۱۸۷۸ تشکیل میشد. متن این سند نشان میدهدکه شیخ‌جمال‌که‌کلاه فینه بسرگذاشته

۳ـ مرگ یکی ازروساء فراماسونری انگلیس سند شماره ۶۳

۴ـ دعوت نامه لژنیل ـ سند شماره ۶۵

۵ـ دعوت نامه انتوان باکوم ازلژنیل سند شماره ۶۶

۶ـ دعوت نامه لژکوکب شرق سند شماره ۶۷

۷ـ دعوت نامه لژمازینی سند شماره ۶۸

۸ـ دعوت سالانه لژکوکب شرق سند شماره ۶۹

۹ـ دعوتنامه ازلژانگلیسی درلندن سند شماره ۷۰

۱۰ـ دعوتنامه لژ فاتیح لندن سند شماره ۷۲

۱۱ـ لایحه سوگواری درمرگ برادر فراماسون درهشت صفحه سند شماره ۷۳

و خود را « افندی جمال‌الدین » مینامیده است ، در فراماسونری مصر ، مقام بزرگی داشته، بطوریکه حتی اگردراسکندریه یك‌فراماسون فعال مقام و یادرجه‌ای میدادند، افندی جمال‌الدین‌را دعوت میکردند تا درمراسم مربوطه حضوریابد .

سندجالب‌دیگری که‌عضویت سیدجمال‌را درلژ ایتالیائی‌قاهره‌ثابت‌میکند دعوت ازاوبرای شرکت درجلسات سالانه وانتخابات‌کرسی لژمازینی درسال۱۸۷۹ (۱۲۹۶م) است وبا توجه بآنکه لژها مطابق‌نظامات فراماسونری درانتخابات سالیانه خود، که‌کار به‌اخذ رأی و انتخاب صاحبمنصبان میکشد ، هیچ عضو زائد و یا « مهمان » دعوت نمیکنند ، اهمیت این دعوتنامه معلوم میشود . ترجمه دعوتنامه چنین است :

۵ فوریه ۱۸۷۹

برادر ال ـ ا ـ سی شیخ‌جمال‌الدین

آرزومندیم‌که جمعه جاری ساعت هشت ونیم دراجلاسیه زعمای عالیقدرکرسی برای سال ۱۸۷۹ شرکت فرمائید . ما امیدواریم کـه در چنین موقعیتی .A . L قبول خواهیدکردکه با شرکت ذیقیمت وحضورخودتان ما را سرافرازبفرمائید . احساسات برادرانه ما را قبول‌کنید .

بدستور برادر عالیجاه ...

چهارمین سند یك دعوتنامه عادی ازلژفراماسونری (مازینی) است‌که بوسیله لژکوکب‌الشرق برای سیدجمال فرستاده شده است . دراین دعوتنامه‌که بتاریخ۹فوریه ۱۸۷۹ میباشد ، چنین نوشته شده است :

« ... در جلسه سالیـانه کـه در شب دوشنبه ۹ نوامبر در دفتر مرکزی محفل فراماسونری درقاهره تشکیل میشود شرکت فرمائید . دراین جلسه‌آقایان برونو باتاگیا Bruno Battaghia که‌دارای‌درجه سی و بکوناBoecanaکه‌درجه هیجده میباشنددر جمع برادران فراماسونری ما شرکت میجویند ومراسم معرفی انجام میگردد وطی‌آن، اینان نشانهائی دریافت میدارند ...»

لژ ایتالیائی وابسته به‌سازمان جهانی‌طایفه‌ایتالیائی

سید جمال‌هنگام اقامت درقاهره به‌سازمان‌فراماسونری‌دیگری نیزکه وابسته به‌ایتالیائیها بودآمد وشد میکرد. این‌سازمان‌که میبایستی ازگروه « جهانی طایفه ایتالیائی » باشد بنام « لوچه دوریته» نامیده میشده‌که درمتن دعوتنامه اسم‌آن عیناًذکرشده Luce D'oriente. با ملاحظه دعوتنامه مذکور و تشریفاتی‌که فراماسونها برای شرکت درمراسم فوت برادران خود برپا میکردند ، تصور میرود که سازمان ماسونی مذکوربطورمعمول ازسید جمال‌الدین دعوت‌کرده است تا درآن‌حضور یابد. زیرا دردعوتنامه مذکورقید شده که روز ۲ فوریه ۱۸۷۷ مجلس تذکر برادر فراماسون روبرتو بریلی Roberto Brilli درمحل لژتشکیل میشود وبرای‌تجلیل‌خاطره آنمرحوم تشریفاتی انجام میگردد ، وخواهشمند است دراین مراسم شرکت فرمایند .

لژ نیل

لژفراماسونری دیگری که سید جمال هنگام اقامت در قاهره درآن رفت وآمد میکرده، بنام لژ«نیل» خوانده میشد. این‌لژ که یکی ازسازمانهای وابسته به‌گراندلژ انگلند است درشهر قاهره فعالیت‌داشت وزبان‌رسمی‌آن فرانسه بود. متأسفانه درکتاب سال یونایتدگراندلژ انگلستان ویا لژهای اسکاتلند مشخصات این‌سازمان فراماسونری ثبت نشده است[1]. در بین‌اسناد سیدجمال دودعوتنامه ازلژ نیل‌ویك دعوتنامه مشترك ازلژهای «نیل‌ومازینی» وجود داردکه ازمیان‌آندو سید درلژمازینی خیلی فعالیت میکرده است . در دعوتنامه ۲ مه ۱۸۷۸ ، « هوگ لوزینا[2] » استاد اعظم لژ نیل از سید دعوت میکند که در ۸ اپریل درساعت هشت‌ونیم بعد ازظهر در محل لژکه با علامت اختصاصی ماسونها تعیین شده شرکت‌کند. دراین‌مجلس‌ماسونی بدوفراماسون بنام‌های «ویلی‌جیاردی» Viligiardi وکیل‌دعاوی و«میکل بوژوکی» Michel Bojoechi که هردولقب‌عالیجناب‌دارند مقام

---

۱ ـ احتمال دارد این لژ وابسته به سازمان فراماسونری ایتالیا وابسته به‌گراندلژ باشد که در مصر فعالیت میکرده‌است .

۲ـ Hugues Lusena

فراماسونری داده میشود و اعضای لژآنها را بعضویت مخصوص خود قبول میکنند. دعوت لژاستاد اعظم لژنیل از سیدجمال برای قبول و تائید ارتقاء دو نفر فوق‌الذکر، نشانهٔ مقام عالی‌سید درسازمان فراماسونری مصرولژ نیل است. نامهٔ دیگری ازلژنیل خطاب بسیدجمال برای شرکت درجلسه تذکردوتن دیگرازاعضاء وجود داردکه تاریخ آن روزسه‌شنبه ۲۱ اوت ۱۸۷۸ است.

لژ یونانی قاهره. تشکیلات ماسونی دیگری‌که سید جمال در آن عضویت داشت لژیونانی قاهره بود. درکشورمصرعده زیادی یونانی از صدها سال قبل زندگی میکردند وازدیرباز برای خوددارای‌اجتماعات مخصوص، سازمانهای‌خیریه وتشکیلات فرهنگی‌هستند. درسازمان فراماسونری‌جهانی نیزبرای یونانیان مقیم قاهره لژمخصوصی درنظرگرفته شده بود که همه اعمال وافعال آن بزبان یونانی انجام میگرفت. سید جمال بموجب اسناد باقیمانده از او، دراین لژ نیزفعالیت داشته، چنانکه یونانیان ازوبرای شرکت در جلسه ۳ فوریه ۱۸۷۹ زعمای فراماسونری لژدعوت نموده‌اند.

محفل وطنی‌مصر سیدجمال‌الدین پس ازچهار سال فعالیت در لژ ماسونی وابسته بانگلستان و رسیدن بمقام «استاد بزرگ» در سال ۱۸۷۹ (۱۲۹۷هـ) ازلژانگلیسی‌کوکب‌الشرق اخراج شد. فرانك‌لاسل نماینده سیاسی وژنرال‌کنسول انگلیس درمصردرگزارشی‌که در این‌باره بوزیرخارجه انگلیس‌فرستاده، علت اخراج اورا (انکارخدا) وتظاهر علنی دراین‌باره دانسته‌است[1].

نویسنده ایرانی علی مشیری نیز بدون ذکر علت درین‌مورد مینویسد: «طولی نکشید [که] عذراورا ازلژخواستند[2]» اماخود سیدیادستیاراوشیخ‌محمدعبده وباجرجی‌زیدان که‌شرح‌حالی ازوی نوشته‌اند هیچگونه توضیحی درباره اخراج اوازاین لژ نمیدهند.

۱ـ گزارش شماره ۴۹۸ محرمانه سیاسی‌ازقاهره به‌لندن مورخه ۳۰ اوگوست ۱۸۷۹ «بایگانی عمومی انگلستان»

۲ـ ص ۱۷ شماره ۸۳ مجله خواندنیها سال ۱۳۲۴

اما دربـاره تأسیس لژ ماسونی « محفل وطنی » نویسندگان عرب و ایرانی و کسـان دیگری که شرح‌حال سیدجمال‌را نوشته‌اند اطلاعات مشابهی‌داده‌اند. نویسندگان‌ایرانی (مدرسی- تقی‌زاده ــ خان‌ملك- مشیری ـ صفائی) همه مدعی‌هستندکه لژ(محفل‌وطنی) وابسته به «گراندا‌وریان دفرانس» بوده است . و حال‌آنکه بموجب تقاضـا نامه‌ای که سیدجمال به‌لژگراند‌اوریان درپاریس نوشته اودرسال ۱۸۸۳ (۱۳۰۱ ﻫ) تازه تقاضای عضویت درلژمذکورکرده‌که سال بعد باوجواب موافق داده‌اند[۱].

بنابراین نمیتوان لژ محفل وطنی سید را وابسته به‌فرانسه دانست . سید از لژ انگلیسی وابسته به‌گراندلژمصراخراج شده ودیگرنمیتوانست وارد لژدیگری بشود ، تا چه رسد باینکه بشخصه مأمورتأسیس لژشده باشد .

ولذا با احتیاط میتوان‌گفت‌که اوبدون‌کسب‌اجازه ازمراکزماسونیك جهان‌وتنها باتکاء اطلاعات‌کاملی‌که ازهمه آداب ورسوم ماسونیك داشته لژ بدون قاعده‌ای کـه در عرف ماسونها به‌لژ وحشی یا Sauvages معروف است، تأسیس‌کرده است . و در غیر اینصورت شاید او توانسته است ، ازیکی ازلژهای شنـاخته نشده دیگر اجازه تأسیس بگیرد ، ولی تاکنون چنین مرکزی درجهان معرفی نشده است .

سیدجمال‌الدین پس ازتشکیل لژ « محفل وطنی » خود را بدروغ اولین‌مؤسس وبانی‌لژماسونیك درمصرمعرفی‌کرده وازمیان نویسندگان‌مختلف تنها سیدحسن‌تقی‌زاده است‌که این ادعای سید را با شك وتردید تلقی میکند ومینویسد « بعضی جراید عربی خود سید را بانی ومؤسس محفل فراماسونری مصری‌دانسته‌اندکه سیصد عضوداشته است ولی این قول شایسته اعتماد بنظر نمیرسد[۲]»

سید جمال‌الدین ادعا میکرده‌که منظورش ازتشکیل لژ انجمن وطنی‌مصر:

۱ـ ایجاد اتحاد وروح صمیمیت ما بین ملل وقبایل اسلامی

۲ ـ کم‌کردن نفوذ علماء سودجو که بواسطه اعمال نامشروع خود اسباب ذلت

۱ـ تصویر۴۲ و۴۳ انتشارات دانشگاه تهران

۲ـ ص ۴۹ مردان خود ساخته .

مسلمین را در دنیا فراهم کرده‌اند بوده است .

بنا بادعای نویسنده کتاب مردان نامی شرق «اعضاء آن مجلس هم قسم شدند که دامنه‌کارخود را بگیرند و به‌نتیجه قطعی‌که همانا عملی نمودن نقشه سید بود برسند تاشایدبدینوسیله سیاست دول‌اجنبی‌را درمصرزمین‌زده مسلمین شرق را ازذلت‌وخواری نجات بدهند»

سیدجمال‌الدین پس‌ازتأسیس «محفل وطنی» شبکه‌ای بنام «شعبه‌نظارت‌جهاد» تشکیل داد ، این شعبه سازمان‌هائی درداخل ارتش بوجود آورد وبظاهرخودراموظف به‌رسیدگی به‌وضع لشکریانی که درسودان خدمت میکردند نمود . چرا سید جمال (افغانی) یا (اسدآبادی)که ازایران بمصررفته بود بفکرنجات افراد ارتش مصر افتاد و درباره «جهاد» و«نظارت»آن دربن‌کشورتشکیلات مخفی داد ؟ این‌مسئله‌ایست که جا دارد مصریها درباره‌آن تحقیق‌ومطالعه‌کنند تا بدانندانگیزه سید درتشکیل‌این‌سازمان چه بوده !؟ مأموریت ازجانب دشمنان مصر؟ یا خدمت بمردم مصر؟

درآن زمان بموجب قانونی‌که ازطرف دولت مصر بتصویب رسیده بود ، مدت مأموریت نظامیانی‌که درسودان خدمت میکردند برای مصریها دوسال وسودانیها چهار سال تعیین‌گردیده بود[1]،ولی اولیاء ارتش توجهی بمقررات مذکورنمیکردند و بهمین جهت عدم رضایت شدیدی درارتش حکمفرمائی میکرد. سید جمال‌الدین از این عدم رضایت استفاده کرده و با تشکیل «شعبه نظارت جهاد» میخواست نفوذی در ارتش بدست آورد .

اودرامورداد‌گستری، دارائی وبهداشت‌نیزکه‌شعبه «محفل‌وطنی» تشکیلاتی داد . مدرسی چهاردهی دامنه فعالیت فراماسونهای وابسته بـه سید را وسعت داده و چنین می‌نویسد: «هرشعبه باکمال‌دقت ودرستی برای‌تأمین عدالت اجتماعی‌کارها را به‌بهترین وجهی انجام‌میداد وازطرف «محفل‌بنّایان‌آزاد» با بیان واسلوب خردمندانه‌ای‌ازکارهای ناشایست هیئت حاکمه انتقاد میشد و همه مردم مصراز رفتار وکردار «برادران» در

۱ـ ص ۳۰ زندگی سید جمال‌الدین افغانی ـ مدرسی چهاردهی

شگفت شدند و ازجرئت وشهامت وپاکدامنی وگذشت آنان که در زیر نظر سید جمال کار می‌کردند تقدیس می‌نمود »[1] همین نویسنده معتقد است که مصریها تدوین قانون انتخابات مجلس شورایملی مصررا نیز به سید پیشنهاد کردند ولی او در جواب آنها نطقی ایراد نموده چنین گفت: «ای برادران ـ مجلس شورایملی قدرت حقیقی خود را هنگامی تحصیل می‌کندکه ازروح ملت تشکیل شده باشد وهرمجلس شورائی راکه پاشا یا امیر یا قدرت بیگانه‌ای آنرا تشکیل دهد و بکار وادارد ، بدانید که قدرت موهومی خواهد بود و تشکیل اینگونه مجلس‌ها با اراده آن کسی است که آنرا ایجاد ساخته است . سیر ملتها پیروشوکت وقدرتی است که آنرا حرکت می‌دهد ولی بهدف نمی‌رساند خصوصاً هنگامی که با اراده‌گرداننده‌اش برخوردکند . تاریخ بما نشان میدهدکه هرشهریار و امیری که قدرت را دردست دارد هرگز راضی نخواهد شدکه اسم بی‌مسمائی باشد تا ملتش قدرت را در دست گرفته و در تمام شئون کشور اداره‌کندو تمام امور دردست ملت قرارگیرد» وپس ازآن سیدجمال گفت : خواهید دیدکه مجلس شورایملی مصر قریباً تشکیل خواهد شد وازحیث شکل وظاهر شبیه بیکی ازپارلمانهای اروپا خواهد بود و احزابی رادارا خواهد شد مانند حزب شمال وحزب دست راست و دست چپ وخواهید دیدکه حزب شمال اثری درمجلس نخواهد داشت وکوچکترین راهش معارضه بادولت خواهد بود و نمی‌تواندکوچکترین کاری را انجام دهد وحزب دست راست هم طرفدار اوخواهد بود و امروز ازگفتارمن تعجب میکنید چه دریك امر تصوری که هنوز وجود خارجی پیدا نکرده است صحبت‌میکنیم وخواهید دیدکه مجلس شورایملی موهومی در مصر تشکیل میشود و هریك از اعضای‌آن مانند آنکه از شیری ترسناك باشند ازآن فرار می‌کنند « حزب شمال‌معارض دولت است » وبطرف‌حزب دست راست « دوستداردولت »خواهند شتافت و آنگاه می‌گوئید « سید جمال الدین راست می‌گفت » آری درست می‌گویم و این هم ازفراست من نیست وبقول دانشمندان علم منطق در تصور تصدیقی‌کوچکترین فضیلتی نخواهد بود وهرگاه درست دقیق شویم خواهیم دانست که مقدمات درست‌همان

۱ـ ص ۳۱ زندگی سید جمال افغانی .

نتیجه‌های درست را خواهد داد . مقدمات مجلس‌شورا یملی با ایجادکننده‌آنست و از محیط ملت دورخواهد بود و آنکس‌که آنرا شناخته است قوه‌ایست که ازقدرت ملت و مجلس بیرون است تابتواند بـا اومعارضه نمایـد دراینجا منافع متضادمیشود و دارای هدفهای مختلف هستند اینگونه مجلس ها ارزشی ندارد و بدیهی است دوام زیادی هم نخواهد داشت وملت هم از آن بی‌نیاز نخواهد شد خواهید دیدکه نماینده ملت دردهای اجتماع را نخواهدگفت و از زشتیها و بدبختی سخنی درپارلمان نمی‌گویند و چونکه تمام آزادی را ازاوسلب می‌نمایند بلکه این مجلس آلت‌گنگ وخاموشی است‌که در دست همان قدرتی است‌که برای بدست آوردن‌کشور دردست دارد وهرگاه اندکی فکر کنید این‌حقایق را درك می‌نمائید ومی‌خواهید برای شما اینگونه مجلس‌ها را تعریف نمایم تابشناسیدکه نماینده شمادرآینده مانندهمان هیئت‌های مصری زمان امروزاست وهمان متولی باهروسیله‌ای ممکن است تمام ثروت‌کشاورزان را تصاحب‌کند .

همان تنبلی و ترسی که حکام جور را ازهمت بلند سلب نمود ومردم نمی‌توانند باداشتن دلیل‌های روشن دربرابر ستمکاران اقامه دعوی‌کنند و همان‌کسیکه در اراده و زور وقدرت همه را خوب وپسندیده وحکمت آمیزی پندارند و خواهید دید که برای دفاع از وطن ومناقشه حسابی خیلی بی‌ادب و ترسو و بی‌تدبیر است و هوش و تدبیر و شجاعتی نخواهد داشت وتمـام صفات پسندیده ونیکوئی‌کـه صلاحیت دارا بودن آنرا داشته باشد فاقد است .

هرکس بخواهد آزادی را ازبین ببرد آنرا جزو فلسفه سیاست بشمار می‌آورد، باکمال تأسف خواهیم دید که مجلس شورا یملی‌موهومی شما درصورتیکه‌احلام درست باشد برخلاف قواعد فلسفی است آن وقت است که باید اعتراف کرد کـه عدمش به زوجود !![1]»

۱ـ این نطق عیناً از کتاب زندگانی سید جمال‌الدین‌افغانی‌بقلم مدرسی‌چهاردهی نقل شده و متأسفانه منبع ومحلی که درآن نطق مذکور ایراد ویا درج گردیده ذکر نشده است.

اخراج از مصر

نطق سید درمحفل فراماسونری که خود آنرا تأسیس کرده بود ، درقاهره منتشر شد . پس ازچندی مقالاتی بقلم سید علیه سیاست انگلستان نیز پخش گردید ، که در آن وی مردم را به شورش وعصیان علیه انگلستان و رهائی از قید استبداد دعوت کرده بود[۱]. هنگامی‌که عصیان سیدعلنی گردید، باطرفداران متمهدی سودانی که او نیز علیه انگلستان قیام نموده بود تماس گرفت[۲] و نامه‌ای نیز بخود متمهدی سودانی نوشت که بدست کنسول انگلیس مقیم مصر افتاد. این عملیات هنگامی که باوج خود رسید، با اعتصابی که علیه منافع انگلستان درقاهره رویداده بود تکمیل وتشدید شد ، وقتی خبر اعلام اعتصاب وسایر عملیات سید به لندن رسید ، لرد «گلاودستون» که با وی نظرخوبی نداشت[۳] به سفیر انگلیس مقیم مصر اعتراض کرد تا ازاو بازخواست بنماید . لردکرومر[۴] مستشارمالیه ومأمورسیاسی انگلستان درمصر که اعتصاب قاهره علیه اوصورت گرفته بود درجواب نخست‌وزیر انگلستان چنین می‌نویسد: « درخصوص پیش آمدن این اوضاع ناگوار ازطرف عمال دولت قویشوکت بریتانیا بهیچوجه حرکتی خلاف سیاست وضد منافع آندولت بظهور نرسیده و دراین قضیه احدی از مأمورین سیاسی را نمی‌توان مقصردانست، چه‌که باعث و سبب اصلی دست ازکارکشیدن هشتاد نفرازمأمورین‌جدی وزبردست مصری در ادارات دولتی وزمین زدن‌منافع اقتصادی‌حکومت انگلیس دراین مملکت انعقاد انجمن‌حزب‌الوطنی بوده است واگریکسال دیگرمجمع‌فوق‌الذکر درقاهره برقرار بماند ومرد متنفذ تاریخی وقائد مسلمین‌آسیای غربی ومرکزی وآفریقای‌شمالی، درویش ایرانی سید جمال‌الدین اسدآبادی دراین مملکت زیست‌کند ،گذشته ازاینکه تجارت وسیاست بریطانیا درقاره افریقا وسایر نقاط شرق بالمره معدوم می‌گردد بلکه ممکن است که سرتاسر اروپا از

۱ـ ص ۱۹۹ البنایته‌الحرّه .

۲ـ نامه سید به بلنت به زبان فرانسه .

۳ـ ص ۱۹۹ البنایته‌الحره.

۴ـ Lord Cromer .

عملیات و پیشرفت‌های غیرمنتظره این جمعیت بی‌نظیر بارتعاش آید »

باوصول این گزارش وسایر اقداماتی که سید پس از اخراج از لژماسونی «کوکب الشرق » انگلیسی کرد[1] بتدریج وجودش در مصر مخالف منافع انگلستان تشخیص داده شد و انگلیسها در پی بهانه‌ای برای اخراج او ازمصر برآمدند . اتفاقاً خود سید در اینوقت بطور غیر مستقیم به مأمورین سیاسی انگلستان کمك نمود وبابردن یك کره مقوائی بداخل جامع‌الازهر برای اثبات کرویت زمین وتدریس و بحث درباره فلسفه ابن سینا غوغائی بوسیله علماء ومدرسین‌الازهر علیه خویش برپاکرد . ویویان[2] نماینده سیاسی انگلیس ازاین غوغا استفاده نمودوبوسیله عمالی که داشت به «خدیو توفیق‌پاشا» که درهمانوقت بجای « اسمعیل پاشا » انتخاب شده بود اطلاع داد که سید را ازمصر اخراج کند . خدیوپاشا وسایر پاشاهای مصری وهیأت حاکمه وقت مصر که از نطق قبلی اودرباره مجلس شورا یملی عصبانی بودند نیزاخراج سید را بدولت فشارآوردند وانحلال لژ « محفل وطنی » وتعطیل جلسات محرمانه آنرا تقاضا کردند[3] وکار بالا گرفت .

سرفرانك لاسل نماینده سیاسی و ژنرال قنسول انگلیس در مصر در گزارش سیاسی ومحرمانه‌ای که برای « مارکیزاف سالیسبوری » وزیرخارجه وقت انگلیس نوشته است درباره سید مینویسد : «عالی جنابا بقراریکه خدیو توفیق پاشا بمن اطلاع داده ازچندی به اینطرف فعالیتهای یك نفرافغانی بنام جمال الدین توجه او را جلب کرده‌است. مشارالیه مردم را به انقلاب وشورش تحریك و عقاید پوچی انتشار میدهد . ازآنجائیکه علیرغم اخطارهای پی درپی اداره پلیس قاهره جمال الدین اصرار داشت

۱- ص ۲۰۲ و ۲۰۳ مردان نامی شرق .

۲- Vivian

۳- نویسنده کتاب مردان‌نامی‌شرق درباره‌اخراج سید مینویسد «درهمان ایام ویویان نماینده سیاسی انگلیس مقیم قاهره شنیدکه دریکی ازمجالس فراماسونهای مصر برضد مصالح دولت بریطانیا حرف زده ، لذا بادولت متبوع خودوارد مذاکره شده وعمال بریطانیاکه از عملیات انقلابی اوقبلاً مسبوق‌شده بودند بقایش را درمصرصلاح ندیدند ... عاقبت خدیو را ازنتیجه عملیات سیدبترسانید وبکاراو خاتمه داد» (ص ۲۰۴ - ۲۰۵)

مخفیانه جلساتی را تشکیل دهد و در آنجا تعالیم مخرب و فعاله خود را ضمن وعظ و خطابه دنبال‌کند، لذا خدیو توفیق پاشا مجبور گردید با اخطار ۲۴ ساعته اورا از مصر تبعید نماید. جمال الدین صاحب ذوق وقریحه سرشار ودارای قدرت عظیمی در نطق و بیان میباشد. بطوریکه درمدت‌کمی موفق گردید عده زیادی را تحت نفوذ وکلام خود قرار دهد وسال‌گذشته دربرانگیختن احساسات مردم علیه اروپائیان مخصوصاً بیشتر بر ضد انگلیسها که نسبت به آنها کینه وتنفری دردل احساس می‌کند فعالیتهای زیادی نمود ... »[1] سید جمال‌الدین درلژ ماسونی‌که تشکیل داده بود عناصر فعال وآتشین و جوانان ناسیونالیست را بدور خود جمع کرده وتمام توجه اوبامور سیاسی بود. در حالیکه بنا بادعای علی‌مشیری «درجلسات لژاقدامات خلاف اساسنامه‌های فراماسونی» طرح « سیاست های‌گوناگون »[2] ممنوع است. ابراهیم صفائی اظهار عقیده دیگری در باره اخراج سیدازمصر کرده ومعتقداست‌که «علاوه براقدام‌کنسول انگلیس برای‌اخراج اوجمعی ازمردم نیزبه انجمن‌وی حمله برده‌لانه فراماسونی اورا زیرورو نموده وبلوائی درقاهره بر پا ساختند» باری، سید جمال الدین ناگزیر درحدود ماه شوال ۱۲۹۶ ه (۱۸۷۸ م) باخادم ایرانی خود « ابوتراب» که ازایران همراهش رفته بود به هندرفت و با وجودیکه باتهام قیام علیه منافع انگلستان[3] ازمصر اخراج شده بود، اجازه یافت که به بزرگترین مستعمره‌آندولت یعنی هندوستان برود !! معلوم نیست دشمنی سید با انگلیسها درچه‌مقام بودکه ازیکطرف‌وی‌راازمستعمره‌جدید اخراج وازطرف دیگر به مستعمره بزرگتروزرخیزتری، تبعیدنمودند. وبدین ترتیب‌کسیکه بنا بادعای‌نویسنده «البنایته الحره» روح فراماسونری را درمدت اقامت درمصر دربین اعراب تقویت‌کردو طبقه حاکمه این کشور را درحلقه برادران فراماسونی جهانی درآورد، از سرزمین افسانه‌ای مصراخراج شد.

۱ـ گزارش ۴۹۸ ـ ۱۳۰ آگست ۱۸۷۹ بایگانی عمومی انگلستان.

۲ـ شماره ۸۳ مجله خواندنیها ۲۴

۳ـ گزارش ۴۹۸

درلژ گراند اوریان

از این پس ، هیچگونه سندی ازفعالیت سید جمال‌الدین درلژهای ماسونی . دردست نیست . تا اینکه در سال ۱۸۸۳ (۱۳۰۰هـ) هنگامیکه اودرپاریس اقامت داشت ، یکبار دیگربا تقاضای عضویت اودرلژگرانداوریان موافقت شد. بطوریکه قبلاً گفته شد، در این لژمسئله خدا ومذهب بکلی آزاد بوده وهست وهرکس هرمذهب ومسلك وعقیده‌ای داشته باشد ، حتی اگرکمونیست وبت پرست باشد ، می‌تواند ، بعضویت آن درآید .

باری ، لژگرانداوریان،کمیسیونی برای رسیدگی بتقاضای اوتشکیل داد ، ولی اعضاء این کمیسیون ، بتقاضای او پاسخ مثبت ندادند و شاید هم با عضویتش مخالفت کردند . اما سید خاموش نشد وباردیگردرماه مارس ۱۸۸۴ (۱۳۰۱هـ) تقاضای‌عضویت کرده وتقاضا نامه خودرا با نام « شیخ افغان » به لژ فرستاد . اینبارلانگاسه[1] استاد اعظم لژگرانداوریان ، شخصاً نامه‌ای به وی نوشته وازاو برای شرکت وعضویت درلژ دعوت نمود وخود نیز درکمیسیون دوم شرکت جست تا عضویت اورا بتصویب برساند . وروز ۲۷ مارس ۱۸۸۴ سرانجام نامه زیر از طرف«لانگاسه» برای شیخ افغان بآدرس روزنامه « عروة الوثقی » فرستاده شد[2] :

شما در این اواخر تقاضای عضویت درین لژرا کرده‌اید . لازم است تذکر داده شودکه سال‌گذشته کمیسیونی برای رسیدگی بتقاضای عضویت شما تشکیل شده بود . چون اینك براثرتقاضای اخیرشما ناچار بایدکمیسیون دیگری بمنظور رسیدگی باین پیشنهادتشکیل‌گرددکه من خود نیزعضوآن‌خواهم بود، لذا انتظارداریم‌که اگرهمچنان در تصمیم خود باقی هستید ، نامه‌ای بمن مرقوم دارید و در آن ساعتی را که میتوانیم یکدیگررا‌ملاقات‌کنیم‌تعیین‌نمائید.خواهشمنداست‌آقای ا .·. س .·. اف.·. درودهای ما را بپذیرید .[3]

ژ .·. لانگاسه

1ـ Langgassez

۲ـ ترجمه ازفرامرز برزگر .

۳ـ اسناد فراماسونری سیدجمال درکتابخانه مجلس شورایملی.

در تمام مدتی کـه سید جمال‌الدین در پاریس اقامت داشت ، در لژ گرانداوریان که پابند مذهب وخدا نبود فعالیت‌مینمود.

درلژ مستعمراتی

همینکه « بلنت » شرق شناس انگلیسی به پاریس آمد و او را برای تکمیل نقشه هـای شیطانی خود بـه لندن برد ، سید لژ «آزاد » و بی‌قید وشرط‌گرانداوریان را رهاکرده و بار دیگر به لژهای انگلیسی روی آورد . بموجب اسنادی‌که درکتابخانه مجلس شورایملی ضبط است ، سید در لندن در لژFaith که یکصدوچهل ویکمین لژ انگلستان است ودرسال ۱۷۶۵ م (۱۱۷۸ هـ) در لندن‌تشکیل‌شده، شروع بفعالیت‌کرد.این‌لژقدیمی که‌وابسته‌به‌رویال‌ارچ Royal Arch انگلستان و دارای منشور قدیمی Varrant میباشد[1] ، از جمله لـژهائـی است‌کـه مأموران مستعمرات انگلیس را تربیت‌کرده وبعضویت میپذیرفت . مقراین لژدر محله Sion college, Victoria embarkment لندن میباشد وروزهای تشکیل جلسات‌آن طی دویست سال‌گذشته لایتغیر بوده وکماکان در روزهای :

۱ـ سومین پنجشنبه هرماه مسیحی

۲ـ چهارمین سه شنبه هرماه

۳ـ چهارمین چهار شنبه هرماه

کارکرده ومیکنند .

لژ فاتیح تشکیلات فراماسونری انگلستان دارای ارزش و مقام فوق‌العاده‌ایست زیرا :

۱ـ دارای فرمان فعالیت صدساله « Centenary warrant » است . هر یك از لژهای انگلیسی‌که صدسال فعالیت مداوم داشته باشند، فراماسونری انگلستان‌آنها را مفتخربه دریافت فرمان فوق میکند و عضویت و یا شرکت در جلسات‌آن ، برای یك ماسون افتخاربزرگی است .

۲ـ لژفاتیح در ساختمان بنای فعلی ماسونهای انگلستان که پس ازجنگ اول جهانی ۱۹۱۴ ـ ۱۹۱۸ ساخته شد، شرکت داشت. درموقع ساختمان این بنا هریك از

۱ـ ص۴۳ Masonic year book سال۱۹۵۸ گراند لژانگلستان .

اعضاء لژهائی‌که بیش ازشصت عضوداشتند ، هر یك ده لیره پرداخت میکردند . لژی که این پول را جمع‌آوری میکرد مدال مخصوص را که بنام « Hall stono » معروف است می‌گرفت واینهم یکی دیگر ازافتخارات لژمذکوربود .

۳ـ این لژدارای سازمان دیگرماسونی بنام « Chapter » است که در آن نیز عده‌ای ماسون عضویت دارند . با این ترتیب مقام‌واهمیت کسی‌که دراین لژوارد بشود معلوم است .

سید جمال‌الدین نیزدرتمام مدتی‌که درلندن بود در این لژکار میکرد و پس از آنکه به عثمانی رفت درلژهای فرانسوی و انگلیسی دیگری وارد شدکه در آنها نیز فعالیت مینمود .

درفراموشخانه ملکم

درباره مسافرت های سید بایران واینکه او ایرانی است یا افغانی تاکنون مطالب فراوانی نوشته‌اند . ولی ظاهراً آنچه که (صفات‌الله اسدآبادی) همشیره زاده سید جمال الدین در مجله ارمغان نوشته ازهمه مدعیان که سعی درایرانی بودن‌سید دارند بهتر ودقیقتر است . بنابراین تردید در اینکه سید ایرانی یا افغانی است مورد بحث نیست بخصوص‌که این نویسنده جزئیات زندگانی‌اورا درایران ودرمیان‌خانواده‌اش شرح میدهد .

صفات‌الله مینویسد : « سید در۱۲۶۴ هـ (۱۸۴۷ م) باتفاق پدرش به قزوین رفت و دو سال در خدمت پدرش تحصیل میکرد . در اواخر ۱۲۶۶ هـ (۱۸۴۹ م) به تهران میرود وبا مرحوم‌آقا سید صادق مجتهدآشنا میشود . و او بدست خود عمامه بسر سید میگذارد[۱] » اگر این ادعا صحیح باشد بایستی در « سید » بودن ، جمال الدین هم شك‌کرد . زیرا درآن زمان نه تنها سادات ، بلکه‌کسانیکه بدروغ خود را سید معرفی میکردند ، نیزازکودکی‌عمامه سیاه وسبز بسرمی‌گذاشتند . این تردید از آنجا بوجود می‌آید که در بسیاری نوشته ها سید جمال خود را « شیخ » معرفی می‌کند و این‌تغییر

۱- ص-۵۹ مجله ارمغان شماره ۹سال ۱۳۱۰ .

نام‌ها ، خود دلیل دیگر ازآثار تلون درسید است . نویسنده مدعی است‌که سید ازراه بروجرد به عتبات میرود و در خدمت شیخ مرتضی عالم و مجتهدآنشهر علوم « دینیه و ادبیّه » و « معقول ومنقول » میآموزد وهنوز به سن تکلیف نرسیده ، مجتهد میشود[۱] ! وآنگاه بااجازه شیخ مرتضی به هندوستان عزیمت میکند وسپس به مکه وعتبات‌میرود وازآنجابرای دیدارخویشان خودبه اسدآباد عزیمت مینماید[۲] و سپس بمشهدمیرود[۳] .
بموجب همین نوشته اودرسال ۱۲۷۹ ه (۱۸۶۲ ـ م) به افغانستان میرود وبا امیردوست محمدخان همدم ومصاحب میشود . در ۱۲۸۵ ه (۱۸۶۸ م) ازراه هند بقصد مکه با کشتی حرکت میکند وپس ازچهل روزاقامت درمکه به استانبول میرود و در ۱۲۸۷ ه (۱۸۷۵ ـ م) به مصر برمیگردد .

درسال ۱۳۰۳ ه (۱۸۸۲ ـ م) اعتمادالسلطنه اورا بایران دعوت میکند وسیداز راه بوشهر بتهران میآید و درخانه محمد حسن امین الضرب اقامت مینماید وبا عوامل مختلف سیاسی و مذهبی تماس میگیرد . پس از چندی ناصرالدینشاه هزار تومان پول ویك حلقه انگشتری ویك قوطی انفیه دان ألماس بوسیله میرزا علی‌اصغرخان‌صدر اعظم بطورهدیه و یادگار برای سید میفرستد و میرزا علی اصغرخان از طرف شاه باو ابلاغ می‌کندکه فعلاً اقامت شما درتهران مقتضی نیست !

سید ناچار بروسیه می‌رود وبار دیگر در ۱۳۰۶ ه (۱۸۸۸ م) هنگامیکه ناصرالدینشاه در وین بود ، از او دعوت میکند کـه بایران سفرکند وسید مجدداً در

۱ـ خان ملك ساسان مینویسد : «مشکل میتوان قبول‌کردکه مرحوم شیخ‌الطایفه شیخ مرتضی انصاری بکسی درسن ۱۹ سالگی اجازه اجتهاد بدهد وانگهی اگر سید جمال‌الدین چنین اجازه‌ای داشت ، سندباین مهمی‌را اقلاً چندجا عکس‌می‌انداختند و منتشر میکردند » (سیاستگران قاجار)

۲ـ مجله ارمغان سال ۱۲ ص ۵۹۰

۳ـ صفات‌الله اسدآبادی مینویسد : « پدروبستگانش اصرارکردند که او در اسدآباد بماند ولی سید درجواب‌آنها گفت من مانند شاهبازی هستم‌که فضای عالم با این وسعت‌برای طیران اوتنگ باشد تعجب دارم ازشما که‌میخواهید مرا دراین قفس تنگ و کوچك پای بند کنید . »

۱۳۰۷ ﻫ (۱۸۸۹ م) بایران میآید ودرخانه حاج محمد حسن امین‌الضرب و حضرت عبدالعظیم سکونت می‌نماید . ولی درشعبان ۱۳۰۸ ﻫ (۱۸۹۰ م) باخفت وخواری از کشور اخراج می‌گردد .

هدایت‌الله خان گیلانشاه[1] که سی سال در دربار سلاطین قاجار مقامهای حساسی داشته در خاطرات دوران خدماتش که نسخه خطی آنرا در اختیار اینجانب قرار داده است درباره سید جمال چنین می‌نویسد :

« آقا سید جمال شخص معروفی بود . همه برای ملاقاتش می‌آمدند و اوهم داد سخن می‌داد . ازترقیات اروپا و اختراعات محیرالعقول وخرابی اوضاع ایران و زورگوئیهای دولت روس وانگلیس که ناشی ازعدم لیاقت اولیای امور می‌خواند ، صحبت می‌داشت . بازارسخنگوئی آقا گرم شده بود وهرروز به ازدیاد اهالی درمجلسش افزوده می‌شد وازگفته‌های آقا یك پیرایه‌هائی گفته می‌شد ونقل مجالس ومحافل گشته بود[2] ... درمجالس اوعلناً ازشاه انتقاد نموده و می‌گفت : شاه صدراعظم را دوست دارد و ملت را فدای اغراض و خوشگذرانی خود نموده است . مملکت یك مریضخانه ندارد ، تنها دواخانه‌ئی که دارد شورین است که بافروش داروهای گران قیمت ، جیب ملت راخالی می‌کند درمملکت مدرسه نیست ، مردم نمی‌توانند تحصیلات عادی بکنند تا چه رسد بعلوم متداوله اروپا . شاه خواست جلومجالس وآمد وشدهای منزل اورا بگیرد . رئیس نظمیه عده‌ای را مأمورکرده بودکه جلواقامتگاه اوباشند و اسامی واردین را یادداشت کرده تا بدینوسیله از ورود اشخاص بخانه سیدجلوگیری شود ، ولی از اینکارهم نتیجه نگرفتند ... ناصرالدین شاه دستوردستگیری وتبعید سید را داد ولی یك مرکزپنهانی ماجرا را قبلاً به سید اطلاع داد وحاج امین‌الضرب هم خانه‌ئی برای او در نزدیکی صحن حضرت عبدالعظیم تهیه‌کرده وبمیرزا رضای کرمانی گماشته سید دستورمراقبت از اورا داد ...»[3]

۱ـ هدایت‌اله گیلانشاه‌پدر سپهبد هوائی گیلانشاه وسرتیپ منوچهر گیلانشاه است .

۲ـ ص ۸۱ کتاب خطی خاطرات گیلانشاه .

۳ ـ ایضاً ص ۸۲ .

محارم سید جمال در ایران

درمدتی که سیدجمال درایران بود، درسازمان فراموشخانه ملکم فعالیت می‌کرد. سیدجمال برای اینکه پرده‌ای براسرار وفعالیت خود بکشد عده‌ای ازافراد مؤثرمملکت راجزء محارم خود قلمدادکرده وچندپادو ومستخدم سرپائی نیزکه پول وتبلیغ درآنهامؤثربود، استخدام نمودکه‌ازجمله فدائیانش بودند! دربین‌اینددسته محارم سید ازهمه نزدیکتر باو حاج امین‌الضرب ازطبقه تجار وحاج شیخ هادی نجم‌آبادی ازطبقه علماء بودندکه هردونفر درکارسیاست وارد بودند ودرفعالیتهای سیاسی‌کشورتحت تأثیر تمدن خارجی ونفوذ انگلستان قرار داشتند. حتی درجریان قتل ناصرالدینشاه‌مرحوم حاج شیخ هادی نجم‌آبادی بی‌اطلاع ازماجرا نبود وچنانکه درهمین‌کتاب خواهدآمد میرزا رضاکرمانی قبل‌از ترورشاه بانجم‌آبادی ملاقات‌کرده واورا درجریان مأموریتش گذاشته بود. علاوه براین دونفرفوق‌الذکر عناصرذیل نیزازطبقات مختلف جزو محارم سید بودند:

ازطبقه علماء ـ سید محمد طباطبائی ـ ازطبقه رجال دولت امین‌الدوله ومشیر-الدوله ـ از اعیان آقا میرزا نصراله خان وبرادرش آقا میرزا فرج‌اله خان از شعراء ونویسندگان اعتمادالسلطنه[۱] وذکاءالملك. از اطباء دکتر مهدیخان ـ میرزا داود خان ومیرزا عبداله خراسانی ـ از بازرگانان وکسبه آقا میرزا علی اکبر ساعت ساز معروف بحکیم. از ملاکین حاج میرزاآقای ارباب، حاج‌میرزا حسینعلی‌پسرحاج عبدالعظیم هراتی ـ وحاجی سیاح نیز ازفعالین خانه سید در مدت اقامت در تهران وهنگام سفر به روسیه بود.

۱ـ اعتمادالسلطنه که از هواخواهان سید جمال بوده و اورا به تهران آورده در یادداشتهای روزانه‌اش که قسمتی از آنها درنشریه ۸۴۱ دانشگاه چاپ شده‌است می‌نویسد: «... سید خیلی مرد باعلم و معتبری است دوسه زبان میداند درنوشتن اول شخص است...» (ص ۱۴۹) ... باشد تاوجود این شخص اسباب فتنه بزرگی در ایران بشود که هیچ فایده بحال دولت نداشته باشد (ص ۱۵۰) ... نمی‌دانم جمالی بود یا ملکمی‌که برهردولعنت ... (ص ۱۵۲)

سید جمال‌الدین درمدت اقامت درتهران باعده‌ای‌ازاعضاء فراموشخانه ملکم‌که همه دارای علائم و رموز مخصوص بودند ملاقات می‌نمود وبا آنها درخفا گفتگوی سیاسی می‌کرد ، میرزا محمد قمی رئیس جامع التقریب مذاهب اسلامی‌که سالها مقیم قاهره بود وجمعیت «دارالتقریب مذاهب اسلامی» را درآنشهر تشکیل داده وهمان‌راه سید جمال‌الدین یعنی نزدیك‌کردن شیعه وسنی را تعقیب می‌کند چندین سال‌پیش در سفری‌که به قاهره‌کردم بمن گفت : درملاقاتهائی‌که درسالهای ۱۳۲۲ تا ۱۳۲۴ شمسی درشهر ری از شیخ صالح کاشی خادم حضرت عبدالعظیم کردم ، او درباره اقامت سید جمال درمنزلش بمن‌گفت : بعضی اوقات ازتهران اشخاص عادی‌که بهیچوجه بآنها سوء ظنی نمی‌رفت بدیدن آقا می‌آمدند .آنها اکثراً دارای‌علائم ورمزمخصوص بودند وپس از گفتن کلمه رمزونشان دادن علامت مخصوص با سید به خلوت می‌رفتند . بارها اتفاق افتاد که من درضمن صحبتشان بداخل اطاق رفتم ولی ناگهان صحبت آنها قطع میشد . بعدها که احساس‌کردم در این گفتگوها حضورمن زائد است، با اشاره سید از اطاق‌خارج میشدم. یك روزسید بمن‌گفت اینها واسطه مرکزملیون تهران وفراموشخانه هستند وبرای اینکه اعضاء اصلی مرکزمز بورشناخته نشوندآنها را باعلائم ومرموزات مخصوص باینجا می‌فرستند .

سیدجمال الدین پس ازاینکه ازایران برای دومین‌بار اخراج گردید ، به لندن رفت وبا ملکم خان وتشکیلات فراموشخانه همکاری‌کرده و درروزنامه قانون علیه‌شاه ودستگاه حاکمه ایران مقالاتی مینوشت[1] .

جمعیت سرّی عروه

تشکیلات سری دیگری که سید جمال الدین در مصر و تونس وشاید فرانسه بوجود آورد ، جمعیت « عروه » نام دارد که دراصل درحیدرآباد هند تشکیل شده بود . از مرام ونظام این‌جمعیت شبه فراماسونری‌که روزنامه «عروةالوثقی» درپاریس ارگان‌آن بوده است ، هیچگونه اطلاعی دردست نیست تنها دربین اسناد سید جمال‌که در کتابخانه مجلس

۱ــ روزنامه منچسترگاردین ۱۸ دسامبر ۱۸۹۱

شورا یملی نگهداری میشود نامه‌ای ازشیخ محمدعبده از تونس به پاریس مورخ ۲۴ دسامبر ۱۸۸۴ وجود داردکه درآن درباره این‌جمعیت سری مطالبی نوشته شده است. شیخ‌محمد عبده دراین‌نامه می نویسد: «... من دراینجا به علماء وامرای‌تونس برخوردم وآنها را شناختم وشمـا را بایشان شناساندم وگفتم عروه نام جریده‌ای نیست بلکه نام جمعیتی است که سید درحیدرآباد هند تأسیس‌کرد وشعبی دردیگر ممالك دارد. اما هیچ شعبه، شعبهٔ دیگررا نمیشناسد وفقط رئیس ازآنها آگاه است. اینك مامیخواهیم یك شعبه در اینجا تأسیس‌کنیم. آنها پـذیرفتند و من از امروز کوشش می‌کنم که این جمعیت را تشکیل دهم.

بیشتر اعضاء ازدانشمندانند. یکی‌ازآنها شیخ‌ورستانی‌است ویکی شیخ‌ابوحاجب. من بزودی نام هم قسمان را بشما اطلاع میدهم. دوست دارم‌که‌کسی ازنام آنها مطلع نشود. بآنها گفتم‌که‌کسی ازنام ایشان، جزشما ومن و خداوند مطلع نخواهد شد. از پول‌خبری نیست. هردری را زدم ثمری نداشت مگراینکه زیاد تصریح‌کنم ومن اینکار را دوست ندارم. دیروزقریب ده دانشمندکه یکی ازآنهـا شیخ سنوسی بود بخانه من آمدند. شیخ سنوسی را بخلاف آنچه که اول بمن‌گفته بودند دیدم. بزرگان علمامرا برای شام بخانه‌های‌خود خواندند، همچنین سنوسی، آنها بامن خوش رفتاری‌کردند. من امیدوارم شما نامه‌ای بفرستید. اگرمایلیدبعنوان «العربی بسیس» بنویسیدکه‌به‌من می‌رسد، یا بهمان عنوانی‌که من خودم نامه فرستادم. جمعیت وقتی تشکیل شد و من بشما اطلاع دادم شما دیگردرفرستادن نامه تأخیر نکنید. چه جمعیت بنام شماتأسیس می‌شود. به‌گمان من پیشرفت می‌کنیم وترسی دراینجا نیست. آنها غیرت دارندودفاع میکنند ودرنهان ازجمعیت حمایت خواهندکرد. اگربدانیدکه چقدرمردم به‌من‌اقبال کرده‌اند خوشحال می‌شوید. آنها معتقدندکه خزائنی دردست ماست وازغیب بماروزی می‌رسد. من ازهمین اعتقادآنها بیشترخوشحالم تا ازخودمان. مبادا ترك نامه‌نگاری کنی ومقام مرا ازابراهیم‌بیگ پائین‌ترقراردهی ... محمد[1]»

۱- مجموعه خطی اسناد سیدجمال‌الدین، کتابخانه مجلس شورایملی

تا اینجا آنچه‌مقدور بود ازفعالیتهای سید درلژهای‌ماسونری وتشکیلات‌شعبه ماسونی‌که اوداده‌بود پرده برداشتیم اینك فعالیتهای سیاسی سید را در دوران حیاتش تاآنجائیکه بکارهای ماسونی‌وعضویت او بستگی دارد نقل میکنیم :

اتحاد اسلام و خلافت مسلمین

ازروزیکه سیدجمال‌درعرصهٔ سیاست‌خاورمیانه وبخصوص‌هند، ایران ، عثمانی ومصرظهورکرد بظاهر برای «امراتحاد اسلام» ، «پان اسلامیسم» ، «خلافت مسلمین» و «انتخاب خلیفه» مسلمین باکمك‌انگلستان[1] فعالیت میکرد. وهنوزهم پس‌ازگذشت‌سالها، این امر از جمله افتخاراتی است‌که طرفدارانش برای او قائل هستند . مرتضی مدرسی چهاردهی مینویسد: « سید در تمام دوره زندگانی خود باصول توصیه وحقایق اسلام معتقد بود و تنها خدای یگانه وتجدید عظمت اسلامی‌را در نظر میگرفت‌وازاختلاف‌وفرقه‌بازی‌گریزان بود ودرتمام‌گفتار وکردارخود جزخداوحقیقت اسلام چیزدیگری را در نظر نداشت ... هنگامی‌که سید نام خدا واسلام را بر زبـان جاری میساخت‌گوئی نیروی‌کهربائی‌آن لرزه براندام شنوندگان می‌افکند[2]...» هم او مینویسد:« از زمان تاریخ تألیف و انتشـار رساله « نیچری » تاکنون شبهات ولاحده بصورت‌های مختلفی جلوه‌گر شده و با اینوصف هنوز نوشته های سید در جهان اسلام تازگی دارد[3]...» سید حسن تقی‌زاده‌که بوجود سید افتخارمیکندمینویسد:«بزرگترین آمال جمال‌الدین نهضت اسلامی‌واتحاد اسلام درروی اساس ترقی ونجات ازتسلط اروپا

۱ـ دانشمند محترم محمود محمود درباره مذاکرات سیدجمال‌درلندن با اولیاء دولت انگلستان برای ایجاد اتحاد اسلام چنین مینویسد: « یکی ازآن نیرنگهای سیاسی غرب‌که اسباب خرابی ممالك اسلامی شد همین‌کلمه اتحاد اسلام بود که درهریك از ممالك اسلامی تولید اختلاف نمود ظاهراً حرف بسیارفریبنده‌ایست آیا درانجام آنهم هیچ فکرشده بودویا درنتیجه آن‌که مقصود عمده سیاسیون لندن بود غورکرده بودند یك اتحاد اسلامی‌که‌خواهان آن دولت انگلیس‌باشد وشالودهٔ آن درانگلستان‌ریخته‌شده باشد وفکرهم فکر لردسالزبوری‌ـ چیل وولف باشد یك چنین اتحادی باید خیلی اتحاد مهم وجامع باشد»

۲ـ ص ۳۴ زندگی وفلسفه اجتماعی وسیاسی سید جمال‌الدین .

۳ـ ص ۳۷ همین کتاب .

بود ... ورفتن سید باستانبول بنا بدعوت سلطان عثمـانی (اواخرسال ۱۳۰۹ یا اوایل سال ۱۳۱۰) و اقامت اوبا عزاز در آنجا نزدیك قصر سلطان با مقرری ماهانه ۷۵ لیره عثمانی ... برای خلافت سلطان عثمانی...[۱]» شاهد خوبی برای اینقضیه است. نه‌تنها طرفداران سید درایران ، تلاش اورا برای « خلافت سلطان عثمانی » عنوان‌کرده ونام « اتحاد اسلام » بآن داده‌اند ، بلکه پرفسور گولدزیهر ، شرقشناس آلمـانی نیز در دائرةالمعارف اسلامی تحت تأثیرطرفداران وی قرارگرفته ودراینباره مینویسد: «فکر پان‌اسلامیك یااتحاداسلام بزرگترین‌آمال وآرزوی او بود .»

علیرغم نظر بعضی ازمورخان‌که اورا خداپرست ، طرفداراسلام ومسلمان متعصب وآرزومند سرفرازی مسلمین معرفی میکنند ، اکنون‌که اسناد وزارت‌خارجه انگلیس منتشرشده ، معلوم میگرددکه سیدجمال‌الدین نه‌تنها خداپرست نبوده ، بلکه مخـالف خداپرستی ودینداری نیزبوده است تا جائیکه درلژ فراماسونری انگلستان علیه خدا-پرستی سخنرانیهائی ایراد نموده است . اربابان سیدجمال‌الدین در نوشته‌هـای سیاسی ورسمی خود مدعی هستندکه لژ فراماسونری مصراورا بعلت انکارخدا ازعضویت درلژ اخراج‌کرده‌اند. فرانك‌لاسیل نماینده سیاسی انگلستان درقاهره درگزارش «سیاسی و محرمانه » خود کـه روزسی‌ام اگست ۱۸۷۹ طی شمـاره ۴۹۸ به‌لندن فرستاده درباره اخراج سید مینویسد : «اخیراً ازلژفراماسونهاکه در آنجا عضوبوده بعلت اینکه علناً منکرخدا بوده‌اخراج‌گردیده است[۲]»

علی‌مشیری‌که باستناد اسناد بایگانی عمومی انگلستان وکتب و مقـالاتی کـه درباره سید در دسترس بوده است و همچنین احتمـالا بعلت عضویت در لژ ماسونری انگلستان ، باسناد فاش‌نشده لژهای انگلیسی نیزدسترسی دارد، درتحقیقات‌عمیقانه و عالمانه‌ای مینویسد :

« درسال ۱۸۷۸ جزوگروه ممتازه فراماسونهای منتسب بمنشوراسکاتلندگردید،

۱ـ مردان‌خودساخته ص۵۲

۲ـ اسناد بایگانی وزارت‌خارجه انگلیس گزارش ۴۹۸

گرچه طولی نکشیدکه عذر اورا از لژ خواستند[1] ، وچنانکه قبلاً گفته‌شد سید پس از اخراج از لژ اسکاتلند ، وارد لژگراند‌اوریان که اعتقاد بمذهب و خدا درآن اجباری نیست گردید[2] وعقیده باطنی خود را درین لژ ظاهرکرد .

علاوه براین اطلاعاتی در دست است که نشان میدهد او قبل از اینکه وارد لژ گراند‌اوریان بشود نیز‌پایه دینی‌محکمی نداشته وحتی‌نماز‌نمیخوانده است. سیدحسن تقی‌زاده‌که ازمدافعان اوست ، در معرفی‌اش در مجله کاوه وکتاب مردان خود ساخته ، درباره نماز نخواندن سید مینویسد :

« شخص دیگری باینجانب روایت کرد که وی با حاج‌امین‌الضرب از راه حاج طرخان بمسکورفت وچون بمسکورسید مشاهده شدکه امین‌الضرب‌که‌خیلی‌مرید وشیفته وی بود نسبت باوکم اعتقاد شده ، چه میگفت‌که درعرض‌راه دیده است‌که سید نماز نمیخواند[3]»

سیدجمال نه تنها نماز نمی‌خوانده بلکه‌اساساً اعتقاد صحیحی‌هم به مبانی‌مذهبی نداشته و آنچه را که بزبان و قلم می‌آورده تظاهر باتحاد اسلام و عنوان‌کردن موضوع بقصد بهره برداریهای سیاسی‌خارجی‌بوده است. سلیم‌العنحوری درقصیده« سحرهاروت» دربارهٔ دیانت سید می‌نویسد « سید درعلم‌الادیان تحقیق‌کرد وسرانجام ملحد شد وقائل بقدم عالم‌گردید... ومعتقد شدکه اعتقاد بوجودمحرك اول‌وحکیم موهوم است ...»[4]

روزنامه اختر هنگام‌سفرسید جمال به‌لندن و همکاری او باملکم مقاله‌ای‌تحت‌عنوان « شیطان درلباس انسان » ، نوشته‌ضمن شرح و زندگی سید بتفصیل چنین می‌نویسد :

« این مرد با اینکه بیگانه ازدین است وخودرا برای پیشرفت پاره‌ای مقاصد نامشروعه داخل مسلك علمای اعلام کرده است ... درهنگام ورودآنشهر هینو بهرکه

۱ـ مجله خواندنیها شماره ۸۳ سال ۲۴

۲ـ رجوع شود بشرح‌حال سید درهمین فصل وهمچنین مجموعه اسناد و مدارك چاپ نشده سیدجمال درکتابخانه مجلس شورایملی .

۳ـ ص ۵۲ مردان خود ساخته .

۴ـ زعماء الاصلاح فی‌العصر الحدیث ـ چاپ مصر از احمد امین ص‌ـ ۱۱۰ .

پایتخت بزرگ اسلام است [اسلامبول] نام شیخ افغانی برخودبست ودر مطبعه تعلیم و تدریس نشست ودرظرف اندك‌مدتی بسیاری ازطالبان علم درحلقه درسش جای‌گرفتند. چون بازار خود را گرم دید آنگاه خبث باطنش درهیجان **آمد وعلی‌رؤس‌الاشهاد اظهار زندقه و الحاد نموده حاشا و ثم حاشا نبوت را بعنوان صفت یاد نمود** ولی حکومت سفید عثمانی از راه باریك بینی اورا مجال‌نداد تا به اضلال مردم پردازد و اورا نفی بلدکرد و از دارالخلافه بیرون نمود بطوریکه او از اسلامبول بجانب مصر رهسپار شد ... آنجا هم قفل دهان برداشته درحق اهل شرع مقدس بنای بدزبانی را گذاشت چیزی نمانده بود که آن مرد پست فطرت آشوبی بلند کند حکومت مصر نیز نفی بلد و اخراجش‌کرد ... هرگاه این شیخ‌گمراه نعوذ بالله داخل سلك علما وفضلای اسلام بود هرآینه با ارامنه مفسد وباغی همدست نمیشد ...»[1] سید جمال‌که جمعی او را منادی اتحاد اسلامش می‌خوانند ، حتی نوکر ومستخدم مسلمان هم نداشت وروزی که در اسلامبول مرد بنا بنوشته مرید باوفایش « در آغوش خادم باوفای مسیحی خود جان سپرد »[2]

همکاری بایهودیان برای سید جمال‌الدین ، دین و ملیت و همه چیز دیگر بی‌معنی بود . اوبهرجا که پول ، توطئه و دسیسه برای کسب مقام وشهرت‌وجود داشت، راه‌میبافت وخودرا دراختیارصاحبان زر وزور وفساد وتباهی می‌گذاشت. اونه‌تنها مخالف اسلام وخدا پرستی بود ، بلکه در مدتی که درپاریس اقامت داشت ۱۸۸۳ـ۱۸۸۵ (۱۳۰۰ـ۱۳۰۲ هـ) خود را در اختیار سرمایه‌داران یهودی پاریس وقاهره‌گذارده وباکمك‌آنها روزنامه ونشریه منتشرمی‌کرد و از این راه امرار معاش مینمود . درآن ایام یهودیان مصروفرانسه با دادن پول‌نزول به فلاحان فقیر مصر استفاده سرشاری می‌بردند . هنگامی‌که انگلیسها مصر را کاملاً اشغال و اقتصاد آن‌کشور را بدست گرفتند ، دستجات نزول‌خوارمصری‌که اکثراً کلیمی مصری یا فرانسوی بودند بفکرمبارزه با انگلیسها افتادند .

۱ـ مجموعه اسناد ومدارك چاپ نشده سیدجمال ص ۱۴۴ .

۲ـ مردان نامی شرق ـ مقاله تقی‌زاده ص ۳۳۷.

درمصر آنروز صرافان کوچك پول را از سرمایه‌داران بزرگ با منافع کمتری قرض می‌کردند و بعناصر فقیر وام می‌دادند. سرمایه‌داران نزول‌خوار طراز اول، بنوبه خود با بانکداران یهودی پاریس طرف معامله بودند و با آنان داد وستد داشتند. این دو دسته کلیمی چون منافع خود را باوضع مقررات جدید از طرف انگلیسها درخطر می‌دیدند، باکمك «جیمس‌سانوا» کلیمی‌که از نویسندگان معروف وباهوش بود، با سید جمال‌الدین تماس‌گرفتند واورا برای انتشار روزنامه‌ای بزبان عربی آماده‌کردند. چون برای سید جمال، یهودی و مسلمان، انگلیسی و فرانسوی، هیچکدام فرق نمی‌کرد و هرجا «پول» و «توطئه» بود، سید حاضر بکار میشد، ولذا با «جیمس سانوا» که درمصر بنام ابونظاره «یعنی پدرعینك‌ها» معروف‌بود، شروع بانتشار مجله‌ای بنام «ابونظاره» درپاریس‌کردند[1]. علی مشیری می‌نویسد «... سید جمال‌الدین با جیمس‌سانوا درتمام دورهٔ اقامت‌خود درپاریس همکاری‌می‌کرد ومشترکاً مجله ابونظاره را انتشار می‌دادند. البته انتشار این مجله مستلزم مخارجی بود که با وضع اسفناك مالی آنانجور درنمی‌آمد و بایددید‌چه اشخاصی و برای چه منظور ازاین دونفرحمایت می‌کردند. تاکنون درنوشته‌ها وآثاری‌که بوسیله نویسندگان وبعضی ازمؤلفین‌خارجی دربارهٔ سید جمال‌الدین نوشته شده است، این مطلب روشن نگردیده و کسی در این فکر نبوده‌که بفهمد بالاخره مخارج اقامت وزندگی روزانه سیدجمال وهزینه مسافرت های او ونیز مخارج مجله [وسایرنشریات او در هند ـ ایران ـ انگلستان ـ مصر که علیه سلاطین ودولت‌ها وسیاستهای خارجی]انتشارمی‌یافته ازکجا تأمین میشده‌است[2].»

سید جمال‌الدین روز ۱۷ فوریه ۱۸۸۳ (۱۳۰۱ هـ) از کلکته به پاریس میرود ودرکوچه Séize ۱۶ اقامت میکند واو درماه ۵۰ فرانك‌کرایه می‌پردازد ودرموقع‌ورود بدین‌خانه نام خود را «الدین جمال» ثبت مینماید. در آن هنگام رابطه

کمك دولت فرانسه به سید جمال

۱ـ گزارش ۶۰۱ مورخ ۱۱سپتامبر ۱۸۸۳ پلاتکیت‌سفیرانگلیس درپاریس به‌گراند نویل وزیرامور خارجه انگلستان.

۲ـ شماره ۸۷ سال ۲۴ مجله خواندنیها.

سیاسی فرانسه وانگلستان تیره شده بود وطرفین علیه یکدیگر قیام می‌کردند ومسافرت سید جمال‌الدین درآن موقع بحرانی موجب تغییرات مختلف شده بود. عده‌ای عقیده داشتند که سازمان جاسوسی انگلستان اورا به فرانسه فرستاده است تا بوسیله وی از فعالیت‌فرانسویها درمصر وهند آگاه‌شود. دسته دیگر معتقدبودندکه خودسیدپس‌از اطلاع از اختلافاتی که‌بین‌این‌دو کشور پیداشده‌بود بفکر استفاده‌افتاد وخودرا بدامان فرانسویها انداخته‌است. اداره‌سیاسی‌هندوستان درگزارشی که‌دربن‌باره به‌وزارت‌خارجه انگلستان فرستاده اظهارعقیده‌کرده‌است که سیدبوسیله دولت فرانسه تقویت میشود وپول نشریات و فعالیتهای مضره‌علیه‌انگلیس‌را مقامات دولتی فرانسه ازراه غیرمستقیم دراختیار وی می‌گذارند[۱].

رئیس پلیس فرانسه در گزارشی که روز ۶ ژوئیه ۱۸۸۳ برای مدیر کل ادارهٔ امورجنائی لندن درباره سید جمال تهیه‌کرده می‌نویسد: «مشارالیه‌ملاقاتهای زیادی با اشخاص دارد و وضع مالی اوخوب است و رفتار و اخلاق او بهیچوجه ناپسند نیست»

اقامت سه ساله سید جمال درپاریس و انتشارمجله ماهانه «ابونظاره» و «عروة الوثقی»[۲]، نشانهٔ دیگری ازسیاست «غیرروشن» سید جمال‌الدین‌بوده است. درآخر سال‌سوم اقامت‌اودرپاریس، ویلفردبلنت[۳] مستشرق معروف انگلیسی‌از لندن‌بپاریس آمد وپس ازچندجلسه مذاکره‌سید را باخود به‌انگلستان برد تا اورادرعثمانی وایران‌مورد استفاده دولت متبوعش‌قراردهد. وبدین‌ترتیب دورهٔ‌همکاری سید وفرانسویها تمام شد[۴].

۱ـ مجلهٔ خواندنیها شماره ۸۷ سال ۲۴

۲ـ Le Lien indissoluble ص ۲۰۹ مردان نامی شرق.

۳ـ wilfred Blunt.

۴ـ سید حسن تقی‌زاده در این باره می‌نویسد «درسنه ۱۳۰۲ بلنت سابق‌الذکر سید را بلندن دعوت کرده وسه ماه در خانه وی ماند و ترتیبی داده شدکه سید جمال الدین با سردرومونددولف که نماینده انگلیس درمصرشده بود وقبل ازعزیمتش‌بآنجا بقصد جلب دوستی عثمانی بدوستی وحتی اتحاد آندولت وسایر دول اسلامی با انگلیس باستانبول سفری‌میکرد باستانبول برود. وجود سید را بعلت نفوذ وی در درباریان عثمانی و خود سلطان برای پیشرفت مقصود خود مفید می‌شمردند». (ص ۵۱ مردان خود ساخته)

سید و روسیه

سید جمال‌الدین درمدت شصت سال عمرخود چندین بار از روسیه طرفداری و در عین‌حال علیه آندولت فعالیت کرده است . وی در سال ۱۸۸۵ (۱۳۰۳ هـ) که با لرد «راندولف چرچیل»[1] (پدر سروینستن چرچیل) وزیر امورهندوستان ملاقات‌کرد، دولت انگلیس را تشویق نمودکه دربرابر روسهامقاومت‌کند وآنها را وادار بعقب‌نشینی نماید .درمصاحبه‌ای‌که در روز ۲۲جولای ۱۸۸۵ (۱۳۰۲ هـ) بین او وچرچیل در وزارت هندوستان باحضور ویلفریدبلنت انجام گرفت آندوچنین گفتگوکردند :

چرچیل ـ آیا افغانها ازما بیش‌از روسها نفرت دارند ؟

جمال‌الدین ـ روسها به افاغنه آزاری نرسانیده‌اند .

چرچیل ـ آیا شما تصور نمیکنید که روسها بیش از انگلیسها بـاسلام صدمه رسانیده‌اند ؟

جمال‌الدین ـ بله تصدیق‌میکنم، روسها بعضی ازممالك‌کوچك را ازقبیل‌کریمه چرکس وغیره‌که درمیان آنها یکعده ترکمن‌زندگی میکنند تصرف‌کرده‌اند درصورتی که انگلیسها امپراتوری بزرگ دهلی را ازبین برده وبه مصروسودان‌تجاوز نموده‌اند... سه دلیل بزرگ بـرای اینکه چرا مسلمانان هـند از شما بیش از روسها نفرت دارند وجود دارد :

اولاً ـ برای اینکه شما امپراطوری دهلی‌را مضمحل کردید .

ثانیاً ـ شمـا مستمری و حقوق پیشوایان مذهبی مؤذنین و مستحفظین مساجد را قطع‌کردید درصورتیکه روسها باین موضوع خیلی توجه داشتند .

ثالثاً ـ شما در ارتش به مسلمانان درجه نمی‌دهید ولی‌روسها اینکار را همیشه رعایت کرده‌اند .

چرچیل ـ پس شما فکرمیکنید انگلستان برای مسلمانان ازروسیه خطرناکتر می‌باشد ؟

1- Lord Raindolph Churchil

جمال الدین - نظر من این نیست من از گذشته دارم صحبت میکنم گرچه در سابق انگلستان بیش از روسیه بما ضرر رسانیده است ولی درحال‌حاضر روسیه خطرش بیشتر است . هرگاه روسها در شهر مرو بیش از پنجسال بمانند دیگر از افغانستان و ایران وآناطولی وهندوستان چیزی باقی نخواهد ماند تمام این کشورها را خواهند گرفت آنها ممکن است بعضی از شهرهای غیر مهم را ترك کنند ولی مرو را هرگز از دست نخواهند داد و درآنجا مستقر خواهند شد[1].»

باوجودیکه سید روسها را حامی مسلمانان، مؤذنین مساجد وتعمیر کننده مساجد می‌داند و اقرار می‌کندکه روسها به افغانها صدمه نرسانیده اند و افسران را در ارتش خودراه می‌دهند ، مع‌الوصف وزیرامورهندوستان ودولت انگلستان را تشویق مینماید که علیه روسها جبهه‌ای بوجود آورند وباآنها از درجنگ درآیند ، سید جمال الدین درپایان مصاحبه خودش با «راندلف‌چرچیل» باو می‌گوید « شما باید بامسلمانان متحد شوید وباکمك افاغنه، ایرانیان، ترکها ، مصریان وعربها ، روسها را از مرو تا ساحل بحرخزر برانید .[2] توصیه‌ای که سید درسال ۱۸۸۷ (۱۳۰۴ ه) به‌وزیرامورهندوستان کرده بود، درواقع‌خط‌مشی سیاسی‌انگلیسها درقرن‌نوزدهم و بیستم شد وسیدجمال‌الدین که دراین ملاقات خود را دشمن روسیه و این‌کشور را دشمن استقلال ممالك اسلامی می‌دانست ،ناگهان بفکرمسافرت‌بروسیه وجلب موافقت روسها برای‌جنگ با انگلیسها افتاد . گزارش سفیر انگلیس ازسنت پترزبورغ به « مارکیزاف سالیسبوری[3] وزیر خارجه وقت انگلستان که درتاریخ ۲۷ آپریل ۱۸۹۲م (۱۳۰۹ ه) بلندن فرستاده شده حاکیست که مسافرت سید درآن سال ۱۸۸۵ م- (۱۳۰۲ ه) باین منظور بوده است .

سفیرانگلیس دراین گزارش می‌نویسد: «... سپس بروسیه‌رفت ودرآنجا خودرا نماینده‌مسلمانان‌هندوستان‌قلمدادکرد وازدولت‌روسیه تقاضا نمود علیه‌انگلیسها باو کمك

---

۱ ـ مجله خواندنیها شماره ۶۷ سال ۲۴

۲ ـ اسناد وزارت خارجه انگلیس

۳- Lord Salisbury .

نمایند[۱]، خان ملك ساسانی به نقل از روزنامهٔ قفقاز[۲] می‌نویسد: «سید بروسیه رفت که بتوسط کاتکوف روزنامه نویس مشهورمسکو با اولیای دولت روس تماس حاصل کند. یکی ازمقاصد وی درمسافرت بروسیه این بودکه نظرمخالف دولت روس را نسبت به ولیعهدی ظل‌السلطان تعدیل نماید وخاطر اولیای دولت روس را بوی متمایل‌گرداند و سعی‌کندکه از دولت روس مأموریتی درآسیای وسطی برای تبلیغات اتحاد اسلام بدست بیاورد ولی‌موفق نشد. بالجمله سیدجمال سه سال درپطرزبورگ بماند ولی وی موفق بملاقات امپراتور روس و اجرای مقاصدخود نگردید و از روسیه باگذرنامه ایرانی‌که بیگلر بیگی روس در ۲۰ آپریل ۱۸۸۸ [ذیقعده ۱۲۲۲] تحت شماره ۱۰۸- ۷۸-۷۴۵ آنرا ویزا کرده بود به‌آلمان مسافرت‌کرد.»[۳]

درسال ۱۳۰۸ هـ (۱۸۹۱) که ناصرالدینشاه درمونیخ بسرمی‌برد، امین‌السلطان صدر اعظم ازشاه تقاضاکرد تا باو اجازه شرفیابی داده شود. درآن ایام روسها ازامین‌السلطان بعلت امتیازاتی که بانگلیسها داده بود، سخت رنجیده بودند. اتابك روس مآب، که انگلوفیل شده بود، بخیال اینکه سید درمیان درباریان روسیه نفوذی دارد به وی مبلغی پول داد و او را روانه آنکشور ساخت. سید به اتابك گفته بود که با «دوگیروس» رئیس الوزرا و «زینوف» وزیر خارجه رابطه نزدیك دارد. و در مدت اقامتش در روسیه با «ایگناتیف» و مادام «نویکوف» و «ژنرال ریختر» و ملکه روسیه ملاقاتهائی نموده[۴] وبعلاوه پادشاه روسیه از اوجانبداری می‌کند.

اما این بستگی‌ها با آنچه را که ادعا می‌کرد صحیح نبود، زیرا سفیرانگلیس در گزارشی که از روسیه برای وزارت خارجه دولت متبوع خود فرستاده می‌نویسد: «موقعی‌که شیخ در روسیه بود با آقای زینویف چندین مرتبه تماس‌گرفته وروابطی با او برقرار نموده. مشارالیه حالا در تهران چنین وانمود کرده که تحت حمایت دولت

۱- اسناد بایگانی عمومی دولت انگلستان.

۲- شماره هفتم می ۱۸۹۵ مطابق ذیحجه ۱۳۱۳.

۳- سیاستگران قاجار جلد اول ص ۱۲۷.

۴- مردان نامی شرق ص ۲۴۴.

روسیه درآمده است وبدون‌شك درنظر دارد به نفع روسیه فعالیتهائی انجام دهد ...»[1]

سید بار دیگر به روسیه رفت و پس از اینکه چندین بار با صدر اعظم روس و مستشاران سیاسی و مشاورین روسها ملاقات و زد و بندهائی نمود[2]، پس از دو ماه اقامت در پایتخت این کشور و متقاعد کردن روسها در ۱۳۰۷ ه (۱۸۹۰) پس از مراجعت ناصرالدین شاه بایران به تهران بازگشت و بار دیگر در منزل حاجی محمد حسن امین الضرب اقامت کرد . با وجودیکه بنا به ادعای سید حسن تقی‌زاده ، امین الضرب درسفر قبل نسبت به سید بعلت « نماز نخواندن » کم اعتقاد شده بود ، معهذا بنا به اشاره‌ای که ازمراکز مربوطه به او شده بود ، سید را باجلال و شکوه پذیرفت و از او پذیرائی مجللکرد .

سیددراین‌سفرآنچه‌میتوانست به شاه قاجاراهانت می‌کرد وچندین‌نامه بی‌امضاء را تا زیربالش وی رسانید . ناصرالدینشاه که او را محرك اصلی ونویسنده شبنامه‌ها می‌دانست سرانجام دستور اخراجش را صادرکرد . وغلامان وفراشان شاهی ، وی‌را با وضع زننده‌ای ازشهرری بیرون‌کشیده ،تبعیدکردند . ابراهیم صفائی مینویسد : « عجب اینجاست که با آنهمه نفوذ کلام سید ،کسی بداد او نرسید و بعلت مقاومت او را ازته بازار چه حضرت عبدالعظیم تاجلو بازارکشان‌کشان بردند وچون نزد مردم متهم بود که بی‌دین است وسیدنمی‌باشد دربازار شهرری بند شلوارش‌را پاره‌کردندکه به‌بینندمختون هست یا نه ؟ و او را مکشوف‌العوره سوار اسب‌کردند ...[3]»

کندی وزیر مختار انگلیس در تهران درگزارش محرمانه شماره ۱۱ مورخه ۱۲ ژانویه۱۸۹۱ این‌نامه‌را بوزیرخارجه انگلستان مینویسد: «بازگشت‌بنامه‌شماره۳۴ محرمانه‌مورخ۴مارس۱۸۹۰ جنابعالی پیرونامه شماره ۱۴۶ مورخه ۲۴ آپریل ۱۸۹۰

۱ـ گزارش محرمانه شماره ۴ ازسن پطرزبورگ ـ ۷ فوریه ۱۸۹۰ ضبط دربایگانی عمومی انگلستان .

۲ ـ مردان خود ساخته ، ص ۵۲ .

۳ـ رهبران مشروطه جلد اول ، ص ۱۸

جناب آقای دوروموند وولف[1] اینك احتراماً یادآور میشود که چند روز پیش شاه یك نامه سرگشاده و بدون امضاء دریافت داشت که در آن بطور شدید اعلیحضرت را بواسطه سوء اداره ایران و مداخله انگلستان در امور داخلی ایران، مورد انتقاد قرارداده وشدیداً به ایشان اهانت کرده بودند .

چون برای اعلیحضرت مسلم شد که این نامه به تحریك جمال الدین معروف نوشته شده است لذا دستور داد مشارالیه را بفوریت از کشور اخراج نمایند ودرین مورد به نصیحت و تذکر امین سلطان وقعی ننهادند نظر صدر اعظم این بود که اخراج و تبعید او باید خیلی به آرامی و بدون سروصدا انجام بگیرد والا دولت ممکن است مواجه با دردسرهائی بشود علی الخصوص که سید در مقبره حضرت عبدالعظیم نزدیك تهران بست نشسته و به آنجا پناه آورده بود .

سید درباغی که متصل به حرم مطهر بود دستگیر شد . گرچه کمی از آن مکان مقدس دور بود ولی چون جزو ملك حـرم بود محل بـ ت هم محسوب میشد در موقع دستگیری مختصرمزاحمتی بتوسط سید ایجادگردید وکسا ی که ازوی حمایت میکردند مقاومت کوتاهی نمودند ولی ظاهراً مأمورین پس از زد وخورد مختصری سید را سوار به اسب نمودند بهمراهی سی نفرسوار به کرمانشاه بردند و از آنجا قرار است نامبرده را به سرحد ترکیه تبعید نمایند .

نزد سید نامه‌هائی بودکه شرکت وهمدستی عده‌ای از رجال بزرگ ایران را در توطئه علیه دولت ثابت نموده است . برجسته‌ترین آنها امین الدوله وزیر پست و رئیس دارالشورای سلطنتی است و او یکی ازرقبای سرسخت امین السلطان میباشد دراین نامه شاه ، امین السلطان و سایر وزراء مورد حمله و ریشخند قرارگرفته‌اند. با احترامات ـ کندی .

درحاشیه این نامه بتاریخ ۱۵ژانویه یعنی چهار روز پس ازتهیه گزارش مطالب زیـر اضافه شده است : « دیروز امین السلطان خبر دادکه آقای گریگوروویچ مترجم

---

[1] ـ Drumond wolff

سفارت روس نزد او آمد و شکایت از این داشت که چرا سید را دستگیر و به سرحد تبعید کرده‌اند و این عمل دولت را نتیجه اصرار سفارت انگلیس میدانست این نظر که درمحافل ایرانی نیز شیوع پیداکرده بوسیله امین‌الدوله به‌آقای «بوتزوف» سفیرروسیه القاء شده است .

امین السلطان بصورت حق بجانب این اظهارات را بکلی انکار نمود و در ضمن اشاره‌کرد نه فقط بواسطه اینکه سید تبعه ایران بود شاه حق داشته است باکمال‌آزادی هرمعامله‌ای راکه سزای اوبود ، باوی بنماید بلکه در حقیقت دخالت سفارت روسیه و طرفداری آن از سید ، این سفارت را اخلاقاً مسئول هرگونه پیش‌آمد سوئی خواهد نمود که از جمله ممکن است براثر توطئه‌هایی مخفیانه بدست همدستان خطرناك او برپا شود . امین‌السلطان به من اطلاع داد که‌آقای گریگورودیچ به‌محض شنیدن این حرفها موضوع حمایت سفیر روس را از سید بکلی حاشا نمود . امضاءکندی[1]»

سید درآغوش انگلیسها

سیدجمال پس‌ازتبعید ازایران ، مدتی دربصره وبغدادبسر برد و سپس مستقیماً بانگلستان‌رفت.اوکه یك عمرتظاهر به دشمنی‌و مبارزه‌علیه‌سیاست‌استعماری‌انگلستان‌درهند، مصر، ایران‌وسایر نواحی‌خاورمیانه وآسیاکرده‌بود ، این‌بارخودرا چنان‌بدامان‌انگلیسها انداخت‌که بطور علنی‌موردحمایت‌آنان قرارگرفت. وی‌چون میدانست‌که برای همیشه‌ازمراجعت‌بایران محروم‌شده‌و‌دیگردراین‌کشور نقشی نخواهدداشت به‌لندن‌رفت تابوسیله‌دوستان‌انگلیسی خویش، امثال‌بلنت، چرچیل، وولف وبراون نقشی‌راکه‌آنان بعهده‌اش‌میگذاشتند ایفاء نماید. تااین تاریخ‌سید همه‌جا تظاهر بمخالفت باانگلستان ودشمنی‌باسیاست استعماری میکرد ولی درینوقت‌که اسناد دولتی‌انگلستان پس ازگذشت هفتاد سال منتشر شده ودر دسترس عموم قرارگرفته است معلوم گردیده که در گرماگرم مبارزه قلمی و علنی سید جمال در مصر و سودان و شمال افریقا و انتشار بیانیه‌ها ، شب نامه‌ها و مقالات علیه

۱ــ اسناد بایگانی عمومی دولت انگلستان ترجمه علی مشیری

سیاست استعماری بریتانیا این سیاست حداکثر استفاده را از او میکرده است

علی مشیری که اسناد دولتی انگلستان را درمدت دو قرن گذشته بدقت بررسی کرده درین باره پرده ازاعمال سید برداشته و پس از ترجمه یك مقاله بسیار شدیداللحن سید بفارسی چنین اظهار نظرمیکند « . . . یکی از مقالات سید بطوری زننده بود که نخواسته‌اند همه آنرا ترجمه کنند و روح خوانندگان انگلیسی را معذب سازند . در این مقاله سید انگلیسها را از قول فیلسوف معروف خودشان داروین میمون خطاب نموده و با عناوینی به افراد انگلیسی توهین کرده است ضمناً **مخفی نماند انگلیسها برای بعضی از مقاصد سیاسی که در نظر داشتند ، از این مقالات زننده سید جمال‌الدین نه‌تنها ناراضی نبودند بلکه قلباً نیزخوشحال وشادمان بودند . این مقالات زمینه را در مصر برای تسلط انگلیسها خیلی‌زودتر از انتظاری که داشتند آماده ساخت وتازه بطوریکه ملاحظه‌خواهید فرمود انگلیسها ازشهرت ضد انگلیسی سید چه استفاده‌هائی بعداً برده‌اند .** [1] » بی‌جهت نیست که حتی نیم قرن بعد از مرگ سید جمال هنوز، عده‌ای اصرار دارند که ویرا یك عنصر ضد استعمار انگلیس ومخالف سیاست آندولت قلمداد نمایند ، ولی اسناد سیاسی نقش حقیقی اورا آشکار ساخته است .

آیا سید جمال عامل انگلیسها بوده ؟

سیدحسن تقی‌زاده در باره ضد انگلیسی بودن سید مینویسد : « از همه ارباب سلطه جابر و جائر داخلی و خارجی وی تمام عمر را بیشتر باعلی درجه و شدیدترین وجهی برضد انگلیس مجاهدت کرد و تعصبی فوق‌العاده دراین باب داشت که‌گاهی حتی آثار افراط هم شاید درآن غیرت وحمیّت طبیعی ومعقول دیده میشد[2] . »

خود سید جمال‌الدین ، دربعضی از مقالاتش علیه انگلیس نظریاتی ابراز کرده و حتی در دیباچه کتاب عربی (تاریخ الافغان) انگلیسها را به کفتاری که با بلعیدن دویست میلیون مردم هند و آشامیدن آب رودخانه‌های سند و گنگ سیر نشده وبرای

۱ــ مجله خواندنیها شماره ۸۹ سال ۲۴

۲ــ مردان خود ساخته ص ۵۲

بلع باقی دنیا دهن بازکرده است ومیخواهد آبهای نیل وجیحون راهم بیاشامد ، تشبیه کرده است .

معهذا چنانکه قبلاً گفته شد ، مدارك موجود خلاف این نظر را نشان میدهد و یکی از گویاترین آنها، اظهاراتی‌است‌که ازطرف «ویلفریدبلنت» انگلیسی‌هنگام‌معرفی سید به «راندولف چرچیل» وزیرامور هندوستان بعمل‌آمده است . بلنت درین معرفی میگوید : **«گرچه نام اودرلیست سیاه است وهمه اورا دشمن سرسخت‌انگلیس میدانند ولی هرگاه او دارای چنین شهرت وسوابقی نبود چگونه می‌توانست برای مافائده‌ای داشته‌باشد .**[1]» پس از این ملاقات چرچیل وبلنت‌که یکی درخدمت وزارت مستعمرات انگلستان و دیگری عضو سازمان جاسوسی اینتلجنت سرویس و بنام شرق شناس در افریقا و خاورمیانه ، تحقیق علمی ، باستانشناسی وشرق شناسی میکرده‌است، به‌«درومونددوولف» مأمورفوق‌العاده‌انگلیس‌دراسلامبول‌توصیه میکنند که با سید کارکند واو را برای اجراء نظریات دولت انگلیس به عثمانی ببرد .

ویلفرد بلنت دریادداشتهای روز۶ اگست ۱۸۸۵خود مینویسد : « بعد صحبت‌از این شد که اگر جمال‌الدین موقعی باسلامبول برود که ولف هم آنجا باشد آیا سلطان عثمانی تفاهمی با وی خواهد داشت یا خیر ؟

جمال‌الدین گفت : « چون سلطان اورا دشمن سیاست انگلیس میداند ، تصور خواهد نمود که رفتن وی به‌اسلامبول برای مخالفت باسیاست ولف است . مگراینکه ولف جریان‌را بسلطان حالی‌کند»[2] . در اثر اصرار «چرچیل وبلنت» ولف با رفتن سید به‌اسلامبول موافقت‌کرد وبلنت یك بلیط مسافرت وصد لیره طلا به‌سید داد . ولی وقتی ولف به اسلامبول رسید و از درجه نفرت و انزجار مردم عثمانی و مسلمانان از سید مطلع‌گردید تلگرافی به‌بلنت اطلاع دادکه از حرکت وی تا آماده کردن زمینه مساعد جلوگیری کند .

انگلیسها وقتی می‌بینندکه حرکت سید به‌عثمانی صلاح نیست، تصمیم میگیرند

۱ـ یادداشت‌های بلنت ـ روز ۲۲ جولای ۱۸۸۵

۲ـ مجله خواندنیها شماره ۸۸ سال ۲۴ به‌نقل ازکتاب بلنت .

از وجود سید در انگلستان علیه ناصرالدینشاه استفاده کنند .

سید جمال‌الدین هنگام اقامت خود درلندن باکمك وهمراهی میرزا ملکم‌خان که بعلت گرفتن چهل هزارلیره رشوه ازسفارت ایران درلندن معزول شده بود ، آنچه توانست درتخفیف مقام ناصرالدینشاه کرد و در ملاقاتهائی‌که با سیاستمداران ، سرمایه داران ، روزنامه‌نگاران و مستعمره چیان بعمل‌آورده ، درباره اوضاع خراب ایران و خلع ناصرالدینشاه تحریکاتی نمود . وبا وسائلی‌که در ایران داشت اوراق و نوشته‌ها ، شب‌نامه‌ها واعلامیه‌های سری وعلنی را برای شاه قاجار فرستاد .

ناصرالدینشاه که پنجاه سال درایران با قدرت تمام سلطنت‌کرده بود ، از دیدن این اعلامیه‌ها ونشریات موهن عصبانی‌گردید وبوسیله امین السلطان از دولت انگلیس خواست تا سید و ملکم را از انگلستان اخراج نماید و بمقامات رسمی ایران تحویل دهد . صدر اعظم سواد دستخط شاه را باضافه نامه‌ای بسفارت‌انگلیس ، درتهران تسلیم کرد . وسرلاسیل وزیرمختار وقت انگلیس درتهران‌که میدانست ازاین پس بایدنسبت به‌اقدامات و مکاتبات پادشاه قاجار بی اعتنائی‌کند ، در ملاقاتی‌که با صدر اعظم نمود ، قوانین جاریه انگلستان را بەرخ اوکشید . وزیرمختاربعداً دراین باره به «مارکیزاف سالیسبوری» وزیر خارجه کشور خود چنین گزارش داد : «... من به امین‌السلطان گفته‌ام‌که این نامه‌ها را برای ملاحظه جنابعالی تقدیم خواهم داشت ولی درعین حال به‌آن عالی‌جناب [امین‌السلطان] یادآوری‌کردم‌که برای دولت امپراطوری انگلستان غیرممکن‌خواهد بود علیه شخصی‌که درلندن زندگی می‌کند قدمی بردارد مگر بموجب مقررات‌قانون...» نامه‌های‌سفیرانگلیس واعتراضات‌شاه وصدراعظم بهیچوجه‌درتصمیمی که انگلیسها برای رفع خطر وجود ناصرالدینشاه و هتك احترام او اتخاذ کرده بودند مؤثر نیفتاد وآنها همچنان سید جمال را تشویق کردندکه با روزنامه‌نگاران انگلیسی مصاحبه کند و مقالاتی برای آنها بنویسد . حتی کار بجائی رسید که کلوپهای مختلف انگلیسی از سید جمال‌الدین دعوت میکردند تا برای آنها سخنرانی نماید . و او نیز در کلیه مقالات و مصاحبه‌ها و سخنرانیهای خود یك کلمه علیه انگلستان و سیاست

استعماری آندولت در افریقا ، خاورمیانه وآسیا بزبان نمی‌آورد ولی‌مرتباً علیه اوضاع ایران داد سخن میداد .

علی مشیری مینویسد « از مجموع مطالعاتیکه بعمل آمده است چنین معلوم میشود، پس ازاینکه رجال انگلستان از نزدیك به روحیه وافکار سید جمال‌الدین آشنا می‌شوند نظرشان کاملاً نسبت به اوعوض می‌شود و نیز دراثر روابط نزدیك میرزا ملکم خان با سیاستمداران انگلیس هرگونه سوء تفاهمی‌که در سابق بین او وبعضی از رجال انگلستان وجود داشته بکلی مرتفع میگردد[1] . »

بدین‌ترتیب، کاملاً معلوم میگردد که ملکم باگرفتن‌رشوه قرارداد تنباکورا بتهران خواب‌آلود تحمیل‌کرده وکاراو بمحاکمه‌کشیده شده‌بود، ناگهان تبدیل به‌عنصری پاك و محبوب مجامع لندن شد ودرهای همه مؤسسات دولتی وکلوپها و مجامع فراماسونری بروی او وبرادرماسون دیگرش (جمال‌الدین) مفتوح‌گردید وشرایط همکاری‌کامل بین او و سید برای پیش بردن مقاصد امپراطوری تأمین‌گشت .

ناصرالدینشاه که کم و بیش متوجه تحریکات انگلیسها و دشمن ظاهریشان « شیخ‌جمال» شده بود ، دونامه متوالی به‌صدراعظم خود نوشت وازاوخواست تاسیاست انگلیس را برای او روشن‌کند . در نامه اول نوشت « اگرانگلیسها سید را مجازات نکنند ما باید ازدوستی باآنها بکلی نومید شویم»[2] درنامه بعدی اعلام داشت ، دراین تردیدی نیست‌که این شخص شرور و منقلب باید بموجب مقررات قانون تنبیه شود و معنی‌نداردکه‌اودرلندن نشسته واین‌مزخرفات را علناً برعلیه‌ما ومقام‌سلطنت ما درهمه جای دنیا انتشار دهد ونیز در مجله‌ای‌که براه انداخته است [ضیاءالخافقین] مردم را برای اختلال وشورش تحریك‌نماید ما هرگز نمیتوانیم این مطلب را قبول‌کنیم‌که‌دولت انگلستان‌دوست ما می‌باشد یا حامی‌مقام‌سلطنت ماست بااینکه هیچ‌کاری‌را نمیخواهند

۱ـ شماره ۶ مجله خواندنیها سال ۲۵

۲ـ ابراهیم صفائی مینویسد « ظاهراً قسمت انگلیسی این‌مجله را ملکم و براون تنظیم میکردند ودولت انگلیس‌را بخلع‌ناصرالدینشاه دعوت‌مینمودند»(ص ۲۰ رهبران‌مشروطه ایران)

صورت بدهند به‌این‌شخص اجازه میدهنداین‌همه مزخرفات بنویسد بازهم ادعامیکنند انگلستان کشور آزادی است ...»

پس ازاینکه نامه دوم تسلیم سفیر انگلیس شد ، سرلاسل وزیرمختار آندولت در تهران به‌امین‌السلطان صدراعظم گفت :

« من باید یادآور شوم که دولت امپراطوری انگلستان راجع بحفظ و حراست اموال وتأسیسات کمپانی تنباکوجزبا مراجعه بمقامات قضائی نباید راه دیگری‌را درنظر بگیرد» وزیرمختار انگلیس با عنوان‌کردن این موضوع ، هدف نهائی دولت انگلیس را درمخالفت با ناصرالدینشاه آشکارکرد ومسلم ساخت که همه تحریکات دولت او، در اثرلغو قرارداد تنباکوست و سید پول‌پرست وجاه‌طلب نیز مثل همیشه آلت دست این دولت قرارگرفته وتطمیع شده‌است.[1]»

مقارن همین ایام بار دیگر وزارت خارجه انگلستان تصمیم باعزام سید جمال به‌عثمانی‌گرفت، و اورا روانه اسلامبول ساخت . ابراهیم صفائی مینویسد : « در همین اوقات بودکه فکرقتل ناصرالدینشاه درلندن بین‌سید وبراون خاورشناس معروف ومأمور مشکوك وزارت خارجه انگلیس و ملکم مطرح شد[2].» در نتیجه سیدجمال با تجلیل و احترام فراوان به‌استانبول رفت وباآغوش باز مورد استقبال سلطان عبدالحمید ، خلیفه ستمگر وظالمی‌که وزرائی چون اسمعیل پاشا و عالی‌پاشا داشت قرارگرفت . با آغاز فعالیت‌سید دراستانبول علیه‌شاه ایران ، مرحله جدیدی‌ازاختلافات شیعه وسنی‌وجنگ بین طرفداران مرحوم میرزای شیرازی و عمال حکومت عثمانی پیش‌آمد ،که در این جنگ شیعیان فاتح شدند ومأموران دولت عثمانی‌را مقتول ومضروب نموده واز سامره بیرون راندند . این واقعه باعث ناراحتی‌شدید سلطان عبدالحمید شد واوکه‌تصورکرده بود ، ناصرالدینشاه خیال تصرف کربلا ونجف وبغداد را دارد ، مضطربانه سیدجمال‌را ازلندن احضارنمود وبا او بمشورت پرداخت وگفت : ناصرالدینشاه ازسلطنت با دوام و قدرت ونفوذ خود حیثیتی بدست‌آورده‌که اگرپا برجا بماند وضع مرزهای عثمانی در

۱- عصر بی‌خبری ص ۱۲۷

۲- رهبران مشروطه جلد اول ص ۱۹

خطرخواهد بودوروحانیون‌شیعه ومردم ایران بحمایت‌ما (برای تشکیل‌خلافت‌مسلمین) برنخواهند خاست. بنابراین باید زودتر نقشه خود را عملی کنیم[۱]. وبسیدگفت: شما هرکاری راکه درباره او بایدکرد اجراء نمائید و از هیچ‌چیز پروا نکنید[۲]. بدینترتیب نقشه قتل ناصرالدینشاه‌که قبلاً درلندن بین‌سید، براون، ملکم وبلنت از یکطرف و محفل فراماسونری دروزارت‌خارجه و وزارت هندوستان ازطرف دیگرمطرح شده‌بود، با زمینه مساعدی‌که سفیرانگلیس در دربارعثمانی بنفع‌سیدفراهم‌کرد، وبعد ازمذاکره سلطان‌عبدالحمید وسید قطعی شد[۳].

اولیای وزارت خارجه انگلیس ازاینکه سلطان عبدالحمید وسید جمال مأمور قتل‌شاه شده‌اند راضی بودند، زیراآنها میخواستند پس‌ازمرگ شاه مقتدر ایران، نفوذ روسیه‌را بهرترتیبی‌که ممکن باشد وبرای‌همیشه ازدربارایران قطع‌کنند. اگرانگلیسها بوسیله عوامل خود در ایران «رأساً اقدام به‌قتل شاه میکردند»، بعدها نمیتوانستند از جانشین ضعیف‌النفس اواستفاده سیاسی واقتصادی ببرند. بنابراین بهترین راه انتخاب سیدجمال‌الدین وپشتیبانی سلطان عبدالحمید ازاو بودکه دراینکارهم موفق شدند.

ابراهیم صفائی‌مینویسد «به‌همین‌مناسبت‌مقدم سیدراکه مردی خطرناك ومخالف سرسخت پادشاه ایران بود ودر لندن هم بدین‌نیت سوء تحریك شده وبرای جاه طلبی بهرکاری دست میزدگرامی داشته و بالاخره روزی او را بطور خصوصی درقصر «یلدز» بصرف نهاردعوت‌کرده پس ازصرف ناهاردرکشتی بخار روی دریاچه قصریلدز بگردش

۱ـ سلطان عبدالحمید مقرری خوبی برای سیدجمال تعیین کرده بود ابراهیم‌صفائی مینویسد:

«... سید ماهی دویست لیره با یك عمارت و اثاثیه وکالسکه سلطنتی با تمام مصارف دراختیار خود گرفت» (جلد اول رهبران مشروطه ص ۲۰ به‌نقل ازانقلاب ایران‌براون‌ص ۴۵ وحیات سیاسی سید جمال‌الدین ص ۴۷) خان ملك ساسانی‌که سالها در عثمانی مأمور سفارت ایران بود، مقرری سیدرا ماهی‌سیصد لیره ترك میداند. جلد اول بازیگران‌قاجار

۲ـ انقلاب ایران ص ۷۶ وتاریخ بیداری ایران ص ۸۹

۳ـ گزارش‌سفیرانگلیس‌دردربارعثمانی‌بوزارت‌خارجه انگلیس. اسناد بایگانی‌عمومی انگلستان F.O. ۸۶-۱۷۲

پرداخته و درآنجا مکنونات قلبی خود را برای از میان برداشتن ناصرالدینشاه اظهار کرد ، سیدکینه‌توز وجاه‌طلب وتحریك شده‌که درافغان ومصر و ایران بعلت‌شتابزدگی‌و بی‌پروائی ودوروئی نتوانسته بود باوج قدرت ودوره حکومت برسد ، سلطان‌عبدالحمید را با بیانات مؤثر وگیرای خود نرم‌کرده قول وقراری با هم گذاشتندکه ناصرالدینشاه را از میان بردارند و سید با نفوذ خود تمام ممالك اسلامی را متحد کند و سلطان امیرالمؤمنین کل مسلمین بشود وناچار سیدهم پاشا یا اعلم‌کل ممالك‌اسلامی‌می‌شد!!»[۱]

هنگامیکه‌همه مقدمات قتل‌ناصرالدینشاه‌فراهم‌شد، دونفرازرؤساء فراماسونری ایران که یکی از آنها در لباس روحانیت بود ، به اشاره لژ و استاد اعظم ملکمخان میرزا رضاکرمانی‌را که ازفدائیان سید بود و از مظالم دولت مینالید به‌عثمانی حرکت داد. میرزاکه قبلاً به‌تهمت قتل‌خواهرخود ازکرمان فرارکرده‌بود ودرتهران‌فعالیتهای سیاسی‌داشت ومدتی‌را درزندان‌بسر برده بود،وقتی‌باکمك خرج آقاشیخ‌هادی‌نجم‌آبادی به‌استانبول رسید وشرح بدبختیهای خود را به‌سید بازگفت ، سید جمال باو جواب داد «توغیرت‌نداری! ظالم را بایدکشت» سپس‌اورا به‌بیمارستان فرانسویان فرستادتامعالجه شود وپس ازمعالجه روزها اورا درکالسکه خویش می‌نشانید وشهررا باو. نشان میداد . سرانجام میرزا رضا بایران‌آمد و روز هفدهم ذیقعده ۱۳۱۳ (۱۸۹۶) ناصرالدینشاه را بضرب‌گلوله بقتل‌رسانید[۲]. سلطان عبدالحمیدوقتی‌خبرقتل ناصرالدینشاه را شنیدبسیار خوشحال شد ، وچنان ذوق وشادی اورا فرا گرفت که خود را بر تخت طلائی « خلیفه مسلمین» میدید ولی غافل ازآنکه با انجام نقشه قتل ناصرالدینشاه ، ناگهان و تواماً فریاد مشروطیت وآزادیخواهی‌درایران‌وعثمانی‌بلندشد، تابااستفاده‌ازموج‌عدالتخواهی مردم ، مجریان سیاستهای استعماری‌که درلباس سیاستمدار روحانی و بازرگان فعالیت میکردند به‌نوائی برسند[۳] .

۱ـ رهبران مشروطه جلد اول ص ۳۰

۲ـ ناظم‌الاسلام کرمانی‌مینویسد « ناصرالدینشاه در ۱۳۱۳ بفتوای فیلسوف اعظم سید جمال‌الدین بدست میرزا رضاکرمانی‌که ازستمدیدگان بود ازپای درآمد »

۳ـ خان‌ملك‌ساسانی مینویسد «سیاستمداران انگلیسی‌ووزارتخارجه‌آنکشور درایران‌و عثمانی‌بادست‌فراماسونها ،جاسوسها‌وعمال‌شناخته‌شده‌خوددونهضت‌منشا به‌ویکنواخت‌دایرکردند»

شاید سید جمال ، سلطان عبدالحمیدرا مطمئن‌کرده بودکه باقتل ناصرالدینشاه علماء ومردم ایران بنفع عثمانی وایجاد خلافت اسلامی قیام خواهند کرد و اتحاد دو کشورعملی خواهد شد. درصورتیکه این قتل‌چنان مردم وجامعه روحانیت شیعه‌ایران واعتاب مقدس را متأثر کردکه نامه‌های زیادی حاوی نفرت وانزجار به‌سیدجمال‌ودربار عثمانی رسید . زیرا مردم‌این‌دونفر(سلطان ـ سید جمال) راکه هردوسنی میشناختند ، باعث بروزاین واقعه فجیع میدانستند . حتی‌علمای نجف وکربلا درنشان دادن‌انزجار خودکوتاهی نکردند . وسلطان عبدالحمید وقتی متوجه شدکه تمام وعده‌های‌سید پوچ وبی‌اساس درآمده است وهیچکس درایران باواعتنائی نمیکند وحتی علمای شیعه‌ازاو تنفر بیشتری پیداکرده‌اند، اورا فراموش‌کرده واز قصری‌که دراختیارش‌گذاشته بودند ، اخراج نمود . بعد ازاخراج او ازقصرسلطان، سید همه‌جا به‌سلطان عبدالحمید نسبت (مالیخولیا) میداد . مأموران دربارعثمانی که‌گزارش‌گفته‌های‌اورا بشاه دادند ، سلطان ویرا تحت نظرقرارداد وارتباط اورا با مردم قطع‌کرد .

در این هنگام دولت ایران برای استرداد سید فشارهائی بدولت عثمانی وارد آورد. ولی سلطان عبدالحمیدکه می‌ترسید باتحویل‌سیدجمال‌الدین حقیقت‌قتل ناصرـ الدینشاه برملا شود ، دستور قتل‌او را صادرنمود[1]. سرانجام مرگ او در رجب ۱۳۱۴ (اکتبر۱۸۹۶)اعلام شد وبظاهرعلت درگذشت او سرطان فك اسفل‌وگلو قیدگردید و تشییع جنازه رسمی ازوی بعمل آمد . نویسنده کتاب مردان نامی شرق‌که خود را از مریدان سید جمال می‌داند و اورا بعنوان مراد خویش و پیغمبرآزادی و حریت شرق میشمارد اظهارعقیده‌کرده است‌که « کارکنان سفارت ایران باشخصی‌که مخصوصاً برای قتل او از ایران باسلامبول رفته بود همدست شدند و بکمك ابوالهدی دشمن دیرینه سید ، بوسیله خلال دندانی که آلوده به میکرب سرطان بود، اورا مسموم نمودند . در هرحال راجع بکسالت او ومبتلا شدنش بمرض سرطان جای تردید نیست ...[2]» وحال

۱ـ هشت بهشت ومقدمه دیوان فرصت‌الدوله شیرازی .

۲ـ مردان نامی شرق ص ۳۳۷ .

آنکه اکنون‌که هفتاد سال ازمرگ سید می‌گذرد ، هنوز دانشمندان جهان‌نتوانسته‌اند امراض سرطان را کشف‌کنند تا چه رسد به اینکه بتوان بوسیله خلال دندان آلوده به میکرب ،کسی را کشت . واینهم یکی دیگر از مهملات حواریون و معتقدین (شیخ جمال) می‌باشد .

خان‌ملك ساسانی که چندین سال در اسلامبول وزیرمختار و سفیر ایران بود و چهل‌سال برای‌نوشتن‌کتاب تاریخ روابطایران وعثمانی مطالعه‌کرده با استفاده ازآرشیو سفارت‌ایران دراسلامبول،کتابخانه واسناد دولت ودستگاه‌سلطنت‌عثمانی‌درباره زندگی سیاسی ومرگ‌سید جمال‌الدین چنین نوشته است :

«... یکی از مریدان وفادار سید موسوم بـه عبدالحسین همدانی که از ایران همراه سید به استانبول رفته بود وتا روز آخربا اوبود ودرهنگام توقف من‌دراسلامبول دلالی قالی‌می‌کرد ،گفت‌که سید جمال‌الدین تا روزآخر صحیح وسلامت بود وشب‌آخر عمرش درددندان‌گرفت وصبح بمن‌گفت‌که یك طبیب دندان‌برایش بیاورم‌یکی‌ازنوکرها که ازطرف سرای سلطان مأمور خدمتش بود دوید ورفت و جمیل‌پاشا طبیب مخصوص سلطان را خبرکرد .جمیل‌پاشا که وارد شد سید همان طرف دندانش راکه درد میکرد بادست‌گرفته دراطاق‌راه میرفت.جمیل‌پاشا نشست وسید ازدرد دندان‌شکایت‌کرد. جمیل پاشا ازنوکر خویش‌کیف دوا خواست و او هم بلافاصله‌آنرا آوردآنوقت دوائی درآورد به دندان سید زد هنوز جمیل پاشا از درخانه بیرون نرفته بودکه فریاد سید بلندشد و لختی نگذشت که دهان وحلق سید بقدری ورم‌کردکه خفه شد وباوجود آنکه پیش از ظهر وفات‌کرد جنازه‌اش را شب شستند ودونفرلالای سیاه ازسرای آمدند و تابوتش را برداشته در مزار تربت یحیی‌افندی‌که وصل بباغ ییلدیز است بخاك سپردند .

اینجانب، نگارنده پس از تنقیح مراسلات رسمی دولتی ونوشتجات دیگران و مرور به یادداشتهائی که ازتحقیقات خصوصی در اسلامبول‌گرد آورده‌ام ازآنچه‌گذشت اینطور نتیجه می‌گیرم که پس از اصرار فوق‌العاده سفیر ایران برای دستگیری وتبعید

سید جمال‌الدین‌سلطان دستور داده‌است‌که ، سید ازخانه بیرون نیاید و در همان وقت شهرت داد که مبتلا بمرض سرطان شده دندانها وچانه‌اش را بریده‌اند و بزودی خواهد مرد . این شهرت برای آن بود که از تعقیب سفارت ایران خلاص شود ازقضا همین تأثیر را هم درخارج‌کرد « نامه یازدهم »[۱] ضمناً بسبب وحشت‌خصوصی‌که داشته منتظر وقت بودکه سید را مسموم‌کند شاید آوازه حمایت دولت انگلیس از سید جمال‌الدین هم بیشتر سبب اضطراب سلطان شده باشد بهرحال برای اجرای این نقشه سه ماه موقع مساعدنشده «تاریخ‌نامه‌یازدهم‌علاءالملك۲۵وفوت سید پنجم‌شوال‌است»وهمینکه‌فرصت بدست سلطان عبدالحمید مدعی‌خلافت مسلمین‌افتاد، بتوسط طبیب مخصوص‌خودسید را مسموم‌کرده وچون جلوگیری ازافشاء مسئله ممکن‌نبود، همانوقت بازهم‌ازطرف سرای سلطان‌شهرت داده شدکه شاید ابوالهدی سید رامسموم‌کرده باشد ونویسندگان اروپائی نیزاین شهرت‌را ذکرکرده‌اند. اما باتشکیلات‌جاسوسی‌سرای وباقدرت بی‌نهایت‌سلطان، آیاهرگزابوالهدی جرأت این‌را داشته کـه درپشت دیوار ییلدیزکسی‌رامسموم‌کند یا چنین تهمتی را بدون دلخواه خداوند خانه‌بگردن بگیرد ... »[۲]

این بود سرانجام زنـدگی یکی از استادان لژهای فراماسونری پنج کشور که بظاهر داعیه‌ای جزمسلمانی ، اتحاد اسلام ، خـلافت مسلمین ویـا بقول ادوارد براون فراماسون انگلیسی و طراح وزارتخارجه بریتانیا در ایران جز «نظری عمیق وشور و انجذابی غریب نسبت بعالم اسلام چیزدیگری نداشت.»[۳]

۱- درنامه یازدهم آرشیو اسلامبول چنین گزارش شده: « جمال بطورخیلی بدی که میتوان قطع‌امید از اوکردگرفتار ناخوشی سرطان شده جراح و اطباء یکطرف‌چانه اورا با دندانهایش بریده وهمین روزها خواهد مرد باطن شاهنشاه شهید اناراله برهانه اورا گرفت وسزای عمل‌خود را دید باوجود این‌حالت دیگراقدامات مجدانه درتسلیم اولازم ندید مردن او باین وضع بعدازآن مقدمه خیلی اهمیت پیدا خواهدکرد ۲۵ رجب ۱۳۱۴ نمرهٔ ۷۸ - »

۲- ص ۲۲۲ تا ۲۲۴ سیاستگران دورهٔ قاجار .

۳- ص ۳۴۸ مردان نامی شرق .

ولی همین مدعی مسلمانی نماز نمی‌خواند[1]، منکر خدا بود[2] ودرممالك مسلمان سودان ، مصر ، ایران ، عثمانی ، افغانستان هرجا فرصتی بدست می‌آورد. او برای رسیدن بمقام حتی ازوقایعی که به کشتار مسلمانان ختم میشد ، باکی نداشت و آنهارا فدای اغراض و شهوات وامیال خود میساخت. سیدجمال وطن نداشت وخودرا پای بند قوانین ومقررات و قیود هیچ مملکت وملتی نمیدید . درهرکشوری نامی برای خویش انتخاب میکرد و از سازش باهرسیاست و سیاستمداری روگردان نبود . بظاهر دشمن سرسخت انگلستان بود ولی هروقت فرصتی بدست می‌آورد با نگلستان وسیاست استعماری آن خدمت میکرد وخودرا بدامان سیاستمداران انگلیسی می‌انداخت[3]. روسها هیچگاه فریب اورا نخوردند ومسلمانان روسیه را آلت اجرای مقاصد ومطامع او نساختند . بارها سعی کرد باپادشاه روسیه ملاقات کند ولی موفق نشد وفقط یکبار ملکه روسیه[4] را دید اما باچند نفر از رجال روسی ملاقات و گفتگو کرد . یکبار فرانسویها او را آلت دست خود کردند و سلطان عبدالحمید نیز دوبار فریب گفته‌ها و وعده و وعید او را خورد ولی خیلی دیر به اشتباه خود پی‌برد .

درباره سید جمال الدین رسالات وکتب وفصول مختلفی درکتابها وبالسنه مختلف نوشته شده است ، که تعدادی ازآنها ذیلاً نقل میشود :

۱ـ اسناد وزارت خارجه انگلیس درآرشیو بایگانی عمومی انگلستان.

۲ـ تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس جلد ۵ و۶ محمود محمود .

۳ـ سیاستگران دوره قاجاریه تألیف خان ملك ساسانی جلد اول .

۴ـ مردان خود ساخته چاپ تهران مقاله سید حسن تقی‌زاده دربارهٔ جمال الدین.

۵ـ مردان نامی شرق ـ غلامحسین نراقی فرخزاد چاپ بیروت .

---

۱. ص ۵۲ مردان خود ساخته .

۲ـ نامه ۳۰ اگست ۱۸۷۹ سرلاسیل سفیر انگلیس درقاهره بوزارت خارجه انگلستان .

۳ـ رجوع کنید به مکاتبات وزارت خارجه هندوستان در سالهای ۱۷۸۴ تا ۱۸۸۸ بایگانی عمومی انگلستان

۴ـ ص ۲۴۶ مردان نامی شرق .

۶ـ زندگانی سید جمال‌الدین بقلم مرتضی مدرسی چهاردهی .

۷ـ البنایه‌الحرة ـ حنین قطنین بیروت شارع باستور .

۸ـ الماسونیة العام ـ جرجی زیدان .

۹ـ مشاهیرالشرق ـ جرجی زیدان .

۱۰ـ الرد علی‌الدهریین ـ مقدمه شیخ محمد عبده مصری.

۱۱ـ مآثروالاثار ـ محمد حسن خان اعتمادالسلطنه .

۱۲ـ مجموعه اسنادومدارک‌چاپ نشده دربارهٔ سیدجمال‌الدین مشهوربه افغانی.

۱۳ـ گردن در خرطوم Gordon in Khartoum ویلفرد اسکاون بلنت .

۱۴ ـ بیداری ایران ـ ناظم‌الاسلام کرمانی چاپ ۱۳۳۹ تهران چاپ سربی .

۱۵ـ تاریخ انقلاب ایران ـ ادوارد براون انگلیسی .

۱۶ـ آثار ملکم محیط طباطبائی ـ ناشرکتابخانه دانش .

۱۷ـ دائرةالمعارف اسلامی ـ گلدزیه آلمانی .

۱۸ـ قصیده سحرهاروت ـ سلیم‌الخوری‌الدمشقی بیروت .

۱۹ ـ رهبران مشروطه ایران ـ جلد اول ابراهیم صفائی تهران .

۲۰ـ دائرةالمعارف عرب ـ بطرس البستانی .

۲۱ـ انقلاب (یا) نهضت سید جمال‌الدین : حسین عبدالهی خوروش « متخلص به همت اصفهانی » اصفهان ، ۱۳۲۸ ش ، سربی ، رقعی ۸۰ صفحه .

۲۲ـ وعاظ السلاطین ـ دکتر علی الوردی « نقش وعاظ در اسلام » .

۲۳ـ اسناد ومدارک دربارهٔ‌ایرانی‌بودن سید جمال‌الدین تألیف صفات‌الله‌جمالی.

۲۴ـ جمال‌الدین افغانی بقلم حبوبی .

۲۵ـ اعیان الشیعه جلد ۱۶ .

۲۶ـ دفاع از سید جمال الدین حسینی اسدآبادی بقلم سید هادی خسروشاهی.

۲۷ـ الشیعه فی اندونیسیا تألیف محمد اسد شهاب چاپ عراق .

۲۸ـ شرح حال وآثار سیدجمال‌الدین‌چاپ برلن ـ بقلم لطف‌الله‌خان اسدآبادی

۱۳۰۴ ش ، چاپخانه ایرانشهر ، ص ۱۲۴ قطع وزیری .

۲۹ـ مقالات جمالیه مقدمه .

۳۰ـ مقدمه ترجمه حاجی بابای اصفهان بقلم جلال‌الدین حسینی مؤید الاسلام چاپ کلکته ربیع‌الثانی ۱۳۲۴ هـ .

۳۱ـ زعماء الاصلاح بقلم احمد امین .

۳۲ـ تنبیه‌العقول الانسانیه بقلم کاشف الغطاء .

۳۳ـ قسمتی از خاطرات سید جمال الدین ترجمه سید غلامرضا سعیدی چاپ تهران نشریه کتابفروشی حافظ .

۳۴ـ گفتارخوش یارقلی ، بقلم شیخ محمد محلاتی غروی که به سعی سیدمحمود در مطبعه علویه نجف در سال ۱۳۴۰ چاپ شده است . اساس این گفتار بر رد دعاوی میرزا محمد باب است ولی مطالب زیادی در بارهٔ سید جمال الدین دارد .

در نشریات زیر مقاله‌هائی دربارهٔ سید جمال الدین نوشته شده :

۱ـ اختر ـ روزنامه ـ چاپ اسلامبول

۲ـ ارمغان ، مجله : آثار سید جمال‌الدین اسدآبادی ، ۱۲ : ۲۵۹ـ۲۶۲

۳ـ « « : از مقالات سید جمال الدین ، گردآوری صفات‌الله جمالی ، ارمغان ، ۱۴ : ۱۰۹ـ ۱۱۱

۴ـ « « : از آثار سید جمال‌الدین افغانی ، ۱۴ : ۴۰۶ـ۴۰۷

۵ـ « « : درفوائد جرائد (از مقالات سیدجمال‌الدین اسدآبادی) ، ۲۴ : ۱۲۴ـ۱۲۹

۶ـ « « : فلسفه تربیت ازنظرسید جمال‌الدین افغانی، نوشته محمد عبده، ترجمه مرتضی مدرسی چهاردهی ، ۲۴ : ۳۵۱ـ ۳۵۵

۷ـ « « : فیلسوف شرق سیدجمال‌الدین‌اسدآبادی‌همدانی معروف‌بافغانی، ۱۲ : ۵۸۶ـ ۶۰۱

۸ـ « « : فیلسوف‌شرق سیدجمال‌الدین‌اسدآبادی همدانی معروف‌بافغانی،

۲۷ : ۲۴۱-۵۱۲

۹ـ آریانا ، مجله : سوانح مختصر سیدجمال‌الدین افغانی ، ج۳ ش۱ : ۴۵-۴۹

۱۰ـ « « : سید جمال‌الدین افغانی و ارنست رنان ، نوشته رشتیا ، ج ۱ ش ۶ : ۱-۳

۱۱ـ الدراسات الادبیه ، مجله سه‌ماهه : سید جمال الدین ، سال سوم شماره اول ، نشریه دانشگاه لبنان

۱۲ـ المصور، مجله: سید جمال الدین بقلم دکترحسین مونس ، ش ۱۵۹۷ ، رمضان ۱۳۷۴ هـ ق

۱۳ـ المقطف،مجله: سیدجمال‌الدین ، ش ۵۵سال ۱۳۴۳ هـ ق

۱۴ـ ایرانشهر،مجله: خاطرات جمالی همشیرمزادهٔ سیدجمال‌الدین

۱۵ـ « « : خطابهٔ سیدجمال‌الدین‌اسدآبادی درتعلیم وتربیت، ۳ : ۱۹۵-۲۰۳

۱۶ـآینده ، مجله سیدجمال‌الدین یا یك بازی تازهٔ سیاسی ، محمود افشار ، ۳ : ۳۶۲ - ۳۶۶

۱۷ـ « « : سیدجمال‌الدین افغانی ، محمد تقی بهار ، ۳ : ۳۸۱-۳۸۴
: نامهٔ سیدجمال‌الدین‌اسدآبادی راجع باوضاع عمومی‌ایران . ۲ : ۳۹۵ - ۴۰۱

۱۸ـتهران مصور ، مجله : سه‌مقاله در بارهٔ سیدجمال‌الدین ، نوشتهٔ محیط‌طباطبائی سال ۱۳۴۲

۱۹ـ خوشه ، مجله : یازده مقاله دربارهٔسیدجمال‌الدین اسدآبادی ، نوشتهٔ جهانگیر تفضلی (مازیار) سال ۱۳۳۴

۲۰ـ دنیا ، سالنامه : سیدجمال‌الدین اسدآبادی و اتحاد اسلامی ، ۵ : ۱۷۰ - ۱۷۶

۲۱ـ شوری ، روزنامه : سیدجمال‌الدین مقالهٔ عاکف افندی چاپ اورنبوگ

۲۲ـ ضیاءالخافقین ، روزنامه : به زبانهای عربی و انگلیسی ، رجب ۱۳۰۹ منتشر

شده ودرشمارۀ ۲ آن نامه سید به علماء شیعه چاپ گردیده‌است،
شیخ‌محمدعبده‌وسیدجمال‌این نشریه‌رادرپاریس‌منتشرمیکردند.
۲۳ـ عالم اسلام ، مجله : سید جمال‌الدین مقالۀ پرفسور ماسیون فرانسوی سال ۱۹۱۰ شماره ۱۲
۲۴ـ عروة‌الوثقی ، روزنامه : نخستین شمارۀ ۱۵ جمادی‌الثانی ۱۳۰۱ ﻫ آخرین‌شماره (شمارۀ هیجدهم) ذیقعدۀ ۱۳۰۲ـ مجاناً دردنیا پخش‌میشده‌است چاپ پاریس
۲۵ـ فروغ‌علم،مجله: سید جمال‌الدین اسدآبادی نوشتۀ عثمان امین ، ج ۱ : ۳۱۶ـ ۳۲۴
۲۶ـ کابل ، مجله : تعلیمات و هدایت اسلامی سید جمال‌الدین افغانی ، ج ۹ ش ۱۰ : ۴۲ـ۵۰
۲۷ـ « « : خلق و ذات سید ، بقلم سرور گویا اعتمادی ، ج ۹ ش ۱۰ : ۴ ـ ۱۴
۲۸ـ « « : سید جمال‌الدین افغانی ، گولدزیهر ، ترجمۀ عبدالغفور ، ۶ : ۱۷۷ ـ ۱۸۶
۲۹ـ « « : سید در نظر دیگران ، احمدالله‌کریمی کابل ، ج ۹ ش ۱۰ : ۵۱ ـ ۶۳
۳۰ـ « « : نابغۀ عصر نو نوزدهم یا یکی‌از مشاهیر تاریخی‌وطن سیدجمال‌ـ الدین افغانی ، ج ۱ ش ۲ : ۲۱ ـ ۳۷ و ش ۳ : ۱۹ ـ ۳۵
۳۱ـ کاوه ، مجله : سید جمال‌الدین، بقلم سیدحسن تقی‌زاده، ج ۶ ، ش ۳ : ۵ ـ ۷ و ش ۹ : ۱۰ ـ ۱۲
۳۲ـ گلهای رنگارنگ ، مجله : اسباب صیانت‌حقوق ،مقالۀ سیدجمالدین‌اسدآبادی ش ۱۱ : ۲۶ـ۳۲

۳۳ـ « « : خاطرات‌سیدجمال‌الدین‌افغانی، ترجمهٔ‌مرتضی مدرسی‌چهاردهی ش ۱۱ : ۱۲۷ ـ ۱۳۰ و ش ۱۳ : ۸۵ـ۸۷ و ش ۱۵ : ۵۲ ـ ۵۷ و ش ۱۹ : ۹۳ ـ ۹۸ و ش ۱۶ : ۱۰۷ ـ ۱۰۹ و ش ۲۰ : ۷۰ـ۷۸ و ش ۱۲ : ۴۶ ـ ۵۲ و ش ۲۳: ۱۱۳ ـ ۱۱۶ وش ۲۲ : ۴۶ـ۵۴ و ش ۲۷ـ۲۸ـ۲۹ : ۸۱ ـ ۸۵ و ش ۳۱ : ۲۴ ـ ۳۶ و ش ۳۰ : ۱۲۱ ـ ۱۲۲

۳۴ـ « « : فضائل دین اسلام ، مقالهٔ جمال‌الدین اسدآبادی ، ۳ : ۵۱۳ ـ ۵۲۲

۳۵ـ « « : قصر مسدس‌الشکل سعادت ، مقالهٔ جمال‌الدین اسدآبادی ، ش ۷ : ۱۰۲ ـ ۱۱۴

۳۶ـ محیط ، مجله: اثر سیدجمال‌الدین اسدآبادی در موضوع استقلال پاکستان ، دورهٔ ۲ ش ۱ : ۶ـ۷

۳۷ـ « « : مسئول اوضاع ایران کیست ؟ (یك نامهٔ تاریخی از سید جمال‌الدین) دورهٔ ۲ ش ۱۱ : ۱۱ـ۱۶

۳۸ـ هلال ، مجله : سید جمال‌الدین قهرمان اتحاد اسلامی ، بقلم منظورالحق ، ش ۳ : ۳۲ـ۳۵ و ۳۸ـ۳۹

۳۹ ـ در رسالهٔ دفاع از « سیدجمال‌الدین اسدآبادی »[1] نوشته شده که در مقالات و نوشته‌های زیر نیز شرح حال سید مذکور است :

۱ ـ دکتر ز ـ ن . استاد و رئیس دایرهٔ تاریخ دانشگاه آمریکائی بیروت

۲ ـ علامهٔ شهرستانی هبة‌الدین

۳ ـ قدری قلعه‌چی

---

۱ ـ ص ۱۳ چاپ دوم

مشیرالدوله ها

در دوران سلطنت ناصرالـدینشاه تا زمان الغاء القاب در ایران شش تن ازرجال وسیاستمداران ایران لقب مشیرالدوله داشتند که پنج نفر آنان از مؤسسین و یا اعضاء مؤثر لژهای فراموشخانه ویا فراماسونری در ایران بودند .

ازجمله مشیرالدوله‌هائی‌که در تاریخ از او بنیکی یـاد شـده ، مهندس میرزا جعفر خان است که جزو اولین دسته محصلین اعزامی ایران به انگلستان میباشدودر آن سرزمین تحصیل‌کرده و به سلك فراماسونها درآمده است بعکس‌او،میرزا حسینخان سپهسالار که با انعقاد قرارداد رویتر همه ایران را دربست دراختیار انگلیسیها گذاشت ازمیان مشیرالدوله‌ها تنها کسی‌است که مطلقاً ازاوبا بدنامی‌یادنشده‌است .

شیخ محسن خان مشیرالدوله نیز باوجودی‌که از یاران ملکم وسید جمال بود، مثل آندو تن گرد افکار پلید سیاسی و مال پرستی نمی‌گردید و تا اندازه‌ای با خوش‌نامی و نیکی از اویاد شده است . اما دربارهٔ میرزا نصراله خان مشیرالدوله قضاوتهای گوناگونی وجود دارد . عـده‌ای او را خدمتگزار ایران می‌دانند وجمعی دیگر به او نسبت مال‌پرستی و شرکت درکارهای سیاسی می‌دهند . اینك‌بمعرفی این پنج فراماسون معروف که سه تن از آنان در تأسیس فراموشخانه و فراماسونری در ایران مؤثر بودند می‌پردازیم .

میرزا سید جعفر
اولین مشیرالدوله

میرزا سیـد جعفرخان مهندس، اولین‌مشیرالدوله ایست که درسال ۱۸۱۷ (۱۲۳۲ هـ) درلندن بعضویت یکی ازلژهای فراماسونری این شهر درآمده است . سازمانهای فراماسونری ایران ، او را از جمله افرادی می‌دانند که عضو فراماسونری جهانی شناخته شده ودراین‌راه فعالیت‌میکرده‌است. آنچه‌که ذکرآن‌لازم وضروریست ، آنست که وی برخلاف پیشقدمان فراماسونری در ایران مرتکب گناهان وخیانت به ایران نگردیده و در مأموریتهای سیاسی پنجساله‌اش همیشه در حفظ منافع مملکت و مردم این سرزمین‌کوشش مینموده است . درحالیکه فراماسونهائی‌که در ردیف اول

قرار دارند و بویژه میرزا ابوالحسن‌خان شیرازی چنانکه دیدیم در خیانت به ایران و خدمت به انگلیسیها از هیچگونه‌عملی‌کوتاهی نکردند .

میرزا جعفرخان نه تنها در راه استقلال وعظمت و حفظ حدود و ثغور این مرز وبوم‌گام برمی‌داشت، بلکه برای بدست‌آمدن‌آزادی و استقرار حکومت قانون وازبین بردن حکومت مطلقه نیز کوشش وتلاش می‌کرد وهمواره ناصرالدینشاه را راهنمائی و ارشاد می‌نموده . شناختن این سیاستمدار روشندل که در دوران سلطنت استبدادی ناصرالدینشاه ، نقش جالبی بعهده داشته بسیار ضروری است .

نویسندهٔ‌کتاب‌رجال‌آذربایجان اورا بعلت‌تولد واقامت‌در تبریز آذربایجانی‌الاصل می‌داند ، در حالیکه وی از خانوادهٔ قائم مقام و فراهانی است . بطوریکه در تواریخ نوشته شده ، پس از فوت کریمخان زند، آقا محمد خان قاجار، میرزا بزرگ قائم مقام را که در دوران زندیه سمت وزارت داشت ازشیراز به تهران آورد وهمینکه عباس میرزا به نیابت سلطنت انتخاب شد ، او را بسمت پیشکار ولیعهد به آذربایجان فرستاد . میرزا بزرگ که افکار مترقیانه داشت ، به عباس میرزا نایب‌السلطنه توصیه کرد تا چند تن از جوانان با استعداد را برای تحصیل و فرا گرفتن علوم به انگلستان بفرستد و چنانکه گفته شده[1] ، عباس میرزا شخصاً در انتخاب محصلین دخالت کرده و چند جوان با استعداد را انتخاب نمود که یکی از آنها میرزا جعفرخان پسر میرزا تقی وزیر بود که با میرزا بزرگ نسبت داشت برای تحصیل در رشته مهندسی نظام انتخاب گردید .

میرزا جعفرخان پس از سه سال و نه ماه تحصیل در انگلستان که در ضمن آن وارد لژ فراماسونری نیز شده به ایران برگشت وچند ماه پس از ورود به تبریز مأمور ساختمان یك قسمت از قلعه عباس آباد کنار رود ارس و قلعه نظامی خوی گردید . در سال ۱۲۶۴ هـ (۱۸۴۷) که محمد شاه مرد و ناصرالدینشاه بسلطنت رسید ، میرزا تقی

۱ـ تاریخ پانصد سالهٔ خوزستان ص ۱۹۳ .

خان امیر نظام، درسال اول سلطنت ناصرالدین‌شاه‌میرزاجعفرخان‌را مأمورسرحد عثمانی نمود و بهمراهی نمایندگان روس و انگلیس بمرزهای ایران وعثمانی رفت و قرارداد ارزنةالروم را برروی نوار مرزی پیاده‌کرده‌و نشانه‌های مرزی بین دوکشور را ساخت. مأموریت اوچهارسال‌طول‌کشیدواودراین‌سفررساله تحقیقات‌سرحدیه‌را نوشت‌که نسخه‌ای ازآن درکتابخانه وزارت‌امور خارجه و نسخه دیگر درخانواده‌آن مرحوم باقی‌است[۱].

دراین مأموریت میرزاجعفرخان نقشه‌هائی از مرزایران وعثمانی‌ازسلسله‌جبال آرارات گرفته تا خلیج فارس کشیده و درآنها و رساله تحقیقات سرحدیه خود ثابت کرده که از شط‌العرب تا « فاو » وحتی در نقطه‌ای که دجله وفرات بهم‌متصل میشود ، کلیه مناطق متعلق به ایران است . میرزاجعفرخان پس از خاتمه مأموریت خود بسمت سفیر ایران درعثمانی منصوب گشت . وبنا بخواست امیرکبیر ، مأمور شد تا راجع به اوضاع سیاسی اجتماعی و اقتصادی اروپا تحقیقاتی بنماید . چون در آن زمان امیر کبیر نظم نوبنی در مملکت برقرار میساخت ، از سفراء ایران خواست تا نتیجه مشاهدات ومطالعات خودرا بصورت‌کتابچه‌ای برای دولت‌بفرستند. گزارش سفراء وقتی به‌تهران رسیدکه امیرکبیرمعزول ومیرزاآقاخان صدراعظم بجای‌وی منصوب‌شده بود و درنتیجه اجراء نظریات اوفراموش‌شد. ناصرالدینشاه باردیگردرسال‌آخرصدارت میرزا آقاخان ،درصددبرآمد تا ازدفترچه‌تنظیمی مشیرالدوله‌استفاده‌کند. مشیرالدوله دراین دفترچه‌ضمن‌تشریح‌سازمانهای‌اجتماعی،اقتصادی‌وسیاسی‌اروپاوعثمانی‌دربارۀفراماسونری نیزگزارش مشروح ومفصلی به شاه داده بودکه متأسفانه اصل آن در بین اسناد سلطنتی و وزارت امورخارجه یافت نشد ، ولی‌رونوشتی ازآن موجود است. این‌گزارش اولین سندرسمی بود که یکی از مقامات عالیرتبه‌دولتی ایران درباره تشکیلات فراماسونری به شاه مملکت خود داد وظاهراً ناصرالدینشاه پس ازقرائت این گزارش بسرعت تصمیم به انحلال فراماسونری گرفت . زیرا چنانکه مشاهده شد ، انحلال فراموشخانه ملکم در شرایطی انجام‌گرفت که ازتقدیم رساله تنظیمی مشیرالدوله‌مدتی بیش نمی‌گذشت.

۱ــ نسخه رساله دوم بخط مرحوم مشیرالدوله نزد محمد مشیری نویسندۀ مشهور موجوداست .

بطوریکه می‌دانیم ، پس ازشکست ایران در جنگ هرات و تحمیل معاهده پاریس در ۱۲۷۳ (۱۸۵۶ م) بکشور ما ، میرزاآقا خان نوری صدراعظم فراماسون ایران‌چنان ازانعقاداین‌قراردادخیالش راحت شدکه اظهارداشت «خدا را شکر که دیگرانگلیسیها در عزل من اصرار ندارند»[1] ولی ناصرالدینشاه که پس از ایـن شکست متوجه مضار حکومت مطلقه ومستبده صدر اعظمها و اختیارات مطلق امثال اعتمادالدوله شده بود، در محرم سال ۱۲۷۵ (۱۸۵۸ م) ویرا از کار بـرکنار کرد و بتقلید ممالك اروپا و تحت تأثیر و تلقین دفترچه و رساله میرزا جعفرخان مشیرالدوله امر به تأسیس شورای دولتی داد و خود میرزا جعفر خان را به ریاست آن معین کرد . و وزارتخانه های ششگانه: خارجه،مالیه، داخله ،جنگ ، وظایف وعلوم را تأسیس نمود . وجالب‌توجه آنکه فرمان ریاست شورای دولتی مشیرالدوله در همان زمان صادر شـد کـه فرمان انحلال فراموشخانه نیز در روزنامه دولتی منتشر گردید .

درابتدای‌تأسیس شورای دولتی امید می‌رفت‌که این امرمقدمه اصلاح تشکیلات اداری باشد . خود میرزا جعفر خان تصور میکرد که بتواند امور اداری و مملکتی را لااقل بسبك دستگاه دربار عثمانی ، بفعالیت وادار کنـد . ولی از سال ۱۲۷۵ تا سال ۱۲۷۹ که سال درگذشت اوست وی نتوانست دررأس شورای دولتی قدمی در راه تحقق آرزوهای خود بردارد . زیرا فشار دستگاه دولت ودربار ناصرالدینشاه ، بقدری زیاد بود که بهیچوجه اجرای اصلاحات پیشنهادی وی میسر نمی‌گردید .

فراماسونری انگلستان درآن زمان تازه متوجه شرق شده و درعثمانی موفق بـه تأسیس چندین لژ گردیده بود این سازمان امید داشت که با انتصاب میرزا جعفر خان بتواند نیات و مقاصد خود را جامه عمل بپوشاند .

و شاید بهمین جهت هم بود کـه میرزا ملکم خان « کتابچه غیبی » یا « دفتر تنظیمات » را که شامل نقشه اصلاحی و تشکیلات مملکتی بود خطاب به مشیرالدوله نوشت، ۱۲۷۶ هـ (۱۸۵۹ م) و از او خواست که آنرا بنظر شاه برساند. گرچه هیچ

۱ـ مرآت البلدان ص۴۲۵ ـ ۴۲۶ .

یك از این تلاشها انجام نشد ، ولی افکارمترقیانه مشیرالدوله پایه‌ای برای رشد نهضت آزادی ایران گردید و از این نظر وی در تاریخ نهضت جدید مقام ارجمندی دارد .

میرزا حسینخان سپهسالار دومین مشیرالدوله

میرزا حسینخان سپهسالار پسر میرزانبی‌خان امیردیوان مازندرانی الاصل مشهور به قزوینی‌درسال ۱۲۴۳ هـ (۱۸۲۷م) متولد شده پدرش میرزا نبی خان موسوم به عابدین دلاك‌خاصه تراش علینقی میرزا رکن الدوله پسر فتحعلیشاه بـود و بهمین سبب دشمنـانش او رادلاك زاده می‌نامیدند[۱]. میرزا حسینخان دومین مشیرالـدوله فراماسون ایران است که با سه برادرش بقول مسعود میرزاظل ـ السلطان«حقیقتاًچهارشیطان مجسم بودند»[۲] میرزا حسینخان باوجودآ نکه در نشر تمدن و تجددایران سهم بسزائی دارد، ولی‌بعلت‌پوشیدن لباس فراماسونی وتابعیت از لژهای فراماسونـی عثمانی بصورت بـزرگتریـن خدمتـگذار بریتانیا درآمد تا آنجا کـه پس از اعطاء امتیاز به رویتر انگلیسی لرد کرزن در باره او نوشت « شوق وشعف ایران برای دوستی با انگلیس و صمیمیت و وفاداری نسبت به این دولت هیچوقت تا این درجه بالا نرفته بود که در زمان صدارت میرزا حسینخان سپهسالار بالا گرفت »[۳]

سرهانری راولینسون انگلیسی در کتاب « انگلستان و روسیه در مشرق » در باره رسیدن سپهسالار به مقام صدارت عظمی می‌نویسد : « در انتخاب این مرد به مقام صدارت چند موضوع کوچك ومختصر در میان بود که می‌بایست بین دولت انگلیس و دولت ایران حل وتصفیه شود . . . گاهی همین موضوعات در دست اشخاص غیرمناسب باعث اشکال می‌گردد ... در تمام مسائل و قضایا دخالت و نفوذ موافقت آمیز شخص صدر اعظم فوق‌العاده مؤثر است . . . در برنامه میرزا حسینخان صدر اعظم که برای احیای مملکت ایران طرح شده بود مخصوصاً ایـن نظر را داشت که منافع ایران را

۱ـ سیاستگران دوره قاجار ص ۵۹ .

۲ـ تاریخ مسعودی ص ۲۱۳ .

۳ـ عصر بی‌خبری ص ۵۲ .

با منافع انگلستان توأم کنند . درآن پروگرام دو مادهٔ اساسی وجود داشت کـه یکی امتیاز رویتر و دیگری مسافرت پادشاه ایران به کشور انگلستان بود . **دولت ایران بموجب امتیازی که بنا بتوصیه و تأکید وی به رویتر داد تمام منابع تولید ثروت مملکت پهناورخود را برای مدت هفتاد سال به بارون رویتر واگذار کرد ... »**

در این امتیاز ننگین که بایستی آنرا بزرگترین خیانت دلاکزادهٔ قـزوینی و فراماسون مطیع استاد اعظم انگلیسی خود نامید ، همه وسائل زندگی اقتصادی وسیاسی و خلاصه همه و همه چیز ایران و ایرانی برای مدت هفتاد سال در اختیار دولت انگلستان قرار گرفت . نظیر این امتیاز تا کنون در دنیا بهیچ مملکتی در مستعمرات و مستملکات ، حتی بافراد آن‌ممالك داده نشده است و از این لحاظ شایان توجه‌است. بموجب امتیاز مزبور همه‌خطوط راه آهن‌ایرانی از بحر خزر تا خلیج فارس دراختیار رویتر قرار میگرفت . ایجاد تراموای شهری در تمام ممالك ایران بعهده او بـود . استفادهٔ بلامانع از تمام معادن مملکت ایران (باستثناء معادن طـلا و نقره) احداث مجاری آب برای کشت و زرع تا هر اندازه کـه توسعه آن لازم باشد باختیار صاحب امتیاز واگذارمیشد . تأمین‌بانك در سرتاسرایران ـ حق‌انحصار همه کارهای عام‌المنفعه همه شهرهای ایران از وظائف او محسوب میشد . و بعلاوه رویتر حق داشت در همه شهرهای ایران لوله گاز بکشد ساختمانها و احداث خیابانهای پایتخت را او میبایستی آغازکند ـ بساختن راهها و سدها وایجاد خطوط پستی‌و تلگرافی ـ تأسیس‌کارخانه‌های صنعتی بپردازد و تا مدت۲۵ سال از عواید همه گمرکات ایران استفاده کند . درمقابل اینهمه امتیازات که استاد فراماسونری ایران به بارون رویتر فراماسون انگلیسی‌داده بود ، او متعهد میشد که مبلغ شش میلیون لیره انگلیسی وام با ربح صدی پنج بایران بپردازد ، و پرداخت این وام در صورتی میسر بود که دولت ایران ضمانت پرداخت و استهلاك آنرا میکرد .[۱] وقتی خبر چنین بخشش عجیب و باورنکردنی در اروپا منتشر

---

۱ ـ برای اطلاع بیشتر از بخششهای استاد فراماسونری ایران رجوع شود به (عصر بی‌خبری) تألیف دیپلمات دانشمند ابراهیم تیموری .



میرزا حسینخان
مشیرالدوله

شد ، بقول لرد کرزن بهت و حیرت خارق العاده‌ای بمردم اروپا دست داد ، هیچکس فکر نمیکرد که یك چنین امتیازی با این شرایط در یك کشور ، بیك بیگانه داده شود . این امتیاز نامه که ایران را دربست در اختیار انگلیسیها قرار میداد ، آنان را مختار میساخت که تا مدت هفتاد سال کلیه منابع حیاتی کشور را تحت سلطه خویش درآورند و بدون جنگ و خونریزی و رنج وزحمت و فقط با دادن چند میلیون رشوه به پادشاه و مشیرالدوله استاد فراماسونی ایران ، مستعمره پر برکتی را بمستعمرات امپراطوری

خویش اضافه نمایند.

سرهنری‌راولینسون مینویسد : « وقتیکه این امتیاز بطبع رسید ودردنیا منتشر گردید و دیده شد که دارای این مزایای بیشمار است و تمام منابع ثروتی و صنعتی و فلاحتی سرتاسر ایران بدست انگلیسیها افتاده است هیچکس قادر نبود این موضوع‌را پیش بینی کند که روزی یك چنین امتیاز مهمی بدست یکی از اتباع دولت انگلیس بیافتد ... » واگذاری‌همه منابع ثروت‌وزندگی و اجتماع‌ایران بوسیله میرزاحسینخان و با کمك و همکاری میرزا ملکم‌خان رئیس و مؤسس فراموشخانه و فراماسونری در ایران به « بارون ژولیوس رویتر» حتی برای خود انگلیسیها و سیاستمداران آنان‌نیز باورنکردنی بود . اجتماع سیاسی و اقتصادی آنروز انگلستان نمیتوانست قبول کند که دو سیاستمدار طماع و پول پرستی که در سیاه‌چالهای محافل فراماسونی دست‌استاد اعظم انگلستان رابوسیده‌اند تا این حد بوطن و مردم خود خیانت کنند و بطرزساده‌ای کشور خویش را برای مدت هفتاد سال به‌یك خارجی بفروشند . بهمین جهت حتی‌در طبقات عالیه دولت انگلیس نیز در مورد امتیازنامه مذکور تردید و دو دلی بوجودآمد و حتی در پارلمان انگلستان « روبرت‌لاو[1]» وزیر دارائی در جواب یکی ازنمایندگان گفت « ما در این امر هیچ نفعی نداریم » و « لرد گرانویل »[2] وزیر خارجه نیز فقط به دادن این جواب اکتفا کرد که بگوید « چنین امتیازنامه موجود است » لردکرزن بزرگترین طراح سیاسی انگلستان در خاورمیانه که او هم مثل ملکم و میرزاحسینخان در قید بندگی ماسونهای‌انگلیسی بود ، بعدها با افسوس و تأسف در بارهٔاین امتیازنامه نوشت : « یك چنین امتیاز عظیم و بیسابقه‌ای در حکم یك بخشش‌نامه بود که ازطرف کشور ایران داده میشد و باید اعتراف کرد که اگر بریتانیا توانسته‌بود این بازی رابه آخر برساندنه تنها شاه ایران‌مات شده بود بلکه تزار روسیه‌هم بجای خود میخکوب میشد .[3]»

قبل از اینکه این استاد فراماسونی‌روی کار بیاید وهمه‌عواید و تأسیسات‌ایران

---

۱ ـ Robertlowe

۲ ـ Lordgranvill

۳ ـ پرونده راکد وزارت امورخارجه .

را به رویتر واگذار کند ، انگلیسیها و روسها امتیازات زیادی برای ساختن راه‌آهن، استخراج معادن و بانك و غیره از دولت ایران میخواستند ولی پادشاهان قاجار و صدراعظم‌هایشان که ازاجابت این تقاضاها واهمه داشتند بآنان جواب منفی‌میدادند. اما وقتی سپهسالارفراماسون آن خیانت‌بزرگ راآشکار ساخت ، روسهاو سایرخارجیان توانستند باتکای اجازه‌نامه رویتر ، امتیازات بی‌شماری تقاضا کنند و بدست آورند و زنجیر اسارت رابگردن ملت ایران‌مستحکم‌تر سازند . امتیازاتی که بعدها برای‌ایجاد خطوط آهن ، اعزام افسران روسی و تشکیل قزاقخانه ، شیلات ، ایجاد بانك استقراضی و نفت‌شمال « خوریان »که بروسها وهمچنین امتیازات مجددی‌که‌بانگلیسیها داده شد ، همه و همه در اثر خیانت بزرگ این فراماسون دلاك‌زاده بود که تا سالهای اخیر نتایج شوم آن دامن ایران و ایرانی را گرفته بود .

دوران‌زمامداری میرزاحسینخان‌قریب ده‌سال‌طول‌کشید. دراین‌مدت‌هر تقاضائی که دولت انگلیس از او میکرد ، وی با خلوص نیت آنرا میپذیرفت و انجام میداد و درهمان حال ،انگلیسیها که از استقرار وضع خویش درایران مطمئن شده بودندبرای حفظ هندوستان وتضعیف ایران در خفا با دولت روسیه در بارهٔآسیای وسطی‌وافغانستان و ایران مشغول مذاکره و بند و بست شدند .آنها به روسها فشار آوردند تاازافغانستان صرفنظر کنند و در مقابل تعهد کردند که دست آنها را در ممالك آسیای مرکزی باز گذارند . مذاکرات انگلیسیها وروسها چهار سال طول کشید و سرانجام در روزهائیکه شاه قاجار و صدر اعظمش در انگلستان مشغول عیش و نوش بودند ، قراردادی بین «گرانویل» وزیر خارجهٔ وقت انگلیس و « پرنس کورچاکف » صدر اعظم روسیه امضاء شد که در آن روسیه متعهد میشد افغانستان را از دایرهٔ هدفهای خود خارج سازد و قشونی را که به خیوه فرستاده است بعد از تنبیه خان آن باز گرداند . همین که خیال انگلیسها از جانب روسها آسوده شد ، ناگهان دوستی خود را با ایران و خدمات و خیانتهای سپهسالار و رفع اختلافات ایران و افغانستان و عثمانی را بکلی فراموش کردند و وعده‌هائی که باین خدمتگذار صدیق داده بودند از یاد بردند . باینجهت

وقتی شاه و صدر اعظمش میرزا حسین‌خان سپهسالار اعظم از سفر انگلستان بازگشتند، حتی عمال شناخته شده انگلستان نیز در مرز به شاه توجه دادند که اگر سپهسالار همراه او باشد در پایتخت‌علیه وی و میرزاحسین‌خان بلوا خواهد شد . و شاه نیز ناچارمیرزا حسینخان را در رشت رها کرده بتهران آمد و او را از مقام صدارت معزول ساخت . اما چون میدید هیچ کس بهتر از خود او نمیتواند قرارداد رویتر را لغو کند ، پس از آنکه سروصداها خوابید ، ابتدا وی را به وزارت خارجه گماشت وپس‌ازچندی برای بار دوم بصدارت عظمی منصوب ساخت .

میرزا حسینخان در این دوره از صدارت خود ، برای گرفتن انتقام ازانگلیسها که او را رها کرده بودند چنان خویشتن را بروسها نزدیك کرد که شایع شد حتی‌علیه پادشاه هم مشغول توطئه است . مسعود میرزا ظل‌السلطان که در انگلیس مآب‌بودن او شکی نیست و عضو لژفراماسونری بیداری ایران نیز بود ، مینویسد : «منظور اصلیش و مقصود کلیش تغییر وضع‌سلطنت قاجار بود و خیانت بولی نعمت تاجدار و بهترین‌راه برای این مقصود نفرت عامه را از دولت ونفرت دولت را از عامه فهمیده بود آنچه ممکن بود میان قبله عالم با خانوادهٔ سلطنت و نوکرهای صدیق دولت و رعایای بیچاره پاکباز لاینقطع فساد میکرد ... » دوران صدارت دوم مشیرالدوله خیلی طول نکشید، زیرا هم درباریان ورجال و هم دیپلماسی انگلستان با او دشمن بودند و برای سقوطش فعالیت میکردند وسرانجام او برای بار دوم معزول‌گشت و برای‌عزلت گزیدن بخراسان رفت .

میرزا حسینخان سپهسالار در فراموشخانه ملکم که در **لژهای‌فراماسونری** ایران تأسیس شده بود عضویت داشت . او همیشه حامی و پشتیبان ملکم خان بود و هنگامیکه او از ایران تبعید شد ، میرزا حسینخان در برابر ناصرالدین شاه از او شفاعت کرد و نه تنها بسفارت مصر فرستادش بلکه در نخستین روزهای صدارتش۲۹شعبان ۱۲۸۸ (۱۸۷۱ م) به معاونت صدارت خود منصوب نمود . در تمام مدتیکه مشیرالدوله بر کرسی صدارت تکیه زده

بود ، هادی و راهنما و حافظ اعضاء فراموشخانه بشمار میرفت . وی مدت ده سال در اسلامبول سفیر کبیر بود و در لژهای فراماسونری فعالیت میکرد . عضویت او در فراماسونری شناخته شده جهانی ابتدا در لژگرانداوریان و سپس عضو لژ شمارهٔ ۱۷۵ وابسته به سازمان انگلند بود عکس اودر لباس استادی فراماسونری زینت اصلی درلژ بشمار میرفت .

میرزا حسینخان در دوران وزیر مختاری و سفارتکبرای خود در اسلامبول ، با عالی پاشا صدر اعظم و فؤاد پاشا وزیر جنگ و وزیر امور خارجه عثمانی روابط بسیار حسنه داشت . این دو زمامدار ترك هردو از عمال سیاست انگلیس [۱] و عهده‌دار کرسی لژ فراماسونری اسلامبول بودند . میرزا حسینخان که در مأموریت اسلامبول لقب مشیرالدوله گرفت در این مأموریت باتفاق دو سیاستمدار دیگر ترك به میرزا صفا که از اجله عرفای ایران بود و در آن ایام در اسلامبول میزیست ارادت میورزید[۲] . بطوریکه محمد بیك‌پاشا نویسنده‌ماسونی ترك مینویسد : « حاجی میرزا صفا ازاقطاب فراماسونری‌عثمانی‌بودو همه ماسونهای عثمانی‌سر برآستان اوداشتند. وی بواسطهٔ بینائی

---

۱ ـ سیاستگران دورهٔ قاجار ص ۶۰

۲ ـ رضاقلی‌خان سوادکوهی معروف بحاجی میرزا صفا در۱۲۱۲ هـ ـ ق متولد شده و در نهم ماه رمضان ۱۲۹۱ ق درتهران درسن ۹۰ سالگی‌وفات یافته و در صفائیه نزدیکی چشمه علی‌ری مدفون شده است . پدرش محمد حسن خان‌بن محمد خان‌بن دادوه از خوانین سوادکوه مازندران ومادرش از اهالی سمنان است. دراوایل‌عمر برای تحصیل علوم به عتبات رفته ودر خدمت‌شیخ محمدحسن صاحب جواهرالکلام تحصیل کرد و پس از چند سال‌بالباس درویشی در مکه ، مدینه ، مصر و سودان ، دمشق و بیت‌المقدس ساکن شده و همه‌جا مردم را به تشیع دلالت و هدایت میکرد . هنگام اقامت طولانی درعثمانی بواسطه بینائی و دانائی و پرهیز کاری و شیرین‌سخنی جمعی از وزراء و درباریان عثمانی منجمله عبدالرحمن سامی پاشا از اعالم و شعراء محمود ندیم پاشا صدر اعظم سلطان عبدالعزیز خان ـ عالی پاشاوزیر خارجه ضیاء پاشا سفیر کبیر عثمانی در واشنگتن ـ عون‌الرفیق شریف مکه و چندین هزار نفر دیگر اینها همه از مریدان دلباخته حاجی بودند و هر وقت دشمنان ایران علیه ایران تحریکاتی میکردند حاجی با نوشتن یك نامه یا یك پیام همهٔ مشکلات را برطرف میکرد (تلخیص از ص ۶۲ تا ۶۶ سیاستگران دوره قاجار)

و دانائی و پرهیزگاری و شیرین سخنی که داشت جمع کثیری از وزراء و درباریان و اعیان عثمانی را به تشیع و دوستی با ایران کشانیده بود» [1] محمد بیگ مدعی است که حاجی میرزا صفا با مراکز فراماسونری انگلستان ارتباط مستقیم داشت و دردرون لژهای ماسونی بدستور او زمزمه ضدیت با خانواده سلطنتی عثمانی و مسئله آزادی و مبارزه با استبداد راپیش کشیده بود ولی بعلت سر سپردگی که رجال و درباریان عثمانی با او داشتند و بعلت آنکه از تصدق سر سلطان عبدالحمید بجاه ومقام رسیده بودندپنهانی با او مبارزه میکردند و در عین حال مقدمات سقوط حکومت ششصدساله خاندان آل عثمانی را فراهم میساختند . در هفت سال اخیر سلطنت سلطان عبدالحمید بابعالی و « مابین همایون » [2] مرکز توطئه علیه سلطان شده بود و اکثر درباریان و وزراء که‌در درون لژهای ماسونی قسم خورده بودند بدستور استادان اعظم خـود موجبات سقوط حکومت وی را فراهم میکردند .

میرزا حسینخان مشیرالدوله کـه خود را از مریدان خاص حاجی میرزا صفا میدانست علاوه بر مراوده‌ای که در درون لژهای فراماسونری با وزراء و درباریان عثمانی پیدا کرده بود، درخانقاه حاجی میرزا صفانیز با کسانیکه همیشه درامورودولتی شرکت داشتند دوست شده بود و از آنها برای پیشرفت کارهای سفارت استفاده میکرد. وی در تمام مدتیکه‌در بابعالی سفارت ایران رابعهده داشت در بالابردن اعتباروحیثیت ایرانیان وپیشرفت‌کارهای ایرانیان منتهای کوشش‌وجدیت‌را نمود، بطوریکه هیچیک‌از سفراء ایران نتوانسته بودند مثل‌دوران سفارت او در حل مشکلات ایران و ایرانی‌قدم بردارند . در آن‌ایام دولت ایران‌مسائل لاینحل عجیب و غریبی با دولت عثمانی‌داشت که ازهمه مهمتر منافع حیاتی ایران در عراق ، اختلاف در شط‌العرب، مسئله بحرین، ازدواج سنی و شیعه ، تکفیر ایرانیان در جوامع عثمانی ، سب مـولای متقیان بالای منابر ، سنگ باران‌کردن افراد ایرانی در مکه‌و مدینه، قرارداد مواد عشره ،تحدید

---

۱ ـ ترک ماسون‌لر چاپ اسلامبول ص ۵۲

۲ ـ ترک‌های عثمانی به دربار سلطان « مابین‌همایون » میگفتند .

حدود ایران و عثمانی ، تبعید میرزا حسینعلی نوری معروف به بهاءالله از ایران بخاك عثمانی وغیره بودکه درهمه مواردمیرزاحسینخان باکمك حاجی‌میرزاصفا اختلافات را حل کردوسروصورتی به‌آنهاداد. خان‌ملك‌ساسانی‌مینویسد: «هرجاکه‌دست‌رفقای طریقت نمیرسید و به بدخواهی‌عثمانیان مصادف‌میشد ، میرزا حسینخان به مساعدت‌انگلیسیها متوسل میگردید . در اوایل سلطنت سلطان عبدالعزیز خان ۱۲۷۸ (۱۸۶۱ م) که سیاست روس در اسلامبول جلو افتاد و سیاست انگلیس تحت‌الشعاع قرار گرفت لرد لایارد که سالها در میان طوایف بختیاری بسر میبرد و با میرزا حسینخان که در آن زمان ازطرفداران سیاسی انگلیس‌بود، نهایت دوستی را داشت و سیاست مخصوصی‌پیش گرفت . در آن زمان دربار عثمانی و بابعالی چندی بود که مقامات آن بسبب دوستی فوق‌العاده با روسها ، نسبت به انگلیسیها و ایرانیها توجهی نداشتند و کارهای مربوط باتباع دو دولت متوقف مانده بود . لرد لایارد درآن ایام متجاوز از هشتاد سال‌داشت . طبیب سفارت انگلیس‌تجویزکرده بود که باید به محل مرتفعی برود و چندی‌استراحت کند . چون بنای سفارت ایران از مرتفعترین نقاط شهر اسلامبول بود و تازه باتمام رسیده بود ، اطباء چنین تجویز کردند که سفیر انگلیس چندی در سفارت ایران‌منزل گزینند تا بهبودی حاصل کند . بر اثر این پذیرائی دوستانه و نزدیك عثمانیها بخیال افتادند که مبادا بین دولتین ایران و انگلیس اتحادی حاصل شده باشد لذا مأمورینی هر روز از طرف سلطان باحوالپرسی لردلایارد می‌آمدند و در مدتی که مشارالیه در سفارت ایران منزل داشت عثمانیها بوحشت افتاده و کارهای عقب افتاده دولتین راانجام دادند. وزراء عثمانی هم اغلب ازسفیرکبیرانگلیسی دیدن‌میکردند و میرزا حسینخان میهمانیهای مفصل بافتخارشان میداد و پذیرائی شایان از آنان میکرد . در آن مدت هفتاد فقره کارهای عقب افتاده دولتین را عثمانیها انجام دادند ... در مدت دوازده‌سال سفارت میرزا حسینخان در اسلامبول صرف نظر از نتایج سیاسی آن‌ایرانیان سربلند بودند و کسی جرئت تعدی بآنها نمیکرد ... »[1]

---

۱ ــ سیاستگران دوره قاجار جلداول ص ۷۶ .

مشیرالدوله وشاه اگر بگوئیم‌که همه ترقیات سریع وپیشرفتهای سیاسی‌که نصیب میرزا حسینخان شد ، در اثر علاقه ناصرالدین شاه و کمکهای ذیقیمت‌شخص شاه بهوی‌بود، سخنی بگزاف‌نگفته‌ایم.

ناصرالدینشاه به میرزا حسینخان بقدری علاقه داشت که حتی طی یکی از نامه‌ها باو نوشت : « ... نمیدانی چقدر از تو راضی و خرسند خواهم شد و این خدمت عمده سالهای دراز در دودمان شما بیادگار خواهد ماند ...[1]» در جای دیگر نوشت « ... از خدمات شما آنقدر راضی و خوشنود هستیم که بوصف نمی‌آید انشاءالله چنانچه مکرر هم نوشته و وعده داده بودم تلافی‌خدمات شما با التفاتهای گوناگون خواهیم فرمود...[2]

و در ذیل نامه میرزا حسینخان که از سعایت و سخن‌چینی دیگران شکایت و اظهار ناراحتی کرده بود ، شاه بخطخود چنین نوشت « .. از کاردانی و عقل شما بعیدمیدانم که این نوع خیالات بکنید . من نوکر خوب را که واقعاً و ظاهراً و باطناً نوکر باشد و بکار خدمت امروزه دولت بخورد از همه چیز دنیا بهتر میدانم و چهاردستی او را نگاه میدارم میدانید که در ایران نوکر نمانده است یکی دو تا هم مثل شما پیدا میشود بحرف مردمان پوچ و بی‌معنی چطور میشود در حق او بی‌التفاتی بشود اولاً هر وقت مثل تو نوکری پیدا شد حرف او اثر دارد یقین است شما در نوکری خود حقیقتاً مثل ندارید تا امروز احدی جرئت سعایت از شما پیش‌ما ندارد و بخدا قسم نشنیده‌ام . . . »[3]

معهذا علیرغم این محبتها ، و با وجود آنکه شاه تمام اقدامات او را بدیده وطنخواهی و تجدد طلبی ملاحظه میکرد و حتی قرارداد ننگین رویتر را هم بخاطر او صحه گذاشت ، متأسفانه‌اسناد ومدارکی در دست است که نشان میدهد میرزاحسینخان حق نمك ولی نعمت خود را فراموش کرده و در حضور طبقات مختلف به شاه ناسزا میگفت . چنانچه عباس میرزا ملك آرا برادر ناصرالدینشاه‌که مدتها مغضوب گشته‌بود

۱ ـ عصر بی‌خبری ص ۹
۲ ـ ایضاً ص ۳۵
۳ ـ ایضاً ص ۲۰

و در تبعید بسر میبرد ، در کتاب شرح حال خود هنگامیکه از مراجعت ناصرالدینشاه از سفر دوم خود باروپا در سال ۱۲۹۵ ه (۱۸۷۸) وحکومت خود در زنجان واستقبال از شاه تا قزوین صحبت میکند ، مینویسد : « ... در عرض راه پیاده ایستادم . شاه در کالسکه بودند ، اظهار التفاتی نموده حکم به سواری فرمودند سوارشده نزدیك کالسکه قدری راه رفتم بعضی فرمایشات متفرقه فرمودند بعد رفته در کالسکه میرزا حسینخان سپهسالار دخول کردم واین کالسکه از کالسکه شاه تقریباً صدقدم عقب ترمیرفت وعلی الاتصال میرزاحسینخان به شاه فحش میداد و هرقدر صحبت متفرقه بمیان می آوردم ترجیع بند همه کلمات فحش بشاه بود . هرچه میگفتم مگو خوب نیست آخر حالا ما نان و نمك این مرد را میخوریم میگفت تو نمیدانی این چقدر حرامزاده است یك صفت از شاه مرحوم را ندارد هرچه دارد از ... [دو کلمه حذف شد] خودش دارد و یك کلمه حرف راست نمیگوید و هیچکس خوب نیست وروی هیچکس را سرخ نمیتراند ببیند غالباً میلش باشخاص رذل و سفله و نانجیب است از آدم معقول بدش میآید هیچ کاری را منظم نمیخواهد مگر قورق شکارگاه و امر خورا خودش را که کباب را خوب میپزند و نارنگی و پرتقال حاضر باشد قدر خدمت احدی را هم منظور ندارد و آخرالامر من و هر کس که قاعده‌دان باشد یا نیکی در ذات او باشد خواهد کشت یا تمام و کالمعدوم خواهد نمود و در اطراف غیر از چند نفر جوان نا نجیب رذل دنی باقی نخواهد گذاشت و ساعت بساعت نگاه بکالسکه شاه کرده میگفت گور بگور بیفتد قاسم‌خان سگ . . . گور قاسم خان آتش بگیرد این پسر محمد شاه نیست نمیدانم از کدام قراول در اندرون یا از کدام شاگرد بزار یا کله پز این را بعمل آورده است من در حیرت بودم و در فکر روز سیاه خودم و با خودم میگفتم این مرد ، که شخص اول ایران و سپهسالار است و سالی زیاده از دویست هزار تومان مداخل میبرد و خیلی مقرب است اینطور دلتنگ ومتوحش میباشد پس وای بحال من که بامن عداوت سابقه‌دار وکینه‌های

دیرینه زمان شاه مرحوم در دلش باقی است ...»[1] و این بودگوشه‌ای از حق‌ناشناسی و نمك بحرامی میرزا حسینخان که حتی بولینعمت خود چنین‌کرد وچنین میگفت :

محسن‌خان سومین مشیرالدوله

شیخ محسن خان سومین مشیرالدوله ایرانی و سفیر ایران در دربار بابعالی نیز عضویت لژ فراماسونری گراند اوریانت را در عثمانی داشت . او در مدت ۱۲ سال گراند متر لژ فراماسونری گراند اوریانت دراسلامبول بود وعکس بزرگ او تا سنوات اخیر در محفل ماسونی مذکور دیده میشد . ناظم‌الدوله دیبا سفیر ایران در اسلامبول در گزارشی که بصدراعظم وقت نوشته است مینویسد: « اوقاتی که جناب مشیرالدوله در اسلامبول ریاست فراموشخانه اسلامبول راداشت ...»

شیخ محسن‌خان معین‌الملك که آخرین لقبش مشیرالدوله بود، در تمام دوران خدمات سیاسی‌اش هیچگاه قدمی علیه منافع ایران برنداشت و سفارت ۱۸ ساله او را درعثمانی میتوان دوران‌درخشان‌زندگی‌ایرانیان‌دراین‌کشوردانست. «.... معین‌الملك بسیار خوش صحبت و بذله گو بود ، سه تار نیکو مینواخت دو دانگ شیرین و بامزه میخواندخطوط نستعلیق‌وشکسته‌را شیوامینوشت،هروقت‌حالی‌داشت شعرمیسرود وبتمام معنی هنرمند بود . چون با یکی ازدختران چرکس عثمانی ازدواج کرده بود ازهمان سالهای‌اول‌با حرم سلطان آشنائی‌وروابط پیداکرده ودوستی ویگانگی او باسلطان‌حمید بحدی‌رسیدکه هفته‌ای چندشب بسرای وی‌میرفت و باسلطان شام میخورد. معین‌الملك دراوایل مأموریتش سلطان حمید را دوستدارایران میپنداشت ولی بزودی تغییر عقیده داده وحرفهای اورا درزمینه اتحاد ودوستی با ایران باورنمیداشت اما چون با اودست دوستی وصمیمیت داده بود همیشه درنهایت جوانمردی ازاودفاع میکرد .

دراین‌ایام‌آشفته دوستی‌معین‌الملك برای سلطان‌بسیارذیقیمت‌بود. زیرامشارالیه

---

۱ ــ یادداشت‌های عباس میرزا ملك‌آراء دردو نسخه یکی در کتابخانه مجلس‌شورای ملی ودیگری در نزد ورثه آنمرحوم (میرزا ابوالقاسم فروهر) باقیمانده است . گویا در نسخهٔ اصلی عباس‌میرزا در باره عضویتش‌در لژماسونی‌ذکری کرده است . ولی‌دریادداشتهای چاپ شده این قسمت را حذف کرده‌اند .



محمد حسنخان
اعتماد السلطنه
سمت راست
شیخ محسنخان
مشیرالدوله
سمت چپ

با خوش‌صحبتی وخوش‌روئی و بلندهمتی وگشاده دستی نسبت بهمه خدمتگزار ومشفق و طرف مشورت هرکس بود. با مقام شیخ‌السفرائی درلژماسونی (گراند اوریانت) یکی‌از رؤسای متنفذ بود ، اما قدمی برخلاف مصالح ایران برنمیداشت . عضومجامع عمومی، رئیس‌کلوب استانبول همیشه بیدار دل و از همه جا با خبر بود و در مدت هجده سال سفارت که با او بود هیچکس نمیتوانست بخوبی او منافع ایران و ایرانیان را

ملحوظ بدارد[۱] ... »

حاجی شیخ‌محسن‌خان که اکثر رجال از او بنیکی یاد میکنند ، درسال ۱۲۳۴ ه (۱۸۱۸ م) درتبریز متولد شده ، پدرش حـاجی شیخ کاظم اهل رشت بود و در تبریز تجارتخانه بزرگی داشت . مادرش جیران خانم دختر حاجی سیدحسین تـاجر معروف آذربایجان بشمار میرفت وجد خانواده عدل بود . حاجی شیخ‌کاظم که با میرزاتقی‌خان امیرکبیر دوستی ممتد داشت در دوران سلطنت محمدشاه قاجار برای تجارت باستانبول رفته وفرزند خویش‌را نیز بهمراه برده بود و درهمانجا اورا بمدرسه‌گذاشت .

حاجی شیخ محسن که تحصیلات کافی کرده وزبان فرانسه‌را بخوبی آموخته‌بود و خط نستعلیق وشکسته را زیبا مینوشت، بتدریج جزو نزدیکان مخصوص‌امیردرآمدو نزد او بخدمت منشیگری ومترجمی مشغول شد ودر۱۲۷۲ ه (۱۸۵۵ م) بلقب خانی ، در ۱۲۷۵ ه (۱۸۵۸ م) سرتیپ سوم ومستشارپاریس ودر ۱۲۸۶ ه (۱۸۶۹ م) منصب وزیر مقیمی دربارانگلستان گرفت وشارژدافر سفارت ایران‌درلندن شد . پس ازواقعه‌جنگ هرات ، انگلیسیها درهمه نقاط جهان علیه دولت ایران‌واتباع آن درکشورهای دیگر بمبارزه برخاستند واز جمله درعثمانی بتحریك آنها دسته «ژون‌ترکها» شروع‌باقدام‌علیه دولت ایران‌کردند. ازجمله محرکینی‌که دردرجه اول این‌جماعت را میتوان ذکرکرد « سرهانری‌الیوت » سفیرکبیر انگلیس دراستانبول بود که با دستیاری «حسین عمونی» «مدحت پاشا» و «خلیل پاشا» عملیاتی علیه دولت ایران وایرانیان مقیم اینکشوراداره مینمودند ونتیجهٔ‌تحریکات آنان استعفای حسنعلیخان امیر نظام‌گروسی گردید . دولت ایران ناچاربتصوراینکه حاجی‌محسن‌خان مشیرالدوله سالها مأمورانگلستان بوده و با مأمورین‌آندولت روابط حسنه دارد اورا بسفارت استانبول فرستاد .

شیخ‌محسن‌خان‌بهمراه خودیك‌سفارشنامه بلندبالا ازلرد «گرانویل»وزیرخارجه انگلستان برای سفیرانگلیس برد . ولی بمجرد ورود اوبه‌اسلامبول با ضدیت ودشمنی علنی انگلیسیها مواجه‌گردید تا آنجاکه ۱۲ روز بعد ازورود به‌پایتخت عثمانی در ۲۱

۱- یادبودهای‌سفارت استانبول ص ۲۵۹

ربیع‌الاول ۱۲۹۰ (۱۸۷۳ م) درنامه‌ایکه بتهران نوشت ، اعلام داشت « هرچه برای بطلان اعلام‌نامه‌خلیل‌پاشا با بابعالی‌مذاکره میکنم سرهانری الیوت سفیرکبیرانگلیس که مدعی حقیقی ماست ببابعالی دستور میدهد و عثمانیها را بضدیت با ایران تشویق میکند، اصلاً خلیل‌پاشا بدستورسفارت انگلیس این اعلامیه را صادرکرده است ...»

شیخ‌محسن‌خان سپس درگزارشی‌که بتهران فرستاد وفقط مینوت آن در آرشیو سفارت ایران در عثمانی موجود است درباره دشمنی انگلیسیها و روش ایران چنین نگاشت «... سفیرکبیرانگلیس علناً حمایت عثمانیها را میکند و سفیر وی هم مابین دو دولت اسلامی‌کدورت میخواهد اولیای دولت باید بهتر ازبنده بدانند دراین مدت از مداخله روس وانگلیس درکارهای خودمان غیرازتعطیل وضرر حاصلی نبرده‌ایم و نخواهیم برد تا استقلال خود را ازدیگران میخواهیم‌استقلال محال‌است وتا حفظ حقوق مقدسه‌خود را ازسایرین‌منتظریم به‌ترک‌آن‌رفته‌رفته‌مجبورخواهیم‌شد...» شیخ محسن‌خان‌سرانجام با حسن‌تدبیرموفق شد ، منافع اتباع ایران را درعثمانی حفظ‌کند ودرمدت ۱۸سال‌که سفیربود مشکلات ذیل را حل نماید :

۱ـ مذاکرات تجدید حدود ایران وعثمانی

۲ ـ ادامه روابط حسنه ایران و عثمانی‌پس از قتل سلطان عبدالعزیز و بسلطنت رسیدن سلطان مرادخان پنجم وجلوس سلطان عبدالحمیدخان ثانی

۳ ـ مبارزه باتأسیس‌اداره اتحاد اسلام که برای‌اغفال ایرانیان بوجود آمده‌بود

۴ ـ تأسیس و انتشار روزنامه اختر .

۵ ـ پس‌گرفتن محال قطور از عثمانیها .

۶ ـ قبول تقاضای یونانیان مقیم‌عثمانی برای‌مهاجرت بایران .

۷ ـ پایان فتنه شیخ عبیداله‌کرد و قتل وغارت درآذربایجان .

۸ ـ مهاجرت ارامنه عثمانی و ارتباط آن با ارامنه رضائیه

۹ ـ مهاجرت ارامنه عثمانی بایران .

۱۰ ـ جلوگیری از اقدامات‌سلطان عبدالحمیدبرای محو تشیع درعراق.

۱۱ ـ برقراری مراسم نوروز در دربار سلطان عبدالحمید.

۱۲ ـ جلوگیری از مسافرت ناصرالدینشاه باستانبول و مسئله خلافت و اتحاد اسلام.

در مقابل خدماتی که او بدولت و شاه کرد ، در سال ۱۳۰۸ وزارت خارجه ایران بطرز موهن و زشتی ، شیخ محسن‌خان را پس از ۱۸ سال سفارت در اسلامبول معزول کرد و ناگزیر او باخانواده خود بتهران آمد.

عضویت در فراموشخانه‌ملکم

تاریخ دقیق ورود شیخ محسن‌خان بعضویت فراموشخانه ملکم معلوم نیست ولی با توجه باینکه فراموشخانه بین‌سالهای ۱۲۷۲ تا ۱۲۷۵ هـ ق (۱۸۵۵ ـ ۱۸۵۸) در تهران فعالیت میکرده و دراین سالها نیز شیخ محسن‌خان معین‌الملک‌در تهران بدون‌شغل ومقام بوده ، میتوان دوران‌فعالیت اورا درفراموشخانه دراین سه‌سال دانست. شیخ محسن‌خان در۱۲۷۲ هـ (۱۸۵۵ م) درزمان سفارت عباسقلیخان نوری‌سیف الملك ملقب به«خانی» شده بعنوان‌مترجم فرانسه‌همراه هیئت اعزامی‌ایران به‌پطرزبورغ‌رفت و پس از ششماه‌بایران بازگشت تاسال‌۱۲۷۵هـ (۱۸۵۷ م)که همراه حسنعلیخان‌گروسی امیر نظام مأمور سفارت پاریس و لندن شده در تهران بدون شغل و مقام بود باحتمال قوی ظرف‌همین سه سال باتفاق میرزا ملکم‌خان ناظم‌الدوله و سیدجمال‌الدین‌اسدآبادی تشکیلات فراموشخانه را بوجود آوردند . پس از تعطیل و انحلال فراموشخانه‌بهمراه میسیون‌امیر نظام‌گروسی بپاریس رفت ودرین شهر بعضویت‌لژفراماسونری (سنسر امیتیه) گراندا‌وریان درآمد .

بموجب مندرجات‌بولتن گراند‌اوریان : «درحالیکه عده‌ای از ایرانیان‌بعضویت لژهای مختلف درآمده‌بودند وگاهگاهی درکار وفعالیت لژها شرکت‌میکردند، عده‌ای از دیپلماتهای عضومیسیون اعزامی دولت ایران‌بسرپرستی حسنعلیخان‌گروسی‌امیر نظام در حالیکه‌خود وی دررأس آنها قرارداشت بعضویت لژی‌که‌قبلاً نیزایرانیان دیگری درآن پذیرفته‌شده‌بودند (Sincere Amitie) درآمدند. این عده عبارت بودند از :

۱ ـ حسنعلیخان سفیر.

۲ـ میرزامحسن‌خان مشاورسفیر (که‌بعدها به سفارت‌ایران دراستانبول منصوب شد).

۳ ـ میرزا صادقخان منشی

۴ـنظرآقا،آشوری اهل‌ارومیه‌که بعدها خود او به سفارت درپاریس منصوب‌شد. اینعده همگی در لژ مذکور پذیرفته شدند ...»[۱] متأسفانه چون نسخه اصلی بولتن در اختیار ما نیست ، در بارهٔ عضویت این میسیون ایرانی در لژهای ماسونی و اعمالی که انجام داده و یا نطق‌هائی که افراد آن ایراد کرده‌اند اطلاعات بیشتری وجود ندارد. ولی بطوریکه تحقیق شده ، رحمت الهی نویسنده ایرانی اطلاعات و اسنادی در بارهٔ عضویت حسنعلیخان گروسی امیرنظام در اختیار دارد که باوجود مراجعات مکررآنرا در اختیار نویسنده نگذاشته است . همچنین در یك بولتن گرانداوریان که صادق هدایت آنرا در پاریس خریده و به دکتر مهدوی داده و ایشان آنرا در اختیار سناتور نقوی گذاشته‌اند ، نطق نظرآقا درلژ مذکور نقل شده است .

در حالیکه از فعالیت ماسونی میسیون امیر نظام اطلاعی در دست نیست ، از شرکت فعالانه میرزامحسن خان مشیرالدوله در لژهای مختلف ، اطلاعات پراکنده‌ای بدست آمده است .

میرزا محسن‌خان مشیرالدوله هنگامیکه بسمت سفیرایران دراسلامبول‌منصوب گردید ، درین شهر وارد لژفراماسونری (SER) شد[۲] .

اعضاء این لژ،مخلوطی از فراماسونهای ترك وارمنی بودندکه دربین‌آنها افراد برجسته و شخصیتهائی چون : شاهزاده مراد (که‌بعداً مراد پنجم نامیده شد) ، مدحت

۱ـ Bulletin du grand orient de france, × V(5860_1860) و 396_397

۲ ـ شاید فراماسونری ترك نام این لژ را ازکلمهٔ «اسرار»گرفته باشد .

پاشا ، احمد توفیق پاشا،نامق کمال و ضیاء پاشا عضویت داشتند[۱] . شیخ محسنخان مشیرالدوله با کمك برادران ماسونش درپیش بردن مقاصد سیاسی و کارهای جاری سفارت و دولت ایران موفقیت‌های فراوانی بدست‌آورد .

حمدالگار مینویسد : « ... محسن‌خان و دیپلماتهای ایرانی همچنین با سایر لژهای فراماسونی‌که دراستانبول ازسال ۱۸۵۰ [۱۲۶۶ ه] به‌بعد نقش‌نسبتاً مهمی در زندگی اجتماعی ، فرهنگی و حتی سیاسی پایتخت عثمانی بازی میکرد ، همکاری داشتند[۲]... »

لژ فراماسونری دیگری‌که درآن ایرانیها نقش فراوانی داشتند وآنجا رامرکز فعالیت خودقرار داده‌بودند پرودوس «Proodos» یعنی(پیشرفت) خوانده میشد . این سازمان‌فراماسونری که یکی‌ازلژهای‌وابسته‌گراندأوریان‌یونان بود درهاشوپولوس‌خان Hachopoulos kan تشکیل شده بود . وشاید بتوان گفت‌که فراماسونری یونانی آنرا برای پیشرفت امورمختلف بین جوامع ترك و یونانی مقیم دوکشورتشکیل داده بود . زیرا بطوریکه درنشریات فراماسونری ترك نوشته شده است: «این‌لژولژ گرانداوریان یونان بایکدیگرارتباط مستقیم ودائمی داشتند وجلسات متناوبی دردوکشور تشکیل میدادند » بموجب نوشته‌ای‌که درکتاب « ماسونری ترك[۳]» ضبط شده وحمدالگار استاد انگلیسی‌آنرا نقل‌کرده است : « ... دردورانی‌که خصومت‌های مذهبی ، ملی و زبانی، هماهنگی این‌لژ را بخطرافکنده بود ، براثر مساعی « اسکالیه‌ری[۴]» استاد یونانی لژ

۱ـ برای اطلاع بیشترازفعالیت ایرانیان وبخصوص شیخ محسنخان در لژهای ماسونی عثمانی رجوع شود به :

1_ Dünyada ve Turkyede masonluk , p . 246

2 _ Türk masonluk Aleminden büyük simalari , II _ Ziya Pasha مقاله بدون امضا

Türk mason dergisi , I (1951) , 152 - 153

۲ـ مقاله فراماسونری درایران ص۲۴

۳ـ Dunyada ve Türkiyede masonluk (Istanbul , 1465) , p · 246

۴ـ Scalieri

مذکور، خصومت‌ها تبدیل به وداد ودوستی‌شد[۱]... »

درین لژعلاوه برشیخ محسنخان سفیرایران درعثمانی عده‌ای ازایرانیان‌دیگر نیزعضویت داشتند. همچنین درهفتم‌اوت ۱۸۷۳ م (۱۲۸۹ هـ) میرزا نجفقلی‌که‌ازایران بعثمانی رفته بود، با معرفی‌مشیرالدوله در لژ « پرودوس » پذیرفته شد . و در دسامبر همانسال ، جلسه‌ای بمنظورعضویت موسی انتیپا Antippa که متأسفانه هویت کامل او مشخص نیست وفقط وی‌را کنسول ایران درشهر « انتیوش » Antioch معرفی‌کرده‌اند ، برگزارگردید و عضویت اومورد تصویب قرار گرفت . درجلسهٔ پذیرش « موسی انتیپا » که احتمالاً یکی ازکنسولهای افتخاری ایران بوده، علاوه برمحسنخان مشیرالدوله و نجف‌قلی‌که‌معرفین‌او بوده‌اند، نریمان خان ومیرزا ملکم‌خان‌که عبوراً بلندن‌میرفته‌اند ومیکائیل‌خان برادرملکم نیزحضورداشته‌اندکه هریك ازآنها نطق‌های‌کوتاهی دربارهٔ اهمیت فراماسونری نموده‌اند .

پس از اینکه شیخ محسنخان مشیرالدوله از سمت سفارت ایران در اسلامبول معزول شد وبایران برگشت ، بدون تردید تشکیلاتی از فراماسونهای پذیرفته شده در لژهای‌جهانی بوجودآورد . این‌سازمان ماسونی بطوریکه بعداًگفته خواهد شد وابسته به‌گرانداوریان فرانسه بود ونقش مؤثری در دوران دگرگونی و انقلابات ایران داشته است. نخستین‌کسیکه‌ازین‌سازمان‌نام‌برد سرارتورهاردینگ‌وزیرمختارانگلیس‌درتهران بودکه در گزارش شمارهٔ ۲۳۶ مورخ ششم سپتامبر ۱۹۰۱ ماهیانه خود درباره فعالیت فراماسونهای ایرانی مطالب مفصلی دراین‌باره نوشته است‌که بعقیده او وبموجب اسناد ومدارك دیگری‌که‌بدست‌آمده درمدت سه‌سالی‌که‌شیخ محسنخان بدون شغل در تهران بسر میبرد ، در واقع یکی از اداره کنندگان و مؤثرین لژ فراماسونری در تهران بوده است .

هاردینگ که درباره همکاری و همبستگی مخالفان امین‌السلطان و مجامع پان اسلامیسم که‌سیدجمال‌الدین‌آنراپایه‌گذاری‌کرده بود شرح مبسوطی درگزارش‌خود

۱ـ مقاله فراماسونری درایران ص۲۴



شیخ محسن‌خان مشیرالدوله درلباس وزارت

نوشته وپس‌از آنکه‌شیخ‌محسنخان را پایه‌گزارماسونیسم درایران شمرده است‌مینویسد: «... بعقیده‌اطلاع‌دهنده اتخاذاین‌همبستگی بالژفراماسونری که‌ازطرف مرحوم‌محسنخان مشیرالدوله سفیرایران درقسطنطنیه‌که بعداً وزیرامور خارجه‌گردیده پایه‌گذاری شده بود . محسن‌خان هنگام اقامت در قسطنطنیه ریاست لژ مسلمین را عهده‌دار بود و بآن ایمان داشت وبا شیخ‌جمال‌الدین هم مناسبات نزدیکی‌داشت. علت‌این نزدیکی‌عضویت شیخ درلژ فراماسونری بود و دیگر آنکه چون سلطان عثمانی تحت نفوذ جمال‌الدین بود ، محسن‌خـان علاقمند بودکه محبت سلطان را بخود جلب نماید ... » و در جای دیگری درهمین‌گزارش مینویسد «حلقهٔ برادری فراماسونری‌که توسط شیخ محسنخان درایران تشکیل‌گردیده بیشتر بمنظورانجام خواسته‌های شخصی وسیـاسی‌او بوده است .

در این تشکیلات حکیم‌الملك ، قوام‌الدوله ، نصرالملك هدایت که همگی مخالف رئیس‌الوزراء هستندوهمچنین‌مشیرالدوله، میرزا نصرالله‌خان،مخبرالملك‌ومخبرالدوله عضویت داشته‌اند .گرچه پس‌ازفوت محسنخان مشیرالدوله تاکنون لژی درایران‌نبوده است با اینحال درمیان باقی‌ماندگان لژمذکوراشخاصی هستندکه هنوزوابستگی‌خودرا به‌لژفراماسونری‌اعلام‌کرده وازاینراه سوءاستفاده مینمایند» وبدینترتیب زندگی‌سیاسی وفعالیت ماسونی مشیرالدوله چهارم خاتمه میبابد .

چهارمین مشیرالدوله

چهارمین‌مشیرالدوله‌فراماسون‌میرزا نصرالله‌خان نائینی‌است‌که درایام طفولیت پیاده ازنائین‌بتهران‌آمد. چون اومختصری‌سواد خواندن و نوشتن داشت ، بشغل کاغذ نویسی جلوی مسجد شاه پرداخت وپس ازیکسال‌وارد سلك نوکران‌آصف‌الدوله‌گردید.
آصف‌الدوله او را به‌میرزا سعیدخان وزیر امور خارجه معرفی‌کرد ودرسال ۱۲۸۵ ھ (۱۸۶۸) بعضویت وزارت امور خارجه درآمد و سه سال بعد منشی ابراهیم خان نایب‌الوزاره معاون‌کارگزاری آذربایجان شد. نصرالله خان در سال ۱۲۹۷ ھ (۱۸۷۹) پس ازفوت نایب‌الوزاره بتهران بازگشت ودروزارت‌خارجه مشغول‌کارشد . در۱۳۰۳ھ (۱۸۸۵) میرزا یحیی خان مشیرالدوله وزیر خارجهٔ وقت برای او لقب مصباح‌الملك پیشنهادکرد واورا به‌نیابت وزارت‌خارجه‌گماشت‌وسرانجام اودرسال ۱۳۰۸ ھ (۱۸۹۰) لقب مشیرالملك‌گرفت ومورد توجه اتابك‌صدراعظم واقع شد وبقول‌ناظم‌الاسلام‌کرمانی دراین مقام « سمت نوکری اتابك را داشت[۱]» وی در سال ۱۳۱۳ ھ (۱۸۹۵) بسمت وزارت امورخارجه ودر۱۳۱۴ ھ (۱۸۹۶) بسمت وزارت لشکر منصوب‌گردیدکه جمع وخرج ارتش دراین‌مقام‌متمرکزمیشد. درسال ۱۳۱۶ ھ (۱۸۹۸) که اتابك بار دیگر بصدارت عظمی رسید ، مشیرالملك‌را دوباره برای وزارت خارجه‌درنظرگرفت. ابراهیم صفائی دراین باره مینویسد « ... اتابك دراندیشه بودکه وزارت خارجه را بدست مرد

۱- تاریخ بیداری ایرانیان ص ۴۴۵



میرزا نصرالله خان
مشیرالدوله

مطیعی بسپارد. بخصوص که طرح قرضه‌ها و قراردادها درپیش بود. تهیهٔ قرض ظاهراً برای بهبودوضع اقتصادی کشورودرمعنا برای مسافرت شاه به‌فرنگستان وپرکردن جیب وتفریح اطرافیان اوبود. اتابك به‌پرنس ارفع الدوله دانش که سفیرایران درروسیه و از بندگان وی بود دستورداد برای استقراض بادولت روسیه واردمذاکره‌شود، این مذاکرات موفقیت آمیز بود و با سرعت انجام شد[۱]...»

پس ازگرفتن قرض اول، میرزا محسنخان مشیرالدوله وزیر خارجه وقت که شرح زندگی اوگذشت وبنوبه خود ازرؤساء فراماسونری ایران بود برای معالجه باروپا رفت ودرپاریس درگذشت. اتابك، مشیرالملك رابوزارت خارجه گماشت ولقب مشیرالدوله

۱- رهبران مشروطه جزوه چهارم

را بفرمان شاه باواختصاص داد . با انتصاب پنجمین مشیرالدوله فراماسون[1] به وزارت خارجه ایران ، دست اتابك درکارگرفتن قرضه از روسها بازترشد . میرزا نصرالله‌خان برای اینکه با روسها بهتر بتواند مذاکره کند ، میرزا حسنخان پسر بزرگش را که در مدرسهٔ سیاسی و نظامی پطروگراد تحصیل میکرد بتهران احضار کرد و ریاست دفتر وزارت‌خارجه را باوداد وپس ازچندی لقب مشیرالملك‌را برای اوگرفت .

قرضه‌ها

بیشترقرضه‌هائی‌که در دوران سلطنت مظفرالدینشاه از خارج گرفته میشد ، درزمان وزارت امور خارجه میرزا نصرالله خان مشیرالدوله اخذ شده است. دراولین استقراض ازروسها، نه‌تنها توازن سیاسی واقتصادی مملکت بکلی ازبین رفت، بلکه روسها عملاً برقسمتی‌ازخاك ایران نوعی حق حاکمیت بدست‌آوردند[2]. استقراض دوم‌که ۱۲ میلیون تومـان بود با مساعی شخص مشیرالدوله وزیرخارجه وپسرش عملی شد . هم پدروهم پسردروصول‌آن تلاش نمودند . ابراهیم صفائی مینویسد : « ظاهراً این مبلغ هم برای بهبود وضع اقتصادی‌کشور بود ولی عملاً قسمتی‌ازآنرا بزرگان‌دولت ودرباربعناوین‌مختلف‌خوردند وقسمتی هم بمصرف بعضی ازکارهای اداری و دولتی رسید و یك‌سوم آن برای مسافرت اروپای شاه تخصیص‌داده شد تا رجال دلسوزبا این‌پول‌که باگروگذاشتن مملکت بدست آمده بود تفریحی هم بکنند...»[3]

همین نویسنده هنگام بحث دربارهٔ مشیرالدوله پنجم وکارهای او ضمن صفات عالی وی مینویسد « ازفرصتها و مقامها باکمال احتیاط استفاده‌کرده زیرا هم باامانت و درستی معروف شده وهم درمدت نسبتاً کوتاهی‌ازتهیدستی‌وماهی۱۵ ریال حقوق صاحب کرورها ثروت‌گردیده، همچنانکه یکدفعه‌صدهزارتومان پول برای‌حفظ سمت وزارت

۱ـ گزارش سفارت انگلیس درتهران ۶۳۸ـ۶۰ بایگانی عمومی انگلستان .

۲ـ رهبران مشروطه جزوهٔ چهارم ص ۱۲

۳ـ ایضاً ص ۱۲

خارجه داده است[1].

گرچه او در این مقام (وزارت‌خارجه) اختیار و اراده‌اش بدست اتابك بود ولی بهرحال مجری عمل ، یا بقول تقی‌زاده (آلت فعل) بود و از ثمرهٔ آن فعل ملت‌متضرر و دولتیان ودرباریان مظفرالدینشاه علی‌قدر مراتبهم بهره‌مند شدند[2]...»

حق دلالی نفت جنوب

میرزا نصرالله خان مشیرالدوله در انعقاد قرارداد دارسی سهم بزرگی را بعهده داشت . عاقد این‌قراردادکه مدتها به‌بی‌غرضی وعدم سوءاستفاده مشهور بود باگرفتن پنجهزارلیره از«ماریوت» نمایندهٔ دارسی در ایران ، امتیاز نامه را امضاءکرد . دارسی هنگامیکه «کتابچی‌خان» ایرانی و «ماریوت» انگلیسی و دو کارشناس نفتی‌را بایران میفرستاد ، همراه آنها ده‌هزارلیرهٔ انگلیسی ویك سفارشنامه ازوزارت خارجهٔ انگلیس برای سرآرتورهاردینگ وزیر مختار انگلیس ارسال داشت . این پول و سفارش‌نامه ضمیمه آن خیلی زودکارها را روبراه‌کرد و قرارداد معروف دارسی امضاء شد و قول و قراری‌که قبل ازامضاء برای پرداخت سهام داده شده بودعملی‌گردید . مصطفی فاتح‌که پنجاه سال درخدمت نفت جنوب بوده وباسناد سیاسی‌این شرکت وقوف‌کامل داشته‌است مینویسد: «... امتیازنامه دارسی دارای‌صحه شاه وامضاء ومهراتابك ومیرزانصرالله‌خان مشیرالدوله (پدرحسن پیرنیا مشیرالدوله و حسین پیرنیا مؤتمن‌الملك[3] و نظام‌الدین

۱ـ بعضی از مورخان ومخالفان سیاسی میرزا نصراله‌خان او را منتسب به‌روسها نیز میدانند ، چنانکه محمد حسنخان اعتمادالسلطنه دریادداشتهای روز ۱۱ شعبان ۱۳۱۳ خود مینویسد (... معهذا مشیرالملك‌که حالا وزیرخارجه ماست اصراری دارد که این‌مرد را از تهران بمشهد ببرند وبقانون روسها با اوعمل‌کنند . البته مشیرالملك ماهی پانصد تومان از سفارت روس موظف است حقش چنین خدمتگذاری است . . .) (روزنامهٔ خاطرات اعتمادالسلطنه صفحهٔ ۱۲۰۲)

۲ـ جزوهٔ چهاردهم رهبران مشروطه ص۱۱

۳ـ نام بازماندگان این دوخانواده عبارتند ازحسن پیرنیاشش پسر بنا‌های‌ـ داود‌ـ هرمز‌ـ باقرـ مهدی ـ ولی‌اله و ابوالقاسم . ازبین این شش فرزند هرمزپیرنیا در لژکورش بسمت (دبیر) ودکترابوالقاسم درهمین لژدردورهٔ چهارم مقام «راهنمای‌دوم» را داشت . از حسین پیرنیا موتمن‌الملك نیزسه فرزند باقیست .

غفاری مهندس‌الممالك است ودردفاتر دیوانی به‌ثبت وضبط رسیده است . بموجب‌فصول هشتم ونهم وشانزدهم امتیازنامه دارسی تعهدکرده بودکه درظرف مدت دوسال‌پس‌ازعقد امتیازشرکتی برای بهره برداری ازآن‌تشکیل‌دهد وپس ازتشکیل شرکت مبلغ بیست‌هزار لیره نقد ومعادل بیست‌هزارلیره سهام پرداخت شده این شرکت را بدولت ایران تسلیم کند . البته ذکری ازسایر وجوهی‌که نمایندهٔ دارسی هنگام مذاکرات درتهران خرج کرده وعلاوه برآنها مواعیدی داده بود درجائی منتشر نشده است فقط آنچه بعدهامحقق ومعلوم شد این بودکه کتابچی‌خان حق دلالی خوبی از این معامله برد وتوانست برای خود واولادش زندگانی مرفهی دراروپا تهیه نماید . وبقراریکه جراید صدرمشروطیت بکرات ذکرکرده‌اند نمایندهٔ دارسی درحدود ده هزار لیره هم باتابك و مشیرالدوله و مهندس‌الممالك نقداً پرداخت‌کرد وشاید مخارج دیگری هم‌کرده که اطلاع دقیقی از آنها دردست نیست[۱] ...» .

پس از آنکه دارسی اولین‌شرکت‌را تشکیل داد وطبق مواد امتیازنامه بیست‌هزار لیره نقد وبیست‌هزارلیره سهام بدولت‌ایران پرداخت نموده ، معلوم شدکه‌جزو‌تعهدات خصوصی او این بوده است‌که سهامی معادل ده‌هزارلیره بمشیرالدوله وپنجهزارلیره هم بمهندس‌الممالك بعنوان تعارف تسلیم نماید واطلاع موثق وجود دارد مبنی برآنکه‌وی بتمام این تعهدات عمل‌کرده وسهام مزبوررا به‌اشخاص نامبرده تسلیم‌نموده است . ورثهٔ نصرالله‌خان مشیرالدوله‌یعنی حسن‌وحسین پیرنیا سهام‌خود را تا موقعیکه حیات‌داشتند نفروختند وهرسال‌سودآنها را دریافت میداشتند ولی بقرارمسموع پس‌ازفوت‌آنهاقسمتی ازسهام مزبورازطرف نوادگانشان بفروش رسید[۲] .

۸۰ هزار تومان پیشکشی

اگربگوئیم براثراینگونه هدایا وپیشکشیهای داخلی وخارجی بودکه درآمد میرزا نصرالله خان ازماهی ۱۵ ریال‌حقوق‌بجائی رسید،که ناگهان هشتاد هزارتومان به‌عین‌الدوله صدراعظم داد تا اورا ازپست وزارت خارجه برکنار نسازد ، ازحقیقت دور

۱ــ پنجاه سال نفت ص ۲۵۴

۲ــ ایضاً ص ۲۵۵

نشده‌ایم. ماجرا از اینقرار است که عین‌الدوله صدراعظم، پرنس ارفع‌الدوله‌را از سفارت اسلامبول بتهران احضار و باو پیشنهاد کرد که پست وزارت امور خارجه را درمقابل یکصدهزارتومان بوی واگذارمیکند. پرنس ارفع‌الدوله با این پیشنهاد موافقت کرد. عین‌الدوله درعین‌حال عین این پیشنهاد را بمشیرالدوله‌کرد وباو گفت‌در مقابل پرداخت این وجه درپست وزارت‌خارجه ابقاء خواهد شد. مشیرالدوله ابتدا با پرداخت چنین مبلغی موافقت نکرد ولی سرانجام بوسیله فرزندش میرزا حسنخان مشیرالملك که بعدها مانند خود او مشیرالدوله لقب گرفت، مبلغ هشتاد هزارتومان به‌صدراعظم پرداخت ودرپست وزارت‌خارجه ابقاء شد[1].

مدرسه علوم سیاسی

گروهی ازمورخان ایرانی هنگام نگارش ترجمه احوال میرزا نصراللّٰه‌خان مشیرالدوله وپسرش میرزا حسنخان تأسیس مدرسهٔ علوم سیاسی‌را ازکارهای نیك وبزرگ آندومیدانند. زیرا این مدرسه‌که بعدها دانشکده حقوق ایران شد، فرزندان طبقهٔ حاکمهٔ ایران را در عصر قاجاریه پرورش میداد واینها رابرای ورود بجامعه سیاسی‌واداری‌مملکتی‌آماده‌میکرد. اما خان‌ملك ساسانی تشکیل این مدرسه را با سوءظن تعبیرکرده مینویسد: «مقارن اعطای امتیازنفت جنوب میرزا نصراللّٰه‌خان مشیرالدوله وزیرامورخارجه‌که مدت سی سال ظاهراً روس‌مآب محسوب میشد وباطناً ازخدمتگذاران صمیمی دولت انگلیس‌بود درتحت‌نظرفرزند ارشدش‌میرزاحسنخان مشیرالملك مدرسهٔ علوم سیاسی‌را تأسیس‌کرد. بدواً مدرسهٔ مزبور درخیابان ارباب جمشید در خانه‌های نصراللّٰه‌خان سپهسالاری دایر شد وجزوادارات‌تابعه‌وزارت‌امورخارجه‌محسوب‌میگردید. درنطق‌افتتاحیه‌اش‌گفته‌شد: گفتند «هدف مدرسه اینست که از میان خانواده‌های نجیب و اصیل مملکت شاگرد بپذیرد وآنها را برای آینده ایران و دیپلماتهای عالم وطن‌پرست تربیت کند تا آنکه مأمورین وزارت امورخارجه لیاقت همدوشی باسایر دیپلماتهای دنیا را داشته باشند[2]» خان‌ملك‌اضافه میکند: «این مدرسه ازابتدای تأسیس تاوقتیکه درسال ۱۳۱۳ شمسی

۱ــ زندگانی مشیرالدوله ــ باستانی‌پاریزی ص ۱۲۳

۲ــ مجله‌این‌هفته شماره ۵ ص ۸

ضمیمه دانشکده‌حقوق‌شد۳۵سال‌طول کشید مدیران‌ومعلمین‌مدرسه اکثراً فراماسون واز یك‌قماش‌بودندوقرائن‌وامارات بسیارشهادت میدهندکه این اشخاص رایك دست پنهانی انتخاب میکرد ، وی‌سپس اسامی‌مدیران ومعلمان مدرسه را تشریح‌کرده وضمن‌اظهار این‌عقیده‌که همه آنهاازفراماسونها بودند نام این‌عده را نقل‌مینماید:

مدیران‌مدرسهٔ‌عالی‌سیاسی :

عبدالله خان محقق‌الدوله

میرزا محمد حسین ذکاءالملك

حکیم‌اعظم ـ معاون و وزیرمعارف

وحیدالملك شیبانی ـ وزیرمعارف

میرزا محمدعلی‌فروغی

میرزا حسینخان مؤتمن‌الملك

سیدولی‌الله خان نصر

میرزا علی‌اکبرخان دهخدا

اسامی معلمین مدرسه :

محمدحسین فروغی ـ معلم ادبیات فارسی

اردشیرجی زردشتی ـ معلم تاریخ باستان

میرزا حسنخان مشیرالملك ـ معلم حقوق

محمد علی‌فروغی ـ معلم‌تاریخ

محمدخان صدیق حضرت ـ معلم تشریح

مسیوویزیوز ـ معلم فرانسه

دکتر نصرالله خان ـ معلم فرانسه

سید علیخان نصر - معلم فرانسه

ادیب‌السلطنه سمیعی - معلم ادبیات فارسی

میرزا ابوالحسن فروغی - معلم تاریخ

منصورالسلطنه عدل - معلم حقوق

رجبعلی منصورالملك - معلم‌تاریخ مصر

سیدابوالقاسم انتظام‌الملك -معلم تاریخ یونان

ابوالقاسم نجم - معلم تاریخ اروپا

باقر کاظمی - معلم تاریخ سیاسی

مجیدآهی - معلم استاتیك

مسیوعباسقلی قریب - معلم فرانسه

این مدیران ومعلمین که اغلبشان‌فقط برای این انتخاب شده بودندکه شاگردان را از طریق وطن‌پرستی منحرف و به خدمتگذاری اجنبی تشویق کنند در سر کلاس موضوع درس را کنار گذارده و راجع باصل مقصود صحبت میکردند . خوب بخاطر دارم یکروز درس تاریخ داشتیم و گفتگو از مستعمره‌های انگلیس بود که آیا خود اهالی قادر باداره‌کردن ممالك خود هستند یا نه ؟ میرزا محمد علی ذکاءالملك گفت : آقایان شما هیچوقت سرداری برای دوختن بخیاط داده‌اید ؟ همه گفتند آری . گفت خیاط برای سرداری شما آستین‌گذارده ؟ همه گفتند البته. گفت : وقتی سرداری را از مغازه خیاطی بمنزل آوردید آستینهایش تکان میخورد ؟ همه گفتند نه . گفت پس چه چیز لازم بود که آستینها را بحرکت در آورد ؟ شاگردها گفتند لازم بود دستی توی آستین باشد تا تکان بخورد . جناب فروغی فرمودند مقصود منهم همین بود که بدانیدایران شما مثل‌آن‌آستین بی‌حرکت است‌که تا دست دولت انگلیس درآن نباشد ممکن نیست تکان بخورد .

روز دیگر جناب سیدولی‌الله‌خان‌نصرهم‌که تشریح درس میدادند ومعلوم نبود بچه درد دیپلماتهای نامی‌آینده ایران میخورد درسر درس فرمودند ایران مثل خزه‌ای

است که بدیوار استخر چسبیده باشد و دولت انگلیس بمنزله آن دیوار است که اگر نباشد خزه وجود خارجی ندارد . معلوم است با این مدیران ومعلمین خلاف آنچه را که در نطق افتتاحیه گفته بودند بتدریج ایام ثابت گردید . درمیان فارغ‌التحصیلهای مدرسه کمتر با سواد پیدا شد و سطح معلوماتشان اساساً از سیکل اول مدرسه بالاتر نبود یعنی (همان اندازه که اته لیژان سرویس درمستعمرات مایل است) اما اکثر آنها بواسطه تلقینات وتبلیغات مدیران و معلمین بنوکری خارجیها تن در داده و بجاسوسی اجنبی‌رفتند. لیاقت همدوشی بادیپلماتهای اروپاکه تحصیل نکردند سهل است بواسطه عملیات نامشروع خود درهمه ممالك خارجی‌آبروی ایران را بردند ومؤسسین مدرسه بمقصود نهائی خود رسیدند .

من الاتفاق هرکدام از دانشجویان مدرسه سیاسی اگر با هوش بودند یادرخارج از مدرسه تحصیلاتی کرده و اطلاعاتی بدست میآوردند ، پیشقدمان سیاستمدار مدرسه آنها را بدون چون و چرا از وزارت امور خارجه بیرون می‌انداختند . چون دستور ذکاءالملك و منصورالملك و باقر کاظمی همیشه این بود که نبایستی اشخاص باسواد ، باهوش جزوکارمندان وزارت خارجه درآیند . شرکت نفت هم با این نظرکاملاموافق بود . چرا شاگردانی که در اروپا تحصیل کرده‌اند هیچکدام در ایران مرجع‌کاری نشده وترقی نکرده‌اند؟[1] برای اینکه درمحیط آزاد تحصیل‌کرده وطن‌پرستی‌وآزادمردی آموخته بودند اماشاگردان مدرسه سیاسی‌که درآن محیط فاسدکه برای‌نوکری اجنبی تربیت شده بودند وبوظیفه نوکری عمل میکردند شرکت نفت ترتیب‌ترقیشان‌را میداد. با کمال اطمینان میتوان گفت که مدرسه علوم سیاسی تهران خدمت خودرا باجنبی به بهترین وجهی انجام داد و شرکت نفت بهدف خود کاملاً نائل آمد و یك هسته مرکزی برای خدمتگذاری شرکت در ایران تهیه کرد که همیشه مطابق میل و دستور او رفتار نمایند و هیچگاه برعلیه منافع او قدمی برندارند حق اینست که کارگزاران شرکت‌هم همیشه ازآنها طرفداری نموده و باپشتیبانی خود درمدت سی چهل سال اخیر

---

۱ ــ خان ملك ساسانی تحصیلاتش را در سویس تمام‌کرده بود ولی در وزارت امور خارجه ترقی نکرد .

همه پستهای حساس مملکت را با آنها سپرد[۱].

میرزا نصرالله خان مشیرالدوله بموجب نوشته اعتمادالسلطنه هنگام تعطیل فراموشخانه بغضب دستگاه سلطنت ودولت گرفتار شد : «... بیست‌سال قبل وقتی میرزا ملکم خان فراموش‌خانه را در طهران ایجاد کرده بود ، او و اتباعش را از طهران به‌بغداد دوانده بودند ازجمله میرزا نصرالله خان بودکه مدتی هم دراسلامبول گدائی میکرد ...[۲]»

میرزا نصرالله خان بعد از مراجعت بایران در سازمان فراماسونری ، شیخ محسنخان مشیرالدوله فعالیت پنهانی میکرد و هنگامیکه بعلت نشر بخشنامه عده‌ای ازسران مملکت را گرفتارکردند ، بموجب گزارش سرارتورهاردینگ او نیز دستگیر و زندانی شد . وبدینترتیب بتشریح زندگی میرزا نصراللهخان خاتمه میدهیم وبشرح زندگی و دوران حیات سیاسی میرزا حسنخان (مشیرالدوله ششم) که او هم فراماسون بود ، میپردازیم .

میرزا حسنخان
پنجمین مشیرالدوله

پنجمین و آخرین مشیرالدوله‌ای که در تاریخ ایران وجود دارد نیز عضو سازمان فراماسونری ایران وفرانسه بود . وی که هنگام تحصیل در فرانسه بعضویت لژ ماسونی گراند اوریان در آمده بود ، در ایران وارد لژ بیداری ایران گردید .

ادیب‌الممالك فراهانی درآخرین‌صفحه‌رساله‌ای‌که قصیده‌معروف ماسونی‌خودرا درآن سروده بخط خویش نام ۱۲۴ تن را ذکر میکند که همگی عضویت لژ بیداری ایران را داشته‌اند و از جمله در ردیف ششم نام میرزا حسنخان مشیرالدوله را ذکر میکندکه بنوبه خود واجد اهمیت است. علاوه‌براین شاهزاده ملك‌میرزا شعاع‌السلطنه نیز در یادداشتهای روزانه خود مینویسد : « ... دیروز صبح مشیرالملك (مراد حسن

۱ــ مجله این هفته بمدیریت موسی خلیلی شماره سوم

۲ــ خاطرات اعتمادالسلطنه ـ ایرج افشار ص ۳۱۷ (۵ ربیع‌الثانی ۱۳۰۱)

پیرنیا مشیرالدوله) منزل آمده بودند نشانه (علامت رمز ماسونی نوشته) را اول من باوزدم او هم جواب داد ، امید است عنقریب این حوزه رونق خوبی بگیرد ...»[1]

مشیرالدوله مردی پاکدامن بود و برخلاف پدرش که ثروت زیادی از راههای مختلف گردآورده‌بود، پیرامون جمع مال نگشت و در سیاست داخلی وخارجی کشور تفاهم وصداقت وحسن نیت خاصی نشان میداد . لیکن اشتباهات سیاسی که چندین‌بار مرتکب گردید سبب شد تا اورا متهم بطرفداری از انگلیس وروس سازند واین اتهامی است‌که بعدها کثیری وارد شده است . بزرگترین اشتباه او رویه ملایمی بودکه هنگام تصدی وزارت امور خارجه ایران در برابر قرارداد معروف ۱۹۰۷ (۱۳۲۴ ه) نشان داد . اسناد وزارت خارجه انگلیس حاکیست‌که او درهنگام اقامت در لندن‌که هنوز لقب مشیرالملک نیزداشته از مفاد قرارداد ۱۹۰۷وتقسیم ایران بدو منطقه نفوذ بخوبی مطلع بوده است . علاوه براین او بارها با سر ادواردگری وزیرخارجه وقت انگلستان و بزرگترین دشمن استقلال ایران درباره قرارداد ۱۹۰۷ ملاقات کرده که کم و کیف این ملاقاتها معلوم‌نشده است. نامه مورخ ۹سپتامبر۱۹۰۷گری به سر اسپرینگ‌رایس وزیر مختار انگلیس در تهران حاکیست که وزیر خارجه انگلیس با مشیرالملک در این باره مشورت کرده و اورا از مذاکرات مقدماتی درباره قرارداد سال ۱۹۰۷ مطلع نموده است . در کابینه ناصرالملک قراگوزلو ، پس از اینکه پست وزارت خارجه به حسنخان مشیرالدوله محول شد ، گری درباره این انتصاب به مارلینگ نوشت :

«... دراینجا با مشیرالملک صحبت شده و اورا متقاعدکرده‌ایم‌که برای نجات ایران راهی بجز تقسیم این‌کشور نداریم . گرچه وی نگرانی خودرا ازاین قرارداد بمیان آورده ، با اینحال بنحوی اورا روشن کرده‌ایم . شما نیز مأموریت دارید درباره متن قرارداد حضوراً با وزیر خارجه ایران نیز مذاکره کنید[2]»

انتشار قرارداد ۱۹۰۷ موجی از نفرت علیه عاملین انگلیس و روس درایران

۱ـ روزنامه دموکرات ایران ص ۸۴

۲ـ اسناد راکد وزارت خارجه انگلستان ـ F . O مجلد ۴۹۸-۳۷۱



میرزا حسنخان شمین مشیرالدوله فراماسون

بوجودآورد . مردم درحالیکه ازتقسیم‌کشور بشدت بهت‌زده وعصبانی بودند ، انتظار داشتندکه‌اولیای‌دولت‌ایران عکس‌العمل شدیدی علیه‌این‌قراردادنشان دهند. ولی‌تنها اقدامی که صورت گرفت ارسال نامه اعتراض‌آمیزی بدو سفارت بامضاء مشیرالدوله بود . مشیرالدوله دراین اعتراضیه به‌دول انگلیس وروس اطلاع دادکه متون قرارداد فقط از نظر انگلیس و روس ارزش دارد . متن این نامه چنین است :

پاسخ مورخه ۲۵ رمضان ۱۳۲۵ هجری قمری وزیر امور خارجه ایران بوزیر مختار انگلیس .

مراسله محترمه جناب جلالتماب وزیر مختار مورخه ۱۵ شهر شعبان ۱۳۲۵ و ۲۸ سپتامبر ۱۹۰۷ که متضمن سواد یك قسمت قرارداد منعقده فیما بین دولتین قویشوکتین انگلیس و روس راجع بایران و دارای یك مقدمه وپنج فصل بود واصل گردید. اینك در جواب زحمت‌افزا میشود چنانکه خاطر نصفت مظاهر آنجناب تصدیق خواهد کرد قرارداد مزبور فیما بین دولتین قویشوکتین انگلیس و روس منعقد شده . بنابراین مفاد آن‌هم راجع بدولتین مرقومتین که قرارداد مزبور را امضاءکرده‌اند خواهد بود ودولت علیه ایران نظر باستقلالی که بفضل خداوند متعال بخودی خود داراست کلیه حقوق واختیاراتیراکه ازاستقلال تام این دولت علیّه حاصل است از اثر نفوذ هرقسم قراردادی که مابین دو یاچند دولت خارجه درباب ایران منعقد شده‌یامیشود اصولاً وحتماً مصون و محفوظ میدارد واز روابط خود با دول متحابه و تشیید مبانی و داد ویکجهتی موافق اصول عهود مقدسه وقاعده درهای بازبرای تجارت بین‌المللی سعی بلیغ خواهد داشت. درباب‌وجوه استقراضی هم بدیهی است که دولت علیّه فصل قراردادهائیرا که دراین باب منعقد شده است بدون تخلف رعایت خواهد نمود . برای اظهار و اعلام اصولی که دراین مراسله مقید و مصرح سوادی ازآن برای نمایندگان دول متحابه مقیمان دربار علیه ارسال گردید حسن مشیرالدوله[1]»

انتشارخبر اعتراض ایران بعدها دو دسته موافق ومخالف بوجودآورد . ابراهیم صفائی آنرا تقبیح کرده‌مینویسد: « ... این نامه مشیرالدوله را بعضی از نویسندگان یك سند بزرگ برای وطنخواهی و تهور سیاسی او شناخته‌اند . درحالیکه نامه ملایم و بی‌اثریست و بایسته بود که مشیرالدوله بنام وزیر خارجه ایران بی‌اعتباری قرارداد مزبور را بگوش جهانیان میرسانید و اغراض دولت بزرگ و ستمگر وفریاد مظلومیت ایران را بهمه کشورها اعلام میداشت و برای الغاء آن قسمت از قرارداد که مربوط بهایران بود ، با سرسختی بتمام وسائل سیاسی و غیر سیاسی متوسل میشد . درحالیکه چنین نشده و اعتراض مشیرالدوله جز یك مکاتبه ملایم و بی اثر چیز دیگر نبود و

۱ـ قرارداد ۱۹۰۷ ـ وحید مازندرانی ص ۲۹

متأسفانه قرارداد خیلی زود با مداخلات علنی روس و انگلیس بمرحله عمل درآمد و دولتهای ایران هم که مشیرالدوله در اغلب آنها شرکت داشت بناچار آن مداخلات تجاوزکارانه را پذیرفتند. درمورد قرارداد سستی وضعف نفس ناصرالملك وزیرخارجه ودیگر اعضاء دولت وی درخور سرزنش است ...»[۱]

میرزا حسنخان مشیرالدوله سیاستمداری وطن‌پرست و پاکدامن بود که میتوان از او بنیکی یاد کرد. تاکنون شنیده نشده که او از عضویت در لژ فراماسونری علیه منافع مملکت و مردم این سرزمین قدمی برداشته باشد و این خود او را از سایرین ممتازتر میکند. فرزندان او هم که فراماسون هستند همچنان راه اورا پیش‌گرفتند.

میرزا فتحعلی آخوندداف و میرزا آقاخان کرمانی،

میرزا فتحعلی آخونداف

دو نفر از صاحبان فکر وعقیده وسیاست وادب ایران هستندکه در نوشته‌های خود از «فراموشخانه» یاد کرده و بدون اینکه عضویتشان در لژهای ماسونی شناخته شده باشد ازاین انجمن سری تجلیل نموده‌اند. میرزا فتحعلی‌آخونداف درسه مکتب خودکه بنامهای شاهزاده جلال‌الدوله‌وشاهزاده‌کمال‌الدوله نوشته و۲۵ هزارکلمه است، درسه‌موردازفراموشخانه ذکر میکند. اودریکی از آنها از قول کمال‌الدوله شاهزاده هندوستان مینویسد: «... ای جلال‌الدوله اگر تو خودت نیز از دیسپوت مغضوب و از وطن مطرود و از همجنسان خود شاکی نشده بودی، من هیچوقت عیوب همجنسان ترا بتو نمی‌نوشتم و تو را مکدر نمیکردم آنها نیز در اخلاق ذمیمه و فسق و طمعکاری و اخاذی و تشخص فروشی ابلهانه بشاهزادگان شبیه هستند. ای اهل ایران اگر تو از نشأة آزادیت و حقوق انسانیت خبردار میبودی باینگونه عبودیت و باینگونه رذالت‌متحمل‌نمی‌گشتی‌وطالب‌علم‌شده فراموشخانه‌ها‌گشادی‌ومجمعها بنامینمودی‌وسائل التفات رادریافت میکرد[۲]...» ودرنامه دوم‌که ازقول‌کمال‌الدوله به‌جلال‌الدوله‌شاهزاده ایرانی نوشته شده درهمین باره مینویسد: «... دوام سلطنت و بقای سلسله موقوفست

۱ـ رهبران مشروطه جزوه پانزدهم ص ۱۳

۲ـ نسخه خطی کتابخانه ملی خریداری شده از مرحوم بدرـص ۶۱

بعلم وآزاد شدن ملت ازعقاید پوچ وبعد ازاین شرایط پادشاه باید فراموشخانه بگشاید ومجمعها برپا نماید با ملت متفق و یکدل ویکجهت باشد ملك‌را تنها از خود نداند و خود را وکیل ملت حساب نماید با مداخله ملت قوانین وضع کند و پارلمان مرتب سازد[1]...» درنامه‌سوم شاهزاده جلال‌الدوله به‌کمال‌الدوله چنین‌جواب‌میدهد: «...اگر واقعاً تو چنین فیلسوف بودی و بعقیده خود از مطالب عالیه پولیتکا بدینگونه اطلاع داشتی و میدانستی‌که دیسپوتی بدلالت پادشاه باید فراموشخانه بگشاید مجمعها فراهم آورد با ملت اتفاق نماید وبا جماعت یکدل و یکجهت باشد وخود را محبوب ابنای جنس خود سازد وتبعه خود را بخود مرید وجان نثاربکند پارلمانها ترتیب نماید و قوانین بگذارد تا اینکه ملکش‌زوال نیابد پس‌چرا بپدرت اورنگ زیب از این وعظها ندادی تا بگفته‌هایت عمل‌کردی وانگلیس‌آمده مملکتش‌را ازدستش‌گرفته انگلیسها با اهالی‌هندوستان‌چگونه رفتارمیکنند مگرانگلیس سویلزه‌یافته‌نیست[2]...» باوجودیکه عده‌ای ازمطلعین اورا عضویکی ازلژهای ماسونی میدانند، ولی‌نویسنده درباره‌احتمال عضویت فتحعلی آخوند زاده درلژهای فراماسونری اسناد ومدارك معتبری مطالعه‌کرده وحتی‌بکمك یکی‌ازمحققین‌آذربایجان[3] نامه‌های‌خصوصی‌ویراکه‌در«آرشیودانشمندان شرق» باکو نگهداری میشود مورد توجه قراردادهام ، اما هیچگونه نشانی‌ازعضویت‌وی دراین تشکیلات نیافته‌ام .

تنها در نسخه خطی سه‌مکتوب اوجملهٔ معروف «فراموشخانه‌هاگشادی ومجمعها را فراهم آوردی » تکرارشده است و این جمله دربین اسناد آرشیو بادکوبه در نامه جلال‌الدوله به‌کمال‌الدوله چنین است : «پادشاه باید فراموشخانه‌گشاید مجمعها فراهم آورد با ملت اتفاق نماید وبا جماعت یکدل‌ویکجهت باشد وخود را محبوب سازد...»

۱ــ نسخهٔ خطی‌کتابخانهٔ ملی ص ۶۸

۲ــ سه مکتوب نسخه خطی‌کتابخانه ملی۱۹۷

۳ــ یوسف حمزه‌لو محقق آذربایجانی‌که درباره تاریخ ایران در بادکوبه مطالعه و تحقیق میکند .



فتحعلی آخونداوف

درحالیکه تحقیقات ما نتوانسته این گوشه تاریك را روشن کند ، یوسف حمزه‌لو عقیده دارد که :

« ... فتحعلی آخوندزاده قبل ازسال ۱۲۸۰ ﻫ (۱۸۶۳ م) با فراموشخانه آشنائی داشته اما این آشنائی ازکجا وچگونه بوده؟ معلوم نیست[۱] » درآرشیو دانشمندان باکو گفتگوئی بین میرزا فتحعلی با ملکم درباره فراموشخانه منعکس است که در ۱۸۷۲ م (۱۲۸۸ﻫ) و هنگام عبورملکم ازتفلیس بین این دونفرانجام گرفته ومیرزافتحعلی، اورا بنام « روح‌القدس » معرفی میکند . آخونداوف دراین‌باره مینویسد :

سئوال ـ ظاهراً این مطالب ازمطالب فراموشخانه بوده باشد ؟

جواب روح‌القدس : بلی ، در اثنای مواعظ فراموشخانه گاهگاه از این اصول مذاکره میشود ولی مطلب فراموشخانه خیلی زیاده است وماوراء این‌اصول است[۲]»

آنچه راکه فتحعلی آخوند زاده به‌نقل ازگفتگو با ملکم عنوان میکند وآنرا از

۱ـ نقل ازنامه مورخ یوسف‌حمزه‌لو بنگارنده

۲ـ میرزا فتحعلی‌آخوند زاده ـ حمید محمدزاده ص ۲۱۵

تکالیف نوع بشر واصول فراموشخانه و فراماسونیسم میداند اینست که اگر نوع بشر :
« ... بعض آنها را بعمل بیاورد وبعضیش‌را مهمل بگذارد آدم ناقص‌است واگرهیچیك را از آن تکالیف‌هفت‌گانه بعمل‌نیاورد ازدائیره بشریت خارج ودردایئره حیوانیت‌صرف سالك است .

تکلیف اول اینست که‌آدم باید ازبدی اجتناب‌کند .

تکلیف دوم اینست که آدم باید به‌نیکی کردن اقدام‌کند .

تکلیف سیم اینست که‌آدم باید بدفع ظلم بکوشد .

تکلیف چهارم اینست که‌آدم باید با جماعات همنوع خود متفقانه تعیش‌بکند.

تکلیف پنجم اینست که‌آدم باید طالب علم باشد.

تکلیف ششم اینست که‌آدم باید بترویج علم ساعی باشد .

تکلیف هفتم اینست که‌آدم باید بقدرقوه و استطاعت خود بحفظ ترتیب فیمابین جماعات متفقه هموطنان وهم مشربان خود مجاهد باشد .

هریك ازاین تکالیف هفتگانه شرح و بسط زیاد دارد وهریك باقسام بیانات و تفصیلات محتاج‌است که همه‌رادرکتاب‌آدمیت برشته‌تحریرکشیده‌ام ، مقام مقتضی‌تقریر آنها نیست واین تکلیف هفتگانه اصول مضمون‌کتاب‌آدمیت است[۱] ... »

بموجب این‌گفتگووتحقیقات دیگری‌که شده ، معلوم میشود ،آخونداف‌درسال ۱۸۶۳(۱۲۷۹هـ) دراسلامبول‌با ملکم‌خان‌آشناشده[۲] وباردیگردرتفلیس‌هنگام مراجعت ملکم از اسلامبول ۱۸۷۲ م (۱۲۸۸) ملاقاتی باوی بعمل آورده‌که گفتگوی فوق‌الذکر نموداری از آنست .

خود وی درباره ملاقاتهایش با ملکم مینویسد که « روزی دوبار با هم صحبت میکردیم[۳]» وانگهی علاوه برمتن این‌گفتگو درآرشیودانشمندان شرق باکو۲۳ نامه از

۱ـ میرزا فتحعلی‌آخوند اف ـ الفبای جدید ومکتوبات ـ حمید محمدزاده ص ۲۹۷ دسترسی بدین‌کتاب مرهون دانشمند شوروی م . س . ایوانف میباشم .

۲ـ ایضاً ص ۲۱۶

۳ـ دفترچه خاطرات آرشیو دانشمندان شرق به نقل ازنامه یوسف حمزه‌لو.

وی خطاب به‌ملکم‌خان وجود داردکه اولین آنهامورخ سپتامبر ۱۸۶۸ (۱۲۸۵ هـ)است ودیگری بتاریخ دوسال بعد، ژوئن ۱۸۷۰ (۱۲۸۶ هـ)که‌در آن بملکم‌خان اطلاع میدهد: (کتابچه‌مکالمه‌را) دریافت کرده‌و با رضایت کامل‌مطالعه نموده است[۱]. ازمیرزاملکم‌خان به‌آخونداف جمعاً هفت نامه وجود داردکه اولین آنها بتاریخ سال ۱۸۷۰ (۱۲۸۷ هـ) ودیگری مورخ سال بعد وبقیه بدون تاریخ است.

وجود این مکاتبات و ملاقاتهائی‌که بین این دو روی داده تا حدودی، دلبستگی ویا عضویت فتحعلی‌آخونداف را به‌فراموشخانه وبه فراماسونری نشان میدهد. بخصوص که دربین اسناد موجود دربادکوبه نامه‌هائی‌وجود داردکه بین‌شاهزاده‌جلال‌الدین‌میرزا پسرفتحعلیشاه‌ازمؤسسین‌فراموشخانه ایران به‌یوسف مستشارالدوله[۲] عضولژفراماسونری فرانسه‌رد و بدل‌شده‌است. معذالك‌درهیچیك‌ازاین نامه‌ها اشارات‌صریحی به‌فراموشخانه و یافراماسونری نمیشود. این‌سکوت اسباب‌تعجب‌نیست، زیرا، فراموشخانه‌وفراماسونری از روز تأسیس تاکنون محرمانه میباشد و بعلاوه وجود سانسور در پستخانه ایران در دوران سلطنت ناصرالدینشاه خود دلیل‌دیگری برای توجیه این سکوت بشمار میرود.

سند دیگری که دردست است و میتوان آنرا دلیل بستگی میرزا فتحعلی‌خان به‌یکی ازرؤسای فراموشخانه ایران یعنی جلال‌الدین میرزا پسر فتحعلیشاه دانست،

---

۱ ـ اصول‌این‌کتابچه بخط ملکم درآرشیودانشمندان شرق باکو، نگهداری‌میگردد.

۲ـ اولین نامه میرزا فتحعلی به‌جلال‌الدین میرزا بتاریخ ۵ ژوئن ۱۸۷۰ است‌که دریافت‌کتاب‌نامه‌خسروان را بوی‌اطلاع‌میدهد. مجموعاً رونوشت ۹ نامه او به‌جلال‌الدین‌میرزا موجود است‌که تاریخ‌سالهای ۱۸۷۱ـ۱۸۷۰ رادارد. دریك‌نامه خبرحرکت‌هیئت‌نمایندگی ایران به تفلیس‌نوشته ونامه دیگرراجع به‌کتاب تآتروا‌طلاعاتی‌درباره زرتشتیان‌ایران نوشته شده است.

۳ ـ ازمیرزافتحعلی به‌میرزا یوسف‌خان مستشارالدوله ۱۵ نامه موجود است که اولین آن بتاریخ سوم سپتامبر ۱۸۶۸ میباشد. مکاتبه این دونفرتا مرگ میرزا فتحعلی‌که‌درسال ۱۸۷۸ میلادی (۱۲۹۵ هـ) ادامه داشته است ازمیرزا یوسف‌خان نیز ۸ نامه بین سالهای ۷۸ - ۱۸۶۶ یعنی درمدت ۱۲ سال وجود داردکه همه آنها را بهمیرزا فتحعلی‌نوشته‌است.

معرفی یکی ازاعضای فراموشخانه بنام «میرزا تقی کاشانی » است که شاهزاده اورا (برادر) خطاب میکند ومأمور رسانیدن گزارش اوضاع ایران به میرزا فتحعلی مینماید .

دراین نامه بدون تاریخ جلال الدین میرزا چنین مینویسد : « برادر گرام من تاکنون دو نامه بسرکار نگاشته ام یکی را با نامه خسروان برای سرکار ودیگری را با نامه نخستین برای سرکار شیخ الاسلام فرستادم . پاسخی ازهیچیك نرسیده است امیدوارم که نامه ها رسیده و آن برادر بزرگوار تندرست وشادکام باشید.

چون برای آمدن شهریار نامدار امپراطور روس شاهزاده حشمت الدوله را از این سوی به تفلیس نامزد فرموده اند ، یکی ازهمراهان اومیرزا تقی کاشانی که از برادران خوب من وازجوانان آموزگارشده ایران است و درمدرسه دارالفنون پزشکی و دیگر دانستنی هارا نیکو آموخته است بویژه در نویسندگی که شما خواهان اینکارهستید دستی دارد ویکی از کسان دستگاه انجمن پزشکی ایران و بزرگ پزشکان جانشین شهریار ایران است خواستم از ایشان بشما سفارش نموده باشم که چند روزی که درآنجا است از دیدار وگفتار سرکار دیده را روشن و وصل پژمرده را گلشن نماید وچون از رفتار و کردار و سرگذشت من وایران ومردمان آن به نیکوئی و شایستگی آگاه و بینا است امیدوارم که برخورد وگفتگوی با ایشان درپاسخ وپرسشهای آن یگانه برادر بزرگوار از برخی اندیشه های پوشیده و پنهان ، مردی آراسته و پسندیده آن گرامی برادر باشد و از مهرورزی شما با وی مرا وایشان را از خود خورسند و خوشنود بفرمائید.

جلال[1]

دراین نامه جلال الدین میرزا دو بار کلمه «برادر» را درباره میرزا تقی ویك بار درباره میرزا فتحعلی بکار میبرد . بطوریکه میدانیم فراماسونها بیکدیگر «برادر» میگویند و شاید این خود دلیل جالبی بر وابستگی او به فراموشخانه باشد . بعلاوه دراین نامه شاهزاده جلال الدوله از «برخی اندیشه های پوشیده و پنهان» که بیگمان اشاره به فراموشخانه است نیزیادکرده وشاید این خود دلیل دیگری بر مطالب مخفی

۱ـ آثار خطی فرهنگستان جمهوری آذربایجان شماره ضبط ۷۷ـ۴ ارسالی محقق جوان آذربایجانی یوسف حمزه لو

راجع به‌فراموشخانه است که قطعاً خواننده نامه (میرزا فتحعلی) از آن اطلاع داشته. و بالاخره نکته دیگری که میتوان آنرا دلیل بستگی میرزا فتحعلی با فراموشخانه دانست، نامگذاری سه مکتوب او بعنوان «جلال‌الدوله» است. گرچه نام «کمال‌الدوله عاریه وساختگی است[1]» اما بعقیده عده زیادی مقصود او از جلال‌الدوله شاهزاده جلال‌الدین میرزا پسر فتحعلیشاه بوده است. و اگر چه این حدس را اغلب زده‌اند و درست است ...معهذا دلیلی براین معنی وجود ندارد[2]

میرزا آقاخان کرمانی

میرزا آقاخان کرمانی ازجمله کسانی است که عضویتش در فراموشخانه و یا در فراماسونری مشکوك بنظر میرسد ولی درعین‌حال بعلت معاشرت بارؤسای فراماسونری ازقبیل‌ملکم، سیدجمال‌الدین‌وشیخ‌محسن‌خان مشیرالدوله‌معروف‌به‌وابستگی به‌این سازمان است. میرزا آقاخان کرمانی دو رساله انتقادی باسامی (سه مکتوب) و (صد خطابه) داردکه در یکی از آنها عین جملات میرزا فتحعلی را درباره فراموشخانه تکرار کرده است.

تکرار این جملات در سه مکتوب او سبب شده است تا بعضی‌ها او را فراماسن بدانند. در حاشیه نسخه خطی سه مکتوب او که در مجموعه (کتب خطی کتابخانه ملی پاریس نگهداری میشود). رونویس کننده مینویسد: « تعلق آقاخان کرمانی به فراماسون هویدااست. استادش سید جمال افغانی هم از فراماسونها بوده است مثل ملکم ارمنی[3]»

درحواشی سه مکتوب کتابخانه ملی پاریس همچنین دشمنی وعناد حاشیه‌نویس با فراماسونری‌کاملاً هویدا است. هنگامیکه میرزا آقاخان مینویسد «قید یعنی طرق حیله‌گری و تزویر را بخوبی میدانست» حاشیه‌نویس اضافه میکند: « مثل آدمهای

۱ـ مجله یغما ۱۳۴۵ ص ۳۶۵

۲ـ ایضاً ۳۶۵

۳ـ گنجینه اسناد خطی کتابخانه ملی پاریس Sup_Pers - 2091



میرزا آقاخان کرمانی

فراموشخانه که مرتکب همه‌گونه تزویر و ریا شده‌اند و میشوند[1] ... » از توضیحات حاشیه‌ای این نسخه خطی که بگذریم ، دلایل دیگری که عضویت و یا دلبستگی اورا به‌فراماسونری ثابت کند ، در دست نیست . فقط باید این نکته را ذکر کرد که اصولاً نام سه مکتوب عنوان غلطی است که باین نوشته‌های او داده‌اند . زیرا در حقیقت متن نوشته او یك مکتوب است نه سه مکتوب و تازه مکتوب مزبور از سه مکتوب میرزا فتحعلی الهام گرفته است ، ولی از نظر کمیت اقلاً دو برابر رساله اوست وازنظر معنی

۱ــ گنجینه اسناد خطی کتابخانه ملی پاریس ۲۰۹۱

نیز گفتارش گسترده‌تر وعمیقتر است[۱]. اما درعین حال هنگام بحث درباره فراموشخانه عین جملات میرزا فتحعلی را تکرار میکند. دانشمند محترم محیط طباطبائی که نخستین تحقیق را درباره میرزا آقاخان کرمانی وشخصیت‌وافکاراو کرده‌است مینویسد: «میرزا آقاخان کرمانی درایام اقامت دراسلامبول بواسطه تأثیر عوامل مختلف اجتماعی دستخوش تحول فکر عجیبی شد و از بدو ورود که با میرزا یحیی صبح ازل و پیروان او ارتباط داشت متمایل به‌حضرات ازلی ومخالف بهائیان بود و سپس بواسطه پیدایش انس با اطلاعات و معلومات طبیعی جدید و دست یافتن به‌متن ترکی سه مکتوب میرزا فتحعلی آخوندزاده در افتاد که گوئی از بنیاد براه زندقه و الحاد میرفت و با اسلام و عرب بهمان شیوه مخصوص روسی‌پسند آخوندزاده عناد وخصومت میورزد. برای تبدیل استفاده به‌افاده نخست درصدد ترجمه‌آزاد سه مکتوب ازروی متن‌ترکی به‌زبان فارسی برآمد وبهیچوجه‌گویا ازوجود متن دیگران بزبان فارسی که خود آخوندزاده نخست نوشته وسپس آنرا بترکی قفقازی درآورده است سابقه واطلاعی نداشت وترجمه‌آزادی ازآن بفارسی سلیس روان نوشت که چندان با متن آخوندزاده ارتباطی جز در مقدمه واساس فکر ونحوه استدلال ندارد وگرنه در ایراد شاهد ودلیل همواره ازفکر واطلاع ومعلومات خود استمداد کرده است.

سپس درصدد برآمد که بتقلید آن خود کتابی بنویسد که مطالب آن عموماً باز به‌همان خطاب «ای‌جلال‌الدوله» آغاز میگردد وبنای‌آن برشالوده وطنپرستی بیش از روح زندقه و الحاد قرار دارد و ازاین تألیف دوم که امروز مشهور به صد خطابه شده باندازه چهل و چند خطابه یا عنوان را نوشت ولی کار او بپایان نرسید و ناقص ماند زیرا با ورود سید جمال‌الدین اسدآبادی به اسلامبول و نفوذ معنوی که سید در میرزا آقاخان و شیخ احمد و دوستان دیگر او پیدا کرد اسلوب تفکر او تطور کامل یافت و کم‌کم از جنبه الحاد حاد و تعصب شدید ملی و وطنی به طرفداری از دیانت و

۱ـ اندیشه‌های میرزا آقاخان کرمانی ـ فریدون آدمیت ص ۴۳

اتحاد اسلام متوجه شده . ازسال ۱۳۱۰ قمری [۱۸۹۲ م] ببعد دراین وادی پیوسته قدم میزد وبوسیله نوشته‌ها وگفته‌های خود که غالباً در پیرامون فوائد وحدت اسلامی و مضرات نفاق مذهبی ومعایب حکومت استبدادی بود سید را تائید میکرد . متأسفانه ازآثار مربوط بدین دوره از زندگی میرزا آقاخان جز مقدار کمی امروز در دسترس ما نیست زیرا مأمورین کنسولگری ایران در اسلامبول هنگام توقیف او اثاثیه و کتابهایش را تا جائی که بدست آوردند تاراج کردند ومختصری از آنرا ببهانه شاهد جرم وسوء قصد بتهران فرستادند وچیزی‌که از دسترس آنها محفوظ ماند بوسیله دوتن از آشنایان ایرانی او که اکنون یکی از آنان خوشبختانه درحیات و ناقل این روایت میباشد ازطرابوزان بهزنش دراسلامبول پیغام فرستادکه این کتب و نوشته‌های بازمانده اورا بهروسیله‌که بتواند برای پروفسوربراون به‌کمبریج بفرستد تابیکی ازکتابخانه‌های عمومی اروپا سپرده شود ... دراین شکی نیست که آنچه در سالهای اخیر از زندگی خود نوشته باآنچه از ۱۳۰۶ تا ۱۳۰۹ نگاشته تفاوت فاحش دارد وهمینطور آثار این دو دوره بهیچوجه ارتباطی با آثار قدیم اوکه در ۱۳۰۴ و ۱۳۰۵ با شراکت شیخ‌احمد مینوشته ندارد[1] ...»

و دراین جا بشرح زندگی دو مرد سیاست و ادب ایران که معروف بعضویت در لژهای ماسونی ویا فراموشخانه ایران بوده‌اند ، خاتمه میدهیم وامیدواریم درآتیه اسناد ومدارك محققین ودانشمندان این نکات تاریك را روشن کنند .

فرخ‌خان امین‌الدوله کاشی

فرخ‌خان‌امین‌الملك (امین‌الدوله‌بعدی) یکی‌ازچهره‌های جالب فراماسونری در سالهای اولیه فعالیت در ایران است . او که عاقد بزرگترین قرارداد بین ایران و انگلیس بشمار میرود . در بحرانی ترین سالهای زمامداری ناصرالدینشاه بپاریس رفت تا «ترتیب مصالحه بین دولتین علیتین را بدهد» و درهمین سفر بودکه او درپاریس وارد یکی‌ازلژهای بزرگ فراماسونری‌گرانداوریان‌که شخصیتهای فرانسوی

۱ــ مجله محیط شماره سوم و ششم .

وخارجی در آن عضویت داشتند شد .

فرخ‌خان فرزند میرزا مهدی کاشی است که نسبت خود را تا « ابوذر غفاری » (متوفی در ۳۲ هجری) میرساند . او که در ابتدا ابوطالب نام داشت بامر فتحعلیشاه نام « فرخ » برخویشتن گذاشت . و در روزهای سلام با لباس جواهر نشان کنار تخت سلطنتی میایستاد وبعدها بدرخواست عباس میرزا نایب‌السلطنه بدرجه سرهنگی رسید و در قشونکشی اول به هرات در رکاب محمد شاه بود . فرخ‌خان زمانی حکومت‌های اصفهان وگیلان را داشت و مأمور وصول مالیات فارس بود ودر شوال ۱۲۶۰ (۱۸۴۴) صندوقدار خاصه محمد شاه گردید و سرانجام در رمضان ۱۲۷۲ (مه ۱۸۵۶) لقب امین‌الملك با نشان تمثال مکلل به‌الماس گرفت وپس از چندی مأمور انعقاد قرارداد صلح در پاریس شد . در مراجعت بایران منصب وزارت حضور ، مهرداری مهرمبارك، ریش سفیدی و بالاخره ریاست عمله‌خلوت با گل کمری مرصع به‌جواهر گرانبها وجبه ترمهٔ دو زنجیره‌ای باو اعطاگردید . در رمضان ۱۲۷۵ (اپریل ۱۸۵۹) فرخ‌خان لقب امین‌الدوله‌گرفت ومقرر شد که «عرایض ومطالب علما وشاهزادگان عظام رااو معروض دارد وعزل ونصب حکام ولایات هم بمشاورت و صوابدید او انجام بگیرد[1]»

فرخ‌خان دراواخر ربیع‌الاول ۱۲۷۶ (اکتبر ۱۸۵۹) عضو مجلس شورای‌دولتی، در شوال ۱۲۸۰ (مارس ۱۸۶۴) وزیر داخله و مخاطب سلام شاه شد ودر همین ایام با سپهسالار اختلاف پیداکرد ودر ۱۲۸۲ (۱۸۶۵) بکاشان رفت . او در ۲۴ شوال۱۲۸۲ (مارس ۱۸۶۶) بطهران احضار شد ومشاغل وزارت حضور همایون ، حکومت کاشان، اداره ولایات اصفهان و فارس و گمرکخانه و بالاخره وزارت دربار را برعهده گرفت و سرانجام در ۱۸ صفر ۱۲۸۸ (مه ۱۸۷۱) در اثر سکته قلبی درگذشت[2].

فرخ‌خان درمدت حیات خود چند مأموریت سیاسی با انگلیسها داشته ومعروف بداشتن تمایلات«انگلیسی‌مآبی» بوده‌است. تاجائیکه درجمادی‌الاول ۱۲۷۷(۱۸۶۰)

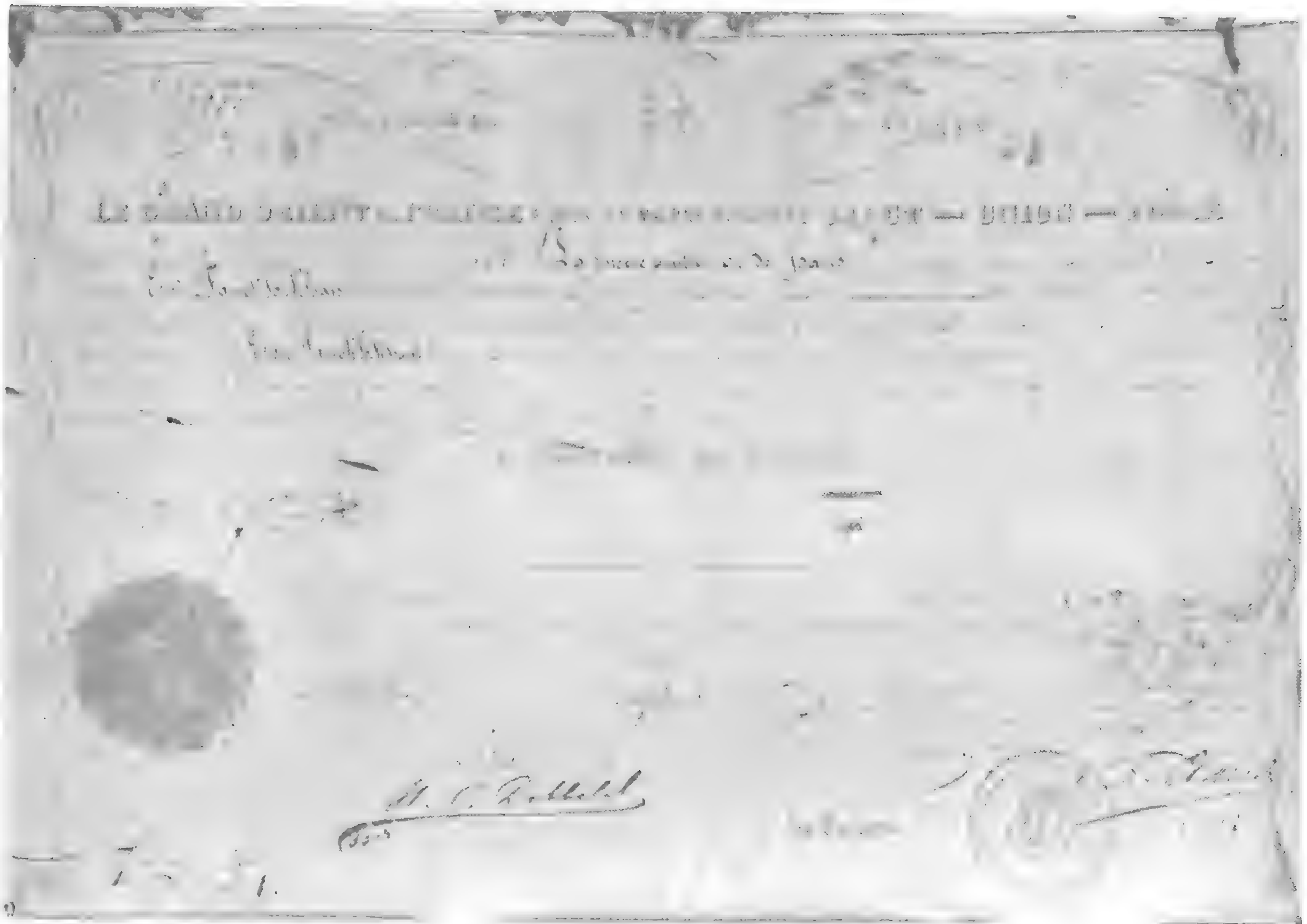
۱ــ مخزن‌الوقایع ص ۱۰

۲ــ شرح زندگی او از مقدمه مخزن‌الوقایع بقلم حسنعلی غفاری اقتباس شده است .



اعضاء سفارت وفرخ‌خان هنگام انعقاد معاهده صلح پاریس

از راست به چپ : میرزا حسین سرابی ـ میرزا ملکم خان ـ فرخ‌خان ـ میرزا علینقی حکیم‌الممالک ـ میرزا زمان‌خان غفاری ـ آخرین نفر شناخته نشد .



دیپلم فراماسونری فرخ خان امین الدوله صادره لژ سینسره امیتیه

که الیسن وزیر مختار جدید انگلیس بطهران آمد اول بدیدن او رفت و پس از او ، از میرزا سعیدخان وزیرخارجه دیدن‌کرد. بدین‌سبب باوجودیکه وی در فراماسونری گرانداوریان عضویت داشته ، معهذا مخالفانش او را بداشتن تمایلات وحتی نزدیکی بانگلیسها متهم میکنند . اما عضویت او در لژ فراماسونی فرانسه بسیار جالب است . بموجب مندرجات بولتن شورای طریقت گرانداوریان فرانس روز دهم دسامبر ۱۸۵۷ (۱۲۷۳هـ) فرخ‌خان ومیسیونی‌که همراه او بوده در لژ Sincere Amitié که درمرکز محفل فراماسونری گرانداوریان پاریس تشکیل شده بود ، بعضویت این لژ پذیرفته شده است . همه همراهان او که بعضویت این لژ در آمدند ، بموجب نوشته ثبت شده در بولتن عبارتند از :

۱ـ میرزا علینقی (حکیم‌الممالك بعدی) پسر میرزا اسمعیل پیشخدمت باشی سلام وبرادر کوچك آقارضا اقبال‌السلطنه ، در دارالفنون تهران تحصیل طب کرد ودر واقع برای ادامه تحصیل به‌اروپا رفت ودر پاریس نایب سفارت‌کبری شد ودر مراجعت در ردیف اطباء مخصوص ناصرالدینشاه درآمد . پس از فوت پدرش پیشخدمت باشی سلام شد وبعداً رئیس معادن وصنایع وحاکم بعضی ولایات گردید .

۲ـ حاجی‌میرزازمان‌خان عموی امین‌الملك غفاری‌کەسمت مستشاری فرخ‌خان را درین سفارت داشت وپس از مراجعت بطهران ۱۲۷۵ هـ(۱۸۵۸ م) کارپرداز اول ژنرال قنسول ایران در مصر شد و تا پایان سال ۱۲۷۸ هـ (۱۸۶۱ م) درین سمت باقی بود. حاجی زمان خان در۱۲۷۹ هـ (۱۸۶۲م)کارپرداز اول دربغدادگردید ومدتی نیز مأموریت‌هائی در خراسان داشت .

۳ـ میرزا ملکم‌خان ناظم‌الدوله که سمت مستشاری سفارت امین‌الملك‌راداشت وشرح حال او خواهد آمد .

۴ـ میرزا رضا غفاری عموی فرخ‌خان ، از پنج نفر شاگردی بود که محمد شاه برای تحصیل به‌اروپا فرستاد و پس از بازگشت از فرانسه در دارالفنون طهران بسمت معلمی اشتغال‌داشت. درسفارت امین‌الملك وی‌سمت مترجمی‌اول‌راداشت. ودرمراجعت

سمت مترجم حضور ناصرالدینشاه را پیدا کرد .

۵ـ نریمان خان پسر سلیمان خان سهام‌الدوله و برادر جهانگیر خان وزیر قورخانه و صنایع که ارمنی و نایب اول هیأت فرخ خان بود . وی درسال ۱۲۷۵ هـ (۱۸۵۸ م) در معیت میرزا حسینخان سپهسالار مستشار سفارت اسلامبول شد ، در ۱۲۹۰ هـ (۱۸۷۳م)کارپرداز اول درمصر بود واز ۱۲۹۶ تا ۱۳۲۰ هـ (۱۸۷۸تا۱۹۰۲) وزیر مختار در وین شد وبا لقب قوام‌السلطنه درآن شهر فوت کرد .

۶ـ میرزا محمد علی آقا مترجم سفارت بود . او از جمله محصلین اعزامی محمد شاه باروپا بشمار میرفت که بعدها در اداره نظمیه مشغول کار شد و به (محمد علیخان نظمیه) شهرت یافت و ظاهراً مورد توجه میرزا حسینخان سپهسالار بوده است.

تمام‌این افراد، بعضویت‌لژی درآمده بودندکه «ناپلئون‌سوم» قدرت‌خودرا بدان لژ بعنوان « یك ارگان دوستی» حفظ‌کرده بود . وبرای نشان دادن درجه اقتدار خود درآن پسر عموی خود را که بنام « پرنس موسیسن مورا » بود بسمت « استاد اعظم » انتخاب نمود و موافقت کرد که این سمت را در لژ مذکور حفظ کند . درآن دوران فرانسه درشرق وبخصوص ایران مطامع نظامی واستراتژیك‌نداشت. درحالیکه ناپلئون اول میخواست ازراه ایران به‌هندوستان لشکرکشی‌کند وانگلیس‌ها را ازآنجا بیرون نماید . جانشینان او طالب این افکار نبودند و تنها به توسعه نفوذ تجاری و فرهنگی و سیاسی دلبستگی‌داشتند . «...تردیدی نمیتوان داشت‌که عضویت‌هیئت اعزامی ایران درلژماسونی‌درسال۱۸۵۷[۱۲۷۳م] بخاطرنفوذ سیاسی‌وفرهنگی بیشترفرانسه‌درایران صورت گرفت . اظهاراتی که در مراسم عضویت ایرانیها بیان شد ، ثابت میکند که گرانداوریان عضویت برادران خارجی را به عنوان یك وسیله ایده‌آل برای انتشار فرهنگ وتمدن فرانسه در کشورها تلقی میکرد . منتهی به‌سختی میتوان باورکرد که ملکم‌خان هنگامیکه فراموشخانه را تأسیس کرد ، همین هدف را داشته است ...[۱]»

---

۱ - Bulletin du Grand Orient de France : Supreme conseil Pour la France et les Possessions Francaises . XV (5860=1860)396 – 397

درآن ایام پیوستگی وعضویت فرخ‌خان ومیسیون همراه او در لژ فراماسونری «سنسرامیتیه» پاریس با تحسین‌وبزرگداشت خاصی تلقی‌شد. بولتن رسمی‌گرانداوریان فرانسه که درسال ۱۸۶۰ مسیحی (۱۲۷۷ هـ) و سال ۵۸۶۰ یهودی منتشر شده درباره این افتخاربزرگ چنین مینویسد : «... بخوبی روشن است که حضرت والا فرخ‌خان، درزمره رهبران سیاسی‌کشور خود محسوب است واویکی ازسیاستمدارانی است‌که شاه ایران ، اعتماد فراوانی به او دارد . این فکر ، منطقی است که بانی و اصول فکری فراماسونری ، در اندیشه و اراده شاه که عاری از منافع و مصالح آینده سرزمین خود نیست، بی‌تأثیر نبوده است؛ سرزمینی که درآن زمان به علت هیجانات روحی و غلیان انقلابی فرانسه ، آبستن حیات تازه‌ای بود[۱]...»

درین بولتن ، خدمات فرخ‌خان امین‌الملك بفراماسونری و ترویج این اندیشه وسازمان فراماسونری درایران ستایش شده ومورد توجه قرارگرفته است . وحال‌آنکه درهمان ایام ملکم برای پیش‌بردن هدف‌ها وترویج فراماسونری درایران تلاش‌فراوان کرده بود . این‌عدم توجه را باید ناشی از این دانست که گراند اوریان فرانسه یا از موجودیت وتشکیلات سازمان فراموشخانه بی‌اطلاع بوده و یا چون ملکم بدون اجازه مبادرت به تشکیل لژ فراموشخانه درایران‌کرده است ، اقدام او باحسن استقبال‌مواجه نشده‌است. درحالی‌که هیچ‌نشانه و دلیلی دردست نیست‌که فرخ‌خان بعد ازگرفتن لقب «استاد اعظم» در پاریس و مراجعت به ایران برای رواج فراماسونری و یا ایجاد لژ ماسونی‌درکشورکوشش کرده باشد. واین‌شائبه‌وجودداردکه‌بگوئیم‌جملات‌غرورانگیزی که درلژ فراماسونری «سنسرامیتیه» نسبت باوایراد شد درحقیقت‌اظهارات مؤدبانه‌ای بود که او را برای کوشش در ایجاد لژ و ترویج ماسونیسم تشویق و راهنمائی کرده است .

ازین به بعد هیچگونه سند و مدرکی که فعالیت فراماسونهای عضو میسیون فرخ‌خان را چه درپاریس وچه درتهران نشان دهد ، بدست ما نرسیده. زیرا بطوریکه

۱ـ مقاله فراماسونری در ایران حمدالگار ص ۱۳

قبلاً نیز گفته شد ، بعلت اینکه سرفرماندهی ارتش هیتلر پس از اشغال پاریس همه‌اسناد و مدارك لژهای ماسونری را با چند واگن به آلمان حمل‌کرد ، کلیه اسناد فعالیت لژهای تابعه گراند اوریان از بین رفت . و در بین آنچه هم که باقی مانده بود و بعد ازجنگ بپاریس برگردانیده شد و اکنون درکتابخانه ملی پاریس نگهداری میشود ، هیچگونه اثر و مدارکی از لژ بیداری ایران یا سایر لژها و فعالیت‌های ماسونهای ایرانی وجود ندارد.چنانکه در نشریه‌رسمی گراند‌اوریان که‌درسال۱۹۶۷(۱۳۴۶شمسی) چاپ شده[1] و دکتر صدرالدین الهی نویسنده مشهور ایران نسخه‌ای از آنرا از مرکز گراند اوریان پاریس برای نویسنده گرفته است، در زیر نام فراماسونری ایران چنین نوشته شده: «هیچ نشانه‌ای از فعالیت این لژ درفیش‌کتابخانه ملی وجود ندارد. »

بنابراین دنبال‌کردن فعالیت صحیح ومنظم ماسونهای ایرانی ویا فراماسونری در ایران از اینطریق مقدور نیست . و در نتیجه مجبوریم از اشارات پراکنده‌ای برای تکمیل اطلاعات خود استفاده کنیم .

بموجب نوشته‌حمدالگار‌شرق‌شناس‌انگلیسی«درجولای۱۸۷۳(۱۲۸۹ه)لژ«سنسر امیتیه» ضیافتی بافتخار عده‌ای از ماسونهای بازدید کننده ایرانی ازجمله : میرزا رضا خان غفاری ، نریمان خان وملکم‌خان برپا ساخت ... »[2] درآن ایام ملکمخان وزیر مختار ایران درلندن بود و دعوتنامه لژ بنام او صادر شده بود . ملکم ابتدا با شرکت در لژ موافقت نمود ولی بموجب نوشته الگار « در آخرین لحظه از حضور درضیافت عذرخواست » دراین ضیافت استاد اعظم لژ ، سخنرانی جامعی بافتخار مهمانان ایرانی ایراد کردکه خود بار دیگر بنحوی شکوه وجلال‌وحمایت بی‌دریغ لژ فرانسه‌را نسبت به تازه‌واردین ومهمانان خارجی در بر داشت. وی اظهار نموده‌که «... شما فرانسه را دوست دارید. فرانسه سرزمین ناشناخته ولی‌دوست داشتنی، شما بزبان مردم این‌کشور حرف میزنید . شما تحصیلات خودرا درمدارس آن‌کسب وتکمیل کرده‌اید و بالاتر از

---

۱ ــ نشریه کمیسیون‌تاریخ گراند‌اوریان‌سال۱۹۶۶.

Essai de Repertoire des Loges Maconniques Francaises

۲ ــ مقاله فراماسونری درایران ص ۲۳

همه شما درخواست عضویت ماسونیك را از گراند اوریان کرده‌اید .

برادران این تنها القاب برجسته ومقامات عالیه نیست که برای خود کسب کرده‌اید وبا آنها امشب ماسونری پاریس را روشن ساخته‌اید . این بستگی برادری و علائق شما به گراند اوریان فرانسه است که حضور شما را گواهی میکند و صمیمیت شما به میثاق ماسونی است که منشور مارا منور می‌سازد . و همین علائق است که قلوب ما را تسخیر کرد و تجلیل و تشویق مارا زیادتر میکند ...»[۱]

به این نطق، هم نریمان خان وهم میرزا رضاخان جواب دادند و همدردی خود را به مناسبت از دست رفتن «الزاس ولرن» در جنگ فرانسه و آلمان ابراز داشتند و مرگ فرخ‌خان امین‌الملك را درماه مه ۱۸۷۱ (۱۸ صفر ۱۲۸۸) در اثر سکتهٔ قلبی در تهران باطلاع اعضای لژ رساندند .

کنفرانس مزبور با نطق یك فراماسون یهودی بنام دالزاس[۲] پایان یافت . وی درنطق خود از میهمانان ایرانی خواست که برای بهبود وضع جامعهٔ یهودیان در ایران مساعدت کنند» این فراماسون یهودی به مهمانان ایرانی گفت «همین تقاضا هنگامیکه ناصرالدینشاه به اروپا سفر کرد بوسیله «اسحق کرمیو»[۳] که رئیس اتحادیه جهانی یهودیان (الیانس ایسرائیلی)[۴] و عضو برجسته گراند اوریان است ، بعرض شاه ایران رسانیده شده است» این تقاضای یهودیان را از فراماسونهای ایرانی بدان جهت نقل کردیم که نشان دهندهٔ همبستگی دائمی ولاینفك صیهونیسم وفراماسونیسم است. بطوریکه درهمین کتاب ملاحظه میکنید به روی سیاری از دیپلمهای فراماسونی ، منجمله دیپلم فرخ‌خان کلمه (یهوه)[۵]

۱- برای اطلاع بیشتر رجوع کنید به :

1 _ Le Monde Maconnique : Revue de la Francmaonnerie et ethangere , xv (1873) , 174 _ 181

2 _ Internationales Freimaurelexikon (Zurich , Leipzig and vienna , 1932) , 469 .

3 _ Encyclopedia Judaiea (Berlin , 1930) , V , 690_691 .

۲ _ Dalsace

۳_ Issac Cremieux

۴_ Allianc Israeliec universelle

۵ - برروی دیپلمهای محمودی ـ مشار ـ شانگهای نیز نام «یهوه» نقش شده .

بازبان وخط عبری نقش‌شده که‌این‌خود نموداردیگری‌ازبستگی‌یهودیان با فراماسونری میباشد . در ایران بستگی فراماسونیسم با صیهونیسم از بدو فعالیت این سازمان زیر زمینی درایران وجود داشته وهم اکنون نیز دارد. کارگردانان فراماسونیزم ازیهودیان ایران ویا نودینانی‌که حسب‌الظاهر دین‌آباء واجدادی خود را رها کرده‌اند ، تشکیل میگردد وهم‌اکنون نیز درلژهای وابسته بفرانسه و انگلیس در ایران یهودیان مهاجر بایران ویهودیان ایرانی عضویت دارند . از اینکه آنزمان فراماسونهای ایرانی تا چه پایه با یهودیان ایران همکاری داشته‌اند ، اطلاعی در دست نیست و بدین ترتیب اطلاعات ما درباره فعالیت فراماسونی فرخ خان امین الدوله وگروهی‌که با اوهمکاری داشتند ، خاتمه مییابد واکنون بمعرفی یکی ازدرخشان ترین وآزاده ترین چهره‌های ایرانی‌که او نیز بنوبه خود بعضویت سازمان فراماسونری درآمده بود ، میپردازیم .

میرزا یوسفخان مستشار الدوله

یکی دیگر ازچهره های درخشان وآزاده فراماسونری ایـران در ابتدای فعالیت درینکشور ، میرزا یوسفخـان مستشارالدوله نویسندهٔ‌کتاب معروف « یك‌کلمه » است . او که از پیشروان نشر فکر ورواج آزادی درایران است در پاریس وارد لژ فراماسونری « Clemente Amitié » منتسب بگروه گرانداوریان شده است . تاریخ صحیح ورود او بایـن لژ ماسونی در دست نیست ولـی فرمان نشان روزکروا Rose croix که ازطرف استادان لژ مذکور باو داده شده بتاریخ بیست وهشتم نوامبر ۱۸۶۹ میباشد .

میرزا یوسفخان‌که درآن ایام شارژدافر ایران در پاریس بوده درروز ۲۹ نوامبر ۱۸۶۹ یکی ازدرجات‌عالیه فراماسونری‌را ازمعتمدین‌واستادان لژمذکورگرفته است. درزیر فرمان نشان او « معماران اعظم » لژ مینویسند: « ما معتمدین لژکلمانت امیتیه گواهی میکنیم‌که عنوان حاضر بوسیله ما ببرادر میرزا یوسفخان ، پس از آنکه در حضور ما مراتب را امضاء کـرد تسلیم شده است » این نشان کـه باو داده شده دارای مزایائی بوده است . زیرا درمتن فرمان نوشته شده « میرزا یوسفخان میتوانند از همه



میرزا یوسف خان
مستشارالدوله

حقوق ناشی ازین عنوان و نشان استفاده کنند، وبتمام برادران ماسونی توصیه میکنیم که اورا بپذیرند. وهمچنین به‌همه ماسون‌های داخلی وخارجی‌که دارای نشان‌رسمی و حقیقی هستند متقابلاً توصیه میکنیم‌که احترامات لازم معمول دارند».

میرزا یوسفخان دوران خدمات سیاسی‌اش رادرسفارتخانه های ایران از سال ۱۲۷۰ـ ه (۱۸۵۳ـم) درحاجی طرخان روسیه شروع‌کرد. اوتا۱۲۷۸ ـ ه (۱۸۶۱ـم) کار پردازی ایراندرا درین شهر بعهده داشت، سپس ازسال ۱۲۷۹ ـ ه (۱۸۶۲ ـ م) شارژدافر سفارت ایران دربطرزبورگ و ژنرال‌کنسول تفلیس بود و تا سال ۱۲۸۳ ـ ه (۱۸۶۶ ـ م) درمأموریت های مذکور بسرمیبرد. ازاواخرسال ۱۲۸۳ ـ ه (۱۸۶۷ـم) شارژدافرسفارت پاریس شد. درهمین مأموریت بودکه اوداخل لژفراماسونری«کلمانت

امیتیه » شد و تاسال ۱۲۸۷ ـ هـ (۱۸۷۰ ـ م) در مأموریت پاریس بود . پس از ورود بایران بسمت مغاونت عدلیه ، میرزا یحیی‌خان مشیرالدوله منصوب شد . چون درین اوقات درروزنامه اخترچاپ اسلامبول انتقاداتی‌از دستگاه دیوان‌انتشارمییافت‌وهمچنین ارتباطی‌که او با فراموشخانه ملکم داشت، مورد اتهام قرارگرفت واورا مسبب اصلی‌این انتقادات دانستند « ... بعلت ارتباطش با ملکم مواجبش قطع ولقبش را به میرزاجواد خان دادند ... خود میرزا یوسفخان را زنجیر نموده به قزوین بردند . امین‌الدوله با کمال خصوصیتی‌که با میرزا یوسفخان داشت ممکن بود کاغذ اوراکه پست آورده بود نگذارد بنظرشاه برسد واین پیرمرد راآخر عمر بزنجیر گرفتار کند ... » [1] او مدت پنجماه درزندان بود، تا اینکه بعداً بسمت کارگزاری مهام خارجهٔ آذربایجان به تبریز رفت . میرزا یوسفخان دردوران خدمات دولتی چندین بار بجرم فعالیت های‌آزادی‌ـ خواهانـه و انتقاد از دستگاه ناصرالدیـن شاه بزنـدان افتاد و در سال ۱۳۱۳ ـ هـ (۱۸۹۵ ـ م) درحالیکه هفتاد وسه سال داشت درگذشت . [2] میرزا یوسفخان رساله یك کلمه را درسال ۱۲۸۷ ـ هـ (۱۸۷۰ ـ م) درپاریس نگاشت . او وقتی نوشتن رساله را آغازکردکه تحت نظر و تعلیمات استادان فراماسونری گرانداوریان قرار داشت . بـه همین‌نظردرین رساله جملاتی‌ازقانون اساسی‌فراماسونری نیزنقل‌کرده است . اوهنگام معرفی رساله‌اش‌مینویسد « ... یك کلمه‌ای‌که جمیع‌انتظامات فرنگستان درآن‌مندرج است‌کتاب قانون است‌که جمیع‌شرایط وانتظامات معمول بهاکه به امورد‌نیویه‌تعلق‌دارد درآن محرر ومستوراست و دولت وامت معاًکفیل بقای‌آن است ... شاه و گدا و رعیت ولشکری دربند آن مقید هستند واحدی قدرت مخالفت به‌کتاب قانون ندارد ... » از بازماندگان او یك‌پسرو یك‌دختر باقیماند. پسری‌که‌درقید حیات‌است بنام(یوسف‌مشار) میباشدکه سالهاست‌گوشه‌گیری اختیارکرده و در ده عجب‌شیر بسرمیبرد .

۱ـ خاطرات اعتماد السلطنه ص ۸۷۱ .

۲ـ درفرمان نشان روزکروا ، تاریخ تولد او ۱۸۲۲ نوشته شده است

À LA GLOIRE DU ... DE L'U∴

LE GRAND ORIENT DE FRANCE ... SALUT — UNION — FORCE.

... Mirza Yousouf Khan ... Rose-Croix ...

Donné à l'O∴ de Paris ... 1869 E∴V∴

... Le Secrétaire.

فرمان نشان فراماسونی ROSE CROIX مستشارالدوله



دیپلم فراماسونری مشاورالممالک محمودی صادره از گراندلژ بلژیک

مشاورالملك محمودی

یکی دیگراز پیشقدمان فراماسونری درایران محمود محمودی مشاورالملك استکه درلژ «ویکتوریا»ی شرق بروکسل عضویت داشت . مشاورالملك محمودی که در سوم ژوئیه ۱۸۶۵ (۱۲۸۱ـ ھ) بموجب دیپلم ماسونی « شورای طریقت بلژیك» بمقام استادی در لژ مذکور رسیده است ، کاشف ستاره محمودی در عالم نجوم استکه این ستاره بنام او به‌ثبت رسیده . پنجسال‌قبل‌ازاینکه او بمقام استادی درلژفراماسونری بلژیك برسد (۱۸۶۰ ـ م ـ ۱۲۷۶ ـ ھ) پس ازمدتها تحقیق ومطالعه بالاخره موفق‌شد که بین مریخ ومشتری ستاره جدیدی‌کشف‌کندکه علمای نجوم‌آنرا بنام « محمودی » خواندند و نام لاتین آنرا « دانائه » گذاشتند . روزیکه بمقام استادی ماسونی رسید بموجب تاریخ متن دیپلم وی فقط بیست‌ونه‌سال داشت و درآن ایام اوجوانترین‌ماسون ایرانی‌بود . درمتن دیپلم اوجملاتی‌بدین‌مضمون نوشته شده است : « ما استادان‌کرسی وافسران صاحب مقام لژماسونی.·. ST .·. IN .·. IM دربیست و نهمین روز ماه دوم سال حقیقی۵۸۶۵(سال‌نیسان‌یهودی)وباحضوراعضاء شورای‌عالی‌آئین‌اکوس‌منتسب به‌اسکاتلند در .·. X آت ث .·. که دربروکسل‌تشکیل‌شده تصدیق‌مینمائیم‌که برادرخیلی‌ارجمندو عزیزمان‌میرزامحمودمنجم‌متولدقم،درایران، ۲۹ ساله‌که‌امضایشان درذیل‌استدربیست‌و ششمین روزچهارمین سال.·. V درمیان ماپذیرفته‌شده وشاگرد وهمکار بزرگ ما درجه .·. R باودادیم،ازکلیه برادران‌واستادان‌اعظم‌خواهش‌میکنیم‌که‌اوراتحت عنوان.·. V بشناسند وباو التفات برادرانه داشته ومقدمش‌راگرامی بدارند . این فرمان بر اساس تعهدات متقابل ما دربروکسل ، ممهور بمهر بزرگ ما وامضاء شده توسط همه افسران برجسته V وبا امضاء مجدد برادرارجمند ما « رانه » درسومین روز پنجمین هفته سال حقیقی نیسان ۵۸۶۵ـ ۳ ژوئیه ۱۸۶۵ تکمیل شد . استاد اعظم ـ Tolwa خزانه‌دارـ خطیب ـ دبیر وامضای محمود منجم»

محمود محمودی مشاورالملك فرزندمیرزا محمدعلی است . جدش‌میرزامحمدـ

میرزای جلوه　　نصر الدوله بدر　　مشاور الملک محمودی



پس از کشف ستاره محمودی در پاریس



مشاور الملک محمودی در لباس وزارت

باقرمجتهد ازاهالی مازندران بوده‌که دردربارفتحعلیشاه صاحب مقام و اهل علم بوده . پس ازفوت محمدباقرمجتهد ، فتحعلیشاه ، فرزند اومحمدعلی‌را بکارهای دولتی گماشت واولین شغل وی ترمیم وسائل وزارت جنگ بود. چون دربن‌کار لیاقت وکاردانی‌ازخود نشان داد ، به‌حکومت‌کاشان منصوب شد . هنگامیکه میرزا محمود دوازده ساله بود ، پدرش درقم وفات یافت . چون او ازبدو طفولیت علاقه زیادی بتحصیل علوم داشت و چندین سال درقم نزد علمای آنعصر بتحصیل مقدمات و علوم حکمت و ریاضی پرداخته بود ، در سن هفده سالگی باتفاق مادرش بمشهد رفت و دو سال بتحصیل علوم تحریر اقلیدس وعلم هیئت پرداخت . در۱۲۷۱ـ ه (۱۸۵۵ـم)که بیست ساله بود بتهران آمدو معلم دارالفنون شد . مدتی تحت تعلیمات مسیو « بهلر » فرانسوی‌که معلم ریاضیات و مهندس عالیمقامی بود تحصیلات خود را تکمیل‌کرد . چون جوان فوق‌العاده با هوشی بود ، مراتب علمی اوبگوش ناصرالدینشاه رسید وبامرشاه مقررشد همراه چهل محصل دیگر که در سفارت امیرنظام گروسی بفرانسه میرفتند برای ادامه تحصیلات بپاریس برود .

محمودی درسوربن پاریس بتحصیل ریاضیات پرداخت و در رصدخانه این شهر زیر نظر پرفسور « لودیه » عالم معروف نجوم وکاشف ستاره « نپتون » بادامه تحصیل پرداخت وپس ازمدتی تحقیق بطوریکه‌گذشت ستاره « دانائه » راکشف کردکه بنام او « ستاره‌محمودی » نامیده شد .

امیرنظام‌گروسی‌که خود واعضاء سفارتش درپاریس وارد لژفراماسونری «سنسر امیتیه » شده‌بودند، محمودی‌را نیزوارد لژماسونی‌کرد. چون هنگام مراجعت بایران بمقام استادی فراماسونی نرسیده بود ، با توصیه مرکزگرانداوریان فرانسه به بروکسل رفت و « در شورای طریقت بلژیك»که منتسب ووابسته بگروه ماسونیك اسکاتلندبود، بمقام استادی رسید . هنگام مراجعت بایران در اسلامبول با میرزا حسین خان مشیرالدوله سفیر ایران که هجده سال مقام استادی در لژ ماسونی‌این‌شهررا داشت

ملاقات کرد .

دریکی‌ازروزها‌که میرزاحسینخان‌مشیرالدوله‌سفیرایران بافتخار اوضیافت‌داده بود ،میرزا ملکم خان‌سفیر ایران دررم نیز که بملاقات مشیرالدوله آمده بود در آن ضیافت حضور داشت . ملکم خان پس از تمجید ازمیرزا محمود خان با اظهار تأسف می‌گوید :

می‌ترسم با اینهمه زحمت وقتی بایران مراجعت نمائید کاری بشما رجوع شود که بهیچوجه با سوابق و معلومات شما سازش نداشته باشد و ضمناً ازاو سئوال می‌کند نسبت بکدام رشته ازفنون علمی بیگانه اید ؟

وی درجواب می‌گوید : من اگر بخواهم ازعلومی کـه بی بهره‌ام اسم ببرم باید بسیاری ازعلوم را بشمارم !

ملکم خان اظهار می‌کند مقصودم از آشنا نبودن بموضوعاتی است که در ایران فعلاً مؤسساتی درآنموضوع دائر است و شما نسبت بآن بی‌اطلاعید . مرحوم محمودی میگوید چون تلگراف از اختراعات جدید است می‌توانم بیگانه بودن خود را نسبت بآن اعتراف‌کنم میرزا ملکم خان اظهار می‌کندگمان نزدیك به یقین من‌آنست که شما را بهمین کار بگمارند !

مرحوم محمودی پس ازاینکه بایران بازمی‌گردد بملاقات اعتضاد السلطنه رفته و بعداً بحضور ناصرالدین شاه باریافته مورد تمجید فوق‌العاده واقع می‌گردد . اتفاقاً حدس میرزا ملکم خان تحقق یافته وشاه میگوید : « به نظامت تلگرافخانه منصوبش نمایند ! »

میرزا محمود خان با ناامیدی وخاطری پریشان ونگران از نزد شاه مراجعت و یکسره نزد استاد غلامرضا معروف به « جناب استاد »که درعالم ریاضت بمقامات عالیه رسیده بوده است میرود تا درقبول ورد این شغل مشورت نماید .

استاد میگوید « شاه‌آنچه امر می‌کند اطاعت‌کن و سرپیچی از اوامر شاه عاقبت

خوشی نخواهد داشت ! »

میرزا محمود خان طبق‌فرمان شاه به‌تلگرافخانه رفته سالها در این‌سمت مشغول کار میشود، تا اینکه بمعاونت وزارت تلگراف ارتقاء پیدا می‌کند .

بعداً نیز با سمت هائی ازقبیل ژنرال قنسولگری طرابوزان و سفارت ایران در بغداد ونمایندگی دوره اول مجلس شورای ملی هنگام ریاست مرحوم صنیع‌الدوله و کفالت وزارت عدلیه درزمان مستشاری مسیوپرنی «استاد اعظم» لژفراماسونری‌بیداری ایران ، فرانسوی منصوب میشود .

مرحوم مشاور الملك در زمان تصدی در تلگرافخانه بامر ناصرالدینشاه اغلب شبها درشمس‌العماره حضور شاه میرفت وبا دوربین های فلکی‌که ازاروپا واردکرده‌بود کواکب را بشاه نشان داده وحرکات وگردش‌آن ها را توضیح میداد .

مرحوم محمودی اصرار داشت‌که باتقویت دربار بایجاد رصدخانه‌به پردازد ولی اصراروی بجائی نرسید و بقراریکه معتصم السلطنه فرخ حکایت میکند ناصرالدین شاه گفته بود « نباید پول را روی هوا خرج‌کرد ! » بنابراین بجای تأسیس رصدخانه تنها استفاده‌ای‌که ازوجود اوبعمل‌آمد این بود که اجمالاً ذهن شاه را بطرز گردش و حرکات وفواصل سیارات سماوی‌آشنا میکرد !

تألیفاتی‌که بزبان‌فارسی‌ازآنمرحوم‌باقی مانده‌سه‌کتاب‌یکی‌درعلم جغرافیاست‌که آن را بخواهش مرحوم علیقلی خان هدایت (مخبرالدوله وزیرتلگراف) تألیف‌کرده است. دیگری کتابی است درهیئت و نجوم که هنگام اقامت درطرابوزان و مأموریت دولتی تألیف نموده .

یکی هم تقویمی است درخصوص تعیین فصول وبروج سیارات هفتگانه‌که ازاین جهت‌که مربوط به هفت سیاره است اهمیت دارد .

مرحوم مشاورالملك نه پسر ویك دختراز دوزن داشته‌که فعلا دوپسر ویکدختر ازاو بجا مانده‌اند .

دانشمند مزبور درسال ۱۳۳۸ هجری درسن ۸۹ سالگی چشم ازدیدار این عالم فرو بست ومدفن اودر مسجد بالاسر قم میباشد .

فصل یازدهم

فراموشخانه میرزاملکم‌خان

از اوایل سلطنت ناصرالدین‌شاه ، عده‌ای از ایرانیان باروپا مسافرت کردند و پس ازمشاهده پیشرفتهای سریع دول اروپائی تصمیم‌گرفتند در مراجعت اقداماتی برای تغییر اصول اجتماعی و سیاسی و بخصوص طرز اداره‌کشور درایران بوجود آورند .

ولی حکومت مطلقه ناصرالدین‌شاه و درباریان جاهل و سودپرست او ، همواره سد بزرگی در راه اصلاحات و اجرای نظریات اروپا رفته‌ها و روشنفکران بودند .

یکی ازجوانهای اروپارفته و زباندان زمان ، میرزا ملکم پسر میرزا یعقوب ارمنی (اهل جلفای اصفهان) بود ، که در سفر دوم به پاریس بعضویت لژفراماسونری «سینسرامیتیه»پذیرفته شده ودرمراجعت درصدد برآمده بودکه ازراه تشکیل شعبه این فرقه نظریات‌روشنفکران وفرنگ رفته‌های امثال خودرا بمرحلهٔ عمل درآورد .

زندگانی میرزا ملکم‌خان

میرزا ملکم ، در سال ۱۲۴۹ ﻫ (۱۸۷۷ م) در جلفای‌اصفهان کنار زاینده رود بدنیا آمد و پدرش میرزا یعقوب که ترك کیش پدران گفته واسلام پذیرفته بود، سالها درسفارت‌روسیه به مترجمی اشتغال داشت و وقتی از روسیه بازگشت، خانواده خودرا ازاصفهان بتهران آورد ودراین شهر اقامت گزید .

ملکم ازکودکی باروپا رفت و دوره‌های ابتدائی ومتوسطه را دریکی از مدارس مربوط به‌ارامنه فرانسه طی‌کرد وسپس‌بمدرسه عالی پلی‌تکنیك پاریس راه یافت.

میرزا تقی‌خان امیرنظام چون با میرزا یعقوب پدر ملکم آشنائی داشت، او را وادار کرد تا فرزندش را تشویق بتحصیل در رشته علوم سیاسی نماید. ملکم بدینکار پرداخت و سرانجام هنگامیکه بایران بازگشت درمدرسه دارالفنون‌که درشرف‌افتتاح بود بسمت مترجمی دروس استادان اروپائی و تدریس جغرافیا و علوم مقدماتی بکار پرداخت.

چون ملکم از فیزیك نیزاطلاعاتی داشت، ضمن تدریس دردارالفنون، مقدمات ایجاد دستگاه تلگراف بین مدرسه و قصر شاهی را نیز فراهم ساخت و نخستین ناقل دستگاه تلگراف از اروپا بایران شناخته شد. ولی چون درآنزمان مردم عادی و حتی خواص از امور علوم شیمی وفیزیك اطلاع‌نداشتند، کارهای علمی‌ملکم بعنوان تردستی وچشم‌بندی تلقی‌گردید وحتی ناصرالدین‌شاه‌که خود جوانی خردسال بود، از مشاهده کارهای او دلخوش شده و ملکم را بخویش نزدیك نمود و ملکم چنان از ظهور روحیه جدیددرشاه ومردم‌استفاده‌نمودکه‌وقتی بعدها شعبه‌فراموشخانه‌را درکشور تأسیس‌کرد، ازکارهای علمی خود برای جلب توجه داوطلبان تازه وارد استفاده مینمود.

ملکم علاوه برمعلمی دارالفنون، مترجم حضور شاه و مستشار و مقرب حضور میرزا آقاخان نوری نیز بود و در کارهای سیاسی از طرف اعتمادالدوله مورد مشاوره قرار میگرفت.

هنگامیکه فرخ‌خان کاشی برای مذاکره دراطراف اختلاف ایران و انگلیس با هیئتی باروپا رفت، ملکم نیز دراین سفر درمعیت وی عزیمت نمود و چون در معاهده صلح پاریس مصدر خدمات شایانی‌گردید درمراجعت ترفیع مقام ودرجه یافت. بموجب مدارکی‌که دردست‌است ملکم‌تنهادراین‌سفروارد‌تشکیلات فراماسونی شد [1] وقبل‌ازآن با این‌دستگاه ارتباطی نداشت.

۱ـ سیاستگران دوره قاجار صفحه ۱۲۸ همچنین رجوع شود به:
Le monde Maconnique و 1873

دراین هنگام مملکت متشنج و دستگاههای اداری کشور و دربار قاجار فاسد بود ، ملکم رساله‌ای که خود آنرا (کتابچه غیبی) نامیده است واصول و قواعدی برای اصلاح امور پیشنهاد کرد که آنرا بدون ذکر نام بوسیله میرزا جعفرخان مشیرالدوله بحضور شاه فرستاد و چون ناصرالدین‌شاه بواسطه تأثری که از قضیه هرات و تسلیم به عهدنامه پاریس بخاطرش راه یافته بود مفاد آنرا پسندید و دستور اجراء قسمتهائی از آنرا صادر کرد . ملکم خوشحال شد ولی درباریان مانع اجرای این مفاد شدند . او که در این اوقات فراموشخانه را نیز تشکیل داده بود بتلاش دیگری پرداخت . لیکن این بار درباریان، چنان شاه را ازوجود او وپدرش‌میرزا یعقوب ترساندندکه‌ناصرالدین شاه پدر اورا در ۱۲۷۸ ه (۱۸۶۱م) به اسلامبول تبعیدکرد وپس از دوسال‌خوداورانیز تحت‌الحفظ تاخانقین وازآنجا بخاك عثمانی اعزام داشت .

ملکم دراسلامبول مدتی سمت مترجمی ومستشاری میرزا حسین‌خان سفیر وقت ایران را درآن شهر داشت و بعد بعنوان ژنرال قونسول ایران بمصررفت و چون هزار تومان پول نقد از اسماعیل پاشا خدیو مصر رشوه گرفت او را به اسلامبول احضار کردند .

در ۱۲۸۸ ه (۱۸۷۱ م) میرزا حسین‌خان سفیرایران دراسلامبول ازمقام‌سفارت احضارگردید وچون بتهران آمد بوزارت خارجه وعدلیه منسوب شد و چون با ملکم سابقهٔ آشنائی داشت ویرا بتهران‌احضارکرد ودرامور سیاسی واصلاحی مستشار صدارت عظمی قرار داد و ملکم بدین ترتیب موفق شد نقشه ایجاد مجلس دارالشورای ملی را بصورت (مجلس‌تنظیمات حسنه) از تصویب شاه بگذراند . گرچه اقدام مجدد او سبب کینه توزی شدید معاندین و درباریان فاسد شد اما شاه او را با لقب (ناظم‌الملك) مفتخرساخت و با سمت وزیرمختاری به لندن اعزام نمود .

مدتی بعد ناصرالدین‌شاه به اروپا رفت و چون احتیاج بپول پیدا کرد ، بملکم متوسل شد و مقدمات اعطای امتیاز بانك و راه‌آهن وغیره‌را به بارون ژولیوس‌دوررویتر را فراهم نمود . در سفردوم شاه به‌اروپاگرچه ملکم نتوانست دولت انگلستان حاضر



میرزا ملکم‌خان ناظم‌الدوله درلباس سفارت

بدعوت رسمی از ناصرالدین‌شاه کند ولی در نتیجه تلاشی‌که در آلمان کرد و موفق به تخلیه ناحیه‌قطوراز تصرف عثمانی‌گردید، بپاداش این‌حسن‌خدمت ازمقام وزیرمختاری به سفارت کبری ترفیع یافت وعنوان (جناب اشرف) را پیدا کرد و بعدها که خود را «پرنس‌رفورماتور» یا « شاهزاده مصلح » خواند پادشاه به‌او اجازه استعمال لقب پرنس

را هم داد .

پس ازمرگ سپهسالار و روی کارآمدن مستوفی‌الممالك مخالفان ملکم درصدد عزل او برآمدند ولی‌ملکم بتهران‌آمد وموفق شد اقدامات آنها را خنثی‌کندو باردیگر مورد محبت قرارگیرد وبلندن بازگردد .

در۱۳۰۶ هـ (۱۸۸۸م)که ناصرالدین‌شاه برای سومین باربارو‌پارفت ، چون‌مورد استقبال انگلیسها قرار گرفت ، در مقابل دریافت ۱۰۰۰ لیره پیشکشی امتیاز تأسیس سازمان لاتاردرایران را باودادکه بعلت مخالفت علماء وحرمت‌آن لغوگردید .

پس ازلغوامتیازمز بور، امین‌السلطان موفق‌شد حکم عزل ملکم را ازکلیه‌مقامات ومناصب بگیرد لیکن بمجرد عزل اوخریدارامتیاز لاتار بمحکمه شکایت‌کرد و گرچه محکمه بضرروی رأی داد، لیکن‌درجریان محاکمه بشدت ازملکم هتك احترام‌گردید وحملات زیادی باوصورت‌گرفت . بطوریکه وی علاوه بر از دست دادن مقام و منصب دولتی ، حیثیت واعتباری‌را نیزکـه سالها درایران واروپا اندوخته بود از دست داد و برای جبران شکست در سال ۱۳۰۹ هـ (۱۸۹۱ م) بانتشار روزنامه قانون دست زد .

پس از کشته شدن ناصرالدین‌شاه ، ملکم بخشنامه‌ای بنام (اشتهارنامه اولیای آدمیت) چاپ کرد و بایران فرستاد و مقارن همین ایام امین‌السلطان صدراعظم معزول گردید وبجای‌وی امین‌الدوله دوست دیرینه ملکم بمقام صدارت عظمی‌رسید .

امین‌الدوله مظفرالدین‌شاه را نسبت بمیرزا ملکم‌خان برسرلطف آورد و او را بوزیر مختاری ایران در روم منصوب نمود و ملکم تا سال ۱۳۲۶ هـ (۱۹۰۸ م) کـه بواسطه عوارض پیری و کسالت ممتد در سویس رخت از جهان بست ، در این سمت باقی بود .

درباره‌کارهای عجیب وغریبی‌که بهاین شخص نسبت میدهند ، تاکنون مطالب زیادی‌گفته شده است . آنچه مسلم است ، چون وی از شعبده‌بازان ماهر و فوق‌العـاده زبردست بود ، اورا مردی خارق‌العاده ومرموزوخطرناك میدانستند . نویسنده یکی از

نشریات فارسی‌درباره اینگونه‌کارهای ملکم مینویسد :

« میرزا ملکم‌خان‌که درچشم‌بندی وشعبده‌بازی مهارت و استادی کامل داشت ، با عملیات خود تمام مردم‌را بحیرت وادار میکرد . افسانه‌های زیادی درباره شعبده ـ بازیهای عجیب وغریب اوشهرت دارد . فی‌المثل میگویند ، روزی شاه در اروپا بود (دربرلن یاپاریس) میرزا ملکم‌هم همراه شاه دراروپا بسرمیبرد . شاه میرزاملکم‌خان را برای حضور در یك جشن نظامی دعوت میکند ، دراین جشن سربازان و افسران و تمام افسران نظامی‌آن‌کشور چنانکه هم‌اکنون معمول است ازبرابر رئیس جمهور آن کشور رژه میروند . ضمن این رژه سربازان سایرکشورها نیزدفیله میدهند نوبت برژه کشورهای شرقی میرسد ، سربازان مصری و ترك با کلاه فینه وسایرین با لباسهای ملی خود شروع‌برژه مینمایند ولی ازقشون‌ایران خبری نبود ، زیرا ایران چنین‌هیئتی‌بآن کشور اعزام نکرده بود .

شاه بمیرزا ملکم‌خان میگوید همه‌کشورها رژه دادند ولی‌خیلی‌بد شدکه‌ایران دراین‌رژه شرکت ندارد وباعث سرافکندگی‌است . میرزا ملکم‌خان میگوید : نگران نباشید ، من درست میکنم و وقتی رژه همه کشورها تمام میشود میرزا ملکم خان با حقه بازی و شعبده بازی عجیبی یك سرباز ایرانی رابا لباس مخصوص بمیدان رژه میفرستد . این سرباز شیپور مخصوص مینوازد و یکدفعه هزار سرباز ایرانی با نظم وترتیب مخصوص و عجیبی وارد میدان میشوند وهمه حضار وحتی خود شاه را بحیرت میاندازند .»[۱]

افسانه دیگری‌که از میرزاملکم‌خان نقل میکنند بدین‌ترتیب است‌که «رئیس‌ـ جمهورفرانسه روزی شاه ومیرزا ملکم‌خان‌را برای ساعت ۵ بعدازظهر بقصرخود دعوت مینماید. ساعت ۵ر۴شاه بمیرزاملکم‌خان میگویدبرای‌شرکت دردعوت رئیس‌جمهوری خود را حاضر کند ولی میرزا ملکم‌خان میگوید باید ساعت ۷ بدعوت برویم . هرچه شاه اصرارمیکندکه اگربدقولی بکنیم باعث‌آبروریزی ایرانیان است میرزا ملکم‌خان

۱ـ روزنامه فرمان سال ۱۳۳۰ مقاله‌کریم روشنیان .

قبول نکرده ومیگوید ساعت هفت میرویم بقیه‌کارها با من.

سرساعت هفت ، شـاه و میرزا ملکم‌خان وارد کاخ ریاست جمهوری میشوند . رئیس جمهورفرانسه با حالت‌گرفته وعبوس ازآنها استقبال‌میکند ومیگویدمثل‌اینست که قراربود ساعت ۵ تشریف بیاورید. شاه درحالیکه ازخجالت سرخ شده بود بمیرزا ملکم‌خـان چشم میدوزد . میرزا ملکم‌خـان با تبسم مخصوص میگوید ، صحیح است جناب رئیس . ماهم بوعده وفاکرده ودرست سرساعت ۵ شرفیاب شدیم و بعد ساعت‌خود راکه درست عقربه‌آن روی‌پنج بوده برئیس‌جمهور نشان میدهد. رئیس‌جمهور با تمسخر خاصی میگوید « ساعت شما خوابیده است » میرزا ملکم درجواب میگوید « اطمینان دارم ساعت‌من‌درست است اگرباورندارید، بساعت خودتان نگاه‌کنید» رئیس‌جمهوری با قیافه‌ای‌که ازاعتماد اوحکایت داشت بساعت خود نگاهی میکند وبا تعجب می‌بیند که ساعت او نیز ۵ بعدازظهررا نشان‌میدهد. ناچارمیگوید‌ببخشید ساعت من‌هم‌خوابیده است ، بعد ازچند نفردیگرهم‌که درآنجاحضورداشتند سئوال میکند ولی‌می‌بیندساعت آنها هم ۵ بعدازظهررا نشان میدهد . حتی یکنفررا میفرستدکه ازمحل‌دیگری ساعت را بپرسد ، معلوم میشود تمام ساعتهـای پاریس ساعت ۵ بعد ازظهررا نشان‌میدهند . همه را بهت و حیرت فرا میگیرد وموقع خدا حافظی میرزا ملکم‌خان با رئیس‌جمهور دست میدهد وناگهان رئیس جمهورفرانسه می‌بیندکه دست میرزا ملکم‌خان دردست‌او جا مانده وخود اوبدون دست درحال رفتن است .»[1]

بطورخلاصه میرزاملکم‌خان ازاین‌شعبده بازیهازیاد داشته واگرهمه‌آنها صحت نداشته باشد مهارت وتردستی خود میرزاملکم غیرقابل تردید است . این دوداستان‌که بیگمان افسانه‌ای بیش‌نیست ازآنجهت ذکرشد تا نمونه‌ای‌ازافکارمردم آنزمان‌درباره مؤسس اولین سازمان فراموشخانه وکسیکه‌کارهای غیبی‌وعجیب میکرد نشان داده‌شود وخوانندگان بدانندکه مردم‌آنزمان وحتی‌طبقات عالیه درباره ماسونها ورهبران‌آنهـا چگونه فکرمیکردند .

۱ـ روزنامه فرمان ـ سال ۱۳۳۰

وقتی ملکم خان و پدرش میرزا یعقوب شعبه سازمان فراماسونری **فراموشخانه ملکم** را بتقلید ازگرانداوریان فرانسه در ایران تشکیل دادند ابتدا از نخبه اعیان و چند تن ازشاهزادگان دعوت بعمل آوردند و انجمن خود را فراموشخانه نامیدند .

برخی از نویسندگان عقیده دارندکه نام « فراموشخانه » را ملکم و پدرش ابداع و به مجمع فراماسونها داده‌اند . درحالیکه درفصول قبل یادآور شدیم که «فراموشخانه» را ازدوران اشکانیان بهزندان‌های وحشتناك اندیمشك میگفتند . وسپس سایر مورخان و نویسندگان این کلمه را در نوشته‌های خود بکار برده‌اند[1] .

۱ــ نخستین باری که درزبان ایرانیان نام فراموشخانه وفراموشی پیدا شده دردوران سلطنت شاهان ساسانی بوده . شاپور دوم پادشاه ساسانی ، زندانی درخوزستان داشته که بنام « فراموشخانه » و« قلعهٔ فراموشی » نامیده میشده. مرتضی راوندی مینویسد: «. . مجرمین سیاسی وافرادی ازطبقهٔ ممتازکه مرتکب جرمی‌میشدند معمولاً بقلعهٔ مستحکمی درخوزستان بنام « فراموشخانه » گسیل میشدند و کسی حق نداشت نام زندانی و محل او را بزبان راند..» (ص ۱۰ ۵ جلد اول تاریخ اجتماعی ایران) دردوران حکومت اشکانی این زندان وسیله از میان بردن اشخاص بلند مرتبت بوده که وجودشان برای کشور خطر داشت .

مخوفترین زندانی که در آن ایام وجود داشته در قلعه فراموشخانه بوده که بنابادعای پروفسور آرتور کریستن سن (ص ۲۱۳ ایران در زمان ساسانیان) زندان «گلیگرد» و یا «اندمیشن» نام داشت .

این زندان که می‌توان آنرا شبیه قلعهٔ باستیل فرانسه دانست بنام (انوشبرد) یا «قلعهٔ فراموشی» نیز می‌خواندند . کسیکه در این محل زندانی میشد هیچکس حق نداشت نام زندان و یازندانی را بزبان آورد . چنانچه یکی‌ازرعایای‌ایران کلمهٔ «انوشبرد» را بزبان میراند ویا ازیکی‌از زندانیان دراین قلعهٔ مخوف‌یاد میکرد، بلافاصله کشته شده ویابسرنوشت زندانی مبتلا میشد .

فوستوس بیزانس در باره فوت ارشاك پادشاه ارمنستان در قلعه‌فراموشخانه مینویسد: خواجه سرائی که « در قسمت » نام داشت و امیر یکی از ولایات ارمنستان بود ، در یکی از جنگهائی که با (کوشانیان) کرد ، شاهپور دوم را از خطر مرگ نجات داد . شاهپور به پاس خدمات او فرمود . « هر چه از من خواهی بخواه » وعده داد که مطلوب او هرچه باشد اجابت خواهد شد . درنتیجه اجازه خواست‌که یك روز بقلعه فراموشخانه بدیدن‌ارشاك←

درباره تاریخ تأسیس فراموشخانه درایران اختلاف نظرهائی وجود دارد. خان ملك ساسانی به‌نقل ازرساله عبرةالناظرین وعبرةالحاضرین تألیف آقا ابراهیم بدایع نگارمینویسد « درسال ۱۲۷۴ هجری قمری درسال آخرصدارت میرزاآقاخان نوری‌در تهران‌فراموشخانه‌ای‌که‌آنرافرامیسن‌می‌نامیدند دایرکرده ومردم‌را به‌آزادی‌جمهوری‌طلبی دعوت میکرده است. لژمزبور را درخانه جلال‌الدین میرزا پسرفتحعلیشاه واقع درمحله مسجد حوض‌تهران بطورسری وپنهانی‌دایر نموده است. دوره اجلاسیه این لژ فرامیسین‌که‌پیرمردان‌خاطرات‌اسرارآمیز آن‌را باهزاران‌آب‌وتاب‌حکایت‌میکردند هفت سال طول‌کشید ودراین‌ایام میرزا یعقوبخان‌با پسرش درتشکیلات فراموشخانه‌وتبلیغات جمهوری همکاری میکرد.[۱] کم‌کم این راز پنهانی علنی شد درسال ۱۲۷۹ جمعی از شاهزادگان بر دولت بشوریدند و شاه‌را سخت نگران ساختند بامر دولت جمعی از اصحاب‌اورابگرفتند عده‌ای‌فرارکردند ودسته‌ای بروضات مطهرةالتجا بردند[۲]... ».

این مطالب هنگام تحقیق در سایر اسناد و مدارك تأسیس اولین فراموشخانه جدید درایران تطبیق نمی‌کند، زیرا بدایع‌نگار تأسیس فراموشخانه را در ۱۲۷۴ هـ (۱۸۵۷ م) و انحلال آنرا در ۱۲۷۹ (۱۸۶۲ م) میداند. در حالیکه در همین نوشته دوران فعالیت فراموشخانه‌اولیه هفت سال ذکرگردیده‌است وبنظر میرسد سایرمورخان

ـ برود تا احترام نسبت به او بجای آورد و بوسیلهٔ موسیقی او را شاد گرداند. شاهپور باو جواب داد که اجابت این مسئول بسیار دشوار است و تو خود چون نام « انوشبرد » (قلعهٔ فراموشی) را بر زبان رانده‌ای جان خود را بخطر انداخته‌ای ... » با وجود این شاهپور تقاضای او را اجابت کرد و او اولین و آخرین خارجی است که موفق شد بـه قلعهٔ فراموشی برود.

۱ ـ حمدالگار شرق شناس انگلیسی مینویسد: « از آن جا که در انقلاب فرانسه، مفهوم جمهوریت با برهم زدن نظم اجتماعی موجود و بی‌دینی مرادف بود، « فراموشخانه » را هم به تبلیغ جمهوریت متهم میکردند. خاصه آنکه ملکم خان، همیشه می‌گفت که رژیم جمهوری باید بر همان اساس نظام متداول در اغلب کشورهای اروپائی، مستقر شود واتباع مملکت باید در کلیهٔ امور کشوری و دولتی، برای تعیین مقامات و وظائف آنها، مشارکت داشته باشند » (مقاله فراماسونری‌درایران ص ۱۷)

۲ ـ سیاستگران قاجار ص ۱۱۰

نیز همین اشتباه را مرتکب شده‌اند . مگر اینکه قبول کنیم‌که عمر اولین فراموشخانه جدید ایران هفت سال نبوده است . نظریات مختلفی که درباره تأسیس فراموشخانه ابراز شده عبارتست از :

۱ـ محیط طباطبائی معتقد است‌که ملکم پس از تنظیم‌کتابچه غیبی فراموشخانه را بنیان نهاد . این‌کتابچه بین سالهای ۱۲۷۵ و۱۲۷۶ نوشته شده‌است .[۱]

۲ـ دکتر فریدون آدمیت می‌نویسد «ملکم فراموشخانه را ظاهراً درسال ۱۲۷۵ بنا نهاد .[۲]»

۳ـ ظل‌السلطان در تاریخ مسعودی می‌نویسد «ملکم پس از بازگشت از سفارت فرخ‌خان در ۱۲۷۴ فراموشخانه را تأسیس‌کرد[۳].

۴ـ پرفسور لمبتن تاریخ تأسیس فراموشخانه را ذکر نمی‌کند، ولی‌تاریخ انحلال آن را ۱۲۷۸ میداند[۴].

۵ـ ابراهیم حکیمی «حکیم‌الملك» در مصاحبه‌ای که با نویسنده کرد ، تأسیس فراموشخانه ملکم‌را در ۱۲۷۴ اعلام نمود[۵].

۶ـ یك محقق شوروی تاریخ تأسیس فراموشخانه ملکم را درایران سال ۱۸۵۷ (۱۲۷۴هـ) می‌داند و دراین باره چنین مینویسد « در آذربایجان و ایران فراموشخانه قرینه فراماسیون است . فراموش‌خانه در ایران (تهران) در سال ۱۸۵۷ (۱۲۷۴ هـ) بوسیله میرزا ملکم‌خان ایجاد شد . در جمعیت فراموشخانه مسائل علمی و اجتماعی و سیاسی گوناگون بحث میشد . هدف اولیه ترویج معارف وآزادی بود . و بعد بفعالیت علیه استبداد در ایران پرداخت . برخی از اعضاء این جمعیت جزء سازمان دهندگان نهضت مشروطیت ایران بودند. اوائل‌سالهای شصت قرن‌گذشته فراموشخانه به «جمعیت

---

۱ ـ مجموعهٔ آثار ملکم ص ز ـ و

۲ ـ فکر آزادی ص ۹۵

۳ ـ به نقل ازتاریخ بیداری ایرانیان جلد اول ص ۱۱۹

۴ـ انجمنهای سری درانقلاب مشروطیت ص۱۷۲ .

۵ـ مجله آسیای جوان ۲۸ خرداد مقاله (من‌مؤسس فراماسونری در ایران بودم).

آدمیت» تغییر نام داد . ارگان چاپی این‌جمعیت روزنامه قانون بود (۱۸۹۵ - ۱۸۹۱) که ملکم‌خان درلندن منتشر می‌کرد وخود مدیر واداره‌کننده آن بود . در اثر ملکم کتاب « اسرار فراموشخانه» ماهیت و مقصد این اتحادیه گفته شده است . جلسات آن مانند فراماسیونهای اروپائی در شرایط اختفا و MYSTIQUE برگذار میشد و اعضاء آنهم مانند فراماسیونها از قشرهای بالای جامعه بودند .[۱]

بنابراین ، و با توجه بنظریات فوق می‌توان گفت که تأسیس اولین فراموشخانه ایران دراواخر سال ۱۲۷۴ ه (۱۸۵۷ م) ویا اوائل‌سال (۱۲۷۵ ه) بوده است .

میرزا ملکم‌خان در روز دهم دسامبر ۱۸۵۷ (۱۲۷۳ ه)[۲] در معیت فرخ‌خان امین‌الدوله و چند عضو دیگر میسیون اعزامی ایران باروپا وارد لژ فراماسونری «سنسرامیتیه»[۳] که‌یکی از شعبات‌گرانداوریان بود ، شد . اوکه خود دریکی ازشعبات فراماسونری با «قاعده» وبا « اجازه » فراماسون شده بود ، بدون اینکه فرمان تأسیس لژ ویا سازمانی نظیر لژهای فراماسونی داشته باشد ، در تهران فراموشخانه را تأسیس کرد . وهمین امر سبب شدکه فرخ‌خان امین‌الدوله درکار تأسیس فراموشخانه درایران از او ناراضی باشد . حمدالگار می‌نویسد : «مشهور است‌که میرزا فرخ‌خان ازرقیبان ومخالفان فراموشخانه بوده وممکن است علت اصلی مخالفت او ، آگاهی ازین‌موضوع بوده است که ملکم‌خان از لژ بزرگ « گرانداوریان » فرانسه مأموریتی برای تشکیل لژ فراماسونری درایران نداشته است . وحال آنکه ایرانیان او را یك فراماسون می‌دانستند وبه‌احتمال‌قوی پذیرفته بودندکه فراموشخانه او، درواقع یك لژ فراماسونری است .»[۴]

۱ـ آثار منتخبه فلسفی اخونداف چاپ مسکو ۱۹۶۲ ص ۳۱۸

۲ـ بولتن شورای طریقت گراند اوریان سال ۱۸۶۰ ص ۳۹۶-۳۹۷ .

۳ـ Sincere amitié

۴ـ مقاله فراماسونری در ایران ص ۱۳

تشکیل فراموشخانه

ملکم تفأل ازحافظ

دکتر ملکزاده نویسنده و مورخ ایرانی هنگام بحث دربارهٔ کلمه (عدل مظفر) مینویسد : «مستبدین ، آزادیخواهان و درباریان همه از خواجه شیراز (تفأل) میکردند چنانچه میرزا سلیم خان ادیب‌الحکماء طبیب محمد ولیخان سپهسالار با تفأل ازدیوان خواجه شیرازکلمه (عدل مظفر) را انتخاب وبوسیله سپهسالاربتصویب مظفرالدینشاه رسانید .»

دکتر ملکزاده میافزاید : «حزب فراماسون هم در ایران با تفأل از حافظ پدید آمد ... درمیان رجال دوره استبداد میرزا ملکم خان بیش از هر کس درآشنا کردن مردم بدستگاه تمدن جهان و منافع قانون و مزایای حکومت ملی سعی و کوشش کرد و تأثیر افکار او در روشن کردن ضمیر مردم وپیدایش مشروطیت بسیار گرانبها بود . حزب فراماسون را او در ایران بنیان نهاد و ازاین راه افکار نوین را تا آنجا که مقتضیات آنزمان اجازه میداد درمیان ایرانیان انتشار داد . او هنگامیکه میخواست این حزب را تشکیل بدهد از جور امناء دولت بیم داشت و ماهها در تردید بسر برده با رنج وعذاب درآغوش بود تا اینکه روزی هنگام مطالعه بیاد دیوان حافظ افتاد و با خود گفت .

«بهتر است برای درك آینده اینکار تفألی زنم» دیوان خواجه را درکنارگرفت وباین غزل ضمیر پریشانرا جمعیت روی داد وایمنی خاطر حاصل گردید .

خیز در کاسه زر آب طربناك انداز | پیشتر زانکه‌شودکاسه سرخاك انداز

عاقبت منزل ما وادی خاموشانست | حالیا غلغله در گنبد افلاك انداز

میرزا ملکم خان پس‌ازاینکه این دو بیت را از دیوان خواجه خواند بلافاصله بفکر تشکیل « فراموشخانه » و یا بقول دکتر ملکزاده « حزب فراماسون » در ایران افتاد .[۱]

گرچه این ادعای دکتر ملکزاده که بتفصیل ازآن یاد میکند دور از واقعیت

۱ـ تاریخ مشروطیت ایران جلد ص ۱۱۹

بنظر میرسد ولی بهرحال درصحت آن شکی نیست زیرا ملکم برای پیش بردن مقاصد خود با هر دسته از مردم و رجال به یك طریق جداگانه صحبت میکرده و شاید این داستان شیرین را نیز برای خوش آمد کسانیکه بحافظ علاقه داشتند جعل کرده است .

ملکم کلمه «فراموشخانه» راکه از زمانهای بسیارقدیم بفرقه (ماسونری) میگفتند انتخاب کرد و چون مردی با هوش و زیرك بود ومیدانست چگونه بین مردم نفوذکند این کلمه راکه حکایت از داستانهای اسرارآمیز وهیجان‌انگیز میکرد بروی سازمان خود نهاد وجنبه رمز وابهام فراموشخانه را باسابقه تاریخی آن در ذهن مردم ممزوج ساخت .

بطوریکه مورخین مینویسند ، در زمان قدیم کسی که میخواست وارد فرقه ماسونی (بنّائی) شود پس از گذراندن امتحانات سخت، استاد بزرگ جام‌آب گوارائی بدست او میداد که آنرا آب فراموشی میگفتند واو مکلف بود آبرا بنوشد وازآن‌پس هرچه در فرقه خود دیده است فراموش کند و هیچ چیز را بروز ندهد وچنین وانمود کند که همه چیز را فراموش کرده است . اسمی را که میرزا ملکم خان روی انجمن خود گذاشت نیز ازاین حیث مناسبتی داشت و هر چند که فراموشخانه میرزا ملکم خان شعبه رسمی و مجاز فراماسونری فرانسه یا انگلیس نبود ، و شرائط خاصی که لازمه تشکیل لژ است درآن رعایت نشده‌بود لیکن چون خود وی فراماسون فعال و سرشناس بود مردم و رجال آن زمان و حتی پادشاه وقت تشکیلات او را شعبه‌ای از فراماسونی جهانی خواندند وبا این نظربآن نگاه کردند .

متأسفانه از سازمان فراموشخانه ملکم اسناد ومدارك معتبری باقی نمانده است زیرا وی و پدرش فراموشخانه خودراکاملاً سری تأسیس کرده بودند وکنترل شدیدی برای حفظ اسراراعمال مینمودند وفقط کسانی را بعضویت آن قبول میکردندکه جداً مخالف رژیم دیکتاتوری و استبداد و طالب اصلاحات و ترقیات سریع باشند . قبل از تشکیل فراموشخانه ، ترقیخواهان و شیفتگان آزادی بطور پراکنده و با احتیاط

به‌فعالیت‌های پنهانی خویش برای بدست‌آوردن‌آزادی وتغییر حکومت تلاش‌میکردند.
لیکن میترسیدندکه براثرفشارطبقه حاکمه وجامعه روحانیت خرد شوند . اما بتدریج
این جنبه ترقیخواهی به علماء نیز سرایت کرد و روحانیون روشنفکر به‌بهانه آشنائی
با فقه اسلامی شاگردان و طلاب خود را وادار بکسب علوم جدید میساختند ، و این
طبقه نیز بتدریج به‌ترقیخواهان و آزادگان می‌پیوستند . علاوه بر این در همین اوان
دستجات وطبقات ناراضی دیگر نیز جلسات مخفیانه داشتند وبطور پراکنده فعالیتهائی
در راه کسب آزادی وتغییر حکومت مطلقه واستقرار رژیم قانون مینمودند .

پرفسور لمبتن عقیده دارد که دراین موقع « ... یکی ازاین مجامع دسته
فراماسون‌ها بود که آنها را اصطلاحاً « فراموشخانه » می‌نامیدند . دراین سازمان
عده‌ای که بعداً رهبری انقلاب مشروطیت را عهده‌دارشدندعضویت داشتند . تأسیس
فراموشخانه را به‌میرزا ملکم خان نسبت میدهند واغلب اعضای اصلی آن از شاگردان
قدیمی مدرسه دارالفنون بودندکه درربیع‌الاول ۱۲۶۸ مطابق‌با ۱۸۵۱ احداث‌گردیده
بود . سرپرست و رئیس نخستین فراموشخانه که فراماسون‌های انگلیسی و فرانسوی
اصولا آنها را نمی‌شناختند ، پدر میرزا ملکم خان یعنی میرزا یعقوب خان[1] بود و
عده‌ای از رجال واعیان عضو این جمعیت بودند وحتی‌شایع است‌که خود ناصرالدینشاه
نیز با فراموشخانه مزبور تماس داشت ...»

شایعه تماس ناصرالدینشاه با فراموشخانه از عریضه‌ای که میرزا حسینخان
قزوینی (مشیرالدوله) وزیر مختار ایران در اسلامبول درسال ۱۲۷۹ هـ (۱۸۶۲ م)

۱ـ خان‌ملك ساسانی‌مینویسد «میرزا یعقوبخان نامبرده‌که ارمنی‌بود ودعوی مسلمانی
مینمود . در سفارت روس سمت مترجمی داشت ودرتمام عمر برای انگلیسها جاسوسی میکرد
وبموجب اسناد ونوشتجات موجوده‌دوفقره جاسوسی ازاوآشکارمیباشد...» نویسنده‌مزبوردر
جای‌دیگر میافزاید «... بعد ازعزل میرزاآقاخان انگلیسها میرزا یعقوب‌خان‌را ملبس بعبا
وعمامه کرده بخوارزم نزد خان خیوه فرستاده اورا برای تصرف مرو و شاهیجان تشویق و
تحریص کرده و وعده داده بودند که دراین راه با او مساعدت نمایند ...» (سیاستگران
صفحه ۳۹)

بحضور وی نوشته است آشکار میشود . مشیرالدوله ازقول ملکم به وزیرخارجه مینویسد: « او میگوید بدستور شخصی شاه فراموشخانه را دایر کرده و بامر او این انجمن را منحل کرده است[۱] .»

این گزارش که جزء اسناد سفارت ایران در اسلامبول میباشد نشان میدهد که ناصرالدینشاه از ابتدا میدانسته که فراموشخانه چیست ودستور تشکیل آنرا بهملکمها (پدر و پسر) داده است ، اما بعداً او را از ادامه اینکار بوحشت انداخته‌اند و برای اثبات اینکه شاه ازتشکیل فراموشخانه مطلع بوده ، نوشته ونظریه وزیرمختار فرانسه در ایران را نقل میکنیم که بنوبه خود بسیار جالب توجه است . این وزیر مختار که کنت دوگوبینو نام داشته است ، سالها در ایران مأموریت سیاسی داشته وبتحقیق یکی از ایران‌دوستان بنام است وکتابهای متعددی درباره‌کشور ما نوشته است . او درکتاب «فلسفه مذاهب و فرق آسیا»[۲] هنگام بحث درباره فرقه بهائی علت تعطیل فراموشخانه

۱ـ برای اینکه بدانیم میرزا ملکم خان به‌فراموشخانه بچشم دکان‌عطاری مینگریسته قسمتی از نامه اورا که درهنگام بیکاری نوشته ازآرشیو وزارت خارجه ایران نقل‌میکنیم . ملکم مینویسد « والله و بالله هریك از تکالیف را که اشاره بفرمائید قبول خواهم کرد بهمه حالت راضی هستم مگر به بی‌کاری حتی بیکاری را هم قبول خواهم کرد . اما بشرطی که اسباب گذران من مهیا باشد . اگر بخواهند هم گرسنه باشم و هم بیکار بمانم این نخواهد شد . من اگر فقط حقه‌بازی بکنم (همان‌کاری‌که در فراموشخانه میکردم) سالی هفت هشت هزار تومان عاید من میشود ، اگر فراموشخانه بر پا کنم سالی بیست هزار تومان مداخل میکنم . اگرروزنامه‌نویسی بکنم باصطلاح قدیمی‌ها هرکس را بخواهم بزانو می‌اندازم ...» ملاحظه میشودکه ملکم سه شغل، حقه‌بازی فراماسونری و روزنامه‌نویسی را وسیله کسب مال وجمع‌آوری پول میدانسته است (اسناد رسمی دولتی مجموعه ۶۰۵۹) .

۲ـ ترجمه نوشته‌های‌کتاب گوبینو را علی‌طالقانی‌لیسانسه دانشسرایعالی بعهده گرفت و مرحمتاً به نویسنده داد . اصل کتاب که در ۱۹۵۷ تجدید چاپ شده است در کتابخانه خانم دکترعذرا غفاری دانشیار دانشسرای عالیست که در اختیار مترجم‌قراردادکه از لطف خانم غفاری وطالقانی سپاسگزارم . یك نسخه دیگر ازکتاب مزبور درکتابخانه خان‌ملك ساسانی است که درسال ۱۹۲۲ م در پاریس چاپ شده است . دراین سال بموجب قانون مطبوعات‌فرانسه چون چهل سال ازچاپ نوشته‌های اومیگذشت، دولت‌فرانسه چاپ‌کتابهای←

ملکم‌را اتهامی میدانندکه درباریان بفراماسونهای عنوآن‌بسته وآنهارا بهائی‌دانسته‌اند گوبینو مینویسد :

« نزدیك بدو سالست‌که دولت ناراحتیهائی راجع بمبتکرین عقاید جدید دارد اینطور که گفته میشود این یکی از ادارات اروپائی است که موجب پیدایش این‌فکر وعقاید جدید شده‌است. میان ایرانیانی‌که‌دراروپازندگی میکردند، یك‌ایرانی باهوش و لایق وجود دارد که از دوستداران و طرفداران افکار جدید است و خود اوست که سبب پیدایش انجمنی‌بنام فراموشخانه «فران‌ماسونری» شده است .

این شخص مدتهای مدیدیست‌که نقشه چنین انجمنی را طرح‌ریزی‌کرده است. خاور زمینی‌ها بفراهم آوردن چنین محافلی تمایل زیادی دارند و از ایجاد آنها لذت فراوان میبرند و بههمین دلیل‌که ما مغرب زمینیها هنر شرقی‌ها را از لحاظ موزیك و هم‌آهنگی آن که بی‌شباهت بموسیقی ما نیست ، ارزش قائل هستیم .

شخصی که اینك مورد بحث منست خودرا بپادشاه معرفی وباو نزدیك شده این شاه مانند سلاطین گذشته بدو چیز متکی است . یکی تملك دارائی شخصی و دیگری قدرت وحکومت مطلقه . بنظرشاه وجود این عوامل است‌که پادشاه میتواند اعتمادملت را نسبت بخود جلب نماید .

این ایرانی (ملکم خان) در یکی از نقاط تهران انجمنی تشکیل داد و خود ریاست آنرا برعهده گرفت و سعی بلیغ مبذول میداشت که اعضای انجمن همکاری بسیار نزدیکی با خودش داشته باشند ونیز اعضای انجمن وفاداری خودرا نسبت بمرام و مبانی و رئیس فراموشخانه اعلام دارند . و نیز تعهد کرده بودند که بکوشند تا تمام افراد درجه اول مملکت باین مسلك نو بگروند .

او بشاه گفته بود : بااین‌تدبیر ماهرانه شاه در رأس ملت قرار خواهدگرفت ودر

←اورا از تملك خانواده‌اش خارج وبمطبوعات اجازه داد که کتب اورا برایگان چاپ‌کنند. کلیه کتب او تجدید چاپ شد مگر تاریخ ایران او . وقتی گوبینو فوت کرد جهودها در جراید فرانسه نوشتند : (خورشید نیمه شب غروب کرد) ولی‌آلمانها قبلاً درسال ۱۹۰۰ مجسمه اورا در برلین نصب کردند .

نتیجه قدرتها را در دست خواهد داشت و قدرت و نفوذ او در ملت بطوری استحکام پیدا میکندکه هیچکس نخواهد توانست قدرتهای باز یافته شاه را از وی سلب نماید.

البته واضح استکه پادشاه از افتتاح چنین انجمنی با طیب خاطر استقبال نمود وبتمام تجلیاتی که ممکن بود ازاین حزب بمنصه ظهور رسد خودرا علاقمند و متمایل نشان داد . ولی پس از مدتی ، شاه چند روزی ازملاقات با وزراء ، امراء، وسایررجال خودداری نمود وکسی اورا ندید .

او بدون آنکه بداند چه طبقاتی در حزبی که بفرمان خودش تأسیس شده عضو هستند ویا لااقل اطلاعاتی راجع بعقاید و افکار این انجمن دارند ، از انجمن ترسید و مایل شد که بفراموشخانه سری بزند » گوبینو پس از تشریح کلمه فراماسونری در لغت انگلیسی وفرانسه مینویسد « ایرانیهای عضو انجمن برای سر نگهداری و بدست آوردن نتایج خوب وشایان توجه از انجمنی که تشکیل داده بودند ازهیچگونه پشت هم‌اندازی وتردستی‌های ظریف برای اینکه بدیگران بگویندکه از حوادث واتفاقات انجمن کاملاً بی‌اطلاعند ابانکردند، درنتیجه رئیس انجمن به رازداری مریدان خود مطمئن شد .

فراموشخانه درزبان فارسی بمعنی (خانه فراموشی) است . ازهمان‌آغازفعالیت فراموشخانه ایرانیان ازاین تشابه وقرابت لغوی نتیجه‌ای گرفتندکه با معنی این‌کلمه بستگی داشت . اینها میگفتند پس ازاینکه ازفراموشخانه خارج میشوند آنچه را که در آنجا دیده‌اند ، فراموش میکنند و همین مسئله به رؤسای فراموشخانه فرصت دادکه‌آنچه را بخواهند درلژمطرح‌کنندبدون‌اینکه بترسندکه درخارج افشاء میشود. در مدت چند هفته همه اطرافیان شاه و متنفذین وارد فراموشخانه شدند . مؤسس فراموشخانه درجات ونشان‌هائی‌را میان اعضاء فراموشخانه تقسیم‌کرد . وسپس درباره مرام فراموشخانه بسخنرانی برداخت در حالیکه جلسات بظاهر مجلس چای و قلیان بود ... »

بتدریج کارفراموشخانه بالاگرفت و چون در اکثر جلسات‌آن درباره اصلاحات

مملکتی و ترقیات فـرنگستان سخن بمیـان میآمد ، بالطبع درباریان و شخص شاه از این گونه صحبتها و مذاکرات ناراضی شدند . بخصوص که درباریان با هرگونه انجمن سازی مخالف بودند .

محمود عرفان نوشته است « .. دربارباانجمن‌سازی موافق نبود زیرا گاهی در انجمنها ازاصلاحات مملکت وترقیات فرنگستان سخن بمیان میآمد وبعضی هم میرزا ـ ملکم‌خان را جاسوس دولتهای خارجی تصور میکردند . بهرحال درباریان میخواستند فراموشخانه وانجمنها را تحقیرومسخره‌کنند بهمین‌جهت کریم‌شیره‌ای راکه دلقك‌دربار بود تشویق وتحریك‌کردندکه اوهم فراموشخانه ترتیب دهد .

اوچند اطاق تودرتوئی درست‌کردکه چراغ‌های ضعیفی در هر اطاقی روشن بود کسی‌که میخواست درفراموشخانه‌کریم شیره‌ای پذیرفته شود ، شبـانه او را باطاق اول وارد میکردند وپس ازتأملی چند باوطاق دوم تا باطاق‌آخرکه میرسید درآنجا چراغ کم‌نورتری قراردادەآلات بسیارزشت وقبیحی‌گذارده برلوحه‌ای‌فحش‌های رکیکی‌نوشته بودند وحاصل‌آنها این‌بودکه‌این‌فحشها براو وارد باشد اگرآنچەراکه دیده است‌بکسی بروز دهد چون بیننده با حالت بهت و خجلت و پشیمانی از آنجا خارج میشد هر چه رفقایش از او سئوال میکردند کـه چه دیده چیزی نمیـگفت و بهمین‌جهت همه تصور میکردند اوهمه چیزرا فراموش‌کرده است . و این مسئله بیشتر مردم را برفتن در این فراموشخانه‌وادارمیکرد وبدین‌ترتیب فراموشخانه ملکم‌خان‌را مورداستهزاء وگفتگوی اراذل قراردادند[1] »

با وجودیکه درباریان‌بتدریج با ملکم‌خان عداوت ودشمنی پیداکرده حتی‌اورا (جاسوس انگلیسها) خطاب‌کرده بودند ، معذلك او و پدرش با نهایت آرامش و بدون تظاهر وسروصدا بکارخود ادامه میدادند. شخص ملکم درحالیکه مشغول‌ترویج‌کارهای فراموشخانه بودمقالات ورسالات وکتبی درباره (اصلاح‌اوضاع ایران) و (ایجادمجالس مقننه) منتشرمیساخت‌که درآنها روشنفکران وملاها وتجار وحتی شاهزادگان‌راتشویق

۱ـ مجله یغما سال هفتم شماره ۱۷ .

به‌تغییروضع کشور مینمود. و بطرزجالب توجهی این رسالات راگاهی مستقیماً و گاهی بطورغیرمستقیم ، بنظر ناصرالدینشاه میرسانید و اورا تشویق باجرای موادآن میکرد. میگویند : ناصرالدین‌شاه هم‌کم و بیش‌ازوضع فراموشخانه ملکم‌اطلاع داشت ولی‌تصور میکرد درانجمن مزبورفقط‌کارهای چشم‌بندی یاتردستی وحقه‌بازی بافراد میآموزند و اینکارها صرفاً بمنظورسرگرمی است .

اعتماد واطمینانی‌که‌شاه ازفراموشخانه داشت، براثر توصیه‌هائی‌بودکه‌اطرافیانش باو مینمودند . حلاج مینویسد : « سید صادق [طباطبائی] وسید اسمعیل [بهبهانی] پس ازمطالعه‌کامل‌ودریافت مقاصد مؤسسین‌حزب جدیدالتشکیل‌شاه را ملاقات‌وحضوراً برای تأمین‌خاطرملوکانه اظهارداشتندکه‌آنچه ما فهمیده‌ایم تشکیل‌وتأسیس‌فراماسیون درایران‌با ترتیبات فعلی‌مضربدین ومخالف تاج وتخت ومقام سلطنت نیست...[1]»همین نویسنده معتقد است‌که تشکیل‌وتأسیس فراماسونری درایران برای نزدیکی‌روابط‌شرق وغرب‌وجهت تعدیل اوضاع‌سیاسی وترویج تمدن‌فرنگ درایران بود . بههمین‌مناسبت « ... جمعیت فراماسون دربدو تأسیس وتشکیل برای تسریع نفوذ مغرب وجلب دولت وعلماء دین و معاریف ملت بذل مساعی زیادی نمودند و اشخاص ذی‌نفوذ مهمی مانند مرحومین آقا سید صادق مجتهد سنگلجی‌وسید اسمعیل مجتهد بهبهانی‌راکه‌ازمعاریف درجه اول علماء دارالخلافه بودند به‌محفل‌خاص دعوت ورازنهفته را درمیان نهادند و ازهرجهت موجبات جلب اعتمادآنان را فراهم ساختند[2] ...»

جلال‌الدین میرزا یکی از شاهزادگان قاجار که بسازمان فراماسونی ومخصوصاً فراموشخانه ملکم‌کمك فراوان‌کرده، جلال‌الدین میرزا قاجار کوچکترین‌فرزند فتحعلیشاه‌بود[3]. اودرسال ۱۲۴۲ه (۱۸۲۷م) متولدشد وهشت‌ساله بودکه پدرش جهان‌را بدرودگفت. شاهزاده قاجاردوران‌کودکی و جوانی خویش‌را در دربارهای محمدشاه وناصرالدینشاه‌گذرانده .

۱- تاریخ نهضت ایران ص ۷۷.

۲- ایضاً ص ۷۸

۳- پارسی نغز ص۴۲۳



شاهزاده جلال‌الدوله
پسر فتحعلیشاه نایب
فراموشخانه

علی اصغر حکمت درشرح حال او مینویسد: «.... زیبا دلی دانا ـ با دانایان و خردمندان و سخنسرایان پیوسته همنشینی‌گزید و در آموزشگاه دارالفنون بدانش‌ـ پژوهی پرداخت.

درفرهنگ‌زبان فارسی دستی‌توانا وزبانی‌گویا یافت. پس‌زبان فرانسه‌بیاموخت و درشمار ترجمانان وپیوستگان دربارشهریارقاجارجای‌گرفت. مگراورا دامنه‌اندیشه بهن‌گشت اندك اندك ازمرزدانسته‌ها وبسته‌های زمان پافراترنهاد. ودربن ونهاد ودین وآئین باریك‌بینی وآهوگیری‌آغاز نمود.

ازاینرو برخی بیغاره‌کج دینی وبدکیشی براونهادند تاآنجا که بهنگام دستوری میرزا محمدخان قاجارکه‌گروهی‌را بگناه بیدینی گرفتند او را نیز بازخواستند و وی بیش ازآنکه گرفتار شودگریخته وبآستانه‌شاه عبدالعظیم به ری پناه برد نیکخواهان و بزرگان بدرگاه شاه و رفانی کردند و شاه بپاس خویشی‌و نزدیکی از سر گناه او

بگذشت ... »

درسال۱۲۶۹ هـ (۱۸۵۲) فرمانداری لرستان‌را داشته است وازاین‌پس‌روزگاری در دربارشاه بسر آورده سرانجام بسال ۱۲۸۹ هـ (۱۸۷۲ م) در تهران در چهل و هفت سالگی بمرد . نویسنده پارسی‌نغز مینویسد : « ... دست نوشت (خط) شکسته را درست مینوشتند و سرودهای نغزمیسروده، دیوان قاآنی را گردآوردکه درسال ۱۳۰۲ در تهران بچاپ رسید و برخی از سرودهای او را نیز در پایان آن نگاشته‌اند[1] . . . شاهزاده دانش‌پژوه قاجاربنگارش داستان‌نامه نوین بنام «نامه خسروان» درسرگذشت شهریاران کشورایران ازآغازپیدایش تا نزدیك زمان خودکمتراستوارکرد[2]...»

نویسنده « پارسی‌نغز» مینویسد «شاهزاده چون همواره درپژوهش‌چیزهای‌نوین فرنگستان‌بود به‌پیروی‌وهمکاری‌ملکم‌خان ارمنی‌درتهران برای نخستین‌بارفراموشخانه «فرامیسن» بنیادکردند ونخستین نشست فراموشیان‌درخانه اوبوده است . وگویاکه‌این خود انگیزه بیمهری ناصرالدینشاه درباره اوشده است[3]...»

نویسندگان دیگرضمن تائید صفات و کمالات شاهزاده جلال‌الدوله معتقدندکه شاهزاده میخواست باکمك ملکم و اعضاء فراموشخانه بتخت سلطنت بنشیند . اگر چه میزان صحت این ادعا معلوم نیست لیکن با توجه بعضویت دو شاهزاده دیگر ایرانی یعنی « شعاع‌السلطنه وظل‌السلطان » ، در لژ بیداری ایران میتوان تا حدود زیادی ادعای این نویسندگان‌را قبول کرد (ماجرای این دو شاهزاده‌که درعین حال مدعی ولیعهدی بودند بعداً در همین کتاب بتفصیل خواهدآمد .)

محیط طباطبائی نیزمینویسد «.. درصورت ظاهر رهبری این نهضت راگویا پدر ملکم میرزا یعقوب خان عهده‌دارگشته‌که وقتی معلم فرانسه ظل‌السلطان وانیس و ندیم برخی ازشاهزادگان بوده ومرجع صوری این‌نهضت همانا یکی‌ازشاهزادگان روشنفکر

۱- پارسی نغز ص۴۳۳

۲ - برای اطلاع ازنامه‌خسروان رجوع‌شود بصفحه ۴۱۱ تا ۴۳۴ کتاب‌پارسی‌نغز.

۳ - پارسی‌نغز۴۳۳

وتحصیلکرده دارالفنون بنام جلال‌الدین‌میرزا پسر کوچك فتحعلیشاه بوده . اوکه‌مؤلف (نامه خسروان) بفارسی خالص و دوست میرزا فتحعلی آخوندزاده بوده شاید سودای سروری وتاجوری‌داشته‌است[1] ... »درباریان‌آنزمان عقیده داشتندکه درباطن نقشه‌تغییر سلطنت بدست ملکم طراحی شده بود ولی‌ناصرالدینشاه خیلی‌زود از آن مطلع‌گشت و به‌همین‌جهت شاهزاده جلال‌الدوله را درخانه مسکونی‌اش واقع در محله مسجد حوض تهران (که ضمناً محل تشکیل لژ بود) محبوس کرده و مدتها او را مورد غضب قرار داده بود[2] .

نظریات نویسندگان درباره فراموشخانه ملکم

با وجودیکه تاکنون در حدود صد سال از تأسیس فراموشخانه ملکم میگذرد معذلك هنوز بتفصیل ازاین مؤسسه مرموز که مقدمه سازمانهای رسمی ومجاز ماسنی در ایرانست کتاب یا رساله‌ای نوشته نشده و فقط گاهگاهی بعضی از نویسندگان درباره آن مطالبی نوشته‌اند . محیط طباطبائی در مقدمه کتابی که بنام (مجموعه آثار میرزا ملکم) خان نوشته ، درباره فراموشخانه ملکم چنین مینویسد : «... ملکم بتنظیم کتابچه غیبی و تقدیم نقشه اصلاح و اوضاع اکتفا نکرده برای آنکه زمینه فکر عمومی را نیز برای قبول طرحهای جدید آماده وآشنا سازد بتقلید از اصول (فراماسونری فرانسه) فراموشخانه‌ای دایر کرد که غالباً اعضای اولیه آنرا همان شاگردان قدیم دارالفنون و اشخاص صاحب نظری تشکیل میدادند که از اوضاع عصر خویش ناراضی وبادامه پریشانی اوضاع سیاسی کشور خود بدبین بودند ... طولی نکشید که عده زیادی از رجال و عمال دولت وطبقات مختلف ملت از علماء و فضلا وادبا باین نهضت متمایل و ملحق شدند .

ناصرالدینشاه شخصاً نیز بااین دستگاه که (فراموشخانه) نام یافته بود ارتباطی یافت ولی ملکم بدون آنکه او را از حقیقت امر آگاه سازد بهارائه برخی از تدابیر

۱ـ مجموعه‌آثارمیرزا ملکم خان .

۲ ـ ابراهیم وقایع نگار ص ۱۱۹

و حیل دستی که در فرنگستان یاد گرفته بود سرگرم میساخت چنانکه او می‌پنداشت دراین فراموشخانه آنچه بمردم مینمایند ومی‌آموزند همانا همین تردستی وحقه‌بازی است‌ولی بعدهادامنه اینکارتوسعه حاصل‌کرد وعده‌بسیاری ازمردم بدان‌گرویدند...»

نویسنده درجای دیگرکتاب خود در زیرکلمه « فراموشخانه » به بحث درباره جعلی بودن این سازمان پرداخته و در اصالت آن شك کرده مینویسد « ... در اینکه ملکم خان پیش‌آهنگ اصلاح‌طلبی وارائه طریق برای بهبود اوضاع‌کشور ایران بوده و بسیاری از صنایع و بدایع عصر جدید را باعتراف مخالفینش او در سفر اول و دوم خویش از اروپا بایران ارمغان آورده است ، شکی نیست و بشهادت کسانیکه با او ارتباط داشته‌اند منظورش ازتأسیس فراموشخانه همانا تربیت یك طبقه روشنفکرولایق انجام خدمات اجتماعی در دستگاه دولت بوده است .

ولی ازلحاظ دستگاه جهانی فراماسون [یعنی تشکیل لژ با اجازه‌که فراماسنها این نوع لژها را Calandesten میگویند] چنانکه بعدها نیز بمرحله ثبوت رسید او بهیچوجه حق تأسیس محفل و رخصت تشکیل مجامع فراماسونی در ایران نداشته و پیش خود بکاری دستزده‌که در نظر فراماسونهای اصیل و راسخ‌العقیده خالی ازجرم و تقصیر مسلکی محسوب نمیشده است و هرگز تشکیلات مجمع آدمیت و فراموشخانه اورا محافل فراماسونری فرانسه وانگلیس برسمیت نشناخته و برای کار او هیچگونه ارزش اجتماعی قائل نشده‌اند ...»[۱]

ناظم‌الاسلام کرمانی بنقل از ظل‌السلطان در تاریخ خود راجع بعلت تشکیل فراموشخانه ملکم چنین میگوید :

«... این میرزا ملکم خان مترجم و جزء اعظم و نایب اول ومستشار فرخ خان امین‌الدوله بود . در سفارت کبرای پاریس ، خدمات بزرگ در بستن عهدنامه میان دولت ایران وانگلیس کرده در مراجعت از برای اینکه شاید تخم نفاق وشقاق که در ایران روئیده وبقسمتی ریشه دوانیده‌که ریشه خانواده چهارهزار ساله راکنده ازمیان

۱ــ شرح حال وآثار میرزا ملکم خان .

بردارد ، مجلس فراموشخانه قرار دادکه شاید مردم برادر وبرابر وخیرخواه یکدیگر بشوند بیچاره ندانسته

(بدبخت اگرمسجد آدینه بسازد یا سقف فرود آید یاقبله‌کج آید .)

ایرانیهای مبغض و بدبخت حقیقی این بیچاره پاکباز را بکشتن دادند ، خدا نخواست نوعی به اعلیحضرت شاه خدمات پاکبازی او را خیانت قلم دادند که مجبوراً وطن عزیزش‌راکه واقعاً بسیاردوست میداشت وولینعمت تاجدارش را زیادتر از وطنش میخواست ترك کرد و وداع گفته بغربت رفت[1] .»

بلنت مصرشناس وسیاستمدارانگلیسی راجع بایجاد فراموشخانه وتشکیل انجمن آدمیت ملکم درکتاب خود موسوم به « تاریخ اسرار تصرف مصر بدست انگلستان » از زبان شخص ملکم مینویسد :

«... هنوز بیش از بیست سال از عمر من نگذشته بود که صاحب قدرت ونفوذ مخصوص در ایران شدم . چون بدی آئین مملکتداری و عقب افتادگی وسائل زندگی مادی ایران را دیدم به اندیشه اصلاح اوضاع افتادم و به اروپا رفتم و ضمن تحصیل درآنجا بمبادی و اصول دین واجتماع وسیاست که با عقاید عیسوی آمیخته بود آشنا شدم وکیفیت ترتیب وتنظیم انجمن‌های مخفی و سری وتشکیل محافل فراماسونری را آموختم . سپس بین فلسفه سیاسی اروپا و حکمت دینی آسیا را سازش دادم و دریافتم که سعی و تلاش برای انتظام امور ایران به‌شیوه ممالك اروپائی کاری بیهوده خواهد بود وازاین‌جهت نقشه عمل خویش‌را در لفافه دین‌که باروحیات مردم ایران سازگارتر بود پوشاندم و چون بکشور خویش بازگشتم بزرگان پایتخت و دوستان خودم را که احساس‌احتیاج به‌اصلاح ملل اسلامی میکردند پیش‌خواندم و به‌شهامت وشرافت‌معنوی ایشان دست توسل زدم»[2]

عده‌ای‌معتقدندکه‌بازگوی‌این‌تفصیل‌اززبان‌ملکم‌خودبهترین‌گواه‌براین‌است‌که‌غرض اصلی اواز ایجاد فراموشخانه تأسیس یك‌انجمن‌مخفی‌بمنظورتربیت افراد وآماده‌کردن

۱ـ تاریخ بیداری ایرانیان ص ۱۲۰

۲ـ نسخه انگلیسی کتاب بلنت صفحه ۲۲۵

ایشان برای‌قبول اصلاح و تحول اوضاع بوده‌است. ناظم‌الاسلام درمقدمه‌کتاب «بیداری ایرانیان» راجع بتأسیس فراموشخانه ملکم مینویسد :

« در اوایل سلطنت ناصرالدین شاه مشارالیه مجلسی در تهران تشکیل داد و نام آنرا فراموشخانه نهاد خواست بتوسط این مجلس اتحاد کاملی بین ارباب حل عقد اندازد و نفاق را که میان ملت ودولت و بین درباریان بود رفع سازد بلکه باین بهانه شروع در اصلاحات نماید لکن افسوس که خوش درخشید ولی دولت مستعجل بود ، منافقین درباری ودشمنان ترقی اورا بدخواه دولت قلمداده مجلس وفراموشخانه‌اش را بطاق نسیان وعدم‌گذاردند .

اگرچه بر بعضی این‌امر مشتبه است‌که میگویند میرزا ملکم‌خان خواست مجمع فراماسون را تشکیل دهد ، لکن دانشمندان وخرده بینان بخوبی میدانند که مقصود ملکم خان تشکیل مجلسی بود موسوم به فراموشخانه نه مجمع فراماسیون چه افتتاح مجلس فراماسون درشهری یامملکتی منوط و بسته به احتماع عده‌ای ازاعضاء وصاحبان مناصب عالیه مجلس عالی است ودرآن زمان نه درتهران بلکه در ایران آ تعده معهود موجود نبود وشرایطافتتاحش معدوم و نیزمقصودش از تأسیس فراموشخانه نه فقطاتحاد ایرانیان‌بلکه درباریان ایران‌بود ومعلوم‌است‌که مقاصد اجزاء فراماسون‌راجع باتحاد نوع بشر واجتماع انسانیت است [1] محیط طباطبائی درپایان این شرح ودر حاشیه‌کتاب مینویسد « ناظم الاسلام این شرح را در موقعی مینویسد که نماینده محفل شرق اعظم فرانسه درتهران محفل مرکزی را تأسیس کـرده بود و چنانکه از سیاق مطلب معلوم میشود، ناظم الاسلام هم بواسطه‌ارادتی‌که بمرحوم سید محمد طباطبائی پیشوای‌مشرطه خواهان داشته باینگونه مسائل انس خاطری یافته است » [2]

محمد حسن‌خان اعتماد السلطنه ، درنامه خصوصی‌خویش بمیرزا یوسف‌مستوفی الممالك صدراعظم‌ازفراموشخانه ملکم انتقاد کرده مینویسد : « ... این رهبان‌معتکف

۱ـ جلداول تاریخ بیداری ایرانیان ص ۱۹۶ .

۲ـ صفحه (لج) کتاب مجموعه‌آثار میرزا ملکم خان .

لندن اولاً چه مایه داردکه باید اقوال اورا بمنزله وحی منزل من السماء تصور کرد ، ثانیاً چه دولتخواهی درراه مملکت وسلطنت ازاو دیده شده‌که به ترهات او باید دل بست .گاهی ایجادفراموشخانه درایران میکند واساس جمهوری راکه لازمه فراماسونی است درایران فراهم میآورد ومدتهای مدید شخص سلطنت ونفس دولت وچندین هزار نفر ازآحاد وافراد ملت را در زحمت و تزلزل میآ ندازد » [1] اعتمادالسلطنه هنگامیکه حسب الامر شاه وامین السلطان میخواهد بمندرجات روزنامه قانون ملکم در جریده رسمی دولتی پاسخی گوید در ضمن بیان ، تاریخچه زندگانی ملکم راجع به تشکیل فراموشخانه چنین مینویسد :

« میرزا ملکم جلفائی اصفهانی پسر میرزا یعقوب ارمنی پدرش چنانکه البته شنیده‌اید حالت شترمرغ را داشت هروقت در طمع فایده ازدولت ایران بود خود را فدوی این دولت قلمداد میکرد شخصی بود بیباك و ناپاك ... چنانکه سی سال قبل این ارمنی جلفائی بی‌تمهید مقدمه درخفا توطئه دیده مردم را به ضد دولت علیّه‌اغوانموده فراموشخانه درکرسی مملکت دایر کردکه هیچوقت ربط وشباهتی به فراماسیون بلاد فرنگ نداشت ... وچون این فقره‌کشف شد ازتهران طرد وتفتیش‌کردند ... ازتقصیر پدر برپسر نگرفتند وبعضی مأموریتهائی درخارجه بمیرزا ملکم خان پسرمیرزایعقوب خان دادند ... » محیط طباطبائی مقاله و نامه (خصوصی ودولتی) اعتماد السلطنه را تجزیه و تحلیل کرده مینویسد : « درنامه خصوصی به صدراعظم از فراماسون باعتبار اینکه مقدمه تشکیل جمهوری است با تعرض یاد میکند ولـی در روزنامـه رسمی بملاحظه مقامات سیاسی خارجی چنین با احتیاط ازفراماسون یاد میکند . . . و بدین ترتیب نسبت تأسیس فراموشخانـه ویـا بعبارت دیگر مسئولیت ایجاد ایـن اساس را برعهده پدر اومحول میسازدکه پیش ازپسر از ایران به عثمانی تبعید شد.

از مقایسه آنچـه در باره کار هـای ملکم بنقل از مأخذ مختلف ذکر شد معلوم میگردد کـه او هنگام تأسیس فراموشخانه در تـهران ، چندان توجهی بتشکیل لژ

۱ــ عصر بی خبری ص ۶۹

مخصوص فراماسونی و تعقیب نظریات و تشریفات خاص این جماعت نداشت وهم منظور او از اصلاح خط وروش تحریر وانتقاد ازاوضاع و احوال عصر مااصلاح وضع مملکت ودلالت اولیای امور بشاهراه مترقی مادی و معنوی وتمسك بذیل‌اصول تمدن جدیده بود ... ».

کارگردانان فراموشخانه ملکم

ملکم در انتخاب اعضاء مؤثر تشکیلات خود و باصطلاح امروزی کارگردانان فراموشخانه نهایت دقت را مبذول داشت وازهرطبقه ودسته‌ای وبخصوص شاهزادگان ،چند نفرراانتخاب نمود و باکمك آنهاسازمان خودرا وسعت داد. ازجمله اشخاص مؤثری که با او همکاری داشتند و جزو دسته اصلی فراماسون‌های او بودند ، میتوان افراد زیررا نام برد :

شاهزاده جلال‌الدین میرزا پسر فتحعلیشاه

میرزا جعفر حکیم الهی

سلطان حسین میرزا پسر ظل السلطان

سلطان اویس میرزا پسرشاهزاده فرهاد میرزا معتمدالدوله

سیف اله میرزا نوه علیشاه ظل السلطان

میرسید زین‌العابدین امام جمعه

میرزا علیخان امین الدوله [1]

میرزا رضا صدیق الدوله

میرزا حسین خان سپهسالار

مهندس الممالك میرزا نظام

سردار منصورگیلانی

نصیرالدوله بدر

۱ــ برخی ازمورخان معتقدند که میرزا علیخان امین‌الدوله ازمؤسسین فراموشخانه بوده مینویسند: « ملکم باکمك فکری و مادی امین الدوله حزبی بنام « فراماسون » که در ایران فراموشخانه خوانده شد تشکیل داد وعده‌ای ازشاگردان دارالفنون را دور خودجمع کرد (تحولات سیاسی نظام ایران ص ۷۷ وتاریخ نهضت ایران ــ حلاج ص ۷۸)

شریف الدوله کاشی
میرزا عباسقلیخان آدمیت
میرزا علیمحمد بنی‌آدم
امیر نظام گروسی
عزالدوله
حاجب الدوله
حاجی سیاح
قاسم خان والی
محسنخان مشیرالدوله
میرزا محمدخان سرتیپ ناظم دفتر تبریزی
میرزای جلوه
محمد تقی سپهر لسان الملك
مولانا
ذکاء الملك
میرزا رضا خان مقیم تفلیس
حاجی سهرابخان قاجار کرمانی مقیم تبریز
دکتر پطروسیان ارمنی که درخیابان لاله زار مطب داشته
حکیمیان صاحب دواخانه خیابان لاله‌زار
صدیق الدوله پیشکار حکومت آذربایجان
فخرالملك کفری
ادیب السلطنه کفری
حاج میرزا غفار نجم الدوله
آقا شیخ هادی نجم‌آبادی
غلامحسین صاحب اختیار
دوستعلیخان معیرالممالك
میرزا محمد تقی کاشانی پزشك .

نایب فراموشخانه‌ملکم

میرزا ملکم‌خان در تهران از نفوذ میرزا محمد جعفر حکیم‌الهی که در سال ۱۳۲۶ ﻫ (۱۹۰۸) ۹۸ سال داشت استفاده فراوان برد. وی ابتدا میرزامحمد جعفرخان را بمقام نیابت فراموشخانه رسانید، سپس از وجودش در پیش بردن افکار خویش بهره ـ برداری نمود.

حکیم الهی که در۱۸ سالگی در اصفهان «حکمت‌الهی» را تمام کرده بود در بیست‌سالگی بتهران آمد و در۲۴ سالگی بدرجه اجتهاد رسید و در دربار فتحعلیشاه عنوان (مجتهد الهی) داشت و یکی ازشهود معاهده مشهور ترکمانچای بشمار میرفت و مهرش زیرفرمان این معاهده ننگین مشاهده میشود.

درسال ۱۲۷۸ ﻫ (۱۸۶۱ م) که ناصرالدینشاه امر به‌تعطیل ودستگیری رؤسای فراموشخانه داد، میرزا جعفرحکیم‌الهی تصمیم‌گرفت ازایران بگریزد وبعراق برود و دراعتاب مقدسه ملایان را علیه شاه برانگیزد. وی در یادداشتهایش مینویسدکه‌مشوق او درفرار ازتهران «مجدالدوله» برادرمعاون‌الدوله بوده است واین معاون‌الدوله‌پسر فرخ‌خان کاشی است‌که با اودشمنی شدید داشته وهمیشه‌کمر بقتل او می‌بسته است ولی تفاوت این دوبرادرنزد پیرمرد بقدری بودکه حکیم‌الهی اسم معاون‌الدوله را «تریاك» و «مجدالدوله» را «تریاق» گذارده بود. او دریادداشتهای خود مینویسد که وقتی معاون‌الدوله بوسیله‌کسان خویش ازفراراومطلع شد ازشاه فرمانی‌گرفت‌که بموجب‌آن حاکم‌کرمانشاه حق داشته باشد فوراً او را دستگیر کند ودر همان شهر بکشد. ولی مجدالدوله برادر او قبلاً بوسیلهٔ پیك سریع السیری حاکم کرمانشاه را که از اعضاء فراموشخانه بود از دستور شاه مطلع ساخت واورا وادار نمود که میرزا محمد جعفر خان حکیم الهی را ازنیمه های راه برگرداند وبحرم حضرت معصومه درقم برساند.

حاکم فوراً دست بکار شد وبوسیله چند سوار مسلح، حکیم الهی راکه خود در

۱ـ خاطرات حکیم الهی درخانواده پسری اوضبط است.

خانه خویش مخفی کرده بود بقم بازگرداند . وقتی خبر پناهندگــی وی بحرم مطهر حضرت معصومه بتهران رسید . چماقداران ناصرالدینشاه، سیدرضا شمس‌الادباء را که اوهم از اعضاء فراموشخانه ودائــی زاده میرزا جعفر وضمناً « ناظم فراموشخانه » بود دستگیر و زندانی ساختند ، و خانه وی را که در محله عودلاجون واقع بود ویران نمودند .

ناصرالدین شاه ازفرار و تحصن حکیم الهی بقدری ناراحت شده بود که دستور داد بتلافی او شمس الادباء را اعدام‌کنند وبحاکم تهران تأکیدکردکه این شخص و سه تن دیگررا بدون اینکه‌کسی مطلع شود ازبین ببرد .

لیکن چون ایــن خبر « به مهد علیا » مــادر شاه رسید وی بلافاصلــه در صدد جلوگیری ازاجراء امرشاه برآمد و یك روز غروب شخصاً باتفاق دو دختر و یك زن و بطور ناشناس بخانه « حلیمه بیگم » خواهر شمس الادباءکه همه فامیل میرزا جعفر و زن وبچه‌های خود وی درآنجا سکنی داشتند رفت وپس ازاحوالپرسی و کشیدن قلیان واستمالت ازآنها مبلغی بعنوان‌کمك بآنان داد ، وپس ازدعای فراوان اظهار داشت که خداوند همه محبوسین‌را نجات خواهد داد . ساکنین خانه‌که ابتدا اورا نشناخته بودند هنگام خروج مهدعلیا ازیکــی ازهمراهان وی دربارۀ اوسئوال کردند وچون متوجه شدندکه مادرشاه بخانــه‌آنهاآمده چنان غرق سرور واحترام‌گردیدندکــه از فرط تأثر خانه ویران شده شمس‌الادباء را بوی نشان دادند واز مظالم فرزندش‌گله‌کردند . »

مهدعلیاکه اززمان صدارت میرزاآقا خان‌نوری با سفارت انگلیس ارتباط‌داشته و در کارهای سیاسی و حتی بیرحمیهای شاه نسبت بآزادیخواهان دخالت میکرده است این بار دربازگشت ، علناً از شاه میخواهد که شمس الادباء را از زندان نجات دهد و خسارت خانه اورا جبران‌کند .

بازماندگان شمس الادباء میگویند « مهدعلیا بشاه‌گفته بود کــه هماطوریکه جدت سیدی راکشت وخودش از بین رفت ، اگر توهم شمس الادباء را بکشی یقیناً از بین خواهی رفت . »

ولی ناصرالدینشاه به سخن مادر گوش نکرد و دستور قتل شمس الادباء را لغو ننمود . مهدعلیا شش ساعت قبل از اجـرای قتل سید محمدرضا ، باردیگر با فرزند خویش ملاقات‌کرد وضمن دادن التیماتوم سختی باو اظهار داشت‌که اگر دستورقتل‌را ملغی نکنی برهنه سوار الاغ شده درشهر میگردم.آنگاه پادشاه قاجار در اثر سماجت مادرش دستورآزادی سید محمدرضا را صادر نمود و دربار نیزطی نامه‌ای بمیرزا جعفر حکیم الهی نوشت‌که‌آزاد است ومیتواند بتهران بیاید ویا بهرجاکه میخواهد برود .

پس ازرسیدن این نامه میرزا جعفر عریضه‌ای بشاه نوشت واین بیت را که خود ناصرالدینشاه سروده بود دربالای‌آن‌آورد .

قتل این خسته بشمشیر تو تقدیر نبود ورنـه هیچ ازدل بیرحم توتقصیر نبود

متعاقب این امر مهدعلیا شخصاً نامه‌ای بمیرزا جعفر نوشت وکالسکه خویش را همراه آن‌بقم فرستاد واورا بتهران‌آورد . درتهران حکیم الهی‌مستقیماً ازقم بدربار واندرون شاهی رفت وابتدا با مهدعلیا ملاقات‌کرد و سپس بحضور ناصرالدینشاه رسید . شاه اورا دلداری داده ودستوردربارهٔ شغل ومقرری برایش مقررکرد واونیزشاه را ازبروز وقایع بعدی مطمئن ساخت . [1]

احتشام الدوله‌در فراموشخانه ملکم

با وجودیکه میرزا ملکم خان ، فراموشخانه را برای مبارزه با دربار قاجاریه و مستبدین بوجود آورده بود معذلك هیچگاه آنها را فراموش نمیکرد و تا میتوانست شاهزادگان قاجار را با انواع نیرنگ وحیل وارد فراموشخانـه میساخت . یکـی از شاهزادگان قاجارکه داخل فراموشخانه ملکم شده بود وشمارهٔ ردیف ۱۴۱ داشت ، سلطان اویس میرزا احتشام‌الدوله بود . اویس میرزا پسرشاهزاده فرهاد میرزا معتمدالدوله ، فرزند عباس میرزا ولیعهد است .

۱ـ آنچه درباره حکیم الهی نقل شد ازخاطرات خانواده الهی و بخصوص گفتگو با تنها دختر بازمانده اوست .



سلطان اویس میرزا
احتشام الدوله

او درسال ۱۲۵۵ ه (۱۸۳۹) متولد شده و علاوه برعلوم قدیمه زبان فرانسه و فنون نظامی را نیز فراگرفت و بعدها بنوبت حاکم لرستان وبختیاری بهبهان ، همدان، خوزستان ، وفرمانفرمای‌فارس‌گردید. اویس میرزا، یکبار درسال۱۲۹۰ ه (۱۸۷۳ م) همراه‌ناصرالدینشاه بفرنگ‌رفت و ازآن پس‌سه‌بار دیگر نیز برای معالجه وغیره‌باروپا سفر نمود .[۱] بطورکلی هیچگونه سندی دردست نیست‌که اوچه سالی وارد فراموشخانه میرزاملکم خان‌شده است ولی‌آنچه مسلم است ، اینکه وی در دوسال‌آخرفراموشخانه

۱ــ روزنامه شرف شماره ۸۲

وارد آن شده و تا درجه اول و دوم آن ارتقاء مقام یافته است . اویس میرزا درنامه‌ای که درسال ۱۲۹۷ ه (ـ ۱۸۸۰) از «گوتمبرگ» به میرزا ملکم خان وزیر مختار وقت ایـران درلندن نوشت ، تصمیم خود را مبنی بر ورود بـه یکی از لژهای اروپائـی فراموشخانه وگرفتن درجات فراماسونی بیان‌کرد .

این نامه‌که درمجموعه نامه‌های ملکم درکتابخانه ملی پاریس ضبط است ، تـا اندازه‌ای وضع پیچیده ومبهم سازمان ماسونی ملکم را روشن میکند .

درنامه مذکورکه شماره ردیف ۳۹[۱] ازاوراق خطی ملکم‌را دارد، احتشام‌الدوله به ملکم نوشته است :

دوست‌مکرم مهربان من ـ ازروز حرکت بطرف‌ایران ازآن سفراول‌اعلیحضرت اقدس‌شهریاری روحی وروح العالمین فداه بفرنگستان‌تابحال بهیچوجه اظهارمرحمتی نفرموده و یادی از دوست صادق خود نفرموده‌اید این بنده هم‌که‌گرفتار [یك‌کلمه خوانده نشده] رسمی و درد دلهای بیدرمان خود کـه شما بهتر میدانید بودم و مجال آنکه زحمتی بدهم نشد تاآنکه الآن این قسم اسباب فراهم‌آوردکه هفت ماه است‌چشم راست مخلص بدون سبب وجهت کم نورشد ولابد بجهت معالجه بفرنگستان آمدم که شاید نزد اطبای اینجا معالجه بشود وشب ششم رمضان از دارالخلافه بیرون آمدم واز راه حاجی ترخان ومسکو به ریکا رفتم وازریکا به‌گوتنبرگ آمدم و از اینجا میگویند سه چهارطبیب بسیارخوب به جهت معالجه چشم هست یکی دربرلین ویکی در ویزباد ویکی درهلند ویکی در پاریس حالا خیال دارم اول بـه برلین بروم بعد از آنجا بـه ویزباد وازآنجا به هولند این سه طبیب‌را به بینیم هرکدام‌که بهترشد باو رجوع‌کنم و اگر هیچکدام خوب نبود آنوقت به پاریس رفته آنجا مشغول معالجه باشم شرح حال این بودکه عرض شد .

اما مخلص حقیقی شما خیال دارم بلکه ازمرحمت شما دراین سفریك دو درجه

۱ـ Suppl Persian 1989 مجموعه خطی کتابخانه ملی پاریس .



نامه سلطان اویس میرزا به میرزا ملکم‌خان

ازفراموشخانه را ببینم وکاملتر بشوم . درخدمت سرکار درجه دورا تمام‌کرده اول‌درجه سیم رسیدم بحمداله ازاهل صحرا بودم شهری شدم دو سال تمام عمر کردم و از چشمه سار ثلاث نوشیدم حالا میگویند باید ازرئیس‌آن لژ نوشته داشته باشید . بر سرکارکه معلوم است خلاف عرض نکردم والحمداله خلافی هم دراینمدت نکرده‌ام دوستانه از شما خواهش میکنم‌که بهرقسم‌که صلاح بدانید ورسم است نوشته مرحمت کنید که در لج برلین یا پاریس یا جای دیگرکه مجال کردم و خواستم بروم آن نوشته سرکار در دست من باشد که ایراد نگیرند وباید انشاءاله آن نوشته را با مژده سلامتی خودتان به پست مرحمت بفرمائیدکه درهولند درشهر لاهه درپست خانه امانت باشدتااینجانب به لاهه که رسیدم از پست خانه مطالبه و دریافت کنم انشاءاله محبت خود را دریغ نخواهید فرمود مخلص شما سلطان اویس میرزا ملقب احتشام الدوله ابن معتمدالدوله فرهاد میرزا ابـن ولیعهد عباس میرزا ابن فتحعلیشاه طالب‌الـه ثراه .

دوست‌مهربان‌خودمیرزامیکائیل‌خان‌را بنده‌هستم تازنده‌ام‌زیاده‌زحمت‌نمیدهم منتظر کاغذ ورسیدآن کاغذ بخصوص‌که عرض‌کردم هستم و انشااله ورود به هلند در شهر لاهه ازپست خانـه مطالبه خواهم‌کـرد ».

نامه‌شاهزاده احتشام‌الدوله این‌نکته‌راروشن میکندکه‌سازمان فراموشخانه‌ملکم با سازمان فراموسونری‌رسمی‌وشناخته‌شده دنیاارتباط ویژه‌ای‌داشته‌است ، زیرا لژهائی که بایکدیگر بستگی دارند وتحت نظریکی ازگراندلژهای جهانی‌کارمیکنند بادیدن معرفی‌نامه صادره‌ازلژهای‌وابسته ویاگواهی نامه استاد اعظم لژ، حاضربایجاد ارتباط و یـا پذیرفتن فـراموسون داوطلب میشوند . باین ترتیب نامه سلطان اویس‌میرزا نظر کسانیراکه‌میگویند فراموشخانه‌ملکم ازطرف‌سازمان هـای ماسونی شناخته شده تائید میشده تااندازه‌ای صحیح بنظرمیرسد . امامعلوم نیست‌که ملکم باوچه جوابی داده‌است وآیا اویس ازانحلال سازمان خود بازهم‌حق مکاتبه وادامه‌فعالیت‌را داشته است یاخیر؟

بموجب نوشته دائرةالمعـارف فرامـاسونری آلمـان ، سلطـان اویس‌میرزا احتشام‌الدوله یکسـال بعد از نوشتن این نامه بعضویت لژفراماسونی آلمانی کـه بنام

گوتمبرگ دودرجه ازفراماسونی «آبی» گرفت وسپس بتهران آمد . Blickeit ov urania zurunster درآمده است[1]. او درمدت اقامت خود در برلن و

میرزا آقا خان نوری

یکی دیگرازافراد سرشناس فراموشخانه ملکم میرزا آقا خان نوری بوده‌است. ازعضویت اودرفراموشخانه مثل سایراعضاء هیچگونه سندکتبی دردست نیست و تنها اظهار نظر چندتن از مطلعین و نویسندگان عضویت اورا در فراموشخانه تا اندازه‌ای روشن میکند .

شاهزاده ظل السلطان درباره وی مینویسد: « ... میرزاآقا خان صدراعظم که عزل شد بنای فراماسیان نیز برهـم خورد » زیرا « بنای فراماسیان در دارالخلافـه تهران بدست یاری میرزا ملکم خان بود و برهم خوردن اونیز دراین زمان شد »[2] با توجه باینکه ظل السلطان خود عضو فراموشخانه وهمچنین عضولژ بیداری ایران‌بوده، این اظهار نظرتا حدودی قابل اعتماد است . دانشمند فقید سعید نفیسی نیز بعضویت میرزاآقاخان درفراموشخانه اشاره کرده مینویسد: « . . . میرزاآقا خان‌که عزل شد ، پته فراماسانی رویآب افتاد . درربیع الثانی ۱۲۷۸ هـ (اکتبر ۱۸۶۱ م) ناصرالدین‌شاه سخت آنها را دنبال کرد بدرجه‌ایکه مؤسس فراموشخانه ملکم شبانه با پای پیاده از تهران‌گریخت وببغداد رفت و چند سال درآنجا متواری بود. گروهی ازاین‌فراماسونهای سرشناس مغضوب و حتی چند تـن زنـدانی شدند . میرزا محمد علیخان معین الوزراء پدر حسن وحسین علاء درمیان این جمع نرمی ومهارت قابلیت انعطاف داشتند .

چون ظاهراً وی ساده دل بود و خوب میتوانست در موقع لزوم خود را ساده دل نشان بدهد وهمیشه ازخطر برهد وبهمین جهت این کارهای غلاظ وشداد ناصرالدینشاه باو زیانی نزد ... »[3]

خان ملك ساسانی نیز مینویسد: « میرزا آقا خان صدراعظم شخص اول دولت

۱ـ Internationales Freimaurer lexikn

۲ـ تاریخ مسعودی .

۳ـ نیمه راه بهشت ص ۱۵۲ .

علیه ایران عضو لژفراماسنی انگلستان شده ودرسفارت انگلستان درمحفلی که انگلیسها داشتند شرکت میکرد . میرزا آقا خان نوری عضو لژگراند لژ انگلستان شده بود و تا روزیکه درسن پنجاه و نه سالگی درقم مرد همچنان عضو لژماسنی بود . اگر میرزا آقا خان نوری ماسن نبود ، یقیناً محمد شاه یا ناصرالدینشاه او را میکشتند ولی عضویت او درلژ مزبور وی را از مرگ حتمی و حتی دستگیری در حین جاسوسی نجات داد . چنانچه سایرفراماسونها هم ازمجازات مصون بودند.»[۱]

پایان کار فراموشخانه

باآنکه یکصد سال ازانحلال فراموشخانه ملکم و پدرش میگذرد هنوز درباره علل انحلال آن و اینکه چه حوادثی سبب تعطیل لژها و تبعید میرزا یعقوب و پسرش شد ، مدرك صحیح وقاطعی دردست نیست . اما بتحقیق میتوان گفت که سرنگهداری فوق‌العاده اعضاء فراموشخانه واعتقاد و ایمانی که دربین پیروان ملکم بوجودآمده بود ، سبب شد تا ناصرالدینشاه به لژهای فراموشخانه ظنین شود . بعلاوه رقابت روسیه وانگلستان نیزدرانحلال فراموشخانه تأثیرفراوان داشت ، زیرادرباریان آنزمان بیشتر متمایل به روس ودسته‌کوچکی نیزطرفدار انگلیس باصطلاح «انگلیس مآب» بودند . نفوذ روسها در دربار ایران درتمام دوران سلطنت قاجاریه ادامه‌داشت و با تحمیل قراردادهای ننگین گلستان ۱۲۲۸ ه (۱۸۱۳) وترکمانچای ۱۲۴۳ ه (۱۸۲۸) این نفوذ دربین اعضاء خانواده سلطنتی قاجار و درباریان طبقه حاکمه ایران بیشترشد ، تا جائیکه گاه، قدرت مطلقه‌ای دردستگاه‌رهبری‌ایران ازآنجا بروزمیکرد.

انگلستان تازه واردکه خود را آزادیخواه ، دمکرات ، انسان دوست وطرفدار تودهٔمردم ومخالف ظلم وستم وحکومت مطلقه معرفی میکرد ، بتدریج عده‌ای از طبقه حاکمه ومختار ایران را درسلك طرفداران خویش درآورد وبوسیلهٔ آنها شروع بمبارزه با نفوذ روس ومظالم سلاطین مستبد قاجار وحکام وشاهزادگان طماع نمود .

یکی از دستجات متمایل بانگلیسها که چندین سال با طرفداری از روش

۱ـ تاریخ روابط فراماسونری خطی ص ۱۲۱ .

دموکراسی وازآزادی انگلستان بادرباریان مستبد وفاسد وعناصر« روس مآب » مبارزه میکرد، اعضاءفراموشخانه‌بود. ازروزیکه فراموشخانه ملکم درتهران تأسیس‌شده بود، روسها همواره مراقب اعمال وکردار ورفتار ملکم‌ها (پدر وپسر) ویاران‌آ ندو بودند. و نه تنها با فراماسونهای عضو فراموشخانه مخالفت شدید داشتند بلکه از بدو پیدایش افکار نو و جنبش های آزادیخواهانه با صاحبان این افکار مخالفت میکردند و حتی توسعه‌آزادی را برای مرزهای جنوبی‌کشور خویش مضر میدانستند.

وبدین جهت بناصرالدینشاه تلقین میکردندکه جنبش‌آزادیخواهانه و بخصوص افکار فراماسونری راکه مقدمه زوال قدرت وسلطنت اوست از پیش بردارد. معروفست که براثر این تلقینات ناصرالدینشاه یکی از علماء متنفذ وسرشناس را مأمور کرد که به‌لژهای‌فراموشخانه‌برود وآنچه‌را می‌بیند ومی‌شنود واستنباط میکند برای اونقل‌کند عالم مزبور بوسیلهٔ شیخ هادی نجم‌آبادی موفق شد بداخل لژ ملکم برود ولی پس از مراجعت هرچه ناصرالدینشاه از اودرباره مشاهداتش پرسید ، پاسخی نگفت . ولی صریحاً اظهار داشت‌که «آنچه من درآنجا دیدم ، مقدمه زوال سلطنت شماست و آنها بطورحتم شما را ازبین خواهند برد .»

میرزا محمد تقی‌سپهر لسان الملك صاحب ناسخ التواریخ‌که بموجب مندرجات کتاب « مکارم الآثار »[۱] خود نیز عضو مؤثری در فراموَشخانه بوده این مطلب را عیناً نقل میکند وصرفنظر ازآن بلونه سفیر وقت فرانسه در ایران در گزارشی‌کـه بتاریخ ۱۸ اوت ۱۸۶۱ (ربیع‌الاول۱۲۹۶) درباره ملکم وفراموشخانه به وزارت متبوع خود ارسال داشته درباره نگرانی شاه ایران ازین توسعه چنین نوشته است : « . . . بعید بنظر نمیرسدکه بیهانهٔ دفاع ازمنافع کاندیداهای خود دوقدرت بزرگ آسیائی ایالاتی راکه مناسب میدانند اشغال‌کنند. وسرنوشتی‌که نصیب ناصرالدینشاه شده بمنزلهٔ‌آغاز یك جنگ مسلحانه بین انگلیس‌روسیه‌نباشد . بتمام علل هرج ومرج وبی‌نظمی‌که در

۱ــ مکارم الاثار تألیف میرزا محمد علی معلم حبیب‌آبادی ، مقیم اصفهان ، نویسندهٔ این کتاب تحقیقات بسیار عمیق و با ارزشی درباره رجال ایران‌کرده‌که درچند جلد در اصفهان منتشر ساخته است .

قلمرو این پادشاه وجود داشت ، عامل جدیدی نیز که عبارت ازظهور جمعیتهای مخفی بود ، بر آن اضافه شد .

فراماسونری بوسیله میرزا ملکم خان وارد این منطقه گردید و در ظرف مدت کمی تمام ناراضیان بویژه ملاها وسیدها درآن گردآمدند . پادشاه که در ابتدا با نظر تمسخر بدین تشکیلات مینگریست ، اکنون نگران بنظر میرسد . اوپس ازسئوالاتی که ازدکتر تولوزان[1] دربارهٔ فراماسونها کرد ، وزیر امور خارجه خود را احضارنمود ، واورا شدیداً بعلت عضویت در فراماسونری توبیخ کرد . حضرت اجل احتمالاً میرزا ملکم خان راکه درکنستانتینوپل برای همراهی کردن میسیون فرخ خان و تأمین صلح به انگلستان اعزام شده بود، بخاطر میآورند . ملکم خان کـه درپاریس بزرگ شده است چنان اطلاعات کاملی ازمؤسسات مادر ایران دارد ، و دارای چنان مطالعات اقتصادی پیشرفته‌ای میباشدکه بخوبی میفهمد برای احیای کشورش چه بایدکرد . ملکم خان که مورد توجه خاص صدراعظم بود پس از سقوط او اوقـات استراحت خود را بنگارش خاطرات خویش گذراند ودرآن مسائل مربوط باجرای اصلاحات در کشور را طرح و حل کرد و این مطالب بطرز مرموزی باستحضار شاه رسید و انتشار آنها هیجان مهمی را برانگیخت .آقای بارون دوپیشون هم پیش ازاین ، راجع باو [یعنی راجع بمیرزا ملکم خان] با شما صحبت کرده است . نخستین قدم او مبارزه جوئی برای از میان بردن فساد اخلاق وتباهی بی حد وحصر ودزدی های اشکار ومستمریست کـه دستگاه دولتی ایران را بکلی درهم خواهد شکست . افکار عمومی برضد ملکم خان است که میخواست شاه را نجات دهد و او حالا برای پیوستن به مردم ، خویش را ازشاه کنار کشیده است وبدینجهت مکتب و مقررات فراموشخانه را بایران وارد ساخته و هرکس درایران که تااندازه‌ای به اصول شرافتمندانه معتقد باشد، امروز دراین مکتب درآمده وابتدا امام جمعه که رئیس مذهبی است دراین راه پیشقدم شده است . با درنظر گرفتن خصایص آسیا ، جناب عالی خوب خواهیددریافت که پیوستن امام جمعه به فراموشخانه

۱ـ دکترتولوزان طبیب ناصرالدینشاه بود که کتاب سه سال در ایران را در پایان ماموریتش نوشته وعباس اقبال آنرا بفارسی ترجمه کرده است .



میرزا زین‌العابدین نخستین امام جمعه فراماسون



یك صفحه از گزارش بلونه سفیر فرانسه درتهران

چه سلاح خطرناکی خواهد بودکه بدست شخص کاردان وزیرکی بیفتد و نیز تا چه پایه شاه حق دارد نسبت باین موضوع بدبین وبدگمان باشد.[۱]

اخباری‌که ازخراسان میرسد درخشان نیست ترکمن ها همچنان به سرخس که آنرا محاصره‌کرده‌اندنزدیك‌میشوند وگلوله های‌آنها حتی پای دیوارهای مشهدمیافتد. شورش‌کوچك دیگری دریکی‌ازشهرهای این ایالت‌یعنی درقائن رخ داده است. سالم‌خان حاکم این شهر بیمار بود. و شاه حاج میرزا محمود خان راکه یکی از پزشکان مخصوصش بود برای معالجه او فرستاده این طبیب چنان خوب عمل کردکـه بیمار در ظرف مدت‌کمی جهان را بدرود گفت. روز بعد مادر او بمحل سکونت طبیب رفت و

۱ـ نخستین روحانی‌که بفراموشخانه‌ملکم پیوسته‌حاج‌میرزا زین‌العابدین، امام‌جمعه تهران بود که ملکم از وجود او استفاده های سیاسی فراوان برد. امام جمعه که دارای مشرب سیاسی بوده و به‌انگلیسها نیز تمایل داشت، در نخستین روزهای تشکیل فراموشخانه باین مجمع سری پیوست.

باکارد اورا ازپای در آورد ولاشه او را به زنان حاکم مستوفی سپرد ، و آنها نیز او را قطعه قطعه کردنـد . یك ایرانی کـه درباره این ماجرا با ما صحبت میکرد گفت : « بزرگترین قطعه جسد این طبیب گوشش بود ! »

وقتی این خبر بشاه رسید بسلطان مراد والی خراسان دستور داد ـ مبلغ یکصد هزار تومان خون بهاء اورا بپردازد و زنانی را که باعث قتل پزشك اوشده‌اند دستگیر کنند . شاهزاده این فرمان را اطاعت کرد ویکی از پیشخدمتهای خود را بهمراهی ده نفر بقائن فرستاد . از این عده درقائن بخوبی استقبال‌شد ولی روز بعد سر تمام آنهارا بریده و برای سلطان مراد میرزا فرستاده شد ! مردم قائن قیام کرده و بطرفداری از مادر سالم خان اقدام‌کرده بودند ... »[1]

این اوضاع وهرج و مرجی که در سایر نقاط کشور وجود داشت باضافه فساد و تباهی‌که در دربار ناصرالدینشاه حکمفرما بود، بتدریج نارضائی‌عمومی را برانگیخت. شاید مخالفان ودرباریان بشاه‌گفته بودند که این حوادث را اعضاء فراموشخانه دامن میزنند ومقصر اصلی‌آنها هستند . به همین جهت در این ایام شاه از فراموشخانه کـه اعضاء آنرا « انگلیس مآب ها » تشکیل میدادند ظنین شده بود وبتدریج درصدد برآمد که به‌بیند ، درون سیاه چال فراموشخانه چه میگذرد .

کنت دوگبینو وزیر مختار فرانسه در تهران در کتاب « فلسفه و مذاهب و فرق آسیا» پس‌ازتشریح فراموشخانه و استقبال عموم طبقات به‌محافل ماسونی ملکم نگرانی شاه را ازاین باب چنین شرح داده است : «هروقت پادشاه ازیکی ازمقربین خودسئوال میکردکه دراین انجمن چه دیدی ؟ یا در این انجمن چه چیز بتویاد داده‌اند ؟ پاسخ داده میشد :

« قربان خاك پای مبارك‌گردیم ، ما سخنرانی شخصی را درآنجا استماع کردیم

۱ـ گزارش شماره ۱۴ سفیرفرانسه به وزیر امور خارجه‌کشور خود ازاسناد سیاسی راکدوزارت خارجه فرانسه سال۱۸۶۱ صفحات۳۴۷ و۳۴۸نقل شده. این گزارش‌را دکتر پرویز عدل رایزن مطبوعاتی ایران درفرانسه برای نگارنده تهیه‌کرده است .

که خیلی درباره ترقیات وتمدن‌کشور صحبت کرد و بعد از آنهم چای نوشیدیم و قلیان کشیدیم . » شاه ازشنیدن این جوابها ناراحت وظنین گردید . ودانست که مسائلی را از اومخفی میکنند و پنداشت که اسرار وحشتناکی درفراموشخانه وجود دارد که ممکن است موجب پیدایش حوادث وحشتناکتری گردد .

این فرقه بصورت ظاهر صادقانه وقانع‌کننده برای مردم فعالیت میکرد . ولی‌در باطن ممکن بود اعمالشان کاملاً بضرر مملکت تمام شود .

شاه برای رفع شك و تردید خود نسبت باین مرام نو ، این فکر درذهنش قوت گرفت که عده‌ای را برای مشاوره وگفتگو بحضور طلبیده‌وجلسه‌ای تشکیل‌شود. بعضیها با وقاحت تمام بشاه قبولاندندکه دراین انجمن وقایع وهرزگی های سری درجریانست وبعضیهاکه جرأت بیشتری (البته برای دروغگوئی) داشتند ، بعرض رسانیدند که این فراموشخانه چیزی بجز تجمع پیروان فرقه باب نیست . پس از این‌گفتگوها بلافاصله فرمانی ازطرف شاه صادر شد مبنی براینکه هیچکس حق ورود وعضویت بفراموشخانه را ندارد واعضای این انجمن مورد سوء ظن شاه واقع شده‌اند .

مؤسس وبنیان‌گذار این فرقه درایران (میرزا یعقوب) بلافاصله اخراج وتبعید گردیدوحتی تاامروزهیچکس‌ازاعضاءجرأت نمیکنندکه‌بگویند جزصرف‌چای‌وقلیان‌در جلسات‌بحث‌دیگری‌نیز بوده‌است . این‌فراموشخانه‌که‌تااین اندازه مشکوك‌واقعشده بود، حقاً نیز چنین بود زیرا فرقه مذکوربدون وقفه واستراحت، دائماً فعالیت‌میکرد ... »[۱]

گوبینوسپس به بحث دربارهٔ بابیها ونحوهٔ فعالیت آنهاکه بی‌شباهت بفراماسونها نبود ، پرداخته وعلت انتساب اعضاء فراموشخانه را به بابیها وطرز کار مخفی‌آنها چنین بیان‌کرده است : « ... ازطرفی بابیها مقالات ومطالب زیادی می‌نوشتند وتألیفات خود را منتشر میساختندوبا عشق و علاقه زایدالوصفی‌آثار خود را می‌خواندند واز مخالفین پنهان میداشتند وکاملاً ازآثار خود بعنوان مشاجره های قلمی علیه مسلمانان فعالیت

۱ــ تاریخ فلسفه ومذاهب آسیا .

میکردند . ازطرفی میدانیم‌که حضرت‌اعلا ومریدانش مانند باب وپیروانش‌همیشه‌مردم را بسکوت دعوت مینمودند وافکار خودرا بثبات ودوام رواج میدادند .

«چند ماهی‌است‌که محمدعلی باب مزاح تازه‌ای‌را با ایرانیها شروع‌کرده‌است، که‌حکومت فعلی قابلیت وتشکیلاتش نامنظم‌است وانحلال‌آن منطقی بنظرمی‌رسد ولی هنوزموقع‌آن فرا نرسیده است ...»[1] بدین طریق با توجه بدو نظریه‌ای‌که دو نماینده سیاسی فرانسه درایران درباره پایان کار فراموشخانه داده‌اند ، میتوان‌گفت‌که سوء ظن ناصرالدینشاه نسبت به فراموشخانه ناشی ازعلل وعوامل زیر بوده است :

۱ـ بی اطلاعی اوازمسائل مطروحه ، در داخل لژهای فراموشخانه.

۲ـ راز داری فوق‌العاده اعضاء فراموشخانه وسکوت اسرار آمیز آنها .

۳ـ وسوسه روسها وروس مآب ها[2] .

۴ـ وازهمه مهمتر شنیدن صحبت ازآزادی ومقاومت در برابر حکومت مطلقه واقدامات شاه واطرافیانش .

۵ـ تصوراینکه فراموشخانه شعبه‌ای ازفرقه بابی است .

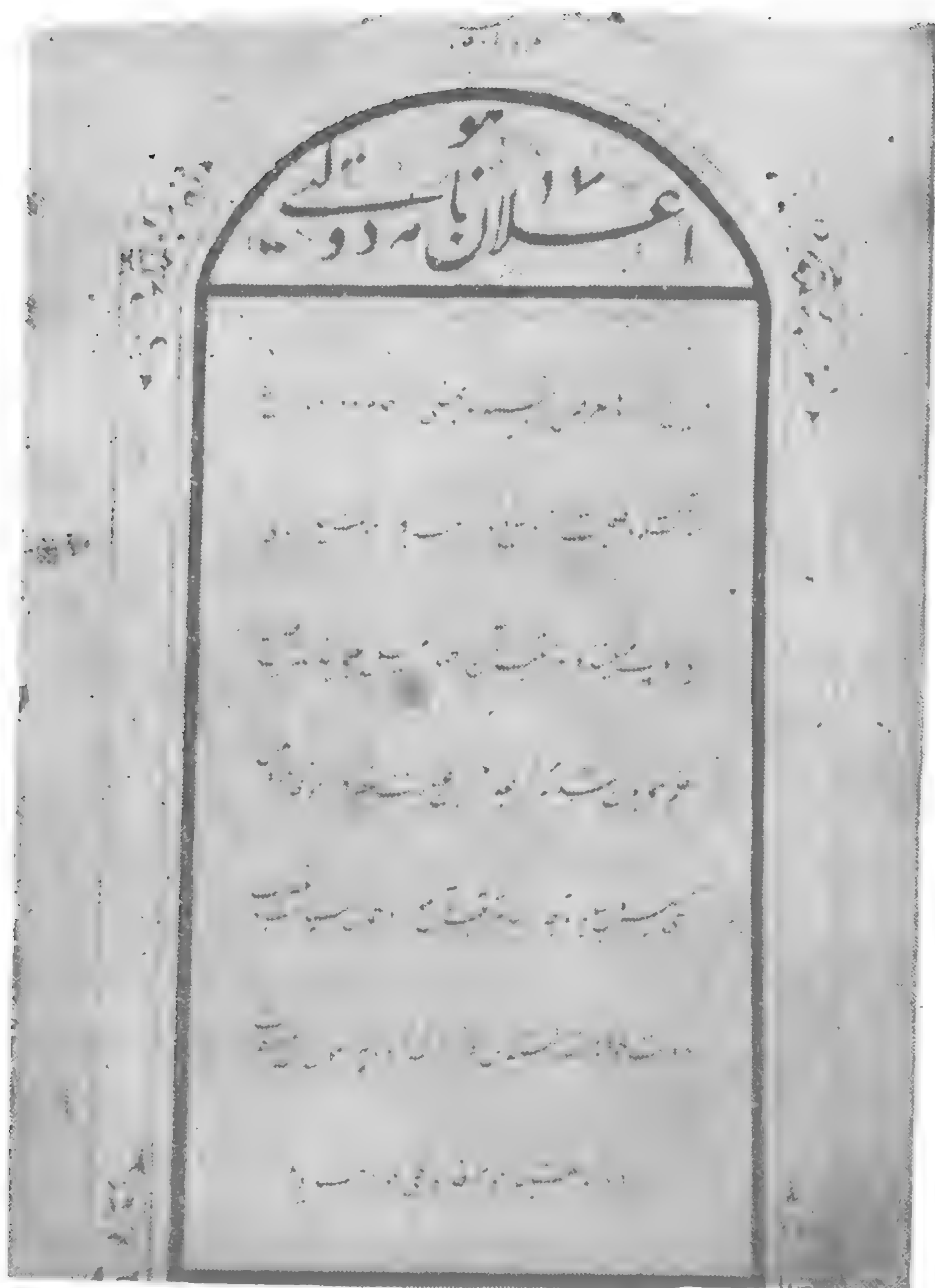
بعلاوه هنگامیکه شاه سوء ظن‌خودرا درمورد فراموشخانه بیان‌کرد، اطرافیانش نظر او را تائید نمودند . حتی بموجب نوشته گوبینو مخالفان بشاه‌گفتندکه درلژهای فراموشخانه تند رویها وفسق وفجورهای وحشتناکی جریان‌میابد درنتیجه این‌القائات سرانجام شاه فرمان دادکه درباریان وشاهزادگان ازفراموشخانه بیرون‌آیند .

روزپنجشنبه ۱۳ ربیع‌الثانی ۱۲۷۸ هـ ۱۸۶۱ فرمان زیررا در روزنامه (وقایع اتفاقیه) شماره ۵۰۱ تحت عنوان (اعلان نامه دولتی) منتشرساخت .

« دراین‌روزها بعرض رسیدکه بعضی ازاجامر و اوباش شهر گفتگو و صحبت از وضع و ترتیب فراموشخانه‌های یوروپ میکنند و بترتیب آن اظهارمیل مینمایند لهذا

۱ـتاریخ فلسفه ومذاهب‌آسیا .

۲ـ الکساندر دوم امپراطور روس ، چهارسال بعد ازتأسیس فراموشخانه مینویسد : « انجمن سری علیه تومن و برهم زدن آن صلاح هردو مملکت است. » (عصر بی‌خبری ـ ابراهیم تیموری ص ۶۴) .



هو

اعلان نامه دولتی

متن فرمان انحلال فراموشخانه

صریح حکم همایون شدکه اگر بعد از این لفظ فراموشخانه از دهن کسی بیرون بیاید تا چه رسد به‌ترتیب آن مورد کمال سیاست وغضب دولت خواهد شد البته این لفظ را ترك کرده پیرامون این مزخرفات نروندکه یقیناً مؤاخذه‌کلی خواهند دید .»

در«المآثروالآثار» نیزدرباره انحلال فراموشخانه تحت‌عنوان(طی بساط فرامیسن) چنین نوشته شده است : « این دستگاه سخت اسباب افتراق مردم ایران‌گردیده ومظنه شرور ومفاسد ورواج خیالات فاسد شده بود لاجرم پس‌ازتخریب بنیان وعدم اساس‌آن قدغن شدید شد ونهی جاوید گردیدکه سپس احدی باین اسم دهان باز نکند و زبان دراز ننماید[1] »

بعد ازصدورفرمان انحلال فراموشخانه ، ناصرالدینشاه بکسانیکه خود دستور ورود آنها را به‌فراموشخانه داده بود ظنین شده و مرتباً از ایشان بازخواست میکرد . وحشت‌شاه ازفراموشخانه ومؤاخذه‌ای‌که ازاعضاءآن مینمود بقدری بودکه تا سالها بعد کسانیکه عضوفراموشخانه بودند ازابرازاین مطلب وعضویت درآن وحشت داشتند .

بدنبال انتشار اعلان دولتی در روزنامه « وقایع اتفاقیه » شاهزاده جلال‌الدوله فرزند فتحعلیشاه بدین‌مناسبت مورد مؤاخذه و ملامت شاه قرار گرفته ، خانه‌نشین شده ومیرزا یعقوب‌خان پدرملکم بآسیای وسطی گریخت و از آنجا باسلامبول رفت . میرزا جعفر حکیم‌الهی و شمس‌الادبا نیز تحت تعقیب قرار گرفته و سایر کارگردانان فراموشخانه نیزهر یك بنحوی درفشاروافع گردیدند . ولی عجب‌آنکه میرزاملکم‌خان که شخصاً ازعوامل اصلی‌فراموشخانه بود، هیچ مزاحمتی ندید وهیچیك ازامناء دولت مصدع اونشدند وظاهراً چنین‌وانمود میشدکه (تقصیری متوجه او نیست) و به‌همین‌جهت وی باردیگردنباله‌کارخود را منتهی بصورت محدودگرفت وپنهانی مشغول بکارشد، ودر این زمان‌بودکه رسالاتی درانتقاد ازاوضاع وتأیید طرحی‌که در «کتابچه غیبی » نوشته بود ، منتشرمیساخت وآنها رادردسترس رجال قرارمیدادکه‌ظاهراًآنهارا بترتیب‌خاصی هم بنظرشاه میرسانید .

۱ــ صفحه ۱۱۸

تجدید فعالیت و توسعه اقدامات وعملیات ملکم که دنباله همان اقدامات اولیه بود ، مجدداً درباریان ومخالفین‌را وادارکردکه بشاه فشارآورند وترتیب اخراج اورا نیزازایران بدهند. درنتیجه این اقدامات، ناصرالدینشاه دستور داد که ملکم را تا کرمانشاه تحت‌الحفظ ببرند ودرآنجا آزادش‌کنند. ملکم‌که پول‌ووسیله‌نداشت ، به‌بغداد رفت و درآنجا شروع بفعالیت کرد ولی چون بهیچوجه زمینه‌ای برای اقدامات خود نمیدید ازراه دیاربکر خود را باسلامبول‌رسانید وپس ازرفع خستگی بدیدن میرزا ـ حسینخان قزوینی « مشیرالدوله » وزیرمختاروقت ایران درآن شهررفت واظهارداشت که « مجلس‌فراموشخانه را بامرودستور شخص شاه بازکردم وراپورتش‌را هرروز بحضور همایون میدادم به ، ازمدتی رایشان بفسخ ولغو مجلس قرارگرفت . و امربحرکت من فرمودند » (عریضه میرزا حسینخان بشاه آرشیوسفارت اسلامبول سال ۱۲۹۷) میرزا ـ حسینخان حقیقت اظهارات ملکم را ازتهران تحقیق‌کرد . وزارت امور خارجه جواب دادکه اعلیحضرت همایونی‌سرسوزنی ازملکم مکدرنیستند[۱] نویسنده‌کتاب سیاستگران دوره قاجاریه مینویسد : «معنای این تضاد برای نگارنده حل نشده است .»

سفیرایران دراسلامبول ناچارمیرزا ملکم‌خان را نوازش داده و بتهران نوشت : « تکلیفی برایش معین‌کنندکه دراسلامبول بیکار نباشد.» دولت هم اورا مأمور جنرال کنسولگری مصر نمود . واودرجمادی‌الثانیه ۱۲۸۰هـ (۱۸۶۳ م) بمصررفت وپس‌ازچند ماه باسلامبول مراجعت کرد .

گزارش به ناصرالدینشاه

ناصرالدینشاه پس از صدور فرمان انحلال فراموشخانه ملکم شخصاً دربارهٔفراماسونری‌شروع به‌تحقیق نمود وابرازعلاقه‌کرد که‌ازهمه جزئیات فراماسونری‌وعملیات وآداب‌ورسوم‌آن‌اطلاع حاصل‌کند. ضمن این تحقیق یکی ازفراماسونهائی‌که تا درجه دوم را طی‌کرده بودگزارش جامعی به‌شاه داد ،که متأسفانه فقط ۱۲ صفحه‌آن باقیست. این‌گزارش که جزواسناد بیوتات سلطنتی وشایدهم‌درکتابخانه خصوصی ناصرالدینشاه

۱ـ صفحه۱۲۸ سیاستگران دوره قاجار

نگهداری میشده، وپس ازمدتی به‌کتابخانه سلطنتی ودردوران سلطنت اعلیحضرت رضا شاه‌کبیر همراه چند هزار جلدکتاب خطی دیگر به‌کتابخانه ملی منتقل گردید و نکته جالب آنستکه درپشت جلدآن مهر «کتابخانه دولت علیه ایران» با عدد ۲۹ ثبت شده است که‌تصورمیرودمقارن باسال‌تأسیس کتابخانه یعنی(۱۳۴۹ هجری‌قمری) باشد.درکنار مهرمذکورسه شماره نوشته شده‌که بنظرمیرسدگزارش مذکورسه‌بارتغییرمحل داده تا به کتابخانه ملی رسیده است[1]. در صفحه دوازدهم در جائیکه نویسنده شروع بدادن شرح علائم مخفی ماسونها میکند دو جا قلم‌خوردگی مشاهده میشود . این دو جا روی کلماتی است‌که طرزدست‌دادن وحرکات انگشتان را تشریح میکند . متأسفانه فرد ناشناسی‌که شاید یکی ازفراماسونها بوده ازصفحه شانزدهم به‌بعدآنرا از اصل گزارش بریده وبدین‌ترتیب ، قسمتهای حساس آنرا از بین برده است . با جدا شدن صفحات مزبور نه‌تنها انتقادهائی که‌ازفراموشخانه ملکم‌شده از بین‌رفته بلکه نام نویسنده‌گزارش نیز برای همیشه مکتوم مانده است .

گزارش دیگری نیزکه برای ناصرالدینشاه ازیکی از کشورهای اروپائی دربارهٔ فراماسونری بوسیله سفیر ایران فرستاده شده به سرنوشت گزارش فوق گرفتارگردیده است . متأسفانه اصل گزارش دوم که شماره ثبت آن در اسناد دولتی و شاهی موجود است ، وجود ندارد ویا لااقل نگارنده نتوانسته است بدان دسترسی‌پیداکند . در بین اسناد وزارت خارجه دربار ناصرالدینشاه که پس از انقراض سلسله قاجاریه تحویل بایگانی‌راکد وزارت امورخارجه شده و در دوران وزارت علی‌اصغر حکمت بصورت دفترهای‌مجلدی درآمده چنین‌گزارشی مشاهده نمیشود. درحالیکه دردفترثبت، اوراق راکدوزارتخارجه‌مشخصات‌آن‌قیدگردیده‌است. این‌اسنادبطورنامنظم جلدشده‌است‌مثلا درکنارگزارش سفیرایران در اسلامبول راپورت نظمیه ویا عرضحال مرد پاك باخته‌ای که چماقداران‌شاهی‌همه چیزاورا بیغما برده‌اند ویاگزارش نقاشی قبله عالم قرارگرفته است وبدینجهت برداشته شدن آن چندان جلب توجه نمیکند و بنظر نمیرسد اصولا

۱ـ این گزارش درکتابخانه ملی طی شماره ۱۳۹۷ نگهداری میشود .

جنین گزارشی ضبط شده باشد. نگارنده با وجودیکه همهٔ این اسنادرا درچندین مجلد بدقت دیده‌ام ، مع‌الوصف نتوانسته‌ام بدومین گزارشی که آنرا از خارج کشور برای ناصرالدینشاه فرستاده بودند دسترسی پیدا نمایم وامید است که روزی این سند جالب نیز بدست آید[۱] . بهرحال اینك بنقل اولین گزارش که درباره فراماسونری به ناصرالدینشاه داده شده بود قناعت میکنم وامیدوارم پژوهندگان آینده بتوانند بقسمتهای مفقودشده همین گزارش نیزدسترسی پیداکنند وآنرا تکمیل نمایند .

بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم

سپاس بیقیاس معبود بحق ومالك بملك مطلق را سزاست که انتظام دول وملل را باقتضای نظم و نسق حکمت تابعه‌ترتیب داده و جناب ختمی‌مآب صلواةالله علیه‌را بجهة اتمام حجت وتبلیغ رسالت برعموم فرستاده امابعد برارباب بصیرت ودانش‌مخفی نماند که خداوند جل‌شانه نظم ظاهر و باطن جمیع موجودات را بقدرضرورت مقدر فرموده و کفایت‌احتیاج‌هر مصنوعی‌را بطوراکمل‌مرتب‌داشته پیروی احکام‌الهی‌که لازمه‌تدین‌است این‌شیعه اثناعشری راکافیست که هیچ احتیاج بقواعد و ملل و ادیان دیگر ندارد آداب تعیش وزندگی و نزدیکی بحقیقت و تحصیل ماحصل هردونشأة را در کلام مجید مختوم فرموده واحادیث واخبارکه جامع فواید کلیه باشد بطوریکه مافوق‌آن متصور نباشددر کتب عدیده وازروایات معتبره درمیان مسلمانان شایع‌گردانیده پس‌دراین‌صورت‌پیروی بقواعد وقوانین الهی‌نکرده بعقاید دیگران‌تأسی نمودن‌کفرمحض‌ومحض‌کفراست . من تشبه بقوم فهو منهم اگراین دین مبین برحق وخوارج راکافر ومردود میدانیم پس چرا اقوال وافعال آنها را پیشنهاد خود میکنیم‌واسم‌آنرا حقیقت میگذاریم صاحب شریعت وملیت مسلمانی‌که آداب لباس پوشیدن وحمام رفتن و ریش شانه کردن و خوابیدن و

---

۱ ـ دو گزارش‌دولتی‌دیگر در بارهٔفراموشخانه به‌ناصرالدینشاه دادەشده‌است. گزارش‌اول را میرزا سید جعفرخان مشیرالدوله بشاه میدهد . او آنچه راکه در درون لژهای انگلیسی دیده بوده برای شاه مینویسد . گزارش دوم را میرزا محمد علیخان‌علاءالسلطنه که‌درسالهای ۱۲۶۹-۱۲۸۵ سفیرایران درلندن بوده برای ناصرالدینشاه فرستاده‌که ازهردوآنها اثری بدست نیامد .

برخواستن[برخاستن] ومعاشرت نمودن و بمستراح رفتن را بطوری بیان فرموده که چیزی از آداب زندگی را فروگذاشت نفرموده چراوضع فراموش خانه را ازخاطرمحو میفرمود اگر حاصل این کارمحبت واخوت است که جناب مستطاب ختمی مآب میفرماید المؤمنون اخوه وتحریص و ترغیب در تألیف بین قلوب فرموده اند وکذالك جناب مولای متقیان در اول دیوان مسائل خود میفرماید الناس من جهة التمثال اکفاء ابوهم آدم و والام حواء اگر جماعت وجمعیت رامیگویند که امر بنماز جماعت فرموده اند اگر مساوات رامیگویند خمس وذکاة و بذل مال درراه خدارا چه قدر تمجید و تأکید فرموده اند اگرعدم ظلم وتعدی را اسم اختیار گذاشته اند حدودات شرعی و تهدیدات اخروی را بایدکافی بدانیم و عمل کنیم اگر مقصود بعضی مردم بیکارمفسده جوی که خباثت باطن آنها را فروگرفته ومیخواهند منشاء بعضی اعمال شنیعه باشند ومرتکب ملاهی ومناهی خداوندی شوند وطالب بعضی مراتب هستندکه لیاقت آنرا ندارند وخداوندرا قادر بادای مراتب وعزت دنیا نمیدانند با همدیگر دراین حال متفق گشته دین ومذهب وقواعد ملت خود راگذاشته کسب بعضی اصطلاحات بیمعنی کرده اندمقصود آنها ازجماعت وجمعیت همراهی نمودن درمعاصی است. مثلاً شخص ملائی که در دین داری تکلیف خود را امر بمعروف نمودن و نهی از منکر کردن میداند اورا آورده چشمش را بسته بطوریکه درآخر تفصیل داده خواهد شد بعضی نامربوط باو گفته ازاین سوراخ بآن سوراخ برده وچند سنگی برداشته بدر ودیوار زده اورا باین طور بقول خود بمقام امتحان آورده ساعت دیگر درپیش اوشرب نموده با زن اجنبی زناکرده این را جماعت اسم گذارده اند معنی اختیار این است که چرا ما بایددرتحت حکم دیگری باشیم وخود بشخصه هرکاری بخواهیم بتوانیم کرد واین چیزیست محال ومنافی اسباب خداوندی اگرهرفردی از افراد را خداوند سلطنت بدهد ومختار نماید امور دنیا مختل ومعطل خواهد ماند اگر بنای نظم براین بود از اول خلقت بنای راست و سلطنت مقرر نمی آمد و اگر امتیازات برداشته و مرتفع میشد وهمه منادی بودند هیچکاری در دنیا پیشرفت نمیکرد و هیچ فردی اطاعت فرد دیگر را نمینمود میگویند هرگاه این کار بود و منافی اصل بود چرا علمای شهر که بقدس و تقوی

آخرین صفحه‌گزارشی
که بناصرالدینشاه
داده شده .

معروف هستند تمکن این را میکردند و از این فقره مردم خیلی دور افتاده‌اند
و جهة این کار را نفهمیده‌اند با هرسنخی و صنفی از مردم بیك زمانی برآمده بدام
میکشند مثلاً بملا میگویندکه شما همینکه داخل اینکارشدید مرجعیت شما زیاد

میشود پنجهزار یاده‌هزار خلق که‌داخل این کار هستند ازمرّده خواهندشددکان‌شمار رونق خواهدگرفت احکام شماقبول عامه پیداخواهدکرد اگرچه غیرما انزل‌الله البته باشد صف جماعت زیادخواهدشد ترافع بیشترخواهدشد این‌است که مردم‌عوام‌محض تقلیدکه‌جناب آقا رفته است ودیده است اگر بد بود چرا میرفت ولی نمیدانند همین رفتن آقا کار را باینجاها میکشاند خود را بمخاطرات بیمعنی انداخته فراموش‌خانه میشوند با فلان وزیر وپیشکار وصاحب درجه ومنصب میگویندکه شما احتیاج برفعت جاه بیش ازین ندارید ولی‌حفظ این‌مرتبه‌که دارید لازم است‌که فلان معاند برشما استیلانیابدوهمیشه دراین‌درجه وپایه‌که نایل هستید باقی باشید و اگر سلطان عصر بخواهد در مدارج شما تغییر وتبدیلی دهد نتواند بفلان شخص کاسب میگویندکه تنها شغلتان کسب است چه عیب داردکه ده‌هزارخلق مایحتاج خود را ازشما خریده و این منافع‌کلی از برای شما حاصل شود ودرمقام ضرورت شما هم با خیال ما همراهی‌نمائید وهمچنین بمردم‌بیکار میگویندکه چرا مثل‌شما مردم‌که جوهرقابلیت واستعداد هستید همچه بیکارباشیدوضع ایران ودولت ایران افراط‌وتفریط است‌چرا بایدیکی‌صدهزارتومان ببرد وشماهانبرید پس باید تغییروضع داد وآن بسته باین قاعده است این‌مردم راکه این‌طورجمع‌نمودند آنوقت بعضی‌را وعده درجمهورخیالی صاحب درجه و پایه مینمایند و از خواص قرار میدهند ومیگویندکه بهترازهمه‌چیزها اینست‌که ماآزاد باشیم ودرتحت قاعده‌متداوله نباشیم خودقراری درمیان خود بگذاریم واسممان را فراموش‌خانه بکنیم واین‌خیالات تفصیلی‌داردکه‌ذکرآنرا مناسب‌نمیدانند وقدرت نوشتن نداردآنوقت صدهزارقسم‌میدهند که شما متصدی این‌کارهستید وافشای مطلب نکنید مثل‌این‌است‌که شخص‌کافری‌آدم‌را قسم بدهدکه ترا بفلان وفلان قسم میدهم‌که بیا وکافربشو یا شخصی‌آدم را قسم میدهد که خود را از بام مرتفع بینداز یا بایست که من این حربه خود را بکار ببرم نمیدانم صاحب‌شریعت‌نیزهمچه‌قسم‌ها را جزء تدین‌ودینداری فرموده است یا خیردرفرنگستان که مبنای این‌کار ازآنها است وبقول اهالی این فراموش‌خانه‌که میگویند دوهزارسال است باقی مانده است هرگز کاری نکرده‌اندکه‌بوی شرارت ازآنها بیاید منتها کاریست

در تهذیب اخلاق وانسانیت ومعقولیت وامتحان غیرت نه مقصود این است که اگر من فلان شرارت بکنم وآدم بکشم ومال مردم را بدزدم جمعی حمایت خواهند کرد و من را از مخاطرات رهائی خواهند داد اعلیحضرت شاهنشاه کل ممالك ایران کمال اغماض را فرموده‌اند یا ازخیالات نامتناسب این مردم مفصلاً اطلاع ندارند نویسنده این فقرات که ازاهل اینکاراست و به قبح نتایج اینکار برخورده وجمعی را نیز متنبه نمود تبری میجوید واستغفار مینماید وهیچ مضایقه نداردکه خود را ظاهر سازدوبرحقانیت وصدق قول خود دلایل واضحه و براهین کافه اقامه نماید تا بیچاره مردم بدبخت کـه گرفتار این گونه مزخرفات شده وخود راگرفتار مخاطرات نموده ازشریعت وحقیقت دورافتاده‌اند پیروی نکنند ورجعت بعقاید حقه خود نمایند اینکاراز دوحال خارج نیست یا منافی شرع است که خدا و پیغمبر خدا لعن کرده‌اند، کسیراکه دردین و عقاید شرعیه بدعت بگذارد ویامنافی عرف آن نیز برسلطان عصر لازم میشودکه این بدعت مرتفع فرمایند اگر بجزاین دوفقره راه دیگر هست آن چیزیست وجدانی باید بمقام تحقیق برآیندواثبات حقیقت اینمعنی راکنند بیچاره مردم که میخواهند بسهولت و بدون زحمت که محال است این نعمت دردنیا ازبرای کسی ممکن شود گذران نمایند بحرفهای بیمعنی ازراه راست خارج گشته دست ازکاروکسب خود برداشته‌اند بامید بعضی حرفهای دروغ بی‌اصل که خزینه درفراموشخانه ازنفری دوازده تومان پرمیشود که بفقرای اینکار داده‌خواهدشد مجاناً وباشخاصیکه میتوانند ادای دین خود را بکنند بدون گرو و رهن هرقدر محتاج شوند داده‌خواهدشد اگردراینصورت احدی روی معطلی را ندیده بی‌نیازخواهندبود مردم خام طمع پریشان این اقوال دروغ را عین واقع دانسته ومیگویند چه بهتر از اینکه‌هرگز معطل نباشیم واین وجه مبلغ خطیری خواهد شد ده‌هزار نفر نفری دوازده تومان بدهند چه‌قدرخواهد شد علاوه براین هر نفری بخواهند درماه صد دینار از یکنفر دستگیری نمایند رفع احتیاج آنشخص خواهد شد ازاین مقوله حرفهاکـه محض فریب عوام زده مردم را تطمیع مینمایند دست کدام فقیر بیچاره راگرفته‌اند قرض کدام مدیون راداده‌اند پس معلوم میشود وضع اینکاراز برای آسودگی مردم نیست بلکه اسباب زحمت ومخاطره

انداختن است فلان شخص صاحب کروراست بمن و توجه بیچاره این خصوصیت و آشنائی بیمعنی بهمه قسم از برای آنان ممکن است محض اینکه فلان شخص بمن سلام کرد نباید معتقد به یك قانون احداثی بشوم این مردم در حق خود ظلم کردند نخواست بیشتر از این بنویسند و از درجات بیمعنی دیگر هم حکایت کنند آدم عاقل از این درجه بدرجات دیگر پی خواهد برد اگر اعلیحضرت شاهنشاه کل ممالك ایران خلدالله ملکه مقرر فرمایند و اطمینــان مرحمت فرمایند که این چند نفر را ظاهر سازند و کماهوحقه عرض نمایند معلوم خواهد شد حاصل این کار بیمعنی و ازعقلا و مردمــان با تجربه معمر خیلی قبیح است کـه باین تفصیل چشم خود را بسته خود را واگذار نمایند بجهال که از اینجا بآنجا بکشند و اینکه مشهور است اهالی این کار را ابراز مطلب نمیکنند از بابت خجلت اعمال شنیعه است که فلان وزیر با فلان مرد ملا را بیاورند و بطوریکه ذکر خواهد شد اسباب بازیچه نمایند جای کمال تأسف و تأثر است که مردمان معقول بخواهند اغماض از این فقرات نمایند و ملتفت قبح این عمل نشوند قبل از ملاحظه چندان بحثی وارد نمی آید چیزیست که سالها است شهرت کرده انسان بخیال فهمیدن رغبت مینماید اما بعد از ملاحظه هیچ مقتضی نیست که انسان معقول با بعضی جهال که بنای آنها بهرزگی است موافقت نمایند چون بنای کاتب باسم بردن نیست ولی همسری و اخوت بقول خودشان با بعضی اشخاص که متصف بصفات مستهجنه هستند نمودن فوق الغایه جای تعجب است محض استحضـار خواص و عوام تفصیل این تاریخچه را ذکر مینماید و از ین قرار است در اول مرحله مقدمات از برای این کار چیده که حاصل زندگی را اهل ایران تا بحال ندانسته اند که از برای چه خلقت شده اند وفایده این هستی چه چیز است حکمای پیش بعد از غور و تعمق بسیار این کار را فکر کرده اند وحاصل زندگی این کار است اما شخص کـه تابع فلان ملا یا مجتهد است هیچ التفات بکلام الهی نمینماید که فرموده است وماخلقت الجن والانس لا یعبدون و تمجید و تعریف مینماید که فی الواقع همین است کـه میفرماید عجب کار بزرگی است خلاصه قواعدی بقول خود در وصول بآن مراتب قرار داده اند اولاً بایستی شخص ثالث خود را مستبعد فنا بکند و وصایای خود را برحسب وصیت نامچه بنویسد که اگر در این راه طلف [تلف]

شود برعهده هیچکس نباشدواین‌را چرا میکنندمحض‌اینکه‌آنشخص چنین‌تصور نماید که این‌کار، کار بامعنی بزرگی‌است وخیلی باعظم‌متصور شوددراین‌ضمن تهدیدات‌مینمایند که ازین عزیمت برگرد مبادا طاقت ملاحظه این‌عالم‌را نداشته باشی آن بیچاره چنین تصورمینمایدکه ازاین عالم بعالم دیگرخواهد رفت این منع باعث رغبت او میشود که فرموده‌اند الانسان حریص علی ما منع بعد پارچه پوستی آورده چشمهای آنشخص را بسته دراین‌بین بازمیگویندکه خود را بمخاطرات‌مینداز‌خیال‌را منصرف نموده‌برگرد آنشخص اگرآدم حریص در این‌کار است رجعت نخواهدکرد والا از آنجا برخواهد گشت مثل اینکه جمعی برگشتند بعد چشم‌اوراکه بستند درمیان محوطه‌آن خانه‌دست اوراگرفته چند دور دورآن حیاط گردانده اگر سوراخ و پله باشد از این سوراخ بآن سوراخ‌برده وازین‌پله‌بالا برده ازپله‌دیگرفرودآورده‌که‌آنشخص‌چنین‌تصورمیکند اورا بآسمان یا زمین برده‌اند بعدنردبانی‌تعبیه نموده‌اندکه اسم‌آن را فلك‌تحقیق‌گذارده‌اند دروسط نردبان پایهٔ تعبیه‌کرده‌که‌آنشخص‌را بالای آن میبرند همینکه بوسط نردبان رسید پایه نردبان بلند خواهد شد و سر نردبان میل به‌نشیب مینماید آن بیچاره چنین تصورمیکندکه او را بفلك تحقیق برده‌اند وبمقام قاب قوسین او ادنا رسیده از آنجا‌او را آورده داخل اوطاقی مینمایند قبل از ورود شخص در آن اوطاق‌را میزند شخصی دیگرازمیان اوطاق بآواز درشت خشن سئوال مینماید که‌کیست این شخص و بچه‌کار آمده است همان شخص باز جواب میدهدکه یکنفرآدم صحرائی میخواهد بمدینه علم داخل شود میگوید اورا بفلك تحقیق بیاورید بعد اورا داخل اوطاق‌مزبور نموده چند تخته پاره گذارده‌اند از روی تخته‌ها او را برده بر صندلی مینشانند آنشخص با وجود جمعیت و ازدهام [ازدحام] چون چشم بسته و ندیده است‌کسی‌را چنین تصورمیکندکه خود تنها است و این سؤال و جواب کننده چون بغیر آواز میدهند شخص چشم بسته نمیشناسد وحالت تعجب برای‌آن بیچاره حاصل‌میشودکه اینجاکجا است وصاحب‌آواز کیست درآنجا نیز تهدیدات میکند ومخاطرات مینمایدکه این‌کارهائیست پرخطر دور نیست‌که باعث اتلاف و هلاکت توباشد ولی بامید اینکه شما مردمان نجیب با غیرت

هستید احتمال میرودکه بدون مخاطره وآسیب بگذرد واین مراحل‌را طی‌نمائید اگر چه من دراین عالم با شماآشنائی ندارم وآشنائی من در عالم دیگر است ، اگر خوف ترسی‌دارید من‌میتوانم ازاینجاهم شمارا برگردانم واین‌راه زحمات‌راه وسختی‌ها دارد دورنیست‌که بچاه بیفتید یا بآتش بسوزید من تکلیف خود را درامتحان شما میدانم و باید یکی ازین فقرات را قبول نمائید حالا کدام یك را قبول میکنید طپانچه بر خود خالی میکنید یا بچاه خود را می‌اندازید یا بآتش میروید چراغی تعبیه نموده‌اندکه‌در وقت سوختن صدا مینماید وآن شخص‌چشم‌بسته چنین تصورمیکندکه‌آتش افروخته‌اند ومیخواهند اورا بآتش بیندازند تا یکی‌ازاین فقرات را قبول مینماید بازمیگوید اورا بکشید بقعرزمین که درآنخانه سرداب وحمامی باشد او را بسرعت تمام بآنجا کشیده ودرآنجا نیز بعضی‌گفتگوها نموده بازبنای تهدید را میگذارد که این امتحان امتحانی است‌که اگرخوف بکنید حکماً تلف میشوید اگر خوف برشما مستولی شد دست خود را بلندکنید تا من امتحان را تمام‌کنم‌آلات واسبابی ازچوب ساخته‌اند وتعبیه‌نموده‌اند که بحرکت دادن صداهای عجیب ازآنها بلند میشود جمعی دست گرفته و چند نفر هم سنگها برداشته بیك مرتبه‌آن چوبها را بحرکت می‌آورند وآن سنگها را بدرودیوار میزنندمعلوم‌است درمیان‌سرداب وحمام باوجود این‌صداهاکه بیك‌مرتبه بانواع مختلف بلندمیشود وآنشخص چنین‌تصورمیکندکه‌تنها است چه‌حالت ازبرای‌اودست خواهدداد ازآنجا نیزاورا بیرون‌آورده دراوطاقی‌که جمعی از اهالی این‌کار نشسته‌اند و ساکت و سامت[صامت]هستندآنشخص‌را بهمان حالت چشم‌بستگی‌حاضرمیسازند ودرمقابل‌آن جمعیت برروی‌صندلی‌مینشانند بازخیال‌میکندکه احدی‌دراینجا نیست بعضی‌اوقات عدد مردم بهشتاد نود میرسدکه درمیان حیاط واوطاق بودند بعد ازگفتگوی بسیار درفواید این‌کار وبعضی تحقیقات‌که ما قافله مدینه علم‌هستیم وحالا روبمدینه علم‌آورده‌ایم‌وآن سه‌چیز که دراول‌ذکرشدکه عبارت ازجماعت‌اختیار ومساوات‌باشدتفصیلی برآن‌قرارداده صدهزارقسم دراخفای این‌کار داده از منافع این فقره صحبت نموده‌که اگرما نیز مثل وحوش وطیور درصحراها یکه وتنها بودیم نمیتوانستیم تعیش نمائیم چراکه‌آنهااسباب

ضروریه خود را دارندکه حفظ سرما وگرما و دفع دشمن نمایند اما انسان بی اسباب خلق شده است ولابد ازجمعیت وجماعت است. هرچه جمعیت بیشتر باشدبهتراست پس باید رابطه بخصوص در میان جماعت باشد حاصل مساوات نیز معلوم است که چه‌قدر مفیدخواهدبود احتیاج بکلی‌ازمیان‌مرتفع و برداشته‌خواهدشد مال وجان‌هریك‌ازاهالی این‌کارازیکدیگر باید باشد اختیار نیزلازم‌است‌که انسان مختارخودباشد بعضی‌بیانات‌که ازجمله بدیهیات است ذکرمینماید درآن مجلس‌معانی مزبوره را باین‌طورذکرمینماید تاآنکه متدرجاً بمقام امتحان‌آورده ازحالات باطن خود باشخاص بخصوص حالی شود وآن تفصیل علیحده است‌که هیچ مدخلیت باین حرفها ندارد‌چشم‌آنشخص‌را باز نموده درحالیکه‌آن اشخاص بدون اینکه‌نگاه بطرفی‌نمایند یاحرکت‌کنند بعد ازچندد‌قیقه برخواسته[خاسته] باواویکان یکان‌مصافحه مینمایند وجزء وجودیك‌دیگرمیشوند بقول خود وعلامت شناسائی را رئیس این‌کاریا خلفا بآنشخص گفته آن بیچاره را رها نموده دیگری‌را بدام میکشندآنوقت جمعی بیکارکه اسباب شرب وهرزگی‌آنها منقضی‌داشت با همدیگردرحالت جماعت مساوات‌مینمایند وخودرا مختار بهر نوع هرزگی میدانند تفصیل‌درجه‌اول‌فراموش‌خانه‌ازقراریست‌که‌ذکرشدمطالعه‌کننده‌خودرا بدون‌این‌زحمات ازاهل فراموش‌خانه بداند دیگرفقره‌تحبیب‌است‌که درغیبت رئیس این‌کار مقررگردیده آن چیزیست بسیار بیمعنی‌که قابل ذکرنیست وچند نفری اسباب مداخل‌کرده بودند و نفری سه‌تومان‌میگرفتند جمعی ازآمارد و اجاندهٔ این‌شهر تحبیب شده‌اندکاتب نمیداند تکلیف خود راکه باآنها نیزسمت اخوت دارد و باید بطور مساوات و اختیار و جماعت حرکت نماید یا خیراین مقصودات ظاهرفراموش‌خانه بود مقصود باطن بعضی ازاهالی فراموش‌خانه را طوریکه ملاحظه نمود که افشای آنرا تقصیری بزرگ از برای خود میشمارند بجههٔ اطلاع عموم مردم عرض نمود واین‌فقره اخیرمحل اشتباه نشودکه‌نکته بامعنی دراین‌کاربوده‌که‌افشای اسرارآنرا مقتضی ندیده و بجزفتنه وفساد داخله مملکت هیچ‌مقصود ومنظوری ملحوظ نیفتاده‌واضع این‌کار باکمال مرحمت‌که عموم‌مردم شاهد و گواه هستند ازشاهنشاه ولی‌نعمت‌کل ممالك محروسه ایران دیده بازبخیال خوددرباره

او کوتاهی شده است اظهار دلتنگی مینمود ومیخواست که رتق وفتق امور درقبضه اقتدار
او باشد دربدو امر بر مردم مشتبه نمودکه برحسب اذن و اجازه دولت بنای این کار را
گذارده‌اند وهیچ تفاوتی با فراموش‌خانه فرنگستان ندارد چندی نگذشت که نتیجه این
کار طور دیگر شد وهمه فقرات آن منافی با رضای دولت بظهور پیوست نه اینکه جمع
مردم ازخیال کلیه ومقصود جزئیها واستحضار حاصل نمودند بعضی اشخاص که ازخواص او
بودند ومردمان بیکار مفسده جزئیه شناخته بود متدرجاً حاصل این کار را حالی نمودوهمیشه
میگفت که اگر صدنفر ازمیان این جمع با خیال من همراهی نمایند از عهده خیال خود
برمی آیم بعدازآنکه خداوند بفضل خود مضمون آیه شریفه مقدسه ولایحیق المکر السیئی
الا باهله را درباره اوجاری فرمود اعمال شنیعه و خیالات مظمنهٔ [مزمنه صحیح است]
اوکالشمس فی وسط السماء واضح ولایح گردید ازدارالخلافه عزیمت نمودکه درجای دیگر
اسباب فتنه وفساد شود یا جمعی بیچاره مردم دیگر راگرفتارزحمت ومرارت نماید واین
غلط مشهوراست میان مردم که هرکس ازاهل اینکار باشد دیگری را میشناسد این حرفی
است بیمعنی علامتی چند قرارداده است کسیکه از اهل اینکار باشد بهرکس که رسید و
بخواهد معین نمایدکه این شخص ازاهل اینکاراست دست راست بسمت راست سینه خود
میکشد طرف مقابل اگر ازاهل اینکار باشد دست خود را به پیشانی خود میکشد باز این
شخص بمناسبت اطمینان که این حرکت بلکه ازروی حرکت طبیعی بوده است دست خود
را بازکرده وشصت خودرا بالای بینی گذارده بتقریبی که کسی ملتفت نشود بازطرف مقابل
پشت دست خود را بتقریبی میبوسد این علامت که گذشت بعد سؤال شفاهی مینماید
که شما ازاهل کجا هستید میگوید یکوقتی پدران ما چادرنشین وازصحراها بودندحالا
شهری شدیم باید اسم صحرائی ذکرشودخواهدگفت کدام شهر میگوید مدینه علم خواهد
گفت بچه دلیل میگوید بدلیل مساوات آنشخص خواهد پرسید شما بچه دلیل میگوید
بدلیل اختیار بازدلیل دیگرمیخواهد میگوید بدلیل جماعت جواب خواهدگفت قربان
جماعت این علامت شناسائی اهالی فراموش‌خانه است علامت درجات دیگر ازاین قبیل
چیزها است وازبرای هرکسی ممکن است با یکدیگر علامت شناسائی بگذارد اگروضع

اینکار بجهة انتظام دولت بودکه صاحب دولت ومملکت ازین حرفه صرف نظر فرمودند وقدغن اکید نمودند بعد از قدغن چرا باز مشغول نمودند واگر اسباب مداخل بود از حقه بازی وکارهای دیگر بیشتر میتوانست مداخل کرد واگر بنای ترویج شریعت وامت شریعتی را که شخص کافری مروج باشد چه حالت خواهد داشت اگرچه جماعتی اعتماد و اعتقاد برعقل وافی وحزم کافی اوداشتند ودرامورات ازاو وپدر او مشورت میکردند ولی آدم عاقل صرف نظر از نعمت کلیهٔ ولی‌نعمت نمینماید و در مقابل پادشاه قاهر غالب دکان فتنه و فساد نمیگشاید ای ذره تو در مقابل خورشید بیچاره چه میکنی بدین خوردی .

درجه اول ازقراراین تفصیل بدون کم وزیاد است بخیال اینکه اگر مصلحت مقتضی شود وامر مقرر شود درمیان مردم منتشر شود تا عموم مردم مستحضر شده وقع اینکار بکلی تمام شود عرض نمود درجه دوم را بطوریکه درصفحه دیگر عرض نموده است درجه‌دوم ازقراریست که عرض مینماید تفسیر آنرا نوشت وعرض ننمود از برای عوام مقتضی نیست اما قدری غورو تعمق شود این چند کلمه حاوی بعضی فقرات است که اسباب عدم استقلال دولت است بزبان عربی ذکر نمود خانه‌زاد نیزهمان‌طور عرض نمود تأویل آن خیلی مفصل است که اگر امرومقرر شود بنویسند ازاین قراراست المقصود من الجماعة تسهیل المعاش و تکمیل النفس و هما یتقولون علی النظم والنظم یتحقق بعشرة اجزاء اول الاطمینان فی النفس دوم الاطمینان فی الحال سیم المساوات فی الحقوق چهارم الاختیار فی العقیده والخیال پنجم الاختیارفی الشخص ششم الاختیارفی الکلام هفتم الاختیارفی الکتابه هشتم الاختیار فی الکسب نهم الاختیارفی الاجتماع و هواس الاساس دهم الامتیاز والرجحان فی الفضیله .

خانه‌زاد این دودرجه را دیده واین درجه دوم اگر تفسیر شود ازاین درجه معلوم خواهد شد خیالات اوعلامت شناسائی این درجه از سؤال ازین است اگرکسی بخواهد معلوم کند که فلان شخص درجه‌دوم را دیده میپرسد چند سال داری طرف مقابل یك لفظ دومی باید بگوید بیست دوودو لفظ داشته باشد علامت دیگر [قلم‌خوردگی روی‌دوکلمه]

دست‌چپ‌جفت نموده درطرف‌چپ نگاه میدارد...[۱]» متأسفانه ازاینجا ببعدصفحات این گزارش‌از بین‌رفته‌وشخص‌یااشخاصی‌آنرا پاره‌کرده‌اند. بنظرمیرسد شخصی ویا اشخاصی که‌این‌صفحات را ازدفترچه‌تنظیمی جدا نموده‌اند فراماسون‌بوده ودرمفادآن ذی‌علاقه و ذی نظر بوده‌انـد زیرا همینکـه نویسنده شروع بشرح علائم مـاسونی میکند آنرا قطع مینمایند .

رساله فراموشخانه یکی دیگر ازجالبترین اسنادی‌که درباره فراموشخانه دردست است ، مربوط به سئوالی است‌که یکی ازعلمای تبریزازمیرزا ملکم‌خان درباره فـراموشخانه میکند . ملکم در جـواب او مطالب جالبی مینویسد . قسمتی ازین‌جوابیه‌چنین است[۲]:

جناب آقا

داستان فراموشخانه البته بعرض شما رسیده است ، جمعی درتحقیق این مسئله متحیر مانده‌اند بعضی میگویند اوضاع‌کفر و اسباب ضلالت است برخی میگویند مایه تکمیل انسان ومنشاء نظم عالم است . فرقه‌ئی رفته‌اند هیچ نمیگویندگروهی‌نرفته‌اند تفاصیل غریب بیان مینمایند . ازآنجائیکه‌کشف دقایق علوم و تقدس ایجاب واجب شده است ومن‌این مقامات‌را و بتفصیل‌تمام‌دیده‌ام الآن‌آنچه خود یافته‌ام وآنچه‌دیگران تقریر مینمایند کلاً معروض حضورعالی میدارم اشخاصی کـه از حقیقت این دستگاه فی‌الجمله معرفتی حاصل‌کرده‌اند همه براین ادعا هستندکه معنی دین و قوام دولت در اسراراین‌دستگاه است ولی اشخاصی‌که ازاین‌اسرار بجزمجهولات جهل‌چیزی‌نیافته‌اند منکراین اقوال ومدعی اقسام ایرادات شده‌اند اول بحثی‌که‌دارند این‌است‌که اولیای ما چرا ازاین مقدمه خبر نداده‌اند ودور نیست این ایراد درنظرجمعی صحیح مینماید ولی من درصحت این خبر تشکیکی دارم .

اولاً ازکجا میدانیم‌که اولیای‌ما بی‌خبرازاین سر بزرگ بوده‌اند شایداین‌مطلب

۱ـ روی دوکلمه دست چپ هم بامرکب‌سیاه محوشده ، خوانده نمیشود .

۲ـ رساله خطی بدون صفحه بشماره ۳۱۱۶ کتابخانه ملک.

را بهزارقسم بیان کرده‌اند وماملتفت نیستیم وشاید وقتی باصل‌معنی برسیم‌یاخوداعتراف کنیم‌که این‌حقیقت‌بزرگ درنظرارباب بصیرت همیشه مکشوف‌بوده است. ثانیاً بالفرض هم درکتب ما ازاین مقدمات هیچ‌خبری نباشد سکوت‌گذشته‌بجهت‌حقیقت حاضرهرگز دلیل بطلان نخواهد بود .

شکی‌نیست جمیع عالم بشری‌وکل رموزمعرفت درنظرانبیاء واولیاء مشهودبوده است ولیکن این نیز مبرهن است‌کـه باقتضای حکمت بالغه نخواسته‌اند جمع معارف مخفیه را در عهد خود بروز بدهندچنانچه‌نه‌ازتلغراف نه ازتصویر عکس نه ازمغناطیس حیوانی نه ازینگی دنیا ونه‌ازهزار حقیقت دیگرخبرنداده‌اند پس معلوم‌است سکوت اولیاء بریك علم دلیل تقدم‌آن نخواهد بود درصورتی هم ازاین سیر بزرگ هیچ اشاره نکرده باشند این‌معنی‌ابداً خللی‌بحقیقت ما نخواهد رسانید وآن اشخاصی‌که‌میگویند چون این دستگاه ازفرنگستان‌آمده است بهمین‌دلیل باید منکر ومخرب‌آن‌شد باعتقاد بنده دراین تحقیق خود دوسهو بزرگ دارند .

اولاً درصورتی‌هم این مطلب واقعاً ازفرنگستان‌آمده باشد این معنی بهیچوجه موجب نقص مطلب نخواهد بود زیراکـه عینك را حکیم فرنگی اختراع‌کرده است و امروزبرچشم مقدسین اسلام اسباب قرائت قرآن شده است .

ثانیاً حقایق‌بزرگ را نه درخاك فرانسه‌میکارندونه درکارخانه انگلیسی‌میسازند آفتاب معرفت اقلیم مخصوص ندارد شعاع حقیقت ازهرگوشه‌که بروزکند اصل ومنشاء آن یکی خواهد بود و اگر مافی‌الجمله بصیرتی داشته باشیم خواهیم دید کـه حقیقت این اسرارنه مال فرنگ است نه مال هندی نه زمان معین داشته ونه مکان مخصوص.

این یك حقیقت است‌که ازاول خلقت عالم تا بحال طبیعت را ازانوارخود مملو دارد واگرازماکسی‌ندیده است ازعدم بصیرت بوده نه ازفقدان حقیقت لکن من ازاین ایرادات وغفلت جهال چندان تعجب ندارم حیرت من در اینست بعضی اشخاص دیگر که خود را ازکملین قوم میدانند وقتی‌که ازتحقیق این اسرارعاجزمیمانند عجزخودرا مبدل بتغیر میکنند و باکمال اطمینان حکم مینمایندکه این سر کفر محض‌است بعلت

اینکه هرچه‌ما می‌پرسیم بما نمیگویند انصافاً بجهت ردمطلب بهتر از این دلیل نمیتوان اقامه کرد من تابحال نفهمیده بودم که اخفای مطلب جز وکفر بوده‌است ودردنیا هزار صنعت وعلم هست که تعلیم آن مشروط بکتمان است وشنیده بودم که جمیع انبیاء حکما حتی معلمین واستادان فنون بعضی از رموز علم خودرا نمی آموختند مگر بشرط کتمان وخیال میکردم که اگر علمی داشته باشم مختار خواهم بود که علم خودرا پنهان بکنم یا بنا بیك مصلحتی در نزد دیگران ودیعه بگذاریم حالا از قراریکه حضرات کملین میگویند این اعتقاد من کفر محض است ومن تعجب دارم که صاحب این اسرار بچه خوبی وبچه زودی خود را از آلایش این نوع کفر مبرا ساخت زیرا که می‌بینم سرّ خودرا بچندین هزار نفر بروزداده‌است هرگاه سرّ خود را منحصر بفرقه مخصوص میساخت بازاز آلایش کفر بکلی مستخلص نمیشد ولیکن ازحسن اتفاق هیچ صنفی نیست که مسئولین آنرا خواه سید خواه عالم خواه امیر وخواه تاجر محرم اسرار خود نساخته باشد والآن هم میگوید سرّ خودرا از هیچ کس پنهان نخواهم کرد هرکس میخواهد بیاید و به‌بیند ازاطراف میشنوم که محققین ما فریادمیزنند که اگر صاحب این اسرار راست میگویند پس چرا جوان است چرا ریش ندارد چرا درلباس علم نیست چرا دشمن معنی ندارد سرکار آقا از خود شما میپرسم در مقابل این نوع ایرادها چه‌میتوان گفت صاحب این اسرار کی گفته‌است بیائید شخص مرا اسیر کنیدما با ظاهر او چه‌کارداریم فرض میکنم که یك چرخی که درهند ساخته‌اند و آورده‌اند اینجا حرف میزند چیزیکه برما لازم است این است که بحقیقت مطلب او برسیم ما به‌هیچ‌وجه حق نداریم که قبل از تحقیق مطلب ظاهر چرخ را دلیل بطلان معنی قراردهیم تلغراف را از فرنگستان همین شخص محقر که ریش ندارد آورده است حال اگر شخص او هزار عیب هم داشته باشد ازفوایدتلغراف چه‌کم‌خواهد شد باری معنی حقیقت نه‌دردفتر حراماتست نه درآلایش لباس ونه دراغلاق کلام واگر صاحب چنین بصیرتی باشیم که حقیقت را درهر لباسی ودرهرزمان بشناسیم خواهیم‌دیدکه هیچ صورت‌وهیچ لباسی منافی حقیقت نیست ودرهیچ‌مقام نباید اززوی ظاهر حکم نمودشك ندارم که اگرجنابعالی دقایق این‌مقامات را درك نمائید ودراقوال مدعیان فی‌الجمله تأملی فرمائید از جهل این غریق حیرت و

برسالت صاحب این مقامات معلوم ترحم خواهی نمود چه بحثها و ایرادات داردکه من ازاظهارآنها خجل وعاجزمانده‌ام مثلاً مؤسس این دستگاه را مورد طعن ولعن میسازند که چرا دونفرفاضل‌که سابقاً تشنه خون‌هم بوده‌اند حال‌نسبت بهم محبت‌میکنند .فلان واعظ هزارسال جمعی‌ازمعقولین را لعن میکرد ازروزی‌که محرم این‌اسرارشده دیگر ازکسی‌بد نمیگوید پس‌معلوم شده است‌که صاحب این اسرارکافراست ومردمرا بی‌دین میکند ازهمه غریب‌تراین‌است‌که میگویند فلان شخص مقامات شما را سیرکرده وباز معصیت میکند .

ای‌آقای محترم، ماکی ادعاکردیم‌که‌سیرما اسباب‌معصومی‌است وضع حمام‌بجهت پاکی‌وطهارت است وما روزی هزار نفرمی‌بینیم‌که پس ازغسل باز مرتکب هزارمعصیت وکثافت ونجاست میشوند پس باید صاحبان حمام‌را تکفیرکرد .

سیراین مقامات اسباب تکمیل انسانی است ولکن هرکس باندازه استعداد بهره میبرد وبعضی خوب میشوند وبرخی بهتر میشوند بعضی زندگی تازه حاصل مینمایند و اگرهم فرضاًکسی هیچ ترقی نکند قطعاً تنزل نخواهد نمود وانگهی معایب اصحاب سیرچه دبطی باصل خواهد داشت یقین دردنیا بزرگترازاسلام حقیقتی نیست وبلاشك ازتأثیرنفس وازبرکت وجود جناب ختمی‌مآب صلی‌الله‌علیه واله بالاترمربی نبوده است با وصف این‌همان اشخاصی کەشب وروزدرخدمت‌حضرت بودندماآنها را اخس اشقیاء میدانیم پس معلوم میشودکه نقص استعداد متعلم موجب انکارحسن مدرسه نخواهدبود.

حضرات‌محققین بعدازآنکه‌ازاین‌ایرادات بی‌معنی خسته‌وخجل میشوند بجهت تسلی‌خود بامناعت‌تمام میگویند بلی‌زیاداصرارکرده‌اندکه مارا به‌برند ولکن مانرفتیم زیراکه دین‌آدم‌را میگیرند بجهت خاطرآسایش‌ایشان عرض میکنم‌که دراینباب‌بکلی آسوده باشند هیچکس درخیال آوردن ایشان نبوده است بهمین دلیل که ایشان ندیده می‌فهمند ونرفته میدانند وچیزی‌که محقق این دین‌است‌که چندهزارنفرازارباب‌کمال بانهایت اصرارطالبان‌این سیرشدندو بچندین‌جهات‌ازبرای‌ایشان‌میسر نشداما‌آن‌اشخاص که بجهت دین‌خودً ترسیدند ونزدیك‌آن نیز نرفتندکار بسیاربجائی کردند بعلت اینکه

دینی که بتوان در نیمساعت ضایع کرد دین نیست و تا کسی دین محکم نداشته باشد در این سیر راه نمییابد واقعاً ملاحظه بفرمائید اختلاف عقول انسان تا بچه پایه است دو هزار نفر عالم ومتدین وارباب هر نوع کمالات میروند یکجائی وهیچ نمی‌فهمندکه در آنجا دین وایمان خود را بباد داده‌اند ویکنفر آدم هنوز نرفته وهنوز ندیده فی‌الفور می‌فهمدکه آنجا دین آدمی‌را میگیرند واگر کسی برود کافر خواهد بود حیف کـه من نسبت بهیچکس حق مؤاخذه ندارم والا ازاین نوع اشخاص چند سؤال نموده و میگفتم آقای دیندار ازکجا فهمیده‌ایدکه دین آدمی‌را میگیرند وآن اشخاص که نرفته‌اند از دین ایشان چه کم شده‌است ازحالت فلان امام چه نقص می‌بینند عقل ودین خود را بچه سند برعقل و دین اینهمه اشخاص معتبر ترجیح می‌دهید اگر این حضرات از اول نفهمیده رفتند پس چرا بعد از فهمیدن اولاد و دوستـان خود را از این منع نکردند ما می‌بینیم کـه پدر هرکه رفت بلاتأمل پسرش را فرستـاد هر ذی شعوری بیرون آمد فی‌الفور خـواست برادرش را داخل کند .

حتی جمعی‌را دیدیم که اول منتهای انکار وعداوت را نسبت باین سیر داشته‌وبعد وقتی‌که رفتند دیدند بیش ازهمه‌کس‌درتقویت آن مبالغه نمود ازاین دلایل مبرهن‌است که حقیقت اینمقام باید ورای‌آن باشدکه شما تصورکرده‌اید وانگهی خود شما تصدیق داریدکه این سیررا ندیده‌اید وازآنطرف‌کسانی‌که دیده‌اندکلاً مصدق ومقوی اینکار هستند پس حرف شما چیست ؟ شماکه علم قطعی ندارید چرا حکم برمجهول مینمائید هرگاه میگوئید یك‌آخوند نامعروف‌آمده‌کیفیت را نقل‌کرده است :

اولاً ازکجاکه رفته باشند

ثانیاً ازکجاکه چیزی درك‌کرده باشند

ثالثاً ازکجاکه حقیقتش‌را بشماگفته باشند

رابعاً قول اوازکجا ترجیح داشته باشد

بقول‌هزارمسلمان دیگرازیك‌طرف‌میگوئید اینعمل‌کفراست بعلت اینکه‌مطلب را بروزنمیدهند ازجانب دیگرمیگوئید ما ازروی علم میدانیم‌کفر است بسبب اینکه

مطلب را بروزنداده‌اند معنی و عمق این دلیل را هم بر همه‌کس معلوم است چیزی‌که برهیچ قسم برمن معلوم نمیشود اینستکه باین نوع دلایل چه‌قدر علم و تقدیس باید تا شخص باکمال‌آرامی فتوای‌قتل چندین هزارمسلمان را بدهد و آن‌هم چه نوع مسلمان اشخاصی‌که برحسب عقل وعلم ودیانت وهر نوع فضیلت مشهورکل ایران و نخبه اعیان دین و دولت اسلام محسوب میشوند شما که اینهمه اشخاص محترم را باین آسانی تکفیر میکنید .

اولاً بفرمائید تقصیرشان چه بوده است چه جرم وگناهی از ایشان سرزده است کدام حرام را حلال‌کرده‌اند وکدام حلال را حرام ساخته‌اند ازاصول شریعتی چیزی منکرشده‌اند نه خیرحرفی‌که خلاف شرع باشد ازدهن ایشان بیرون‌آمده است نه خیر عملی‌که برخلاف شرع باشد ازایشان صادرشده است نه‌خیر ازکسی بدگفته‌اند نه خیر به‌کسی بدکرده‌اند نه‌خیر پس‌آخرچه‌گناهی کرده‌اند؟که باین اطمینان خاطرفتوای قتل ایشانرا میدهند بلی‌گناه وکفر بزرگی‌که از ایشان صادرشده اینستکه نفاق و عداوتهای سابق خود را فراموش کرده‌اند و حال میخواهند نسبت بهمدیگر از روی محبت رفتار نمایند .

ای‌مسلمانان متدین باین‌ایرادخود خوب تأمل‌فرمائید ببینید اگراتحادما بیشتر است یاکفران اشخاصی‌که اتحاد مسلمانان را منافی اسلام میدانند ورفع نفاقرا اسباب تکفیرمسلمانان می‌سازند بلی هرگاه مسلمانان ما باکفاراتفاق میکردند دور نبود که ایراد شماها بجا می‌شد ولی هزارنفرمسلمان شاهدندکه اینعمل باکفرخارجه‌هیچ‌ربطی ندارد واگراتحادی است میان خود مسلمانان است ظهورکل انبیاء ووضع جمیع اولیاء بجهت تمهید مواساة و الفت عباد بوده است بنیان اسلام بخصوص بر مسالمت و اتحاد است‌جمع حرکات واقوال‌ختمی‌مآب شاهد ومقوی این‌حقیقت است وآن‌کارهای‌بزرگ که درصدراسلام بظهور رسیدکلاً ازیمن مواسات و اتحاد مسلمین بود با وجود اینحال اشخاصی‌که خود را رئیس اسلام میدانند اتحاد ومسالمت مسلمانان را مستوجب قهر و غضب دولت می‌سازند معایب و خرابیهای نفاق ما عالم را گرفته است وهیچ روزی‌که

برمصائب نفاق ماگریه نکنیم با وصف این بمحض اینکه درمیان مسلمانان بوی اتفاق
می‌شنویم فی‌الفورکمر به‌قتل این‌ملاعین بمیان می‌بندیم و می‌افتیم بدر خانه حکام‌که
ای وای اینها کافر شده‌اند چرا بعلت اینکه با هم متفق شده‌اند ما از روی عقل‌کاملی
که خدا بما داده است و بهیچکس نداده است میدانیم که اتفاق مردم کار بسیار بدی
است بلی شما درست فهمیده‌اید ولی گویا این نکته را درست ملتفت نیستید که از
اتفاقی عامه ممکن نیست که بجز خیر ومصلحت عامه جمیل‌بروز نکند آن اتفاقی که
شما شنیده‌اید بد است آن اتفاقی است که درمیان اسرار یا درمیان یك‌گروه مخصوص
بجهت یك قصد مذموم حاصل شود هرگاه ذره‌های این شهر با هم متفق بشوند البته از
برای ما حسنی نخواهد داشت ولی وقتی می بینیم درمیان یك طایفه عموم عقلا وارباب
کمال و علمای دین و امرای دولت و معارف هر صنف و اخیار هر گروه با هم متفق
میشوند در صورتی‌که هم اشرارکل طایفه را شریك خود بسازند باز باید قسم خوردکه
مقصود اتحاد ایشان نیست و نخواهد بود مگر هرگز در دنیا اتفاق نیافتاده است که ده
نفر آدم معقول شریك یك چنان فاسد بشوند و اگر مدعیان فی‌الجمله شعور و انصاف
می‌داشتند بی‌آنکه ماگوئیم درك می‌نمودندکه این‌همه اشخاص معروف از برای‌قصدبد
جمع نشده‌اند و یقین یك مصلحت کلی و یك خیر عامه در این مطلب دیده‌اند که با
وصف سرزنش و صدمه عارضه باز این شدت مقید و مقومی این کار شده‌اند حیف که
از حقیقت این مجمع نمی‌توانم رمزی بیان نمایم و الا اشخاصی که منکر این‌حقیقت
شده‌اند اعتراف مینمودند که بواسطه جهل انکار خود خائن دین، خائن دولت و هم
خائن شخص خود بوده‌اند در میان مدعیان یك گروهی هم هست‌که خیال می‌کنندخدا
ایشان را از یك سرشت مخصوص آفریده است و چون اوضاع ولباس خود را رنگینتر
از اوضاع دیگران می‌بینند چنان تصور می‌نمایند که در صفات معنوی هم بر سایرین
امتیاز دارند این حضرات خودپسند که جمیع نعمات دنیا را حق خود می‌دانند
توقع داشتند سر ما نیز مخصوص ایشان باشد و چون بواسطه همین حالت خود پرستی
از سر این مقامات محروم و مردود واقع شدند حال بجهت رفع منقصت خود همه جا

می‌گویند خیر این سیر قابل اعتنای ما نیست بعلت فلان شخص نه صاحبمنصب است نه پدری دارد کـه اسمی داشته باشد این سر را دیـده است و بهمین دلیل جای بی‌معنی است عقل من در این ایراد بجائی نمیرسد تا اینقدر می‌دانیم که این دلیل حضرات صحیح باشد ما باید از نزدیکی مساجد مسیح عبور نکنیم بسبب اینکه هیچ فاسق وهیچ نانجیبی نیست که بمسجد نرفته باشد مادر فارسی شریفتر از شاهنامه کتابی نداریم هر دهاتی بلکه هر دزدی از اشعار آن حفظ دارد پس دیگر معقولین ما باید این کتاب را هرگز باز ننمایندو لکن این فقره از حسن اتفاقات پر واضح است که عیب مسیح طلبه شرف مسیح علمی را زایل نکرده است گذشته از این ملاحظات شما بفرمائید که این حضرات صاحب شأن در معنی چه امتیازی بر نوکرهای خود دارند آسمانی کی شرط کرده است که اسب عربی و لباس ترمه در هر مقام اسباب تفوق باشد بلی هرگاه معنی انسانیت موقوف بالقاب و بسته باوضاع ظاهری بود این ایراد حضرات بسیار صحیح میشد اماچه کنم که اولیای این مقامات نه حمایل سرخ نه رشته طلا نه نوکر زیاد و نه هیچیك از این اسباب راکه ماما یه ودلیل عقل وقابلیت می‌دانیم سند استحقاقی قرار نداده‌اند بلکه معنی انسانیت و استعداد حقیقی را اغلب در لباس فقر و پریشانی وذلت سراغ داده‌اند و فخر دستگاه ما در حسن این نکته است کـه عقل و جوهر انسانی را در هر لباس کـه مخفی باشد بمنصه ظهور می‌رسانند و هر نقصی که بظواهر جلال آراسته باشد فی‌الفور مکشوف و اسباب عبرت می‌سازد چنانکه از آن اشخاص که برحسب اوضاع ظاهری از معقولین صاحب شأن محسوب میشوند در سیر این مقامات نقص قـابلیت خود را بنوعی ظاهر ویدند که در کمال خفت و اضطراب فرار نمودند و جمـعی دیگر که بواسطه عدم اعتبارات متداوله محل اعتنای هیچکس نبوده‌اند صفای باطن وجوهر ذاتی بقسمی جلوه نمود که موجب حیرت ومحل ارادت جمعی واقع شدند با وصف این تفاصیل تصور نفرمائید که هر نوع شخص درین مجمع راه یافته باشند راست است جمیع کثیر این اسرار راسیر کرده‌اند ولیکن نه چنین است که کل ایشان واقعاً صاحب مقام واحدباشند سیر فلان حکیم و تماشای فـلان جوان البته یـکسان نبوده است فوائـد و عظمت این

مقامات بخصوص درحکمت یك ترتیبی است که عقل درتصور آن حیران است درظاهر چنان می‌نماید که هر نوع اشخاص وارد این مجمع میشوند و لیکن در حقیقت ورود ایشان بجهت تشخیص مراتب استعداد ایشان است چنان که بعد باقتضای استحقاق معنوی‌هرکس یك مقام مخصوص پیدا می‌کند وبواسطه این ترتیب حیرت‌انگیزاصحاب معرفت وارباب‌کمال منتخب میشوند و بتدریج بمقامات عالیه میرسند بی‌آنکه‌اصحاب مقامات باین ملتفت بشوند بی‌آنکه صورت وحدت مجمع خللی بیابد حال با وصف چنین ترتیب‌ورود فلان جوان بجمع ما ازمعانی درجات عالیه چه‌کم‌خواهدکرد باری من با اغراب ارباب حسد و با غفلت امنای زمان کاری ندارم کار من با عقل و علم جنابعالی است و حال از انصاف شما یك سؤال می‌نمایم هرگاه در دنیا شخصی پیدا بشود که بدون هیچ ادعا و بدون هیچ خلاف شرع نفاق را از میان مسلمانان مرتفع بسازند و غیرت این دولت را بیافزایند کبر و نخوت بزرگانرا کم کنند عجز ضعفا را اسباب تسلی بشود بیك اشاره منازعات چندین سالعرا رفع نماید و در مجلسی واحد کین و عداوت را مبدل بصفای اتحاد کند وجمعی را از آلایش معاصی مصفی بدارد وبدآنرا خوب خوبان‌را خوبتروعموم قلوب را مایل بعدل بسازد و بواسطه اتحاد بزرگان و عقلای قوم اسباب نجات دین ودولت را فراهم بیاوردآیا چنین شخصی‌موافق مذهبی که داریم مستوجب چه نوع عقوبت خواهد بود و هرگاه کسی وقوع این نوع نظریات را‌منکر بشود و تمام‌شهر را شاهد می‌آورم‌که تأثیر سیر ما بیش از اینهابوده است چنانکه جمعی ازاثر و نتایج این نظریات بنحوی متعجب ماندند که ظهور این تأثیرات را حمل بشهر نموده و ما در این شهر گروهی را دیدیم که از یك طرف ما را تقبیح‌می نمودند که تحمل شما بی‌معنی و بی‌حاصل است و از جانب دیگر ما را تکفیر می‌کردند که چرا عمل‌شما این قدر تأثیر داشته باشد که عداوتهای چندین‌ساله رادر نیمساعت مبدل کمال اتحاد نماید خلاصه مجهولات و ایرادات ارباب غرض‌را بیش‌از این شرح‌نمی‌دهم وبجهت ختم عرایض‌خود قسم می‌خورم بذات پروردگار عالم وسوگند یاد می‌کنم بدینی که می‌پرستم بحق‌جناب خاتم‌انبیاء وبحق ائمه هدی(ص) و بحق‌کل

انبیاء عالم که مقصود اسرار ما بقدر ذره‌ای منافات شریعت اسلام ندارد بلکه آنچه گفته‌ایم و آنچه کرده‌ایم کلاً بجهت تقویت و مزید رونق اسلام بوده است. و نیز قسم می‌خورم و بجهت اثبات قول خود پانصد نفر مسلمان عادل را شاهد می‌آورم که در این مجمع اسراری بجز معقولیت بجز دینداری و بجز دولتخواهی و بجز صلاح مسلمانان هیچ خیالی نبوده و نخواهد بود پس از همه عرایض یك نکته هم عرض می‌کنم که اگر سهل نماید سهو خواهد بود محققاً و مسلماً آنچه از این اسرار خدمت‌شما عرض‌کرده‌اند یادروغ‌است یانفهمیده‌گفته‌اندکه دراین مطلب یك‌معنی است که هر وجود قابل فهم آن نیست بحق خدا که اگر رمزی از حقیقت این مطلب‌بسمع شما برسد هم بحکم دین وهم بحکم عقل‌آنچه دارید صرف پیشرفت این مجمع‌خواهید کرد و خیر دنیا و آخرت را در این کار خواهید دید و تا عمر دارید تأسف خواهید خورد که چرا تابحال غفلت‌کرده‌اید وچنین مطلب بزرگی را ازروی فهم جمال تحقیق فرموده‌اید مطلب مامسلماً قابل‌تأمل والتفات شماهست شما دررؤس نکته‌چندان تعجیل نفرمائید بطلان‌مسئله را اندکی بشکافید وآنوقت به‌بینید ازتصویرات‌حکم علی‌الاطلاق چه رمزهای نگفتنی بوده است من‌آنچه باید بگویم گفتم حال وقت تحقیق شماست والسلام خیرختام.»

ازاین رساله «فراموشخانه» ملکم سه‌نسخه خطی‌بدست‌آمد ،که همگی‌آنها از روی نسخه اصلی‌کپیه شده است.

یکی‌ازاین‌نسخه‌ها درکتابخانه ملك ، دیگری درکتابخانه ملی‌که بشماره ۱۴۹ ا. ف. ضبط شده وسومی درکتابخانه مرکزی دانشگاه وجود داردکه بشماره ۳۲۵۷ ثبت شده است.کتابی‌که حاوی این جزوه است در۳۲۰ صفحه وبقطع وزیری‌است[۱] واز

فهرست مندرجات رسالات خطی ملکم خان در کتابخانه مرکزی دانشگاه باین‌ـ شرح است :

۱ــ جناب مشیرالدوله یا رؤیای ملکم و خواب قانونگذاری مورخ ۱۲۸۲ از صفحه ۱ تا ۴۹

۲ــ گفتگوی یك وزیر با رفیق خود که بصورت عریضه برای پادشاه نوشته از صفحه۵۱ تا ۷۱ ←

یادداشتی که درپشت صفحه آخر آن مشاهده میشود ، چنین برمیآیدکه مندرجات آن از روی نسخه خطی ملکم استنساخ شده و نسخه‌بردارکه علی‌منشی تبریزی نام دارد ، در آخرکتاب مینویسد :

«این نسخه‌را ازمیرزا محمد حسین نایب اول ومنشی سفارت اطریش برداشته‌ایم وبخط خود میرزا ملکم‌خان بوده ... » در صفحه اول نسخه مزبور میرزا محمد حسین نایب اول منشی سفارت اطریش مینویسد « ... خصوصیات این نسخه بطوریکه از فهرست این نسخه برمیآید بعضی‌از آثارملکم‌که دراین‌مجموعه هست درسایرمجموعه‌ها دیده نشده وبرخی ازآنها منحصر بفرد است و همچنین بعضی رسائل دراین نسخه هست که درجواب ملکم نوشته شده ونادروکمیابست همچنین‌اطلاعاتی‌که درآخرکتاب‌راجع به‌ترکمنستان ومملکت‌عثمانی‌دیده میشود درنسخ‌دیگرکلیات ملکم نیست تاریخ‌تحریر کتاب ۱۲۹۵ هجری قمری میباشد ... » درآخررساله فراموشخانه کـه ازصفحه ۱۶۰ شروع وبه ۱۷۲ ختم میشود ، متن جوابیه‌ای وجود دارد که از سطر پنجم صفحه ۱۷۲ شروع شده وتحت عنوان : « جوابی‌است‌که یکنفر ازاهل تبریز بکتابچه فراموشخانه

→ ۳ـ طهران نسبت بترکستان‌کمال نظم را دارد — ازصفحه ۷۳ ـ ۱۳۱

۴ـ ایران نظم ندارد — ازصفحه ۱۳۳ـ۱۵۹

۵ـ رساله فراموشخانه — ازصفحه ۱۶۰ ـ ۱۷۳

۶ـ جواب وردی است که یکنفر ازاهـل تبریزشاید علی‌المنشی‌التبریزی بکتابخـانه فراموشخانه نوشته — ازصفحه ۱۷۲ ـ ۱۸۰

۷ـ پولتیك ایران چیست — از صفحه ۱۸۱ـ ۲۴۳

۸ـ درباب‌تنظیمات‌لشکرفرمایش‌رفته‌بود ومجلس‌انتظام‌ولشکرکشی ناپلئون‌بمصروهند — از صفحه ۲۴۳ـ۲۶۷

۹ـ فرق سفهای‌کج بنیان وانجمن دیوانگان وخواندن اشعار وعبارت‌پردازی — از صفحه ۲۶۷ـ۲۷۶

۱۰ـ درباب مرو وترکمان — از صفحه ۲۷۲ـ۲۹۸

۱۱ـ مقداروارادات خزانه مالیه دولت عثمانی — ازصفحه ۲۹۸ـ۳۰۲

در آخراین یادداشت نوشته شده است « رسائل فوق بجز رساله‌که در جواب کتابچه فراموشخانه‌وبقلم‌علی‌المنشی‌التبریزی‌است بقیه‌ازملکم‌است که‌سال۱۲۹۵هجری‌جمادی‌الاولی استنساخ گردیده است .»

نوشته است» تا صفحه۱۷۹ ادامه پیدامیکندو باکلمه (تخاف) ختم میشود. گویا نویسنده وجواب‌گوی این رساله همان (علی‌منشی تبریزی) باشد ولی بهر حال جواب او بسیار ناقص وناتمام است . معهذا بعلت واجد بودن‌اهمیت‌خاص، بدنیست آنرا عیناً نقل‌کنیم:

جوابی‌است‌که یکنفرازاهل‌تبریز به‌کتابچه فراموشخانه نوشته است :

بسم‌اللّٰه‌والحمدللّٰه‌والصلوة علی‌محمدوآله درا‌ین‌تاریخ[۱۲۹۵هجری جمادی‌الاولی)کتابچه از]میرزاملکم درباب فراموشخانه بنظر رسیدکه بیکی ازعلماء نوشته چون این دستگاه مایه حسرت بسیاری ازبی‌وقوفان شده ودرنظر جمعی ازضعفا عظمی بهمرسانده وهرکس‌دربنباب قصه‌میراند وافسانه‌میخواند جمعی نیرنگش‌میشمارد وقومی سحرش میپندارد لهذا دوست داشتم‌که شرحی ازاین فقره بطوراشاره دراین‌چند ورق بنگارش‌آرم تا ارباب فطانت بدانندکه اینگونه عملها ربطی بعالم انسانیت‌وکمال نفسانی‌ندارد بلکه اصل‌این‌اساس مأخذش‌امری‌است‌که‌درطی‌نگارش‌اشاره برآن‌خواهد رفت پس عرض میشودکه هرعاقلی‌راکه قایل بوجود صانعی است ناگزیر است از اقرار براینکه بایدآنصانع حکیم چنین عـالمی‌راآفرید باید طریق تحصیل‌آن نتیجه‌را نیز برایشان تعلیم نماید واین‌معنی بصورت آنصانع یادگرفته بمردم تعلیم نمایند وقوانین آنرا درمیان‌آنها اجراءکنند چه جمیع مبدء بیواسطه ندارند وآن اشخاص‌کامل عقل عبارت ازانبیاء واولیای ایشان‌است وآنطریقه عبارت‌ازقوانینی‌است‌که بمقتضای‌استعداد هرعهدیٔ بمکلفین‌آنعهد تکلیف عمل‌آنها را نموده‌اند و واضح است که هیچ پیغمبر و ولایت خود امرکرده باتحاد ومواخاة واتفاق ومواساة درمیان خودشان ومنافع وثمرات اینعمل برهیچ عاقلی‌پوشیده وپنهان‌نیست وحاجت به‌تفصیل ندارد چه هیچ ملتی‌ودولتی قوام نگیرد مگرباعمال این قانون شریف وهیچ دولتی‌وملتی‌پامال نمیشود مگرباخلال درلوازم‌آن بالجمله الفت واتحاد امراست‌که هیچ عاقلی انکارمحسنات آنرا نتواندکرد ولی درهرجا ونه با هرکس چه اگرفرضاً تأسیس این قانون بجهت حفظ دین مخصوص بوده باشد و قومی‌که مخالف با آن دین ودایم درصدد تخریب آن کیش وآئین هستند خواهند اخلالی‌دربنای‌آن نمایند بدیهی است‌که‌دراغلب مواردومصلحت حفظ‌آن‌کیش

مقتضی این خواهد بودکه مخالفین را بمعارضه وجنگ وقتل ونهب وامردفع نمایند و الفت ودوستی باآنها مخل اینمعنی‌خواهد بود وهمین معاشرت ومؤانست باآنها ازبابت المجالسته‌مؤثره بسا مایه‌سستی‌دراعتقاد بآنطریقه‌میشود چنانکه درجمعی‌ازابنای‌زمان خودمان‌که معاشرت با اهل ملل خارجه‌کرده ومیکنند این معنی‌را برأی‌العین مشاهده میکنیم و ظاهراست‌که این‌معنی اولاً منافات تمام با تأسیس‌آن‌کیش حق که از جانب خداست دارد وثانیاً منافات با قوانین دولتی‌که اساسش مبنی‌برآن‌کیش‌خاص است‌دارد چه بعد از آنکه تعصب دینی از میان برداشته شد حکومت فلان پادشاه اسلام‌مثلاً با حکومت فلان پادشاه فرنگی است بحال رعیت چندان تفاوتی نمیکند واگرفرضاً بآن پادشاه اسلام دشمنی ازملت خارجه رودهد عساکر ورعیت‌آنقدرجانسپاری در حفظ او نمیکنند ودراین معنی پرواضح است پس مواساة ومواخاتی‌که مطلوب است همان‌که‌در میان اهل‌خود مذهب خاص باشد مگردرمقاماتی خاصه ازبابت ضرورت‌که درآنحال بقدر دفع ضرورت مدارا ومماشاة ومتارکه باملت خارجه موافق شرع وعقل هردواست پس قانون الفت واخوت ومواساة امری نیست‌که تازگی داشته باشد واز برای کسانیکه متدین بشریعت حقه هستند همان امرپیغمبرشان وتأکیدات ومواعظ حفظ‌آنشریعت در عمل باین قانون‌کافیست چون این مقدمه معلوم شد تعرض بامرفراموشخانه‌کرده عرض میکنم‌که اما انکاراشخاصی‌که ایندستگاه را ندیده و نشنیده‌اند محض غلط و بیمعنی است زیراکه‌ازبابت تیربتاریکی‌است وهمچنین‌حدسهائیکه میکنند ازقبیل‌حمل بسحر وشعبده ونیرنگ وتصرف درخیال یا چشم همه حرفهائی است لاطائل و مأخذی ندارد ولیکن بآن‌عظم واعتباروسوری هم‌که‌اصحاب ایندستگاه بنظرمردم میدهند نیست‌بلکه کاری‌است لغووعبث‌واگرخوف بعضی‌امورنبود این‌حقیرکه پی‌بحقیقت‌آن برده‌بی‌آنکه آندستگاه را مشاهده‌کرده باشدوضع این‌اساس‌را بالصراحه بتحریرمی‌آوردم‌تابیخبران ازنگرانی خلاص شده وبال این‌جورکارهای لغو نروند ولی اینجا باشاره بعضی کلمات عرض میکنم‌که اصحاب اینکاراگرنظربرآن نمایند میدانندکه بهوای نفس نیست بلکه بسرمخفی برخورده عرض میشود .

درحکمت شرع ما و سایر شرایع الهیه مبرهن است که جبن و وحشت که آنرا واهمه می‌نامند از جنودجهل است وهمواره معارضه باعقل دارد آیا نمی‌بینی‌که چون شخص ضعیف النفس درتاریکی داخل خانه‌ای میشودکه‌روز درش‌راخود باقفل محکمی بسته وازهیچ سمتی‌مدخلی‌ندارد وعقلش حکم‌می‌کندکه دراین‌اطاق‌کسی نیست باوجود این ازآنجا وحشت می‌کند وتصور می‌نماید که کسی در اینجا قایم شود و او را صدمه خواهد زد ونظائر این بسیار است پس هرقدرکه قوه واهمه بایشان غالب شود بهمان‌ـ قدر عقل او درآن‌حین مقهور میشود وبسا میشودکه مایه استتارعقل بکلی نیره حالت جنون دائمی پیدا می‌کند ودائم ازآنچیزکه سبب واهمه‌آن شده ترسان ولرزان‌میباشد چنان‌که درنفوسی‌که باین مرض مبتلا شده‌اند محسوساً دیده میشود وبحکم این‌مقدمه اگر غریبی نزدیکی شهری‌بیاید و یکی از اهالی آنشهر درپیش دروازه باو بگوید تو که می‌خواهی همراه من داخل شهر بشوی و اگرآنشهری فرضاً اطمینانی باو بدهدکه اختیار این شهردست من است ومن‌نخواهم‌گذاشت که‌صدمه‌ای‌بتوبرود ولی اینمعنی از باب احتیاط است وآنشخص بقول او واثق شده خواهدکورانه وچشم‌بسته داخل‌آنشهر بشود لامحاله کمال انقطاع ازهرطرف حاصل‌کرده امید خود را بآنشهری می‌بندد واو بعدازآنکه او را بدینمنوال داخل شهرکرد در آنحالت هرچه باو تکلیف کند بکمال طوع و رغبت‌قبول می‌کند چه نجات خود را دردست او می‌داند و چون واهمه کمال غلبه را دارد و عقل درآنحالت مغلوب است و حسن وقبح بعضی امور را درست ملتفت نیست لهذا اگر فرضاً آنشهری باو بعضی‌حرفهای لغو بیمعنی هم در آنحال تلقین‌کرده وباو بگوید که اگرعمل باین‌حرفها نکردی فلان صدمه مثلاً بتوخواهد خورد بدیهی است‌که بواسطه قوت واهمه وضعف عقل و احتیاج بوجود آنشخص آنحرفهاکمال وقع وقوت‌درنفس اوپیدا می‌کند وبمرور دهور ازعقل و نفس او بیرون نمی‌رود خاصه اینکه ازسابق هم قدری‌آدم فقیر وتنگ باشد و اگرفرضاً درآنحال یا اندکی بعدازآن بـاو بگوید اگرتواین‌حرفهارا که‌بتوگفتم جائی بروزدهی یقین بدان‌که اهل این شهرمثلاً جمع شده ترا حکماً خواهند کشت یا آتشی مثلاً ازآسمان‌آمـده ترا خواهد سوزاند

بدیهی است که آنشخص جبون تا عمر دارد آنحرفها را باحدی جسارت گفتن نمی کند بلی باوراً بعض نفوس که شجاعت جبله دارد آنحرفها را بیهوده دانسته وقعی بر آنها نمیگذارد ولی اینگونه نفوس بسیار کم است پس قوه واهمه مایه بسیاری از اینگونه امورمیشود خاصه در نفوس ضعیفه پس جای تعجب نیست که کسی حرف لغوی را نتواند ازشدت واهمه بروز دهد و این مقدمه بجهت تمثیل وتشخیص این معنی بود که اعتقاد بعضی در کتمان امر فراموشخانه این شده که این امری است که بتقریر نمی آید و نه چنین است بلکه اسباب امر بسیار است از قبیل ترس و ملاحظه بعضی مصالح و سوگند دربعضی مواد ونظائر اینها .

وبدان که اساس اینعمل منافاتی باسایر اوضاع دین ومذهب ندارد و کسی که این تصور را کرده حدسی است بیجا و لیکن نه بطور کلیت چنانکه صاحب کتابچه که میرزاملکم است ادعاکرده وخواسته بتدلیس این امررا رواجی بدهد چه اساس اینعمل و نتیجه آن بجز اخوت ومواساة والفت و اتحاد درجمیع مواد چیزدیگر نیست وهرکس از اهل فراموشخانه چیزی غیر از این تکمیل نفوس وتحسین اخلاق وترقی درمدارج انسانیت وامثال آن ادعاکند محض دروغ ولافوگزافاست ودراین اخوت اتحاد مذهب بهیچوجه شرط نیست و میرزا ملکم که گفته نتیجه ایندستگاه اتحاد و مواساة در میان اهل یك مذهب است و گفته اگر اتحادی هست میان خود مسلمانان است وربطی بکفر خارجه ندارد محض کذب است چه لازمه این اساس آن است که هرکس داخل آنجا شد چه مؤمن وچه کافر ازهر ملتی باشد باید با همدیگر مواخاة ومواساة داشته باشند و اگر فرضاً جنگی در میان مسلمین و کفار اتفاق افتاد این دوبرادر که یکی کافر و دیگری مؤمن است باید باهم مقابله نمایند وهمچنین درمال بلکه در عرض باید با هم مواساة کنند اگرچه چنین نیست که اینعمل در اشخاصی که داخل آنجا شده اند جبلی شده باشند ونتوانند ترك نمایندولی مقصود اینست که این نحوسلوك شرط این اوضاع است . و انکار آن محض از راه تزویر است پس در اینصورت لامحاله این سلوك کمال منافات با قانون شریعت بلکه بـا قانون شریعت جمیع ملـل خواهد داشت و بالجمله

ماحصل مطلب اینست که این اساس چیزی است که مؤمن و کافر را در آن باز است و حاصل درس آنجا جز اخوت و مواساة میان برادران چیزی نیست پس اولاً این کار چیزی نیست که آنقدر عظم و شأنیت داشته باشد چه جمیع اصحاب شرایع براین متفقند که برادران دینی با هم الفت و مواساة داشته باشند و درصدد اذیت همدیگر نباشند وگفتن فلان فرنگی که بزرگ فراموشخانه است در ینباب چیزی بر علم کسی نمی‌افزاید ثانیاً اینمعنی که مقصود صاحب فراموشخانه است مخالف جمیع شرایع حقه است چه صاحبان شرایع امر باتحاد برادران دینی با همدیگر کرده‌اند و صاحب این اساس تعمیم داده و قرار صلح کل میان جمیع مذاهب حقه و باطله گذاشته و اگر این‌را انکار کند محض تزویر بوده و اصحاب فراموشخانه اگر نادرستی را کنار گذارند و براستی حرف ذمه میدانند که این حقیر دروغ و بیجا عرض نمی‌کند بلی احتمال می‌رود که بعضی کم‌مغزان که بآن مجمع رفته‌اند اصلاً ملتفت این معنی نشده باشند ولی بعداز تنبیه لامحاله ملتفت شده اعتراف خواهند کردکه امر برینموال است که عرض شد و اما اینکه میرزا ملکم گفته که این محورکه این معنی تأثیری است ذاتی که از لوازم این سر است و انسان را مجبور براین می‌کندکه التزام آن اشخاص بر اینمعنی محض ناشی از حماقت و ضعف عقل است و دلیل براین آنست که پیغمبر این اشخاص که از جانب خدای ایشان آمده آنها را امر بمثل همین معنی‌کرده و هیچیک عمل بفرمایش اونکرده بودند همینکه میرزا ملکم نامی که دین ومذهبش معلوم نبود ازجانب یکنفر فرنگی پریروزآمده آنها را بخلوتی برده این درس را بآنها داد عمل بقول او را از واجبات دانسته و حال آن‌که در آن خلوت کسی اختیار آنها را از دستشان نگرفت و تصرفی باطنی در وجود آنها نکرد سخنی گفت بیرون آورد انصاف ده و ببین کدام حماقت و سفاهت بالاتر از این میشود اگر این اشخاص عقل‌کاملی داشتند ازاول بقول پیغمبر خود که عقل‌کل است عمل می‌کردند و مواساة در میان برادران دینی را ملتزم میشدند نه اینکه مدتهای متمادی برخلاف قول اوعمل‌کنند همینکه داخل‌فراموشخانه شدند به تکلیف فرنگی یاغیر اوملتزم صلح میان‌گبر ومسلمانان شوند وتخلف از قول او را ... درینجارسالهٔ «جوابیه‌فراموشخانه» پایان میابد و باهمه‌کوششی که‌شد، نسخهٔ دیگری از آن بدست نیامد.

باشگاه اعضاء فراموشخانه

درآغازقرن‌چهاردهم هجری ، یعنی دردوره‌آخرسلطنت ناصرالدینشاه ، مکتبی ازعده‌ای ازمردان‌آزادیخواه بوجودآمدکه درآن افراد اقلیت روشنفکر زمان وعده‌ای از اعضاء فراموشخانه ملکم و فراماسون هائی که در اروپا بعضویت لژها قبول شده بودند ، شرکت داشتند .

این‌گروه بهیچوجه متشکل ومجتمع نبودند ، درآن زمان تنهاکسانی بودند که با اصول فلسفه آزادی وعقاید سیاسی ومدنی غربی تاحدی آشنائی داشتند . اینعده در آن دوران سیاه وسلطنت مطلقه اصول دمکراسی را ترویج می‌کردند .

هیچیك از نویسندگان و مطلعین نتوانستند ، سهم اینعده را در بدست آوردن « آزادی » و « پاره کردن زنجیر ظلم و استبداد قاجاریه » نشان دهند وآنها را معرفی کنند . به همین جهت تردید است که بتوان همه‌کارهای آزادی طلبانه‌آن زمان را به فراماسونها نسبت داد. ولی‌چون در دوران‌مزبورتنهادسته متشکل‌اجتماعی«فراماسونها» بشمار می‌رفتند ، ناگزیر هرگونه جنبشی را بآنها نسبت میدهند . و حتی تقاضای تأسیس باشگاه را نیز ازجمله کارهای ایشان میدانند . اگر به‌گزارشهائی‌که سفارت روسیه بوسیله میسیون قزاق واداره اطلاعات قزاقخانه برای شاه تهیه می‌کرد، دسترسی پیدا میشد ، شاید ممکن بود بتوان علل اصلی نسبت دادن هرگونه جنبش فکری را به فراماسونها دریافت . لیکن یکی از افسران قدیمی قزاق‌که حاضر بافشاء نام‌خویش نبود ، بطور خصوصی بنویسنده اظهار داشت که در بیشتر اطلاعیه‌های اداره اطلاعات نظامی قزاقخانه نام « سازمان فراماسونی » و « سفارت انگلیس » بنام عوامل تحریك وآشوب وجنبش‌برده میشد. این افسرعالیمقام قزاق ، حتی یکبار ندیده و نشنیده‌است که در راپورتهای قزاقخانه و نظمیه ، افکار عمومی و جنبشهای مردم مبنای انقلاب و هیجان وروح افکار آزادیخواهانه شمرده شود.

بهرحال این کیفیات و طغیان فکری اقلیت روشنفکر و حتی مردم بازار سبب شد تا ناصرالدینشاه برای برانداختن عناصر آزادی طلب مصمم شود . در سال ۱۳۰۸ه

(۱۸۹۰ م) جمعی از جوانان فرنگ رفتهٔ که بیشتر درباری بودند و متأسفانه شناخته نشدند، بوسیله «کنت دومونت فرت» اطریشی رئیس نظمیه وکامران میرزا نایب‌السلطنه حاکم طهران از ناصرالدینشاه اجازه خواستند که یك « کلوب » یا باصطلاح امروزی « باشگاه »ی تأسیس نمایند اینعده طرحی در ۴۷ ماده بنام « قانونچه تأسیس کلب » تنظیم کردند و بضمیمه نامه بدون امضاء بهشاه تقدیم داشتند. در مقدمه‌ای که براین طرح نوشته شده و در اختیار نگارنده است ، ذکر گردیده است که « اینصورت مواد و فقرات کلوبی است که در تاریخ ۱۳۰۸ [۱۸۹۰ م] بتوسط کنت رئیس نظمیه و کامران میرزا از ناصرالدینشاه تمنای اجازه شده بود . اجازه نداده سهل است از صورت دستخط که درآخر فقرات کلب نگارش خواهد یافت معلوم میشود که تادرجه‌ای منافی‌میل ناصرالدینشاه بوده است ...» تا آنجاکه معلوم است این قانونچه‌که نسخه‌ای ازآن درمیان اسنادخانوادگی «ملکمی» بدست آمد ، متعلق به فراموشخانه بوده‌استو کارگردانان این‌سازمان‌شبه فراماسونی‌میخواستنددرپشت‌پرده‌تأسیس‌کلوب(همانطوریکه در این ایام دربین تأسیسات فراماسونری جهانی مرسوم است[۱]) فعالیت ماسونی خویش را دنبال‌کنند .آنها از وجودشاهزادگان ماسون وکامران میرزاکه مورد احترام بودند، و یقیناً وساطت بعدی‌آنها سبب عدم مجازات تقاضاکنندگان شد، عریضه‌ای بدون‌امضاء با ترجمه‌ای از اساسنامه باشگاه‌های فراماسونری فرانسه ، بشاه تقدیم داشتند . و در فصل‌پانزدهم‌آن ، هشت مقامی راکه برای اداره باشگاه درنظرگرفته بودند ،گنجاندند و این هشت مقام عیناً درآئین نامه‌های ماسنی وجود دارد. ولی باوجودآنکه در ماده سوم قانونچه قید شده است که در کلوب نباید مذاکرات سیاسی و دولتی بعمل آید و بموجب مواد چهارم و پنجم نیز صرف مسکرات و قمار و شوخی ممنوع است ، معذلك ناصرالدینشاه با اجازه تأسیس باشگاه مذکور مخالفت کرد و در بالای صفحه اول آن چنین نوشت :

۱ـ در حال حاضر سازمان‌های خیریه و باشگاههائی نظیر «لاینز- روتاری ـ حکومت جهانی » مرکز فعالیت سازمان‌های مخفی فراماسونی است .

«نایب‌السلطنه جوانان معقول بسیار بسیار غلط کرده‌اند که ایجاد کلب می‌خواهند بکنند . اگر همچو کاری بکنند پدرشان را آتش خواهم زد حتی نویسنده این کاغذ به‌اداره پلیس باید مشخص‌شده تنبیه سخت بشود که من‌بعد از این نوع فضولی‌ها نکنند.» بدین ترتیب آخرین تلاش این گروه در سالهای آخر دوران سلطنت ناصرالدینشاه برای ایجاد اجتماع جدیدی جهت پیش بردن مقاصد مخفی، نقش بر آب شد. اینك بسیار بجاست که عین‌مواد آئین نامه و یا بقول نویسنده «قانونچه کلب» را نقل کنیم :

قانونچه کلب

فصل اول ـ کلب محلی‌را گویند که دوستان بجهت ملاقات و آسایش و حرفه یکدیگر ترتیب دهند نظر ببقاء واستحکام این‌منظور مقدس ترتیب قانونچه لازم می‌آید که ذیلاً بنگارش‌آن پرداخته خواهد شد.

فصل دوم ـ نظر بمقصود اصلی‌که درفوق ذکر شد لازم می‌آید‌که حتی‌المقدور در سد ابواب شرارت وهرقسم بی‌نظمی‌که مایه عدم‌آسایش اجزاء این دایره است سعی واهتمام شود .

فصل سوم ـ درمکانی‌که اسم کلب دارد نباید بهیچوجه من‌الوجوه مذاکرات پولتیکی ودولتی‌انجام شود .

فصل چهارم ـ درحوزه‌کلب صرف‌مسکرات بکلی‌ممنوع‌است وکذلك بهیچیك ازانواع قمارها وجهاً‌من‌الوجوه اقدام شود .

فصل پنجم ـ شوخی بهیچوجه نبایدکرده شود .

فصل ششم ـ کسیکه مرتکب اعمالی بشودکه درفصول فوق‌الذکرمنع شده‌اند‌در مرتبه اول ازجانب رئیس شخصاً نصیحت خواهد شد واگر‌مجدداً مرتکب بشود رئیس درحضور اجزا مؤاخذه سخت نموده وباخراجش تهدید خواهد کرد ولی در دفعه ثالث همینکه تقصیراوثابت‌گردید بدون ملاحظه باید حکم اخراج ابدی اوداده شود .

فصل هفتمـ اجزاء حوزه کلب از دوقسم خـارج نیستند یعنی قسمی محدث و مؤسس خواهند بود واکثریت اعضاء واجزاء .

فصل هشتم ـ اعضائی که بطورداوطلبانه‌میخواهند داخل این‌دایره بشوندباید قبل ازوقت مکتوباً بوسیله یکی‌ازمؤسسین‌مجلس‌شورای ایشان معرفی‌شده درصورتیکه مرتبه بفاصله دو روز قرعه باکثریت در قبول او زده شود از جـانب اداره رقعه دعوت بواسطه معرفی‌معزی‌الیه فرستاده شده و رئیس حضوراً او را بجمیع حلقه کلبی معرفی خواهند نمود .

فصل نهم ـآحاد اجزاء این‌حوزه بایدنسبت بیکدیگر باکمال‌احترام‌و بردباری رفتار نمایند .

فصل دهم ـ اشخاصی‌که میل داخل شدن‌باین‌حوزه‌را دارند بایددارای‌شرایط چند بوده باشندکه مبادا اسباب بدنامی‌وتأسف کلبی‌را فراهم بیاورند نظر باین‌لحاظ در تعیین‌شرایط بایدکمال دقت‌کرده شود .

۱ـ باید اقلاً بیست سال تمام داشته باشد.

۲ـ ازخانواده نجیب ومحترم باشد .

۳ـ بهیچوجه‌من‌الوجوه متهم بافعال رذیله وقبیحه نباشد .

۴ـ درگذراندن یومیه محتاج نباشد .

۵ ـ سواد خواندن ونوشتن فارسی‌را داشته باشد.

فصل یازدهم ـ اولاً آنچه لازمه دقت است بجا آورده خواهد شد کـه اشخاص داخله دراین حوزه متصف بشرایط فصل دهم بوده باشد ولی‌اگرکسی باشتباه داخل‌شده باشد بمحض بصیرت باحوالش فوراً اخراج خواهد شد.

فصل دوازدهم ـ اشخاصی‌که‌باسم عضویت قبول داخل دراین‌حوزه میشوند در اول وهله باید ده‌تومان بخزانه‌کلب داده ومن‌بعد ماهی پانزده قران بجهت‌مخارج‌کلب کارسازی‌دارند .

فصل سیزدهم ـ اگر کسی آرزومند درجه مؤسس این دایره محترم بوده باشد پس ازششماه عضویت دراین دایره وسه‌مرتبه بفاصله سه روز در قبول باکثریت میتواند نایل باین افتخاربشود واسمش درکتاب طلا ثبت‌گردد ولی بجهت‌ثبت درکتاب طلاباید یکصد تومان بخزانه کلب تقدیم نماید .

فصل چهاردهم ـ بجهت‌گردش اداره‌کلب چند نفراجزاء مواظب صدیق لازم است‌که امورات آنجا را اداره نموده و هریك برحسب قانون مسئول در عمل محوله بخود باشند .

فصل پانزدهم ـ نظر بملاحظه فصل چهاردهم اداره‌کلب ناگزیراست ازداشتن هشت‌نفرصاحبمنصب‌که ذیلاً مذکورمیشود :

۱ـ رئیس
۲ ـ ناظم
۳ـ نایب
۴ـ خزانه دار
۵ ـ ناظر
۶ ـ دفتردار
۷ ـ کتابخانه دار
۸ ـ رئیس تشریفات

فصل شانزدهم ـ سیاست این ادارات بعهده مؤسس محترم است کـه امورات اداره را درشورای مخصوص در میان خود تقسیم نموده در عهده بگیرند .

فصل هفدهم ـ رئیس با صاحبمنصبانش تا مدت یکسال تغییرناپذیرند و در رأس هردسته بواسطه قرعه جدیدی باید منتخب بشوند .

تا سه مرتبه ممکن است که قرعه باسم یکی زده شود ولی در سال چهارم باید دیگری را منتخب نمایند . اما در سال پنجم الی سه سال متوالی باز اشخاص سال اول قابل قبولند .

فصل هیجدهم ـ مخارج کلب برگردن اعضای دایره کلب است . باین معنی درصورتیکه بودجه‌کلب‌کفایت مخارجش‌را ننمایدآنچه باقی‌میماند باید درمیان اجزا تقسیم شده ازعهده برآیند .

فصل نوزدهمـ بر رئیس واجب‌است‌که درجمعه آخرماه درب کلب را براعضاء بسته و باحضور جمیع مؤسسین رسیدگی کامل باموارت ماه گذشته اداره نموده واز جهت ماه آینده‌کلب قرار بگذارند .

فصل بیستمـ تکلیف هریك ازصاحبمنصبان‌اداره ـ رئیس‌درخارج ودرمجالس رسمیه نماینده هیئت کلب است .

فصل بیست ویکم ـ اعلان اجتماع وتشکیل مجلس‌رسمی یافوق‌العاده باجازهٔ رئیس است .

فصل بیست ودومـ نوشتجات راجعه به اموركلب باید به رئیس برسد . وپس از باز نمودن هر یك که راجع به اداره است فرستاده ، اگر مطلبی را لازم بداندکه جمیع اعضاء بدانند نبایست که بلند بخوانند .

فصل‌بیست وسوم ـ کلیه نوشتجات که از کلب خارج میشود باید به امضاء رئیس بوده باشد .

فصل‌بیست‌وچهارم ـ اتمام و صحت امورات کلیه کلب بسته به امضاء رئیس است .

فصل‌بیست و پنجم ـ چون انتخاب صاحبمنصبان جزء باررئیس است بدینجهت خود رئیس در کلیه امور آنها مسئول خواهد بود لهذا باید کمال مواظبت را در جزئیات و کلیات امور داشته باشد .

فصل‌بیست و ششمـ در صورتی‌که شخص‌رئیس نتواند درمجلس حضور بهمرساند یا باید آنمجلس را بتعویق اندازد ویا اگر تشکیل آن برای امر فوری وفوتی باشدکسی را از مؤسسین مکتوباً نایب و وکیل خود قرار بدهد .

فصل‌بیست‌وهفتم ـ صاحبمنصبان همه همشأنند .

فصل‌بیست‌وهشتم ـ ناظم کلب باید مواظب باشدکه در موقع شورا و ادای مطلب‌تا

رئیس حق کلام بکسی ندهد سخن بمیان نیاورند .

فصل سی‌ام[1]- جمیع نوشتجات راجع به اداره کلب باید در نزد ناظم جمع شده که بواسطهٔ نایب برئیس رسانیده شود و مطالبه جواب نماید .

فصل سی و یکم - واسطهٔ فیمابین ناظم و رسانیدن نوشتجات و مطالب برئیس نایب است .

فصل سی و دوم - خواندن نوشتجات در مجلس بعهدهٔ نایب است .

فصل سی و سوم - تحریرات و ثبت صادرات کلب برعهدهٔ نایب است .

فصل سی و چهارم - آنچه پول اداره است باید تحویل خزانه دار شده و قبض خزانه‌دار بدفتردار سپرده شود .

فصل سی و پنجم - وجوهاتیکه وارد خزانه میشود باید درکتابخانه ثبت شود .

فصل سی و ششم - آنچه اسباب خرید میشود باید بتوسط ناظر باشد .

فصل سی و هفتم - دفتردار باید آنچه که تحویل خزانه‌دار میشود بموجب قبوضات خزانه‌دار در دفتر مدخولی کلب ثبت نماید و مخارج ناظر را درکتاب دیگر ثبت کنند .

فصل سی و هشتم - دفتردار نباید خرجی‌که بدون اجازه رئیس‌شده‌باشد قبول نماید .

فصل سی و نهم - کتابدار باید آنچه کتاب وارد کتابخانه میشود خواه ازپول کلب خریده شده باشد خواه وقف کرده باشند تمام را ثبت بردارد و نمره بگذارد .

فصل چهلم - بکلی ممنوع است که کتاب از کلب خارج شود .

فصل چهل و یکم - ثبت مطالب واردهٔ کلب بعهدهٔ کتابخانه دار است .

فصل چهل و دوم - ضبط دفاتر و نظم و ترتیب نوشتجات وارده کلب نیز برعهده کتابخانه دار است .

فصل چهل و سوم - تهیه و فراهم کردن اسباب و لوازم مهمانی و تعزیه‌داری بعهدهٔ

۱- فصل بیست و نهم‌عین فصل بیست و هشتم است، حذف شد .

رئیس تشریفات است .

فصل چهل و چهارم ـ ضدیت مناصب با یکدیگر ـ شخص رئیس نمی‌تواند دارای مناصب نظارت و یا دفترداری بوده باشد .

فصل چهل و پنجم ـ خزانه‌دار نمی‌تواند دارای مناصب نظارت و یا دفترداری بوده باشد .

فصل چهل و ششم ـ ناظر نمی‌تواند دارای مناصب خزانه‌داری و یا دفترداری بشود .

فصل چهل هفتم ـ دفتردار نمی‌تواند دارای مناصب نظارت و یا خزانه‌داری بشود .



فصل دوازدهم

مجمع آدمیت ، دومین سازمان فراماسونری ملکم

قبلاً گفتیم که : درسال ۱۲۸۸ ـ ه (۱۸۷۱ ـم) وقتی میرزا حسینخان سپهسالار به تهران آمد و بوزارت عدلیه وخارجه و سرانجام به صدارت رسید ، میرزا ملکم‌خان را از استانبول به تهران آورد . ملـکم پس از ورود به تهران ، تلاش فراوانی برای اجرای نقشه‌های اصلاحی و پیشنهاداتی که در « کتابچه غیبی » و دفترهای دیگرخود مطرح کرده بود ، بعمل آورد و موفق شـد نقشه ایجاد مجلس « دارالشورای ملی » را بصورت « مجلس تنظیمات حسنه » از تصویب شاه وصدراعظم بگذراند[1] . ولی‌خوی استبدادی و نقشه‌های جاه طلبانه اطرافیان شاه و خود صدراعظم و حرص آنان بجمع‌آوری مال ، مانع موفقیت او در اجرای نقشه‌هایش‌گردید . ملکم بعداز شکست‌طرح « مجلس تنظیمات حسنه » در صدد برآمد بـا ایجاد « بانك عمومی » زمینه‌ای برای اصلاحات‌اقتصادی وعمرانی‌ایران فراهم‌آورد. اما، همانطورکه‌گفته‌شد، حرص بجمع‌آوری مال و منال و عدم استقبالی کـه زمامـداران و ثروتمندان با این نقشه او بعمل آوردند ، باعث شد کـه در این راه هم شکست بخورد « ... چـون این نقشه مستلزم گذشتهائی از طرف صدر اعظم و رجال ثروتمند دربار بود ، قدری با اوضاع و احوال روز مناسب وموافق نیامد ...[2]

۱ـ ملکم و آثار او ـ نوشته محیط طباطبائی - ص « یا »

۲ ـ ملکم وآثار او ـ ص« یا »

در این موقع میرزا حسینخان سپهسالار برای این کـه شاه را با مظاهر تمدن جدید اروپا آشنا کند و باین وسیله عقب افتادگی ایران را باو نشان بدهد ، مقدمات سفر وی را بفرنگستان فراهم‌کرد. صدر اعظم برای اجرای نظریه خود ، میرزا ملکم‌خان را با لقب « ناظم‌الملك » بسمت وزیر مختاری لنـدن تعیین‌کرد واو را قبلاً بـه اروپا فرستاد تا مقدمات پذیرائی از شاه را در ممالك مختلف فراهم کند .

هنگامی که ملکم خان به استانبول رسیـد ، استاد اعظم لژ « پرودوس » از او دعوت کرد ، که درجلسه‌ای که بمناسبت قبول عضویت « موسی انتیپا »که گویا کنسول افتخاری ایران درعثمانی بودتشکیل میشد، شرکت‌کند. برای شرکت در این جلسه از میکائیل خان ، برادر ملکم و نریمان خان وزیر مختار ایران در اتریش نیز دعوت شده بود ، اما این دو نفر نتوانستند در جلسه مذکور شرکت کنند . درین جلسه بعللی کـه هنوز روشن نشده است ، لژ فراماسونری با خلق و خوی « موسی انتیپا » ، سازگار نیامد و در نتیجه قبول عضویت او به تأخیر افتاد . اما جلسه ، ادامه یافت « و اسکالیه ری » ، خطاب به ایرانیان حاضر در لژ گفت : « ... آری ، برادران ارجمند ، برشماست که در ایران ، در سرزمین زرتشتیان ، مشعل فلسفه‌ای را ـ که ما آن را اساس نظم تشکیلات خود می‌دانیم ـ روشن نگهدارید[1]...»

میرزا ملکم خان در جواب ایـن نطق ، اصول فراماسونری را ستود و قول داد که بخاطر تبلیغ بیشتر این اصول در ایران ، حداکثرکوشش را بعمل آورد .

ملکم اضافه‌کرد : من نمی‌توانم مدت زیادی دراستانبول توقف‌کنم و درجلسات لژ « Rsoodos» شرکت داشته باشم ، در عوض قول می‌دهم که میرزا محسن‌خان مرتباً در جلسات این لژ حضور یابد ووظایف محوله را انجام دهد .

اسکالیه‌ای ری دوباره به سخن درآمد و برخلاف همکار خود در لژ Amitié Sincere خدمات فراماسونری ملکم خان را کـه در جهان ماسونی آنروز معروفیت یافته بود ستود ...:[2]

---

۱ ـ Le Monde Masonnique xv (1873) .

۲ـ ایضاً همین نشریه

حمدالگار استاد دانشگاه برکلی پس از نقل نطق ملکم خان در این جلسه چنین اظهار عقیده می‌کند : «... فراموش نکرده‌ایم ، او بودکه چندی پیش در تهران لژی را بنیان نهاد وازاین راه خسارت قابل‌ملاحظه‌ای را تحمل‌کرد . لازم‌به یادآوری است که این اعتراف به خدمت ملکم خان به تشکیلات فراماسونری ، تأییدی است بر شناسائی « فراموش‌خانه » که بوسیله یك لژ منظم و با قاعده اعلام شده . وشایدعلت عدم تأیید پاریس از لژ ملکم ، بی‌خبر بودن از تشکیلات فراموشخانه بوده است

ولی باتوجه به‌رشد نارضائی عمومی درایران ونهضت انقلابی‌که درسالهای‌آخر قرن نوزدهم و سالهای نخست قرن بیستم در ایران رویداد ،خدمات فراموشخانه ملکم رانمی‌توان نادیده‌گرفت . پس ازتوقف فعالیت‌فراموشخانه ،گروه‌های دیگرفراماسونی در ایران شروع بکار کردند که خدمات آنها محسوس بود .[۱]

در تائید فعالیت لژفراموشخانه و فراماسونری درین سالها ، اینك آنچه راکه « یوگنی ایلئین » نویسنده شرق‌شناس روس نوشته است نقل‌میکنیم . این نویسنده در گزارشی‌که بانجمن‌پادشاهی روسیه تزاری میدهد، اظهارعقیده میکندکه: فراموشخانه ایران مانند سایر سازمان‌های ماسونیك جهانی قانونی است ، ولی ایرانیان نام خاصی براین سازمان خود نگذاشته‌اند . اوهمچنین‌میگویدکه فراموشخانه فعالیت وسیع‌همه جانبه‌ای درایران دارد[۲].

با اینکه اسناد فوق وجودسازمان ماسونری‌بدون نام‌را درین‌سالها درایران‌تائید میکند ، ولی هیچگونه مدرکی دردست نیست‌که فعالیت چشم‌گیرماسونهای ایرانی را دراین سالهاکه‌نویسندگان فوق‌ادعا میکنند، نشان بدهد. درحالیکه ازبستگی‌سازمان فراماسونی ایران با سازمان ماسونی‌جهان هیچ اثری درایران دیده نمیشود ، درعوض سازمان وسیع ودامنه‌داری بنام « مجمع‌آدمیت »که بدون تردید ، دومین فراموشخانه

۱ــ مقاله فراماسونری درایران ص ۲۵.

۲ــ « IZ istorii masonstva v persii,»
Drevnosti vostochnie ، Trudy vostochnoi
Kommissii Imperatorskogo Arkheologiche skogoobshchestva (Moscow , 1908, pp 17-20)

ملکم (منتهی بدون اطلاع و اجازه ناصرالدینشاه) بوده، در تهران وحتی شهرستانها فعالیت میکرده است .

« مجمع آدمیت» در تهران زیر نظر ملکم خان بوجود آمد، زیرا پس از مرگ میرزا حسینخان سپهسالار، دشمنان او درصدد عزلش از مقام وزیر مختاری بر آمدند. ناصرالدینشاه که از فعالیت ملکم دراروپا رضایت کامل داشت ، با عزل او موافقت نکرد ، اما وسوسه مخالفان ملکم وکسانیکه نسبت بوی نظر خوبی نداشتند ، سرانجام شاه را وادارکرد تا برای استماع گزارش حضوری وکسب نظر از او در «کارهای عمده مملکتی» بتهران احضارش کنند. پس ازمخابره تلگراف احضار ملکم خان بلندن، او نامه زیر را بوزیر امور خارجه ایران نوشت :

لندن ــ بتاریخ ۶ شوال ۱۲۹۳ ــ هـ [۱۸۷۶ م] پاکت دهم ــ منحصر بریك نمره بعدالعنوان .

«... در باب احضار بنده بازتأکید فرموده بودید باینکه سفر بندگان اقدس همایون شاهنشاهی روحیفداه ، در این اوقات ازدایره امکان خارج است با اینکه آمدن بنده بتهران هیچ معنی وفایده نخواهد داشت وبا اینکه از این قسم دربدری وانعدام من انواع غبن و تأسف را خواهید داشت ، بازمحض اینکه دراین خستگی عمر ثابت نمایم که بندگان اقدس شاهنشاهی روحی فداه دروجود بنده چه نوع نوکرداشته ومعنی این نوکری را تا بچه درجه ضایع وپایمال کردند ، پس ازوصول پوسته [کذا] آینده هر طور هست از اینجا حرکت خواهم کرد ــ ملکم[1]»

پس از رسیدن این نامه ملکم بتهران ، ناصرالدینشاه از احضارش منصرف شد و وزارت خارجه باوخبر دادکه « تا دستور ثانوی درلندن بمانید .» ملکم درجواب وزیر ــ خارجه چنین نوشت :

لندن ــ بتاریخ ۶ شهر ذیقعده ۱۲۹۳ ــ هـ [۱۸۷۷ ــ م] ــ پاکت یازدهم ــ منحصر بریك نمره

خداوندگارا . سبب تأخیر بنده از لندن ، همان بی‌پولی و همان دردها بود

---

۱ ــ اسناد بایگانی راکد وزارت خارجه

که بتفصیل عرض کرده‌ام شما از اینکه بنده را ازچنان سفر بی‌موقع معاف فرموده‌اند ، کمال امتنان را دارم . زیرا که حرکت بنده با این‌حالتیکه داریم بجز تمامی و بلکه اتلاف بنده وبجزضرر تأسف دولت هیچ معنی وحاصلی نمیداشت ـ ملکم[1]»

پنج‌سال‌پس‌ازاین‌تاریخ، بعلت خدماتیکه میرزا ملکم‌خان درکنگره برلن برای استرداد « قطور » ازعثمانی بعمل‌آورد ، شاه اورا بتهران احضارکرد تا حضوراً از این اقدام او قدردانی ونسبت بوی اظهار التفات‌کند . ملکم روز۲۸ ربیع‌الثانی ۱۲۹۹ ـ ه (۱۸۸۱ ـ م) وارد تهران شد وروز بعد تقاضای شرفیابی‌کرد. ولی درتهران کسیکه‌موفق شده بودقسمت بزرگی ازخاك ازدست رفته‌کشورش‌را مجدداً ضمیمه مرزهای‌ایران‌کند، بجای اینکه تشویق شود ، مورد استهزاء واقع‌میشود «... درسرشام‌آقا محمد خواجه[2] ورودکرد . شاه درضمن تعریف از اومیفرمودند : عقل این شخص از میرزا ملکم خان ناظم‌الملك زیادترست[3]... » اعتمادالسلطنه‌که راوی این نقل است اضافه میکند : « ... سبحان‌الله ! عجب اعتباری رجال‌دولت درحضورهمایونی دارند ! این‌ناظم‌الملك را جهت‌کارهای عمده ازلندن بطهران احضارکردند . شاه میفرمایندکه عقل‌آقا محمد قیصرکه طبیعت درخلقت اوتقصیرکرده ازناظم‌الملك بیشتراست[4]...»

درحالیکه ناصرالدینشاه اورامورد تمسخرقرارداده وظل‌السلطان‌این‌عمل‌پدرش را نکوهش میکند ، طرفداران انگلیس[5] در پایتخت او را ستایش‌کرده ، درباره‌اش

۱ـ اسناد بایگانی‌راکد وزارت امور خارجه ایران

۲ ـ آقا محمد خواجه قیصر یکی از زشت‌ترین و بدخوی ترین خواجه‌های دربار ناصرالدینشاه بود .

۳ـ روزنامه خاطرات اعتمادالسلطنه ـ ص ۱۸۰

۴ـ ایضاً همین صفحه .

۵ـ دربین اسناد وزارت‌خارجه انگلیس ،گزارشی ازچارلز گراز C. Graz به لرد لنزداون Lans downe مورخ ۲۱ ژوئیه ۱۹۰۲ وجود دارد که در آن خلاصه مذاکرات یکی ازاعضاء سفارت انگلیس درتهران بنام «گراهام» با حاج میرزا یحیی‌دولت‌آبادی‌شرح داده شده است . گراهام درباره ملاقات و ارتباطش با دولت‌آبادی مینویسد : «... این حاجی‌میرزا یحیی‌هرچند اعتبارزیادی ندارد ، اما خالی‌ازارتباطات ونفوذ نیست . مثلا با همکاری پدر وبرادرش‌اومتصدی دومدرسه است ...» گزارش‌دهنده پس‌ازبحث درباره ارتباط←

چنین مینویسند :

« ... ملکم‌خان صاحب‌کلیات‌که یکی از بیداران با حرارت است ، مدتهـا در سفارت‌های بزرگ ازطرف دولت مأمور بود ، درنشرافکارتازه درایران‌کوتاهی نمی‌کند. این ایام بتهران احضار شده ، بیشتر اوقات با امین‌الدوله است . مجمع سری تشکیل داده بنام « فراموشخانه » میخواهدآنجا را محل‌آزادی افکار و مرکزتولید احساسـات جدید قراربدهد. ازهمه قسم مردم وارد شده‌اند وتا یکدرجه درهیجان خیالات‌منجمد شده ، تأثیرات‌آن هویداگشته است . میرزا یوسفخان مستشارالدوله تبریزی صاحب کتاب « یك‌کلمه » ازوارد شدگان‌آن حوزه است ، « یك‌کلمه » یعنی«قانون». میشنوم یکی ازروحانیون بزرگ طماع ازطرف شاه تطمیع وبرای اکتشاف حقیقت امربتزویر وارد شده ، شاه را ازعاقبت‌کاروحشتناك نموده است . البته دست رجال دولت ،آنهاکه برضد امین‌الدوله وملکم وبرضد اینگونه خیالات هستند نیز، دربن‌تدبیرهست‌تاعاقبت بکجا انجامد[۱]...»

درچنین اوضاع واحوالی‌که باردیگر،گروه درباریان ودشمنانش‌با او بمخالفت برخاسته بودند وناصرالدینشاه نیزنسبت بوی نظرخوبی نداشت ، ملکم درصدد برآمد که بدون اطلاع شاه ، برای دومین بار ، یك سازمان شبه ماسونی دیگر بنام « مجمع آدمیت » بوجود آورد . ولی هنوزتشکیلات‌این‌سازمان داده نشده بودکه شاه بوی‌لقب ناظم‌الدوله ومقام سفیرکبیری داد واورا به‌لندن بازگردانید . ملکم «مجمع‌آدمیت» را بیاران وطرفدارانش تحویل داد وخود بسوی انگلستان حرکت کرد . باید دانست‌کـه ملکم درطول هفتاد وهفت‌سال عمرخود ، فقط ۲۱ سال درایران سکونت داشت[۲]،که ده

←ملاها با سفارت انگلیس مینویسد : «اما درهرحال اوگفت موجب سپاسگزاری خواهدبود ، اگرسفارت انگلیس مطالبی‌راکه میخواهد به این گروه برساند از طریق او اعلام‌کند ... » (بایگانی راکد انگلیس سند شماره ۱۰۷ قسمت چهارم «F.O.60 . 651»

۱ــ حیات یحیی جلد اول فصل هفتم ص ۴۶ ـ میرزا یحیی‌دولت‌آبادی

۲ــ دوران عمرملکم وخدمات اوباین‌شرح تقسیم‌شده است:

۱ـ در۱۲۴۹ـ ه (۱۸۳۳ـم) متولد شد.

۲ـدر۱۲۵۹ـ ه (۱۸۴۳ـم) برای تحصیل بفرانسه رفت .

۳ـدراواخر۱۲۶۷ـه (۱۸۵۰ـم)کنمقارن‌با اواخرصدارت میرزا تقی‌خان‌امیرکبیر←

سال از آن نیز مربوط بدوران کودکی او بوده است. هنگامیکه او واردکاردولت گردید، هرگاه‌که در تهران بسرمیبرد ، سعی‌داشت تشکیلاتی بوجودآورد ، تا هم درآمد مالی برای خویش کسب کند وهم شاه ودرباریان را نسبت بخود وادار بملاحظه وتفکرسازد. وشاید هم حقیقتاً نظر آزادیخواهانه وترقیخواهانه داشته است . درمورد اول‌خود اودر نامه‌ای‌که ازلندن بتهران فرستاده چنین نوشته است :

« ... والله وبالله هریك ازتکالیف راکه اشاره بفرمائید قبول خواهم‌کرد . بهمه حالت راضی هستم ، مگر بی‌کاری . حتی بی‌کاری را هم قبول خواهم کرد ، اما بشرط این که اسباب گذران من مهیا باشد . اگر بخواهند هم گرسنه باشم وهم بی‌کار بمانم این نخواهد شد .[1]. «اگر فراموشخانه‌دایرکنم مبالغی درآمدخواهم‌داشت ...»

با مراجعت ملکم به لندن ، یاران او ـ که تا بامروز نیز هویت آنان کشف نشده است و « مجمع آدمیت » را بطور خیلی سرّی اداره می‌کردند . گرچه فعالیت

۱ـ اسناد رسمی دولتی ایران مجموعه ۶۰۵۹ .

← بود بعنوان مترجم دولت مشغول کارشد .

۴ـ در۱۲۷۳ـ ه(۱۸۵۶ـ م) همراه فرخ‌خان بپاریس رفت ووارد لژفراماسونی شد .

۵ـ در۱۲۷۵ـ ه (۱۸۵۸ـ م) بایران بازگشت وخط تلگراف راتأسیس کرد .

۶ ـ در۱۲۷۶ـ ه (۱۸۵۹ـ م) فراموشخانه را تأسیس کرد .

۷ ـ در ۱۲۷۸ ـ ه (۱۸۶۱ـ م) از ایران تبعید شد و به عراق ـ عثمانی و مصر عزیمت کرد .

۸ـ در ۱۲۸۸ ـ ه (۱۸۷۱ ـ م) بدستور میرزا حسینخان سپهسالار بتهران آمد.

۹ـ در ۱۲۹۰ ـ ه (۱۸۷۳ ـ م) وزیر مختار ایران درلندن شد .

۱۰ـ در ۱۲۹۹ ه ـ (۱۸۸۱ ـ م) بتهران آمد و پس ازگرفتن لقب ناظم الدوله بلندن بازگشت .

۱۱ـ در۱۳۰۳ تا ۱۳۰۴ ـ ه (۱۸۸۶ ـ م) بتهران آمد ومجمع‌آدمیت راتشکیل داد و دوباره بلندن برگشت .

۱۲ـ در ۱۳۰۶ـ ه (۱۸۸۸ـ م) پس از داستان الغاء امتیاز لاتاری معزول شد و تا آخر عمر به ایران نیامد .

۱۳ـ در ۱۳۱۶ـ ه (۱۸۹۸ـ م) پس از ده سال بیکاری و فعالیت سیاسی علیه ناصرالدین شاه سفیر ایران در ایتالیا شد .

۱۴ـ در ۱۳۲۶ـ ه (۱۹۰۸ ـ م) پس از ده سال متوالی سفارت وداشتن سمت امانت‌دار ایران در ایتالیا در سویس درگذشت .

آنان علیه درباریان (نه‌شخص‌شاه) وهمچنین دستگاه صدراعظم ومخصوصاً شخص‌امین‌ـ
السلطان چشم‌گیر نبود ، با اینحال بتدریج سوء ظن ناصرالدینشاه باوزیاد شد تاجائی
که وی را بتهران احضار کردند .

ملکم در محرم ۱۳۰۳ـ ﻫ (۱۸۸۶ ـ م) بتهران آمد و در این سفر طرح راه ـ
آهن را بشاه عرضه‌کرد وبا توضیحاتی‌که حضوراً داد، باردیگر ناصرالدینشاه راتشویق
کرد که او را بلندن بازگرداند . از محرم ۱۳۰۳ تا صفر ۱۳۰۴(۱۸۸۷ ـ م) که ملکم
در تهران بود ، سعی‌کرد « مجمع آدمیت » را گسترش دهد و با وضع بهتری درطبقات
مختلف مخصوص قشرحاکمه نفوذکند . در مدت یازده ماهی که در تهران بسرمی‌برد ،
ملاقاتهای دیگری بـا شـاه بعمل‌آورد واورا تشویق‌بجلب سرمایه خارجیان‌کرد . شاه
که این‌بار نیز تحت‌تأثیرافکارملکم واقعشده‌بودوی‌را مجدداً باسمت‌سفارت‌بلندن‌فرستاد.

ناصرالدینشاه کـه هوای سفر به‌فرنگستان به‌سرش زده بوده درشوال ۱۳۰۶ـ ﻫ
(۱۸۸۸ ـ م) او را بتهران خواست و باو تکلیف کرد تا زمینه دعوت دولت انگلیس
را از شاه ایران فراهم سازد . ملکم قول داد که چنین‌کند و برای چهارمین باربلندن
بازگشت . درین سفر بودکه داستان لاتاری پیش آمد و ملکم با گرفتن چهل‌هزارلیره
از کلنل « دوبوزیك » فرانسوی که مدیر قمارخانه « کت دو ژور » بود و تقسیم آن
بین شاه و اطرافیانش هم سبب محکومیت و فنای خودش شد وهم درربیع‌الثانی ۱۳۰۷
از همه مناصب معزول گشت . با عزل او از همه مشاغل و مقامات و محاکمه‌ای که در
لندن علیه وی‌تشکیل‌گردید ، مبارزه سری اودرسرتاسر اروپا و ایران باناصرالدینشاه
و امین‌السلطان آغاز گردید . دامنه مبارزات او و دیگرمخالفان شاه که در رأس آنها
سید جمال الدین اسدآبادی ، دولت انگلستان و سازمانهای فراماسونری قرار داشت
مجمع آدمیت نیزکانونی برای اجراء مقاصد و نیات ملکم و سید جمال وسایرمخالفان
شاه و دستگاه صدارت عظمی گردید .

بنابراین ، تشکیلات جامـع آدمیت درین دوره بصورت

سازمان‌داخلی	حربه‌ای برای بزانودرآوردن شاه وامین‌السلطان وانجام‌مقاصد
مجمع آدمیت	شوم استعماری انگلستان و استعمارطلبان انگلیسی که خواهان

بدست آوردن امتیازات اقتصادی و سیاسی بودند ، درآمد . طی سالهائی که ملکم درتهران توقف داشت ، سازمان داخلی مجمع آدمیت را بنا به سلیقه شخصی خویش بوجود آورد . مرامنامه این سازمان که جمعی آنرا شبیه افکار و اندیشه‌های « اگوست‌کنت » فیلسوف مشهور می‌دانند[1] و جمعی نیز معتقدند که خلاصه‌ای‌از ــ « قانون اساسی‌گراند اوریان‌دفرانس » می‌باشد، ازمهمترین وجالبترین مرامنامه‌هائی بود که در آن زمان تنظیم گردید .

دراین مرامنامه رفتار وکردار اعضاء مجمع وهمچنین‌مشخصات وتشریفات ورود آنها عیناً شبیه تشکیلات فراماسونری گراند اوریان تنظیم شده و تقریباً می‌توان‌گفت در این مسائل ازآنها تقلید گردیده بود .

ملکم مرکز و محفل فراماسونری خود را بنام « مدینه شریفه » نامید و اعضاء مجمع آدمیت را بنام (آدم) خواند و سه دسته عضو برای آن‌در نظر گرفت که به ترتیب عبارت بودند از :

۱ــ هادی

۲ــ امین

۳ــ آدم

این سه طبقه‌کاملا شبیه طبقات اعضاء فراماسونهاست و وظائف افراد این‌طبقات نیز درحدود وظائف سازمان‌های ماسونی فرانسه بخصوص‌گراند اوریان تعیین‌شده‌بود، بدین شرح :

هادی ـ هادی کسی بود که کلیه امور داخلی وخارجی مجمع را اداره می‌کرد و سیاست کلی آن زیر نظر او اداره میشد . بطوری‌که مشهود است هادی مجمع خود میرزا ملکم خان بودکه‌کلیه امورمجمع وسیاست‌کلی آن و ارتباط جوامع باصطلاح فراماسونها با یکدیگر توسط شخص وی اداره میشد .

۱ـ فکر آزادی ص ۶۵

امین جامع ـ امین جامع سازمان و(لژ)آدمیت نیز خود میرزا ملکم‌خان بود و رئیس مخصوص و مباشر مطلق هر (جامع) بشمار می‌رفت .

هرگاه در یکی از شهرهای ایران ، یکی از اعضاء (آدم ها) موفق میشد ، دوازده نفراز اشخاصی راکه واجد شرایط بودند وارد مجمع بنماید . بلافاصله جریان را بمرکز مجمع (مدینه شریفه) اطلاع می‌داد و با اجازه مدیر (مدینه شریفه) « جامع » شهر و محل خود را تأسیس می‌کرد .

تعداد اعضاء هرجامع بین ۱۲ تا ۲۴۰ نفر بوده ودرصورتی که این تعداد بیشتر می‌شد ، جامع دیگری تحت نظر یك (امین) دیگر ولی با اجازه و صوابدید (هادی مجمع) تشکیل میشد .

جلسات جامع ماهی یکبار باشرکت ۱۲ نفراز افراد اصلی تشکیل میشد درباره ورود اعضاء جدید ، تشکیل جلسات بعدی وکارها ودستوراتی که از (مرکز) و (هادی اول) می‌رسید، رسیدگی بعمل می‌آمد . امین جامع وظیفه داشت که هفته‌ای یکبار ، اعضاء جامع را در محل مناسبی جمع‌کند با آنها درباره امور مجمع صحبت ومذاکره نماید .

هریك از امین‌ها ، اگرعضو غیرمستحق و ناشایسته‌ای وارد تشکیلات می‌کردند بعنوان « خائن » شناخته میشدند ، وهادی مدینه شریفه حق اخراج آنان‌را داشت.

آدم ـ بهر یك از اعضاء مجمع‌آدمیت « آدم » می‌گفتند ، هریك از «آدم‌ها» وقتی بوسیله « امین » وارد یکی از جوامع آدمیت میشدند می‌بایستی سه شرط زیر را انجام دهند .

۱ـ ارتباط ۲ـ اقرار ۳ـ تعهد

آدمها از طریق ایجاد ارتباط با « امین ها » وبوسیله « امین‌ها » وارد جوامع میشدند و پس از اقرار به اینکه وارد جامع شده‌اند تعهد می‌کردند که دستورات و نظام و مرام مجمع آدمیت را عیناً اجرا کنند .

نخستین تعهدی که از عضو جدید گرفته میشد این بودکه بهیچوجه حق ندارد مطالب و گفتگوهائی را که با وی میشود و یا در مجامع میشود درخارج بازگو کند و بهیچوجه نباید اسم «امین» و «واسطه» خود را بروز دهد مگر با اجازهٔ «امین»خود .

هر یك ازامین‌ها موظف بودند، پس از پذیرفتن « عضو» جدید اورا قسم مدهند و از او تعهد نامه بگیرند و تعهدنامه بدین شرح بود « من که آدم هستم درحضور خداوند عالم، وارواح انبیاء مرسلین وملائکه مقربین واولیاء دین دراین مکان مقدس باکمال صدق و راستی تعهد می‌کنم که همیشه آدم باشم و تکالیف آدمیت را موافق‌که شفاهاً وتحریراً ازمجمع مقدس بمن‌القاءشده ومیشود وخواهدشد مالاً وجاناً اجرا بدارم واگرازاین تعهد خودنکول نمایم ملعون ازل‌وابد ومردود خداوند لاشریك له باشم. »

پس از نوشتن و خواندن تعهدنامه بلافاصله « امین » او این شرح را در تأیید اظهارات « آدم » می‌خواند « من که امین آدمیت هستم به آدمیت تو تصدیق دارم و بحکم اجازه که از مدینه شریفه بمن رسیده است تورا داخل اتفاق آدمیت می‌سازم .»

پس از خاتمهٔ این‌تشریفات « امین » علائم مشخصه ورمز مخصوص ولفظ «لیس» را که مرکب از حروف « ل ـ ی ـ س » عدد « ۱۰۰ » بود باو میگفت اعضای فرقه آدمیت با این سه حرف یکدیگر را میشناختند و بمحض ملاقات پس ازادای‌کلمات:

«یا الله ، الله اکبروحده» یکی ازآنها بادست‌راست انگشت سبابه چپ خود را میگرفت وطرف مقابل او اگرعضو یکی ازجوامع بود می‌بایست پس از ادای‌جملات (سبحان الله لااله‌الاالله محمد رسول الله » با دست چپ خود انگشت سبابه دست راست خویش را بگیرد .

در نوشتجات سری فراموشخانه‌علامت مخصوص‌کلمه « سلام» باعدد «۱۳۱» بود و بااین دوحرف مکاتبات اعضاء مجمع آدمیت همدیگر را میشناختند .

درجزوه « اصول آدمیت » که درحقیقت مرام نامه و نظام نامه مجمع آدمیت است راجع به وظائف آدم ها نوشته شده است که « هرآدمی را یك روز ازعمر خودرا بگذراند بدون آنکه نیکی بکند ، مانند آنست که حیات خود را ازخداوند دزدیده

و مزدگرفته و کارنکرده‌است» درجای دیگر نوشته شده: «رفع ظلم در هرجا و بهرکس برآدم واجبست» میرزا ملکم‌خان دربارهٔ ترویج جامعه آدمیت چنین می‌نویسد :

« یك امین که دربمبئی بوده می‌نویسد « بهر شهر ایران که وارد شدم امناء و اخوان‌آدمیت بمحض دیدن من بردورمن جمع شدند وآنچه توانستند محبت ومهربانی کردند[1]» و سپس درتأیید نوشته امین بمبئی اضافه میکند : « اعضای آدمیت همدیگر را از دور می‌شناسند و غالباً روزهای جمعه در مساجد جمع میشوند . از برای ترویج آدمیت هیچ تدبیری نیست که برعهدهٔ خود واجب نشمارند. هرآدم بایدحکماً یك امین داشته باشد و ماهی اقلا یك پول بتوسط امین خود به خزانه آدمیت برساند . هرکس آدم بشود باید اقلا ۱۲ نفر از آشنایان خود را داخل دایرهٔ آدمیت بسازد. بعضی از امنای معتبر دیدم که درقلیل مدت دو سه هزار نفر را داخل‌عالم آدمیت کرده و آنها را مرید خود ساخته بودند . بیشتراز امناء ازگروه ملاها هستند. بعضی از امرای عسکریه واقعاً عاشق این دستگاه و امین بسیار معتبر شده‌اند . حتماً در محارم سلطنت هم آدم های قابل پیدا شده که پیش از سایرین محرك پیشرفت کار هستند . مرکز آدمیت درکربلا ، مشهد و اصفهان است . هنوز اغلب بزرگان دولت‌از این واقعه اصلا خبر ندارند ... اصول آدمیت مطابق اسلام و بقسمی مناسب دردهای حالیه ایران است که هر مسلمان باشعور بمحض اینکه از حقایق آدمیت بوئی‌بشنود بی‌اختیار خود را باین دایره می‌اندازد . به اعتقاد بعضی این عالم آدمیت را انبیاء و اولیاء اسلام ترتیب داده‌اند ...[2] و درجای دیگر هنگامیکه ملکم بیك تاجر تبریزی مقیم ارضروم جواب می‌دهد در پاسخ او که می‌پرسد « من فدای قانون هستم بفرمائید چکنم » میگوید : جواب ما اینست « کتاب‌آدمیت را بدست بیاور بخوان ، آدم‌شو و باندازه شعور خود در ترویج آدمیت بکوش » درجای دیگردرجواب شخصی از عراق که می‌نویسد:«... من خود راآدم می‌دانم‌ازآدمیت من‌چه‌کارسازی‌خواهدشد».«جواب میدهد «اگرواقعاً آدم‌هستیدهمینقدرکه‌چشم‌وگوش‌خوددرافی الجمله‌بازبکنیدخواهیددید

۱ـ روزنامه قانون شماره ۵ .

۲ـ روزنامه قانون شماره ۴ .

که در ایران تنها نیستید ...»[1]

میرزا ملکم خان برای اینکه اعضاء مجمع آدمیت را با **مرامنامه ونظامنامه** نظم و ترتیب و علاقه بیشتری بسازمان مزبور بستگی دهد ، **مجمع آدمیت** مرامنامه و نظامنامه ای در ۱۶ فصل بنام « اصول آدمیت » نوشته و منتشر کرده است . متأسفانه درنسخه چاپی این مرام - نامه هم مثل روزنامه قانون هیچگونه تاریخی ذکر نشده وفقط درپایان فصل شانزدهم آن کلمات « اواخر قرن سیزدهم هجری قمری » مشاهده میشود .

متن مرامنامه اصول آدمیت که بعداً نقل میشود از صفحه ۴ تا ۳۵ چهاررساله میرزا ملکم خان آمده است . این رسالاترا عبداله تهرانی مشهور بهکاوه در روز ۱۰ صفر ۱۳۲۶ ه (۱۹۰۸ م) در ۹۸ صفحه کوچك درتهران منتشرکرده است . ناشر در پایان چهار رساله می‌نویسد « خادم وطن عبداله تهرانی مشهور به «کاوه » محض‌اشاعه آثار خامه جناب اشرف پرنس ملکم خان نظام الدوله و خدمت بفرزندان ایران این رسائل را بطبع رسانید . ۱۰ صفر ۱۳۲۶ » در مقدمه چهار رساله « اصول آدمیت ، مفتاح ، حجت و توفیق امانت » نوشته است :

صورت اعلامی است‌که در این اوقات جناب اشرف پرنس‌ملکم خان نظام‌الدوله محض استحضار خاطر فرزندان ایران از رم نگاشته و امر فرموده اند در اول نسخ و کتب تألیف ونگارش معظم‌له درج شود .

اعلام

بحضور جنابان ترقی پرور ایران عرض میشود . بعضی از اصحاب ذوق پارهٔ از افکار پژمردهٔ مرا درمطبوعات جدید احیاء می‌فرمایند ، درضمن منتهای تشکردوکلمه توضیح لازم شده است .

در این پنجاه ، شصت سال متجاوز از دویست رساله بعشق ترقی ایران نوشته‌ام اغلب محرمانه بحضور شاهنشاه شهید و باقی همه را مستقیماً به اولیای دولت تقدیم کرده‌ام ، چون بحضور مؤلف یك‌کتابچه نوظهور مشکل است بی‌غلط طبع بشودباکمال

۱ـ روزنامه قانون شماره ۴ .

تأسف می‌بینم آنچه از تحریرات بنده منتشر شده مملو سهو وخطاست ، عنوانها همه منقلب ، مطالب همه مقدم مؤخر ، آنچه دراول جوانی محض‌تفنن نوشته‌ام باتحریرات دولتی مخلوط ، بعضی صفحات ناقص ، بعضی دیگر بسهو قلم مغایر .

مقصود اصلی از آنجمله فصل مسمی به « رساله غیبی » اگرچه بعضی از جاهای آن شبیه افکار بنده است ولیکن آن فصل ازمن نیست . لهذا امروز دراین عالم‌غربت در بستر بیماری از مکرمت دوستان حقایق شناس استدعا می‌نمایم که هیچیك از تحریرات بنده را منتشر نفرمایند مگر در صورتی که خط و امضای من برآن ثابت باشد ، و آن وقت هم به تحقیق مشخص فرمایند که درچه تاریخ و درچه موقع نوشته شده ، عموم تحریرات بنده در پیش وزراء و بزرگان موجود و محفوظ است . اگر اولاد حقایق شناس ایران طالب انتشار افکار این بندهٔ بیمقدار باشند مخصوصاً عرض خواهم‌کرد که نسخ‌صحیح‌رااز‌کجاجویا بشوند. از نگارشات سابق آنچه‌معلوم وثابت‌است فقط چهل پنجاه نمرهٔ جریده قانون است ، و البته در نظر هست که قیمت هر نمره در اول یك لیره بود بعد خیلی گران تر شد و رسید بیك ذره شعور و حالا دوشرط دیگر برآن قیمت گزاف می‌افزائیم .

اولاً از اولاد ارشد ایران که طالب طبع این رسائل بیمقدار شده اند این تمنا را دارم که بیك توجه کریمانه مواظب باشند که در الفاظ و مضامین رسائل هیچ سهوو غلطی باقی نماند .

واستدعای‌آخر این است که در ابتدای تحریرات بنده طبع همین اعلام‌حاضررا بذل عفو خطایای این‌بنده حق‌پرست‌بفرمایند. جان‌نثار ایران زنده ناظم‌الدوله‌ملکم »

این مقدمه و نامه میرزا ملکم ازآنجهت نقل‌شد تاخوانندگان بدانند که‌آنچه دربارهٔ « مجمع آدمیت » نوشته میشود از آثار و رسائل چاپی واصیل میرزا ملکم خان است که اغلب در دوران حیات خود او و با اجازه و نظر شخص وی چاپ شده است. بنابراین خوانندهٔ با اطمینان بیشتری می‌تواند اصول آدمیت ملکم خان را که شاید تقلیدی از « قانون اساسی فراماسونری فرانسه » بوده است قرائت نماید .

اصول آدمیت

بسم الله الرحمن الرحیم

۱ـ ستایش باد برانسان که جویای علم وطالب آدمیت آمده است .

۲ـ معنی هستی نیست مگر درعلم .

۳ـ معنی انسان نیست مگردرآدمیت .

۴ـ برخیزای انسان غافل قدرت تونه این است که درظلمت جهل خود رامشاهده می نمائی ! برخیزداخل آدمیت شو، ودرعالم انوارعلم به بین درازل چه وجودعالی بوده، وحال درقعرچه نوع پستی وذلت افتاده ای !

۵ ـ انسان در اول پادشـاه روی زمین بوده بجهت اینکـه آدمیت را از دست نداده بود .

۶ـ انسان حال اسیرذلت شده بجهت اینکه آدمیت را فراموش کرده است .

۷ـ ای انسان بیچاره بیچارگی توازغفلت تست .

۸ـ اگرطالب قدرت هستی آدم بشو .

۹ـ زندگی تودرآدمیت تست ، مطلوب آدمیت تست .

۱۰ـ برخیزای ذلیل غفلت ! برخیزمکرراین رسالهرا بخوان ، اصول آدمیت را بدان که نجات تومیسر نخواهد بود مگر بانوارعلم ، و بانوارعلم تقرب نخواهی یـافت مگر باصول آدمیت .

این رساله‌شریفه مشتمل‌است بر
دوجزو بیست و پنج فصل

۱ـ حمد برخداوند عالم .

۲ـ وحده لااله الاهو .

فصل اول ـ دربیان معنی آدمیت

۱ـ انسان اشرف مخلوقات روی زمین است .

۲ـ شرافت انسان برسایرحیوانات مبتنی براین نکته است‌که سایرحیوانات قابل ترقی وتنزل نیستند وانسان قابل‌ترقی وتنزل است .

۳ـ ازبرای ترقی‌وتنزل انسان سه‌عالمست .

عالم حیوانی ، عالم جمادی ، عالم‌آدمیت .

۴ـ هروقت انسان درجه انسانیت خود را دریك حالت معین نگاه بدارد داخل عالم حیوانی محسوب میشود .

۵ ـ هروقت انسان‌درجه انسانیت‌خود را ازآن مقامیکه دارد تنزل بدهدداخل جمادات میشود .

۶ـ هروقت انسان درجهٔ انسانیت خود را بدرجات بالا ترقی‌بدهدآنوقت داخل آدمیت میشود .

۷ـ پس‌آدمیت عبارتست ازعلوانسان به‌عوالمی‌که مخصوص بعوالم انسانیست .

۸ـ انسان‌دردنیا مأموراست‌که وجودخود راازعالم حیوانی بعالم‌آدمیت برساند.

۹ـ خداوندقادرتکالیف‌آدمیت را درقلب انسان ودیعت‌گذاشته است .

۱۰ـ جهل‌دنیا تکالیف‌آدمیت راازخاطرانسان محوکرده است ، انوارعلم تکالیف آدمیت را مجدداً درنظرانسان محسوس وروشن میسازد .

«فصل دوم ـ درتکالیف آدمیت»

۱ـ اجتناب ازبدی

۲ـ اقدام به‌نیکی

۳- در رفع ظلم
۴- اتفاق
۵- طلب علم
۶- ترویج آدمیت
۷ - حفظ نظام

«فصل سوم ـ در بیان تکلیف اول»
(اجتناب از بدی)

۱- آنچه نمیخواهی بتو بکنندآن بدی است .
۲- آدم باید نه‌بقول ونه‌بنقل ونه بهیچ قسم ازاقسام بدیگری بد بکند .
۳- عقل انسان این‌تکالیف را اول تکلیف‌آدمیت قرارداده است .
۴- کل انبیاء بجهت استقراروتصدیق این‌تکلیف مأمور بوده‌اند .
۵ - هرکس بدیگری بدی بکند اوآدم نیست .

«فصل چهارم ـ دربیان تکلیف دوم»
اقدام به‌نیکی

۱- هرگاه‌کسی بدیگری بدی نکند فقط باجرای این یك تکلیف آدم نخواهد بود زیراکه جمادات بالطبع بهیچکس بدی نمیکنند پس بجهت‌آدمیت‌کافی نیست که شخص بدیگری بدی نکند .
۲- بدی نکردن آدمی پایه‌آدمیت واولین تکلیف به‌نیکی است .
۳- تکلیف ثانی‌آدم اینستکه درهرمقام بقدرقوه دراجرای نیکی بکوشد .
۴- آنچه میخواهی که‌دیگران درحق‌تومعمول‌بدارندآن نیکی‌است .
۵ - آدم مأموراست‌که دردنیا بدیگران نیکی بکند .
۶ - کسیکه یکروزازعمرخودرا بگذراند بی‌آنکه نیکی بکندآن‌کس رزق و روزی خود را ازخداوند دزدیده است زیراکه مزدگرفته وکار نکرده است .

۷ـ کسیکه نیکی نکند درخت بی‌ثمراست وحال‌آنکه خدا انسان‌را از درخت با ثمر آفریده است .

۸ ـ خدا جمیع ثمرات نیکی‌را درخلقت انسانی ودیعت‌گذاشته است و انسان را مأمورکرده است‌که‌آن ثمرات رابروزبدهد وهرگاه انسان‌ثمرات نیکی‌را بروزندهد خیانت بمأموریت خود ومخالفت باراده الهی‌کرده است .

۹ ـ هرکس مخالفت باراده الهی بکند ازشرف انسانیت محروم ومردود است .

۱۰ ـ شکرانسان نسبت بخدا ممکن نیست مگر باجرای نیکی .

«فصل پنجم ـ دربیان تکلیف»
سوم رفع‌ظلم

۱ـ آنچه خلاف حق‌است‌آن ظلم است .

۲ـ آدم باید دشمن ظلم باشد ، ودرهرجاکه ظلم به‌بیند باید با تمام قدرت خود بمقام رفع‌آن ظلم برآید .

۳ـ ظلم مخرب دنیاست .

۴ ـ ظلم درهرجا ونسبت بهرکس‌که وارد بیاید رفع‌آن ظلم برآدم واجبست .

۵ ـ آن ظلمی‌که بشخص تومیکنند وآن ظلمی‌که بدیگری وارد میآورند هردو یك معنی دارد ورفع هردو برتوواجب است .

۶ ـ ظلم نکردن برای‌آدم هنر نیست، هنرآدم دراین‌استکه نگذارد دیگری‌هم بدیگری ظلم‌کند .

۷ـ رفع ظلم ممکن‌نیست مگر بمردانگی.

۸ـ مردانگی یعنی شراکت با هرمظلوم وجهاد با هرظالم .

۹ ـ درمیان هرطایفه‌که مردانگی نباشد ممکن نیست‌که درآن طایفه منتهای ظلم نباشد .

۱۰ـ من‌ظلم نمیکنم حرف‌آدم نیست، حرف‌آدم باید این‌باشدکه من‌نمیگذارم ظلم بکنند .

۱۱ـ سکوت درظلم منتهای نامردی است.

۱۲ـ از برای آدمی کافی نیست که دوست نیکی باشد ، آدم باید حکماً دشمن بدی وبدی ظلم باشد .

۱۳ـ آدم باید اقلاً زمانی بفهماندکه منکر ظلم است .

۱۴ـ کسی که بظلم عداوت نداشته باشد چهل‌مرتبه ازحیوان پست‌تر است .

۱۵ ـ هرکس یك ظلم را رفع بکند ، مثل اینستکه یکدنیائی‌را نظم داده‌باشد.

۱۶ ـ خوشا بحال‌کسیکه ظلم نمیکند ، وهزاربارخوشا بحال‌کسیکه اسباب‌رفع ظلم میشود .

۱۷ـ مردانگی بنیان نظم دنیاست .

۱۸ـ بدون مردانگی زندگانی‌آدمیت محال است .

۱۹ـ ظلمی‌که بتووارد میآید مختارهستی‌که‌آن ظلم‌را عفوکنی .

۲۰ـ ظلمی‌که بدیگری وارد بیاورند ابداً نمیتوانی‌آنرا عفوبنمائی، و تا شرف آدمیت در وجود توباقیست باید در رفع آن ظلم و در تلافی مظلوم با تمام قدرت خود اجتهاد نمائی .

۲۱ـ بایدآدم‌آنقدرشعور داشته باشدکه بفهمد هرظلمیکه در یك ملك بیك نفر وارد بیاید ممکن نیست که آن ظلم بکل‌آن ملك راجع نشود ، و آنچه راجع بکل آن یك ملك است ممکن هست‌که بالمآل راجع بهریك ازاهالی‌آن ملك بشود .

۲۲ـ چاره ظلم وقتی‌آسانست‌که راجع بدیگری است همینکه ظلم بتو رسد چه میتوانی بکنی .

۲۳ـ لعنت برظلم نیست ملعونی بالاترازظالم است .

۲۴ـ ورد دهان‌آدم باید این‌باشدکه « لعنت برظلم وآفرین بمردانگی »

«فصل ششم ـ دربیان تکلیف»

چهار دراتفاق

۱ـ اتفاق اسباب خرابی بنیان ظلم و مایه‌آبادی دنیاست .

۲ـ آدم مأموریت خود را دردنیا بعمل نمیتواند بیاورد مگر باتفاق .

۳ـ آدم بحکم عقل وبحکم طبیعت خود باید باآدم متفق باشد .

۴ـ درجه‌آسایش طوایف بسته بدرجه مردانگی‌ایشان است ولیکن‌معنی‌وقدرت مردانگی‌وقتی‌کاملاً بروزمیکندکه مردانگی‌آحاد یك طایفه درعالم اتفاق‌جمع بشود.

۵ ـ اتفاق بنیان نظم عالم است .

۶ـ کسیکه با جمعیت‌آدم متفق نباشدآدم نیست .

۷ـ اتفاق قلعه عدل ومأمن زندگیست ، هرکس خود را ازاتفاق آدمیت خارج بسازد بدیوانه میماند که قلعه شهر خود را خراب و لشکر ظلم را بخانه خود دعوت نماید .

۸ـ بدترین دشمن‌خداکسی است‌که خلل باتفاق آدمیت برساند زیرا که اتفاق کارخانه‌آبادی‌دنیاست.

«فصل هفتم ـ دربیان تکلیف»

«پنجم درطلب علم»

۱ـ خدا بانسان دوقسم چشم‌کرامت فرموده است ، یکی چشم ظاهربین ، ویکی بصیرت معنوی چنانچه درعالم ظاهریك‌آفتاب ظاهری است ، در عالم معنی یك آفتاب معنوی واین‌آفتاب معنوی مجمع‌آن حقایقی‌است‌که خداوندکریم از نور حقیقت خود قسمت بصیرت بنی‌آدم ساخته است .

۲ـ دردنیاآنچه فضل ومعرفت وکمال بروزکرده‌کاملاً ازپرتوآفتاب‌علم است.

۳ـ انسان تا انواربآفتاب علم نرسیده است ممکن نیست‌که مقصد هستی خود را بتواند درك نماید .

۴ ـ رسیدن بعلم موقوف باجتهاد انسان است .

۵ ـ هرکس طالب علم نیست بکوری مینمایدکه طالب بینائی نباشد .

۶ ـ حکماً آدم باید طالب علم باشد .

۷ـ آفتاب علم درمدینهٔ شریفه است .

۸ـ مدینه شریفه مجمع انوارحق است .

۹ـ منتهای ترقی آدمیت رسیدن بمدینه شریفه است .

۱۰ـ مدینه شریفه عالم را احاطه دارد .

۱۱ـ هیچکس آفتاب مدینه علم را نخواهد دید مگر آدم .

فصل هشتم در بیان تکلیف
ششم در ترویج

۱ـ تکلیف انسان اینست که خود را آدم بکند ، تکلیف آدم اینست که دیگران را آدم بکند .

۲ـ معنی و قدرت آدمیت باید عدد آدمها را در دنیا زیاد بکند .

۳ـ آدم باید بهر وسیله که بتواند آدمیت را ترویج بدهد .

۴ـ آدم کامل آنست که مال و جان خود را وقف ترویج آدمیت بکند .

۵ـ نجات دنیا موقوف بترویج آدمیت است .

فصل نهم در بیان تکلیف هفتم
درحفظ نظام

۱ـ آدم بالانفراد ضعیف است ، قدرت آدمیت در موافقت افراد آدمیت است .

۲ ـ موافقت افراد ممکن نیست مگر باستقرار یك نظام .

۳ ـ نظام آدمیت عبارتست از کل آن قواء که بجهت وصول موافقت آدمیت وضع شده است .

۴ـ در هرعهدی از برای حفظ موافقت آدمیت یك نظامی بوده است.

۵ ـ اختیار آدمیت در مدینه شریفه است .

۶ ـ بدون نظام آدمیت افراد آدمیت همیشه از همدیگر جدا و همیشه طعمهٔ بهائم انسانی خواهد بود .

۷ ـ نجات آدمیت موقوف بحفظ نظام آدمیت است .

۸ ـ حفظ و متابعت و استحکام مبانی بر هر آدم واجبست .

جزو دوم در قواعد نظام
مشتمل بر ۱۶ فصل
فصل اول در معنی قواعد نظام

۱ـ قواعد نظام یعنی معانی قدرت آدمیت .

۲ـ بدون قواعد نظام نیست ، و بدون نظام نه اتفاق است و نه آدمیت .

۳ـ خیال مکن که متابعت قواعد نظام خارج از لوازم آدمیت است .

۴ـ درهر نقطه قواعد نظام حکمتی هست .

۵ـ هر قدر در عوامل آدمیت بالاتر بروی تعاون ولزوم قواعد نظام در نظر تو بیشتر جلوه خواهدکرد .

۶ـ اتفاق آدمیت عمارتیست که بر روی این قواعد بنا شده است ، هر ایرادی که بر یك نقطه این قواعد بگیری مثل این خواهد بود که یك سمت این عمارت را خراب بکنی بی‌آنکه بتوانی درعوض آن خرابی یك نقطه را تعمیر نمائی .

۷ـ در ایرادات خود تعجیل مکن ، و بدان که آنچه حالا میدانی یك وقتی بیش از این خواهی دانست ، وآنچه حالا می‌بینی یکوقتی ما فوق آنرا خواهی دید.

۸ـ قواعد نظام را در مدینه شریفه معین فرموده‌اند .

۹ـ آنچه هست در مدینه شریفه است .

۱۰ـ تا نبینی نخواهی فهمید ، تا نرسی نخواهی دید و نخواهی رسید مگر به قواعد نظام .

فصل دوم در شرایط آدمیت
آدمیت در عالم نظام سه شرط دارد

۱ـ ارتباط

۲ـ اقرار

۳ـ تعهد

فصل سوم در بیان ارتباط

۱ـ آدم بایدباقتضای تکلیف اتفاق باعالم آدمیت یك ربطی مخصوص داشته باشد .

۲ـ حفظ وروابط اجزاء آدمیت باعالم آدمیت محول باشخاصی است که ازجانب اولیاء علم مخصوصاً از برای خدمت معین مأمور شده‌اند .

۳ـ لقب این مأمورین « امین » است .

۴ـ ارتباط در عالم نظام یعنی داشتن یك امین مخصوص .

۵ـ هرآدم باید حکماً یك امین مخصوص داشته باشد .

۶ـ امین واسطه است میان آدم و عوالم فوق آدمیت .

۷ـ امین یکی از نقاط ارتباط اتفاق آدمیت است .

۸ـ کسیکه امین نداشته باشد از اتفاق آدمیت خارج است .

۹ـ امین در هرلباس باشد باید او را محترم داشت .

۱۰ـ بدون امین ارتباط نیست و بدون ارتباط اتفاق ، و بدون اتفاق آدمیت معدوم است .

۱۱ـ آدم باید اسم امین خود را هرگز بروز ندهد مگر باذن امین .

۱۲ـ آدم باید آنچه را ازامین خود بشنود بهیچکس بروز ندهد مگر باذن امین.

فصل چهارم در بیان اقرار

۱ـ اقرار یعنی اعتراف به آدمیت .

۲ـ مضمون اقرار از این قرار است .

۳ـ من اقرار می‌کنم که آدم هستم .

۴ـ هرکس بخواهد داخل آدمیت بشود باید این مضمون را درپیش امین خود بزبان جاری نماید .

۵ـ آدم باید در هیچ موقع از اقرار به آدمیت خود مضایقه نداشته باشد .

فصل پنجم در بیان تعهد

۱ـ آدم باید اجرای تکالیف آدمیت را موافق اصول آدمیت بموجب تعهد معین برعهدهٔ خود واجب بسازد .

۲ـ مضمون تعهد از قرار ذیل است :

« من که آدم هستم درحضور خداوند عالم ، و ارواح انبیاء مرسلین ، وملائکه مقربین و اولیاء دین دراین مکان مقدس باکمال صدق وراستی تعهد می‌کنم‌که همیشه آدم باشم ، و تکالیف آدمیت را موافق اصول آدمیت که شفاهاً و تحریراً از مجمع مقدس بمن القاء شده و میشود و خواهد شد مالاً وجاناً اجراء بدارم » و اگر از این تعهد خود نکول نمایم ملعون ازل و ابد و مردود خداوند لاشریك له باشم . »

۳ـ هرکس بخواهد داخل آدمیت بشود مضمون تعهد فوق را در پیش امین خود بزبان خود جاری بسازد .

فصل ششم در طریق ترویج

۱ـ در ترویج آدمیت سه طریقه است :

۱ـ طریقه تربیت

۲ـ طریقه‌تقویت

۳ـ طریقه مساعدت

۲ـ تربیت یعنی ترویج آدمیت بزبان

۳ـ تقویت یعنی ترویج آدمیت بمال

۴ـ مساعدت یعنی ترویج آدمیت بجان

۵ـ آدم کامل باید آدمیت خود را در هر یك از این سه طریقه بعمل بیاورد . هرگاه آدم نتواند در این هر سه طریق قدم بزند دریکی ازآنها اقلاً ثابت قدم‌باشد.

۶ـ باید لامحاله یامساعد باشد یا مربی یا مقوی ، یا دارای هرسه مقام .

۷ـ کسی که نتواند در هیچیك از این سه‌مقام به آدمیت خدمت بکند او قابل آدمیت نیست و او را ابداً نباید داخل آدمیت ساخت .

فصل هفتم در طریقه تربیت

۱ـ آدم باید درهر موقع زبان وفهم وعقل وتدبیر خودرا صرف خدمت آدمیت نماید

۲ـ تربیت در معنی محدود خود یعنی انسان را مستعد آدمیت ساختن و او را موافق قواعد تربیت نظام داخل آدمیت نمودن .

۳ـ آدم باید درهرجا هرکسی راکه بتواند تربیت نماید.

۴ـ زنهار بی اطفال آدمیت نیستندتربیت آنها برهمه کس ازهمه چیزواجبتر است.

۵ـ بهترین نیکی آنست که آدم دیگر برآدم بکند .

فصل هشتم در طریقه تقویت

۱ـ آدم باید بقدری که بتواند از مال خود صرف تقویت آدمیت بسازد .

۲ـ منتهای تقویت آنست که آدم از بذل مال در راه آدمیت هیچ مضایقه ننماید.

۳ ـ وجوه تقویت کلاً باید بتوسط امین به اولیای مدینهٔ شریفه برسد .

۴ـ وجوه تربیت کلاً صرف تقویت آدمیت میشود .

۵ـ مدینهٔ شریفه مستغنی از هزار دینار است، مقصود از تعیین این وجه تشخیص درجه آدمیت است .

۶ـ کسی که ازادای رسم تقویت مضایقه داشته باشد باید او را به اتفاق آدمیت راه نداد زیرا وجود او آنقدر بیمصرف است که این رسم جزئی را نمی‌تواند کسب و ادا نماید ، و آنقدر بی‌عقل است که معنی تقویت را نمی‌تواند بفهمد .

فصل نهم در طریقه مساعدت

۱ـ مساعدت حقیقی عبارت ازآن است که آدم بجهت حفظ وجود آدمیت نهایت مردانگی و غیرت را بکار برد .

۲ـ اهل مساعدت محافظ آدمیت هستند .

۳ـ دفع دشمنان آدمیت مخصوصاً محول بمردانگی اهل مساعدت است .

فصل دهم دربیان جامع

۱ـ جامع عبارت است از اجتماع آدمها درتحت امانت یك امین واحد .

۲ـ اجزاء جامع در هرجا که جمع باشند جامع آنجاست .

۳ـ از ترتیب جامع باید استحکام اتفاق و ترتیب اجزاء و تهیه وصول سعادت مقصود باشد .

۴ـ در جامع باید از هیچ مطلبی گفتگو نکرد مگر از علم و آدمیت .

۵ـ کسی که آدم نیست نباید داخل جامعه بشود .

۶ـ هرجامع باید یك امین مخصوص داشته باشد .

۷ـ آدم باید داخل اجزاء یك جامع باشد .

۸ـ کسیکه داخل اجزاء یك جامع نیست ازاتفاق آدمیت خارج است .

۹ ـ آدم مختاراست بهرجامعی که میخواهد برود اما باید از اجزاء جامع امین خود باشد .

۱۰ ـ اجزاء یك جامع باید اقلاً ماهی یکدفعه درجامع خود جمع شوند.

۱۱ـ مطالب واقوالیکه درجامع بیاید باید درخارج بکلی مخفی باشد .

۱۲ـ عدد اجزاء یك جامع باید نه از۱۲کمتر و نه از۲۴۰ نفر بیشتر باشد .

۱۳ـ عددآدمها هرقدر در جامع باشند معنی آدمیت درآن جامع بیشتر بروز خواهدکرد .

۱۴ـ آدم هرقدردرجامع بیشتر برود بسعادت مقصود نزدیکتر میشود.

۱۵ ـ جامع مدرسه آدمیت است .

۱۶ ـ جامع مجمع ارتباط و بیان قدرت آدمیت است .

۱۷ـ جوامع بایدکلاً با یکدیگر متحد ودرکل حرکات خودکاملاً مربوط ومقید عوالم فوق باشد .

۱۸ـ کسیکه معنی وفایده ومقصودجامع را نفهمدازمعنی آدمیت هیچ نفهمیده است.

۱۹ـ امین هرجامع خادم مخصوص ومباشر مطلق آن جامع است .

«فصل یازدهم ـ ورود انسان بعالم انسانیت»

۱ـ هرکس بخواهد داخل آدمیت بشود اولاً باید یکی از امناءآدمیت را امین خود قرار بدهد .

ثانیاً باید در پیش آن امین بآدمیت خود اقرار بکند بمضمون فقره دوم در فصل پنجم .

ثالثاً باید درپیش‌آن امین تعهدآدمیت را بزبان خود جاری نماید .

۲ـ هرکس این سه شرط را درپیش امین بعمل بیاورد امین باید آدمیت او را تصدیق واورا داخل اجزاء خود قبول نماید .

۳ـ تصدیق امین بآدمیت شخص باید باین مضمون باشد « منکه امین آدمیت هستم بآدمیت تو تصدیق دارم وبحکم اجازهٔکه از مدینه شریفه بمن رسیده است تو را داخل اتفاق‌آدمیت میسازم »

۴ـ بدبخت‌کسیکه بعدازداخل‌شدن بآدمیت بواسطهٔ بی‌استحقاقی خودازآدمیت خارج بشود .

۵ ـآدمیت مبنای‌کل سعادت دنیا وآخرت است .

۶ـ وای برکسی‌که‌آدم نباشد.

« فصل دوازدهم ـ دربیان اجازه سعادت »

۱ـ سعادت‌آدمیت‌رسیدن بمدینه شریفه است .

۲ـ راه این مقصد عالی مخفی است .

۳ـ یافتن این‌راه ممکن نیست مگربآدمیت .

۴ ـ امین درهرعالم نظام مصدق‌آدمیت است .

۵ ـ تاآدم ازامین خود یك تذکره مخصوص نداشته باشد راه مقصد ابداً ازبرای اوبازنخواهد شد .

۶ ـ اجازه سعادت ،آن سعادت تذکره مخصوص‌است‌که امین بآدم میدهدکه راه

مدینه شریفه را ازبرای اوباز نماید.

۷ ـ امین اجازه سعادت را نمیتواند بکسی بدهد مگر بآدمیکه مستحق این سعادت باشد .

۸ ـ آدم تا تکلیف آدمیت را درست بعمل نیاورد و یا مدتی درطریقه آدمیت قدم نزند مستحق اجازه سعادت نخواهد بود .

۹ ـ اجازه سعادت باید سندکمال آدمیت باشد .

۱۰ ـ هرگاه امین بکسیکه مستحق نباشد اجازه سعادت بدهدآن امین خائن و ازدرجه آدمیت خارج است .

« فصل سیزدهم ـ درشناختن آدم »

۱ـ هرگاه کسی گفت که من آدم هستم باید اورا آدم دانست .

۲ـ هرکس که مضمون تعهدآدمیت را بزبان جاری کرد اورا بایدآدم دانست .

۳ ـ هرکسی که یکی از امنای آدمیت را بامانت خود قبول کرد او را باید آدم دانست .

۴ ـ هرکس که یك امین بآدمیت اوتصدیق کرد اورا بایدآدم دانست.

۵ ـ هرکس اصول آدمیت را ازاول تا بآخرخوانده باشد باید اوراآدم دانست .

۶ ـ هرکس گفت لااله الااله اورا بایدآدم دانست .

۷ ـ هرکس گفت یا الله اورا باید آدم دانست .

۸ ـ شرایط فوق علامت ظاهری آدمیت است.

۹ ـ هرکس که یکی ازعلامات را ظاهرکرد باید او راآدم دانست ، و مادامیکه آدمیت خود را انکارنکرده آدم است .

۱۰ ـ علامت مکتوبات که از آدم بهر جا نوشته بشود لفظ (لیس)که مرکب از (ل ـ ی ـ س) نوشته میشود و یا عدد آنها که (۱۰۰) است علامت شناختن آدمها یکدیگر را ، هرکس بخواهد خود را بآدمها بشناسد دراول ملاقات باید بترتیب ذیل عمل کند: یا الله ، الله اکبر وحده ، بعد ازکلمات فوق با دست راست انگشت سبابه یعنی انگشت

شهادت دست چپ خود انگشتان سبابهٔ دست راست خود را بگیرد در نوشتجات علامت (سلام) است یا عدد آن (۱۳۱)

« فصل چهاردهم ـ در انکار آدمیت »

۱ـ هرکس گفت من آدم نیستم او آدم نیست.

۲ـ هرکس از اتفاق آدمیت خارج بشود او آدم نیست .

۳ـ هرکس بطور آشکار برخلاف تکالیف آدمیت رفتار کند او آدم نیست .

۴ ـ هرکس منکر آدمیت خود باشد حیوانیست کور و دیوانه باید در هر حال بر او رحم کرد .

۵ ـ هرکس بقسمی از اقسام منکر یا مخالف آدمیت باشد او آدم نیست .

۶ ـ هرکس با آدمیت اظهار عداوت کرد او مخرب دنیا و دشمن خداست .

« فصل پانزدهم ـ در تکالیف و شرایط امانت »

۱ ـ امین باید بحکم محبت مخصوص از جانب اولیای مدینه علم معین شده باشد.

۲ـ هرکس بدون جهت خود را امین آدمیت قرار بدهد او دشمن آدمیت است و دفع او بر هر آدم واجبست .

۳ ـ امین باید در کل صفات حمیده سرمشق آدمیت باشد .

۴ ـ امین باید هم مربی هم مقوی هم مساعد باشد .

۵ ـ مأموریت مخصوص امین عبارتست از ترتیب وحفظ ترتیب جامع .

۶ ـ امین باید حکماً یك جامع مخصوص داشته باشد .

۷ـ امین در هر محلیکه اقامت کند باید در آنجا یك جامعی ترتیب بدهد .

۸ ـ در خدمات بآدمیت بالاتر از نظام وحفظ ترتیب جامع خدمتی نیست .

۹ ـ امین باید شب وروز مواظب نظم وازدیاد رونق جامع خود باشد.

۱۰ ـ امین باید در هر جامع از یك تا سه نفر نایب داشته باشد .

۱۱ـ امین باید اقلاً هفته‌ای یکدفعه اهل جامع را در یك محل مناسب جمع نماید.

۱۲ـ امین باید مبانی اصول آدمیت راخواه درجامع وخواه درهرجائیکه مقدور باشد بزبان خوش‌حالی وخاطرنشان اهل جامع نماید .

۱۳ـ مبانی اصول آدمیت باید بتدریج مناسب حال مستمع باشد .

۱۴ـ امین باید دراعطای اجازه سعادت بقدرقوه مراقب شرایط احتیاط باشد .

۱۵ـ امین در کل مطالب آدمیت باید کاملاً تابع قوای ترتیب وازروی نهایت موافقت تابع هادی خود باشد .

۱۶ـ امین هر نوع اشیاء ووجوهیکه درطریقه ازاجزا آدمیت وصول نماید باتمام بتوسط هادی خود بخزانه مدینه شریفه برساند .

۱۷ـ امین مختاراست دراینکه هرکس مخالف آدمیت رفتار کند اورا از اتفاق آدمیت اخراج کند .

۱۸ـ هرگاه یك آدم ازامین خود اجازه بخواهدکه امین دیگراختیارکند اجازه مزبوره درصورتیکه فایده بنماید مضایقه نمیشود.

۱۹ـ امین درعالم آدمیت چه درجامع وچه درخارج هرچه‌گوید و هرچه اتفاق بیفتدکه متعلق بآدمیت باشد فی‌الفور باید بهادی خود اطلاع بدهد .

«فصل شانزدهم ـ درخاتمه»

۱ـ ایصاحب شعوراگراین رساله‌را بدقت ملاحظه‌نموده‌ای الآن تویکی‌ازاجزاء اتفاق آدمیت هستی .

۲ـ شخصی‌که معنی ومقصود آدمیت را فی‌الجمله درك کرده باشد محال است‌که مال وجان خود را وقف خدمت آدمیت ننماید .

۳ـ اگرازقبول آدمیت تردید و ایرادی داری شکی نداشته باش‌که ایراد تو از نقص اطلاع تست .

۴ ـ درنظام آدمیت ، نقطهٔ نیست‌که جامع هزار نقطه باریك نباشد .

۵ ـ در آدمیت هیچ‌چیز نخواهی یافت‌که بقدرذرهٔ خلاف‌عقل آدم یاخلاف شریعت خدا باشد.

۶ ـ آنچه خلاف شریعت خداست آن خلاف آدمیت است .

۷ ـ آدمیت یعنی حفظ دیانت ، آدمیت یعنی خدمت دنیا .

۸ ـ آدم یعنی طالب حیات حقیقی ، آدم یعنی نجات دنیا .

۹ ـ خدا تورا از برای دنیا نیافریده است خدا بتو در دنیا مأموریت مخصوص داده است مأموریت تو آدم شدن است .

۱۰ ـ اگر ظالم هستی بترس از خدا و آدم بشو ، و اگر مظلوم هستی رحم کن بر خود و آدم بشو ، و اگر آسوده هستی ترحم کن بحالت اینهمه مخلوق و آدم بشو ، ببین در اطراف چه بلاها و چه ذلتها و چه ظلمها برپا نموده اند .

۱۱ ـ تغییر این اوضاع نسبت بآدمیت تست .

۱۲ ـ مگر از آدمیت تنها چه خواهد شد اگر تو تنها هستی نظام اتفاق تورا باکل آدمیت جمع خواهد کرد ، اگر توضعیف هستی نظام آدمیت تورا قوی خواهد کرد .

۱۳ ـ آدم بشو زیرا که قدرت آدم در آدمیت تست .

۱۴ ـ آدم بشو که آدمیت تورا لازم دارد .

۱۵ ـ مبادا برای ملاحظات پست منکر آدمیت خود باشی .

۱۶ ـ بدانکه اگر منکر آدمیت خود باشی مخرب دنیا و ملعون ازل و ابد خواهی بود .

۱۷ ـ سر نوشت جمعی در دنیا بسته بیك لفظ تست اگر بگوئی من آدم هستم قدرت آدمیت را بهمین یك لفظ بمراتب افزودهٔ و اگر بگوئی من آدم نیستم بهمین یك لفظ بی آنکه ملتفت شوی بقدر یك لشکر معظم بدستگاه ظلم امداد کرده ئی.

۱۸ ـ ایمسافر دریای عمر هستی اینست که توفهمیده ئی.

۱۹ ـ معنی ومقصد هستی درمدینه شریفه است ، سعادت دنیا وآخرت نوحواله بمدینه شریفه است .

۲۰ ـ زمین وآسمان بتومژده سعادت میدهد .

۲۱ـ ادراك سعادت میسر نخواهد بود مگر از برای آدم.

انتهی ـ اواخر قرن سیزدهم هجری قمری

نخستین اقدام متهورانه

اولین اقدام مهم مجمع آدمیت در تهران ، که در آنروز اهمیت فراوان داشت ، اجتماع بیست‌وچهار نفر از رؤساء جوامع آدمیت (امنای آدمیت) در تهران بود . این ۲۴ نفر پس از شور فراوان اعلامیه محرمانه‌ای در تهران و سایر شهرهای ایران منتشر ساختند که درحقیقت نخستین عکس‌العمل مهم واقدام متهورانه آنان نسبت به اقدامات دولت و دستگاه درباری ناصرالدینشاه ، بشمار میرفت .

درمقدمه اعلامیه مزبورچنین نوشته شده بود : « بدیهی‌است که موکلین آدمیت منتهای دقت را بعمل خواهندآورد که مبادا این ودیعه شریعت بدست کسانی بیافتندکه از حلقهٔ آدمیت خارج باشند » اعلامیه مزبورکه (کلام) نام داشت بدین ترتیب آغاز میشود[1] :

ما بیست وچهار نفر از امنای آدمیت به‌اقتضای یك مأموریت عظمی در یکی از اقالیم مقدسه اسلام جمع شده مطالب ذیل را بهریك از اولاد منتخبه ایران مستقیماً و محرمانه تبلیغ نمائیم .

ای برادران روحانی .

هرج ومرج امور دولت و فلاکت‌آحاد ملت همانست که می‌بینید . درهیچ نقطه روی زمین هیچ ایل وحشی نیست که بقدر خلق ایران از حقوق آدمیت محروم مانده باشد . فقر ، قحطی ، اسیری ، ذلت ، رسوائی هیچ بلیهٔ نمانده‌که برسراین ملك جمع نکرده باشند .

آنچه داشتیم‌گرفتند .آنچه بود خراب‌کردند .

آنچه توانستند فروختند وآنچه هم باقی مانده همه‌را یقیناً باد فنا خواهند داد بعد ازپنجاه سال‌سلطنت وپس ازآنکه ایران را مبدل بیك قبرستان ساختندحال‌تازه در

۱ـ روزنامه قانون شماره ۲۴

تهران میخواهند قانون بگذارند .

مقصود واضح است .

همان فریب خلق وهمان‌کامرانی ـ ظلم که در این مدت مدید سنت اولیای این سلطنت بوده است .

از یك دستگاهی که بنیانش تماماً برغصب و بر ظلم باشد چه قانون میتوان منتظر شد .

غاصبین حقوق ملت دردنیا فقط یك قانون شناخته‌اند .

پول بده والاسرت را می بریم.

غلام ما بشو والا شکمت را پاره میکنیم .

آنچه میکنیم همه را تحسین بکن والا تو را و خانه تو را و عیال تو را آتش میزنیم ...

...گوش‌کنید ای برادران عزیزگوش‌کنید .

درتحقیق امورملل اول نکته که برعموم اولیای علم ثابت شده اینست‌که وجود قانون درهیچ ملك ظاهر نمیشود مگر بهمدستی سه قدرت جداگانه :

اول قدرت وضع قانون

دوم قدرت اجرای قانون

سوم قدرت مراقبت اجرای قانون

... این اتفاق رحمانی الان‌کل ممالك ایران احاطه دارد . جمیع‌ارواح مکرم واعاظم مرشدین دین وعموم‌کملین قوم وکافه اصحاب غیرت باطناً وظاهراً اعضا ومقوی و خادم این اتفاق هستند . تمام اوضاع ملکی و کل ظهورات ارضی خبر میدهند که عنقریب اساس عالم دگرگون واقالیم این ملك مملویك نورتازه خواهد شد.

درانتظارچنان حادثه قدسی . ماپیشروان این اردوی سعادت مخصوصاً نزدشخص توآمده بشخص توکه الان این صحیفه را میخوانی یك‌پیغام واجب داریم . اولاً بدان که این مجلس خود بخود فراهم نیامده است . موکلین این طریقت حالت‌شخص تو را

قبل ازوقت مو بموشکافته وپس ازحصول اطمینان از لیاقت فطرت تو این صحیفه را به این تدبیر طبیعی بدست تورسانده‌اند . ثانیاً بصراحت بتوخبرمیدهیم که این مجلس از برای توخالی از نتایج کلی نخواهد بود . اگر آن شعاع آدمیت که ما در وجود توسراغ کرده‌ایم توخودت الان آن شعاع را درقلب خود بدرستی منوّر نمی‌بینی* پس تأمل رشته این کلام را برهمین نقطه قطع بکن ودیگرهیچ اسم آدمیت بهزبان نیار ، ولیکن اگر بفضل الهی توبه‌پایهٔ که بواسطه موکلین استنباط شده خودرا واقعاً دارای حق وشایسته شأن آدمیت می‌شناسی پس به‌سرور وجدانی بتومژده میدهیم که ازامروز جمیع آدمیان این ملك دوست و برادر وهمدست فدوی توهستند .

درعوض این ارادت ومحبت عام ازتوهیچ توقعی نداریم مگر صفای آدمیت وفکر همت ورستکاری .

درمراحل این اتحاد نجات بخش هیچ اقدام هیچ حرف وهیچ نقطه نخواهی یافت که مطابق مصلحت عام ومؤید سعادت شخص تو نباشد .

جمیع آن نعمات که اولیای معرفت به‌اولاد بشروعده فرموده درباطن این اتحاد و موقوف بظهورقدرت این اتحاد است .

... میگوئیم دراین ملك شریف ذواتی ظاهرشده که محرم اسرار حق و در این اوقات مخصوصاً مأمورهدایت این قوم فلك زده هستند بروید آن ذوات مقدس را پیدا نمائید وتفصیل مقدرات عالم را ازانوارمعرفت ایشان بخواهید . این حقیقتی که در هر اقلیم و از زبان هر صاحب باطن باشد این خواهد بودکه نجات عالم در توسیع این اتفاق و فرایض دینی هرذی‌شعور درتائید ودرخدمت این حزب‌الله است ...»

جامعه آتشکده

مجمع آدمیت ازروزیکه نخستین فعالیت خود را آغازکرد ، در تهران و هجده شهرایران مراکزی برای تبلیغ (مرام آدمیت) تشکیل داد . در تهران که مرکز فرقه آدمیت بود ، علاوه بر سازمانی که کلیه شعب شهرستانها را اداره میکرد شعبه‌ای بنام (جامعه آتشکده) نیز وجود داشت .

درروزنامه قانون در این باره چنین نوشته شده است « مذاکرات جوامع ایران هرروز معانی‌واهمیت‌تازه پیدا میکنند . درتهران جامعی تربیت‌یافته مسمی‌به‌آتشکده علم وغیرت و آتش‌آدمیت‌حقیقتاً درآنجا جمع است. علمای دین‌وامرای نظام‌ومعتبرین قوم هفته‌ای اقلا یك‌شب درنقاط مختلف مجمعی ترتیب میدهند و موافق قواعد آدمیت باکمال آزادی ولیکن با شرائط محرمیت برمطالب ودقایق آن امراعظم‌که در مد نظر کل‌کاینات است مباحثات وتحقیقات مفصلی مینمایند . احکام وتعلیماتی‌که در مدت یکماه در مجالس متعدده‌آن جامع آتش‌افروز به‌اکثریت آراء معین فرموده باطراف فرستاده‌اند ازقراریست‌که درتمام این نسخه بدون هیچ‌ترتیب بطورخلاصه محض‌نمونه قطع قطع درج مینمائیم[1]. »

عدم پرداخت مالیات

موضوع مهم وقابل توجهی‌که مجمع‌آدمیت‌آنرا عنوان کرده و افراد مجمع‌موردبحث وگفتگوقراردادند، موضوع‌عدم‌پرداخت مالیات بدولت ودربار بود . اولین مقاله‌ای‌که میرزاملکم‌درباره عدم پرداخت مالیات نوشت ، بصورت دستورالعمل برای آغاز مبارزه منفی با دربار ناصرالدینشاه بود .

ملکم مینویسد « شرط دولت حسابی این است که هرسال حساب دخل و خرج خود را بیك ترتیب صحیح اعلام نمایند . این قرارعادلانه‌که دراین‌عصور رکن‌ناگزیر نظام دنیا شده باقتضای سایربدبختیهای ایران دراین‌ملك بالمره مجهول مانده است . درکل ایران احدی نیست‌که بتواند بگوید این مالیات نقد وجنس و این‌همه سرباز و خزاین طبیعی‌که ازما میگیرند وبچه قانون ودرکجاها صرف مینمایند . دیوانیان ما بدون رعایت هیچ قانون وبدون ترس هیچ مؤاخذه هرقدر و هرطورکه میل دارند مال مردم را میخورند وبهرنحوکه دلشان‌میخواهد صرف‌آن‌کارها میکنندکه می‌بینید . در یك دولتی‌که دخل وخرج خزانه باین‌طور از اختیارقانون خارج باشد ، بدیهیست‌که معاملات دیوان واوضاع سلطنت وادارات دولت وحالت‌کلیه ملت‌گرفتارهمین نکبت‌ها

۱ـ روزنامه قانون شماره ۱۲

و غرق همین رسوائیها خواهد بود که الان عموم اهالی این ملت را از زندگی بیزار ساخته است[۱]»

وچون بیشتراتکاء وتوجه مجمع بعلماء و اهل علم و مجامع دینی مشهد ، قم و سایرمراکزمذهبی ایران وشیعه بود ، نخستین اقدام برای پیروی از دستورآن ازمشهد آغازشد[۲] درمشهدعلماء ، تجار ونمایندگان اصناف جلسه‌ای تشکیل‌داده وبدون‌اطلاع عمال دولت درباره چگونگی پرداخت مالیات بحث نمودند . دستورمذاکره جلسه بر- این‌اصل استواربودکه (آیا بدولت بی‌قانون باید مالیات داد یا نه ؟) وپس‌ازمذاکرات مفصلی‌که صورت‌گرفت ، قرارشد ازعلماء بزرگ شیعه در سرتاسر ایران استفتاء شود و آنها درباره این مسئله نظریه بدهندکه آیا بچنین دولتی باید مالیات داد یا خیر؟

اکثریت‌کسانیکه ازآنها استفتاء شده بود جوابهائی باین سئوال دادند ولی‌اغلب عبارات‌آنان مغلق وبزبان عربی بود ولی چندتن ازعلماء تهران وقم و دو تن از علماء نجف جواب‌های صریح وروشنی نوشته بودندکه در آنها اظهار نظرشده بودکه وصول مالیات را باید بصورت منظم ومعین درآورد وحتی یکی دو نفر از آنـان اظهار داشته بودند که وصول مالیات را باید باشخاصی واگذار کرد که سابقه ظلم و شقاوت نداشته باشند[۳] .

خود ملکم ازقول یکی ازجواب دهندگان مینویسد: « مالیـات قورخانه حقوق ملت میباشد یعنی باید صرف حفظ حقوق ملت بشود لهذا وظیفه شرعی ما اینستکه این قورخانه ملت را بسپاریم بدست مستحفظین حقوق مانه اینستکه تسلیم آن اشخاص نمائیم که غصب و اضمحلال حقوق ما را حق و پیشه مخصوص خود قرار داده‌اند[۴]...»

۱ـ روزنامه قانون شماره ۱۲

۲ـ ایضاً

۳ـ ایضاً

۴ـ ایضاً

ودرجای دیگرمینویسد: «یك سید محترم ازآذربایجان اینطورمینویسد هزار آفرین برحکمت این قرار که بدولت بی‌قانون نباید مالیات داد واقعاً این‌چه حماقت بودکه ما جان و مال خود را بدون هیچ حساب وکتاب و بدون هیچ عوض باین دیوان بی‌قانون تسلیم‌بکنیم ... یکی ازآقایان کردستـان مینویسد : «کلید این‌کار در دست اعیان‌آذربایجان‌است اگرآنها فی‌الجمله همتی‌بکنند همه‌ایران با ایشان متفق‌خواهند گردید ... از فارس درملکی‌که‌آفتاب آدمیت طلوع‌کرده باشد درملکی‌که دونفر آدم معنی ترویج‌آدمیت‌را فهمیده باشندکدام دیوان اعلی جرئت خواهدکردکه بگویدپول بده تا من‌زوردرست بکنم وبیایم مال‌وجان وعیال وکل‌هستی‌تورا نثار رذایل‌وبوالهوسی خود بسازم[1] ... »

کودتای نظامیان در تهران

کودتا بوسیله نظامیان وسرنگون کردن خانواده سلطنتی قاجار یکی ازمسائلی بودکه چندین‌باردرمجامع‌آدمیت پایتخت‌درباره آن صحبت شد . در یکی ازجلسـات مجمع در تهران یکی از سرتیپ‌های افواج قشونی برئیس مجمع پیشنهادکرد تاباواجازه حمله شبانه به‌تهران و دستگیری امنای دولت داده شود . رئیس مجمع فرمانده نظامی را ازاین‌عمل منع میکند ومیگوید بجای کودتـای نظامی باید بترویج وتوسعه اصول مجمع آدمیت و تزیید افراد اقدام شود . نویسنده قانون از قول مخبر خود در تهران چنین مینویسد :

« مخبرما ازتهران مینویسد : دیشب درجامع ما چندنفرازامراء وصاحبمنصبان نظام ازپریشانی‌امورحاصله‌بحدت‌حرف زدن سرتیپ‌شیردل هیچ حرف نزد تا اینکه‌در آخرمجلس بیك تغیّـر آرام‌گفت :

این‌حرفهاکه زدید همه بی‌حاصل است . حقیقت حال اینست‌که زندگی آدم‌در میان لجن این اداره محال شده است . اگربمن اذن بدهید با یك‌فوج خود دریك‌شب همه این‌کثافت را جاروب و پاك میکنم .

۱ـ روزنامه قانون شماره ۱۲

جناب آقای ... که امام مجلس بود حرف سرتیپ را قطع فرموده گفت خوب میدانیم که قدرت و مردانگی جناب سرتیپ بیش از اینهاست ولیکن روح مطلب ما چنانکه میدانید برصلح وبراتفاق است. علی‌العجاله همت امرای لشکر بایدفقط صرف ترویج اصول آدمیت بشود وقتی عدد آدمیان زیاد شد دیگر چه احتیاجی بزور فوج و تدبیر شب خواهد بود . بطورتحقیق میدانیم‌که اتحاد آدمیت در هرصنف علی‌الخصوص درصنف نظام ساعت بساعت پیش‌میرود .آن روزی‌که به‌همت امرای حاضر صاحبمنصبان وآحاد عساکرما مقصود وسعادت آدمیت را بقدرکفایت بفهمند همه مقصودات در کمال مسالمت بعمل خواهدآمد . پس بدون حرفهای بی‌موقع آنچه درقوه داریم قبل از همه چیز صرف شیوع آدمیت نمائیم .

اهل نظام و همه حضار این فرمایشات‌را بالاتفاق تصدیق نمودند و هر کدامی بیك مأموریت و دستورالعمل مخصوص از مجلس مرخص شدند [۱]

در حالیکه ملکم سعی داشت اعمال زور را برای تغییر وضع و رژیم موجود ، غیر لازم جلوه دهد، چند ماه بعد اعلامیه‌ای ازطرف(صاحبمنصبان عسکریه)درروزنامه قانون چاپ و منتشر گردید .

گرچه روزنامه قانون مخفی‌الانتشار بود ، و در آن هیچگونه اسم و مشخصات مجمع‌آدمیت‌ذکر نمیشد، معذالك از خلال سطور نوشتجات ملکم چنین استنباط‌میشود که در مجمع آدمیت و سازمان شبه فراماسونری‌او افسران ودرجه داران ارتش مقام حساسی‌داشتندوشاید وجود همین‌افسران‌سبب‌شدکه درتاریخ‌فراماسونری «گاولد»نوشته شودکه‌اکثر درباریان و محافل حاکمه ایران‌فراماسونها بودند .[۲]

در مقدمه اعلامیه‌ای که در آن روزگار افسران قشون منتشر کرده‌اند ملکم چنین مینویسد : « به اهل قانون مژده میدهیم که این روزها خیالات ایران همه جا در جوش و خروش است حرفها میزنند و مردانگی ها ظاهر میسازند که چند سال قبل بعقل محال میآمد .

---

۱ ــ شماره ۸ روزنامه قانون

۲ ــ تاریخ فراماسونری درجهان جلد پنجم صفحه ۴۸۲

موافق اخبار صحیح جمعی‌از امرا و صاحبمنصبان عسکریه متفقاً این شرح‌ذیل را باولیای دولت ابلاغ کرده‌اند . [۱]

ای اولیای دولت این چه اوضاع ، این چه محشریست که در ایران بر پا کرده‌اید. چرا این‌خلق بیچاره را باین بیرحمی تعاقب میکنند. اینطور حبس و شکنجه و قتل و غارت با کـدام دین با کـدام قانون درست میآید ؟ ما اهل نظام تا کی باید در دست شما اسباب شقاوتهای ملت‌کش بشویم و در ازای این اطاعت و بـردباری ما این چه ننگها است کـه بـر سر ما جمع کرده‌اید . مناصب و مواجب و حقوق نظامی ما را ببینید بچه رذالتها آلت رسوائی‌این ملت سیاه‌روزگار قرار داده‌اید .

ببینید ما اهل نظام را چه قدر بی‌غیرت و بیعـار میدانید کـه فراش های رذل خلوتهای خود را نه تنها بر صاحبمنصبان و امـرای نظام بلکه برخود وزیر جنگ ، بر خود پسر پادشاه باین تسلط سوار میکنید . در میان ما آدمها هست که هفت‌پشتشان در خدمت این دولت شهید شده و حالا شما بدون هیچ شرم آنها را مجبور میکنید که از برای تحصیل چند شاهی مواجب کثیف خود بروند و کفش غلام بچه‌های آبدارخانه را روزی هفتاد دفعه ببوسند .

ما تا امروز کور و از حقوق و تکالیف خود بکلی بی‌خبر بـودیم ، چنان تصور میکردیم که این مواجب را بصد نوع قرمساقی از شما گدائی میکنیم همه را از خانه پدرتان آورده‌اید و محض مرحمت بما تصدق میدهید حالا تازه میفهمیم که این مواجب از همان مالیات است که ما خلق ایران بجهت حفظ حقوق خودمان میدهیم و شما بآن رسوائی صرف اسیری این خلق میسازید .

گذشت آنوقتی که ما شما را ولی‌نعمت خود تصور میکردیم و بفریب ووعده‌های شما مال و جان و دین ملت ما را اسباب آن قسم هـرزگیهای سفیهانه شما قرار دادیم سیل ظلمهای شما وزرای خلق ایران و آواز قانون ما را بیدار کـرده . حالا خوب

---

۱ ـ روزنامه قانون شماره ۱۴

می‌بینیم که پروردگار رحیم ما را از برای عبودیت امثال شما نیافریده است .

حالا کاملا مطلع هستیم که موافق قانون خدا ما اهل نظام باید مستحفظ حقوق ملت باشیم نه اینکه در دست شما مثل حیوانات سبع برادران دینی و ابنای وطن‌خود را بجهت رضای خاطر شما در زیر لگد افواج زجرکش نمائیم .

حالا بدرستی فهمیده‌ایم که همه این بدبختیهای ایران از غفلت واز عدم اتفاق ما بود . حالا بشما خبر میدهیم که معنی و قدرت اتفاق را فهمیده وآدم شده‌ایم. حالا دیگر تنها نیستیم که شما بدلخواه خود ما را اسباب اسیری همدیگر و میرغضب ملت قرار بدهید . بعد از این عوض اینکه غلام بچه فراشهای شما وآلت شکنجه این ملت بشویم چاکر با شعور ملت ایران و مستحفظ حقوق آدمیان خواهیم بود . بعد از این جان خواهیم داد اما از برای حقوق آدمیت خودمان نه‌از برای رونق این رذالتهای شقی که شما تیول ابدی‌خود قرار داده‌اید .

بیدار شوید ای اولیای نکبت ایران بیدار شوید زیرا که ما اهل نظام آدم شده‌ایم .

دولتهای خارجی و مجمع آدمیت

توجه سفرای خارجی مقیم تهران بسازمان‌مجمع آدمیت و فعالیتی که اعضاء مجمع تهران میکرده‌اند ، یکی از مسائل قابل توجه آن زمان بوده است .

در نوشتجات ملکم و آثاری که از فعالیت مجمع‌آدمیت پایتخت بدست آمده ، [1] شواهدی دارد که سفرای خارجی مقیم تهران ، فعالیت این مجامع و اقدامات آنها را مورد دقت قرار میداده‌اند و حتی یکی از سفرای خارجی در ملاقاتی که با یکی از رجال عضو مجمع‌آدمیت کرده، این موضوع را بیان داشته است . [2]

در ملاقاتی که سفیر مزبور با عضو برجسته مجمع آدمیت کرده بالصراحه گفته است که « بنا بگزارشات و عقیدهٔ شخصی او مجمع آدمیت میخواهد بنیاد دولت‌ایران

---

۱ ـ روزنامه قانون شماره‌های ۸ و۱۷

۲ ـ روزنامه قانون شماره ۸

را سرنگون کند » همان سفیر گفته است « هرگز بخیال نمیرسید که چنین دستگاهی تا این حد و درجه در ایران قوام‌گرفته باشد » بعد از توضیحاتی‌که (آن‌رجل‌تهرانی) بسفیر مزبور می‌دهد ، سفیر هنگام خداحافظی میگوید « این بیداری ایران را از جانب دولت خودم و از جانب عموم هواخواهان ترقی بمسرت تمام تبریك میگویم»[1]

چند ماه بعد یعنی دراوایل ماه صفر سال ۱۳۰۷ اعلامیه‌ای ازطرف‌مجمع‌تهران خطاب بسفراء خارجی باین شرح درروزنامه قانون چاپ شد :

در اوایل ماه صفر گذشته آدمهای ایران بتوسط امنای خود این‌اعلام نامه ذیل را به سفرای دول متحابه ابلاغ کردند ،

ای‌سفرای‌گرام :

پریشانی امور ایران ممکن نیست که حواس جنابان شما را بر خطرات این وضع جلب نکرده باشد یك ادارهٔ خود پرست و بی‌رحم جمیع قوانین شرعی و عرفی را برچیده اساس زندگی تمام ملت را در میان یك هرج و مرج هولناك‌بکلی منهدم ساخته است . چه ضرور در اینجا شرح بدهیم که اختیار امور دولت در دست چه نوع جهال آلت چه رذالتهای عجیب و موجب چه خرابیهای وسیع شده است . و اگر هم فرضاً ما بتوانیم‌صدیك اعمال این‌دستگامرا بیان نمائیم واضح است که در خارج‌احدی قبول نخواهد کرد که در این عصر اجرای چنان شقاوتهای نگفتنی ممکن‌شده باشد.

حقیقتی که در این دریای مصائب تصریح و آنرا واجب میشماریم اینست که‌به تصدیق عموم علماء و بزرگان ما حفظ این دستگاه بکلی محال شده واصلاح حال این ملك ممکن نخواهد بود مگر به استقرار قانون .

و چون این نیز به هزار قسم تجربیات تلخ برعموم‌عقلای ما محق شده‌که ظهور قانون هرگز صورت‌نخواهد بست مگر بقدرت اتفاق لهذا ما یعنی کلیه آدمهای‌ایران به ارشاد علمای دین ما در یك اتفاق ، هم عهد و هم‌افکار شده امید نجات این ملك را در توسیع و استحکام این اتفاق قرار داده‌ایم .

---

۱ ــ گفتگو با سفیر در شماره ۸ روزنامه قانون بتفصیل نقل شده

اگر چه پیشرفت و قدرت این اتفاق را تا این اواخر از انظار خارجه پوشیده داشته‌ایم ولیکن جنابان شما البته به تحقیق مطلع شده‌اند که امروز در ایران آنچه عقل و علم و نجابت و غیرت هست در این سلسله اتحاد جمع و از روی یك طرح علمی یکدل و یك جهت عازم یك مقصد واحد هستند. مقصد و طرح ما همان است که در اعلانات سابق منتشر ساخته‌ایم. روح افکار و معنی جمیع اقدامات ما مستحضر به این دو کلمه است. استقرار اصول آدمیت و اجرای قوانین عدل الهی... اصلا لازم نمیدانیم که رجوع بقوانین خارجه نمائیم. ما انوار شرع اسلام را برای آسایش و ترقی این ملل کاملا کافی میدانیم و در طرح تنظیم ایران هیچ تدبیری قبول نداریم مگر اجرای آن قوانین مقدس که دین ما از برای زندگی و سعادت ما مقرر و واجب ساخته است. ما آدمیان ایران در این موقع مهم از طرف خارجه اصلا نه طالب مداخله دولتی هستیم نه منتظر معاونت مادی. جنابان شما باآن تسلطی که بر دستگاه ملت‌کش پیدا کرده‌اند البته قادر هستند که بدون هیچ وسیله رسمی فقط به‌اعتبار شخصی نسبت بنجات ایران مصدر خدمات عمده بشوند.

در این اواخر چنانکه خوب میدانید غربای نانجیب محض جلب بعضی منافع متعفن به تعلقات وهمدستی نامردانه خودحسادت ورذایل اطوار وزرای مارا بقدری که توانستند بر این ملك سنگین‌تر و سخت‌تر ساختند. از برای جنابان شما چه اشکالی خواهدبودکه برخلاف چنان شیوه‌مکروه اولیای نکبت‌مارا بروخایم مقدمات‌خود متنبه نمائید.

در ختم‌کلام به امید خیرخواهی‌بصیرانه از آن جنابان‌کرام این تمنای‌عاجزانه را داریم که باحترام قدمت تاریخ ملت و به ترحم مذلت بی‌پایان این خلق این اعانهٔ معنوی و این توجهات دوستانه که شایستهٔ آن مقامات عالیست دریغ نفرمائید از یك ملت واژگون بخت که فغان و اشك و خونش خاك ایران را غرق عزا کرده است». [1]

---

۱ ـ روزنامه قانون

جواب یکی از سفراء

یکی از سفراء در جواب این اعلامیه ، نامه دوستانه‌ای به امین مجمع آدمیت تهران نوشته ودر آن چنین نگاشته است:

« ترتیب جماعت آدمیت وصفای مقصود شما خیلی پسندیده است لیکن در یك فقره یك خبط کلی می‌بینیم . شما ملاها را تحریك کرده میخواهید آنها را پیشوای ترقی این ملك قرار بدهید . اما میدانید که ملاهای شما از مقتضیات ترقی دنیا بی‌خبر هستند . اگر حضرات را واقعاً رئیس جماعت آدمها قرار بدهید بالطبع تعصب مذهبی مسلمانان را مستقل و اهل ایران را در نظر ملل خارجه مورد اقسام اعتراضات ناگوار خواهند ساخت .[1]

و ملکم خان در پاسخ باین سفیر چنین نوشته است: « ملاها گر چه در ملاقات با خارجیها خشك و عبوس هستند ولی اکثر آنها بر طبق قوانین اسلام همگی مروج روح و اصول آدمیت هستند.»

تشکیل مجلس شورای کبرای ملی

در اواخر سال ۱۳۰۷ هـ (۱۸۸۹ م) نشریه‌های سری متعددی که خطاب (باولیای دولت ایران) بود ازطرف رؤسای لژهای آدمیت تهران بین مردم منتشر شد که در آنها خطاب به کارکنان دولت وبخصوص کسانیکه اطراف شاه و در دربار بودند مطالبی عنوان گردید و برای اولین بار موضوع تشکیل (مجلس شورای کبرای ملی) مطرح شد .

اعلامیه‌ای که (مجمع آدمیت تهران) در سال ۱۳۰۷ هـ (۱۸۸۹ م) در ایران منتشر کرده حائز اهمیت فراوان است وباید این اعلامیه و مقالاتی را که ملکم‌خان‌در بارهٔ تشکیل (مجلس شورای کبرای ملی) انتشارداد منشاء تحولات سالهای بعددانست . متن این اعلامیه که به عریضه امنای تهران به اولیای دولت موسوم میباشد چنین است :

ای اولیای دولت

این اوضاعی که در ایران بر پاکرده‌اید زندگی این ملت را محال ساخته‌است.

---

۱ ـ روزنامه قانون شماره ۱۱

باید این اوضاع را تغییر داد، ما به اشخاص شما هیچ عداوتی نداریم حرف ما فقط بر سر چهار مطلب است ،

اولاً میخواهیم امنیت مالی و جانی داشته باشیم .

ثانیاً میخواهیم اسبابی فراهم بیاوریم که عنان امور دولت در دست افاضل ملت باشد .

ثالثاً میخواهیم همانطور که در عموم دول معمول است مالیات ما صرف حفظ حقوق ملت و اسباب آبادی ملك بشود نه اینکه مثل امروز بدترین اسلحه خرابی دین و دولت باشد .

رابعاً میخواهیم در ایران یك مجلس شورای کبرای ملی ترتیب بدهیم که در آن مجلس اعاظم علما و مشاهیر عقلای ملك حقوق دولت و ملت را موافق اصول شریعت خدا مستقلا معین و حفظ حدود مقرره را دائماً مراقبت نمایند .

ما یعنی عموم آدمیان ایران این چهار مطلب را چهار رکن زندگی ایران میدانیم و از شما که امروز اولیای دولت ما واقع شده اید مستدعی هستیم که این چهار شرط حیات ما را تا زود است در این ملك مجری بدارید . اگر شما از اجرای این مطالب حقه عاجز هستید ما به جنابان شما اطلاع میدهیم که اتفاق جماعت ما از برای اصلاح کل امور ما کاملا کافیست . ملکم درباره تشکیل مجلس شورای ملی چنین مینویسد:

« باید اقلا صدنفر مجتهدین نامی و عقلای معروف ایران را در پایتخت دولت در یك مجلس شورایملی جمع کرد و با آنها مأموریت و قدرت کامل داد که اولا آن قوانین و آن اصولی که از برای تنظیم ایران لازم است تعیین و تدوین و رسماً اعلام نمایند . ثانیاً موافق یك قرار مضبوط خود را یعنی این مجلس شورایملی را مواظبت و مراقبت و موکل اجرای قانون قرار بدهند . بدون این شرط اخری یعنی بدون وجود یك مجلس ملی که دایم مراقبت اجرای قوانین باشد بهترین قوانین دنیا بی اثر و بی معنی خواهند ماند.

اگر پادشاه ما چنانکه مکرر می گوئید واقعاً طالب نظم ایران است پس چرا این مجلس شورایملی را یك روز زودتر فراهم نمی آورد .

سببش همان است که خود پادشاه مکرر بیان فرموده از برای تنظیم یك دولت میل پادشاه کافی نیست باید خود خلق هم اینقــدر شعور داشته باشندکـه بمقام طلب قانون برخیزند ...»[۱]

درشماره دیگرقانون ملکم دربارهٔ وظایف نمایندگان مجلس می نویسد :

« احیای ایران موقوف به‌اجرای قوانین عدل الهی است. ترتیب قوانین برعهده مجلس شماست .

اجرای جمیع قوانین دولت و اداره کلیهٔ امور مملکت برعهدهٔ وزارت است .

عدد وزراء را شما باید مشخص نمائید .

نصب وزراء دراختیار پادشاه است .

یکی از وزراء رئیس مجلس وزراء خواهد بود .

همهٔ وزراء درحضورمجلس‌شما مسئول باشند یعنی مجلس شماحق خواهد داشت که هر وزیری‌کـه در ادارهٔ امور دولت برخلاف قانـون حرکتی‌کرده باشد اورا بمقام محاکمه بیاورد و پس از اثبات تقصیر اورا موافق قانون تنبیه نمایند ...

وقتی قرار امور دولت براین شد کـه وزراء نتوانند بدون اجازهٔ مجلس شما نه یك پول از رعیت بگیرند ونه یك دینار ازخزانه خرج بکنند .آنوقت مجدداً وزراء تابع قوانین‌شما وکل اموردولت لابد بروفق‌مصالح تمام خواهد بود .... اگراین‌اختیار درتحت مراقبت مجلس شما نباشد آنچه بگوئید وآنچه بکنید بی‌اثر ولغوخواهد بود.

ازبرای استقرارقوانین فوق شرط مطلق اینست‌که اول حقوق اعضای این مجلس را به نهایت دقت و استحکام مشخص ومقرربدارید .

باید نصب شما در این مجلس مشیران به‌حکم قانون وانفصال شما ازاین‌مجلس به حکم قانون باشد .

انتخاب رئیس مجلس ومحل ترتیب ومشورت شما باید موقوف به صوابدید شما باشد ... »[۲]

۱ـ شماره ۱۸ روزنامه قانون .

۲ـ ایضاً .

« ملکم سپس دربارهٔ مصونیت نمایندگان مجلس صحبت کرده ، می نویسد : « به هیچیك ازشما نباید هیچ حرفی زده ومؤاخذه‌ای کرد مگر بحکم قواعدی که شما وضع کرده‌اید و اگرشما مقصر باشید احدی نباید دست بزند مگر به اجازهٔ مخصوص مجلس شماواضح است که بدون این حقوق اصلی و بدون چنان امنیت شخصی درایران نه مجلس خواهد بود نه مشورت و نه قانون .»[۱]

میرزا ملکم خان برای نشرافکارخود ومجمع آدمیت در

روزنامه قانون . سال ۱۳۰۷ (۱۸۸۹ م) روزنامه قانون را درلندن بطورماهانه منتشرمی کرد . این روزنامه در « دفترخانه کمپانی انطباعات شرقی درکوچه لومبارد نمرهٔ ۳۸ درلندن » چاپ میشد ومحل توزیع آن درایران ، در تهران وتبریز کتابخانه تربیت بود .

روزنامه قانون که بقطع وزیری وقیمت شماره اول آن یك عباسی بود در شمارهٔ دوم یك لیره و بتدریج یك ذره شعور « فهم کافی » ویك ذره « غیرت » شد .

ملکم شمارهٔ اول قانون را همراه عریضه‌ای برای ناصرالدینشاه فرستاد . عباس میرزاملك آرا برادر ناصرالدینشاه درکتاب خود متن این نامه را چنین نقل می‌کند :

«...چون مسموع قبله عالم ارواحنافداه میل به اجرای قانون دارید، ماجماعتی از ایرانیان که درخارجه هستیم ، قانونی بجهت ایران نوشته هرماه قدری ازآنرا چاپ کرده و انتشارخواهیم داد. نمره اول آنرا بحضور مبارك فرستادیم هرگاه پسندیده است مشغول کارشویم والا موقوف داریم »[۲]

ازشماره اول تا چهل ودوم روزنامه قانون بحث قانون ، مجلس شورایملی ، حکومت دسته جمعی ، دفع ظلم ، رفتار های ظالمانه وزراء و عمال دولت و حکام در میان بود . ودر بعضی ازشماره‌ها نیزصحبت ازتشویق مردم بسرنگون کردن وبرهم زدن حکومت وسلطنت مطلقه وخارج شدن از قید عبودیت واینکه نباید خلق یك مملکت

۱ـ روزنامه قانون شماره ۱۸ .

۲ـ جلد چهارم تاریخ جراید و مجلات ایران ص ۹۶ .

تابع رأی ومیل یکنفر باشد ، مطالبی منتشر گردیده است .

چون از شمارهٔ اول این روزنامه صحبت از مجلس شورایملی و محدود کردن اختیارات شاه واعمال‌اوشده بود ، ناصرالدینشاه ورود آنرا به ایران قدغن‌کرد . ولی آزادیخواهان وکسانیکه ازدست دربار مستبد دلی پرخون داشتند ، « قانون » را بهر صورتی بود تهیه می‌کردند و درمجامع مخفی آدمیت برای دوستان و هم مسلکان خود می‌خواندند .

عبدالحسین نوائی دراین باره می‌نویسد : « وقتی بناصرالدینشاه خبردادند که مجمعی ازآزادیخواهان تشکیل شده وروزنامه قانون ازاینجا به اطراف منتشرمیشود، بلافاصله انجمن‌را محاصره وغارت نمودند وافرادش راکه بالغ بر۱۲ نفرمیشدند اسیر نمودند ودرخانهٔ کامران میرزای نایب‌السلطنه حبس‌کردند.

یکی ازآنان بنام حاج سیاح محلاتی (پدر حمید سیاح) خود را از بالاخانه پرت‌کرد وپایش شکست ، نویسنده درجای دیگرمی‌نویسد: « ملکم درنوشتن روزنامه آلت وواسطه‌ای‌بیش‌نبوده، بلکه انگلیسهاچون با امین‌السلطان ، صدراعظم‌ناصرالدین-شاه‌که شدیداً به سیاست تزارروس تمایل نشان می‌داد میانه‌خوبی نداشتند می‌خواستند بدست ملکم و با روزنامه قانون ازشاه و دربار انتقام‌گیرند[1]. ولی بهر صورت روزنامه قانون اثرخود را دربیداری مردم بخرج داد و درآگاه ساختن آنان بطرز کار و فکر اولیاء دولت تأثیر و اهمیت فراوان داشت. »[2]

روزنامه قانون برای عده‌ای مستقیم‌و به نشانی خود آنها ارسال میشد و برای پیروان ملکم وافراد فراموشخانه محرمانه وبا واسطه‌افراد مورداطمینان فرستاده‌میشد

۱ـ مجلهٔ یادگار .

۲ـ این نظریه صحیح بنظرمیرسد ، زیرا بطوری‌که خود ملکم در شماره اول قانون نوشته‌است، روزنامه مذکور درچاپخانه (شرکت انطباعات‌شرقی)که یکی‌ازمؤسسات وزارت مستعمرات انگلستان و وابسته به شرکت هند شرقی بود ، طبع و توزیع و در ایران مجاناً توزیع می گردید.

ودرتهران توزیع می‌گردید. نخستین شماره درروز ۱۰ذیحجه‌سال ۱۳۰۷ درست پنجاه و دو روز بعد بتهران رسید . پس‌از اینکه هفت شماره روزنامه بوسیلهٔ پست و قاصد به تهران رسیده وتوزیع شد ، ناصرالدینشاه درصدد توقیف و جلوگیری از توزیع آن بر می‌آید . اعتمادالسلطنه درخاطرات روز ۲۳ رجب ۱۳۰۸ که یك سال از انتشارقانون می‌گذشته چنین می‌نویسد: « ... شاه مجدداً با دست اشاره فرمودند جلو رفتم. ازجیب مبارك روزنامه نمرهٔ هفتم قانون‌که از لندن برای من آورده بودند و دیروز من بجهت شاه فرستادم بیرون آوردند . اول ازمن سئوال فرمودند که این روزنامه به چه واسطه به تو رسیده عرض‌کردم اوانس‌خان‌مترجم بتوسط برادرخود برای من فرستاده . قدری معاندین امین‌الدوله فرصت بدست‌آوردند به اوتاخت بردندکه برای اوممکن است‌که نگذارد پست این روزنامه را بیاورد[۱]. من عرض کردم پست وجهاً من‌الوجوه مسئول این فقره نیست . دولت روس با آن قوت وقدرت ونظمی که دارد نمی‌تواند مانع شود که روزنامه نهلیس « نیهیلیست » را به روسیه وارد نکند . جز قوام‌الدوله احدی با من همراهی نکردند بلکه تاخت و تازغریبی به امین‌الدوله می‌کردند . درهرحال مأمورشدیم برویم بنشینیم یك ارتیکل در روزنامهٔ رسمی و یکی در روزنامه اطلاع در خدمت میرزا ملکم‌خان بنویسیم . حضرات‌که قابل نوشتن نبودند، مصباح الملك را به کمك خواستند . اوهم عجز آورد ... خانه آمدم . هردومسوده را نوشتم . بعد به‌میرزا فروغی دادم‌پاکنویس‌کرد...»[۲]

روزنامه قانون در تهران چون ورق زر، دست بدست میشد . امین السلطان در سفرهای فرنگستان شنیده بودکه ازنوشتن انتقادات روزنامه‌ها نباید ترسید ، بلکه‌آن را بایستی‌دلیل اهمیت ونفوذ ومقام دانست[۳]. برعکس شاه فحشهای‌ملکم را مستقیماً به خودش می‌دانست تاجائی‌که دستور داد ورود روزنامه قانون به‌ایران منع شود . امین-

---

۱ــ در این ایام میرزا علیخان امین الدوله پست ایران را در اختیار داشت و آنرا اداره میکرد .

۲ــ روزنامــه خاطرات اعتمادالسلطنه ص ۸۴۳ .

۳ــ خاطرات سیاسی امین‌الدولــه ص ۱۴۷ .

الدوله مسئول پست ودشمن صدراعظم دراین باره چنین می‌نویسد :

«...شهرت روزنامه قانون را منع دولتی بیشتر کرد وحرص مردم بدیدن وداشتن آن از امتناع دیوانیان بیشترشد . تا اینکه امین‌الدوله بحکم شاه در پستخانه‌های ایران اوراق قانون و کاغذهائی را که بتضمین این روزنامه مظنون بود ضبط و توقیف می‌کرد بازچه ازممالك عثمانی، چه‌ازنواحی‌قفقاز، چه ازسمت عراق‌عرب بدست تجار ومسافرین‌آنقدرکه جمعی بمطالعه روزنامه تسکین اشتیاق کنند باطراف ایران داخل میشد و از این نشریات داغدیدگان مملکت که حقوقشان در خرجین آبداری پوسیده شامشان ازگندم سرگین قاطرخانه‌آزرده شده بود هیجانی گرفته مضامین روزنامه را کم‌کم نقل هرمجلس ونقل هرمحفل می‌کردند ...»[1]

دستگیری نویسندگان قانون

توقیف قانون وسانسوری‌که برروی نوشته‌ها درپست‌خانه اجراء گردید نتوانست جلو بخش این روزنامه را درپایتخت بگیرد . در رمضان ۱۳۰۹ـه (۱۸۹۱ ـم) نامه‌هائی بی امضاء و شبنامه‌هائی از ولایات پایتخت برای شاه فرستاده میشد . حتی بعضی ازنامه‌ها وشبنامه‌هارا درعمارات سلطنتی‌خود شاه پیدا کردند که در همهٔ آنها از دولت شکایت شده وشاه را تهدید نموده بودند .

ناصرالدینشاه دستور داد شورائی از : امین السلطان صدراعظم امین الدوله نایب‌السلطنه مخبرالدوله وکنت دمونت فورت رئیس نظمیه تشکیل شود. نامه‌ها را به شورای سلطنتی بردند . درآنجاخواندند حضار ازصدراعظم پرسیدند نامه‌ها ازکیست؟ امین‌السلطان گفت نامه‌ها بتحریك ملکم خان نوشته شده ویاران اوآنها را درتهران و ولایات پخش‌می‌کنند.درحالی‌که اعتمادالسلطنه می‌نویسد : «... مقصودش ازاین‌عرض هم تحریك عداوت شاه است به میرزا ملکم وهم بروزعداوت دوستان ملکم خان است. اما غافل از اینکه اینکارها از معاندین خود امین‌السلطان است کـه درتهران هستند . می‌خواهند شاه را به وحشت بیاندازند شاید به امین‌السلطان تاختی ببرند اورا معزول

۱ـ خاطرات سیاسی امین‌الـدوله ص ۱۴۸ .

کنند ...»[1]

درشورا ازصدراعظم میپرسند چه‌کسی این نامه‌ها را مینویسد ؟ اومیرزا محمد علیخان فرید «فریدالملك» منشی‌سابق‌ملکم درلندن را معرفی‌می‌کند. مأموران دولتی بخانه او هجوم میکنند . اوراق واسناد او را برداشته بخانه نایب‌السلطنه میبرند . نایب‌السلطنه‌که دراین‌ایام ازلحاظ گرانی پایتخت مورد بی‌مهری شاه بود ، سواد یکی ازمقالاتی‌که بقلم سیدولی وتحریرمیرزا فروغی بود پیدا میکند . فریدالملك‌وسیدولی را دستگیرمیکنند. ولی‌فروغی‌فراری ومخفی میشود. نایب‌السلطنه‌که بااعتمادالسلطنه روابط خوبی نداشته اورا هم از خبرنگاران ملکم و نویسندگان مقالات قانون معرفی میکند . پس ازاین‌حادثه میرزا یوسفخان مستشارالدوله والی‌آذربایجان را هم باتهام نامه نویسی‌وخبرنگاری معزول وبقزوین میبرند . محسن‌خان معین‌الملك (مشیرالدوله سوم)را هم از سفارت اسلامبول احضار میکنند ولی اوبسلطان عثمانی متوسل میشود و بطوریکه درپایتخت شایع کردند تقاضای‌تابعیت عثمانی‌میکند . ولی سرانجام‌باوساطت امین‌الدوله بتهران میآید . و بدینترتیب شاه مدتی خوشحال میشود . اما بار دیگر روزنامه قانون بایران رسید ودرمحافل‌آزادیخواهان وروشنفکران توزیع شد .

با وجودیکه تاکنون‌عده زیادی ازنویسندگان ومورخان درباره نثرفارسی‌وسبك و شیوه خاص ملکم سخنها گفته‌اند ، با اینحال اعتمادالسلطنه که در یك جا ملکم را (معلم و مرشد) منتهی (دیوانه)[1] میخواند در روزنامه خاطراتش درباره مندرجات قانون و نوشته‌های‌ملکم شك‌کرده‌آنهارا بقلم دیگران میداند . اعتمادالسلطنه‌مینویسد: «... نمره‌های اول فحش وبی‌احترامی و نامربوط بود . امـا اینکه حالا نوشته میشود الفاظ مستهجنه ندارد وفارسی بسیارخوب سلیس است . خیالاتش اگرازملکم‌خان باشد انشایش ازاو نیست . ملکم‌خان قابل اینطورچیز نوشتن درفارسی نیست . سالها معلم‌من بود ومدتهای مدید آشنا ودوست من. پایه سواد وفهم اورا میدانم . بلکه‌میتوانم‌بگویم که خیالات هم ازو نیست[2] ...»

۱ـ روزنامه خاطرات اعتمادالسلطنه ص۱۹۳.

۲ـ ایضاً ص ۱۰۲۸

گرچه این اظهار نظر نمیتواند مورد استناد قطعی واقع شود ولی چون شاگردی درباره (استادش) سخن میگوید آنرا نقل کردیم. آنچه میتوان گفت اینست که ملکم چه در ایران و چه در اروپا همکارانی داشته که در نوشتن مقالات روزنامه قانون با او همکاری میکرده‌اند چنانچه درپایتخت عده‌ای بجرم نوشتن مقالات دستگیر و مدتها زندانی شدند[1].

ابوالقاسم لاهوتی و روزنامه قانون

تأثیر نوشته‌های ملکم وروزنامه قانون نه‌تنها دربین‌طبقات مؤثر وروشنفکران تأثیرداشت، بلکه دربین‌طبقه جوان آن عصر نیز بطور مستقیم اثرمیگذاشت. ابوالقاسم لاهوتی شاعر و انقلابی معروف ایران نیز دراثر خواندن روزنامه قانون، دارای افکار انقلابی‌شده‌است. لاهوتی در«اتوبیوگرافی» خودش‌مینویسد: «هنگامیکه‌جوان بودم‌اشعار اولیه‌ام تحت تأثیرافکارپدرم قرارداشت. اشعاری‌که‌درآن هنگام میسرودم شهرت یافت ومردم روشن‌بین‌کرمانشاه بخصوص تشکیلات محلی فراماسونری‌که تحت نام (جمعیت آدمیت) فعالیت میکرد، متوجه روح‌انقلابیم شد. آنان مخارج تحصیل مرا در تهران فراهم‌کردند وازکرمانشاه روانه پایتخت شدم[2].

ابوالقاسم لاهوتی درآخرین‌کتاب خودکه بزبان تاجیکی نوشته درابتدای فصل که بدان نام (تصادف نجات‌بخش) داده، درباره شناسائی‌اش با جمعیت فراماسونری آدمیت، چنین مینویسد: «یك روز پدرم بمجلس دوستانش رفته بود. از منزلی‌که موعود بود پسرصاحب‌خانه را بخانه ما فرستاد وبوسیله اوبمن پیغام دادکه‌آخرین شعر

۱ـ میرزاعلیخان امین‌الدوله مینویسد: «درتبریزمیرزا یوسفخان‌مستشارالدوله‌بتهمت مکاتبه وخبرنگاری بملکم‌گرفتار وپس ازغارت اثاث‌البیت وضبط تمام نوشتجات تحت‌الحفظ بحبس تهران فرستاده شد وبوالعجب‌که اینحکم بدست حسینعلیخان امیرنظام مجری‌گردید که اوخود مسلماً با ملکم دربن شایعه همداستان بود لاجرم شراره خیالات و اقدامات ملکم بجان جمعی‌افتاد. برای نایب‌السلطنه وامین‌السلطان رشته نووسیله‌تازه بدست‌آمدکه‌اغراض خودرا با بدبختان مملکت‌ازاین‌راه مجری دارند. هرروزخاطره شاه را ازیکنفراندیشه‌ناك وقومی‌را ازپادشاه مهربان رمیده ونومید میکردند.» (خاطرات‌سیاسی امین‌الدوله‌ص۱۴۸)

۲ـ کلیات ابوالقاسم لاهوتی جلد ششم‌شهردوشنبه تاجیکستان ۱۹۶۳ ص۱۶۴ـ۱۶۵



ابوالقاسم لاهوتی

اورا پیداکرده برایش بفرستم . من زود آن شعر را پیدا کرده فرستادم اما درین ضمن ناگهان بروزنامه قانون ملکم برخوردکردم . بطوریکه بعدها شنیدم این روزنامه در لندن چاپ میشد وپنهانی برای اعضاء جمعیت آدمیت بههمه نقاط ایران منجمله کرمانشاه میفرستادند . مندرجات اولین شماره قانون مرا مفتون وبخود مشغول کرد . وقتی بخود آمدمکه پدرم را بربالای سرم دیدم . او تبسمکنان مرا مینگریست . معلوم شد که من ساعتها غرق خواندن قانون بودم تا جائیکه آمدن پدرم را حس نکرده بودم از اینکه بدون اجازه روزنامه را برداشته وخوانده بودم ، عرق ریزان بپدرم التماس کردم که گناه مرا ببخشد. پدرمگفت : پسرجان منگناه دارمکه تاکنون ترا ازوجوداینروزنامه آگاه نکردهام .

« آنگاه پدرم بتفصیل درباره قانون با من سخنگفت . او از مسلك ماسونیك و مندرجات مجله توضیحاتکافی بمنداد واضافهکردکه قانون خیلی سری وخطرناكاست. درهرخانهایکهآنرا بیابندآن خانه و ساکنان آنرا نابود میکنند . پروبالم از شنیدن جملات پدرمگشاده شد وخستگی ونومیدی ازمن دوریگرفتند ، بخودگفتم :

« این همان آتشی است که درطلبش بودم . باید هرچه زودتر باین جمعیت داخل شوم . همه شماره‌های قانون ملکم مرتباً و بطورمخفی برای پدرم میرسید . هر شماره‌ای که میرسید درنیمه دویم شب میخواندیم و بعد ازچندروزمخفیانه آمده آنرا می بردند . من هنوز نمیدانم که آورنده و پس گیرنده آنها که بود . شاید پدرم ازجای مخصوصی آنها را میگرفت[1] ... »

نه تنها خود لاهوتی درباره عضویتش درجمعیت ماسونی وآدمیت درشرح حالش نوشته ، بلکه برتلس دانشمند وایرانشناس فقید شوروی[2] ومیکائیل زند ایرانشناس معاصر وعضوآکادمی علوم تاجیکستان واستاد شعبه ادبیات انستیتوی ملل آسیائی آکادمی علوم اتحاد شوروی نیزدراین باره اطلاعات ذیقیمتی نوشته‌اند[3]. بنابراین تأثیر نوشته‌های ملکم را درقانون میتوان درحوادث بعدی وحتی انقلابیونی که در مشروطه وبعد از برقراری حکومت مشروطه شرکت داشته‌اند جستجو کرد .

سرنوشت یاران ملکم در ایران

یاران ملکم که با نظم بیشتری درایران کارمیکردند چند سال متوالی درغیاب او، جامعه آدمیت را اداره میکردند ، وروزنامه قانون را ناشرافکارخود قرارداده بودند .

ناصرالدینشاه که خطررا احساس میکرد دستور جدی برای متفرق کردن آنان داد وپلیس تهران ۱۲ نفرازآنها را دستگیرو همه را در خانه کامران میرزا نایب السلطنه محبوس نمود . حاجی سیاح که عامل مؤثری دراین میان بود

۱ـ کلیات ابوالقاسم لاهوتی صفحه ۹۹ـ ترجمه آنچه که فوقاً ذکرشد مرهون ایرانشناس ودانشمند شوروی میکائیل زند میباشد که برای نگارنده ازمسکوفرستاده‌اند.

۲ـ برتلس دیوان لاهوتی مسکو ۱۹۳۹ ص ۱۳ و۱۴ بزبان روسی .

۳ـ میکائیل زند کتب زیررا درباره لاهوتی نوشته :

۱ـ ابوالقاسم لاهوتی ـ شهردوشنبه ۱۹۵۷ ص۷ بزبان روسی.

۲ـ داوچرك ابوالقاسم لاهوتی ـ تاریخ ادبیات سویتی تاجیك قسمت ۱۱ شهر دوشنبه سال ۱۹۵۷ ص۸۶ بزبان تاجیك

۳ـ تاریخ مختصرادبیات شوروی تاجیکی مسکو ۱۹۶۱ ص ۲۷۵ بزبان روسی.

بقصد فرارخود را از بالای خانه‌ای که در آن سکونت‌داشت بپائین پرت‌کرد ولی‌دستگیر شد و با ۲۰ سر بازمسلح و یك‌گاری بقزوین اعزام گردید ومدت ششماه در آن شهر در زندان ماند .

هدایت‌اله‌خان‌رشتی بدنباله شرح دستگیری‌وتبعید ۱۲ نفرازاعضاء فراموشخانه منجمله حاجی‌سیاح چنین مینویسد :

« ... سفراول‌که‌آقاسیدجمال‌الدین تبعید شد و با حاج محمدحسن بسرحدرفت مختصرانقلابی درخواص بعمل‌آمد . بامرشاه ۱۲ نفردستگیر شده بقزوین بردند بآقا-باقرسعیدالسلطنه‌حاکم‌قزوین‌تحویل‌شده محبوس‌شدند . که‌ازآنجمله یکی‌هم‌حاج‌سیاح بود ، اینعده پس‌ازششماه‌آزاد شدند .

مرتبه دوم‌که مجدداً آقاسیدجمال‌الدین تبعید شد ، برای جلوگیری‌ازمشروطه-خواهان ودستگیری‌آنها بنام بابیگری جمعی دستگیروتحت تعقیب قرارگرفتند که ازجمله یکی‌هم حاج‌سیاح بودکه مخفی‌شده وتحت تعقیب بود چون هواگرم شده بود، شاه برای رفتن به‌ییلاق پشت‌کوه ، بسلطنت‌آباد نقل مکان‌کرده وطرف دیگر خیابان راه شمیران حیاطی‌برای صدراعظم بناشد . وایشان هم دراین‌محل بودند . روزها قبل ازاینکه شاه ازاندرون بدربار بیاید و مردم بحضورشان بروند همه در حیاط صدراعظم منتظرمیماندند دریکی‌ازروزهاکه همه منتظر بودند ناگهان‌حاجی‌سیاح بخانه صدراعظم آمده تقاضای ملاقات صدراعظم راکرد .

همه‌تصورمیکردند اومخفی‌یا دستگیرشده است‌ولی‌با پای خودش‌بخانه‌صدراعظم آمده بود و بصدراعظم گفت « آقا بالا خان رئیس نظمیه بی‌جهت مرا تعقیب میکند درحالیکه بی‌تقصیرهستم و بهمین‌جهت بخودتان پناهنده شده‌ام » حاج سیاح گفت « در اینموقع‌که جمعی‌دستگیر وتحت تعقیب‌هستند راضی نیستم درایران بمانم اجازه‌بدهید تا به‌هندوستان بروم » صدراعظم باوملاطفت‌کرده وگفت همین‌امروزکه به‌حضورشاهنشاه شرفیاب شدم اجازه مسافرتت را میگیرم .

چون من‌درسفرپشت‌کوه همراه شاه می‌رفتم، برای تهیه لوازم سفر ازجلوآبدار-

خانه‌که‌گاهی‌شاه عصرانه‌را درآنجا صرف می‌کرد می‌گذشتم، حاجی‌سیاح‌را دیدم که به درختی تکیه داده ومتحیرانه ایستاده‌است، بی‌اختیارهردو بهم نزدیك شدیم وعلت‌توقف اورا پرسیدم .

حاجی‌گفت : ماجرای تعقیب و سفرم را بصدراعظم گفته‌ام اوماجرای را بعرض رسانیده وشاه فرموده بعدازنهارمرا احضارخواهندکرد ولی‌تاکنون خبری‌نشده نمیتوانم بشهر بروم وتاکنون هم خبری نشده اوپایش را بمن نشان داده که درسفر قزوین از بام مجلس افتاده وصدمه دیده بود .

ازحال او خیلی متأثرشدم باوگفتم لابد شاه فراموش کرده و همین الان میروم و جریان را بعرض می‌رسانم .

ابتدا ترسیدم ، شاه بمن سوء ظن برده مرا ازجمله آنها بداند بفکرم رسید به بهانه‌ای‌شرفیاب شده درضمن ماجرای توقف حاجی‌سیاح را عرض‌کنم . وقتی شاه‌چای صرف می‌کرد باحالت تعجب عرض‌کردم حاج‌سیاح‌را دربیرون باغ دیدم؟ شاه فرمود: اه، این‌بیچاره معطل مانده فراموشم شده بود برو اورا بیاور.

چون لحن شاه محبت‌آمیزوحالت دلسوزی داشت ، یقین‌کردم‌که احضاراو برای دلسوزی است. وقتی نزدحاج سیاح برگشتم وشرفیابی را باطلاعش رسانیدم ضمن‌اظهار امتنان‌متوجه شدم بغض‌گلویش‌گرفته دانستم‌که متوحش است .

باوگفتم من بوضع روحی شاه آشنا هستم وباکلماتی‌که می‌گفت یقین دارم نظر مرحمت دارد ، متوحش نباش .

حاج سیاح بحضورشرفیاب شد ازخیلی دور ایستاده تعظیم می‌کرد ، شاه با دست اورا بجلوخواند ، قدری نزدیك شد وباز سرفرودآورد . شاه مجدداً فرمود « سیاح‌جلو بیا » جلوترآمد عرض‌کرد :

شه اگرلطف بی عدددانددانند ‌ ‌ ‌ بنده بایدکه حد خود داند

شاه فرمود « میدانم‌تملق‌گوئی میکنی ولی‌با اینحال منهم بدم نمی‌آید » فرمود: « سیاح صبح صدراعظم عرض‌کرد می‌خواهی بهندوستان سفرکنی » عرض‌کرد : «منوط

بامرمبارك است » فرمودند « خوب فکر کردی ، منهم مایلم چندی درتهران نباشی‌ولی این سفری است پرخرج پـول آنرا داری » عرض کرد « قربان توشه درویش و سیاح توکل بخدای بزرگ است ، لقمه‌نانی خداوند می‌رساند» شاه فرمود « توسیاح وشخص فاضل ومعروفی هستی باید پول خرج‌کنی من بصدر اعظم می‌گویم بانصد تومان پول‌راه بتوکمك‌کند ، راستی درغیبت وضع خانواده ات چه میشود ؟ سیاح سر زیر انداخت و شاه فرمود «میدانم این سفرضروری پیش‌آمده‌است ، دستورمیدهم ماهی پنجاه تومان به خانه‌ات بدهند » حاج سیاح که ساعتی قبل خود را بیچاره می‌دانست حـال در مقابل تقصیراتش تا این درجه طرف توجه ومرحمت شاه واقعشده حالت انقلاب باودست داد دستها را بسوی آسمان بلندکرد و ازصمیم قلب شاه را دعا کرد .

این اقدام شاه بدون مقدمه و اول دفعه نبود . شاه همیشه مایل بود مقصرین را بالطاف‌شاهانه مجذوب نماید ومکرر گفته‌است، زبان بدگویان‌رامی‌توان باپول‌طلاقطع نمود ، بایستی درب بهشت وجهنم را هردو بروی مردم باز نمود ولی حال شاه درآنوقت خیلی ناراحت وعصبانی بنظرمی‌رسید ، بطوری کـه خودداری را ازدست داده رنگش برافروخته شده فرمود « سیاح من سه سفربه اروپا کرده ام . درهرجا هرچیزی تازه‌ای بود باتشریفات مرا برده نمایش دادند . شهرهای زیبا دیدم مریضخانه‌های بزرگ‌دیدم که هریك درماه بقدر درآمد مملکت ماخرج برمیداشت . برخلاف جاده‌های تنگ و وحشتناك مملکت ما که هنوز زنـگ دلیجان بگوش میرسد دیدم ترن ازشکاف کوهها عبورمی‌نماید . ترن دیدم که ما را ازکوهی عظیم درپیچ وخم بقله مرتفع برد و سپس بهمین طریق سرازیر نمود بقدری‌کارخانجات دیدم‌کـه بحساب نمی‌آیـد . باغات ملی مشاهده‌کردم به‌سینماها وتماشاخانه‌های مجلل رفتم همه جاودرهمه حال مملکت‌خودم را درنظرمی‌آوردم‌که بجز شهرخراب وویران و مردمانش سخت وپریشان غوطه‌ور در کثافات هستند . میتوانی تصورکنی آرزو نمی‌کردم ملتم‌را ترقی‌وتربیت‌کنم تا پادشاهی خوش نام شده درتواریخ نام مرا بخوبی ثابت‌کنند .

این‌سید بیچاره (غرض شاه سید جمال بود) چون مردمان عادی دربعضی شهر-

های اروپا رفته ازسیاست‌وجهت‌واوضاع واحوال این دول بزرگ بی‌خبر است . می ـ گوید من روس و انگلیس را بزانو درآورده شما را پادشاه مشرق زمین میکنم . این عبارت اوجز بی‌خبری وعدم اطلاع ازسیاست جهان چیزدیگر نیست .چه میدانند ما در چه وضعی گرفتاریم . البته نمیدانند زیرا او وارد نیست . بمیرزای شیرازی می‌نویسد: مالیات با فشار ازمردم می‌گیرم وبا بولهوسی خرج میکنم یا بعبارت دیگرمعلوم نیست کدام‌مالیات. دومیلیون ونیم ملت مالیات میدهد درمقابل یکدنیا مخارج را منتظراست بعمل آید با این درآمد و جیب خالی ملت و سیاست دانیهای همسایه ها می‌خواهد این مملکت ما را اروپا کند .

این سید ، مردم را دعوت بمشروطیت می‌نماید تو و امثال تو هم باین عبارتهای توخالی دامن می‌زنید در حالیکه خودتـان هم پی بمعنای آن نمیبرید . ملت ما کـه عبارت ازعشایر وحشی است ، سراسر خاك ما را فرا گرفته‌که هنوزخانه بکول هستند و می‌گویند شاه کسی است‌که ریش او را با عسل ترکرده و با تیغ الماس می‌تراشند . می‌خواهید افسار از سر این وحشیها بردارید . مملکت را منقلب کنید تابهانه بدست دشمن دین و مملکت ما بدهید .

سالدات روس بایران آمد ناموس این ملت بدست آنان افتاد . سیاح قـدر این سلطنت وآزادی را نمی‌دانید . برو بهندوستان مشاهده‌کن این‌گاوهای سه من شیر بده انگلیسها را که درتحت چه فشاری زنـدگی میـکنندو استقلالشان را از دست داده‌اند « شاه با اشاره‌ولی باغضب حاج سیاح را مرخص کرد وفرمود » برو نزد صدراعظم تـا قرار خرجی تو را بدهد . در راه نیز اگر پولت تمام شد تلگراف کن تا داده شود از محلهای تاریخی آنجا عکسبرداری‌کن وبرای ما بیاور « حاج سیاح را درآخر امر با سردی مرخص‌کرد . پس ازآن برخاست بکلی متغیر بود ، بنا این بود در دربار نماز گذارد ، باندرون رفت و آرام با خود گفت «این اشخاص باید مجازات شوند ».[۱]

قضیه لاتاری وخلع ملکم‌خان ازمقام‌سفارت ومحاکمه‌اودرلندن وگوشه‌گیری‌اش

۱ـ یاد داشتهای خطی هدایت اله خـان رشتی ص ۹۶ .

که جمعاً ده سال طول کشید ۲۲ ذیقعده ۱۳۰۶ (۱۶ مارس ۱۹۸۰) اورا برای همیشه از ایران وسیاستی که دنبال می‌کرد طرد نمود . پول‌پرستی او و سوء استفاده‌ای که وی با داشتن مقام سفارت درلندن نمود ، سبب شد تاحتی اربابان انگلیسی‌اش نیز نسبت‌به او تغییرعقیده بدهند .

سندی‌که بخط امین‌السلطان در این مورد باقی مانده است گوشه‌ای از مذاکره سر « دراموند ولف » وزیرمختار انگلیس درتهران را با صدراعظم وقت ایران در باره ملکم روشن میکند . در این سند امین‌السلطان بشاه می‌نویسد «... درباب ملکم‌خان هم عقیده خانه زادرا ازبابت اینکه اول تهدید شود وبعد سفارت ایتالیا داده شود پسندیده ومیگفت « اوبنده پول است » مواجب کافی بدهید بایتالیا یا بیرلین مأمور کنید به‌آمریکا هم بفرستید ضرر ندارد و اگر قبول نکرد و باز فضولی کرد آنوقت باز چاره آسان دارد ...»

ناصرالدینشاه درحاشیه‌گزارش اتابك چنین نوشته است «با ملکم‌خان همینطور قرار بدهید ، لیکن اول تکلیف خدمات ومأموریت‌ها را بکنید اگرقبول نکرد تهدید بکنید .»

این نامه هنگامی برای شاه نوشته شدکه ملکم درلندن بکاغذ پرانی و چاپ اعلامیه و روزنامه‌نویسی علیه ناصرالدینشاه و امین‌السلطان مشغول بود . از گزارش اتابك اولا نظریه «ولف» را دربارهٔ ملکم می‌فهمیم و میدانیم که اوهم به پول پرستی «خادم سابق» اعتقاد داشته است. ثانیاً گذشت وحسن‌نیت ناصرالدینشاه را درباره ملکم درمییابیم ومعلوم میشودکه بیکاری ملکم ازسال ۱۳۰۶ تا ۱۳۱۵ بواسطه افزون طلبی خود اوبوده است والا سفارت ایتالیا را که درسال ۱۳۱۵ (زمان صدارت امین‌الدوله و سلطنت مظفرالدینشاه) باودادند ودر اثر تنگدستی پذیرفت درزمان ناصرالدینشاه نیز (یکسال پس‌ازکار تقلب در امتیاز لاتاری وخلع ازمناصب و امتیازات دولتی) به او پیشنهاد کرده بودند .

بقیه نامه امین‌السلطان چون سندی جالب وروشن‌کننده سیاست خارجی ایران

میباشد عیناً نقل‌میشود : «قربان خاکپای جواهر آسای اقدس همایونت شوم بعدازرفتن سفیرکبیر ولف آمد ودرکوچه هم سفیر را دیده بود پرسیدکه سفیر کارفوق‌العاده داشت خانه‌زاد تفصیل را بیان‌کردم گفت[خوانده‌نشد]اردوهم بجهت‌عثمانی‌هاهم بجهت‌روس‌ها هردواسباب خیال شده است چونکه چند وقت قبل ازاین روسهادرایروان ودرسرحدات آذربایجان قدری سالدات علاوه حاضر کرده بودند ما سئوال‌کردیم گفتند بجهة قرانتین وبا است‌که اگر بیاید ناچاریم درتمام خط سرحد قرانتین بگذاریم حالا خیال‌کرده‌اند که دولت ایران باآن ملاحظه‌است که اردو میزند حالا که اینطور است اگراول‌نوشتهٔ رسمی‌ازسفیر بگیریدکه‌حاضر کردن‌قشون فوق‌العاده‌رادرسرحدات‌خودشان تکذیب‌کند

بعدازآن اردو را یا موقوف‌کرده یا محلش را تغییر بدهیدکه مایل بسمت سرحد آنها یا روسها نباشد بهتر است ...» درباب خراسان هم صحبت شدکه انشاالله بعد تفصیل را بعرض خواهد رسانید ...»

ولی ملکم درآن زمان ازسلب امتیازات وقطع حقوق خود چنان روح عصبانی بهم زده بود وجیبهایش از مداخل چندین ساله سفارت لندن چنان پرپول بودکه جز بهسفارت لندن بکاردیگر راضی‌نمیشد .

باین ترتیب باوجودیکه ملکم منفور ومطرود بود ، یاران او در ایران تا چند سال کار « مجمع آدمیت » را تعقیب‌کردند ولی متأسفانه براثر تعطیل روزنامه قانون وعدم دسترسی باسناد ومدارك بعدی از فعالیتهای ایندوران « مجمع آدمیت » اطلاعی بدست نیامد . و ازاین به‌بعد ، فعالیت دوسازمان شبه ماسونی وغیرقانونی دیگر آغاز میگرددکه بشرح آنها می‌پردازیم .



فصل سیزدهم

جامع آدمیت

افکار نو

پس از آنکه ملکم از سفارت ایران در انگلستان معزول شد ، دشمنانش که در دربار صاحب نفوذ بودند ، با طرفداران افکار وی به مخالفت ومبارزه برخاستند . از جانب دیگر فکر اصلاح طلبی و آزادیخواهی که در اواخر سلطنت ناصرالدینشاه در ایران راه یافته بودو قوت میگرفت، شاه را بمقاومت در برابر خواستهای آزادیخواهان و ترقی‌طلبان وادار نمود. در نتیجه در سالهای آخر سلطنت ناصرالدینشاه استبداد شدیدتری از لحاظ مبارزه علیه آزادیخواهی در ایران حکمفرما گردید. البته تردید نیست که نشر فکر آزادی در ایران مانند جنبش‌های دیگر مدنی وسیاسی بکندی پیش‌میرفت ولی‌چون باسیر عمومی تاریخ هم‌آهنگ بود، علیرغم همه مخالفتها توسعهٔ آن حتمی می‌نمود . هواخواهان اصلاحات و ترقی‌ازمیان رجال ودرباریان و بیشتر کسانیکه بادنیای اروپا آشنائی داشتند برخاستند ومؤسسین فراماسونری و فراموشخانه هم که یك عده‌شان از افراد همان طبقه بودند ، طبیعتاً دربار را کانون فعالیت‌خود قراردادند وازهمین نقطه مخالفت با اصول «حکومت مطلقه» و « استبداد » را شروع کردند . علاوه براین مؤسسین فراموشخانه ، همچنین فراماسونری مخصوصاً به‌نمایندگان سیاسی ایران درکشورهای خارجی و بالاخص افراد تحصیلکرده وجوانان فارغ‌التحصیل دارالفنون توجه داشتند وآنها را واردجمعیت‌خود



میرزا عباسقلیخان
آدمیت



میرزا محمودخان احتشام‌السلطنه



سلیمان میرزا اسکندری



میرزا ابراهیمخان عون‌الممالك



عبدالحمیدخان یمین نظام



میرزا عباسقلیخان
وفرزندانش



سلطان جنید میرزا معتمدالدوله



میرزا علیخان انتظام‌الحکماء

می‌کردند ومقاصد « محافل » و « لژ » ها را بوسیلهٔ آنان انجام میدادند .

پس ازشکست فراموشخانه ملکم و مجمع آدمیت ، سومین سازمان سیاسی شبه فراماسونری ایران‌که بنام «جامع آدمیت» نامیده میشد ، بوسیله پیروان ملکم بوجود آمد . این‌جمعیت‌که باید فراموشخانه سوم نامیده شود، اصول‌ودکترین مشخص‌سیاسی داشت وتعالیم ملکم وفراموشخانه اورا ترویج میکرد ، وفلسفه سیاسی ومرام نامه‌ی‌آن که شبیه سازمانهای فراماسونی اروپا بود ، افکارجدیدی را بین اعضاء خود نشرمی‌داد. چنانکه می‌دانیم چند سال بعداز صدور فرمان مشروطیت در دورهٔ دوم مجلس بود که احزاب اعتدالی و فرقه دمکرات وچند حزب منظم ونامنظم دیگر تشکیل شد . بهمین جهت اکثرمورخین ونویسندگان احزابی راکه دراین دوره ازتحول ایران بوجودآمد نخستین سازمانهای منظم سیاسی ایران می‌دانند . در حالیکه این نظرصحیح نیست و بایدگفت قبل از تشکیلات احزاب مزبور « فراموشخانه ملکم » ، « مجمع آدمیت » و « جامع آدمیت » سه سازمان سیاسی بودندکه‌آرمانها وافکارجوانان وتحصیلکرده‌های سرگردان وظلم کشیدهٔ‌کشوررا رهبری می‌نمودند. اما دراینکه‌گردانندگان سازمانهای

یاد شده راهی را که درپیش داشتند ، درست می‌رفتند یا نه جای بحث و تأمل است . زیرا که آنان‌گاه خادمان اجانب میبودند وگاه بندگان سیم وزر وبیشتر اوقات نیز در بیداری افکارونشرعقاید سیاسی‌جدید وترویج تمدن اروپائی‌می‌کوشیدند . تمدن‌جدید وعقاید فلسفی وسیاسی اروپائی که در ایران ترویج میشد بنام افکارملکم نامیده میشد وازطریق‌جزوه‌ها ونامه‌ها وگزارشهائی‌که خطاب به ناصرالدینشاه ووزراء ودرباریان‌او نوشته میشد ، پخش میگردید واین خود درنشرعقاید اجتماعی وسیاسی درجامعه خفته وبی‌خبر ایران وسازمانهای دولتی‌کاملاً مؤثربود . درخارج ازدستگاه رسمی ودولتی همکاران وپیروان‌ملکم بنوبه خود مروج افکارجدیدآزادیخواهی‌وپخش‌کنندهٔ رساله‌ها ونوشته‌های اودرمیان مردم بودند و اینکاردر ایجاد دسته تجددخواه وروشنفکر ایران درآن عصر اثرقاطع بخشید . پس ازآنکه ملکم روزنامه قانون را تأسیس‌کرد ، عدهٔ زیادی باعقاید و افکار تازهٔ فرنگی آشنائی یافتند . درعین‌حال همان همفکران و همکاران ملکم در فراموشخانه وسائل انتشار قانون را در میان مردم ایران فراهم میساختند .

مؤسس جامع آدمیت

پیش از این گفته شدکه افکارمشروطه خواهی و حکومت قانون درطول‌قرن سیزدهم هجری‌بوسیلهٔ نویسندگان‌مختلف درایران نشریافت . اما به مسئله تأسیسات‌حزبی وتشکیلات جمعیتهای سری سیاسی خیلی‌کم توجه میگردید وازاین‌اندیشه‌ها بندرت‌گفتگومیشد . پس شگفت‌آورنخواهد بود اگردانسته شود دردوره اول مجلس شورایملی هیچ حزب سیاسی درپارلمان وجود نداشت واساساً نمایندگان‌آندوره «بجزچند نفرتحصیلکرده» بامفهوم حزب آشنائی نداشتند . به همین‌جهت فراموشخانه ملکم ، مجمع آدمیت و جامع‌آدمیت ازنظرتاریخ نظم حزبی وتشکیلات فرقه‌های سیاسی وسری‌جدید درایران حائز اهمیت بسزائی است ومتأسفانه نویسندگان تاریخ مشروطیت ایران از این نظر هیچ توجهی به‌آنها نکرده‌اند . اگراین سازمانهاگرفتارآلودگیهای‌سیاسی ، مالدوستی ونفع پرستی نمی‌شدند ، شاید افکار سیاسی و اصول حزبی در این کشور راه دیگری

می‌پیمودند واصول مملکت‌داری با نظم صحیح‌تر و بر پایه‌های محکمتری استوار میگردید. ملکم فراموشخانهٔ شبیه تأسیسات فراماسونری برپا کرده بود و بعداز او نیز مجمع آدمیت و جامع آدمیت برهمین اصول بوجود آمد. مطلب جالب اینکه ملکم و برخی ازیاران اوخود درلژهای فراماسونری فرانسه و دیگر کشورهای جهان عضویت داشتند. اما تشکیلات ماسونی جهانی فراموشخانه و مجمع آدمیت و جامع آدمیت را به رسمیت نمی‌شناخت وآنهارا ازجمعیتها وفرقه‌های «غیرمجاز» و باصطلاح ماسونری Clandeten میشمرد. نکته دیگر اینکه ملکم سعی داشت افکارغربی را در قالب نیازمندیها و مقتضیات جامعه وبشکل سری ومخفی درایران عرضه‌کند و بهمین‌جهت ایجادفراموش‌خانه وترویج فراماسونری را برای ازپیش بردن‌چنین رویه وافکاری درایران ضروری میدانست. ولی‌عده‌ای ازمخالفانش فراموشخانه وی وپدرش را دکان سیاسی وجاسوسی انگلیسیها و بمنظورپیش بردن مقاصد سفارت انگلیس درتهران میدانستند.[۱]

مجمع آدمیت وسپس جامع آدمیت نیز برروی تشکیلات فراموشخانه وسازمان‌های شبه فراماسونری وغیرقانونی آن، تأسیس شد. بنظر بعضی از اعضاء ومؤسسین این تشکیلات، جامع آدمیت:

اولاً ـ نمونه یك فرقه سیاسی وسری جدید ایرانی در قالب اندیشه‌ها و افکار فراماسونری وبه تقلید از این فرقه جهانی بود.

ثانیاً ـ درمرحلهٔ بلافاصله پیش از مشروطیت یکی از سازمانهای حزبی ایران بشمار میرفت.

ادارهٔ این جمعیت را یك هیئت دوازده نفری بعهده داشت‌که ریاستش با میرزا عباسقلیخان قزوینی معروف به آدمیت بود، ودرآن روزگارهیچکس بجز بعضی‌خواص فراموشخانه ملکم نمی‌دانستند که میرزا عباسقلیخان چه مقامی را درسازمان سری فراماسونری مذکور دارد.

نام اعضاءاولین‌هیئت مدیره‌جمعیت‌آدمیت‌را دردست نداریم، چه مقدارزیادی‌از

۱ـ سیاستمداران قاجار ـ جلد اول ص ـ ۱۰۲

اسنادآن ازبین رفته است. ولی میدانیم که درسال ۱۳۲۲ ـه (۱۹۰۴ ـم) هیئت مزبور که بآن اعضای دوازده نفری میگفتند ، از این عده تشکیل میگردید :

میرزا عباسقلیخان آدمیت قزوینی ـ میرزا ابراهیم خـان عون الممالك ـ عبدالحمیدخان غفاری یمین نظام ـ سلطان جنید میرزا ـ یحیی میرزا (اسکندری) ـ سلمان میرزا (اسکندری) ـ میرزا علیخان انتظام الحکماء ـ میرزا جـوادخـان سعدالدوله ـ میرزا محمد ناظم العلماء ملایری ـ میرزا محمود خان احتشام السلطنه ـ میرزاعبدالله خان مصدق الممالك ـ شاهزاده محمد علی میرزامعروف بهشاهزاده علیخان.

استاد محیط طباطبائی که در نوشتهها ومقالات خویش همیشه ازمیرزا عباسقلیخان بهبدی یاد میکند درباره اومینویسد:

« عباسقلیخـان قزوینی که سابقـاً سمت خدمتگزاری به سعدالدوله و برخی از دوستان دیگر ملکم را داشت و دراواخر سلطنت ناصرالدینشاه و زمان مظفری برای اینکه نام ونشان هواخواهان حقیقی ملکم ازپلیس وخفیه نویس شاه مستور بماند اورا طرف وصول و ایصال ملکم قرارداده بودند وآخرین نوبتی کـه ملکم بتهران آمده بود سمت مهمانداری اورا برعهده داشته وبا سخنان ملکم آشنائی پیدا کرده بود ... چند رساله ملکم را راجع بهترتیبات فراماسون ملکمی بچاپ رسانید وخود را ازطرف ملکم مأمورهدایت وارشاد داوطلبان دخول بهمجمع آدمیت معرفی کرد[1] ...»

برای شناختن عباسقلیخان آدمیت بایدکمی بهعقب برگردیم. جد میرزاعباسقلیخان اهل گنجه بود وپس ازآنکه آن شهرازخاك ایران جدا شد به کوچصفهان آمد و بعد در قزوین متوطن گردید. میرزاعباسقلیخان در ۱۲۷۸ ـه (۱۸۶۱ ـم) متولدشد ودر ۱۳۵۸ه (۱۹۳۹ـ م) درگذشت . درکودکی پدرش را ازدست داده وخود نزد شوهر خواهرش میرزا محمد قزوینی منشی باشی (پدرمیرزاکاظم خـان اعلم السلطنه) تعلیم وتربیت یافته بود . منشی باشی ابتدا دردستگاه میرزا یحیی خان قزوینی مشیرالدوله (برادر میرزا حسینخان سپهسـالار) بود سپس درزمان وزارت کامران میرزا وزارت داخله را بعهده

۱ـ مجموعه آثار ملکم خان .

گرفت. میرزا عباسقلیخان خدمتش را در دستگاه میرزا یحیی‌خان شروع کرد و در ۱۳۰۳ هـ (۱۸۸۷ م) که ملکم بایران آمد و مدت ششماه درخانه میرزا یحیی‌خان اقامت کرد ، سمت مهمانداری اورا داشت . پس ازمرگ یحیی‌خان میرزا محسن‌خان مشیرالدوله که خود بنیان‌گذارعدلیه ایران بود، میرزا عباسقلیخان‌را بعضویت آن وزارتخانه درآورد ومیرزا یوسفخان‌مستشارالدوله نیزسمت‌معاونت آن وزارت راکسب کرد . دراین‌شرایط بودکه عباسقلیخان با عناصراصلاح‌طلب وآزادیخواه محشور گردید و فعالیتهای‌سیاسی خود را شروع کرد .

بموجب اسناد موجود از۱۳۰۳ هـ (۱۸۸۴ م)که عباسقلیخان وارد جرگه فعالین سیاسی شد ودر نشراصول‌آدمیت‌که تز فکری ملکم بود مجاهدت داشت ، سعی می‌کرد محمد علیشاه قـاجـار را کـه در دوران سلطنت خـویش کینه و عناد وافـری نسبت به‌آزادی وآزادیخواهان کشور نشان میداد وارد سازمـان خودکند . محمد علیشاه هم باو اعتقاد داشت ، چنانکه درنامه‌ای بتاریخ ۲۸ شوال ۱۳۲۵ ـهـ(۱۹۰۷ ـم) به ملکم نوشته است :

«شرافت‌آدمیت‌که‌ثمره علم دنیا واثرخامه‌شما است دراین قرون اخیره‌بمجاهده کثیره وهم مردانه یکنفراولاد غیرتمند ایران میرزا عباسقلیخـان که خود را از روی حقیقت فدوی وخادم اتفاق آدمیت وحافظ امنیت وناشرمعارف شما وترقی‌ایران‌میداند و وظیفه آدمیت‌را ازبیست ودوسال قبل تا کنون بتدریج دراین مملکت شایع و منتشر کرده است ...»

ازسال ۱۳۰۷ ـهـ (۱۸۸۹ ـم)که ملکم روزنامه قانون‌را تأسیس‌کرد و مخفیانه بایران‌فرستاد ، میرزا عباسقلیخان ویارانش مروج‌قانون ودیگررساله‌های ملکم‌بودند. ازطرف‌همین‌گروه، معدودی‌ازجزوه‌ها وشب‌نامه‌ها درانتقاد ازسلطنت‌استبدادی وتشریح مبانی حکومت ملی واندیشه‌های آزادیخواهی منتشرمیشد ،که براثرآن بتدریج هسته یك جمعیت سیاسی‌که به‌آرامی توسعه و تکامل‌یافت بوجودآمد .

باکشته شدن ناصرالدینشاه درسال۱۳۱۳ هـ - (۱۸۹۶ ـم)اوضاع‌عمومی‌مملکت

نیز تغییر کرد ، و آزادیخواهان زمینه مساعدتری برای فعالیتهای خود یافتند و افکار اصلاح طلبانه و آزادیخواهانه قوت گرفت . تأسیس جامع آدمیت که مقدمه آن از سالهای قبل بنیان نهاده شده بود ، محصول همین دوران است. گروه معدود اعضاء فراموشخانه بتدریج بصورت جمعیت بزرگی درآمدند و بسیاری از افراد طبقه حاکمه که هواخواه سلطنت محدود و حکومت قانون بودند و یا بدان تظاهر میکردند ، باین تشکیلات پیوستند و یك فرقه سیاسی که درحقیقت نماینده هیأت روشنفکر ، اصلاح‌طلب، دستگاه حاکمه ومستبدینی که بعدها با مشروطیت ستیز کردند ، بود تأسیس گردید .

ازاوراق عضویت‌جامع آدمیت سیصد وچند « تعهدنامه و یا قسم‌نامه[1] » بدست‌آمده که پیش‌ترین آنها شماره ۱۴۹ ثبت‌گردیده و آن ورقه عضویت محمد پسرمحمد حسن مازندرانی بتاریخ ششم جمادی‌الاول ۱۳۲۲ هجری قمری است و مصدق‌الممالك نوری یکی ازامنای جامع آدمیت ضمانت اوراکرده است . یکی‌ازآخرین تعهدنامه‌هاعضویت میرزا احمدخان معز نظام پسرعبدالحسین‌خان سرتیپ است‌که تاریخ‌آن ربیع‌الثانی‌سال ۱۳۲۶ میباشد .

درباره نام این جمعیت‌که مرام ونظام‌نامه‌اش عین فراموشخانه ملکم‌بود ومیتوان آنرا سومین‌فراموشخانه‌ایران وفراماسونری غیرقانونی نام نهاد اختلافاتی‌موجوداست. مؤلف تاریخ بیداری ایرانیان از آن بنام « انجمن مخفی آدمیت » یاد کرده و حاج ـ مخبرالسلطنه هدایت آنرا«انجمن‌آدمیت» نامیده[2] ودربعضی اسناد بنام مجمع آدمیت و «حزب‌آدمیت» خوانده شده است . عباس‌میرزا اسکندری ازآن بنام « انجمن‌آدمیت»

۱ـ کلیه تعهد نامه‌ها دراسناد خطی‌کتابخانه دکترفریدون آدمیت ضبط شده است‌که برای نمونه چندتای‌آنها گراورشده است .

۲ـ درکتاب خاطرات وخطرات نوشته شده: «... باتفاق (حاج میرزا یحیی‌دولت‌آبادی) به‌قیطریه محل‌سکونت اتابك رفتیم حاج میرزایحیی بکنایه وصراحه مطلب‌را عنوان کرد ، فرمودند امروز دوازده نفرازانجمن‌آدمیت پیش‌من بودند رفع سوء ظن ازآنها شد اطمینان دادند اشتباه درلفظ‌آدمیت بودکه جایش‌خالی‌است اتابك هنوز انجمن‌چی را درست نمیشناسد انجمن‌آدمیت بخصوص‌ازعمال‌شاه است برای من شبهه نیست‌که جماعت‌برای‌خواب کردن اتابك مأموریت داشته‌اند یا نیت او...»

اسم برده[۱] ولی در تعهدنامه‌های عضویت سازمـان مذکور معمولاً بنام « جامع آدمیت » ذکر گردیده است. مرامنامه جامع آدمیت، اصول آدمیت فراموشخانه ملکم بودکه بعقیدهٔ عده‌ای ترجمه ناقصی ازقانون اساسی گرانداوریان فرانسه است .

تشکیلات جامع آدمیت درتهران ازچهارمجمع مرکب بودکه آنها را « مجامع اربعه » میگفتند . هیئت رئیسه آن را یك عده دوازده نفری بنام « امنای آدمیت » تشکیل میدادند . رؤسای مجامع آدمیت درزمره امنای دوازده‌گانه بودند . در بعضی ولایات نیز حوزه جامع آدمیت تأسیس گردید . به‌اعضاء جامع « اخوان » میگفتند ، چنانچه امروزهم فراماسونهای ایران همه خود را برادرخطاب میکنند . ریاست‌هیئت امنای‌آدمیت را میرزا عباسقلیخان داشت[۲]. گاهی ازاو بعنوان « رئیس و مدیر مجـامع آدمیت» نامبرده شده‌است[۳]. دستورهای‌صادره‌ازمجامع بنام‌اوست‌و بامضاء ومهروی«خادم آدم»[۴] یا« اولادایران » بود وگاهی فقط به‌عدد ۲۷۳ که بحروف ابجد « عباسقلی» باشد امضاء میکرد . دربالای نامه‌ها ودستورهای صادره ازجامع اغلب عدد ۱۳۱ ثبت‌شده‌که بحروف ابجد « سلام » میباشد .

از مجامع اربعه تهران یکی همان مجمع آدمیت بود کـه ریاست مستقیم آنرا میرزاعباسقلیخان داشت ومجمع دیگری‌که بعداً عنوان «انجمن حقوق » یافت، دومین سازمان ازمجامع سازمان چهارگانه است. مدیریت مجمع سوم‌را حاج میرزاغلامرضا نامی بعهده داشت‌که مقرآن پاقاپوق بود و مجمع چهارم شناخته نشده است .

تصمیمات هیئت امنای آدمیت براساس « مشاوره » اتخاذ میگردید واجرای آن برهمگی « فرض متحم » بود . این تصمیمات بـراساس رأی اکثریت گرفته میشد . در این خصوص میرزا عباسقلیخان ضمن نامه‌ای به سعدالدوله درجمادی‌الثانی ۱۳۲۵ ق

---

۱ ـ نفت وبحرین ص ۴

۲ـ فکرآزادی ومقدمه نهضت مشروطیت ص ۲۱۰

۳ـ این‌عنوان درکتابچه‌های یادداشت‌عون‌الممالك ذکرشده است‌که پرویزصدیقی‌آنرا دراختیارنگارنده گذارده‌است.

۴ ـ خادم‌آدمیت ازاصطلاحاتی‌است‌که درنوشته‌های میرزاملکم‌خان دیده میشود .

(ژوئیه ۱۹۰۷ م) نوشته است «اغلب اخوان محترم کارکن آزموده مصلحت را در نمایش آشکار نمی‌دانند ودریك نقطه مجتمع نخواهند بود [یعنی جمعیت سری و اجتماعات علنی نیست] بنده نیز دراین مورد تابع رأی جماعتم . بعلت تبعیت ازجماعت تشرف حضور تقدیم معذرت میکنم »

مراسم قبول عضویت چنین بود که داوطلب عضویت در حضور رئیس جامع سوگند یاد می‌کرد که اصول آدمیت را نصب‌العین خود قراردهد وتعهد نامه عضویت را نیز امضاء می‌کرد .

ذیل هر تعهد نامه را یك یادوعضوجامع دستینه نهاده ضمانت تازه وارد را بعهده میگرفتند . در تعهد نامه (که می‌توان نام قسم نامه هم بدان داد) نام شخص ونام پدر وتاریخ عضویت ذکرمیگردید . اکثرمتون تعهد نامه‌ها تقریباً شبیه این مضمون است:

این بنده « یا » اینجانب و « یا » این بنده درگاه .. فرزند ... ساکن ... از صمیم قلب تعهد می‌نماید :

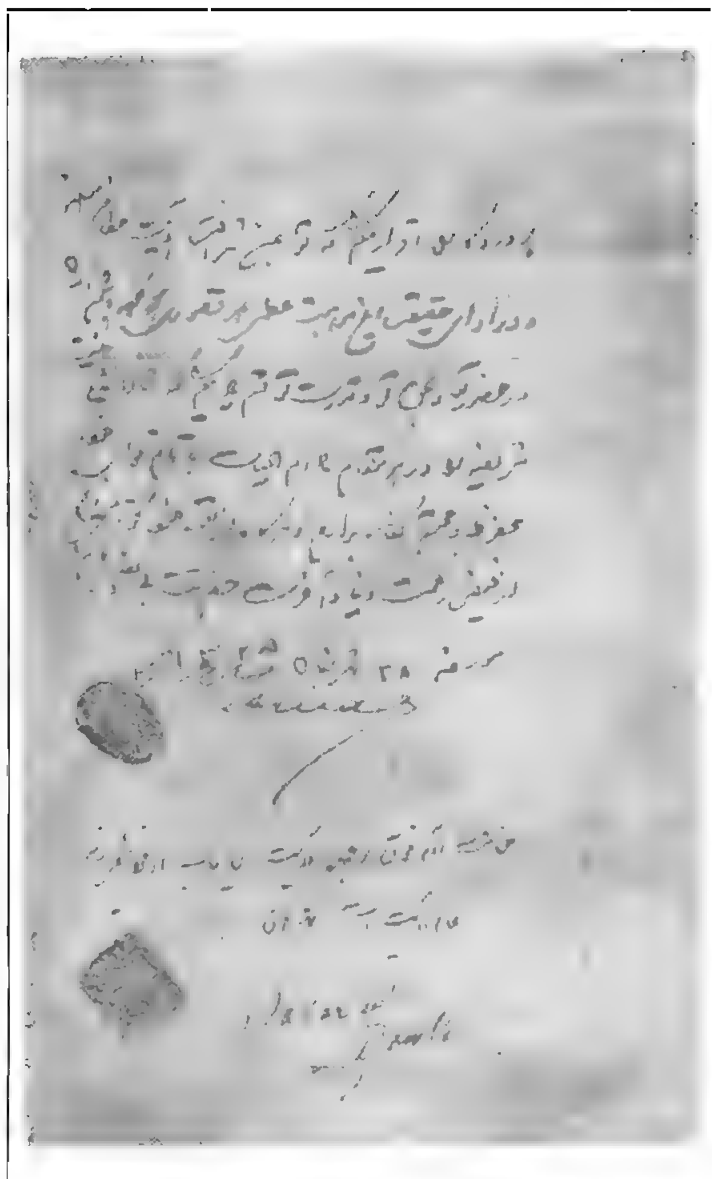
ای پروردگارعالم من اقرارمی‌کنم که تو بمن شرافت آدمیت عطا فرموده‌ای . در ادای حقوق این موهبت با عظمت خدائی هرقصوری‌که‌کرده باشم الآن درحضور تو وبه حق تو وبه قدرت کبریائی توقسم می‌خورم که شأن وحقوق این رتبه شریفه را در هر مقام مادام‌الحیات باتمام قوای خود محفوظ و محترم نگاه بدارم . هرگاه از این تعهد خود نکول نمایم ازفیض ورحمت لایتناهی‌کبریائی حضرت تودردنیا وآخرت بی‌نصیب بمانم . (محل امضاء و مهر عضو و متعهدین) حق تعهد نامه ثابت و برای تمام مدت عضویت ده تومان بود .

هزینه تهیه ونشرجزوه‌ها وشب نامه‌ها ودیگرمخارج جوامع اربعه ازمحل‌همین وجوه تأمین میگردید . مخالفین جامع آدمیت و میرزا عباسقلیخان مسئله گرفتن ده تومان ورودیه را دستاویزکرده ، دربارهٔ آن رسالات مختلف ومقالات وحتی شب نامه-هائی منتشر کردند . ووقتی فهمیدند جامع آدمیت با فراماسونری جهانی بستگی‌ندارد وباصطلاح ماسنها فراموشخانه دوم « غیرمجاز » است ، کتابچه‌ای تحت عنوان « تقلب

در متن قسم نامهٔ فراماسونری دکتر محمد مصدق چنین نوشته شده:

بتاریخ بیستم جمادی الاول ۱۳۲۵ این بنده درگاه محمد بن هدایت الله ساکن طهران از صمیم قلب بمضمون شرح ذیل عرض می‌کنم که ای پروردگار عالم اقرار دارم که تو بمن شرافت آدمیت عطا فرموده و درادای این حقوق و این موهبت عظمی هر قصوری که کرده باشم الآن در حضور تو و به حق تو و قدرتت قسم می‌خورم که شأن و حقوق این دسته شریفه را در هر مقام مادام الحیاة باتمام قوای خود محفوظ و محترم نگاه دارم و هرگاه از تعهد خود نکول نمایم از فیض رحمت و پناه آخرت حضرتت بی نصیب بمانم تاریخ فوق مصدق السلطنه ـ ضمانت آدم فوق برعهدهٔ آدمیت این جانب از فرائض ضمه عالم آدمیت است بتاریخ فوق یا ابوالفضل (گویا ابوالفضل نام مستعار شاهزادهٔ عصر عضدالسلطان فرزند مظفرالدینشاه بوده است).

متن قسم نامه فراماسونری دکتر محمد مصدق



قسم‌نامه دکتر اسماعیل مرزبان

پروردگارا اقرار می‌کنم که تو بمن شرافت آدمیت عطا فرموده و در ادای حقیقت این موهبت عظمی هرقصوری که کرده باشم درحضور تو وبحق‌تو وقدرت تو قسم یاد می‌کنم که شأن این هیئت شریفه را در هرمقام مادام‌الحیات باتمام قوای خود محفوظ و محترم نگاه بدارم وهرگاه ازتمهد خودکوتاهی‌نمایم ازفیض رحمت دنیا و آخرت حضرتت بی‌ضیب بمانم مورخه ۲۸ شهر شعبان ۱۳۲۵
دکتراسماعیل.
ضمانت آدم فوق برعهدهٔ آدمیت‌اینجانب ازفرائض ذمه عالم آدمیت است .
سالارالدوله



دکتر اسماعیل مرزبان

قسم‌نامهٔ فراماسونی فوق را دکتر اسماعیل مرزبان که از دوستان وفادار بسیاست انگلیس درایران بود ، باخط خود نوشته وامضاء کرده است. قسم‌نامه اودرسازمان‌فراماسونی‌آدمیت‌راشاهزاده سالار الدوله که از دشمنان سرسخت مشروطیت و مشروطه خواهان و از مستبدین معروف بود ، امضا کرده‌است. این‌شاهزاده میخواست باکمك‌فراماسون‌های ایران شاه بشود و پس از فرار از ایران درلژ یهودیان فلسطین در بیت ــ المقدس تامقام «استاد اعظم» نیز رسیده رجوع شود به فصل هجدهم همین کتاب.

۱۳۲۴

قسم نامه محمدعلی فروغی
ذکاءالملک





طرح جدید » انتشاردادند . راجع به نویسنده اصل آن کتابچه اقوال مختلفی وجود دارد عده‌ای آنرا منسوب به « عبدالله کاوه » می‌دانند و جمعی عقیده دارند کـه انجمن آذربایجان درتهیه وانتشارآن دست داشته است . بهرحال دراین کتابچه که با پشت جلد سفید وبوسیله یکی ازکتابفروشهای معروف تهران منتشر شده است[1]. عبدالله کاوه می‌نویسد :

« ... یکی ازجوانان بی‌تجربه و بی‌اطلاع تهران و سایرنقاط را بعنوان داخل کردن درانجمن آدمیت یا فراموشخانه وارد نموده وازهریك مقدمتـاً ده تومان وچهل قران باسم سرمایه صندوق جامع آدمیت میگرفت . متدرجاً بازار تقلبش رونقی تازه

۱ـ تعداد زیادی از این کتابچه در کتابخانه خاور موجود بود که چند سال قبل در حراج عمومی بقیمت ۱۰ ریال فروخته شد .

یافت و نهال شیادی و شیطنتش میوه نوظهور بار آورد . جوانان بی‌تجربه وطن هر یك در کوچه و برزن بهرکس از همجنسان خود می‌رسیدند ، قبل ازهمه اظهار آدمیت می‌کردند و بعضی علائم ظاهر ساخته همین که می‌فهمیدند طرف از این علائم بی‌خبر است فوراً بنای تحقیر و تکذیب می‌گذاشتند . بیچاره طرف بتصور اینکه آدمیت فقط بدخول درجرك و انجمن حاصل خواهد آمد ، هرکس بهرتدبیری که بود ولو بفروش پارچه‌ای ازاسباب‌های شخصی، ده‌تومان فراهم نموده بخریداری مقام منیع آدمیت حاضر میشد افسوس وهزار افسوس که هیچیك از این چندین هزارجوانان بی‌تجربه وپیروان جاهل بزیارت جمال عدیم المثال فائض نشدند و ازمقام منیع‌آدمیت استفاضه واستفاده ننمودند ـ همین‌که میرزا عباسقلیخان اندکی حوزه جامع آدمیت را مملو ازجوانان و جیب خود راکه صندوق جامع‌آدمیت بود پرازمبلغ معتنابه دید عنوان مسئله‌را اینطور مطرح نمود که هرآدم برای خدمت بعوالم آدمیت وارتقاء رتبه و رسیدن بمقام نیابت اقلاً باید دوازده نفررا داخل در جامع آدمیت نماید تا بتواند ادراك مقامی را کند . چندی هم باینطور تحصیل وجوه مبره نمود یعنی بترتیب سابق ازهریك ده‌تومان وچهار قران وصول نموده به‌شرف مقام‌آدمیت داخل میکرد دراین‌میان صندوق جامع آدمیت با اینکه مبالغ خطیری پول تحصیل میکرد دیناری بهیچ اسم و رسم بتصرف آدمیت نمیرساند[1] ... »

همین نویسنده الحاق محمد علیشاه را بجامع‌آدمیت وموضوع دریافت سه‌هزار تومان‌را درجای دیگر توسط عباسقلیخان‌عنوان میکند[2] ومحیط طباطبائی‌نیزمینویسد: «... با محمد علیشاه ارتباط یافت و با دریافت هزار اشرفی حق ورود اورا هم « آدم » ساخت[3]...» مخالفان‌آدمیت دراخطاریه‌ای‌که به‌امضاء عده‌ای از اعضاء مستعفی جامع آدمیت رسیده ، نوشتند : « . . . بانجمن سری میرزا عباسقلیخان رشتی نروید که

۱ـ تقلب طرح جدید ص ۱۳

۲ـ ایضاً ص ۱۷

۳ـ میرزا ملکم‌خان ص یط ـ

باید اتحاد ودوستی را فراموش‌کنید وده‌تومان پول بدهید وفحش زیادی بشنوید وپس‌از چندی مردود شوید وجمعی‌مردمان ساده‌لوح را با خود دشمن‌کنید چون در بیست‌وپنج انجمن قسم خورده‌ام‌که نگذارم به‌برادران دینی ظلم بشود محض‌اطلاع عموم برادران معروض‌گردید واین‌انجمن تا بحال متجاوز ازپانزده هزارتومان از مردم گرفته بعنوان ترویج معارف ومعلوم نیست‌کجا صرف‌شده است ودستورالعملی‌که دردست دارد وبمردم میدهد خودش بهیچکدام‌آنها عمل نمیکنند ومیگوید مردم [یك‌کلمه حذف شده] است وراست میگوید باید اول پول داد وبعدازچندی مردود شد زیرا اگر بپرسید که آقا پولها را چه‌کردی فوراً مردود میشوید. درهرانجمنی اگریك نفری یك‌قران داده‌باشیدهروقت حساب بخواهید فوراً حساب نوشته پرداخته ارائه میدهند بدون‌اینکه دیناری‌زیر ورو شود برخلاف‌اینجا وحال‌آنکه دردستورالعمل مقرراست‌که وجوه را باید بتصویب‌جامع آدمیت وحکم امیرصرف‌تقویت‌آدمیت ومعارف عمومی شود ـ اگرهم فی‌الحقیقه صرف معارف‌کرده‌اند خوب است بتوسط جرایدیا اوراق مطبوعه علیحده صورت جمع وخرج را منتشرسازندکه اسباب اطمینان‌گردد[۱].»

نه‌تنها در تهران صدای مخالفان ازگرفتن پول بلند بود ، بلکه بنام ولایات نیز شکایاتی میرسید. به‌نوشته روزنامه حبل‌المتین‌چاپ تهران : «... درمازندران‌مصدقین وامنای جناب میرزا عباسقلیخان پول زیادی ازمردم‌گرفته‌اند و از هر نفری ده تومان گرفته‌اند با این تفاصیل‌که فریادهای علنی‌جراید ازتقلبات مشارالیه هنوزامنای‌ایشان برعکس حجت میدادند میگویند این‌صحبتهاافسانه است وکمینه با میرزا عباسقلیخان است مردم را وعده باین هفته وآن هفته میدهندآنچه‌بنظرمیرسد اینست‌چون‌شنیده‌اند مشارالیه درتحت استنطاق است وپولهائیکه ازمردم باسم انجمن آدمیت گرفته‌اند پس خواهند داد این‌حرفها میزنند که ازسایر ولایات سروصدائی بلند نشود وولایات‌دیگر مطالبه پول‌ننمایند[۲]...» درمقابل این‌اعتراضات دکترآدمیت فرزند میرزا عباسقلیخان مینویسد :

۱ـ روزنامه حبل‌المتین سال اول شماره ۱۶۸

۲ـ روزنامهٔ حبل‌المتین سال‌اول شماره ۲۶۹.

بموجب اسناد موجود جلسات عادی جامع روزهای دوشنبه عصر منعقد میشد و هزینه پذیرائی مخصوص آن نیز که مرسوم همه جا بود از صندوق ویژه جامع پرداخت میگردید[1] و این یك رقم هزینه بود.

اسناد موجود و شکایات مندرج در روزنامه‌های مخالف واخبار جراید موافق حکایت از این میکندکه دامنه فعالیتهای جامع بولایات نیز بسط یافته بود. هر چند اطلاعات ما در این باره ناقص است ولی میدانیم که میرزا عبدالله خان مصدق‌الممالك شعبه جامع‌را درمازندران وفتح‌الله‌خان سردار منصورگیلانی(سپهدار رشتی) شعبه آنرا درگیلان برپا ساخت. فعالیتهای جامع درگیلان ومازندران وسعت داشت‌ومعزالسلطان رشتی معروف به‌سردارمحیی‌که درتاریخ مشروطیت ودوران بعد، کراراً باسم اومیرسید از فعالترین کارکنان شعبه‌گیلان بود. همچنین ناظم‌العلماء ملایری که بعداً وکیل دوره اول مجلس‌گردید، مدیرحوزه ملایربود وسلیمان میرزاکه بعدها از اعضاء مؤثر حزب دموکرات ومؤسس‌حزب سوسیالیست‌گردید، حوزه‌کرمانشاهان را تشکیل‌داد. آخرین اظهار نظری‌که‌درباره میرزاعباسقلیخان آدمیت‌وجامع آدمیت شده، نوشتهٔ دکترملك‌زاده است. نامبرده چنین نوشته است: «... درمیان کشمکش انقلاب مردی مرموزناطق زبردست و ظاهرالصلاح که دیر زمانی در جرگه مشروطه‌خواهان داخل شده بود، انجمنی بنام انجمن آدمیت تأسیس نموده و مردم را بعضویت آن انجمن مرموز دعوت کرد. برخلاف سایر انجمنها که علنی بود، این انجمن سری بود و برای عضویت در آن اشخاص داوطلب مجبور بودند مبلغی پول طلا که حداقل آن ده اشرفی و حداکثر آن هزار اشرفی بود بخزانه انجمن بپردازند. این شاهکاری که مرد مذکور از خود نشان داد بطوری نظر اشخاص را جلب‌کرد و سروصدائی در اطراف انجمن بلند نمود که همه تصور میکردند که کلید سعادت در دست این انجمن مرموز است و باعضویت در آن تمام درهای بسته باز خواهد شد و مشکلات حل خواهد گردید. شرط عضویت در این انجمن مشروطه‌طلب بودن نبود وهرکس میتوانست باپرداخت وجهی که معین

۱ـ فکرآزادی فصل جامع آدمیت.

شده بود در آن انجمن عضویت پیدا کند .

اکثر رجال که در آن روزهای طوفانی درعقب راه چاره میگشتند چنان مجذوب تظاهراتیکه از طرف رئیس مرموز انجمن میشد ، شدند و با پرداخت حق دخول عضویت انجمن را بدست آوردند و کار شهرت این انجمن و اهمیت باطنی آن بجائی رسید که محمد علیشاه با وجود خست فکری و مخالف بودنش با لفظ انجمن با پرداخت هزار اشرفی طلا عضویت انجمن آدمیت را بدست آورد . ولی چندی نگذشت که معلوم شد این انجمن با آن ظاهرفریبنده جز دامی برای پول بدست آوردن وکسب شهرت و اهمیت پیداکردن چیزدیگری نبود . بعضی ازمطلعین عقیده داشتندکه رئیس انجمن با آن زرنگی ذاتی و حسن بیانی که داشته موفق شده بود محمد علیشاه را مجذوب کند و اورا قانع نماید که با تأسیس و پیشرفت انجمن آدمیت موفق خواهد شد مجرای انقلاب را تغییر داده و جریان کارها را در راهی بیندازد که با از میان رفتن مشروطیت خاتمه یابد . بعد از این نیرنگ حنای آدمیت در میان جامعه مشروطه‌خواهان رنگی‌پیدا نکرد وتاآخرعمر با این‌همه زرنگی واستعداد چون‌مردی ورشکسته میزیست و نتوانست مقام وموقعیتی‌راکه انتظار داشت نه در میان مشروطه‌خواهان و نه در میان مستبدین بدست آورد .[۱]

عقاید سیاسی جامع آدمیت

فراموشخانه جامع آدمیت در وقایع قبل و بعد ازمشروطیت نقش‌اساسی‌داشته‌که بعلت اختفائی‌که درکارهای‌آن بکارمیرفت، تا کنون اعمال و کردار آن واقعاً افشا نشده است . قبل از آنکه در باره خدمات جامع آدمیت ذکری بمیان بیاوریم ، بسیار بجاست که عقاید سیاسی و آرمان آنرا تشریح نمائیم . همانطوریکه قبلاً گذشت «اصول آدمیت» ودفتر «حقوق اساسی فرد»که از نوشته اگوست‌کنت اقتباس شده،دو اصلی بودکه فراموشخانه ملکم بآن تکیه میکرد و در برابر مردم ازآن دفاع مینمود .در این دو قانون اساسی فراموشخانه ملکم ، موضوع‌شناسائی حیثیت و عزت آدمی واصول حقوق مدنی‌وآزادی

۱ـ تاریخ انقلاب مشروطیت ایران جلد سوم ص ۱۹۳

انسان تشریح شده بود . بعلاوه در دو رساله‌ای که برای این دو اصل برشته تحریر در آمده ، مبارزه علیه ظلم و استبداد ـ دفاع از امنیت جانی و مالی ـ آزادی بیان وقلم و عقیده ـ آزادی جمعیت ـ مساوات افراد از لحاظ نژاد و گهر و دین بعنوان اصول حقوق‌اجتماعی فرد ذکر گردید. سلیمان میرزا اسکندری که مأمور تشکیل شعبه جامع در کرمانشاهان‌گردیده بود درمورد این اصول ضمن نامه‌ای به عباسقلیخان مورخ ۲۴ شعبان ۱۳۲۵ نوشته است «... به فریادها و مطالبی که در جامع آدمیت‌آموخته بودم بقدر امکان معنی مساوات و مشروطیت و آزادی و برادری و آدمیت را بقدر فهم‌ناقص خود بیان کردم و آدمیان را بهیجان آوردم ...» [۱]

اختلاف و مبارزه بین لژفراماسونری و فراموشخانه

با اصول عقاید و برنامه فکری جامع‌آدمیت‌آشنا شدیم. رویه ونحوه عمل آن در پیشرفت و اجرای این اصول و برنامه کار آن غیر انقلابی بود . از لحاظ عملی ، جامع آدمیت افکار ملکم و اعضاء فراموشخانه او را در باره وضع روز مملکت عیناً اجراء میکرد و معتقد بود که کارهای افراطی و بسیار تند کمکی به تقویت اساس مشروطیت که درآن روزها جنبش‌های تازه‌ای بشمار میرفت نخواهد کرد، بلکه اثر معکوس خواهد بخشید و مانع ریشه‌دارشدن حکومت پارلمانی خواهد گردید و حتی اساس آنرا هم برهم خواهد زد . و بدین جهت جامع آدمیت در حقیقت دارای نحوه عمل اعتدالی بود و اعضاء آن میگفتند ، حال‌که فرمان مشروطیت تحصیل شده و مجلس ملی تأسیس یافته است باید مردم را بحقوق اساسی و مسئولیت مدنی آنها آشنا کرد و دراجراء این منظور پا از حد معمول فراتر نهاده بر سر آن بودند که مقام سلطنت را نیز با خود همراه کنند و بعبارت دیگر میخواستند محمد علیشاه را وادار باطاعت از قوانین و مجلس نمایند . گرچه این‌نحوه فکر اصولاً معقول بود و رویهم گامی به پیش شمرده میشد و جریان حوادث مجلس یکم نیز مؤید این نظر است ولی با اینحال نمیتوانست به آرمانها تحقق بخشد . زیرا در این جامع مستبد و دشمن

۱ـ نقل از نامه او که در اختیار دکتر فریدون آدمیت است .

مشروطه‌ای چون سالارالدوله و دیگردرباریان دشمن آزادی فعالانه شرکت داشتند و عده‌ای از کارگردانان این جمعیت نیز باآنان همراه بودند.

با وجود این دسته‌ای از اعضای جامع آدمیت که معتقد بآزادی بودند سعی داشتند :

اولاً محمد علیشاه را از درباریان مستبد جدا کرده بطرف خود بکشند.

ثانیاً بکمك یاران درباری و اعضاء خود که در اطراف شاه بودند ویرا هدایت کنند حتی چنانکه خواهدآمد اوراهم فراماسون و باصطلاح خودشان « آدم » کردند. اما شاه و شاهزادگان و درباریان طماع خیلی زود با همه ـ روشنفکران و آزاده‌طلبان بمبارزه برخاستند و قسم‌هائی راکه خورده بودند فراموش کردند.

باری ، در این اوان لژفراماسونی « بیداری ایـران » از طرف گرانـد اوریان فرانسه ، رسماً در ایران تشکیل یافته و شروع بکار کرده بود. و جالب اینـکه فراماسونهای این لژ در دو جبهه میجنگیدند. از یکطرف با جامع آدمیت که آنرا یك نوع فراماسونی‌غیرقانونی میشمردند،سرسختانه ـ مبارزه میکردند وازطرف دیگر تلاش‌می‌کردندتا اداره وهدایت‌دسته‌انقلابی‌مشروطه‌رابرای بدست‌گرفتن‌قدرت‌همچنان بخود منحصرکنند و خواستهای لژ را اجراءنمایند.

مبارزه با جامع‌آدمیت با بودن عده زیادی متنفذ عضوجامع ردرداخل تشکیلات دربارمظفرالدینشاه ومحمد علیشاه‌کارآسانی نبود ولازم بودکه بتدریج فعالیت‌آن‌خنثی و اعضـاء جامع آدمیت عضولژ فراماسونی بیداری ایران شوند. اما کارگردانـان این سازمان فراماسونری غیرقانونی‌نیزکه اغلب ازاعضاءآن با مراکزقدرت واستبدادنزدیك بودند ، سعی درخنثی‌کردن فعالیتهای رقیبان عضو لژبیداری ایران میکردند. دراین میان ، میرزا علی‌اصغرخان اتابك‌که بنا بنوشته عون‌الممالك در سفرآخر خود باروپا ۱۳۲۵ هـ (۱۹۰۷ م) در کارلس‌باد بعضویت لژ فراماسونری درآمده بود ، بایران بازگشت.

پس‌ازبازگشت میرزا علی‌اصغرخان‌جامع‌آدمیت خود را باونزدیك‌کردوچنانکه

خواهدآمد ، اورا وارد تشکیلات کردند . سران جامع آدمیت ، ازاوتعهدگرفتندکه در راه حکومت مشروطه وتنظیم متمم قانون اساسی این تعهدات را نیز بنماید:

۱ـ خواستن قانون اساسی جدا وخیلی‌خیلی زود

۲ـ خواستن مجلس سنا حتماً وآنهم خیلی زود

۳ـ ایجاد وتأسیس بانك ملی‌آنهم بطورصحت

عون‌الممالك اضافه میکند : « بعد ازاین معاهدات همگی برادرانه با هم دست داده خداحافظی کردیم[1]»

متأسفانه چگونگی فراماسون شدن اتابك وتعهداتی‌که جامع آدمیت‌ازاوگرفته، درهیچ‌جا منعکس نیست . فقط دکترفریدون‌آدمیت به‌نقل ازیادداشتهای عون‌الممالك آنها را نقل‌کرده است وبنابراین صحت وسقم‌آن بعهده راوی خبراست .

قتل اتابك ودستگیری میرزا عباسقلیخان

مبارزه‌پنهانی‌جامع‌آدمیت ولژفراماسونی‌بیداری‌ایران همچنان ادامه داشت . تا اینکه شب هنگام ۲۱ رجب ۱۳۲۵ (۳۱ اوت ۱۹۰۷) اتابك درصحن مجلس نزدیك در ورودی هدف گلوله قرارگرفت وهمینکه اورا بخانه بردند جان سپرد.

قاتل نیز درهمان محل و درحال فرار کشته شد . باکشته شدن اتابك ، نظمیه بدستور رئیس مجلس عده‌ای ازاشخاص مورد سوء ظن از جمله میرزا عباسقلیخان را دستگیر وزندانی ساخت و دراین‌میان علت دستگیری عباسقلیخان، شهادت فرزند بزرگش‌علیه اوبود . جریان ازاینقراربودکه عباسقلیخان اززن سابق خود دو پسر داشت‌که یکی از آنها صادقخان نامیده میشد . اوماهها قبل ، این پسر را از خود بکلی‌رانده بود و وی علیرغم پدربا انجمن‌آذربایجان یعنی با دسته مخالفان پدرش همکاری میکرد .

شبی‌که اتابك‌کشته شد ، صادقخان بمجلس آمده بود تا با یاران قاتل همراهی کند وپس ازوقوع سوء قصد مـأمورین اورا نیزبا عده‌ای دستگیر کرده بنظمیه بردند . درنظمیه صادقخان بمأمورین‌گفت «من قاتل اتابك را میشناسم اوبدستورپدرمن‌وجامع

۱ـ فکر آزادی ص۲۶۷

آدمیت کشته شده » صادقخان شرحی درباره تشکیلات سری جامع آدمیت و اعضاء آن بیان نمود . وقتی این خبر به صنیع‌الدوله وزیر مخصوص وحاکم تهران رسید ، چون شخصاً با انجمن آذربایجان ارتباط داشت وازطرفی رئیس مجلس نیز ازمیرزاعباسقلیخان رنجیده بود ، دستور توقیف اورا صادرکرد . بهرحال پاسی ازنیمه‌شب ۲۲ رجب گذشته بودکه عده‌ای ازمأمورین انتظامی میرزا عباسقلیخان را درخانه‌اش دستگیر کردند ودر لباس خواب بمجلس بردند . مخالفان جامع آدمیت اورا متهم کردند که توقیفش نیز توطئه‌ای بیش نبوده است . مؤلف کتاب « تقلب طرح جدید » درباره این واقعه چنین اظهار نظرکرده است :

« ... در این بین قتل امین‌السلطان بتوسط عباس‌آقای آذربایجانی واقع گردید... برای اینکه بجامع آدمیت که ابداً اهمیتی نداشت ، اهمیتی قرار دهد پسر دیوانه خود را تحریك کردکه در بعضی نقاط انتشار داده اظهار داشت که انجمن سری پدرم سبب قتل امین‌السلطان شده درصورتیکه روح عباس‌آقا شاهد وگواه است که ابداً اودرجزو انجمن آدمیت نبوده ... بهرحال این انتشارسبب شد که میرزا عباسقلی را اداره پلیس توقیف کردند[1] ...» مؤلف اضافه میکند ، طرفداران او تکیه برقانون اساسی مینمودند کـه مقصر متهم را نباید بیش از۲۴ ساعت درمجلس نگاهداشت پس از تحقیقات کامله اگر چنانچه مقصر نیست البته نگاهداشتن اوخارج ازقانون ومتهم بتقصیر نیزمیتواند ادعای شرف نماید[2]...»

درحالیکه مخالفان میرزا عباسقلی‌خان اورا بیرحمـانه متهم میکردند اظهار-نظرهای طرفداران او نیز جالب بود. «... بامداد روزدوشنبه خبر توقیف میرزاعباسقلیخان منتشرشد. عده‌ای ازاخوان آدمیت ازجمله شاهزاده علیخان ، میرزا مهدی خان گرکانی منشی نـاصرالملك ومشیرحضور در منزل انتظام‌الحکماء جمع شده داوطلب ملاقات با رئیس جامع گردیدند . ضمناً خبرمتواترمیرسیدکه دستوردستگیری چند نفر دیگر از

۱ـ تقلب طرح جدید ص ۱۵

۲ـ ایضاً ص ۱۶

جمله عون‌الممالك ، يحيى ميرزا ، انتظام‌الحكماء صادر شده است . اسداله ميرزا (شهاب‌الدوله) همت‌كرده‌گفت من هم ميآيم . يكدست لباس ومقدارى سيگار برداشته، اول رفتيم به‌وزارت عدليه‌آنجا نبود . رفتيم به‌نظميه ، او در اطاق ، ما را بيرون اطاق باكمال شهامت ملاقات‌كرد . به‌اهل‌نظميه‌گفتم : من عون‌الممالك ، منزلم فلان محل ، خودم باين اسم ورسم هستم . هركس مرا ميخواهد خبر بدهد ، حاضرم . ولى اگركسى بخواهد شبانه بيايد سرخانه من غيرازمرگ وگلوله‌جواب ديگرى ندارم بدهم . خون من شريك اين شخص است ودرتمام امورات شريك‌آقا ميرزا عباسقلى‌خان هستم.ميرزا عباسقليخان لباس‌را پس داده فقط سيگارها راگرفت . روزبعد اخوان درانجمن حقوق جمع شده كاغذى به‌شوراىملى وبه‌انجمن مركزى نوشتيم . عصرروز۲۵ رجب به‌انجمن آذربايجان رفتيم ... فردا صبح رفتيم بميدان بهارستان ، جمعيت بهزار رسيد . توسط آقا شيخ على وبديع‌الحكماء ورقه‌اى به‌مجلس نوشتيم‌كه : «امروزيا مرگ يا ميرزا - عباسقليخان ، تعيين جهت‌گرفتاريش واستنطاق، ياگرفتن‌كفيل ورهاكردنش هنگام‌ظهر مجلس دستور آزادى اورا به اجلال‌السلطنه صادرنمود . ضامن خواستند ،گفتم‌پنجهزار نفربالاخره دوازده‌نفر ضامن شديم . تقريباً يكصدنفرازاخوان به‌نظميه آمدند ، با آن جلال ازاطاق جناب‌آقا ميرزا عباسقليخان پيش‌آدميت بيرون‌آمده حركت‌كرده به‌منزل ايشان[1]...» ميرزا عباسقليخان نيز درخاطرات خود مينويسد « ... دستگيرى و تعرض برمن هيچ برهانى‌نداشت مگرعناد وخصومت صنيع‌الدوله. خصومت صنيع‌الدوله بامن براى اين بودكه سعدالدوله را چون‌آنوقت در حزب‌آدميت بود اغلب تمجيد ميكردم و از بى‌حالى‌صنيع‌الدوله در رياست مجلس مقدس دارالشورى حمايتى نداشتم . همين مسئله اسباب شد كه درموقع تهمت دقيقه‌اى بدون مشاوره با وكيل بميل خود بمهر مجلس بوزيرمخصوص‌كه حاكم دارالخلافه بود نوشت‌كه فلانى‌محل ظن‌قتل‌اتابك‌است. خلاصه چهارشب بدون استنطاق محبوس بودم . عاقبت بى‌گناهى‌من‌محرك غيرت‌اخوان من شده ، ايرادات قانونى واردآورده ، امر باختلاص من صادرشد[2]...»

۱ــ ازيادداشتهاى عون‌الممالك‌كه دراختيار پرويزصديقى است.

۲ــ از يادداشتهاى ميرزا عباسقليخان‌كه دراختياردكتر فريدون‌آدميت است .

گزارشهای سفارت انگلیس و قتل اتابك

میرزا عباسقلیخان دریادداشتهایش ذکری از صنیع الدوله میکند و او را یکی از عوامل توقیف خود میداند . دشمنی صنیع الدوله با میرزا عباسقلیخان علت دیگری هم داشت و آن همکاری وی با سعدالدوله بود . سعدالدوله که باصنیع الدوله دشمنی دیرینه داشت وسالها خانواده او وصنیع الدوله باهم مبارزه میکردند ، در این هنگام داوطلب مقام ریاست مجلس شورایملی بود و ازاین لحاظ نیز بین آنها مبارزاتی جریان داشت . پس ازقتل اتابك، صنیع الدوله زمینه‌را برای نابودی میرزا عباسقلیخان وسعدالدوله آماده دید وعلاوه بردستوری که برای توقیف میرزا عباسقلیخان صادر کرد با سفارت انگلیس درتهران نیز تماس گرفت ، تا ازاین‌راه نیز لطمه‌ای بمخالفان خود واردکند. جرج چرچیل دبیرشرقی سفارت انگلیس درتهران درگزارش بسیارمحرمانه‌ای که بتاریخ سوم دسامبر ۱۹۰۷ (ذیقعده ۱۳۲۵ ه) به « سرسیسیل اسپرینگ رایس » وزیرمختارانگلیس درتهران داده ، ماجرای ملاقات خویش‌را باصنیع الدوله دراین‌باره باطلاع وزیرمختاررسانیده است .گزارش چرچیل که‌ضمیمه‌گزارش وزیرمختارانگلیس برای (سرادواردگری) وزیرخارجه انگلستان فرستاده شده، متضمن‌صورت مذاکرات (چرچیل) و(صنیع الدوله) رئیس مجلس شورایملی‌ایران بوده‌که درآن چرچیل چنین نوشته است :

بسیارمحرمانه

بنا به تقاضای‌صنیع الدوله‌رئیس مجلس پریروز برای صرف ناهار بمنزل ایشان رفتم . بعد از ناهار مذاکره بسیارطولانی و خصوصی درباره بحران کنونی کشور با هم داشتیم. صنیع الدوله اظهار داشت‌که قتل اتابك براساس مدارکی‌که شخصاً دیده و بر- اساس شواهدی‌که دراختیارش هست بیگمان‌کار حزب مرتجعان مخصوصاً دشمن خونی وی سعدالدوله بوده است و مدارك موجود جای کمترین شبهه در این موضوع باقی نمیگذارد ،که همین عده پشت سرقتل بوده‌اند . یکی ازسوء قصدکنندگان جوانی‌کم- سن وسال و بی‌تجربه بوده[1] است‌که پس ازارتکاب عمل‌گرفتارشده و مدارکی‌که پیش‌وی

[1] ـ اشاره به‌صادقخان پسرمیرزا عباسقلیخان‌است‌که ازخانه پدرش‌رانده شده بود.

بوذ و بدست مأموران افتاده هویت یکی ازانجمن‌های مخفی تهران را که این جوان و سایرهمکارانش عضو رسمی‌آن انجمن بوده‌اند فاش‌کرده است .

پدرهمین جوان‌که رئیس‌آن انجمن بود عجالتاً گرفتارشده است[1] .

اسنادی‌که در خانه آنها کشف شده نشان داده است کـه سپهدار ، فرمانفرما ، علاء الدوله، امیربهادرجنگ، نایب‌السلطنه[2] وسعدالدوله همگی‌پول دراختیارانجمن گذاشته ونیزعده‌ای ازعمال خود را بعنوان مشروطه‌چی وارد آن انجمن‌کرده بودند . عمال شخص اخیر « سعدالدوله » مخصوصاً در آن انجمن فعالیت فوق‌العاده داشتند و سایر اعضـاء را معتقد کرده بودند باینکه « رئیس‌الوزراء اتـابك » و رئیس مجلس «صنیع‌الدوله » هردو خائنند که دست بدست هم داده میخواهند ایران‌را به‌بیگانگان بفروشند » .

چرچیل درگزارش خود می‌افزاید «... صنیع‌الدوله اظهار داشت از آنجائیکه ایمان قطعی داردکه اشخاص مذکور محرکان حقیقی این سوء قصد هستند وازآن بدتر چون مطمئن است‌که همه‌آنها با پشتیبانی محرمانه شاه دست باین عمل زده‌اند ونیزاز آنجائیکه خود، این اشخاص‌کاملاً میدانندکه توطئه‌آنها عنقریب در زیر پرتو اسنادی که بدست وکلا وریاست مجلس‌افتاده است فاش‌وعلنی‌خواهد شد، لذا او «صنیع‌الدوله» حق دارد ازعواقب این جریانات‌که رشته‌اش منتهی به‌دربارسلطنتی میشود بترسد[3]...»

باری، همانطوریکه قبلاً نوشته شد، پس‌ازدستگیری میرزا عباسقلیخان‌نامه‌ای بامضاء دویست‌نفرازاعضاء جامع‌آدمیت خطاب به‌مجلس‌شورایملی‌ودولت نوشته شده‌که درآن‌امضاءکنندگان‌خود را شریك اتهامات وارده به‌میرزاعباسقلیخان دانسته‌وتقاضای استخلاصش را نموده بودند . دو روزبعد ازرسیدن این نامه عباسقلیخان اززندان‌آزاد گردید وازشدت تأثرمدتی خانه‌نشین شد .

۱ـ منظورمیرزاعباسقلیخان است.

۲ـ اینان اغلب درباریان مستبد ودشمن مشروطه بودند.

۳ ـ اسناد بایگانی راکد وزارت خارجه انگلیس F . O . 371 ـ 311 .

سفر ایتالیا پس ازقتل اتابك و توقیف میرزا عباسقلیخان و دسُت یافتن نظمیه ومجلس شورای‌ملی به‌اسناد ومدارك جامع‌آدمیت، نظر درباریان و شاه ، نسبت باین تشکیلات شبه فراماسونری تغییر کرد .

جامع آدمیت گرچه از نظام و مرام فراموشخانه ملکم پیروی میمود و عده‌ای از سرجنبانان‌آن نیزدرلژهای اروپا وهند « ماسون » شده بودند ، معهذا همانطوریکه قبلاً گذشت سازمان مزبور بستگی رسمی با فراماسونی جهانی نداشت ، وصرفاً تقلیدی ازاین‌فراموشخانه وتشکیلات ملکم وتعقیب کارهای‌گذشته بود . این گسیختگی جامع آدمیت ازسازمانهای ماسونی جهانی ازیك‌سوگروهی‌را بعضویت‌آن میکشانید وازسوی دیگربرخی ازاعضای جامع را ازآن رویگردان‌کرده بعضویت درلژ بیداری متمایل میگردانید و کم‌کم کار به آنجا کشیده شدکه همین‌گروه زمزمه مخالفت را با جامع سازکردند .

امنای جامع آدمیت هم‌پس‌ازآنکه‌مشاهده‌کردندکه دفاترواسنادشان بدست نظمیه افتاد، تصمیم به‌علنی‌کردن‌سازمان سری‌خودگرفتند وبا روش‌جدیدی شروع بکارکردند. آنچه مخصوصاً در این دوره قابل توجه است اظهار تمایل محمد علیشاه به ورود در جامع پس ازدسترسی نظمیه به اسناد آن میباشد . شاه بقید سوگند شفاهی وکتبی دائر بر قبول اصول مشروطیت ، بعضویت این جمعیت پذیرفته شد : « ... همینکه میرزا عباسقلی ازمجلس خارج شد درقلیل مدتی جمیع شاهزادگان و امرا وبزرگان ووزراء راداخل درانجمن‌آدمیت نمود . هرکس بخیالی وهرآدمی بهوائی . ازاین پس برقیمت آدمیت افزود . . .

از قرار تحقیقات مکتسبه اعلیحضرت هم وارد شد وسه هزار تومان برای دخول به مجامع آدمیت بذل فرمودند . . . » (۱)

واز این پس جامع آدمیت فعالیت نیمه علنی خویش را آغاز کرد و تشکیلات

---

۱ ــ طرح تقلب جدید ص ــ ۱۸ و۱۶

سری فراموشخانه وطرز ورود درمحافل و تشکیلات وجلسات وآئین عضویت آن تغییر نمود و جامع نفوذ سیاسی فراوان بـدست آورد بطوریکه میرزا عباسقلیخان تصمیم گرفت برای دیدن میرزا ملکم خان ،که سالهای آخر زندگی را درمقام سفارت ایران درایتالیا میگذراند باروپا سفرکند . قبل ازعزیمت‌وی ، محمد علیشاه نامهٔزیررا برای ملکم نوشت واز میرزا عباسقلیخان ستایش‌کرد :

جناب پرنس ملکم خان ـ خالق ذوالجلال تکالیف آدمیت را ازاول ایجاد عالم برکل انسان واجب فرموده وتمام انبیاء و اولیاء و پیران هرصنف و راشدین هرقوم‌را برای تفسیر وتصدیق آن فرستاده است .

سعادتمندکسیکه براسرار خلقت خود ووظیفهٔ مأموریت بشری خود واقف‌گردد زیراکه این جوهر ذاتی وتوفیق آسمانی درکمون وبطون خلقت انسانی از بدو خلقت الهی الی انقراض عالم بودیعه نهاده شده است و بـرهر انسانی واجب است‌که شرافـت ذاتی خود رابشناسد . حمد میکنم خدا راکه‌آن جناب نظر بسعادت‌آسمانی و شرافت ذاتی و تجارب متمادی عمر درکل معظمات امور دنیا مدخلیت تامه داشته حاصل تمام عمر خود راآشکار و پنهان صرف ترقیات وطـن مقدس و حفظ استقلال دولت ایـران کرده‌اید و مابذات مقدس شاهانه تشکر نعمت وجود و تصدیق خدمات بزرگ‌ومراتب علم ودانش‌آنجناب را می‌کنیم . بدیهی‌است‌کمال تأسف را داریم‌که پیشینیان ازماجرا پی به اسرار وعشق دانش وعلم و اطلاع و خیالات عالیه و افکار منوره شما آنطوریکه هستید نبرده‌اند . اینك‌برسعادت بخت ایران به‌اعلا درجه خدا را شاکریم‌که شرافـت آدمیت‌که ثمره علم دنیا واثر خامه شماست دراین‌قرون اخیره به مجاهده‌کثیره وهم مردانه یکنفر اولادغیرتمند ایران میرزاعباسقلیخان‌که خود را ازروی‌حقیقت فدوی‌و خادم اتفاق‌آدمیت و حافظ‌امنیت وناشرمعارف شما وترقی ایران‌میداند و وظیفه‌آدمیت را ازبیست وشش‌سال قبل تاکنون بتدریج شایع و منتشرکرده است ، سهل‌است جـذبه درستکاری وصداقت وکمال‌خیرخواهی و نوع‌پرستی و فداکاری مشارالیه درسمع‌شاهانه اثر مخصوص‌کرده‌است . چون‌ذات مقدس‌ما ازبدایت‌سن جویای‌معارف ، مراقب نجات

ایران وشایق نشر عدل بوده‌ایم لذا طلوع آفتاب آدمیت راکه ثمره مشقت اولاد ایران میرزاعباسقلیخان است درعصر سلطنت خود یکنوع تفضل الهی و سعادت آسمانی نسبت به‌خود میدانیم و بهمان شرایط دستور آدمیت را آن‌دستور دانشمند فرزانه و فیلسوف یگانه بتمام وظایف وفرایض آدمیت مادام‌الحیات باتمام‌قوای ملوکانه خود تعهد واقرار میکنیم . بل‌خود را اول حافظ حقوق آدمیت و سالار قوم و علمدار استقلال وآدمیت میدانیم و امیدواریم ازشدت مراقبت‌به فرایض و حفظ‌شرایط آدمیت همیشه شاه متدین اسلام وایران باشیم . حالا بر آن جناب است‌که آنچه از ذخایر معارف و اسباب‌ترقی‌در مخزن عمرخود نهفته داریم بتوسط‌اولاد ایران نصیب‌آدمیت‌ایران سعادتمند تازه خود بنمائیم و یقین بدانیدکه هیچیك ازنکات دقایق فرایض‌آدمیت را فراموش و بلااجرا و مهمل نخواهیم‌گذاشت وخودرا خیرخواه‌کل بنی‌انسان خاصه‌اهالی ایران میدانیم ودر حفظ اعتبار و امضاءشاهانه‌با تمام‌قوای خود خود داری‌نخواهیم‌کرد اینك بر آن جناب است‌که‌آن طرحهای نگفتنی‌که درخاطر نهفته دارید برای نجات‌ایران سعادتمند خود بدون‌هیچ ملاحظه‌صاف و پوست‌کنده بگوئیدواجرای همه‌آنها را ازذات مقدس‌شاهانه در تمام امور انتظامیه‌ایران منتظر ومترصد باشید ۲۸شوال ۱۳۲۵ محمدعلیشاه‌قاجار .

میرزا عباسقلیخان روز ۲ ذیقعده سال ۱۳۲۵ بقصد ایتالیا ازتهران رفت . مخالفانش عزیمت اورا بصورت‌فرار جلوه داده درپایتخت شایعاتی علیه او پراکندند . او روز۲۵ ذیقعده واردشهر رشت شد وبخانه نصرت‌اله‌خان امیراعظم‌گیلانی‌رفت‌خودش در این‌باره چنین مینویسد : ((... غریب‌ترازهمه این بودکه درساعت ورودمن به‌رشت در محضر حکومت نیم ساعتی نگذشته میرزا مهدیخان‌گرگانی‌الاصل ملایری‌المسکن که منشی جناب‌ناصرالملك بوده از بدرقه‌آقای خود ازبادکوبه وباطوم مراجعه میکرد و با من‌شناختگی داشت ، واردمحضر حکومت‌گردید وآهسته بگوش من‌گفت ازخاك روسیه نروید . علت پرسیدم .گفت میرزاصادق‌آقای تبریزی‌که در هنگامه قتل اتابك اورا هم‌گرفته‌بودندو حبس‌بود ، ازطرف‌طایفه‌ای ازقبیل‌آقای تقی‌زاده وملك‌المتکلمین و جمعی از مجاهدین‌که درتهران هستند مأمور شده‌است‌که دربادکوبه و باطوم‌شمارا به

مجاهدین آنها نشان بدهد تاشما را بقتل برسانند. گفتم باین حرفها نباید اعتماد کرد. اصرار کرد، قسم داد فردای آن روز باحضور سید ندیم باشی آمد دستمرا بوسید و من روی او را بوسیدم. بسمت تهران عازم شد و من برای تدارك مایحتاج سفر در رشت ماندم. در آن چند روز اقامت یك شب درخانه معین همایون رشتی و یك شب درخانه معزالسلطان رشتی میهمان بودم. در آن مهمانی از اعاظم گیلانی از جمله جناب محتشم السلطنه آنوقت و سردار معتمد حالیه، که پسر عموی جناب سردار منصور است، حاضر بود. و نیز دو نفر ازمجاهدین قفقازیه که برای اصلاح امور فیمابین مجاهدین رشت از طرف مجلس مرکزی خود مأموریت داشتند در هردو مهمانی حاضر بودند باکمال ادب ازمن سئوالات میکردند و باکمال راستی به آنها جواب گفتم. نتیجه بعضی از اقدامات را امیر اعظم برای آنها بدون اطلاع من ذکر کرده بود. درمجلس دوم دیدم آن آقایان قفقازی با یکدیگر زمزمه و نجوی دارند. عاقبت امیراعظم گفت حضرات ازاقدامات عالیه شما که مبنی برنجات ایران وترقی نوع بوده است، تشکرات فوق العاده دارند ولی بدبختانه از طرف آقای تقی زاده و جناب ملك المتکلمین به مرکز مجاهدین و از مرکز مجاهدین به تمام مجاهدین گیلان وقزوین وتهران و بادکوبه و باطوم بخط قرمز حکم صریح صادر شده است که هرجا شما را بیابند خوب پذیرائی نمایند. اما منکه امیر اعظم هستم صلاح میدانم که بهقزوین و تهران هم نروید. بهلباس مبدل به عربستان و نقاط دیگر فرار نمائید. بررأی این شاهزاده برومند خندیدم، وچون مسافرت فرنگ را بکلی فسخ عزیمت کرده بودم کالسکه کرایه‌ای خواسته یکسره به تهران رفتم. همه مدت مسافرت ۱۴ روز طول کشید. برای من این مسافرت مختصر اسباب معرفی خیلی ازمردم شد و بر تجارب و مردم شناسی من افزود...))[۱]

مراجعت به تهران وانشعاب

بدین ترتیب دربدو ورود میرزا عباسقلی به رشت، خبر احتمال وقوع سوء قصد علیه وی را باو دادند. از طرف دیگر اطلاع رسید که در جامع آدمیت انشعاب حاصل شده و انجمن حقوق انتزاع خود را از جامع اعلام کرده است. بعلاوه مخالفان او شایع کردند، که میرزا

۱ ـ یادداشتهای فوق نقل از دفتر خاطرات سال ۱۳۲۵ـ میرزاعباسقلیخان است.

عباسقلیخان وجوهات خزانه جامع‌را برداشته به‌منظورخوش‌گذرانی درفرنگستان‌قصد فرار ازایران راکرده‌است.[۱]

عباسقلیخان وقتی ازاین اخبار مطلع شد، تصمیم به مراجعت‌گرفت و یا بقول مخالفانش اورا برگردانیدندوبهرحال اوپس از چهارده روز بتهران برگشت وبلافاصله در خانه معتمدالدوله، کارگردانان جامع را احضارکرد و جلسه‌ای تشکیل دادند. عون الممالك دراین‌باره چنین مینویسد: «... شب دوشنبه هشتم ذیحجه۱۳۲۶ جامع در منزل معتمدالدوله منعقدگردید. همه‌حاضر شدیم‌ـصبح‌زوددرفتیم‌بخانه معتمدالدوله گفت یك پرده بشما نشان میدهم مخفی‌بماند. وارداطاق شدم آقا میرزا عباسقلیخان و پسرش[۲] رادیدم مات شدم‌آن‌روز جلسه چهارده نفری تشکیل گردید. روسیاهی برای اشخاص‌ماندکه شب و روز درصدد اخلال‌امورات بودند، تا امروزکه پانزدهم ذیحجه است‌بحمداله امورات‌وجوامع درکار واخوان‌بانهایت قوت‌قلب‌استوار وپایدار هستند..» در این جلسه عده‌ای از تشکیلات مطرود و بعضی‌که تقاضای تجدید ورود کردند، پذیرفته شدند. وبدین ترتیب بحرانی‌که آغازشده بودموقتاً فرو نشست.

در حالیکه میرزا عباسقلیخان بار دیگر میخواست فعالیت سیاسی خود راآغاز کند، ناگهان‌حادثه‌پرتاب‌بمب بوسیله افراطیون‌وقفقازیها وسوءقصدبمحمدعلیشاه‌صورت گرفت‌که‌چنانکه‌همه میدانندبه‌بمباران مجلس‌منتهی‌گردیدوناگزیرفعالیت‌او‌نیز متوقف گشت. محیط‌طباطبائی‌دراین‌زمینه مینویسد: «... حادثه‌پرتاب‌شدن نارنجك به اتومبیل

۱ـ محیط‌طباطبائی مینویسد: «مشارالیه درصدد برآمد باپولهائی‌که‌ازاین راه‌به‌دست آورده بود ازایران خارج‌شود ولی‌کسانیکه اغفال‌شده اوبودند در رشت‌وسیله بازداشت اورا فراهم‌آوردند ویحیی میرزا کارهای‌اوراکه جنبه‌کلاهبرداری داشت بـه‌مجلس‌شورا نوشت و درخواست‌کردکه قبل ازتفریق محاسبات مردم‌اغفال‌شده،اورا نگذارند ازایران‌برود وبدین طریق فضیحتی‌که دامن‌عباسقلیخان آدمیت‌راگرفت بطور غیرمستقیم بحسن‌شهرت ونام نیك ملکم‌هم لطمه وارد آورد ...»ملکم وآثاراوس ـیط»

۲ـ میرزاعباسقلی خان از همسراولش دوپسر داشت‌که اولی‌را ازخانه‌اش‌طردکرد و دومی بنام تقی‌خان بودکه دربن جلسه‌همراه پدر بود.

شاه ازطرف حیدر عمو اوغلی واعضای حزب‌سوسیال‌رولوسیونر پیش‌آمد . نظر به سابقه آشنائی‌که شاه بااو[میرزاعباسقلیخان]پیداکرده بود ، دستورداد عباسقلیخان راتوقیف کردند ودفترهائی راکه مشتمل براسامی اعضای مجمع‌آدمیت بود بدست‌آورد واسباب زحمت مردم از این راه فـراهم‌آمد ولـی عباسقلی راپس از دو روز باز داشت آزاد کردند...» (۱)

باوقوع این‌حادثه مبارزه‌همه جانبه‌شاه باهمه‌دستجات‌سیاسی حتی جامع‌آدمیت که خود شاه مستبد عضوآن بودآغازگردید . انداختن بمب به‌کالسکه شاه واقداماتی‌که مجلسیان برای دستگیری بمب‌اندازان ومتهمین بسوء قصدکردند ، سبب‌شد تا محمد-علیشاه ودرباریان مستبد بتلافی‌ومقابله باآزادیخواهان وهمه‌دستجات سیاسی برخیزند درباریان موفق شدند ، محمد علی‌شاه را اغوا کنندکه مجلسیان با اودشمنی دارند، و سودای برانداختن و اعدام‌اورا درسر می‌پرورانند . دراین‌ماجرا عامل سیاست‌خارجی را نیز نباید نادیده‌گرفت . عمال روس درسفارت و قزاقخانه نیز در بـرانگیختن شاه دست‌داشتند . در مقابل‌حمایت‌روس ازشاه، انگلیسیها بااومخالفت‌و دشمنی‌میورزیدند و بهمین‌جهت عوامل ملیون ضد دربار را تقویت میکردند . خان ملك ساسانی ضمن شرح ملاقاتش بامحمد علیشاه در اسلامبول مینویسد:

«... محمدعلیشاه میگفت : ملك‌المتکلمین‌که اززمان شاه شهید با انگلیسیها ارتباط داشت وجیره خوار ظل‌السلطان بود و برای رسیدن ظل‌السلطان بسلطنت هم‌کار میکرد[ملك‌المتکلمین وظل‌السلطان هردو عضو لژ ماسونی بیداری ایران بودند] و توسط اوسید جمال‌الدین اسدآبادی را بهمین منظور به‌پطرزبورغ فرستادند وامپراطور روس نپذیرفت ، بعدازمردن پدرم بازهم ظل‌السلطان بخیال سلطنت افتاد وازهیچگونه تحریك و دسیسه خود داری نمیکرد . یکروزملك‌المتکلمین در باغ‌مجلس بالای میز خطابه رفته وفریاد کرده بودمحمدعلیشاه فلان‌فلان شده فرارکرد وایران‌جمهوری‌شد. من ازآن روز سخت عصبانی شدم وکینه این مشروطه طلبهای مزدور را در دل گرفتم

۱ـ ملکم وآثاراو ص ـ لج .

همینکه روسها فهمیدندکه ازکارکنان انگلیسیها رنجیده‌ام به‌آتش دامن زدند..»[۱]

عناد انگلیسیها بامحمدعلیشاه منحصراً بامنافع‌سیاسی آنها بستگی داشت یعنی درواقع انعکاس رویه روس مآبانه شاه ودربارش بود. درتعیین‌جهت سیاست دول‌بزرگ‌منافع‌خاص آنها برتمام عوامل وملاحظات دیگرحکومت میکند، ودر منطق خشك‌سیاسی‌جزاین نیز نمیتوان انتظاری‌داشت. دولتها هرچند جابروستمگروفاسد وبدخواه‌ملت‌باشند چنانچه منافع ممالك‌بزرگ رامرعی‌دارند، ازجانب آنها ایمن‌خواهند بود ونسبت به کردار پلیدشان عکس‌العملی بروزنخواهدکرد. ولی‌همان دولتهاحتی اگرصمیمانه داعیه آزادیخواهی داشته‌باشند، هرگاه دولتهای بزرگ را زیرپاگذارند مورد بی‌مهری آنان قرارمیگیرند واین‌است سیاست واعمال‌سیاستمداران بزرگ.

برخورد این‌عوامل مختلف داخلی وخارجی وفعل و انفعال آنها محیط متشنج وپرماجرائی‌رابه وجودآورد. تندروان برستیزه‌جوئی‌خود بادربارافزودند ومحمدعلیشاه نیز درایستادگی خود سخت‌ترگردید. عامه‌مردم ابزاربدون اراده پیشوایان خودبودند که‌آنهارا هرگونه‌که میخواستندبکار میانداختند وهمین امرباعث شدکه‌تا امروزمردم به مشروطه بادیده شك‌وتردید وبی‌علاقگی بنگرند، درآن زمان‌آنچه پیشرفت‌نداشت منطق‌و استدلال بود. هرکس از مدارا و اعتدال‌سخن‌میگفت یاموردخشم محمدعلیشاه قرارمیگرفت و بجرم آزادیخواهی مطرود میگردید و یا ازجانب تندروان افراطی به حربه اتهام سازش بادربار محکوم میشد.

درچنین‌کیفیات هیجان‌آور قضیه میدان توپخانه دراوایل‌ذیقعده۱۳۲۵ (دسامبر ۱۹۰۷م) پیش‌آمد. انبوه مردم درمیدان توپخانه‌اجتماع کردند وبه‌شعاردادن «مشروعه» خواهی در مقابل «مشروطه» طلبی برخاستند. درنهم ذیقعده (۱۵دسامبر) گروهی از مستبدین به‌سوی مجلس هجوم آوردند وچندگلوله شلیك‌کرده وعربده‌کشان بازگشتند. شایع‌گردید که محمدعلیشاه قصد بمباران‌کردن مجلس را دارد. قبل‌از آغاز بمباران مشروطه‌خواهان خود را برای دفاع و زدوخورد آماده‌کردند. اکنون بایـد دید درآن شرایط جامع آدمیت‌که محمدعلی‌شاه مستبدراعضوخودکرده بود، چه‌میکرد. درخاطرات

۱ـ اطلاعات ماهانه سال‌اول شماره ۵ ص۲۶

دست‌نویس میرزا عباسقلیخان ، نامه‌ای نقل شده که نویسنده مدعی است آنرا بوسیله یکی ازشاهزادگان برای شاه فرستاده‌است :

«... به‌فروعات نمی‌پردازم ، موقع‌خطر است چاره جز ادای حق کلمه و عرض حسابی ندارم. بقای ایران‌را منحصر به‌ایفای عهود ملوکانه میدانم ورفع انقلاب‌راواجب میشمارم ،تفرقه مفسدین خانه برانداز را فریضه ذمه شاهانه قرارمیدهم.

برای رفع انقلاب باعزم خیرخواهانه مقررفرمائید چندنفر ازعلماء و چند نفر از وزراء ازطرف اعلیحضرت همایونی و چند نفر از وکلا و علماء ورئیس دارالشورای ملی شیدالله ارکانه بنشینند و آنچه درنجات و فلاح عامه و بقای ایران رأی دادند ، دولت و ملت و سلطنت بدون تخلف اجراء نمایند واین بلای مفسدین را ازعموم‌اهالی مرتفع گردانند ...»[1]

درهمین دفترچه خاطرات نویسنده جوابی را که‌گویا محمد علیشاه درزیر نامه نوشته چنین نقل‌کرده است «... من ابداً سبقت نخواهم کرد ،آسوده باشید...»[2] اصل این نامه و جوابی را کــه شاه درذیل‌آن نوشته بدست نیامد وفقط رونوشتی که میرزا عباسقلی نوشته است، در دفترخاطرات او ضبط شده‌است . بهرحال‌کار محمد علیشاه با مشروطه‌خواهان از ایـن نوع سئوال و جوابها گذشته بود و شاه مستبد و اطرافیـانش برای نجات خود جزجنـگ وستیز با مشروطه‌خواهان راه‌دیگری نداشتند. و شدآنچه که میبایست میشد .

انجمن حقوق

تشکیلات سری جامع آدمیت ، چون تقلیدی از سازمانهـای داخلی فراماسونری بود،[3] برای اجرای فعالیتها ومبارزات‌خود

۱ـ نقل از دفترچه خاطرات عباسقلیخان آدمیت .

۲ـ ایضاً همین دفترچه .

۳ـ فراماسونهای‌جهان از روزیکه فعالیت سیاسی آغاز کردند در کنار سازمانهای مخفی خود ،چندین انجمن، کلوپ، باشگاه جمعیت خیریه،انجمن‌تعاونی‌تشکیل‌دادند وهنوز هم چنین سازمانهائی دارند. در این سازمانها فراماسونها جلسات نیمه‌رسمی خودرابرگزار میکنند وفعالیتهای روزانه را هدایت مینمایند .درتهران و شهرستانها هم‌اکنون تعدادزیادی انجمن، باشگاه وجمعیتها بنام‌های مختلف وبااجازه‌نامه رسمی مقامات دولتی تشکیل شده‌که در جای دیگر ازآنها یاد میشود .

تشکیلاتی بنام «انجمن حقوق» بوجود آورد. قبلاً گفته‌شدکه انجمن حقوق نام یکی ازارکان چهارگانه جامع بود ، ولی برای اینکه مأمورین نظمیه و دربار مانع فعالیت آن نشوند ، ظاهراً سازمان مزبور بصورت تشکیلاتی مستقل معرفی گردید. انجمن حقوق را سلیمان میرزا اسکندری ، شاهزاده علیخان اسکندری و انتظام‌الحکماء تشکیل دادند و ریاست آن کماکان با میرزا عباسقلیخان آدمیت بود که در روزنامه حقوق مقالاتی بامضاء «اولاد ایران۲۷۳» مینوشت .

عباس میرزا اسکندری در این باره چنین مینویسد : «...انجمن آدمیت‌که در واقع هسته مرکزی انقلاب مشروطیت ایران بشمار میرود ،با همت شامرحوم‌شاهزاده علیخان و چند تن از آزادیخواهان دیگر تأسیس یافت و یکی از اقدامات اساسی آن انجمن این بود که پس‌ازورود اتابك به‌ایران بهوی نزدیك شد وبمنظور اعتلای‌ایران و حفظ اساس مشروطه پیشنهادهائی به‌اتابك داد، اتابك هم تعهداتی‌کرد . محمد علیشاه از این قضیه مستحضر شد و بوسیلهٔ موقرالسلطنه پسرعموی امیرعلائی وسائل‌قتل اتابك فراهم گردید ولی دیری‌نگذشت که خود موقرالسلطنه نیز بدست مشروطه خواهان در تهران به‌دار آویخته شد .

اما سرنوشت انجمن آدمیت چنان بودکه با نیرنگ درباریان افراد نامناسبی‌به انجمن راه یافتند . ناچار بهمت شاهزاده علیخان و سران انجمن آن مؤسسه تعطیل گشت وانجمن دیگری باافراد صالح بنام انجمن حقوق‌تأسیس یافت‌که یکی‌ازنشریات آن روزنامه حقوق میباشد و یحیی میرزا وسلیمان میرزاآنرا منتشر میکردند...» [۱]

درمدارك جامع‌آدمیت نامه‌ای بخط سلیمان میرزا بتاریخ۲۴شعبان ۱۳۲۵ (۱۹اکتبر۱۹۰۶) وجود دارد که این در باره تشکیلات جامع آدمیت و انجمن حقوق درشهرکرمانشاه چنین نوشته است :

« قربانت‌گردم امیدوارم‌که مزاج مبارك درکمال صحت و استقامت بوده باشد شرحی درکاغذ جناب معتضدالدوله مرقوم شده بود که شیر را سه روزی[۲] محترماً نگاه

۱ـ نفت و بحرین ص ۴

۲ـ اشاره بدستگیری میرزا عباسقلیخان در واقعه قتل اتابك است .

قربانت گردم امیدوارم که مزاج مبارک در کمال صحت و استقامت باشد

شرحی در کاغذ جناب مستطاب [illegible] مرقوم شده بود [illegible]

[illegible] معلوم است [illegible]

[illegible] تمام آدمیان [illegible]

[illegible] آدم [illegible]

[illegible] آدمیان [illegible]

اخوان انجمن حقوق تشکیل [illegible]

حقوق [illegible] اخوان آدمیت

حضرت جناب مستطاب [illegible]

[illegible]

آدمیت [illegible] مساوات [illegible] مشروطیت و آزادی

[illegible]

نامه سلیمان میرزا اسکندری به عباسقلیخان آدمیت ۲۴ شعبان ۱۳۲۷ هجری

داشته‌اند معلوم است همیشه شیردر زنجیر بوده اما الحمدالله که شیرمشروطیت‌وآدمیت و پدر تمام آدمیان راکه میتواند زنجیر نماید . الحمدالله دانستندکه شیر در حبس‌هم باز آدم سازد و خلاصه بنده در ورود به‌کرمانشاه شش روز سخت ناخوش شدم و هنوز بقیه‌کسالت باقی است با وجود این بهمت شیرآدمیان و سایر اخوان انجمن تشکیل نمودم ومدرسه‌هم باسم‌کرمانشاهان بتصویب انجمن حقوق واعانه ایشان امروز پنجشنبه بود افتتاح شد اخوان‌آدمیت مخصوصاً‌جناب‌معتضدالدوله وقوام‌التجار بی‌اندازه‌همراهی فرمودند بنده که کسی را در اینجا درست نمی‌شناختم لیکن بفریادها و مطالب‌که در جامع آدمیت آموخته بودم بقدر امکان معنی مساوات ومشروطیت وآزادی وبرادری و آدمیت بقدر فهم خود بیان‌کردم و آدمیان را بهیجان آوردم و تاکنون عده‌آدمیان به پانزده رسیده وتمام اهالی‌کرمانشاهان خودرا درهرکار مثلاً درانتخاب بلدی بحکمیت مجلس حقوق راضی شده‌اند ومستبدین بهمت اخوان آدمیت بکلی متزلزل هستند .

خدمت تمام اخوان آدمیت مخصوصاً آقا میرزا داود خان وآقا میرزا غلامعلی‌-خان وحضرت والاعضدالسلطان وسایراخوان‌آدمیت‌عرض‌بندگی وارادت دارم. مستدعیم که تقریباً سی جلد ازکتابهای جلد سبز[1] اجازه بدهیدکه بفرستند و از برای انجمن‌هر دستوری لازم است مرقوم فرمائید . اسامی اخوان کرمانشاهان از اینقرار است :

۱ــ جناب معتضدالدوله

۲ــ جناب قوام‌التجار

۳ــ جناب میرزا رفیع خان

۴ــ اخوی میرزا عیسی (برادر سلیمان میرزا)

۵ــ مصطفی خان

۶ــ ابوالقاسم میرزا

۷ــ میرزا عبداله خان

۸ــ میرزا فرج‌اله خان ناظم پست

۱ــ منظور مرامنامه و نظامنامه فراموشخانه ملکم بنام (اصول‌آدمیت) است .

۹ـ لطف‌اله میرزا

۱۰ـ محمد هادی میرزا اخوی مرآت‌السلطان

۱۱ـ میرزا حسین علیخان

۱۲ـ میرزا حسن خان

۱۳ـ میرزا سید خلیل خان

۱۴ـ رضی‌الملک

۱۵ـ بنده سلیمان میرزا

این اخوان که بتوسط معتضدالدوله و میرزا رفیع خان و میرزا عبداله‌خان و قوام‌التجار وارد شده‌اند وعیسی میرزا بمصداق و انـذر عشیرتك‌الاقربین بتوسط بنـده وارد شده صورت تعهدات و وجوه گمان میکنم که مستقیماً بتوسط آنها رسیده‌یاخواهد رسید . بنده هم انشاءاله اگر اجازه دادند و مجلس حقوق و آدمیان تصدیق‌کردند بعد از رمضان شرفیاب خواهم شد .

حالیه کـه اهل کرمانشاهان از اخوان و غیره تمام این مطالب را بتوسط بنده منتشر مینمایند وبنده از صبح تا غروب مشغول دوندگی وکارهستم تا چه پیش‌آید. تمام اخوان کرمانشاهان خدمت آدمیان تهران عرض سلام بسیار میرسانند راستی بدیع ـ الحکماء بمیرزارفیع‌خان نوشته‌بودکه‌میرزامهدی‌خان ومحمدعلی‌خان‌کتابفروش مردود شدند . تجدید امانت نمائید ،بنده که باور نکردم مستدعیم اگر زحمت نباشد شرحش را مرقوم فرمائید زیاده بقربان تمام اخوان آدمیت ـ سلیمان آدم »

کارت عضویت انجمن حقوق با همان الفبائی که میرزا ملکم خان برای اصلاح خط فارسی ساخته بود به طبع رسیده و روی آن مصرع «بنی‌آدم اعضای یکدیگرند » درج گردیده است .

چنانکه گذشت «انشعاب» و آغاز مبارزه با عباسقلیخان بوسیله انجمن‌حقوق و سایر مخالفان جامع آدمیت ، از روز عزیمت وی ازتهران بقصد ایتالیا شروع شد وکار بدانجا کشید که میان منشعبین و هیئت مدیره جامع ستیزگی و اختلاف شدید افتاد .

منشعبین بامخالفان سابق جامع که مترصد فرصت ووارد آوردن آخرین ضربت بجامع بودند، همدست شده جبهه متشکلی بوجود آوردند و بمبارزه و تبلیغات منظم و دامنه داری پرداختند . درنتیجه وقوع این انشعاب ضربه شدیدی به‌تشکیلات ومقام معنوی جامع آدمیت وارد آمد که به‌آسانی جبران پذیر نبود . انجمن حقوق روز۲۴ذیقعده ۱۳۲۵ اعلامیه‌ای در روزنامه حبل‌المتین باین شرح منتشر کرد:

به عموم ملت اخطار و اعلام میکنیم ازقرارمسموع این‌انجمن محترم را نسبت میدهند به‌میرزا عباسقلیخان.ما اعضای این‌جمعیت محترم از این تاریخ شخص او را نمی‌شناسیم و اورا خائن دولت وملت ومخل‌اساس‌مشروطیت میدانیم وهریك ازاعضاء کمیته که مربوط است به آن دستگاه از انجمن حقوق خارج و آنها را به عضویت نخواهیم پذیرفت .[1] ۲۲ ذیقعدة‌الحرام انجمن حقوق

متن این اعلامیه را انتظام الحکماء نوشت و عبداله کاوه مأمور درج آن در جراید گردید ـ بدنبال این اعلامیه ، اعلان دیگری بدین شرح انتشار یافت :

«هیئت محترم انجمن حقوق کــه در مقام حفظ مراتب مشروطه خواهی از بذل مال وجان خود دریغ نداشته و ندارند و به همت و همراهی متحدانه خویش بهیچوجه قصوری در وظیفه انسانیت ننموده‌اند ، این اوقات بواسطه بعضی حرکات قبیحه کــه از کمیته میرزا عباسقلیخان بروزکرده همچه تصور و مشهور افتاد کــه اعضاء این انجمن جزوکمیته هستند .

چند روز قبل اعلانی در روزنامه مقدسه حضورمبارك آقایان عظام عرض واظهار شد . محض تصریح و توضیح مجدداً اعلان و اخطار می‌شود کــه اعضاء متحده انجمن حقوق تبری ازآن کمیته می‌جویند ووجهامن‌الوجوه بااشخاص که حالیه نیابت از طرف

۱ـ در اعلامیه چاپ شده در حبل‌المتین جمله «... واو را خائن دولت وملت و مخل اساس مشروطیت میدانیم » حذف شده ولی در متن اصلی که در اختیار نگارنده است جمله فوق نوشته شده .

میرزا عباسقلی خان دارند ارتباط ندارند و آنها را جزو انجمن حقوق نمی‌شناسند . بخصوص بلیط‌سابق‌اعضاء را تغییرداده از غره‌ذی‌الحجه الحرام ۱۳۲۵ بلیط اعضاءجدید داده می‌شود و پشت بلیط بمهرمخصوص مدیر انجمن ممهور است . هرکس قبل از این تاریخ بلیط انجمن را مستمسك عضویت قرار دهد از درجه اعتبار ساقط خواهد بود.ـ انجمن‌حقوق» و باین‌ترتیب ضربه قطعی‌دیگری به جامع‌آدمیت واردآمد وآن‌انجمن متلاشی شد .

محمدعلیشاه هم فراماسون شد

چنانکه‌گفته‌شد، محمدعلیشاه نیزبرای تحکیم‌پایه‌های متزلزل سلطنت خود بجامع آدمیت روی آورده بود و خیال میکرد بمحض اینکه عضو این جمعیت شد ، درهای سفارت انگلیس بروی او باز خواهد شد و یا انگلیس مآبها دست از مبارزه با او برخواهند داشت . از اینرو ابتدا باوساطت اعضاء جامع آدمیت شفاهاً تقاضای عضویت آن‌را کرد وبعد تقاضای خودرا کتباً عنوان نمود. میرزا عباسقلیخان درجواب وی نوشت : «... تومیخواهی‌آدم بشوی به‌من سر بسپاری ولی من نمی‌خواهم به توتسلیم بشوم ، هرچه میگویم همان است و بس . گفتیم وزیر مخصوص را تبدیل به سردار منصور بکن ، قبول فرمود ...[1] » البته این جملات را عباسقلیخان عیناً در دفتر یادداشتهای روزانه خویش نقل کرده است . ولی آیا حقیقتاً چنین جمله‌ای را می‌توان به‌شاه مستبدی چون‌محمدعلیشاه نوشت‌یا نه؟ سئوالی‌است‌که‌جواب‌آنرا دراسناد محمدعلیشاه اگر باقی مانده باشد می‌توان جست .

عون‌الممالك در یکی از دفاتر خاطرات خویش می‌نویسد : « ... این روزها ترتیب جامع در رونق است . همه به‌التماس حاضر می‌شوند چنانچه علاء الملك در منزل سردار منصورگیلانی مرا به‌اطاق دیگر خواسته تملقات فوق‌العاده کرده است که من مشروطه طلبم . کاغذی‌که پرنس ملکم خان در اسلامبول باو نوشته بود بمن دادکه ببین ، من با او اتحاد دارم . . . حتی از شاه چندی است که واسطه می‌آید . میرزا

۱ــ خاطرات آدمیت از آرشیو دکتر فریدون آدمیت .

عباسقلیخان بعد از چند جور رد کردن وعذرآوردن و اتمام حجت قبول‌کرد به شرطها و شروطها . همه را حاضر شده از هرصنفی دونفر مأمورکرد ، بعد از دو روز انکار و تحاشی قبول‌کرد ...[1] » .

میرزا عباسقلیخان در دفترچه خاطراتش شرح ورود محمد علیشاه را بجامع آدمیت وفراماسون شدن اورا نوشته است‌که خلاصه آن نقل میشود :

« . . . پس از آنکه محمد علیشاه این دستخط را [منظور دستخط ۲۹ شعبان ۱۳۲۵ است] داد وحاضر شد به‌دارالشورای ملی برود وقسم یادکندکه بامشروطه‌هرگز مخالفت نکند وتمنی‌کردکه با دادن این دو امتحان تغییر ناپذیر مرا به آدمیت قبول نمائید . این خادم هم تشکیل جامع فوق‌العاده‌ای داده باجمعی ازاشراف اهالی ایران که داخل حزب آدمیت بودند شوری نمودم . عموماً گفتند منتهای آرزوی اهالی‌ایران همین است‌که پادشاه تااین درجه خودرا حاضرکند زیرا تاکنون چنین اقدامی ازهیچ پادشاهی ظاهر نشده است . تصور میکنم این پادشاه خیلی خوشبخت باشد که معنی خلقت خودراکه‌باسایرافرادنوع‌بشر شراکت دارد فهمیده است وخود را از یك سرشت مخصوص تصور نمیکند . خادم آدم نیزصورت فرمانی از جامع مقدس آدمیت نگارش داده وچهارده‌نفر ازآدمیان‌را مأمورکرده‌که درسلخ رمضان ۱۳۲۵ بحضور پادشاه بروند وهرگاه به‌اقدام و اجرای تمام کلمات و نکات مفاد مندرجه فرمان مزبور خودرا حاضر میکند آنوقت اصول مقدس آدمیت‌را به‌پادشاه القاء نمایند والا ایشان به‌پادشاهی‌خود مغرور و ما به آدمیت خود قانع باشیم[2] » دستوری‌که از جامع صادر شد مبنی براین بودکه هیئت مزبوربه‌حضورشاه‌برساند.شاه‌قرآن‌را بدست‌بگیرد وایستاده قسم‌یادکندکه «به‌حقایق منوره‌قرآن مجید با ایمان پاك ونیت صادق قسم میخورم‌که ازتاریخ‌ذیل الی پایان‌عمر به‌خلاف دستور مقدس‌آدمیت رفتار نکنم ، واجرای تمام‌نکات ودقائق‌مندرجه اصول‌آدمیت‌راجز ئاًجزء‌برذمه شاهانه‌خودواجب بدانم وهرگاه‌خدای‌ناخواسته‌دراجرای

۱ـ خاطرات عون‌الممالك از مجموعه اسناد پرویزصدیقی

۲ ـ دفترچه خاطرات میرزا عباسقلیخان سال هـای ۱۳۲۴ و ۱۳۲۵ از اسناد خانوادگی‌آدمیت .

تعهدات خود نکول کنم دردنیا و آخرت ازحول وقوه خداوند قادر منقسم بی بهره و نصیب باشم» بعد از ادای سوگند حاجی ندیم باشی [پدر دکتر غلامحسین خوشبین] اصول آدمیت را از اول تا الی آخر القاء نماید و نیز «در نزول این برکات خاصه که موجب استقلال ابدی شلطنت مشروطه ایران است هریك جداگانه با پادشاه دست مواحدت ابدی دائمی حقیقی بدهند وشهادت خودرا درهمین صفحه بنویسند ومهر کنند»

میرزا عباسقلیخان سپس مینویسد : «... برحسب دستور صادره هیئت مزبور بحضورشاه رفتند ایشان را برای اجرای دقائق فرمان حاضر دیده بمأموریت خود عمل کرده علاوه بر امضاء پادشاه همگی شهادت خود را نگارش داده سند دیگری اخذ و مراجعت کردند .» از قول پدر دکتر غلامحسین صدیقی نقل میکنند ، هنگامیکه محمد علیشاه برای قسم دادن حاضر میشد ، میرزا عباسقلیخان بیش از پانزده دقیقه او را معطل کرد . محمد علیشاه بشدت عصبانی گشت و بمصطفی‌خان وزیر تشریفات با تغیّر و تشدّد گفت «چقدر باید صبر کنم» قبل از اینکه شاه را باطاقی که برای قسم دادن آماده کرده بودند ببرند، میرزا عباسقلی‌خان پارچه سیاهی روی خود انداخت چنانکه در ظاهر بهیچوجه دیده نمیشد و فقط قرآنی که دردست او بود قابل رؤیت بود . وقتی شاه با غرور و نخوت واردآن اطاق شد ، ازدیدن شخصی که لباس سیاه پوشیده و قرآنی بدست داشت ، ناگهان تغیر حالت باو دست داد . عون‌الممالك درباره این واقعه چنین مینویسد :

« ... شب سلخ رمضان ۱۳۲۵ مأمورین هنگامیکه در خدمت «جناب والی ولایت»[1] حاضر شده ، ساعت دو و نیم حرکت کردند و به قرار ذیل :

ندیم باشی ، میرزا محمد باقر مجتهد مازندرانی ، ناظم‌العلماء ملایری ، سردار منصور گیلانی ، وزیر تشریفات مصطفی خان ، میرزا محمود اصفهانی وکیل مجلس ، یمین‌نظام، نصرالملك، عون‌الممالك، مصدق الممالك، انتظام‌الحکماء، معتمدالدوله ،

---

۱ ــ در کتاب فکر آزادی نوشته شده (والی ولایت) اصطلاح اصول آدمیت برای رئیس جامع آدمیت یا امین کل (منظورمیرزا عباسقلیخان است) بود .

رکن‌السلطنه ، شیخ ابراهیم وکیل خمسه و موقرالسلطنه از محارم شاه . هیأت مزبور با درشکه رفته درب اندرون در آنجا پیاده داخل عمارت شدند . از آنجا وارد تالار محقری شده همه ایستاده، شاه هم ایستاده بطرز مرقوم دردستورالعمل مشغول قسم شدند بعد ازادای قسم روی صندلی حصیری محقری نشسته همه را امر به جلوس دادند ، همه نشستند. حاجی ندیم باشی اصول آدمیت [که همان کتاب قانون اساسی فراموشخانه ملکم بود] ازابتدا تا انتها قرائت کرد . بعد شاه در حاشیه نیم ورقی دستخط کردندکه القاء شده است. شاهزاده رکن‌السلطنه ضامن آدمیت شاه شد . درحاشیه ندیم باشی شرحی نوشت که بمأموریت خود عمل‌کردم . عموماً شانزده نفرسوای شاه پانزده نفر مهر کردند .

ساعت چهار برخاسته به منزل میرزا عباسقلیخان مراجعت کردیم ...»[1] محمد علیشاه شرح ذیل را نیز در تأیید قبول اصول آدمیت و پشتیبانی از سلطنت مشروطه بخط خود نوشت و توسط امناء نزد رئیس جامع فرستاد :

بسم‌اله لاقوت الا بالله

این چندکلمه‌مکنونات خاطر مقدس‌خود راکه دال براتصاف به صفات آدمیت است از برای زیب دفتر جامع آدمیت را یادگار میگذاریم و شکر منعم حقیقی و پروردگار عالمیان هستم‌که تمام اوصاف آدمیت راکه درذات مقدس‌ما بودیعه‌گذاشته است‌ظاهر و به‌نشر آن‌حاضرشدیم وازروی‌واقع شاه آدمیانم فرمودکه‌میدانیم‌امروز جمعی‌ازروی‌واقع خیرخواهی‌باطنی‌ومقدسانه‌مارا درحفظ‌استقلال‌سلطنت‌مشروطه صحیح وانتظام‌مملکت خودمان‌دررفاه حال رعایا تعیین‌نمودند وازاین‌به بعدقطع‌ نظرازمراتب نعمت خواهی‌جداً خود رافدوی این‌مکنونات مقدسانه خاطرشاهانه وشخص ماکه‌حامی ومقوی‌این اساس‌هستیم میدانند. ازپادشاه مطلق وباطن اولیای حق‌تشریف‌شریف آدمیت‌رابرقامت‌ملت‌خواه‌خودابدالدهر پایدار وازخداوندتوفیق آدمیان‌رادرمساعدت‌فدویانه‌واقعی باین‌نیات‌مقدس ملتمس‌هستیم. الهم‌اجعل‌عواقب امورناخیرأبه‌محمدوعلی‌وعترتهاالطاهرین وصل‌الله‌علیهم‌اجمعین‌لیله‌الفطر ۱۳۲۵»

---

۱ ـ خاطرات عون‌الممالك .

اعتراف نامه محمد علیشاه
بعد از فراماسون شدن

شاه پس از اینکه این قسم‌نامه‌واعتراف‌نامه‌را نوشته و بدست ندیم باشی داد ، از حضار خداحافظی کرد و تالار را ترک نمود .

امنای آدمیت سپس صورت جلسه فراماسون شدن محمد علیشاه را نوشته بدست مصطفی خان وزیر تشریفات دادند تا بامضاء او برسانند . شاه در بالای صورت جلسه (ماسون) و (آدم) شدن این جمله را نوشت : «بطوریکه نوشته شده رفتار و القاء شد

محمد علیشاه قاجار» اینك متن سند فراماسون شدن محمد علیشاه !!

فریضه امناء ومأمورین ازجامع مقدس آدمیت است پس ازشرف اندوزی حضور مبارك بندگان اعلیحضرت اقدس شهریاری خلداله ملکه و سلطانه بدون تخلف عموماً خود را در اجرای شرح ذیل مکلف دانسته بعد از القاء تمام نکات و دقائق مشروحه پادشاه را علمدار استقلال ایران و شاه آدمیان بدانند ـ و باید قرآن مجید را با عظمت متصوره در شرع مقدس به دست مبارك شاهانه گرفته رو بقبله اسلام بایستند و بفرمایند که در آن بشهادت ارواح مقدس انبیاء مرسلین و ملائکه مقربین و به عظمت خداوند ذوالجلال جل اله و به حقایق منوره قرآن مجید با ایمان پاك ونیت صادق قسم میخورم که از تاریخ ذیل الی پایان عمر به خلاف دستور مقدس آدمیت رفتاری نکنم و اجرای تمام نکات ودقائق مندرجه اصول مقدس آدمیت را جزءاً جزء برنمه شاهانه خود واجب بدانم و هرگاه خدای ناخواسته در اجرای تعهدات حضرت خود نکول نمایم در دنیا و آخرت از حول و قوه خداوند قادر منتقم بی‌بهره و نصیب باشم ـ بعد از ادای قسم فوق باید جناب مستطاب ندیم باشی با کمال ادب شمرده و اصول آنرا از اول الی آخر به ـ ذات مقدس شاهنشاه ایران القاء نماید ووجه تعهد شاهانه را که یکهزارمثقال طلاست اخذ نموده با نهایت تعظیم و تکریم تبریك عرض کنند ـ و نیز در نزول این برکات خاصه الهیه که برحسب استقلال ابدی سلطنت مشروطه دولت علیه ایران است عموماً دست مبارك شاهنشاه را ببوسند وهریك جداگانه بپادشاه آدمیان دست مواحدت دائمی حقیقی بدهند و شهادت خود را درهمین صفحه امضائیه بنویسند و مهر نموده و مرخص شوند ـ اسامی حاضرین بحضور اقدس شاهانه از قرار شرح ذیل است :

جناب حاجی ندیم باشی ـ جناب آقا میرزا محمد مجتهد ـ جناب ناظم‌العلماء ـ جناب آقا شیخ ابراهیم زنجانی ـ جناب وزیر تشریفات ـ جناب سردار منصور ـ جناب نصرالملك ـ جناب عین‌النظام ـ جناب مصدق‌الممالك ـ جناب انتظام الحکماء ـ جناب عون‌الممالك ـ جناب آقا میرزا محمود تاجر اصفهانی ـ نواب اشرف والا رکن‌السلطنه که ضامن وجود مقدس شاهانه در مقام آدمیت خواهند بود ـ نواب اشرف والا معتمد ـ

الدوله ـ اعلیحضرت اقدس شاهنشاه ایران خلدالله ملکه وسلطانه ـ یکنفرازمخصوصین و محارم پاکیزه نهاد شاهانه که موقرالسلطنه خود بود . برای توضیح جسارت میشود که غیر از امناء و مأمورین محترم جامع مقدس آدمیت احدی در آن محضرمقدس‌حق شرف اندوزی و حضور ندارد فی لیله غره شهرشوال المکرم ۱۳۲۵» .

در حاشیه نامه نوشته شده است که «تاریخ لیله غره شهر شوال ۱۳۲۵ این بنده حاجی ندیمباشی که مفتخر به‌آدمیت هستم القاء مراتب مقرره اصول آدمیت را برذات ملکوتی صفات اقدس شاهنشاهی ارواحنافداه‌نمودم بتمام مراتب‌اقرارفرمودند وبا انوار مقدسه آدمیت که امناء و مأمورین جامع مقدس آدمیت بودند شهادت برمراتب مرقوم دادند» درذیل این جمله چهارده ، نفرازامناء آدمیت سند فراماسون شده محمدعلیشاه را مهر کرده‌اند و در کنار قسم نامه این جمله نیز نوشته شده است «ضمانت آدمیت دائمی اعلیحضرت اقدس همایونی خلداله برذمه‌آدمیت اینجانب ازفرائض عالم آدمیت است ـ رکن‌السلطنه»[1] .

پس از انجام این تشریفات وگرفتن یکهزار مثقال طلا ازمحمد علیشاه خسیس، میرزا عباسقلیخان دستوری نوشت و برای همه‌یاران خود فرستاد وازهمه اعضاء جمعیت و پیروان خود خواست تا از محمد علیشاه حمایت کنند . متن دستور چنین بود :

«خدمت عموم آدمیان قرب سلطنت کبرای تصدیع القاء میدهد که برحسب تعهدات اصول مقدس آدمیت‌که هریك بزبان خود بقصد انشاء جاری فرموده‌اید برهمه فرض متحم وبر بنده‌یادآوری‌آن ازفرائض حتمیه است‌که ازقرب‌سلطنت‌کناره مجوئید که مبادا خدای ناخواسته وسوسه‌برخی بی‌خبران ازعرصه پلتیك‌وقت ونابینایان انوار نیکنامی رأی پادشاه را از منهج حقیقی عدل و ترقی ایران و حفظ استقلال دولت و سعادت خدا داده منحرف نماید که گفته‌اند :

بنبوت‌اند ملوك اندرین پنج سرای　　　کنون‌که‌نوبت‌توست‌ای‌ملك‌بعدل‌گرای

حوزه خادم آدم ـ اولاد ایران ۲۷۳»

۱ـ اصل این‌سند درمیان‌اسنادجامع‌آدمیت بدست‌نیامد. اما دربین‌اسناد مرحوم عباس اقبال فتوکپی آن موجود بود که سالها قبل نسخه‌ای از آن تهیه شد است .

این سند تاریخی که برای نخستین بار نقل می‌شود حاوی دستور جامع آدمیت، مهر و امضاء چهارده نفر از حاضرین و امضاء محمد علیشاه میباشد.

در همین ایام برای مدت کوتاهی بین شاه و درباریان مستبد ومشروطه خواهان «آشتی موقت» روی داد . در هفدهم ذیقعده ۱۳۲۵ شاه و نمایندگان هریك قسم‌نامه‌ای امضاء کردند که «شاه از مشروطیت و قانون اساسی پشتیبانی کند و نمایندگان هم در مقابل حقوق سلطنت را محفوظ و محترم دارند» این آتش بس موقت سبب شد تا شاه «اعلان نامه‌ای» در پایتخت منتشر کند . این اعلان که بصورت (تعهد نامه کتبی) بود روز ۲۹ رمضان ۱۳۲۵ انتشار یافت .

این‌است مکنونات خاطرمقدس ما - از برای‌اطمینان عامه‌ملت. جرایداجازه طبع دارند

هوالملك المقتدر

هیچ لازم نمیدانیم‌که حسن‌نیت وشراکت ومساعدت خودمان را درحفظ استقلال دولت مشروطه سلطنت ایران تجدید و تشریح فرمائیم ـ که برای آبادی ملك و ترقی عامه خلق و اطمینان عموم طبقات چه طرحهائی نگفتنی درخاطر ملوکانه ذخیره کرده و هیچ دقیقه را که وظیفه خاصه سلطنت مشروطه خودمان است فروگذار نفرموده‌ایم .

با همه مساعدتهای ظاهر و باطن بچه دلیل برخی مرعوب و اوضاع از هر جهة مغشوش درپیشرفت امورممدوحه سدهای مخالف‌بسته شده واحدی دراجرای مأموریت خود جد وافی بکار نمیبرده .

اینك برای مزید اطمینان کلیه اهالی ایران بالقاآت غیبیه الهیه برذات مقدس همایونی مسلم گردیده که بصراحته آشکار دستخط بفرمائیم ـ که در کلیه امور ترقی اهالی ایران هرگونه اقداماتی که مبنی بر عقل و علم و رفاه حال رعیت و ترقی ملت و آبادی مملکت و فلاح عموم و حفظ استقلال دولت و سلطنت مشروطه ماست خود را بهترین مقوی دانسته و نهایت بذل توجه را در انتظام کلیه امور خواهیم داشت .

و نیزاکیداً بتمام وزرای مسئول امر میفرمائیم‌که برطبق قوانین مشروطه منتهای جد و قابلیت خود را دررتق و فتق امورمشهود و معمول بدارند ـ وهرچه زودتراسباب آسودگی همه را تدارك نمایند که ما بذاته مصدق و شریك تنظیم امور همه ادارات و

تعهدنامه کتبی محمد علیشاه درحمایت ازمشروطیت وقانون اساسی

مقوی پیشرفت آن خواهیم بود . بتاریخ رمضان ۱۳۲۵ محمد علیشاه»[1]

اما انتشار این دستخط شاهانه نتوانست کمکی به پایداری قول و تعهدات شفاهی و کتبی محمد علیشاه بنماید . شاه بعد از مدت کوتاهی بار دیگر با مشروطه خواهان به ستیز پرداخت و حتی از دشمنی با جامع آدمیت هم دریغ نکرد .

عباسقلیخان در دفترچه خاطراتش نوشته است : «... در تاریخ سه شنبه بیست و سوم جمادی‌الاول ۱۳۲۶ ه (۲۳ ژوئن ۱۹۰۸) محمد علیشاه که نقض عهد با عموم اهالی ایران را روا دید وقسم‌ها ومواثیق خود رافراموش کرد، مجلس شورایملی ومسجد سپهسالار مرحوم را به راهنمائی روس واقتضای پیشرفت سیاست انگلیس به توپ بست ، هیئتی را مقتول وجمعی را محبوس و برخی رانفی بلد کرد، وعده‌ای از مجلسیان به دست میرغضبها سپرد و جمعی ازجلادان و نظامیان بی‌علم و خبرازمقدرات امروزی دنیا را به حکومتهای ولایات منصوب و به غارت مال وهتك ناموس مردم ایران مأمور کرد ...»[2] و بدین ترتیب دوران فراماسون شدن محمد علیشاه پایان یافت .

اسامی اعضاء جامع آدمیت

دربین اسناد جامع آدمیت قسم نامه ۳۱۴ نفراز کسانیکه بعضویت فراموشخانه سوم و سازمان شبه فراماسونری درآمده بودند ، ضبط شده است. هرعضوی دو یا سه وبدفعات ضامن و معرف داشته که ذیل قسم نامهٔ او را امضاء و مهرمیکرده‌اند . ازروی اوراق قسم‌نامه‌ها با توجه به مشاغل وحرفی که این افراد داشته‌اند ، میتوان اعضاء جامع را بدین طریق طبقه بندی کرد :[3]

۱ ــ نمایندگان دوره اول مجلس شورایملی	۱۶ نفر
۲ ــ رجال و سرشناسان	۱۳۵ »

---

۱ ــ یك نسخه ازین اعلان نامه شاه در اختیار نگارنده است .

۲ ــ نقل از دفترچه خاطرات سال ۱۳۲۵ درمیان اسناد خانوادگی آدمیت .

۳ــ کلیشه اوراق قسم نامه و تعهدات کتبی که بخط و مهرو امضاء اعضاء آدمیت است، در اسناد خانوادگی آنمرحوم نگهداری میشود .

۳ ـ شاهزادگان	۲۰ نفر
۴ ـ اطباء	۱۱ «
۵ ـ هنرمندان	۳ «
۶ ـ نظامیان	۱۲ «
۷ ـ بازرگانان	۱۳ «
۸ ـ روحانیون	۱۴ «
۹ ـ افراد طبقه متوسط	۹۰ «

در بین اعضاء جامع آدمیت عده‌ای از آزادیخواهان و روشنفکران ، جمعی از مستبدین بنام مثل سالارالدوله، عین‌الدوله ودیگرشاهزادگان دشمن آزادی ومشروطیت و غیره ، و بالاخره بعضی از طبقات مختلفی که در اداره مملکت و یا صنوف مختلف مؤثر بودند ، وجود داشتند که اینك برای نخستین بار اسامی آنها را نقل میکنیم :

ابراهیم زنجانی ـ شیخ (پسرمحمد هادی زنجانی)

ابراهیم خان طبیب طائی (پسرمیرزاسید علی طبیب)

ابراهیم خان ـ (پسر عبدالله‌خان)

ابراهیم خان ـ میرزا (پسرحاج حسنعلی خان)

ابراهیم ـ میرزا (پسر میرزا داودتفرشی)

ابوالحسن خان ـ میرزا (پسر میرزا اسماعیل خان)

ابوالحسن خان ـ میرزا (پسرمیرزازین‌العابدین مستوفی‌نوری)

ابوتراب خان لرستانی ـ میرزا (پسر ؟)

ابوالقاسم خان ـ میرزا (پسر؟)

ابوالقاسم خان علی آبادی (پسرمیرزا جعفر علی‌آبادی)

ابوالقاسم خان ـ میرزا (پسرمصدق الممالك)

ابوالقاسم ـ میرزا (پسر حاج سید مرتضی تبریزی)

ابوالقاسم میرزا قاجار (پسر؟)

ابوالقاسم خان ـ میرزا (پسر میرزا زین‌العابدین خان)
ابوالقاسم طباطبائی ـ میرزاسید (پسرمیرزا سیدمحمد طباطبائی)
احمدخان ـ میرزا (پسرمیرزا علی‌اصغرخان منتخب‌الممالك)
احمدخان‌ـ میرزا (پسرحاج میرزا عبدالباقی طبیب)
احمدخان ـ میرزا (پسر؟)
احمدخان ـ تفرشی ـ میرزا (پسر؟)
احمد ـ سید (پسرحاج سیدحسن)
احتشام‌السلطنه ـ میرزا محمودخان (پسررحیم‌خان قاجار دولو)
احتشام الملك ـ میرزا غلام حسین خان (پسرحاج امجدالدوله)
اسمعیل خان ـ آجودانباشی توپخانه (پسرمیرزا علی‌اکبرخان آجودان باشی)
اسداله‌خان ـ میرزا (پسر میرعبدالحمیدخان کردستانی)
اسداله خیاط ـ میرزا (پسرمیرزاعباسقلی تهرانی)
اسداله خان ـ میرزا (پسرخدامرادخان)
اسداله اصفهانی (پسر؟)
اسدالله میرزا (پسرشاهزاده محمدحسن میرزا)
اسعدالسلطان ـ میرزا ابوتراب خان (پسرمیرزا ابوالقاسم قزوینی)
اسکندر میرزا (پسر ؟)
اعتصام‌السلطنه ـ دوستعلی خان (پسر دوست محمدخان اعتصام‌السلطنه)
اعتماد دیوان ـ میرزا هدایت‌اله خان (پسرعباسقلی خان ارباب)
اعظام‌السلطنه ـ حسینقلی‌میرزا (پسر؟)
آقا محمد ابراهیم تاجر (پسر خداداد)
اقتدارالدوله ـ میرزامحسن خان علی آبادی مازندرانی (پسرمیرزامحمدباقر مستوفی)
آقاخان ـ میرزا آجودان همایون (پسر میرزامحمدخان)
امجدالذاکرین ـ مصطفی (پسر ؟)

امین‌السلطان ـ میرزاعبداله خان (پسرمیرزا علی‌اصغرخان اتابك)
امین‌الملك ـ دکتر اسمعیل خان (پسر ؟)
امین خلوت ـ میرزا حسینعلی خان (پسر میرزا ابراهیم خان معاون الدوله)
امین‌العداله ـ میرزا حسینخان (پسر میرزا کاظم خان امین‌العداله)
امیراعظم ـ نصرت‌اله خان (پسر وجیه‌الله میرزا سپهسالار)
انتخاب‌السلطنه ـ میرزا ابوالحسن خان (پسر میرزا محمد خوش نویس گلپایگانی)
انتظام الحکماء ـ میرزا علی خان ـ (پسر ؟)
باباخان تفرشی ـ میرزا (پسر میرزا عبدالمجید)
باصرالسلطنه ـ میرزا علی اکبرخان (پسر قوام دفتر)
بدیع‌المتکلمین ـ سید رضا (پسرحاج سید حسن واعظ)
بدیع‌الممالك ـ سالار جنگ (پسرصارم‌الدوله)
برهان‌الدوله ـ میرزا ابوالقاسم خان (پسر حیدر قلیخان)
بشیرالسلطنه ـ میرزا یوسف خان (پسر میرزا مهدی خان لشکر نویس)
بقراط الدوله ـ میرزا مهدی خان (پسر حاج میرزا یحیی طبیب)
بنان‌الدوله ـ میرزا کریم خان (پسر میرزا فضل‌الله مازندرانی نوری)
ترجمان‌الدوله ـ میرزا آقاخان (پسر میرزا باباخان)
جعفرقلی سرتیپ ـ حاجی (پسر محتشم السلطان سالار مکرم)
جلال‌الدین میرزا (پسر شاهزاده مرآت‌الدوله)
جلال الحکماء ـ میرزا اسداله خان نوری (پسر ؟)
جمشید ـ میرزا (پسر حبیب خان ساعدالدوله)
جهانشاه ـ میرزا (پسر سیف‌الملوك میرزا)
حبیب‌اله خان (پسرمیرزا شیخ علی رشتی)
حبیب‌اله خان ـ میرزا (پسر میرزا ابوالحسن خان کرمانی)
حبیب‌اله خان ـ میرزا (پسر ؟)

حبیب‌اله خان عراقی ـ میرزا (پسر میرزا سید رضا عراقی)
حسن خان (پسر محسن خان از طایفه زندیه)
حسن ـ شیخ(پسر شیخ‌محمدباقر یزدی)
حسن‌خان ـ سید (پسر آقاسید محمد طاهر تویسرکانی)
حسن‌علی‌خان ـ میرزا(پسر کربلائی جعفر تاجر)
حسن‌خان طبیب ـ میرزا(پسر حاج میرزامحمودخان)
حسن خان ـ میرزا(پسر میرزا معصوم ممیزالممالك)
حسن خان ـ میرزا (پسر میرزا ابوطالب مازندرانی)
حسن‌خان ـ میرزا (پسر رجبعلی‌خان)
حسن خان قزوینی ـ میرزا(پسر؟) دائی نصرالملك
حسین ـ میرزا (پسر میرزا مهدی‌کاشانی)
حسین‌خان (پسر آقا اسماعیل‌تهرانی)
حسینعلی میرزا (پسر نصرالله میرزا)
حسین‌خان ـ میرزا (پسر حاج محمد حسین کاشانی)
حسین تویسرکانی ـ میرزا (پسر محمد طاهر تویسرکانی)
حسین خان میرپنج ـ میرزا (پسر میرزا علی‌اکبرخان آجودان باشی)
حسین قزوینی ـ میرزا (پسر ابوتراب)
حسین خان ـ میرزا (پسر میرزا محمودخان مستوفی گرکانی)
حسین خان سرهنگ (پسر ؟)
حسین خان ـ میرزا (پسر ؟)
حشمت خلوت ـ میرزا علی اصغرخان (پسر انتصارالسلطان)
خان باباخان کلانتر (پسر میرزا ذکی خان کلانتر)
خبیرالصنایع ـ میرزا مهدی خان (پسر میرزا سلیمان خان)
خلیل ـ میرزا (پسر آقا سیدمهدی)

داود خان علی آبادی ـ میرزا (پسر میرزا محمد حسین) .

داود خان ـ میرزا (پسر میرزا حسن‌خان) .

دبیر خلوت ـ میرزا یوسف خان (پسر میرزا مصطفی خان وقارالدوله) .

دبیر همایون ـ میرزا محمد علی خان (پسر میرزا هاشم خان) .

ذکاءالملك ـ میرزا محمد علی‌خان فروغی (پسرمیرزا محمد حسین فروغی‌ذکاءالملك).

رضاخان ـ میرزا (پسر میرزا محمدخان) .

رضاخان تبریزی ـ حاجی میرزا (پسر میرزا عبدالجلیل) .

رضی‌الملك (پسر ؟) .

رفیع‌خان ـ میرزا (پسر حاج‌محمدحسن) .

رکن‌السلطنه ـ محمدرضاخان (پسر ناصرالدین شاه) .

سالار اسعد ـ محمدحسین‌خان (پسرسردار امجد طالشی) .

سراج‌لشکر ـ ابراهیم‌خان (پسرمحمدخان) .

سردارمدحت ـ عباسقلیخان جلایر (پسر ؟) .

سردار مفخم ـ محمدخان لاریجانی (پسر عباسقلی‌خان سردار) .

سردار منصور ـ فتح‌اله‌خان (پسرمحمدعلیخان سردار منصور سپهدار) .

سعدالملك ـ میرزا مهدی‌خان (پسر محمدحسن‌خان ساعدالملك) .

سلیمان‌خان ـ میرزا (پسر میرزا علی مستوفی آشتیانی) .

سلیمان‌خان ـ میرزا (پسر فرج‌الله کجوری) .

سلیمان میرزا قاجار (پسر شاهزاده محسن میرزا) .

سیدالحکماء ـ میرزا سید یحیی (پسر میرزا علی‌محمد لاریجانی) .

سیف‌اله‌خان (پسر سالارمنصور) .

شجاع‌الدیوان ـ میرزا ابوالقاسم‌خان (پسرمهدی شجاع‌دیوان بختیاری تفرشی‌الاصل).

شرف‌الدوله ـ میرزا ابراهیم‌خان تبریزی (پسر ؟) .

شریف‌العلماء ـ سید ولی‌اله (پسر آقا سید احمد خلخالی) .

شمس‌الدین (پسر علی) .

شوکت‌الوزراء ـ میرزا اسداله‌خان (پسر لطفعلیخان) .

شهاب‌الممالك ـ میرزا امان‌اله‌خان (فیض‌اللّٰه‌خان اصفهانی) .

صادق میرزا (پسر بهرام میرزا معزالدوله) .

صحت‌الدوله ـ محمداسمعیل‌خان (پسر میرزا عبدالباقی) .

صدرالمعالی مازندرانی (پسر ؟) .

صدق‌السلطنه (پسر حاج میرزا عبداللّٰه) .

طاهر تنکابنی ـ میرزا (پسر ؟)

طاهرخان مازندرانی ـ میرزا (پسر میرزا محمود) .

عباسخان ـ میرزا (پسر ندیم باشی) .

عباسخان ـ میرزا (پسر عبداللّٰه‌خان طالقانی) .

« ـ « (پسر میرزا ابوالقاسم) .

« ـ « (پسر ؟) .

« ـ « (پسر سید جعفرخان مازندرانی) .

عباسقلی‌خان ـ میرزا (پسر امان‌اللّٰه بیك) .

عباسقلیخان (پسر میرزا مهدی‌خان تبریزی) ،

عباسقلی میرزا قاجار (پسر شاهمراد میرزا) .

عبداله‌خان ـ میرزا (پسر میرزا ابوالقاسم وزیر کرمانشاهی) .

عبداله ـ سید میرزا (پسرحاج آقابابا تهرانی)

عبدالرحیم کاشانی ـ سید (پسرحاج سیدمهدی کاشانی)

عبدالرحیم‌خان (پسر ملامحمد علی)

عبدالکریم ـ میرزا (پسر آقا غلامعلی تاجر مازندرانی)

عضدالسلطان ـ ابوالفضل میرزا (پسر مظفرالدین‌شاه)

علاءالدوله ـ میرزا احمد خان (پسرامیرنظام محمد رحیم خان)

غلامحسین خان غفاری صاحب اختیار « پسر ؟ »
غلامحسین خان « پسر حاج غلامرضا وکیل‌الرعایا »
غلامحسین خان « پسر حاج میرزا حسنعلی خان »
غلامحسین خان ـ میرزا « پسر میرزا معصوم ممیزالممالك »
غلامحسین خان « پسر حاج میرزا علی مرندی »
غلامرضا خان « پسر برخوردارخان »
غلامرضا ـ حاج « پسر ؟ »
غلامرضا خان میرزا « پسر ؟ »
غلامرضا ـ حاجی « حاج‌محمدحسن اصفهانی »
غلامعلی‌خان « پسر نصراله خان »
فاخرالدوله ـ میرزا علی اکبرخان « پسر میرزا حسن وزیر »
فتح‌السلطنه ـ میرزا حسنعلیخان « پسر جلاءالملك همدانی »
فتح‌اله خان ـ میرزا « پسر آقا میرزا علیخان مستوفی »
فتح‌اله خان ـ میرزا « پسر میرزا ولی خان »
فخرالممالك ـ میرزا احمد علیخان غفاری « پسر آقا خان »
فرج‌اله خان ناظم پست « پسر ؟ »
فرصت‌الدوله شیرازی ـ میرزا آقا فرصت « پسر میرزا محمد جعفر بهجت »
فیروزخان تهرانی ـ حاجی « پسر ؟ »
قربان علیخان « پسر میرزا خان انزلی‌الاصل »
قوام‌التجار ـ میرزا اسمعیل کرمانشاهی « پسر حاج محمد علی مشیرالتجار »
قوام‌الوزاره ـ میرزا علی اکبرخان « پسر علی محمد خان سرهنگ لواسانی »
قوام همایون ـ میرزا مهدی خان « پسرحسن آقای کردخوردی »
کاظم‌خان « پسر معین همایون »
کمال‌الملك ـ میرزا محمد خان « پسر میرزا بزرگ غفاری »
کمال‌الوزاره ـ میرزا احمد خان « پسر ؟ »

لسان‌الملك ـ میرزا عبدالحمید خان « پسر میرزا هدایت‌اله لسان‌المالك »

لطف‌اله میرزا « پسر ؟ »

لطف علیخان « پسر میرزا عبداله کلارستانی »

مبشرالسلطان ـ اسداله میرزا « پسر ؟ »

مبصرالدوله ـ میرزا عبدالحسین‌خان « پسر محمودخان احتساب‌الملك کاشی »

مبین‌الدوله ـ میرزا باقرخان « پسر؟ »

مبین‌الدوله ـ میرزا سیف‌اله خان « پسر میرزا علی اکبرخان ندیم باشی‌کاشی »

معتمدالخاقان «قوام‌الدوله» ـ میرزا شکراله‌خان « پسر محمدحسین‌خان »

مجدالاطباء ـ میرزا لطفعلی طبیب « پسر آقا غلامعلی ساروی »

محقق‌الدوله ـ میرزا عبداله خان

محمد ابراهیم ـ میرزا « حاج محمد کریم شیرازی »

محمد اسمعیل امین اصفهانی ـ میرزا « پسرحاج محمد صادق تاجراصفهانی »

محمد اسمعیل تاجر قزوینی ـ حاجی « پسر حاج محمد رضا تاجر »

محمد اصفهانی ـ میرزا سید « پسر حاج سید محمد حسین »

محمد باقر ـ میرزا « پسر آقا رضا »

محمدباقرمجتهدآملی ـ آقامیرزا «حجة‌الاسلام‌آقامیرزا عبدالکریم‌لاریجانی»

محمدتقی ـ میرزا «پسر میرزا محمد حسین مستوفی »

محمد تقی خان تفرشی ـ میرزا « پسر ؟ »

محتشم‌الملك ـ میرزا صادق‌خان گیلانی (حاج مهدی گیلانی)

محمد جعفر میرزا « پسر شاهزاده سیاوش میرزا »

محمد حسن « پسر علی اصغر »

محمد حسن ـ حاجی « پسر حاج محمد علی کاشانی »

محمدحسن‌خان‌آجودان‌مخصوص‌میرزا ـ «پسرمحمد مهدی غفاری وزیرهمایون»

محمد حسن خان « پسر میرزا تقی خان »

محمد حسین « پسر میرزا باقر بارفروش »

محمد خان ـ میرزا « پسر میرزا ربیع‌خان گرگانی »

محمد خان میرزا « پسر رمضان طالقانی »

محمدخان ـ میرزا « پسرمیرزا ابراهیم‌خان»

محمد ـ میرزا «پسر خسرو »

محمد ـ میرزا «پسر میرزا جعفر علی‌آبادی »

محمد ـ سید پسر« پسر سید جعفر بارفروش »

محمد رضا پسر« حاج محمد حسن بارفروش »

محمد رضا ـ حاجی «پسرحاج میرزا احمد تاجر اصفهانی»

محمد علامه مجتهد ـ میرزا « پسرمیرزا محمد حسن علامه مازندرانی »

محمد علی بهجت دزفولی ـ شیخ « پسر حاج‌میرزا محمد حسن دزفولی »

محمد علی ـ میرزا « پسر میرزا محمد خان تفرشی »

محمد علی ـ میرزا « پسرحاج فتح‌اله تهرانی»

محمدعلی «پسرحاج آقاکوچك تاجرمازندرانی»

محمدعلی‌خان ـ میرزا « پسر میرزاموسی‌خان رشتی»

محمد علیخان ـ میرزا «پسرمیرزامعصوم ممیزالممالك»

محمد قلیخان مهندس راه‌آهن «پسرمرتضی قلیخان میرپنج»

محمدکاظم ـ میرزا «پسرمیرزامحمدعلی»

محمدکریم تاجراصفهانی ـ حاجی «پسر حاج‌محمدجعفر»

محمدکبیر ندیم‌باشی‌خراسانی ـ سید «پسرحاج سیدمحمدنظام‌العلماء خراسانی»

محموداصفهانی ـ میرزا «پسرمیرزا احمد»

محمود ـ شیخ «پسر؟»

محمود ـ میرزا «پسر حاج‌محمد»

محمود خان ـ میرزا « پسر میرزا ابوطالب‌خان شیرازی »

محمد ناصر میرزا قاجار « پسر ؟ »

محمدهادی خان ـ میرزا (پسر قهرمان)

محمدهادی‌میرزا قاجار ـ پسر محمدجواد میرزا قاجار

مختارالدوله ـ میرزا ابوتراب‌خان طباطبائی (پسرابوالقاسم‌خان‌کاشانی)

مدبرالممالك ـ محمدیوسف‌خان ملایری(پسر میرزا عبدالکریم)

مرآت‌السلطان ـ محمدمهدی‌میرزا قاجار (پسرمحمدجواد میرزا)

مرتضی‌خان ـ میرزاسید (پسرمیرزا محمدتقی جلال‌الاطباء)

مرتضی ـ میرزا

مستشار نظام (پسر؟)

مستعان‌الملك ـ میرزا سیدزین‌العابدین‌خان (پسرسید ابراهیم شیرازی)

مسعودنظام ـ میرزا محمد خان (پسر)

مشیرالتجار ـ میرزا غلامعلی (میرزا محمدحسین مازندرانی)

مشیرالسلطان ـ میرزا موسی‌خان (پسرسعیدالحسینی)

مشیراکرم ـ میرزا عبدالحسین خان (پسر؟)

مشیراعظم ـ میرزا احمدخان (پسرامین‌السلطان)

مشیرحضور ـ میرزا احمدخان (پسریوسف خان) نوه باباخان سردار

مصباح‌السلطان ـ میرزا عباس‌خان (پسرمیرزا علیخان)

مصدق‌السلطنه ـ میرزا محمدخان(پسر میرزا هدایت‌الله)

مصطفی‌خان وزیر تشریفات ـ میرزا (پسر؟)

مصطفی‌خان (پسرمیرزا محمدخان اصفهانی)

مصطفی‌قلی(پسرمحمدرضا)

مظفرالملك ـ میرزا غلامرضا خان پسر (حاج‌حسن‌خان تبریزی)

معتضدالدوله ـ حاج عبدالوهاب‌میرزا(پسر؟)

معتضد دفتر ـ میرزا احمدکرمانشاهی (پسر میرزا ابوالقاسم کرمانشاهی)

معتمدالدوله ـ سلطان جنید میرزا (پسر عبدالعلی میرزا معتمدالدوله)

معتمدالسلطان ـ میرزا ابراهیم خان (پسر حبیب‌الله سلطان کالج‌کجوری)

معزالسلطان سردار محی ـ عبدالحسین‌خان (پسر حاج کاظم وکیل‌الرعایا)

معز نظام ـ میرزا احمدخان (پسر میرزا عبدالحسین‌خان سرتیپ)

معصوم ـ میرزا (پسر میرزا محمدعلی)

معظم‌السلطنه ـ میرزا آقاخان غفاری (پسر) ؟

معین‌التجار ـ حاجی محمدحسین (پسر؟)

معین دیوان ـ محمدخان (پسر حاج آقاموسی)

معین همایون ـ میرزامحمدخان (پسرمیرزا نصرالله خان)

ملك‌التجار ـ حاج نصرالله اصفهانی (پسر آقا محمدعلی)

ملك‌التجار ـ یوسف آملی (پسرحاج غلامرضا)

منتصرالملك ـ حاجی پرویز خان ملایری (پسر ؟)

مؤتمن دفتر ـ میرزا کریم خان(پسرمیرزا عیسی‌خان خبیرالسلطنه نوری)

موفق‌السلطنه ـ میرزا اسداله خان (پسر میرزا جعفرخان یمین‌الممالك)

موقرالسلطنه ـ میرزا حبیب‌اله خان (پسر ناظم السلطنه)

مهدی‌خان گرگانی ـ «پسر میرزا موسی‌خان سرتیپ ملایری»

مهدی ـ میرزا «پسر فرخ غفاری»

مهدی خان ـ میرزا (پسر مجدالاطباء همدانی)

مهدی خرازی ـ حاج (پسر ؟)

مهذب‌السلطنه ـ میرزا علیرضاخان (پسرمیرزا ابوالحسنخان)

مهذب‌الملك ـ میرزا عبدالحسین خان (پسر؟)

مؤیدالسلطان ـ ذوالفقارخان (پسرغلامعلی‌خان)

ناصرخان ـ سید (پسر آقا سیداسماعیل)

ناظم‌العلماء ـ میرزا محمد ملایری (پسرحاج محمد جعفر ملایری)

نصرالتولیه ـ میرزا عباسخان «پسر علی اکبرخان منتخب‌السلطان»

نصرالملك ـ میرزا محمد نبی‌خان (پسر میرزا نصراله خان)

نصراله‌خان (پسرخان‌بابا)

نصراله تقوی ـ سید (پسر سیدرضا سادات اخوی)

نصراله ـ سید (پسرمیرزا سیداسدالله بارفروش)

نصراله ـ میرزا (پسر میرزا جلیل نوری)

نصراله ـ میرزا (پسر محمد کاظم شیرازی)

نصراله‌خان ـ میرزا (پسر محمدخان)

نصراله‌خان علی‌آبادی ـ میرزا (پسر؟)

نصراله‌خان شیبانی ـ میرزا (پسر میرزا آقاخان‌کاشانی)

نصراله‌خان ـ میرزا (پسر باباخان)

نصراله گیلانی (پسر ملاحسین رشتی)

نصرت‌الممالك ـ عزیزخان خواجه (پسر؟)

نصیرالسلطان ـ میرزا رضاقلی‌خان (پسر میرزا حسن‌خان)

نصیرهمایون ـ میرزا محمد حسین‌خان (پسر ؟)

نظم‌الدوله ـ میرزا ابوتراب‌خان (پسر حبیب‌اله‌خان نوری نظم‌الدوله)

نظام‌السلطان (پسر موقرالدوله)

نظام‌الممالك ـ میرزا فضل‌اله‌خان نوری (پسر ؟)

نظام‌خان ـ میرزا (پسر میرزا علی اکبرخان)

نیرالسلطان ـ میرزا قهرمان‌خان (پسر حاجب‌الدوله)

وثوق حضور ـ میرزا عبدالکریم‌خان (پسرآقا نصراله)

وکیل‌السلطنه ـ میرزا محمدقاسم‌خان(پسرآقاابراهیم‌امین‌السلطان) برادراتابك

هادی‌خان ـ میرزا (پسر سیداحمدخان نوری)

هاشم پسرحاجی سید احمد ـ میرزا (پسر حاج احمد ترشیزی)

هاشم ـ سید «پسر حاج سید احمد»

یارمحمدخان افشار قاسملو «پسر ؟»

یحیی‌خان ـ میرزا «پسر صدیق‌الدوله»

یحیی میرزا «پسر شاهزاده محسن میرزا»

یداله‌خان ـ میرزا «پسر عبدالوهاب تفرشی»

یعقوب علی‌آبادی ـ میرزا «پسر میرزا یوسف علی‌آبادی»

یمین‌السلطنه ـ میرزا کاظم‌خان «پسر میرزا سید جواد»

یمین نظام ـ عبدالحمیدخان غفاری «پسر میرزا علی‌اکبرخان»

یوسفخان ـ میرزا «پسر ملاباشی»



فهرست‌نام کسان

آ

الف

ب

پ

خ

د

ر

ز

ژ

س

ش

غ

ف

ق

ك

گ

ن

و